# تاریخ ادیان

تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان از
آغاز تا امروز

## کتاب سوم

## پیدایش فلسفه

تألیف: هاشم رضی

انتشارات کاوه

۳
الف

# تاریخ ادیان

تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان از
آغاز تا امروز

## کتاب سوّم

## پیدایش فلسفه

تألیف: هاشم رضی

انتشارات کاوه

**حق چاپ برای مؤلف محفوظ است**

---

چاپ این کتاب دردوهزار نسخه به تاریخ آذرماه چهل ودودرچاپخانه سپهر
باسرمایهٔ انتشارات کاوه به پایان رسید

این‌جهان هم‌چون‌درخت است ای‌کرام
ما برو چون میوه‌های نیم خام
سخت‌گیرد خام ها مرشاخ را
زان‌که درخامی نشاید کاخ را
چون به پخت وگشت شیرین لب‌گزان
سست‌گیرد شاخ ها را بعد ازآن
چون ازآن اقبال شیرین شد دهان
سرد شد برآدمی ملك جهان
سخت‌گیریّ وتعصب خامی است
تا جنینی کارخون‌آشامی است

**جلال‌الدین، محمد بلخی: مثنوی ـ دفـ**

## بخش هیجدهم
## مرزهای مشترک فلسفه و دین در هندوستان

### ۱ ـ فلسفه و انسان

فلسفه جست وجو درنظام طبیعت و وجود است ، غریزه‌یی به نام غریزهٔ فلسفی ، مسایلی که اندیشه آدمی را به خود مشغول می‌دارد، چگونگی تعبیر وتفسیرمسایل ، مسألهٔ مادیت‌ومعنویت، فلسفه واصول مذهبی ، دومکتب اصلی، ماتریالیسم وآیده آلیسم

ازنخستین سال‌های کودکی وهمان گاهی که حالت اندیشیدن در صحنهٔ پر هیاهوو کوچك اندیشهٔ آدمی به‌جولان‌وتکاپو می‌پردازد، افکار فلسفی درذهن رسوخ پیدا می کند واز همان ادوار نیاز واحتیاجی دربارهٔ توضیحات وباز گویی‌هایی در خود می‌یابیم که این جهان‌چگونه تبیین می‌شود وچه‌سان تکوین یافته‌است . آیا آفریدگاری داشته تا شکل گرفته ، و یا به‌نحوی طبیعی وخود به‌خود پدید آمده است ؟. البته این ازجملهٔ نخستین افکار فلسفی می‌باشد و مسایلی دیگر پس ازآن خود به خود پیش می‌آید که تاریخ فلسفه را شامل می‌شود .

این گونه اندیشه‌ها که محور فلسفه را تشکیل می‌دهند، از زمان‌های بسیار دور وادوار کهن هم چنان مورد بحث وفحص بوده‌اند ودرشکل‌ها وقالب‌هایی‌دیگر به‌زمان ما نیز رسوخ دارند ؛ وچون هنوز پاسخ‌های قانع کننده‌یی بر آن ها یافت نشده است، فلسفه‌های کهن هرچندهم که از مادوروبعید باشند، بازباطبیعت‌وهستهٔ

اصلی اندیشهٔ ما بسیار نزدیکند. به‌طور کلی ساختن تصویری از جهان و فهم این مسأله که جملهٔ چیزهایی که در اطراف ما در حرکت و تکاپو می‌باشند، و آن چیزهای دیگری که در وجودمان به‌جنبش هستند و این که جملهٔ این‌ها چگونه انتظام می‌یابند مسایلی هستند که هستهٔ اساسی فلسفه را تشکیل داده و فلسفه با تمام عظمتش بر محور این مسایل چرخش دارد.

همان گونه که شورها و سائقه‌ها و غرایزی بسیار در وجود آدمی مضمر و سرشته می‌باشد، و این سوائق بر حسب موقعیت‌های زمان و مکان و وضع جغرافیایی و نژادی، متفاوت و گوناگون می‌باشند، غریزه و حسی نیز در بشر، به‌طور کلی در کلیهٔ موقعیت های مکانی و زمانی و نژادی و جغرافیایی پدید می‌آید که به‌نسبت شدت و ضعف و فزونی و کاستی دارد، و آن غریزهٔ فکر فلسفی است، ــ و یا آن چه که ما اجباراً بدان این اسناد را می‌بندیم، و عبارت است از اندیشه‌های کلی بشری در بارهٔ اصل و منشأ هستی، وجود آفریدگار، خیر و شر، جبر و اختیار، روح و روان، بقای آدمی به وسیلهٔ روح، معاد و رستاخیز و مسایلی دیگر این‌چنین.

لیکن نحوه و اساس این تفکرات بر مبنایی که بایستی، اغلب بر نمی‌افتد و اصولا چگونگی این اندیشه‌ها ایجاب می‌کند که با احساسات بر آمیخته شود و از تعقل و منطق دوری جوید. به همین جهت است که این نحوه کنجکاوی و پژوهش غالباً با احساسات مذهبی آمیخته می‌گردد. این کاوش‌های گوناگون که در نخستین وحله هدفش شناختی است منطقی، به‌زودی به‌موجب این که جواب‌هایی قانع کننده به بار نمی‌آورد، با تصوف و عرفان و پندارهایی ماورای طبیعی جهت توضیح و توجیه ناشناخته‌ها بر می‌آمیزد و به‌اشکال مذهب تبدیل پیدا می‌کند.

در کتاب اول، ضمن بخش‌های چهارم، پنجم و به ویژه ششم توضیح شد که مدار فکر و اندیشهٔ فلاسفه، و اصولا جملهٔ اندیشه گران، و در مقامی عام جملهٔ مردم

از دوحال خارج نیست : یاسویی به مادیت دارد ویا گرایشی بـه معنویت ، ـ و در اصطلاح یابه مکتب **ماتریالیسم** *Materialisme* می‌رسد و یابه دبستان**ایده آلیسم** *Idealisme* می پیوندد و حالت سومی به‌طور کلی وجود ندارد . به‌همین‌سبب مدار فکر جملهٔ فلاسفه‌یی که از کهن‌ترین ایام تا این زمان در فراخ نای اندیشه گـام زده‌اند ، نیز یا مادی است و برمبنای مادیت وتعقل ومنطق ، ویا برپایهٔتعبد است واصول ماورای طبیعی‌وپندار آمیز . پیروان‌وطرحان نخستین گروه، یعنی‌مادی‌ها وآن کسانی که سعی‌می کنند قضایا را ازدریچهٔ تعقل ومنطق حل و توجیه نمایند ، درجریان تاریخ مواجه بامخالفت وعناد ودشمنی آن گروه دیگر قرار گـرفته اند که مدار واساس تفکرات خودرا برمبنای وهمیات وپندارها و اصول‌ماورای‌طبیعی قرار داده‌اند و این دسته به‌طور کلی همان گونه که در کتاب اول نیز باز گـوشد، جانب دین ومذهب‌را داشته و کوشیده‌اند تا مسایلی‌هم‌چون : بقای روح،رستاخیز، وجود خالق‌وآفریدگار،وخیروشر وامثال‌این‌مسایل‌را به‌وسیلهٔ فلسفه‌اثبات‌نمایند.

پس فلسفه به طور کلی به دو دبستان اصلی تقسیم می‌شود : ماتریالیسم و ایده آلیسم،وبه‌طوری که تذکرداده‌شد، مکتب سومی‌ازلحاظ اصولی وجودخارجی ندارد وجملهٔ مکاتب فرعی یا به این شاخه ویا به‌آن شاخهٔ دیگرمنسوب می‌شوند.[1]

## ۲ ـ تحول وگسترش اساطیر

چگونگی اندیشه‌های ابتدایی، محیط اسرارآمیز وجادویی نخستین ، عدم جست وجو ومنطق در اذهان اولیه ، شناخت اندیشه‌های بدوی ، گذرگاهی از مبهمات به متمایزات ، اساطیر و افسانه‌های کهن حاصل فرهنگ‌بدویان، عدم‌وجود اندیشهٔ شخصی در اساطیروافسانه ها ، اساطیر گردونهٔ افکار بعدی

هیچ گاه نبایستی این‌توهم وجود داشته‌باشد که اندیشه‌های مذهبی‌وتفکرات

۱ـ برای‌تکمیل‌این‌بحث، نگاه‌کنیدبه‌کتاب اول، بخش‌های : چهارم، پنجم، ششم .

فلسفی از آغاز شکل‌هایی معین ومحدود وقابل قبول داشته باشد . این موضوع رابا مطالعهٔ تاریخ‌مدون اندیشهٔ بشری‌می‌توان مورد مطالعه قرارداد . هیچ رشته وشاخه وروش اندیشه وکاروصنعتی‌از آغاز کامل ویا بدان گونه که امروزملاحظه‌می نماییم، نبوده است . جملهٔ تصاویرابتدایی جهان وبشری درمحیطی اسرارآمیز ، تاریك و جادویی شروع به بالیدن ونموو تکامل نموده است . گونه های اندیشهٔ بشری‌دربارهٔ مذهب و دیانت ، فلسفه و اخلاق ، هنر و صنعت ، زندگی و عوامل وابسته به‌آن ، خوراك وپوشاك ، هنرو کار، هم زیستی واشتراك وبسیاری عوامل دیگردر ابتدا عجین با سحروجادو وجهل وبدویت بوده است . به طور کلی به هنگامی که ذهن واندیشه درصدد توضیح وتفسیرجهان وشناخت خود وطبیعت برمی‌آید ، قبل ازآن که باحقیقت وواقعیت سرو کارداشته باشد ، باوهم وپندارمی‌آمیزد ، وپیش‌از آن که واقعیات را مطمح نظرقراردهد ، بر گردهٔ خواب ورؤیا جریان دارد .

حال هر گاه درصددآن باشیم تابازهنیات بدوی واندیشه هـای بشرابتدایی آشنایی یابیم ، یعنی درحقیقت باآن چه که می‌تولوژی ، یاافسانه واساطیر، وصور ابتدایی‌اندیشه‌های‌مذهبی وشکل‌های بدوی تفکرات فلسفی‌می‌نامیم معرفتی‌حاصل آوریم، لازم است به این موضوع توجهی‌عمیق مبذول داریم . گفته شد که درابتدا، قبل ازآن که بشردرشیوهٔ اندیشه گری پیروحقیقت ومنطق باشد ، به وهم و خیال پرداخته وبه خواب ورؤیا ره سپرده است . با تمام این احوال همین وهم وخیال و رؤیا وپندار زیربنای فلسفه واندیشه‌های فلسفی را ساخته وپرداخته است . هر گاه توجه کنیم ، درآن کیفیات واندیشه‌هایی که درنظرما غیرحقیقی جلـوه می کند ، فعالیت عظیم‌وژرفی ازنیروی‌اندیشه گری‌نهفته است که درتکاپووجست‌وجوی راهی برای شناختی منطقی بوده است ؛ واین خود نمایان گرآن است که بشرطی قرن‌ها سر گرمی بارؤیا ووهم ، دراندیشهٔ‌آن بوده است که ازابهام وخیال واز تیرگی وبی منطقی گذرگاهی به‌مشخصات ومتمایزات پیدا نماید ودرواقع درهردوره‌یی کوشش

ورزیده تاازآن همه مبهمات اولیه عناصـری چکیده ومنتخب وعصاره مانند بیرون کشیده ودگرباره بنایی از حدس‌ها و فرضیات را بر آن بنیان گذارد . چنین است تاریخ پیدایش اساطیروافسانه های کهن، که جمله وحاصل آزمایش‌ها وتجربیات و آگاهی‌ها ومطالعات انسان های ابتدایی می‌باشد واین زمان، آن افسانه‌ها واساطیر واندیشه‌ها درنظرما بس شگفت‌آوروعجیب تلقی می‌شود .

جملهٔ افسانه‌های کهن‌واساطیر باستان،دست‌آویزهایی بوده است ازبرای‌بیان واقعیات ، مثلا: پیدایش نسل بشر به وسیلهٔ توضیح توالی خدایان وخدا زادگان و زن خدایان بیان شده است ، وهم چنین کشت گری ودرو کاری رمزمرگ وتجدید توالد انسان در بهارملکوتی اعلام می‌شود . بنای اندیشه‌ها وزیرساز افکار توجیهی وتبیینی بشرها برمقیاس طبیعی قرارمی گیرد . طبیعت آیینه یی تلقی می گردد از برای تفهیم نکات فروبسته درزندگانی انسانی . درمصرفصل‌های زمستان وبهـار ، رمزمـردن و تجدید حیات طبیعت محسوب می گردد ، و برآن مقیاس عقیده به جاودانی روح و خلود برای‌آدمیان پیدا می‌آید . جشن های بهاری و جشن های محصول برداری و بذر پاشی جمله دارای وجوه سمبولیکی هستند کـه درواپسین تعبیرشان کلیدآن همه شگفتی‌ها به دست بازمی‌رسد .

هرچه دربارهٔ ادواراساطیری بیشتر کاوش کنیم ، ازبازیابی اندیشه‌های‌شخصی وفردی کمترنشان می‌یابیم، واین ازویژه گی‌های اساطیروافسانه‌های کهن‌می‌باشد. این‌درست است که طرح فلسفه‌وادیان مترقی که جنبهٔ شخصی وفردیت آن‌هامضبوط وثابت است ، خاستگاهشان همین افسانه‌های کهن واساطیر بوده است، لیکن‌دوران کهن ، وافسانه‌ها واساطیرش کاملا جنبهٔ گروهی واشتراکی دارد ، واصولا هرگاه درست بیندیشیم ،کارفکرمدت‌هایی بس درازآن بوده است تا اساطیر وافسانه‌ها را ترجمه وتفسیر کند ، واین اسطوره‌ها درحقیقت به منزلهٔ چرخ های توان بار وپر

نیروی گردونه‌یی است که حیات ذهنی وفکری بشری ، بدون انحراف برروی آن به سیروبر گذشت خود ادامه می‌دهد .

بااین‌احوال افسانه‌های کهن، براثرد گر گونی‌های اوضاع واحوال‌دربرابر هم قرارمی گیرند ، وازاین امرافسانه هایی که شکل واحدی داشتند ، شاخه‌ها و شکل‌های گونا گونی میان قوم واحدی پیدا می کنند. آن گاه نقص ونا کمالی این اسطوره‌ها براقوام هنگامی آشکارمی‌شود که شروع به مهاجرت می کنند ، ویابراثر پیروزی واحیاناً شکست ، وتماس باافسانه‌های ملل واقوام و گروه‌های دیگر، به شکل‌ها وایده‌ها وآرمان‌هایی دیگربرمی‌خورند . پس فکربشری ، فکرواندیشهٔ اقوام ومللی که براثرجنگ‌ها ، مهاجرت‌ها ، سفرها ، ظفرها وشکست‌ها به هم بر خورده‌اند ، تلفیق یافته وازآن میان ، واز گردهٔ آن همه افسانه‌ها ، منظومهٔ کاملی به وجود می‌آید . جملهٔ این تکاپوها وورزش‌ها ، اقداماتی است که برای به وجود آوردن انتظام درجهان برونی وعالم درونی به عمل می‌آید ، اما پس ازاین مرحله نیزبه تدریج متوجه می شوند که درپیشه‌ها وفنون است که شکل پیش رفته و برتر انتظام را می‌توانند بازیابی کنند ، یعنی درجاهایی که کارشان بیشتربامادهٔ تماس و برخورد دارد . به این ترتیب است که زایش وتولد فلسفه ارتباط نزدیك وکاملی‌با مبادی دانش‌های بشری پیدا می کند .

## ۳ـ فلسفه درهندوستان

گونه‌گونی مداراندیشهٔ خاورنشینان وباخترزمینی‌ها، زمینهٔ مادی ، زمینهٔ معنوی، اساس وشالودهٔ مذهب وفلسفهٔ هندی ،آمیختگی دین وفلسفه ، دو نوع فکر و فلسفه در هندوستان

وجه تمایزی است‌میان نوع تفکرخاورنشینان وباخترنشینان . هرچه مدار اندیشه وفلسفهٔ باختریان براصول مادی وعملی گردش دارد وبه آن چیزهایی می

اندیشند که درمیدان عمل انسانی قراردارد ، به همان نسبت خاوریان بـه مجردات ونامحسوسات اندیشیده ومدارفلسفه وتفکرشان بر آن زمینه‌یی است که‌درحیطهٔ‌عمل انسانی قرار نمی گیرد . توجهشان جمله به درون و آن چه است که حالات ناخود آگاه خوانده می‌شوند .

طبیعت واجتماع هندی ، فلسفه وتفکرشان ، خدایان وادیان آنها چنان‌است که پوشش وحجابی برروح آدمی‌فرومی کشد ، پوشش وحجابی که سنگینی‌رخوت آمیزی داشته وناآشنا را خرد وبی‌توان می‌سازد . عواملی است که‌سخت‌برهندوان برافتادگی وتسلط دارد ، وآن‌ها روح طبقات مذهبی *Castes*، ونیروی توان‌فرسای اخلاقی ودینی برهمنان می‌باشد. این‌ها عواملی است که برروح شخص‌تسلط‌مطلق دارد ، حتا مرگ نیزنمی‌تواندازین تسلط ونفوذ را برزداید ، وفرد هندی را نجاتی ازاین جهان بسته وبی‌انجام نیست ، ـ چون مطابق بافلسفه و اندیشهٔ مذهبی ارواح ناچارند دگرباره به همین جهان باز گشته وزندگانی‌های دیگری را درقالب‌هایی دیگر شروع کنند . همین ایمان به تناسخ ویقین قطعی دینی است که براجتماع و فلسفهٔ هندی کمال تسلطرا دارد. تنها راهی که برای فرارازاین‌عالم بازاست،تخلیه وازخود رهیدن می‌باشد که باریاضت، ترك نفس ، زهد وترك‌دنیا وعلایق آن‌حاصل می‌شود . این تخلیهٔ‌انسان ازتمامی وجود که‌تنها باریاضت وترك نفس می‌توان‌بدان بازرسید ، خود به خود ایجاد حالت کشف ومشاهده‌یی را می‌نماید ، هم چنان که در تاریخ تصوف بسیار بدان بر می‌خوریم وصوفیانی ازاین جمله چه بسا فراوان بوده‌اند. به‌هرانجام فیلسوف هندی چون ازمشاهدهٔ تصاویرروشنی که عمل‌درمقابل قرارمی‌دهد ، وهم چنین ازتوجه به ناهم‌آهنگی‌هایی که دربرخورد اراده ها پیـدا می شود محروم است ، فلسفه‌یی را دنبال می کند که حالت خود به خودی و بـی انتظامی وعدم تشکل وبه‌اصطلاح ناخودآگاهی بر آن‌چیرگی وتسلط دارد. بااین احوال ، اعتقادات وپندارهای غریزی که پیدا مـی کند ، ضامن صعود خیالی وی

محسوب می‌شود به عالم برترین .

امابا تمام این احوال بایستی تذکر داده شود که درهندوستان، وضع وچگونگی فلسفه ودین تنها برروال بالا برقرار نبوده است ، بلکه دربرابر آن شیوه‌هایی که به اشراق وایده آلیسم کامل گرایش داشته ، مکتب‌های مادی نیزرواجی داشته است ، واین دو، جمله آمیختگی واقبالی داشته‌اند به مذهب ودین، وآن چه که‌درفرهنگ ما دیانت نامیده می‌شود. به‌جاهای مختلفی گفته شد که درجهان باستان جملهٔ شئون فرهنگی به هم وابسته ورنگی به‌نسبت شدید ویاخفیف ازدین داشته‌اند ، واین امر درفلسفه نسبت ومقیاس بیشتری دارد . البته درقسمت‌هایی مجزا که تاریخ دین و ادیان کشورهایی ، چون : هندوستان ، چین ، ژاپن ، ایران ، روم ، یونان ، سومر وبابل وجاهایی دیگرمطرح می‌شود ، به تفصیل ازاین پدیدهٔ آمیختهٔ باستانی وجدا افتادهٔ امروزی سخن گفته خواهدآمد، لیکن دراین قسمت، جهت تکمیل «نظامات مذهبی جهان» دربارهٔ فلسفهٔ باستان مواردی مورد بحث واقع خواهد شد .

بنا به تقسیم وروشی که اساس کارماست ، وبسیاری ازکاوش گران و پژوهش کنندگان ادیان ومذاهب وتاریخ فلسفه نیزکارخودرا چنین بنیان داده‌اند، فلسفهٔ هند باستان رابه دوقسمت تقسیم می‌نماییم. البته مکتب‌های مادی باستان‌رابامادیت این زمان نمی‌توان مورد مقایسه قرارداد ، تنها آن‌ها را بایستی طلیعهٔ بیداری ، و اندیشه سازی نوین امروزمحسوب داشت .

## ۴ـ فلسفهٔ مادی چارواکاس

دربارهٔ وجه اشتقاق کلمهٔ فلسفه در سانسکریت ، اساس فلسفه درهند ، مکاتب شش گانه ، مکتب چارواکاس ، بنیان گزاران این مکتب، عقاید بری‌هاس پاتی ، چارواکاس شاگرد وی ، ارزش حواس ومشاهده ، نفی اتمن وخدا ، نفی کامل ماوراء الطبیعه ، نفی پاداش وبهشت ودوزخ ، مخالفت باوداها وبرهمنان ، همانندی با فلسفهٔ خیام ، گفته های عصیان آمیز او

فلسفه را درزبان سانسکریت درشن *Darsana* می گویند که معانی بسیاری‌را افاده می کند[۲]، ازجمله : شناسایی، درك وادراك ، تعقل واندیشیدن، مشاهده‌ونظر. فلسفه درهندوستان زمینهٔ بسیاروسیعی دارد، لیکن این وسعت و گستردگی‌ازلحاظ چونی‌و کیفیت می‌باشد، نه‌چندی و کمیت. اغلب مکتب‌های فلسفی هندی‌به‌وجود خدا قایل ومعلمین وتعلیم دهندگان نیز بر آن بوده‌اند تاازراه اشراق، شاگردان‌و آموزندگان وسالکان را به **برهما** Brahma ، یعنی ذات مطلق بازرسانند .

اساس و بنیان بسیاری از مکتب های فلسفی هندوستان بر پایهٔ آموزش‌ها و

---

۲ـ **درشن**ـ به‌گونه‌یی که‌گفته شد، دارای معانی‌مختلفی است‌که ازآن‌معانی‌می‌توان فلسفه را فهم‌کرد . ازاین معانی : بازرسی وبررسی وجست وجووکاوش جملگی به نحوی منظوررا می‌رسانند ، هم‌چنین مفاهیمی چون: تعقل ، تفکر، فهم ، بینش نیزسویی دیگراز منظوررا افاده می‌کنند . درفرهنگ سانسکریت ، زیراین لغت ، بایستی برای رسانیدن مفهوم اصلی‌اش ، جملهٔ معانی را درنظرداشت : قصد ، عقیده ، اظهاروگفتار، شناخت‌عینی وادراك بصری، ذهن ، شعوروتصور. ازهریك ازاین‌معانی جزیی ازفلسفهٔ عمیق هندی‌آشکار می‌شود وبرخی ازمعانی متضادآن نیزقابلیت انعطاف این فلسفه را نشان می‌دهد .

ازجملهٔ معانی عام‌کلمه مکتب فلسفی مستفاد می‌شود ،که شامل شش روش می‌باشد واز این روش‌های شش‌گانه درمتن سخن خواهیم‌گفت . هریك از این شش مکتب به طور کلی دارای یك مبدأ است‌که تمام این مبدأها دارای اصلی بوده وازهیچ به وجود نیامده‌اند. به همین نسبت دارای نهایت وغایتی نیزمی‌باشندکه‌آن غایت عبارت است ازرهایی روح‌ازتولد های جدید وخلاصی ازبند هستی ومحووفنای‌آن درروح اعلای الوهیت .

تعلیمات مذهب‌های **جین**، **هندو** و**بودا** قراردارد ، اما مکتب‌های مادی را بایستی ازاین روش بر کناردانست . مکتب‌های فلسفی نیزبه طور کلی به دو قسمت تقسیم می‌شوند ، مکتب‌هایی که قایل به وجودخدا هستند، ومکتب‌هایی که به وجودخدا باوروایمانی ندارند وبه سه مکتب مهم تقسیم می‌شوند ، بدین‌قرار :

۱ ـ مکتب مادی چارواکاس *Charvakas* . این مکتب نمایان مادی که بـه نام‌چارواکاس موسوم‌شده‌است درحقیقت‌بر بنیان فلسفهٔ شخصی به نام بری‌هاس پاتی **Brihaspati** استواراست که اساس وشالودهٔ شکاکیت ومادیت را در هندوستان برپا کرد. ازاین‌شخص چیزقابل توجهی به جای نمانده، تنها قطعه‌یی ازاوبه جاست که لحن گزنده وشك ملطق ؛ وبی نظامی عمیقش را بر ملامی سازد . بری‌هاس پاتی و جملهٔ پیروان اوبرهمن‌ها ووداها را حقیرو کوچك می‌شمردند : «وداهای سه گانه، یاآن چه که حاکی است ازسه‌فرمان برای سر کوبی نفسانیات ، وجملهٔ گردها و خاکسترهای پشیمانی ، وبسیاری دیگر ، جمله وسیلهٔ معیشت آن کسانـی را مهیا می کند که فاقد هوش وانسانیت‌می‌باشند.» وجملهٔ افکارسخیف وتوهم‌آمیزرا دربارهٔ تناسخ که‌آن چنان برفردهندی‌مسلط‌بود، به بادتمسخرمی گیرد: «به چه‌سان‌ممکن است این جسدی که مبدل به خاك‌شده، دگربازبه زمین باز گردد؟» نفرت او، واقع بینی‌وانسان دوستی‌اش، برنظم ورواجی که‌برهمنان‌جهت‌معیشت خودبرپا داشته‌اند، سربه شورش برمی‌دارد : «این همه مراسم وتشریفاتی که دربارهٔ مردگان برپا شده است، جزوسیله‌یی ازبرای معیشت‌نیست که روحانیان حیله گربرانگیخته‌اند.»وی با صدایی رسا که در تمام هندوستان مردم بسیاری را برانگیخت، بانگ بـرداشت که :«نه دوزخی‌وجودداردونه بهشتی، نه روحی هست ونه پاداش و کیفری، وجملهٔ این تشریفات وپندارها ، وسیله‌یی است ازبرای تحمیق خلق .[3]» .

3_ *MONIER WILLIAMS.SIR*: Indian Wisdom . London1893

این مادی‌ها که جملگی سیراب وسرشار ازتعلیمات **بری‌هاس پاتی** بودند، به وسیلهٔ **چارواکاس** که ازشاگردان استادبود، دارای مکتب مشخصی‌شدند. اینان برهمنان ووداها را به تمسخر می گرفتندومی گفتندآن‌چه که درودا‌ها آمده، بر ما روشن نیست، حقیقت هرگز شناخته نخواهد شد جز ازطریق حـواس. درمکتب چارواکاس موجود همان مادهٔ محسوس می‌باشد پس مادهٔ محسوس همان موجود است. بیرون ازماده چیزی به نام روح وجودندارد، به گفتهٔ چارواکاس :«آن‌چه که به وسیلهٔ حواس دیده نمی‌شود، وجودندارد؛ وبه این مقیاس روح حزوهم وپنداری نبوده **واتمان** *atman* سرابی بیش نیست. سیر زمان و تاریخ نمونه‌یی را برای ما روشن نمی کند که به موجب آن معلوم گردد که نیروهای فوق طبیعی درکار جهان مداخله ورزیده باشند. جملهٔ‌نمونه‌ها وروی‌دادها درتاریخ‌طبیعی‌اند وتنهاساده‌لوحان اصل ومنشأآن‌ها را به جنیان وخدایان نسبت می‌دهند[4]»

درحقیقت‌چارواك ازاستاد گامی‌فراتر نهاده‌است. وی دربارهٔ اصل ومنشأ مادی جهان‌نیزسخن‌بسیاردارد، ومی گویداصل‌حقیقت‌ماده‌است،وجسم گردآمده‌یی‌است‌از اتم‌ها، وعقل نیزجزمادهٔ متفکرچیزی‌نیست. آن‌چه که‌حس می کند؛ یعنی‌می‌بیند، می‌شنود، می‌بوید ومی‌اندیشد، تن است نه روح. :«چه کسی روح را به‌حالتی‌جدا ازبدن دیده‌است؟» **چارواکاس** بافاصله‌یی‌بسیار بعیدازتاریخ،عقیدهٔ **فرویدFfreud** را دربارهٔ مذهب می گوید. فروید می گفت مذهب یـك نوروز Nevroes عمومی است وچارواکاس نیز عیناًهمین گفته راآشکارا بیان کرده است، ودراین جاست که پیش‌رفت تاریخ وبعد زمان نقشی ندارد*.

به همین جهت است که این مکتب به **لوکایاتا** *Lokayata* نیزشهرت یافته،

4_ *DAS GUPTA, SURENDRANATH* : A History of Indian Philosophy

* ـ نگاه‌کنید به‌کتاب آیندهٔ یك پندار ـ ترجمهٔ نگارنده

چون این گروه بر آنند که جز این جهان ، یعنی عالم **لوکا Loka**، چیز دیگری وجود ندارد . عناصر اصلی ترکیب جهان عبارتند از همان عناصر چهارگانهٔ عام ، واحیاناً عنصر مبهم پنجمینی به نام **آکاش Akash**. برمبنای این فلسفه جهان نیز به خودی خود به‌وجود آمده - وهرچیزی که دراین جهان بروفق فطرت وسنن طبیعی جریان پیدا کند ، عناصر چهارگانه در آن جمع ومخلوط وترکیب می‌شود - به‌همین قیاس پیدایش اشیاء نیازی به‌آفریننده‌یی ندارد، بلکه هرگاهی که عناصر برحسب جریان طبیعی به هم پیوستند ، براساس ترکیب آن‌ها موجودی به وجود می‌آید .

**چارواکاس**[۵] وپیروانش نه‌به‌خدایی ایمان دارند ونه‌به بهشت ودوزخی. مذهب را همان گونه که گفته‌شد، هم‌چون فروید نوعی بیماری عمومی می‌دانند، وبر آنند که : «فرض آفریدگار جهت تبیین وتوجیه جهان بی‌فایده است . تودهٔ مردم مذهب را تنها بدان جهت اصلی ضروری می‌پندارند که بدان خوی گرشده‌اند ، وهنگامی که پیشرفت علم و تکامل دانش و تحول مدنیت ، ایمانشان را بازمی‌ستانـد ، در زندگی‌شان نوعی خلاء وسرگشتگی پیدایی می‌یابد . هم چنین است اخلاق، چون آن چه را که اخلاق می نامـیم ، نیز دارای مبنایی طبیعی است . اخلاق جنبه‌یی ماورای طبیعی وآسمانی ندارد، بلکه قراردادی است اجتماعی که میان مردم جهت تأمین آسایش به وجود آمده است . برای طبیعت همه چیز یکسان است . نه‌به‌نیکی وبدی ونه به فضیلت ورذیلت اعتنایی دارد ، وخورشید ، مستمرویکسان هم‌چنان برنیکان وبدان ورذلان وفضلا می‌تابد . هرگاه طبیعت کیفیتی اخلاقی را نیزدارا باشد، همانا بی‌اخلاقی صرف است که برترومافوق همه چیزمی‌باشد . به‌هیچ‌روی لازم نیست تاآن چنان نابخردانه نفسانیات وشهوات و امیال وخواست‌ها را به بند درکشیم ، چون این‌ها جمله فرمانهای طبیعت هستند وبس[۶] ، وفضیلت جزاشتباهی

۵- برای شرح احوال وفلسفه وچگونگی آرا وعقایدش رجوع کنید به کتاب‌های بعدی، قسمتی تحت عنوان «هندوستان» .

نیست[7]. ترجمهٔ قطعه‌یی که خواهد آمد ، از آثار پیروان مکتب **چارواکاس** می‌باشد که شباهتی بسیار به رباعی‌های **عمر خیام** دارد: «چون زنده‌یی به شادمانی زندگی کن ؛ چون هیچ کس از چشم تیزبین مرگ پنهان نخواهد ماند ـ وچون این قالب مادی مارا به سوزانند، چگونه دیگر باز گشت میسر خواهد بود ؟ »

## ۵ـ مکتب جی نیسم

شگفت ترین کیش جهان ، سرگذشت وزندگی ماهاوی‌را بنیان گذار آیین جی‌نی ، دودسته
راهبان اززنان ومردان ، اصول فلسفی ، پنج اصل فلسفی دربارهٔ معرفت وشناخت ،
نسبیت دربارهٔ واقعیت ، بی‌خدایی این گروه، نفوس عالی جانشین خدایان ،
رهایی ازتناسخ ، خدایان اه پی کوری ، بهشت اسرار آمیز، روش
آهیم سا وریاضت سخت ، فرق این آیین ، وضع کنونی

به حقیقت آیین و کیش، یافلسفه جی‌نی *Jainism* ، یکی ازشگفتی آورترین فلسفه‌ها و کیش های جهان است . فلسفه‌یی است که به هنگام تقسیم های دوگانه درمادیت ومعنویت ، آدمی را سرگردان می کند ؛ و به راستی آیین وروش فلسفی **جی نیسم** مادی است یامعنوی ؟ ماتریالیستی است یاایده آلیستی ؟ دراین مورد ، بهتر آن است که پیش ازمطالعهٔ اجمالی دراین آیین ، سکوت ورزیم .

---

۶ـ همان گونه که فلسفهٔ **خیام**، عکس العملی شدید محسوب می‌شود دربرابراختناق وارتجاع مذهبی زمان او، فلسفهٔ **چارواکاس وبری‌هاس‌پاتی** وطرفداران این مادیت شدیدکه برعلیه همه چیز، حتا اخلاق وفضیلت قیام کردند ، عکس‌العمل وواکنشی شدید به شمارمی‌آید دربرابر آن همه ریاضت وتشریفات واعمال ناروای برهمنان ، و هرگاه نیك بنگریم، ودرنوشته‌های این گروه که دیری نپاییدند، ودرظلمت تاریخ، شرنگ تندوتلخشان تعدیل گشت به تعمق به پردازیم ، بدین اصل واکنشی آگاهی خواهیم یافت .

7_ *RADAKRISHNAN, S* : Indian Philosophy
*MULLER, MAX*: Six Systemes of Indian Phylosophy

پیروان این آیین ، از فلسفه و روش شخصی متابعت می کنند که به نام **وردهه ماناجی ناتی پوترا** Vardhamana jnati putra نامیده می‌شده است و بعدها پیروانش وی را به **جی‌نا** Jina ، یعنی « پیروز » نامیده اند . جی‌نا به میانهٔ قرن ششم پیش از میلاد بین‌سال‌های ٤٧٧ تا ٥٤٩ [۸] در خانواده‌یی شریف و توانگر ازقبیلهٔ **لیش‌شاوی** Lishshavi ، درشهر **وی شالی** Vaishali [۹] به دنیا آمد. [۱۰] پدرش **سدهرتها** Siddhartha ، یکی از سران قبیله ، و مادرش **ترشلا** Trashala ، دختر رییس شورای قبیله محسوب می گشت. اینان باتمام‌مزیتی که ازلحاظ مقام وثروت فرادست‌شان بود، پیرو آیین وروشی بودند بسیار سخت ، که نوزادگی را بدبختی‌یی بزرگ ، وخودکشی را نعمتی وامری شریف می دانستند. هنگامی که فرزندشان به‌سی ویکمین سال زندگانی بازرسید ، پدر ومادر، مطابق با آداب وعقایدشان ، باگرسنگی به‌زندگی خودشان پایان دادند . این‌روی داددر فرزندشان اثری‌عمیق برجای گذاشت ، وزیر بنای آیینی شگرف وعجیب‌رافراهم آورد . پس پوشش از تن به‌در کرده وهم چون راهبی سخت‌پای و مرتاضی آهنین رای آوارهٔ دشت و بیابان گشت . جهت تهی‌شدن ازخود، وغالب آمدن بر نفس و

---

۸ـ روایات تاریخی دربارهٔ تولد ومرگ اومتشتت وگوناگون است برابرروایتی تاریخی تولد ومرگش ٥٩٩ـ٥٢٧ قبل ازمیلاد می‌باشد ، روایتی دیگر ٥٩٩ ـ ٥٤٠ را می‌رساند ودانشمندانی دیگر نیز با تحقیقات عمیقی سال‌های ٤٧٧ـ٥٤٩ راذکر کرده‌اند که به حقیقت نزدیك ترمی‌آید .

*SMITH. V, A* : Oxford History of India

۹ـ این شهراکنون به نام «استان بهار» نامیده شده ویکی ازاستان های جمهوری هند محسوب می‌شود

۱۰ـ برای شرح‌کامل احوال وخانواده‌اش نگاه‌کنید به قسمت «هندوستان».

خویشتن شناسی دست به‌کارهایی شگرف زد . این‌روش سخت را سیزده سال بااراده و عزمی آهنین دنبال کرد ومداومت داد تا سرانجام پیروانی یافت که او را **جی نا Jina** ، یعنی « پیروز » لقب دادند .دراندك‌زمانی‌شهرتش‌بسیار گشت و**ماهاوی را Mahavira** نامیدندش که معنای«قهرمان بزرگ» ازآن مفهوم می شد . پیروان بی‌شمارش‌بر آن بودند که وی‌ازجملهٔ آن آموزگارانی‌است که درفاصلهٔ ایامی‌چند، جهت تنویر افکاروارشادهندیان بر گزیده می‌شود . **ماهاوی را** به گروه‌پیروانش ، اززن ومرد، انتظاماتی برنهاد ودودسته‌راهب تشکیل داد که دسته‌یی زنان ودسته‌یی مردان بودند ، وسرانجام به‌هنگامی که به هفتاد ودو سالگی زندگی‌را بدرود می گفت ، چهارده هزار پیرو داشت

دوسوی آیین جی‌نا به فلسفه ومذهب پیوستی می یابد . اصول فلسفی اش پیچیده وبس دو پهلو است : گاه گرایشی به ماده ووجود دارد و اصالت‌آن را می ستاید ؛ وگاه ازآن دوری گزیده و به شکل مرموزی به معنویات وروح و همان مسایل تناسخ وتوالی زندگی می‌پردازد .به‌طور کلی روش فلسفی **جی نیسم** نیز هم‌چون فلسفهٔ مادی**چار واکاس** واکنشی است برضد وداها و تعلیمات‌برهمنان. **اما** به‌هیچ روی با روش صریح وافراطی وانقلابی چارواکاس و**بری‌هاس‌پاتی** قابل قیاس نیست . اینك به شکل کوتاهی ازاین دستگاه فلسفی‌یادمی کنیم

بنا بر عقیدهٔ عمومی جین‌ها ،روی‌دادها وظواهر، خواه بیرونی وخواه‌درونی، به‌خودی خودوبدون وجودعلت وانگیزه‌یی وجودندارد، وهمین مشاهدهٔ عمومی که ازآن‌هاداریم،صرفاًدلیلی‌بروجودشان‌می‌باشدآگاهی‌وشناخت‌نیزازخواص‌روح‌است. هنگامی که ما معرفت وشناختی حاصل می‌نماییم، درواقع، ظواهر ودرون خود را دریافته‌ایم، یعنی پرتوی درخوداحساس می کنیم که ازآن پرتو شناخت ظواهرپیدا می‌شود- واین‌شناخت درحقیقت علم به وجودهمان چیزاست . شناخت وعلم نیز به

روش‌های گوناگون حاصل می‌شود، که اصول فلسفی جین‌ها را شامل‌می گردد:

نخست شناختی است که در رویه‌یی معمولی قرار دارد و بـه **ماتی گیان** *Mati Jnana* نامیده می‌شود. این شناخت، معرفت است به حواس وذهن‌هردو. ماتی به سه قسمت : احساس ، حفظ و فهم منقسم می‌شود و اساس شناخت اشیاء را جهت حواس بنیان می‌دهد .

دوم روشی است به‌نام**شروتی گیان** *Sruti Jnan*، یعنی‌دانش حاصل‌آمده ، که درواقع علم حاصل‌آمده از کتب مقدسه است اعم‌آن چه که ازاشارات،علایم، رموز وحروف‌آن نتیجه شود. جهت بیان این علم ،توسل به نقوش واصوات لازم می‌آید.

سوم **اودهی گیان***Avadhi Jnana* یاشناخت مستقیم، یعنی ادراك‌ماهیت‌و کنه اجسام. بدون به‌کاربردن نیروی بینایی،وآن ملکهٔ اکتسابی ویژهٔ آدمی است که به وسیلهٔ‌صفا بخشیدن روح بـه وسیلهٔ تزکیهٔ نفس از کـدورت اعمال‌به دست‌می‌آید.

چهارمین روش، شناخت **ماناه‌پارایایا***Manah Parayaya*یاادارك‌اندیشه‌های دیگران است . این شناختی است بدون واسطه ازمکنونات وپوشیده‌های‌ضمیر که‌به وسیلهٔ کشف روحی می‌توان بدان دست یازید . برای فراهم‌آوردن چنین شناختی ، به‌کار بردن روش رهبانیت وریاضت کشی لازم است ، چون آیین رهبانیت وریاضت است که نفس را تزکیه وبی‌آلایش وروح را تلطیف می کندوبراثراین امر نیزدرك مکنونات ضمیری وپوشیده‌ها نفسانی نفوس ومردم حاصل می‌شود.

مرحلهٔ پنجم **کهوالاگیان***Kevala Jnana*، یاشناخت‌عمومی‌نسبت‌به همه‌چیز است . این علم‌کلی بدون واسطه به‌موجب تزکیهٔ‌کامل نفس وصفای تمام‌روح‌حاصل می‌آید چون‌روح از کدورت‌ها وناپاکی‌ها پالوده گشت، براثرشفافیت ونورانیتی که در آدمی پدید می‌شود، درعالم و کون ومکان ازظاهر وباطن، ازنهان وآشکارهر چیزی وسروپوشیده‌یی ازبرایش آشکارمی گردد.

این قسمتی بود ازفلسفهٔ جین‌ها درمورد گونه‌های شناخت ومعرفت . دربارهٔ اعمال وتقسیم‌های آن وآن چیزهایی که روح راتعالی وصفا می‌بخشدنیز تفصیلات

بسیاری دراین فلسفه وجود دارد که برای آگاهی بدان‌ها بایستی به کتاب‌های بعدی رجوع شود.

این کیش به تدریج به صورت آیینی بسیار پیچیده درآمد که ازغرایب تاریخ ادیان محسوب می گردد. پیروانش به‌طور کلی به‌نوعی نسبیت دربارهٔ واقعیت ایمان داشتند و علم را شناختی می‌دانستند موقتی و محدود که در شرایط زمان و مکان دگرگونگی می‌یافت، وبر آن بودند که هیچ چیز حقیقت نداردمگر به یك اعتبار، وهمان حقیقت به اعتبارات دیگرممکن است باطل باشد، وبا گرایش ورغبتی تمام دراین موردبه نقل داستان شش مرد کوری می‌پرداختند که هر یك با لمس دست، عضوی ازفیل را به چیزی تشبیه می کردند: کوری که گوش فیل‌را لمس می کرد، آن را بادبزنی تصورمی کردو آن که پای‌فیل‌را دست برمی‌نهاد، گمان می‌بردستون بزرگ مستدیری است [۱۱]

پس به‌این نسبت، برجملهٔ قضاوت‌هاوشناخت‌هااطمینانی بی‌خدشه نیست،وجملهٔ قضاوت‌هاوشناخت‌ها به‌اعتبارهایی است موقتی ومشروط؛ اما حقیقت مطلق، تنها به نجات دهندگان مکشوف می‌شود که در فاصله‌های معینی جهت را هنمایی وتنویر افکارمردم پیدایی می‌یابند، یعنی جی‌ناها یا پیروزان.

کتاب‌های ودا وآیین برهمنان نیز نه اعتباری دارد ونه شامل حقیقتی است ونه ازجانب خدایاخدایانی‌الهام‌شده‌است، ودلیل‌آن نیزاین است که اصولاخدایانی وجودندارند. جین‌ها عقیده‌یی‌به وجودخدا وخدایانی نداشتند ومی گفتند، لزومی نیست که بر مبنای آن فرض شود آفریدگار ویا علت نخستینی وجود دارد، چون ادراك خالق غیر مخلوق ویا علت بی‌علت همان قدر دور از فهم است که‌فرض‌دنیای

---

۱۱ـ این همان داستانی است‌که مولانا **شمس‌الدین محمد مولوی** درمثنوی به نحودلکشی‌آن را به نظم درآورده است

غیر مخلوق و بی‌علت پس شیوهٔ راستین‌ومنطقی آن‌است که‌چنان اعتقادداشته‌باشیم که جهان‌قدیم است و از آغازوجود داشته ، ودگرگونی‌ها و تحولات وانقلابات‌بی حد وانجامش، ازنیروهای نهفتهٔطبیعت پیدایی یافته نه ازمداخلهٔ یك‌قدرت‌خدایی.

لیکن سرانجام جین‌ها نیز به زودی ، و براثر گذشت اندك زمانی ، کوشش هایی کردند تاآسمان را که آن چنان از خدایان تهی کرده بودند ، رونق‌وسامانی بخشند . پس به جای‌خدایان مردود پیشین، آسمان را ازپاکان مقدسان وقهرمانان تاریخ و افسانه‌های جینی پر وسرشار ساختند و از روی‌نیاز طبیعی ، که موافق با شرایط اقلیمی و اجتماعی بود به ستایش آنان پرداختند اما شگفت آن که این برگزیدگانی‌نیز که به مقام‌خدایی‌رسیده‌بودند، درجریان تناسخ وتوالی‌زندگانی بودند، و به این‌موجب ، آن‌ها نیز ازمقام خدایی و پرستش بر کناروومعزول‌شدند.

همان سان که گفته شد، اینان ماده گرای نیز نبودند، و به‌جدایی‌ماده‌وروح در جمیع کاینات ونشان های هستی باور داشتند ، بـه‌نوعی **جان گرایی** *Animism* عمیق ایمان دار بودند وبه‌نظرشان همه چیز حتا سنگ و فلزات نیز روح و جان داشتند . برای رهایی از تسلسل وقالب گزینی ارواح ، یا تناسخ ـ تاباز رسیدن به سر انجامی بر کنار از دردناکی زندگانی دوباره ، مراتبی قایل بودند که به بـاز آفرینی خدایانی ویژه منتهی می گشت نوعی آسودگی موقت برای‌ارواح وجود داشت‌به این‌نحو که‌هرروحی که‌به‌حیات منزه‌از گناه بازمی‌رسید مقامی‌پیدامی کرد که **پراتمان**Paramatman ، یعنی «روح برتر» نامیده می‌شد این‌چنین‌روحی مدت زمانی از تناسخ آزاد می گردید و همین که به پاداش شایستگی‌خودمی‌رسید، دگرباره به جسمی خاکی حلول کرده و به‌زندگی می‌پرداخت . در حقیقت این باوری بود به‌بهشتی موقت که در آن پاداش درست معادل بود باشایستگی تنها در این مورداستثنایی موجود بودازبرای **ارهات** Arhart یا سروران‌برگزیده، یعنی

ارواح کامل و پاك ومنزه که به‌رستگاری کامل درطی‌دوران‌های‌بسیاری بازرسیده‌باشند. این سروران برگزیده ، به‌شکل ارواحی مجرد و بر کنار از زندگی‌های دوباره ، در قلمروی دور دست واسرار آمیز ، به‌شکل خدایانی زندگی می کنند که نه هیچ گونه نفوذ ومداخله‌یی درکار مردم روا می‌دارند و نه‌چنین قدرتی را دارند،واینان به واقع‌هم‌چون‌خدایان **اه‌پی‌کوروس Epicuros** می‌باشند درمفاهیم‌شرقی‌شان.

از همه شگفت تر شیوهٔ سلوك وروش ریاضت این گروه است ریاضت‌اینان همراه است با روش **آهیمسا Ahimsa** که مفهوم خود داری از هر گونه آزار به موجودات زنده را می‌رساند اساس‌کار و روش سلوك و ایمان هـر جین معتقد و پارسایی بر به‌کارزدن‌پنج‌اصل استواراست، وآن اصول‌پنج گانه بدین قرارند : ـ۱ـ به هیچ وجه‌به موجود زنده‌یی‌اعم از کوچك وبزرگ ، سودرسان وزیان‌دارصدمه‌یی نرساند ، ۲ ـ از دروغ گویی به‌پرهیزد ، ۳ ـ درصدد تصاحب چیزی که به‌او تعلق ندارد بر نیاید وچیزی‌را که به‌اوداده نشده نگیرد ،٤ـ عفت وپاکی راهمواره‌راهنما داشته باشد،٥ ـ ازتمتع وبهره گیری ازلذات جسمانی‌روی‌بر گرداند. لذات‌جسمانی وحسی‌به هرشکلی‌اصولاً گناه‌است وهدف ازهر نوع شایبهٔ تلذذودردی جدامی‌باشد.

اصل ممتاز ونمایان آیین جینی همانا خودداری ازصدمه وزیان رسانیدن‌به موجودات زنده است که روشی بسیار گسترده و سخت و دشوار دارد . دراین آیین فلسفی کشاورزی به‌شیوه‌یی‌کلی تحریم شده است ، چون براثر زیرو زبرشدن‌خاك جهت برزیگری چه بسا که حشرات و کرم‌ها به نیستی می گرایند . یك‌جین‌پارسا و با ایمان‌هرگز ازعسل تغذیه نمی کند ، چون آن انگبینی است کـه‌مایهٔ‌حیاتی زنبوران‌است ، وآب را بدون ملاحظه نمی‌نوشد وقبل ازنوشیدن آن را از صـافی می گذراند تا مبادا به‌هنگام نوشیدن جانداران کوچکی که درآبند به کامش فرو روند ، و دهان خودرا بانوعی صافی می‌پوشاند تا جانداران ذره‌بینی کـه در هوا

زندگی می کنند ، نابود نگردند . ازروشن نمودن چراغ وآتش افروختن پرهیز می کند تاحشرات وجانورانی نابود نشوند؛ وسرانجام به‌هنگام راه زیرپایش رامی روبد تا نادانسته‌جانداری را بی‌جان ننماید . دراین آیین از آغاز تابه امروز هیچ نشانی ازقربانی‌وجودندارد، چون آنان مجاز نیستند تحت هیچ شرایطی‌جانداری رابه کشند . تنهامورد استثنایی‌آزادی و تجویز انتحاروخودکشی است درآیین‌این فرقه که نشانی است برتسلط‌به‌نفس و پیروزی روح است برارادهٔ کور حفظ‌حیات، طریق خودکشی ازراه گرسنگی‌تدریجی است که حتا دراین زمان‌نیز درهندوستان به وسیلهٔ رهبران این گروه قابل مشاهده می‌باشد [12]

هرچند **یوان چوانگ** Yuan Chwang نفوسی‌را که پیرواین آیین‌هستند، درقرن هفتم فزون‌ازاندازه‌معرفی‌می‌نماید[13]، لیکن درحقیقت آیین‌جی‌نی به موجب روش بسیار سخت وفرو بسته اش درریاضت ، پیروان بسیاری پیدانکرد . در طول قرن‌هایی چند نیز انشعاب وجدایی قابل توجهی در این‌آیین به‌وقوع نه‌پیوست و تنها به سال ۷۹ میلادی دربارهٔ برهنگی دو دستگی عمیقی میان پیروان این کیش دربارهٔ مسألهٔ برهنگی اتفاق افتاد : یکی دستهٔ سپید جامگـان *Shwetambara* **شویتامبارا** ، که طرفدار پوشش لباس بودنـد ، و دیگر گـروه **دی‌گام باراس** *Digambaras* ، یابرهنگان که بنابر سنت ازلباس پوشیدن خودداری کـردند [۱۴] هر کدام از این دوفرقهٔ اصلی نیز به شاخه‌هایی تقسیم وجـدایی یافتند،چنان که

12_ *DUBOIS, ABEÉ* **Hindu Manners , Customs and Geremonies**

13_ *SMITH. V. A* **Oxford History of India**

۱٤_ در عصر حاضر تمام فرق این‌آیین لباس محل و زمان خود را می‌پوشند وتنها رهبرانشان درهمه جا وحتا دیدگاه عام برهنه راه می‌روند و این به سنت اصلی ماهاویرا نزدیك تراست .

برهنگان دارای چهار فرقه و سپید جامگان هشتاد وچهار فرقه می‌باشند [15]

**گاندی** که سخت تحت تأثیر این آیین قرار داشت ، به‌زعم جینی‌ها یکی ازجی‌ناهامحسوب می گشت که مأمور تنویر ونجات خلق بود . اینك‌بنابر آخرین سرشماری که به‌سال ۱۹۵۱ درهندوستان به‌عمل آمد ، پیرون این روش در سراسر هندوستان بالغ بر ۱/۶۰۰/۰۰۰ نفر می‌باشند

## ۶ ـ فلسفهٔ بودایی

زندگی بودا، درراه ریاضت ، اعراض ازظواهر ، به مقام بودایی رسیدن ، فلسفهٔ بودا ، کهن ترین اثر بودایی ، اخلاق اجتماعی‌وعشق به زندگی ، مشابهت تعالیم‌وفلسفهٔ بودا باسایر ادیان، انعطاف دربرابرظلم وبدی ، اصل مهربانی، چهار حقیقت عالی دربارهٔ رنج ، بدبینی او ، پنج‌اصل دراخلاق ، بی‌خدایی دردیانت بودایی، نفی امور و موجودات مافوق طبیعی ، مبارزه با خرافات ، نفی کامل روح و روان ، روان شناسی عقلی فلسفهٔ تکوین جهان ، ارزش محسوسات شگفت‌ترین ادیان جهانی ، مقام بودا

دربارهٔ زندگانی بودا هیچ گونه آثار واشارات مستندی در دست نیست. آن چه که آمده روایت است، آن هم‌روایاتی که بسیار بر گردهٔ افسانه‌ها جریان دارد. تنها آن‌چه که امروز قدر متیقنی پیدا کرده ، موضوع تولد او می‌باشد که درحدود ۵۳۶ [۱۶] پیش از میلاد تخمین شده است مطابق باروایات پدرش از قبیلهٔ **شاکایا**

15_ *ELIOT, SIR CHARLES* Hinduism and Buddhism

۱۶ـ سدهٔ ششم پیش ازمیلاد ، یکی ازادوارمهم و پرشکوه تاریخ جهان باستان می باشد ، ودراین دوره بزرگان بسیاری دراغلب نقاط جهان به وجودآمده‌اند. **ماهاوی‌را** Mahavira **وبودا** درهند ، وهم چنین **لاوته‌سو** Lao - tseu **وکون‌فوسی‌یوس** Confucius درچین، ودریهودیه **ارمیا واشعیای** دوم، وفلاسفهٔ بزرگ قبل‌ازسقرات دریونان ، وسرانجام **زردشت** درایران . این موضوع ، یعنی تقارن درخشش این چنین

Sahkaya ، وطـایفهٔ **گوتاما** Gautama و فرمـانروا یاپادشـاه **کاپی لاوس‌تو** Kapilavstu واقع در دامنهٔ کوه‌های هی‌مالی یاوبه‌نام **شودهودانا**ـ Shuddho dhana نامیده می‌شده است مادرش در نخستین‌سال‌های‌تولد در گذشت‌و کفالت و تربیت کودك تحت نظارت خاله‌اش قرار گرفت

ایام کودکی‌اش به تنعم و آسودگی گذشت و به جوانی همسری برگزید و صاحب پسری شد به‌نام**راهولا**Rahula. پیش از آن که براثر حوادث ومقتضیاتی اندیشه‌های‌رهبانی و گرایش‌هایی به رهبانیت درذهنش پیدایی‌یابد، چندین‌بار بیمار گشت ، واین تن‌آزردگی‌ها مغزش را دوچارتکاپو کردواندیشید که درزندگی جز سروروشادمانی، سرخوشی وبی‌اندوهی، دارندگی وسلامت، چیزهایی دیگرنیز به نام رنج وبیماری، آزردگی‌واندوه وفقروفلاکت نیزوجوددارد، پس‌به تفکرواندیشه پرداخت . روزها درسایهٔ سر سبزان کاخ وبر تکیه گاه ایوان‌ها وستون‌های منقش می‌نشست‌وبه‌تفکره‌می‌پرداخت. سرانجام‌چون به بیست‌ونه سالگی رسید **ماهاوی را** زندگی در خانواده را ترك گفت ، اززن وفرزند، علایق مادی و تنعمات زندگانی آسوده‌اش‌دست فروهشت وراه بیابان وجنگل پیش گرفت[17]. ریاضت کشان‌وراهبان

---

ستارگانی درجهان باستان نشان دهندهٔ روابط عمیقی است بین فرهنگ‌های‌کهن ، که این زمان‌آن چنان محتاطانه درباره‌اش سخن می‌گویند جهت‌آگاهی‌کامل نگاه‌کنید به‌قسمت های : هند ، ایران ، چین ، یهود

17_ *THOMAS, E. J* **Life of Buddha**

البته این وجملهٔ افسانه هایی‌که زمینه‌اش بسیار وسیع می باشد و دربارهٔ چگونگی زندگانی بودا آمده ونقل‌کرده‌اند ، حاوی حقیقتی تاریخی نیست و برمبنای افسانه‌ها و روایاتی است‌که به صحت ودرستی ومستند بودن‌آن‌ها به هیچ وجه نمی‌توان تکیه‌کرد ودر قسمت هندوستان به تفصیل دراین باره سخن خواهیم‌گفت .

بزرگی را به استادی انتخاب کرد و مدت هفت سال، تحت نظارت آنان به شدیدترین و توان فرساترین شکل‌های ریاضت، جهت تزکیهٔ نفس تن درداد. ناگهان روش انتخابیش را سخت بیهوده و بی انجام یافت و باوجود مخالفت و شماتت راهبان، دست از ریاضت و رنج کشی فروشست و به دنبال حقیقت و جویایی راه نجات و رستگاری برآمد. شماتت، انتقاد و سرزنش راهبان کسل و افسرده‌اش کرده بود، به همین جهت به گردش در شهرها، بیابان‌ها و جنگل‌ها پرداخت بخت و کوشش راه نمونش شدند، و پس از مدتی چون به **اوریووالا** Uruvala که بعدها به **بودگایا** Buddhgaya مشهور شد رسید، شبی از شب‌های اقامت‌اش زیر درخت پرشاخ و سایه‌یی که به نام درخت علم، علم شد، مکاشفه‌یی برایش روی داد و به ناگاه راه نجات و رستگاری را یافت و «بودا» شد که معنای: خردمند، دانا و روشن را افاده می کند و از همین هنگام **گوتاما** به **بودا** ملقب شد[۱۸]

وی در این مکاشفه دریافت که اصل رنج بر زندگی حکم‌فرماست، و راهی نیز از برای گریز از رنج وجود دارد، و یا می‌توان لااقل آن‌را کاهش داد. از آن پس مدتی چند، در پناه همان درخت به تفکر و تعمق پرداخت، چیزی چندان نمی‌خورد و از استراحت و آسایش می گریخت، و در ذهن نیرومند خود، رسالت و چگونگی دعوتش‌را سامان می‌داد. **مارا** Mara، یعنی شیطان که کار را بدین منوال

---

۱۸- برای بودا القاب بسیاری ذکر کرده‌اند. **بودهی ساتوا** Budhisatwa ازجملهٔ مشهورترین‌شان و به معنای (روشن شده - نورانی شده) می باشد. نام اصلی‌اش سدهرتها [سیدارتا] Sidhartha است، وازجملهٔ القابی دیگر که به او نسبت داده‌اند **شاکی یامونی** Shakya Muni، یعنی دانای شاکی‌یاها می‌باشد. اما آن چه که مورد نظر است این که بودا هیچ‌یك ازلقب های گوناگونی را که به اوداده بودند، دربارهٔ خودش به‌کار نمی‌برد

*DAVIDS RHIS*: Dialogues of the Buddha

می‌دید ، از در اغوا در آمد ، اما افسون‌هایش در بودا میسر نشد ، وهم‌چنان بر آن بود تاراه نجات را به‌مردم بیاموزد . جهت نیل بدین‌منظور از **اوریووالا** به جانب شهرهایی دیگر حرکت کرد وسرانجام به **بنارس** رسید . دیری نگذشت که پنج تن مریدش شدند و بودا به‌آن ها گفت که : «من مقدس هستم» آن گاه به‌ترویج واشاعه‌پرداخت. چهل‌وچهارسال‌هم‌چنان دراین کارمداومت کرد،ونیمی‌ازهندوستان تسخیر فکرش‌شد وسرانجام به‌سال ۴۸۳ پیش‌از میلاد ، ضمن یکی از سفرهایش ، در **کوسی‌نارا** Kossinara در گذشت ، درحالی که‌آخرین‌کلماتش به‌شاگردانش چنین بود : « اکنون ، ای دوستان من وای راهبان من ، به‌شما می گویم آن چه که برآمیخته و مرکب است ، سرانجامی جز تباهی ندارد ، وشما با شور و شوق تلاش و کوشش ورزید .»

تعالیم‌بودا ، حدی است میانه باد وروش افراطی **ماهاوی‌را** و **چارواکاس** که در دوبند گذشته ازآن سخن به میان‌بود . آموزش‌هایش منطقی و اغلب دربارهٔ اخلاق وروش زندگی است . چیز منظم ومستند وقابل اعتنایی ازتراوش‌های وی به‌ما باز نرسیده است ، اما در کهن‌ترین اسنادی که به فلسفه وآیین بودایی دست یازی پیدا می کنیم ، نوشته‌هایی است به‌نام پی‌تاکاها *Pitakas* یا «سبدهای‌قانون». این نوشته‌ها برای شورای بودایی فراهم‌آمد که به‌سال ۲۴۱ پیش‌از میلاد تشکیل شد ومورد موافقت وپذیرش قرار گرفت مطابق باروایات این کتاب و نوشته‌ها تا چهارقرن پس‌ازبودا ، سینه به‌سینه حفظ ونگاهداری شد تاسرانجام به سال هشتاد قبل‌از میلادبه کتابت رسید وبه‌زبان نپالی‌ثبت گشت . «پی‌تاکاها» را به طور کلی‌به سه‌دسته‌تقسیم کرده‌اند : *Sutta* یاحکایات ، *Vinaya* یانظم‌وانضباط *Abhid hamma* یا شریعت. ازاین سه‌ارزش *Sutta Pitakas* ازآن دوبیشتر است ، چون حاوی گفت وگوهای بودا است که‌آن‌راهم‌پایه وبرابر با گفت‌وگوهای **افلاتون** می‌دانند[۱۹]

19_ *DAVIDS RHIS* : **Dialogues of the Buddha** ...

اما همان گونه که گفته شد ، این‌ها حاوی تعلیمات خود بودا نیست ، بلکه حاصل تعالیم مکتب های مختلف بودایی است که طی قرن ها به وجود آمده و فراهم شده است. **الیوت Eliot** می گوید هرچند که این نوشته هایی که در طی چندقرن چیزهایی بدان افزوده شده است، اما این‌امر نیز مسلم است که بعضی‌از قسمت‌های‌آن حاوی خاطرات ونوشته‌ها یا گفته‌های افرادی است که خود بودا را دیده وبااو گفت‌وگو کرده‌بوده‌اند [20]

تعالیم‌وی به‌هرحال که باشد، حاوی‌درس‌هایی دربارهٔ اخلاق، به‌ویژه‌اخلاق اجتماعی وعشق‌و مهر به‌زندگانی است وی نیز هم‌چون **لاوتسو Lao-Tseu** و **مسیح** آرزو داشت‌تابدی را به‌نیکی ونفرت رابامحبت پاسخ گوید .دراین گفته‌اش **چهرهٔ عیسای مسیح** را باز می‌یابیم : «هر گاه نادانی از سر بی‌مردمی به من بدی کند- وی را ازمحبت خود سرشار خواهم کرد ، وبه‌هر نسبتی که به بد کرداریش مداومت دهد ، نیکی من نیز به‌همان نسبت فزون خواهد گشت. » داستانی نیزاز اوست که ضرب‌المثل‌های بسیاری را ازمردم گونا گون یادآور می‌شود هنگامی که درجمعی مردی‌نسبت‌به‌وی به‌پرخاش‌جویی‌وناسزا گفتن‌پرداخت ، وی‌به‌آرامی گوش کرد ، وچون‌آن مرد به‌خاموشی گرایید بودا به کوتاهی‌مورد خطابش‌قرار داد : «ای‌مرد ، هر گاه هدیه وپیش کشی به کسی بردهند ووی آن‌را نپذیرد ، آن هدیه به‌چه کسی متعلق ووابسته خواهد بود ؟ مرد گفت : به کسی که آن‌راهدیه کرده است، ـ بودا گفت : پس‌ای‌پسرمن ، نمی‌خواهم ناسزاهای تورا پذیراباشم، و درخواست‌می کنم تا آن‌ها رابرای خودت نگاه‌داری[21].» و این طبع شوخ‌ولطف گفتار وادب اورا نیز شامل می‌شود .

20_ *ELIOT, SIR CHARLES*: Hinduisme and Buddhism

21_ *DAVIDS RHIS* Dialogues of the Buddha

نظرات خودرا به‌طور کلی، طی چهار حقیقت عالی دربارهٔ حیات بیان داشته است. به طور کلی قسمتی مهم ازفلسفه وروش ویا عقیده‌اش آن است که، زندگی رنج است ورنج ازخواهش می‌زاید، وراه‌اصلی وروش خردمندی درفرونشاندن همهٔ خواهش‌ها است ؛ واین گریز ازرنج وراه نجات است . چهاراصل ، ویا چهار حقیقت عالی وی عبارت است از:

۱ ــ اینك گوش گیرید ای‌راهبان من ، این است آن تعریف برتردربارهٔ رنج: زاده‌شدن‌وتولدرنج است، بیماری واندوه رنج‌است، پیری‌وبر گذشتن‌سالیان‌زندگی رنج است، یأس وافسردگی ... وهمه چیز رنج است .

۲ ــ اینك ای راهبان من ، این است آن تعریف برترین دربارهٔ علت رنج : ازمیل واشتیاق است که رنج می‌تراود، نوزادگی راهی است که به رنج انجام دارد وآلوده به لذت وشهوت است.جست وجوی لذت وشهوت دراین‌سو وآن‌سو، اشتیاق به رسیدن به‌آن، رغبت به وجود، وخواهش عدم وجود، جمله وجمله رنج‌است .[۲۲]

۳ ــ اینك ای راهبان ، این است آن بازگویی عالی دربارهٔ قطع رنج چشم پوشی مطلق‌ازخواهش‌وهراشتیاقی، ترك اشتیاق ورغبت، عدم تعلق، چشم‌فروپوشی ودل‌بر کندن .

٤ ــ پس این است بازپسین راه ، یعنی راهی که به بی‌رنجی بازمی‌رسد،وآن اصول هشت گانه است : گفتارنیك، پندارنیك، کردارنیك[۲۳]، کارنیك: زندگی نیك، کوشش نیك، آگاهی نیك، تمرکزنیك .

---

۲۲ــ دراین جا ،آن نکته‌یی‌که رغبت به عدم وجود نیزجزورنج‌آمده، موردی‌است که عکسش درآیین جی‌نیسم رواجی تمام داشته ویکی ازارکان‌آن محسوب می شود ؛ یعنی عدم وجود ، غایت سرور ورهایی است ، به طورنسبی .

۲۳ــ اصول سه‌گانه‌یی‌که درزردشتیت دستورالعمل زندگی است .

**بودا** تمام زندگی ومظاهر آن را جز رنج چیزی نمی‌پندارد، ومعتقداست که زمینهٔ این رنج‌ها ودردها آن قدرفراوان است وسخت گین که بهتر بود آدمی به‌جهان بازنمی‌آمد، واز گفته‌های‌اوست که اشك‌هایی که ازچشم‌ها فروریخته‌است، فزون‌تر ازآب تمام اقیانوس‌ها است . وقتی عده‌یی ازشاگردانش درخواست کردند تا استاد عقیدهٔ خودرا دربارهٔ زندگی به‌روشنی وساده بازگوید، وبودا بیزپنج اصل‌دراخلاق را برشمرد که احکامی است بس ساده وعالی و روشن و کوتاه وجامع که از فرامین ده گانهٔ **موسا** کامل‌تر، ورعایت‌شان مشکل‌تر:

۱ ــ نه خود موجــود زنده‌یی را بی‌جان نما ، ونه این که این اجازه را به کسی واده .

۲ ــ مگذار کسی چیزی را که به‌اوبازداده نشده، بستاند.

۳ ــ مگذار کسی دروغ گوید وبه این شیوه بگراید.

٤ ــ مگذار کسی چیزهایی بیاشامد که به مستی دوچار آید .

۵ ــ مگذار کسی به‌ریاکاری وفسق وآلودگی اندرشود .

ازلحاظ روش زندگی وسلوك ، بازپذیری فشاروزور ، و قبول ظلم و تعدی و به‌جای آن کرنش ورزیدن‌وسرفرود آوردن، میان روش بودایی ومسیحیت‌توافقی وجود دارند : « بگذار تا انسانی بامهربانی برخشم و به‌وسیلهٔ نیکی بر شر و بدی پیروز آید . درجهان هیچ گاه نمی‌توان نفرت را بانفرت از میان برداشت ، بلکه محبت‌ونیکی‌برزدایندهٔ‌نفرت وخشم‌است.» دراین‌مذهب‌وروش فلسفی، بدون این که بدبینی ونفرتی نسبت به‌زن در گیر شود، زنان‌ازجرگهٔ‌مردان‌طرد شده‌اند.هنگامی که **آناندا** Ananda شاگرد برجستهٔ بودا دربارهٔ سلوك با زنان از استاد پرسش می کند ، بودا می گوید چنان رفتار کن که گــویی آن‌ها را نمی‌بینی . آن گــاه آناندا باز می‌پرسد که درصورت دیدن آن‌ها چه‌باید کرد؟ واستاد پاسخ می‌دهد که

با آنان سخن مگو . آناندا دگرباره سوآل می کند درصورتی که با ما سخن گفتند تکلیف چیست ؟ وبودا می گوید ، پس کاملا هشیار باش، چشم و گوشت را باز گشاو به فریب مگرای

در بوداییت آن قسمتی که جدا از فلسفه واخلاق باشد ، چیزی وجود ندارد . گرایشی عمیق به رفتار وسلوك اجتماعی امتیازی خاص به دیانت بودایی بخشیده است . آداب و مراسم خرافی ومذهبی برهمنان به‌شدت رد و مورد ناقبولی است . آداب پرستش وقربانی وامورماوراءالطبیعه والاهیات را درروش بودایی جایی ومقامی نیست . هنگامی یکی ازبرهمنان ازاستاد پرسید که می‌خواهد در **گایا** Gayaغسل کند تا ازآلودگی پالوده گردد ، وبودا به‌وی چنین گفت « ای برهمن غسل‌رابه هرجایی می‌توان کرد ، همین قصد کن تابه جمیع موجودات مهربان باشی، دروغ نگویی وجان داری را بی‌جان نکنی ، وچیزی را که به‌توتعلق ندارد ، وا نستانی، و درنفی خواهش‌های نفسانی مجاهدت ورزی ؛ وچون چنین کردی ، ازرفتن به گایا چه سودی عاید است ؟»

بوداییت یکی ازشگفت‌ترین ادیان جهانی است . روشی است ارزنده،متعالی وبرتر از برای دیروز ، امروز وفردا بودا آیینی آورد انسانی که از بسیاری لحاظ در فرازنای جملهٔ ادیان قراردارد هرگاه دین ومذهب را بنابرپندارعام به‌خواهیم عقیده به ماوراءالطبیعه وموجودات فوق طبیعی والاهیات به‌دانیم ، شایستهٔ آن است تا کلمهٔ دین و مذهب‌را به‌بوداییت بربندیم ، چون به‌واقع دیانتی محسوب می‌شود عظیم . درتاریخ ادیان، هیچ‌چیز ازاین برتر محسوب نمی‌شود که مشاهده می کنیم **بودا** یك دین جهانی بـه وجود آورده ، دینی کـه از روح ، خدا و آفریدگار ، ماوراء الطبیعه وبهشت ودوزخ درآن هیچ‌نشانی‌نیست. دراین‌روش‌ازهرموردی که‌به ابدیت‌وطرح مسایل‌فوق طبیعی‌منتهی‌شود،سخت‌پرهیزشده است. بودادربارهٔ مسایلی

چون این که آیا جهان‌را آغازی بوده است ویاپایانی خواهدداشت ، آیاروح‌وجسم یکی است‌یادوچیزجداگانه، ویانشانی مشخص دربارهٔ این که آیا به‌بر گزیده‌ترین پاکان ممکن است دربهشت پاداشی داده شود، کاملا سکوت کرده‌است. بودا باروشن بینی منطقی،وبارایی‌صایب‌وقاطع عقیده‌دارد که این گونه مسایل،طرح‌وسخن گفتن درباره‌اش، کاری‌است بیهوده وعقیده‌دارد که‌این مسایل: «جنگل، بیابان ، خیمه شب بازی، پیچ وتاب خوردن‌وآشفتگی فکر» است بودا می گوید این مسایل‌وصحبت داشتن دربارهٔ آن‌ها ، آدمی‌را تنها به‌بحث وجدل‌ومناظره ومباحثه پردرد و رنج می کشاند. اندیشیدن‌دربارهٔ‌این‌مسایل‌هیچ گاه حکمت‌نام‌نگرفته‌وموجدومسبب آرامش وصفانمی‌شود. پارسایی وقناعت، انسان‌بودن وشایستگی وابسته به‌داشتن‌علم وادراك دربارهٔ خدا وجهان نیست ، بلکه در آرامش فکر و نیکی کردن و وارستگی از خود می‌باشد.

تعالیم این بزرگ‌مردجهانی چنان‌است که درجهان ازفرازنای‌شایستگی‌فرو می‌ریزد هم‌چون ابرهای‌باران‌زایی‌است که هر گاه زمین مناسب وپذیرا باشد، آن را به‌بالندگی تمام برمی‌آگند. آموزش‌هایی‌برای‌جملهٔ شئون‌زندگی است،ازبرای اخلاق انفرادی است‌وازبرای سلوك‌اجتماعی؛ ازبرای پالودن فکر ازخودستایی‌ها ورهیدن ازمنجلاب‌خواهش‌های‌نفسانی‌است. ادعای‌دانایی کاملی که‌ازجانب‌برهمنان می‌شد ، وپیچیده گویی‌های آنان به‌وسیلهٔ‌شاگردان به‌بودارسید ، درجواب گفت:ـ آری، آری ـ ای شاگردان من ، برهمنان وبرخی ازآنان وهم‌مسلکانشان هم‌چون مارماهیانند که درآب می‌لولند وشیارهایی بیهوده ومحو و بی‌اثر برآب می نهند اینان ابهام وپیچیده گویی‌را به‌شمار دانایی وفرزانگی می‌فهمانند .

یکی دیگر ازآموزش‌های عالی‌بودا ، عصیان اوست در بـرابر نظام طبقاتی سختی که اساس جامعهٔ هندی‌را شامل می‌شد . این‌خصیصه و ویژه گی قبل‌از حالت

خاص خودش ، عکس‌العملی بود بر آموزش عقاید برهمنان وداها وی به‌آشکارا عقاید برهمنان را مورد ریشخند و استهزا قرار داده ومی گوید جملهٔ تعالیمی که در **آتار وا وداAtharrva Veda**[۲۴] دربارهٔ قربانی وسحر وجادو آمده ، غیرقابل‌قبول وخرافـی ودور از انسانیت است . نظام سخت طبقاتی که نفع برهمنان را تضمین می کرد نیز سخت موردحملهٔ وی بود . برهمنان که به‌طبقهٔ خود، وبرتری‌جمعیت خود می‌بالیدند، مورد وهدف عکس‌العمل‌هایش به‌شمار می‌رفت . به‌همین موجب، جمع گاه پیروان او ، جایی بود جهت پـذیرش جملهٔ مردم از صنف‌ها ودسته‌ها و طبقات گوناگون . به‌شاگردان خویش‌تعلیم‌می‌دهد که به‌جملهٔ کشورها بارسفر بربندید ، واین عقیده‌را تبلیغ کنید که فاصله وهایلی میان فقیر و ثروتمند وجود ندارد . برهمن وپارسایی بی‌نام ونشان دریك مقام قرار دارند ، وجملهٔ افراد یکی وهمسانند . ندا بردارید وبه گویید که دراین‌فرقه ، همهٔ اشخاص وهمهٔفرقه‌هابه‌هم می‌پیوندند ، هم‌چنان که جملهٔرودخانه‌هادردریا به‌هم می‌رسند وهم‌سان می‌شوند . فرقه وجماعت خودرا **کاست‌سانگها Caste Sannga** ، یعنی جماعت نجیب‌نامید. دراین‌کاست وطبقه ، جملهٔ نژادهـا ازآریا وغیرآریا ، وجملهٔ اقوام و ملل و فرق یکسانند . سخن گفتن دربارهٔ نژاد ودوده وتبار درحقیقت بیهوده است ، بلکـه به هنگام این موقعیت ها بایستی‌کلمهٔ نجیب و یا نانجیب را به‌کار بریم ، چون‌آن‌چه

---

۲۴ـ وداها درآغازبسیاربوده‌اند ، وازآن جمله این زمان بیش از چهار ودا باقی نیست که هرکدام تحت عنوان نامی شامل قسمتی از آیین برهمنی است : ۱ـ **ریگ ودا** *Rig Veda* یاسرودها ۲ـ **ساما ودا** *Sama Veda* یانغمه‌ها وآهنگ‌ها. ۳ـ **اتاراودا** *Athara Veda* یاکتاب سحروجادو. ٤ـ **یاجورودا** *Yajur Veda* یا آداب قربانی هرکدام ازاین‌کتاب‌ها نیزبه چهاربخش ، برای چهاردسته تقسیم شده است، واین محدود ترین تقسیمی است‌که درودا‌ها به عمل‌آمده است

که ملاك ارزش و شخصیت انسانی است همین نجابت می‌باشد نه امتیاز طبقاتی و نژادی. به‌همین‌جهت برترین‌حالت در آیین بودایی **آریاپودگالا** *Arya Pudgala* ، یعنی حالت وهنگامی است که شخص به‌مرحلهٔ نجابت باز می‌رسد .

درمکتب بودا از آن‌چه که به‌مافوق‌طبیعت بستگی داشته‌باشد ، اثری‌نیست. همان‌گونه که درروش روانی‌اوجایی از برای روح‌وروان نیست . درشیوهٔ‌الاهیاتش نیز از برای خدا مقامی وجود ندارد درمورد خداوآفریدگار ، گاه ازبی‌خدایی مطلق نیز درمی‌گذرد به‌طورکلی در تعالیم بودا ، جهان ساخته شده به وسیلهٔ‌یك شخصیت الاهی نیست، وقانون اخلاقی نیز ارادهٔ خدایی به‌شمار نمی‌رود ، واهمیت آیین بودا ازهمین خاستگاه است که دین‌درمقام بسیارشامخی بدون داشتن این‌نوع عقاید نیز می‌تواندوجود داشته‌باشد.[25] بودا به‌اندیشهٔ عبادت برای خدایی نامعلوم وناپیدا وبی‌تعین وپرستش چنین موجودی‌ناموجود ، بانیش‌خندی چنین می گوید: «این اندیشه که موجبات خوش‌بختی‌وبدبختی‌یارستگاری‌ونارستگاری مارا موجود دیگری فراهم می کند، بسی‌دور ازعقل وتفکر است ، چون سعادت و رستگاری ، و هم‌چنین شقاوت و بدبختی نتیجهٔ مستقیم اعمال خودماست . قوانین اخلاقی وبه کار بردن آن‌ها را بودا به‌هیچ روی درگرو پاداشی‌قرار نمی‌دهد. آموزش‌هایش، بشارت‌ها و تعالیمش تهی ازشایبهٔ هرنوع اصول و موجودات فوق‌طبیعی است. نه بشارت بهشت می‌دهد ونه اعلام دوری جویی از دوزخ را به عنوان برحذر بودن.[26] دردها و کشتارهایی که به‌حالت طبیعی رخ‌می‌دهد ، و نابه‌سامانی‌ها وبی‌توجهی‌ها و فلاکت‌هایی که در گیتی بسیار به‌وقوع می‌پیوندد،روح حساس اورا ازآن بازمی‌دارد

25_ *ELIOT SIR CHARLES* : Hinduism and Buddhisme

26_ *GOUR. SIR HARI SINGH* The Spirit of Buddhism

*THOMAS. E. J* Life of Buddha

که آن‌را معطوف به‌اراده‌یی خودآگاه و آفریدگاری دانا نماید.

روح، ووجود چیزی جدا ازجسم نیز درتعالیم بودا جایی ازبرای خودنیافته است، همان گونه که درفلسفه‌اش چیزی ازآفرینش وآفریدگار و خداگرایی و بی‌خدایی، وحتانشانی ازمادی گری وبازی باآن‌معنویاتی که نشان‌هایی ازتاریکی های ماورای طبیعی دارد وجود ندارد درمکتب بودایی، این آیین‌تمام‌نمای‌انسانی ودیانت جهانی، اصل بقای نفس اعلای گیهانی وفردی که ویدانت آن‌را ترویج می کرد، به‌کلی ردشده است نه‌این که روح‌تنها درجمادات ونباتات وجود ندارد، بلکه انسان‌ها نیز چنین چیزی را فاقدند. دربارهٔ‌جهان هم‌چون **هه‌راك‌لی‌توس** Heraclitus[۲۷] و **برگسون** Bergson[۲۸] می‌اندیشد، ودربارهٔ‌روح بانظر **هیوم**

---

۲۷ـ اززندگانی اوچیزی نمی‌دانیم بنابرقراین میان سال‌های ۴۸۶ـ۵۲۲پیش ازمیلاد زندگی می‌کرده است. ازاوقطعاتی بس‌کوتاه‌که به هم مربوط نمی‌شوند باقی‌مانده است وهمین باقی مانده‌ها بسیارتاریك ومبهم ودرهم پیچیده است. اومعتقد است‌که جهان ساختهٔ خدایان ویا انسان‌ها نیست، بلکه عبارت است ازآتش جاودانی‌که بانظمی قانونی فروزش وخاموشی می‌یابد واین‌آتش اصلی همان *Logos* یعنی سخن ویا خرد است‌که‌در نتیجهٔ تجزیهٔ‌آن وجنگ میان اجزای‌آن همه‌چیزبه وجود می‌آید، ودرنتیجهٔ‌صلح‌وآرامش همه چیزافسرده شده وبه‌آتش اصلی بازمی‌گردد، وبه این شکل ازیك، بسیار وازبسیار یك درست می‌شود: «راه ازبالا به پایین، وازپایین به بالا یکی است» یعنی تولید وازمیان رفتن درحقیقت یکی است. سکون وجود ندارد و«همه چیزدرجنبش است» ودراین جریان دایم، *Logos* یعنی خرد سلطه دارد همه چیزازجمع اضداد ساخته شده، نیك، بد و بد نیك است، ولی این اضداد ازهم‌آهنگی برخوردارند: ـ

*BURNET, J*: L'aurore de la Philosophie Grecque

۲۸ـ هانری بـرگسون Henri Bergson [۱۸۵۹ ـ ۱۹۴۱] فیلسوف مشهور فرانسوی‌که فلسفه‌اش اثری بسیارعمیق برجای‌گذاشت. اندیشهٔ اودربارهٔ تکوین جهان با

Hume [۲۹] هم آهنگ است

ادراکات، وآن‌چه که ما می‌دانیم ، جمله حاصل وپیدایی یافته ازحواس و تأثرات ما است، وتا آن که درقلمرو مشاهده و دید مامی‌باشد ، ماده و نیرو است و عناصر همه‌نوعی ازجنبش‌وحرکت‌اند زندگی‌عبارت است از تغییروجریان‌طبیعی کون وفساد . روح تنها افسانه‌یی‌است ، افسانه‌یی که‌آن‌راجهت راحت‌باش‌وآسایش بخشی مغز علیل وناتوان خود ساخته‌ایم و نادانسته آن‌را درپناه و سایهٔ مشتی از حالات خودآگاه پنهان کرده‌ایم **سرچارلز الیوت** Sir Charles Eliot به‌نحو بسیار شایسته‌یی این مفاهیم را درآیین بودا بازگو وتشریح کرده است «آن‌نوع وحدت ویگانگی وپیوستگی فوق‌ادراك که به ذهن نسبت می‌دهند ، و این ذهن که تأثرات ومدرکات را به‌شکل سلسله اندیشه‌هایی درمی‌آورد ، جز شبح ووهمی‌بیش نیست ، وآن‌چه که وجود دارد ، خارج از تأثرات و مدرکات نیست ، تأثرات و مدرکاتی که خود به خود به شکل تذکرات و مفاهیم درمی‌آیند[30].» حتا ذات‌اعلا نیز و جودی مشخص و قابل تمایز از این سلسله حالات ذهنی نیست ، بلکه به‌گونه یی کلی عبارت است از تکرار و مداومت این حالات و یادآوری حالات وزوی داده‌های گذشته به وسیلهٔ حالات لاحق‌و افزوده همراه با عادات اخلاقی و

---

**هه‌راك‌لی‌توس** بسیارنزدیك است . دربارهٔ روح ونفس وبه اشراق وعرفان خوی دارد ، برای‌آگاهی ازنظراتش به بندهای بعدی رجوع نمایید .

۲۹ـ دوید هیوم David hume [۱۷۱۱ـ۱۷۷۶] فیلسوف بزرگ انگلیسی که دربارهٔ روح وادراکات ،آرایش بسیار نزدیك با نظرات **بودا**می‌باشد . وی برآن است‌که ادراك وعلم ودانش وابسته به عقل است وبه این موجب برمبنای‌کلی بایستی عقل را موضوع کاوش قرارداد ، اما **هیوم** بسیارشکاك است ، چون درحالی‌که جوهراعلا و روح را رد می‌کند ، دربارهٔ جسم نیزشك می‌ورزد

30_ *ELIOT, SIR CHARLES* : **Hinduism and Buddhism**

ذهنی وخوی‌ها وتمایلات عضوی[30] تکرار واستمرار این‌حالات به هیچ‌روی منشأ وخاستگاهی جز طبیعت ومدرکات ومادیات ندارد ، وبه‌هیچ‌روی حاصل مشیت‌نیرو ویاشخصی درآسمان‌ها نیست ، بلکه نتیجهٔ جبروراثت وچگونگی محیط واوضاع‌و احوال است . این‌جان سیال هیچ چیز جزحالات ذهنی نیست ، این نفس و یاذات وهرگاه برآن باشیم که نامی مأنوس‌تر برآن‌نهیم ، این‌روح به هرشکل ومفهومی که‌رسانندهٔ معنی استمرار وجود خود باشد ، جاودانی وابدی نخواهد بود[31] این معنا در بودائیت آن اندازه وسیع واصلی وقابل اعتنا است که‌حتا خاصان وپاکان و نیز خود بودا ازآن خارج‌نیست ، یعنی خود بودا نیز به‌هیچ‌روی پس‌از مرگ‌زنده نخواهد بود

لیکن دراین‌جا به‌تضاد عمیقی میان روان‌شناسی عقلی **بودا**، وقبول بی‌چند و چون تناسخ برمی‌خوریم و این یکی از موارد ضعف بزرگ‌آیین‌بودا می‌باشد. چون اگر در واقع روح ویا روانی وجود ندارد ، چگونه می‌تواند در قالب ها و بدن‌های دیگر فرو رفته وحلول کند ؟!. آن‌چه که از ظواهر بر می‌آید ، بودا و شاگردان‌او به‌هیچ‌وجه متوجه این‌ناهم‌آهنگی ژرف وسترگ‌نشده‌اند ، چون‌تناسخ سنت ریشه‌دار وعمومی هندوان است واین عقیده به‌اندازه‌یی درهندوستان شایع‌است که کسی در مورد اثبات ونفی‌آن برنمی‌آید ، حتا بودا ــ و مدار اندیشهٔ این مرد بزرگ تاریخ نیزبرچرخش نوزادگی **Wheel of Rebirth** ، وچگونگی‌رهایی از نوزادگی مجدد ورسیدن به نیروانا است .

---

31_ *RADHAKRISHNAN* **Indian Philosophy**

۳۱ـ الیوت ـ در: هندوییسم وبودیسم

## ۷ ـ نیروانا

تضاد بی روانی در روان شناسی عقلی و مسألهٔ تناسخ، اساس فلسفه وآیین بودا ، نیروانا چیست ، معانی‌لغوی، مفاهیم‌اخلاقی وفلسفی ، نیروانا وگریز از نوزادگی،تعاریف بودا،کاوش‌گران ومحققان ، فلسفهٔ جدید درآیین قدیم ، اصلی دیالك تیکی ، یین ویانگ در چین باستان وسیت وسات در فلسفهٔ بودایی

گفته‌شد که میان روان‌شناسی عقلی بودا، ومسألهٔ نفی روح ازجانبی ـ باقبول تناسخ درفلسفه وآیین‌اش تضادی شگرف وغیرقابل گذشت واغماض وجود دارد . اساس فلسفه وتعالیم بودا مبتنی بر رهایی ازچرخش نوزادگی ورسیدن به **نیروانا** **Nirvana** ، وفنای محض می‌باشد ، ـ امانیروانا چیست، کجاست وچگونه‌جایی است ؟ قبل ازهرچیز شایسته است‌تابه‌معنی یامعانی این‌کلمه درسانسکریت آگاهی یابیم این‌کلمه [= نیر ـ وانا *Nir ـ Vana* ] دارای معانی‌است که جملگی‌حالت نفی ، نابودن ، فرومردن ونیست شدن را می‌رساند . درسانسکریت به طورکلی به معنای « خاموش شده » می‌باشد ، مثل‌چراغ یاآتش خاموش‌شده ، ومعنای‌دیگری هم چون : آرام یافته ، فرو مرده، غروب کرده ، گم‌شده ، ناپیدا، سکون،نیستی، نفی‌دم ، غرق شده ، آرامش واستراحت ، سرورکامل ، خاموشی‌مطلق فردووجود. به طوری که ملاحظه می‌شود ، جملهٔ این معانی نوعی‌نفی ونابودی و نیستی را می رساند که تلویحاً تذکر آرامشی را درقبال این‌نوع نیستی می‌رساند ، یعنی‌نفی‌دنیا وجهانی دیگر پس ازمرگ تن .

بودا خود دربارهٔ این‌واژه ، یعنی دربارهٔ نیروانا چیز روشنی‌نگفته است ، و آن‌چه که‌برمی‌آید مرادش ازادای این‌واژه ، ومفهوم آن نیستی‌کامل بوده است‌پس ازمرگ درجهانی که نه‌رنجی وجود دارد ونه‌شادمانی، نه‌بقاهست ونه بی‌دوامی، نه رنج است ونه‌پیکار بانفس وخواهش‌های نفسانی، و موجودیت چنین جهانی مطابق

است باموجودیت خدایی که **ارستو** از اوسخن می گوید اما به هرشکلی که بود ، بایستی این‌مقام‌تعین وتمایزوتشخصی‌پیدا می کرد واین‌امر نیز بعدازبودا، هنگامی که آیین‌او به‌عرفان واشراق می گرایید حاصل آمد. درنوشته‌های مقدس‌بودایی، لفظ نیروانا دراین‌معانی به‌کارفته است :-

حالتی‌خوش وسعادت‌بخش که درهمین جهان ازطریق فایق آمـدن‌کامل بر امیال وخودپرستی‌حاصل می‌شود. دومین‌تعریف حاکی‌است‌ازنجات‌فرد ازنوزادگی. بازگویی دیگری مستحیل شدن وفناگردیدن خود آگاهی وشعور فـردی‌است تعریفی دیگر ازنیروانا‌همان‌است که میان‌متصوفین ووحدت‌وجودی‌ها شایع‌است؛ یعنی اتصال فرد به‌خدا، و واپسین تعریف، بهشت سعادت است‌پس‌ازمرگ .

شاید درتعالیم‌خود بودا، ازاین‌واژه تعریفی مورد نظر بوده باشد، جامع باز گویی‌های فوق که‌شامل‌سر کوفتن امیال‌فردی، ونیزپاداشی‌باشد ازاین‌سر کوفتن که‌عبارت است‌ازرهایی ازنوزادگی‌های‌مجدد . اما آن‌چه که‌قابل‌توجه‌است، مفهوم هایی کاملادنیایی‌برمبنای‌اخلاق‌است که‌ادبیات‌بودایی‌ازاین‌واژه‌عرضه می‌دارند، وآن چه که بیشتر قابل توجه‌است، تبدیلی است که‌نیروانای آن‌جهانی‌وپس‌ازمرگ به نیروانای این‌جهانی دگر گونی‌می‌یابد درادبیات بودایی‌غالباً ازقدیس وپارسا ویا **ارهات** Arhat چنین‌تعریف‌شده است که‌هر گاه قدیسی‌هفت اصل زیر را مراعات نماید ، درهمین جهان‌به‌نیروانادست‌می‌یابد ؛وآن‌هفت‌اصل‌چنین برشمرده‌شده‌اند: خویشتن داری ، آزادگی وحقیقت جویی ، قدرت ، آرامش، شادمانی ، تمرکز فکر وعلوطبع [32] این‌ها هرچند اصولی برشمرده شده‌اند جهت رسیدن‌به‌نیروانا، اما درحقیقت‌معانی مجازی‌ومادی واخلاقی‌یی هستند که بعدهابه‌وجودآمداند و به گفتهٔ **فرازر** Frazer ، سرچشمهٔ‌اصلی‌نیروانا‌همان فایق‌آمدن به‌امیال‌وسر کوفتن

33_ *FRAZER, R. W* : **Literary History of India**

شهوات نفسانی است، و گه گاه از متون کهن ادب بودایی، به‌معنای آن آرامش آمده که خالی از رنج و درد است و در حقیقت پاداشی به‌شمار می‌رود جهت تصفیه و تزکیهٔ نفس از پلیدی‌های شهوات.[33] بودا خود می گوید: «اینك ای شاگردان من، این است آن حقیقت برتر و پرتو پرارزش دربارهٔ نیستی رنج و الم، و به‌راستی این زوالی که هیچ گونه نشانی از امیال و شهوات که زاییدهٔ درد و رنج هستند، از خود باقی نمی گذارد این حقیقت برتر و پرارزش عبارت است از ناپروریدن و عدم توجه به عطش‌ها و آرزوهایی که منشأی جز امیال و شهوات ندارند. نیروانای کامل جز فنای محض نیست، و به‌واقع پاداش برترین و والاترین مقام پارسایی است که در آن نوزادگی نفی می‌شود.[34]

البته کسانی چون **فرازر** Frazer ، **اولدن برگ** Oldenberg ، **مکس مولر** Max Muller و دیگران در این باره بسیار سخن گفته‌اند، و هر گاه بر آن باشیم تا به‌طور کوتاه و اختصار گونه نیز به آرای آنان توجهی مبذول داریم، این بحث بسیار به‌درازا خواهد کشید، به‌همین جهت خواستاران به‌قسمت هندوستان نگاه کنند[۳۵]

از تعلیمات خود بودا، شاگردان برجسته‌اش و دیگر گروندگان به‌این فلسفه و آیین، اصولی فلسفه نیز پرداخته‌اند که در حدودی بسی جالب است. بنا بر فلسفهٔ بودایی هیچ چیز معین و مشخصی برای دو لحظه در جهان به‌یك وضع و حال مشابه باقی نمی‌ماند و این همان اصلی است از اصول دیالك تیکی **هگل** Hegel و یا در ازمنه‌یی بسیار متقدم بر آن، گفتهٔ **هه‌راك‌لی‌توس** Heraclitus ، آن فرزانه‌یی که می گفت: «تو نمی‌توانی دو بار در یك رودخانه فروروی، چون هر بار آب های

34– *MACDUNELL* : History of Sanscrit Literature

۳۵– هم چنین به «کتاب سیر تاریخی روح» ترجمه و تألیف نگارنده نگاه کنید

36– *DIELS H* Die Fragmente der Vorsokratiker, 8 Auflage, Hrg Von Walter Kranz,

تازه‌یی برتو می گذرند.[۳۷] »

هم‌چنین درمکتب بودایی به‌دو نوع حرکت توجهی شده‌است که‌از آمیختگی وتلفیق‌وآمیزش آن دو، اساس حیات تکوین می‌یابد. این‌دوحرکت‌یکی حرکت تسلسلی اجزای کوچك براساس حرکت **سات**، ودیگری‌حرکت عقلانی‌براساس حرکت **سیت** می‌باشد، وهرگاه نیك تعمق‌ورزیم و به‌ژرفی بنگریم‌متوجه‌خواهیم شد که‌چه همانندی ومشابهت شگرفی‌میان **یین** *Yin* و**یانگ** *Yang* در فلسفهٔ **چین** باستان که **توین‌بی** Toynbee آن سان به آن‌تکیه می کند[37]، به سیت و سات در درفلسفهٔ بودایی موجود است.

## ۸ ـ دوشاخهٔ اصلی در فلسفهٔ بودایی

منشأ اصلی‌اختلاف، دومکتب ماهایانا وهی‌نایانا درشمال و جنوب، علل اختلاف، عقاید دو فرقه، تقسیم درکشورهای دیگر، مناطق جهانی نفوذ دوروش، مکتب‌های‌فلسفی دربودیسم،چهار مکتب عمده و تعریف آنها، وابستگی چهار مکتب به‌دو فرقهٔ نخستین

درفلسفهٔ بودایی نیز هم‌چون آیین‌ها و روش‌های بزرگ دیگر شاخه‌هایی به وجود آمد که ازوحدت ویژهٔ آن فلسفه‌کاست. ازانشعابات کوچك وغیرقابل‌توجه که‌بگذریم، بوداییت‌وفلسفهٔ بودایی به دومکتب عمده تقسیم‌شد که «مکتب قدیم» و «مکتب جدید» نامیده شد. مکتب قدیم همان روشی است که بـه نام **هی نایانا**

---

37_ *TOYNBEE, ARNOLD* : A Study of History

* جهت‌آشنایی بامکتب‌های شش‌گانه نگاه‌کنید به تحقیقات‌گرانبهای«ماکس‌مولر».

*MAX MULLER* The Six Systems of Indian

*MAX MULLER* Nyaya and Vaiseshika

*MAX MULLER* Sankhya and Yoga

*MAX MULLER* Vedanta and Purva Mimansa

*Hinayana* مشهور شد و درجنوب هندوستان بسیاراشاعه یافت وبرهمین مقیاس به نام مکتب‌جنوبی نیز خوانده شده ، ـ دومی مکتب **ماهایانا** *Mahayana* یا روش جدید است که درشمال نفوذی فراوان داشت و به همین جهت شهرتی بـه مکتب شمالی یافت .

لیکن چگونه این انشعاب بزرگ رخ داد ؟ اساس این تقسیم وتفرقه رادر سومین شورای بودایی جست وجومی کنند دراین شورا **آشوکا** Ashuka روحانی بزرگ دستورداد تااحکام بودایی‌را برسنگ‌ها نقر کنند واین کاررا درمناطق‌بسیاری به موقع اجرا وعمل درآورند تاباشد که ازپراگندگی جلوگیری به عمل آید هم چنین دراین شورا اکثریت، اقلیت را طرد کرده وازخودراند تاموقعیت‌بودیسم که تزلزلی درآن راه می‌یافت ، استحکامی یابد ، ـ اقلیت به جنوب کوچیدند ودر آن جا به تبلیغ پرداختند ومکتبی بنا نهادند که چندان اختلاف‌فاحشی‌بااکثریت شمالی نداشت . این دوفرقه ، هردو دربه‌کار گرفتن آیین رهبانیت اهتمام تامی می ورزیدند وبه سنن علاقه داشتند، اما دردونکتهٔ‌اساسی ، شمالی‌ها باجنوبی‌هااختلاف داشتند . درمکتب **ماهایانا** اصلی مورد توجه بود که ریشه‌یی کهن داشت و سنتی مقدس شمرده می‌شد که میان بسیاری ازملل واقوام اعتقاد به‌آن جاری وساری‌بود، وآن اعتقاد به‌سنت **دهارماکایا** Dharmakaya ، بود که‌به‌موجب‌آن درهرزمانی، یك عده **بودا** یا **بودهی‌سات‌وا** Bodhi Sattvas که مردان مقدس ، پارسا و بر انگیخته شده‌یی بودند ، به وجودآمده وراه نجات را به خلق می‌نمودند وتعلیمات بودا وراه نجات ازرنج ونوزادگی وروش دست یابی به نیروانا را برخلق‌آشکارمی ساختند . نکتهٔ دوم دراعتقادات پیروان مکتب ماهایانا ، مبنی برنوعی اندیشه‌است براصل حلول بودا به این معنا که معتقدند با هر بودهی سات‌وا ، روح بودا نیز تجلی‌می‌یابد تااصول مکتب وتعالیم خودرا به‌شکل جدیدی بیاموزد واین‌نیزرمزی

است بسیارمحکم واستوارازتناسخ وتسلسل روح ونوزادگی حتا برای خود بودا به این شکل بوداهای جدید نیز بنابر اعتقاد این گروه به شدت امتیازات طبقاتی‌را محکوم کرده وسالکان وراه روان را درهرلباس ومقام وصنف وطبقه‌یی که باشند، در جرگهٔ پیروان‌خود می‌پذیرند. پیروان مکتب ماهایانا معتقدند که وظیفهٔهرمؤمن وپارسایی تنها نجات خودش نمی باشد ، بلکه وظیفه دارد تا سایرین را نیز کمـك کرده وبه نجات ورستگاری ونیروانا سوق دهد .

پیروان مکتب **هی‌نایانا** برخلاف روش **ماهایانا** معتقد بودند که هرسالك وروندهٔیی بایستی تاچراغی برای خودش باشد ودرارشاد ونجات وتعلیم دیگـران گامی برندارد؛ وباالطبع بااین روش دراقلیت ماند ورقبایشان که اندیشه‌یی‌داشتند بیشتربروفق اصول اجتماعی ، نه انفرادی اکثریتی تام یافتند .

پس ازمرگ **بودا** ، تاقرن سوم پیش ازمیلاد ـ اشاعه گران‌وتبلیغ کنندگان بودایی درصددآن برنیامدند تابودیسم را درخارج ازهندوستان گسترش دهند، اما ازقرن سوم به‌بعد بودیسم درخاور دور اشاعه‌یی تمام یافت به شکلی که دیانت‌رسمی نفوس بی شماری در جهان شد مکتب ماهایانا درچین ، تبت ، کره ، ژاپن و نپال رواج یافت وروش هی‌نایانا درسیلان ، سیام وبرمه اشاعه پیدا کرد .

درکامبوج، بودیسم به دوشاخه‌تقسیم شد : **موهانی‌کاو** *Mohanikav* [ = تودهٔ بزرگ] ، ودیگری **تهومـاووت** *Thomavut* که شعبه‌یی بود ازهمان مکتب اولی و هردوخاستگاه ومنشأشان همان روش رایج درجنوب ، یعنی هی‌نایانابود. هم‌چنین بوداییت درسه کشور: چین ، ژاپن و کره شکل خاصی یافت آمیخته باسنن قومی و آیین‌های بومی که به نام **سوك‌هاواتی** *Sukhavati* یابهشت خوانده شد ، ـ لیکن جملهٔ این شعبه‌ها ، شاخه‌ها وتقسیم‌ها ، ازنظـرعلمی وطبقه بندی درفلسفه ارزشی چندان را نمی‌رسانند وبودیسم فلسفی ازلحاظ اصولی به چهارشاخه تقسیم می‌شود،

به این ترتیب

۱ـ ره‌آلیسم ونوعی‌واقع بینی مستقیم وبدون واسطه که به‌نام **ویب هاشی کا** *Vaibhasika* خوانده شده است.

۲ـ **سوت‌ران‌تی کا** *Sautrantika* ، یاواقع بینی غیرمستقیم ، و در واقع این عکس العملی است اشراق گونه دربرابرمکتب نخستین

۳ـ **جوگاچارا** *Jogacara*، که روشی است مطلق برمبنای رهبانیتی که با واقع بینی سازشی نداشته وبرپایهٔ ایده‌آلیسم مطلق وخیال گرایی بنیان دارد

٤ـ **مادهیامی کا** *Madhyamika* ، واین درحقیقت همان روشی است که در بودیسم به نسبیت تعبیرشده و**نی‌هی‌لیسم** *Nihilisme* نیزخوانده می‌شود .

ازاین چهارمکتب عمده ، اولی ودومی وابسته به مکتب هی‌نایانا، ودودیگر ازشاخه‌های ماهایانا می‌باشد

## ۹ ـ فلسفهٔ نیایا

معنای کلمهٔ نیایا ، روش فلسفی ، قدمت این مکتب ، نظرات مادی واتمی ، نظرات ماورای‌طبیعی، گوتاماارستوی‌هندوستان،شارحان نوشته‌هایش،چهاراصل‌دربارهٔ ادراك وشناخت،خلاصهٔ کلام

ازمکتب‌های‌سه گانه که‌بگذریم، یعنی‌روش صرفاً مادی **چارواکاس**،وآیین **ماهاوی را** ، وفلسفهٔ **بودا**، درهندوستان به دبستان‌های شش گانه‌یی برمی‌خوریم که معتقد به خدا می‌باشند. این شش مکتب که به شرح اختصاری‌شان‌می‌پردازیم، برمبنای **برهمنیسم** *Brahmanism* قرار دارند و اختلافات نیز مابین آن ها بر مبنای تفسیرهای ودایی است همان دواصل مهمی که درفلسفهٔ بودایی‌وچارواکاس به‌عنوان زیربنایی محکم شناخته شده ، یعنی باور به‌روح فردی وبقای‌آن، وابدیت یا نفس اعلای گیهانی ، در این‌شش مکتب نیز مورد قبول وتوجیه و تعلیل است

به‌طور کلی دراین‌روش‌های فلسفی تمامی اختلاف‌هایی که موردنظر است، خاستگاه ومنشأی ندارند جز تفسیر در کتاب‌های مقدس ودا.

نخستین روشی‌ازروش‌های شش گانه را که موردنظرقرار می‌دهیم‌مکتب کهن **نیایا** *Nyaya* می‌باشد که بیش‌از بیست‌قرن قدمت ادبی دارد و به وسیلهٔ ادبیات و اشاعه ونشر آن ریشه‌هایی تناوریافته است ، وهمین امر وجه امتیازی است برای این مکتب . نیایا به‌طور کلی قضایا را از راه قوانین اثبات منطق مورد توجه قرار داده ونمایندهٔ روش تحلیلی‌فلسفه می‌باشد . نظراتی که دراین‌مکتب نشوونمادارند به دو دستهٔ مادی وماورای طبیعی تقسیم می‌شوند ، ونظرات مادی آن بانوعی روش فلسفی که تکیه برذرات اتمی دارد ، ومسایل را باواقع‌بینی تعلیل می‌نمایدهمراه است ، ودومین مکتب ، یعنی **وی‌شی‌کا** نیز دراین امر بااین روش‌موافقت دارد

نیایاروشی‌است فلسفی‌متکی‌به احتجاج واستدلال. ازلحاظ معنی‌لغوی نیزبه معنای صحیح‌ودرست‌می‌باشد، پس به‌طور کلی ازمعنای کلمه استدلال صحیح‌نتیجه می‌شود، وبه‌طور کلی‌دانش‌صحیح، یعنی **پراماناشاسترا** *Pramana sastra* خوانده می‌شود. این مکتب‌به‌وسیلهٔ حکیم فرزانه‌یی به نام **اکشاپاداگوتاما** **Aksapada Gautama** تأسیس یافته وشارحینی‌چون **وات‌سیایانا** **Vatsyayana** و **اودیو تاکارا** **Oddyotakara** ، و **واچاس پاتی** **Vacaspati** نوشته هایش را شرح کرده‌اند . گوتامارا به حق ارستوی هندوستان خوانده اند وآثاری که وی ازراه استدلال واحتجاج ، همراه باسفسطه بیان داشته ، می‌توان باآثار مشابهی‌از**ارستو** مورد مقایسه قرار داد چنان که از فلسفهٔ **نیانا** بر می‌آید، درموضوع‌اصلی فهم و شناخت چهار موضوع مشاهده می‌شود ، به این ترتیب :

۱ ــ **پراماتری** *Pramatri* ، شناسایا مدرك .

۲ ــ **پرامه‌یا** *Prameya* ، موضوع شناخت و ادراك .

۳ ـ **پرامی تی** *Pramiti* ، حالت پیدایی یافته در اثر شناخت و ادراك

٤ ـ **پراماناً** *Pramana* ، وسیلهٔشناخت یا ادراك این چهارمین ، دراصل وماهیت وشناخت و درستی و نادرستی آن دخالت تامی دارد و به‌وسیلهٔهمین«پراماناً» است که می‌توان صحت و یا نادرستی ومعلومات را تعیین وآشکار نمود .

محور اصلی فلسفهٔ نیایا برچگونگی همین ادراك و روش های شناخت و عوامل ذهنی دخل در آن می‌باشد و گاه بسیار به پیچیدگی می گراید. آن چه که دراین فلسفه جالب توجه می‌باشد ، روش تحلیل فلسفی است و همواره‌می کوشدتا ازطریق تجزیه‌وتحلیل به نتیجه‌یی دست یازد این مکتب به‌روش منطقی‌نیز بسیار شهرت یافته‌است که درحقیقت نسبتی است کاملا ظاهری تا عمقی و تنها در ظواهر امر مفهومی دارد . از سویی دیگر این فلسفه نمایندهٔ روش اندیشه گری هندو می باشد و بیش‌از هرچیز توجهی به‌ظواهر مبذول می‌دارد ، و به‌همین جهت‌است که‌به مکتب ظاهر نیز مشهور شده است معروف‌ترین نوشته‌یی که از **گوتاما** به جای مانده « نیایاسوترا *Nyaya sutra* » است که درحدود سدهٔ سوم پیش از میلادتألیف شده است

## ۱۰ ـ فلسفهٔ وی‌شه‌شی کا

پیوستگی‌میان دو روش فلسفی ، وجه‌اشتقاق ، شش مقولهٔ اصلی ، تقسیم مقولات ، دربارهٔ وجود ، جوهرهای‌نه‌گانه ، دربارهٔروح ، کثرت‌ارواح ، مکتب‌اتمی ، قدمت‌ماده ، لاوازیه و کناده، چگونگی آفرینش

میان دوروش **نیایاو وی‌شه‌شی کا** *Vaiseshika* تقارن‌و نوعی‌نزدیکی‌مستقیم وجود دارد . مؤسس این‌مکتب ازحکیمان‌باستانی هندوستان می‌باشد به نام **کناده** **Kanada** که درقرن‌سوم پیش‌ازمیلاد زندگی‌داشته وآن‌چه که ازظواهر برمی آید

با **گوتاما** معاصر بوده است این‌مکتب‌را بادبستان نیایا وابسته و متحد می‌دانند و درحقیقت مکمل آن می‌شمارند وهردومکتب به‌یك‌دنیای ماورای‌طبیعی ایمان‌دارند که‌متشکل است‌ازذرات ابدی‌وبه‌همین‌جهت آن‌را مکتب‌اتمی نیز می‌خوانند

نام این‌مکتب‌مشتق‌است‌ازکلمهٔ «وی‌شه‌شا Viseca » به‌معنای خاص وویژه وفلسفه‌یی است متکی‌بر کثرت نه‌وحدت.این‌مکتب عبارت‌است ازیك رشته‌طبیعیات وماوراءالطبیعه ، وکلیهٔ‌اشیایی که به‌تجربه درمی‌آیند ، ازنقطه‌نظر این‌فلسفه‌به‌شش مقوله یا *Padartha* پدارتهه» تقسیم می‌شوند که عبارتند از جوهر ، عرض ،فعل [فعلیت] عمومیت، خصوصیت وملازمه ، وبعدها مقولهٔ هفتمینی نیز بدان افزوده شده‌است که نیستی وعدم خوانده شده

ازاین شش‌مقوله سه‌تای آن که جوهر و عرض وفعلیت باشد دارای وجود واقعی است وعملا قابل‌درك می‌باشند ـ وسه‌مقولهٔ دیگر که عمومیت وخصوصیت و ملازمت باشد ، نتیجهٔ تمیزعقلی است وبه‌وسیلهٔ قیاس‌منطقی نه‌از راه ادراك مستقیم حاصل می‌شود .

واما وجودچیست ؟ واقعیت وجود عبارت ازجوهری است که دارای اعراض می‌باشد . جوهرها درواقع اساس وبنیان اعراض را تشکیل می‌دهند ، درحالی که ازاعراض خود مشخص وقابل‌تمیز می‌باشند . جوهرهای اصلی عبارت از نه‌جوهر می‌باشند که‌کلیهٔ اشیاء اعم‌ازمادی وغیرمادی ازآن‌ها ساخته شده‌اند و عبارتند از خاك ، آب ، نور ، هوا ، اثیر ، زمان ، مکان ، نفس یاروح ودماغ

مهم‌ترین دلیل برای‌اثبات روح وموجودیت‌آن ،این‌است که نمی‌توان شعور ونیروی ادراك راصفت ویاخاصیتی ازخواص بدن وحتا خود دماغ برشمرد ازآن گذشته مسألهٔ کثرت ارواح مورد نظر می‌باشد که دلیلی برآن ، و روشی جهت شناسایی‌شان اختلاف‌آن‌ها درحالات وتفاوت‌شان‌درشرایط اوضاع واحوال‌می‌باشد.

هر روحی حالتی خاص وویژه دارد وبه‌طور کلی نتایج اعمال خود را درك می‌نماید وهمین موضوع دلیلی است ازبرای‌اثبات کثرت ارواح .

گفته‌شد که مبنای این‌مکتب براصل ذرات اتمی استواراست طبق‌تعلیمات این‌دستگاه فلسفی، کلیهٔ اشیاء از ذرات تجزیه نـاشدنی جاودان و نادیدنی تشکیل شده‌اند واین ذرات دراصل به چهاردسته تقسیم می‌شوند خاکی ، آبی ، نوری و هوایی . البته هر گاه به‌اصل ذرات اتمی توجه‌شود ،این فکرپیش می‌آید که‌وجود خدا وآفریدگاری در این روش به خودی خود نفی می‌شود . **کناده kanâda** ، مؤسس این‌طریق نیز در کتاب«وی‌شه‌شی‌کاسوترا *Vaiseshika Sutra*» که پیش‌از قرن سوم می‌زیسته ، در نوشته‌های خـودمطلقاً نامی ازخدا نمی‌برد . اما مفسرین بعدی وشارحان‌این‌مکتب براثر نفوذ وداها مبنی بر آن که بدون وجودعلت‌العللی نظم برقرار نمی‌گردد ، وهم‌چنین ذرات به‌خودی‌خود توانایی‌آن‌را ندارندتانظمی درخورتوجه راترتیب دهند،ازاین روی وجودناظم وآفریدگاری‌رالازم دانسته‌اندتا به‌این‌کارمبادرت ورزد.

در کتاب کناده مؤسس این قوم ، اثرعمیق مادیت به خوبی‌آشکاراست. کتاب «وی‌شه‌شی‌کاسوترا» شامل ده بخش است که اغلب ویژه گی دارد به مباحث منطقی‌و استدلالی . بنا به تعالیم این کتاب ماده قدیم است وکامل . در این جهان نه چیزی ازمیان رفته است ونه ازمیان می‌رود ونه چیزی به‌وجود می‌آید ، درحقیقت قانون **لاوازیه Lavoisier** دراین جا به‌شکلی‌آشکاری دارد. زمان ومکان دوظرفی‌هستند که ذرات وجود درآن‌ها ریخته می‌شوند و خلقت جزهمین ریزش و تغییر وتبدیل ذرات چیزی نمی باشد ، وبه تعریفی ساده‌تر، تغییر وتبدیل مـاده وذرات اتمی در قلمروزمان ومکان ، همان مسألهٔ‌آفرینش است

## ۱۱ـ سانکهیه

مهم ترین مکتب فلسفی هندوستان، علت ومعلول، اصالت علت، اصالت ارواح ، روح‌وجسم، ثنویت بزرگ، دربارهٔ خدا ، اصل رنج وجهت گریز، سه نوع رنج والم، همگانی بودن رنج ، جدایی روح وپایان رنج

مکتب **سانکهیه** *Sankhia* ، پس از ویدانت ، از مشهور ترین فلسفه هـای هندوستان به شمارمی‌رود ودارای ریشه‌هایی بسیار کهن می‌باشد ، اما ازادوار کهن به شکل مکتب فلسفی منظمی شناخته نشده است - دراین مکتب پیوند ناگسستنی میان علت ومعلول وجود دارد وعلت العلل مجرد ولطیف شناخته شده منشأمعلول علت است که بازبه علت می‌پیوندد وهمیشه علت برمعلول حکومت دارد . هم‌چنین میان روح وجسم تفاوتی قابل ملاحظه موجود است ، هم ماده اصالت اصیلی دارد و هم حرکت . ماده قدیم است ، اما بنابرعملی غیرقابل بیان چنان عمل شده کـه نفس‌های فردی باماده بیامیزند تابراثراین‌کاروآمیزش توجه یابند که وجودآن‌ها ازماده مطلقاً بی‌نیازمی‌باشد . ارواح ، مجرد ، پاك ، بی‌مکان ، بی‌خواهش ومیل‌می باشند، ـ نه به چیزی وابستگی دارند ونه ازچیزی دوری می‌جویند. به این ترتیب که ملاحظه می کنیم در فلسفهٔ سانکهیه ثنویت و دوگانگی آشکار ، عمیق وقـابل ملاحظه‌یی‌دروجود حکمروایی دارد، ـ یعنی روح «پرش *Purusha*» وماده«پر کرت *Prakriti* » هریك دارای قدمت واصالت واستقلال می‌باشند

این‌دواصل، یعنی پرش‌وپر کرت درفلسفهٔ سانکهیه اساسی بسیاردرهم‌پیچیده ووسیعی را شامل می‌شوند وجود بردوقسم است ـ یکی حقیقت که‌آن را تعبیر به پرش می کنند ؛ ودیگری غفلت که‌آن را به پر کرت منتسب می‌نمایند . همین دو اصل به عنوان علت العللی گردانندهٔ جهانند ودرمقام نیکی وبدی واهریمن‌واهورا همواره بایك دیگردرستیزوجدالند نیکی وبدی دراشخاص و هم چنین درعـالم

وابستگی به این دارد که کدام یك ازاین دو در آدمی و یا در جهان مادی چیر گی یابند، واین ثنویت ، نشانی بس کهن درقوم هند واروپایی وهند وایرانی دارد .

واما مسألهٔ خدا درسانکهیه ، ـ خدا در کار آفریش دستی وتأثیری ندارد ، و بر کنار ازخلقت است ـ لیکن این موضوع دلیل نفی خدا دراین فلسفه نمی‌شود ، بلکه دربارهٔ خدا سکوت می کند . روح همان گونه که ذکرشد ، مستقل ، ابدی ، پاك وبی آلایش می‌باشد وبرای رهایی ازوجود وجسم یاپر کرت برخود اتکا دارد و این رهایی بستگی مستقیمی بافعالیت خودش دارد وبه اتکا ونیرویی خارجی نیازی ندارد ، ـ به همین جهت است که خدا ناظری بی‌مداخله بیش نیست

فلسفه ،آیین ودیانت هندی را ازهرسویی که به گردانیم ، وبرهرمبنایی که درباره‌اش به‌کاوش پردازیم ، بازبرمی گردد به اصل وجود رنج ودرد وهمگانی‌بودن آن ووسیله انگیزی جهت فرارازآن درسانکهیه رنج‌ها به سه نوع تقسیم‌شده‌اند:

۱ـ رنج‌ها ، آلام ودردهایی که دراثرویژه گی‌های جسمانی وروحانی‌پیدایی می‌یابند .

۲ـ رنج‌هایی مادی که ازخارج بروزمی کنند .

۳ـ دردها ورنج‌هایی که علت‌شان بربشرناپیدا ومبهم است و جنبهٔ سماوی داشته وغلبه وچیر گی یافتن به‌آن‌ها ازقلمروتوانایی انسان خارج است .

درد ورنج امری است همگانی ازبرای جملهٔ افراد وپایان بخشیدن به رنج جزازراه جدایی روح ازجسم امکان پذیر نیست

مؤسس این مکتب را حکیمی به‌نام **کپیلا Kapila** خوانده‌اند که درقرن هفتم پیش ازمیلاد زند گی می کرده است کتاب معروف ومستند این فرقه به‌نام «سانکهیه‌کاری‌کا *Sankhya Karika*» معروف است که مطابق با روایات درسدهٔ سوم قبل ازمیلاد تألیف شده است .

## ۱۲ـ آیین جوگ

مؤسس این آیین ، وجه شناخت جهانی ، ریاضت ونظام عملی آن ، اهمیت متافیزیك ، ارزش روان شناسی، اتصال وانفصال جسم وروح ، پنج اصلی که تولید رنج می کند ، اصول هشت گانهٔ سلوك وآداب ریاضت ، نجات ورهایی ، اتصال به ذات مقدس ، نفی منیت واز خود رهیدن ، شش طریق جهت ارتباط باذات مطلق ، دوازده دستهٔ جوگیان مسألهٔ خدا درآیین جوگ ، نفی تقدیر وسرنوشت ، بحثی دربارهٔ کتاب مقدس جوگ‌ها

آیین جوگ آیینی است که درسراسر جهان مردم نسبت به آن ازلحاظ ظاهرش، یعنی نظام سخت واستوار و آهنین آن نسبت به مرعی داشتن ریاضت‌های شاق معرفت و آگاهی دارند. پایه گزار این مکتب حکیمی بوده است به‌نام **پتن‌جلی** *Patanjali* که میانهٔ سدهٔ دوم قبل از میلاد زندگی می کرده است ، وبه همین جهت مکتب جوگ به مکتب **پتن‌جل** *Patanjala* نیز نامی شده است

از لحاظ وجه اشتقاق ولغت، واژهٔ جوگ [ = یوگا *Yoga* ] مأخوذ از فعل «یوژ *Yug*» به معنای پیوستن وجوگی *Yogi* برابر با اتصال می‌باشد، ـ واین واژه‌یی است که یکی ازشش مکتب فلسفی هندو از آن ساخته شده است و آن روشی است مبتنی بر آداب وروش‌هایی سخت درریاضت وعادت دادن بدن به ورزش‌ها و تمرین هایی سخت ، مداوم ومستمر ـ جهت این که خواهش های نفسانی وامیال ونیازها و شهوات ولذات درآدمی به میرد این آیین دربسیاری ازاصول باسانکهیه موافقت دارد وتنها مورد مشخصی که وجه امتیازاین دومکتب ازهم به شمار می رود مسألهٔ خداست که درسانکهیه مورد بی‌توجهی وبه طورکلی هرگاه ازظواهر بگذریم نفی، ـ ودرآیین جوگ مورد ملاحظه واهمیت می‌باشد ازسویی دیگرروشی است که نمی توان وابستگی های درخورتوجهی میان آن وآیین **جی‌نیسم** و **ماهاوی‌را** و **بودا** برقرارساخت

در کتاب مقدس این فرقه به‌نام «جوگ سوترا *Goga sutra*» آن‌چه کـه در درجهٔ اول اهمیت قراردارد، متافیزیك وماوراءالطبیعه، و پس از آن روان شناسی است. درواقع اصل الوهیت واعتنای شدید به‌ماوراءالطبیعه که اثر آن را در رونق یافتن روان‌شناسی باز می‌یابیم، اصلی‌است که به‌وسیلهٔ **پاتن‌جلی** به‌روش سانکهیه افزوده شده‌است درمکتب سانکهیه میان شخص ونفس «چیت Citta» تمـایزی قابل توجه رعایت شده است، و گفته‌شده که «چیت» درنتیجهٔ تأثیر عوامل خارجی که به‌وسیلهٔ حواس بر آن وارد می گردد، دگر گونی می یابد و چون شخص در «چیت» منعکس می گردد «چیت» خودرا باشخص یکی می‌پندارد وحال آن که‌در واقع «چیت» تماشا گاه وشخص تماشا گر است

درمکتب سانکهیه‌ملاحظه شد که ازسه‌شکل الم ورنج یاد کرد شده‌است، اما درآیین جوگ، زندگانی نفس‌همواره بی‌قرار ومشوش وقرین با بی‌رضایتی است و این‌حاصل از گرفتار بودن به‌رنج‌های پنج گانه می‌باشد

۱ ــ نادانی‌واشتباه موقت.

۲ ــ خطای تشخیص‌واین که‌شخصیت‌بابدن یکی‌شناخته‌شود.

۳ ــ دل‌بستگی‌به‌لذایذوشهوات

٤ ــ دوری گزینی ازاشیاوچیزهای زشت و نامطبوع

٥ ــ دلبستگی به‌زندگانی‌وترس‌ازمرگ.

گفته‌شد آن‌چه که به‌عنوان وجه تمایزشدید این‌مکتب شناخته‌شده، انضباط ونظم عملی آن است درمرعی داشتن‌آداب ریاضت که به‌وسیلهٔ استمرار در آن، غلبه وچیرگی برلذایذ وشهوات وقطع‌علاقه به‌زندگی، ومرتکب ناشدن اشتباه حـاصل می‌شود، ودراین روش‌جهت‌مراحل‌اصلی‌هشت‌مرحله‌را بایستی گذراند که‌عبارتنداز: پرهیزو کف‌نفس، رعایت‌واجبات، آداب‌نشستن، ضبطدم، دراختیارو کنترل گرفتن

ویاازکارانداختن‌حواس،توجه‌ثابت، تمرکزکامل حواس یااستغراق. این‌هامراحلی است که بایستی ازآغاز یکان‌یکان سخت مورد توجه وعمل قرار گیرد تا در واپسین مرحلهٔ مطلوب‌ودل‌خواه ازآن‌حاصل آید ودر واپسین مرحله، یعنی مرحلهٔاستغراق است که روح‌حالت آزاد وناوابسته بودن خود به‌جسم‌را حاصل نموده و بـه حالت ابدیت خود رجعت می‌نماید.

آن‌چه که درآیین‌جوگ رهایی وآرادی خوانده می‌شود، نیل به‌چنین‌مقامی است. البته درطی‌مراحل‌ریاضت‌وسلوك‌ممکن است برای سالك‌نیروهایی‌فوق‌العاده وسحر آمیزفراهم آید، اماسالك حقیقی نبایستی ازاین نیروها استفاده‌نماید،چون چنین امری موجب آن می‌شود که سالك‌ازحقیقت مقصدوهدف‌خود به‌دور می افتد.

درآیین جوگی نطفه وخمیرهٔ بسیاری از آن‌چیزهایی که بعدهاوارد تصوف اسلامی‌شد، قابل‌ملاحظه است.دراین‌روش‌نیز چون **بودیسم** نقش‌طبقاتی‌وتقسیمات صنفی نفی شده‌است، تجلی حقیقت، بازرسیدن به‌مرحلهٔ استغراق ورهایی و نجات امری‌است مجاز برای تمام افراد طبق تعلیمات جوگی، یك‌سالك حقیقی‌بایستی من وتو واورا به‌نسیان بسپرد. آدمی بایستی تعین‌ومنیت خودرا ازدست فرو نهد، من واورا فراموش‌نماید، کثرت‌را بیهوده انگاشته ووحدت‌را مطمح نظرقرار دهد تاتوفیق یابد.

این‌نفی منیت درخود بایستی‌شامل همه‌باشد وجملهٔ افعال‌را پدید آمـده از ارادهٔ خداداند. همه‌چیز درحیطهٔقدرت واختیاراوست وغیرازاو برای سالـك و راه روبایستی هیچ‌وجود نداشته‌باشد این‌امروموضوع ریاضتی شاق که‌هدفش‌نفی‌من و مستحیل کردن من‌در اومی‌باشد، موجب‌آن می‌شود که روح‌فردی تعالی یافته و در عالم وحدت به‌روح اعلای گیهانی پیوسته وآسودگی‌ونجات حاصل شود جهت راه یافتن به‌ذات مطلق، ازشش‌طریق می‌توان اقدام‌نمود

۱ ـ پرانایام *Prânâyâm* ، مشغولی حبس نفس

۲ ـ پراتی اهار *Prâty ahara* ، فراهم آوردن حواس و ضبط آن از بیرون به درون .

۳ ـ دهیان *Dhyâna* ، هدف قراردادن تصور به‌چیزی خاص .

٤ ـ دهارنا *Dhâranâ* ، تمرکز کامل حواس به‌آن‌چیز

٥ ـ ترك *Tarka* ، یقین‌حاصل کردن ازطریق استدلال .

٦ ـ سمادهی *Samadhi* ، استغراق ، اتصال، محوشدن دراو.

آداب جوگ بسیاروسیع وشامل است واین آداب برای کسانی که به تصوف اسلامی وروش‌های مختلف آن آگاهی داشته‌باشند تااندازه‌یی مأنوس است،ازقبیل چله‌نشینی که با آدابی بسیار وشاق همراه‌است ودسته‌های مختلفی که دراین آیین به‌وجود آمده است غالباً متکی براختلاف‌هایی است که درآداب ریاضت و نحوهٔ اجرای آن‌پیدایی‌یافته برخی آن‌ها را به دوازده دسته تقسیم کرده‌اند ـ ومعروف ترین دسته‌ها عبارت است‌از کرم‌جوگ karma yoga ، گیان‌جوگ Jnana yoga ، بهاکتی‌جوگ Bhakti yoga ، راج جوگ Raja yoga ، هت جوگ Hata yoga

در آیین‌جوگ خداوند به‌نام‌های‌مختلفی‌شناخته می‌شود ، ازجمله:ایشوارا شیوا ، وویشنو . اما این اختلاف تنها درنام‌است ودرنحوهٔ پرستش و اعتقاد آنان خللی ندارد . خدا هیچ‌چیز نیست ، نه ازآب است ونه ازخاك وهوا واثیر وآتش ، نه‌تعینی دارد ونه ماده ونه روح است نه دیده می‌شود ونه آن‌را می‌شودلمس کرد، نه‌شادمان‌می‌شود ونه‌اندوه‌ناك،ـ ورأفت وخشم‌وغضب‌رادرش راهی نیست،وخدایشان این چنین خدایی است .

تقدیر واثرآن در سرنوشت پندار وعقیدهٔ مهمل و بیهوده‌یی است ، شادمانی

ومسرت وجود ندارد وهر گاه چنین چیزی مشاهده گردد ، زاییدهٔ فکـر نادان و بیچارگانی است که چشم‌بصیرت‌شان گم گشته است ، تنها چیزی واثری که ممکن است ازلحاظ تقدیر وسرنوشت وجود داشته‌باشد ، وابسته‌به‌اشخاص‌است که چگونه نفس خودرا تزکیه وروح خودشان را پرورش دهند .

ازاین زندگانی پررنج وملال نیز بـا مداومت و استمرار درآیین و کردار خوب می‌توان رهایی یافت. حتامی‌توان ناشایستی‌ها وبدی‌هایی نیز که‌اززندگانی هایی نیز که اززندگانی‌های پیشین دراثر نوزادگی به‌ما باز رسیده‌است، ازطریق فکر وعقل صحیح زایلشان نموده ونتایج نیك حاصل‌آورد

درهمین‌بند گفته‌شد که کتاب‌مقدس‌این‌فرقه«جوگ‌سوترا«Yoga Sutra» نام‌دارد ، وهم‌چون وداهای چهارگانه که هر کدام به‌چهار قسمت بخش می‌شوند ، این کتاب نیز به‌چهارقسمت تقسیم می گردد

۱ ـ سمادهی‌پاد *Samadhi pada* ، که هدف وچگونگی اندیشهٔ این گروه را شامل می‌شود .

۲ ـ سدهن‌پاد *Sadhana pada* ، که مشغولی ومراقبت را می‌آموزد .

۳ ـ ویب‌هوتی‌پاد *Vibhvti papa* ، دربیان این که‌چگونه به‌وسیلهٔ ریاضت‌و مشغولی ومراقبت می‌توان به‌نیروهای فوق طبیعی‌چیرگی یافت

٤ ـ کیولیه‌پاد *Kaivalya pada* ، توضیح روش‌ارتباط ارواح باذات مطلق. وچنین گفته می‌شود که چون روح تصفیه وپالوده گشت وازآلودگی‌ها ونشان‌های دنیایی پاك شد ، راه پیوندش به‌ذات مطلق گشوده می‌شود

مطابق باتحقیق‌ها وکاوش‌هایی که‌انجام گرفته ، هم‌زمان‌باآیین جوگ‌ورشد آن‌پندار پاداش‌و کیفر واصل نوزادگی‌نیزپیدایی وتکوین یافته و کم کم‌درآیین‌ها وروش‌هایی دیگر رشدونفوذ تام یافته‌است ، امااین‌تاریخ گذاری رادربست‌نمی‌توان پذیرفت ، چون نشان‌هایی‌هست که‌قدمت بیشتری راجهت‌این مسایل نشان‌می‌دهد.

## ۱۳ - پوروامی‌مانسا

مکتبی موافق با آیین برهمنان ، طرفداران شرایع و تکالیف ، درراه اثبات وداها ، نوشته‌های این گروه ، کندوکاو درودا‌ها ، دربارهٔ خدا وخدایان ، دودستگی درمورد خدای بزرگ وذات مطلق، بهشت وارزش عمل نیك، تعاریفی دربارهٔ نجات، مؤسس این مکتب وروش کتاب او

بهتر آن است که این پنجمین مکتب را ، دبستان مناسك و آداب هندو نام نهیم ، چون اساس اصلی این مکتب بحث و گفت و گو در **دهارمه** *Dharma* ، یا تکلیف و وظیفه است بدان‌سان که در وداها بیان شده پس بایستی گفت که مدار اصلی این مکتب بحث در شریعت واحکامی است کـه در وداها عرضه شده و آمده است . مؤسس مکتب **پوروامی‌مانسا** *Purva mimansa* ، حکیمی است که باتوجه به قراین درقرن چهارم پیش از میلاد زنـدگی می کرده است و به‌طور کلی اغلب نظرش متوجه شرح و تفسیر وظایف واحکام و دایی بوده‌است بعضی اوقات پوروا می‌مانسا را به طورکلی **می‌مانسا** نیز مـی‌خوانند ، هم چنان که **اوتر می‌مـانسا** *Utara mimansa* را نیز **ویدانت** می‌نامند

وداها در نظر هندوان حتا دارای ریشه و منبعی است برتر از مقام خدایان ، چون آن‌هارا کلام قدیم می‌دانند ومعتقدند که‌حتا خدانیز منشأ آن‌ها نبوده‌است، وهمین وداها است که منشأ «دهارمه» یاوظایف وتکالیف وشرایع معرفی شده‌است . کتب ونوشته‌های می‌مانسا سرشار است از بحث‌های بسیار گونا گون دربارهٔ ابدیت وازلیت وداهاواثبات اعتبار آن‌ها ، ومباحث دقیق وپیچیده و مشکلی دربارهٔ قرائت اصوات ومعانی الفاظ و سرانجام هرچـه که منتهی به‌بیان و معانی وتلفظ و شرح نوشته‌هامی‌شود .

پس می‌توان مفتاحی به‌دست آورد ازبرای عقاید این‌دسته ، وآن این‌است که باتعصب به آن‌چه که در وداها آمده ایمان مندمی‌باشند درنوشته‌های مقدس بسیار

دربارهٔ پاداش و کیفر سخن رفته و به همین جهت اینان بـه روح عقیده داشته و آن‌را چیزی تلقی می کنند جدا ازجسم وجاودانی ، عمل‌نیك بدون شك بی‌پاداش نمی‌ماند ویك پیوند وارتباط الزامی‌میان‌عمل ونتیجه‌برقراراست، اما نتیجه‌ممکن است درزمان دیرتری حاصل شود ،لیکن هیچ گاه زایل ونابودنمی‌شود ، و درخلال مدتی که نتیجه حاصل نیامده ، واثرش برشخص ظاهرنگشته‌است به‌صورت‌نیرویی اثیری ونادیدنی به‌نام **اپـوروا** *Apurva* در می‌آید که آن‌را می‌توان مقدمه‌یی‌غیر قابل اجتناب جهت درك‌وحصول‌نتیجه‌دانست. آزادی ونجات‌دراین مکتب‌زندگانی دربهشت است ، ولی متفکرین این مکتب در زمان‌های اخیرتری تحت نفوذ سایر دبستان‌ها قرار گرفتند

و اما دربارهٔ مسألهٔ نجات ، **پرب‌هاکرا Prabhakara** ، که در سدهٔ هفتم پیش از میلاد می‌زیسته‌است، نجات را فنای‌مطلق‌تن‌می‌دانسته که براثرازمیان‌رفتن **دهارمه**Dharma ، و **ادهارمه** Adharma ، یعنی‌ثواب و گناه حاصل می شود . **کوماری له بهه‌ته kumarila bhata** ، که‌اونیز درقرن هفتم پیش‌از میلاد می زیسته ، نجات‌را آزادی مطلق روح ورهایی ازرنج توصیف کرده‌است

مؤسس و بنیان گزار این مکتب‌شخصی‌است به‌نام **جی‌می‌نی Jaimini** که درحدود چهارسد سال پیش از میلاد زندگی می کرده‌است ، و کتاب اوبه نام « می مانساسوترا *Mimansa sutra* » خوانده شده‌است . جی‌می‌نی واقعیت خدایانی را که‌وداها بیان کرده‌اند وجهت آنها قربانی‌هایی بسیار با مراسمی بسیـار پیچیده انجام می‌شودقبول کرده ، امادربارهٔ ذات مطلق وخدای خدایان سخنی‌نمی گوید. درواقع اوچنین وجودی رامنکر نمی‌شود ، اما تصدیق‌نیز نمی کند . به طور کلی درمورد ذات مطلق و خدای خدایان در آیین می‌مانسا اختلافی فاحش‌وجود دارد، چون برخی‌قبول‌دارندوبعضی‌نیز هم‌چون **کوماری له** در کتاب«شلوکه‌واری‌تی که

*Slokavâritika*» نه بر آن که به‌چنین خدایی ایمان‌دار نیستند، بلکه دلایلی نیز بر رد آن اقامه می کنند

درمکتب می‌مانسا ازلحاظ منطق واستدلال فلسفی موارد ونکاتی‌هست که در مکتب‌های دیگروجود ندارد برخلاف دبستان‌نیایا وسایرروش‌های‌فلسفی که‌روش های معتبر دانش راچهار شمرده‌اند ، دراین‌مکتب‌ازشش‌سخن به‌میان‌آمده که‌دوتای اضافی خود کاملا مستقل‌وجدامی‌باشند و عبارتند از «ارت هاپاتی **Arthâpatti** یا استنتاج‌وتفریع ، ودیگر علم به‌وسیلهٔ «اب‌هاوه *Abhava* » ، یانفی‌ونیستی‌است. ویژگی دیگری که دراین آیین وروش موجود است آن‌است که کلیهٔ ادراکات را معتبر می‌داند ودرنظرگاه آنان هرعلم ودانشی خود به‌خود درست وصحیح‌است و بنابراین اصل‌نبایستی حقیقت هیچ‌مطلبی‌را ثابت کرد ، بلکه بایستی نادرستی آن را اثبات‌نمود ، یعنی‌آن که صرفاً هرادعایی صحیح‌است مگر آن که خلافش ثابت شود ،- واین‌روشی‌بود که گروندگان بدین آیین می کوشیدند تا به وسیلهٔ آن در اثبات حقانیت وداها موفق‌شوند .

## ۱۴ ـ ویدانت

تمرکز بروحدت وجود ، بحث‌دربارهٔ اوپانی‌شادها ، گفت‌وگودروداها ، ویدانت‌ومی‌مانسا دومکتب به‌هم‌وابسته ومکمل‌هم ، مؤسس‌مکتب ویدانت ، کتاب‌های این گروه ، دوگانگی علمی و عملی ، ابهام واشکال درتفسیرسوتراها ، مفسران‌بزرگ وسه‌گانه ، شنکروعقایداو، رامانوجا وتفسیرهایش ، مدهوا وتثلیث

این مکتب جملهٔ‌نیرو ومقصد وهدف و سخنش‌برمدار وحدت وجودمی‌باشد، وحدت وجودی که در اوپانی‌شادها *Upanishads* ازآن بحث و گفت‌و گوشده‌است. «ویدانت *Vedanta* » ازلحاظ لغت به‌معنای‌اصل ، مقصد ونهایت **ودا** *Veda* می‌باشد

ودراین مکتب سعی می‌شودتاثابت گردد که جملهٔعبارات اوپانی‌شادها هر گاه‌درست تفسیر وتأویل شوند ، همگی برمدار یك‌موضوع چرخش دارند که‌آن نیز وحدت وجود می‌باشد ، واین‌مکتب مهم‌ترین مکتب‌های شش گانه‌است

نوشته‌ها ویاسوتراهای‌ویدانت منسوب به‌حکیمی بزرگ است به‌نام **بادراین** **Badarayana** که میان سال‌های پنج سد تـا دوسد پیش‌از میلاد می‌زیسته است . نوشته‌هایش که «سوتراهای‌ویدانت *Vedanta sutras* » خوانده‌می‌شود به دوقسمت علمی[ گیان کنده *Jnana - kanada* ] ، وعملی[ کارما کنده *Karma kanada* ] تقسیم شده‌است

در بند پیشین گفته شد کـه مکتب می‌مانسا نزدیکی کاملی دارد به دبستان ویدانت ، چون این‌دو مکتب هردو وابستگی دارند به‌مذهب هندو وکارشان متفقاً اثبات حقانیت و کندوکاو درمتن‌های مقدس‌می‌باشد پوروامی‌مانسا ، مبدأ و اساس بحث وکارش در بـارهٔ تکالیف و شرایعی است کـه در وداها آمده و ویدانت‌ها که «اوتره‌می‌مانسا *Uttaramimansa* » نیز خـوانده می‌شود ، مـدار بحث و جست و جویش در اوپانی‌شاد وموضوع وحدت وجودمی‌باشد ، واین دومکتب اساس‌کارشان جمعاً بحث‌منظمی‌است‌درو‌داها. کتاب ویدانت‌سوتراراه«برهماسوترا *Brahma sutra*» نیز خوانده‌اند ، چون بحث‌هایی است‌درآیین و فلسفهٔ برهمنی ، هم‌چنین چون در بارهٔ روح مطلق‌غیرمقید نیز بحث می‌شود ، « شاریرك‌سوترا *Sâriraka sutra* » نیز خوانده شده‌است. درسراسر این کتاب‌دربهره‌های کوتاهی که‌بیش‌ازچندکلمه نیست وبدون تفسیر وتأویل وهیچ گونه بازگویی بـه دنبال‌هم‌آمده‌اند ، سعی شده است تا حقیقت تعالیم‌اوپانی شادی‌به‌شکل منظمی بیان‌شوند، و به‌همین‌جهت بسیار مبهم و تاریك می‌باشند وبازگو گران و تفسیر کنندگان بسیاری به گونه‌های مختلف کوشیده‌اند تا این‌سوتراهاراشرح‌وتفسیر کنند .مفسرانی که بیش‌ازحدجهدورزیده

ونامی‌شده‌اند عبارتند از

۱ ـ شنکر آچارج Samkarâcârya

۲ ـ رامانوجا Râmânuja

۳ ـ مدهوا Madhava

**شنکر** یکی ازمعلمان وفلاسفه‌ومفسران بزرگ‌مکتب‌ویدانت به‌شمارمی‌رود. وی‌دارای ذهنی خلاق واندیشه‌یی بس‌بارور بوده است و درحدود سال‌های ۷۸۸ تا ۸۲۰ میلادی می‌زیسته است ، و عقایدش در کتابی به نام « گوده‌پاده کاری‌کا *Gaudapâda kârikâs* » مندرج است که راجع می‌باشدبه ، اوپانی‌شادمندك بحث او وفلسفه‌اش هرچند که می‌خواهد دوجانبه بازی نماید ، اما متمایل‌به متافیزیك است وبا ادله وبراهین فلسفی که‌هم‌چون دلایل‌فلاسفهٔ قرون‌جدید اروپایی‌می‌باشد، درصدد اثبات وجودخدا وذات‌مطلق وآفریننده دورمی‌زند .

**رامانوج آچارج** یا رامانوج درقرن‌یازدهم‌میلادی می‌زیسته است وفلسفه‌اش مبتنی برنوعی تثلیث است که سه‌زاویهٔ‌آن جهان ، شخص وخدا می‌باشد این‌هر سه دارای‌واقعیت‌می‌باشند ، ودوزاویه،قائم‌و وابسته‌اند به سومین‌زاویه ، یعنی‌وجود جهان‌و اشخاص به اتکای خدا قائم است . هم‌چنین معتقد است که نفوس و ارواح فردی جاودانگی دارند ، یعنی پس‌از نجات و رهایی باحفظ شخصیت فردی باقی می‌مانند .

**مدهوا**نیزفلسفه‌یی دروحدت‌بیان‌می کند که‌باعقاید **رامانوج**چندان‌اختلافی دراصل ندارد. وی میان سال‌های ۱۱۹۷ ـ ۱۲۷۶ میلادی زندگی می کرده است و معتقداست که سه‌برمثلث ، یعنی‌جهان ، نفوس شخصیه وخدا قدیم می باشند ، اما نفوس وجهان محکوم حکم خدا ووابسته به‌او می‌باشند .

در فلسفهٔ ویدانت دربارهٔ خدا بسیار بحث و گفتگو شده وجملهٔ این بحث‌ها و گفت‌وگوها وشرح وتفسیرها جهت پرده کشی وتوجیه وباز گویی تضادهایی است که درودا‌ها‌واوپانی‌شادها‌دربارهٔ خدا آمده‌است، واین‌تضادها نیز آن‌اندازه‌قابل‌توجه وفراوان است که باتمام کوشش‌هایی که شده ، نتیجه‌یی حاصل نداده، بلکه‌اختلاف هایی‌را موجب شده‌است که این‌تضادها را عیان‌تر ساخته است*

## ۱۵ ـ کتاب‌های مقدس هندوان

وداها زیربنای شئون فرهنگی وفلسفی هندوان، منشأ وداها، بحث دربارهٔ تاریخ و قدمت آن‌ها ، تقسیمات وداها ، چهار کتاب وچهاربخش، فلسفه درودا‌ها ، بحثی دربارهٔ‌ریگ‌ودا،محتویات آن ، تعدد خدایان بزرگ ، خدایان طبیعی ، خدایان ناشناخته ، صفاتی که‌به‌مرور عنوان مستقل خدایان یافته‌اند

هستهٔ اصلی‌فلسفهٔ هندو ،آیین ودیانت این‌قوم کهن، آرا وعقایدشان،ادبیات وهنرهایشان جمله متکی برنوشته‌هایی بس کهن وریشه‌دار به نـام وداها Vedas هستند. واژهٔ **ودا** دراصل به‌معنای دانش‌ودر حیطه‌یی بازتر به‌مفهوم‌دانش‌مقدس‌می‌باشد وشامل متن‌های بسیاری‌است که مردم آریایی درسرزمین هندوستان به‌وجودآورده اند. هرچند که برخی از دانشمندان‌پاره‌یی ازقطعات وسرودهای **ریگ ودا**رادارای قدمت بیشتری می‌دانند ، ومعتقدند که هنگامی طوایف مزبور ازفـلات ایران می گذشته‌اند ، این‌هارا درسینه محفوظ داشته‌اندو به‌واقع این به واقعیت‌بسیارنزدیك است، چون دربخش‌هایی‌از اوستا وریگ‌ودا تکرارها ومشابهت‌های فراوانی وجود دارد دراین دو کتاب اساطیری یك‌سان وافسانه‌هایی همانند وخدایانی هم آهنگ آمده اند که به یقین این حدس را تأیید وتحکیم می‌نماید

بنابه عقیدهٔ هندوان ، یعنی اکثر آن‌ها این نوشته‌ها مستقیماً ازجانب **برهما**

Brahma نازل شده است و آن دسته ازمقدسان وپاکان این کتاب ها را به وسیلهٔ وحی مستقیم دریافت کرده وبی کم و کاست ابلاغ کرده اند [58] این کتاب ها شامل سرودهایی بسیار درستایش خدا وخدایان و دعاها و اوراد و آداب مذهبی و آیین قربانی، وداستان‌ها وافسون‌وجادو، و دستورهای پزشکی و بسیاری از مطالب دیگر است . جملهٔاین نوشته‌ها درفراخنای گم وناپیدا وبی کران تاریخ ودرسرزمین‌های گوناگون که به‌وسیلهٔهزاران هزار نفر سینه به سینه نقل شده تا سرانجام به‌تقریب د طول سدهٔ هشتم ویانهم پیش‌از میلاد به کتابت درآمده است .

گفتیم که این کتاب ها هستهٔ اصلی فلسفهٔ باستان هند را باتمام وسعت و گسترد گیش ارائه می‌دهد . دانشمندان ودایی و نویسندگان وداها وسرایندگان سرودها تنها به‌افسانه‌ها واوهام واساطیر وخرافه‌ها وجادو نپرداخته‌اند ، بلکه در موضوع منشأ جهان ، مسألهٔ آفرینش ، منشأ انسان ، جبرو اختیار خیر و شر ، و بسیاری دیگر از امور سخت توجه مبذول داشته اند ، آثار شك و تردید دربارهٔ باور به خدایان واین که جهان را صانع وسازنده‌یی هست یانه و بسیاری دیگر از مسایل کفر آمیز به موازات نهایت ایمان آمده است مطابق معمول و داها را به چهار کتاب تقسیم می کنند :

۱ـ ریگ ودا *Rig Veda* که شامل سرودها می‌باشد .

۲ـ یاجورودا *Yajur Veda* که مشتمل است بر آداب ودستورهای قربانی .

۳ـ ساما ودا *Sama Veda* که مربوط است به‌آهنگ‌ها والحان

٤ـ اتاروا ودا *Atharva Veda* که دربارهٔ آداب جادو واوراد وافسون‌هااست.

هر کدام‌ازاین چهارودا خود نیز به چهارقسمت تقسیم شده‌است، به‌این‌ترتیب:

۱ـ منتر *Mantras*، یاسرودها

38– *DUBOIS, ABEÉ* Hindu Manners, Customs and Ceremonies

۲ـ برهمن‌ها *Brahmans* ، یااصول اعمال مذهبی وعبادات وافسون برای روحانیان ،

۳ـ ارانی‌یاکا *Aranyaka* یادستورات‌جنگل برای‌زاهدان و گوشه‌نشینان

٤ـ اوپانی‌شادها *Upanishads* یا محاورات برای فیلسوفان .

برخی ازکاوش گران وپژوهندگان غربی، وداها راشامل سه کتاب‌دانسته‌اند ومعتقدند کتاب چهارم درحقیقت جزیی جداگانه به شمار نیست، بلکه‌مکملی‌است جهت سه کتاب‌دیگر. درقانون **منو** *Manu*[۴۰] نیزازسه ودانام برده شده است وازودای چهارم بسیاراندك سخن رفته است. هم چنین **مدهاتی‌تی** **Medhatithi**، ازسه‌ودا نام می‌برد نه چهار.

همان اختلاف‌هایی که دربارهٔ تاریخ وزمان سروده شدن گاتاها وسرود های **زردشت** وبخش‌های دیگر**اوستا** میان محققان وخاورشناسان در گیراست ، شاید با وسعت بیشتری دربارهٔ وداها نیزشایع است. بنابربرخی ازداستان‌ها وروایات‌تاریخ تدوین وداها به زمان جنگ «کرو کشتر» می‌رسد ، چون مطابق باهمین روایات **کریشنادوی‌پاین** **Krishna dvaipayana** ،فرزند**پاراشر** **Parasra** که‌به‌مناسبت ترتیب دادن وتدوین وداها به **بیاس** ویا **ویاسا** **Vyasa**، یعنی ترتیب دهنده مشهور

---

۴۰ـ **منو** **Manu** که‌کتاب قوانین منویا *Manava dharma Sâstra* بدومنسوب است ، شخصیتی افسانه‌یی دارد نه تاریخی ، وهندوان او را نخستین بشروآدم ابوالبشر می پندارند این قوانین درادوارمختلف فراهم‌آمده وبراساس‌آیین هندوتدوین‌شده‌است، ومشتمل بریك سلسله قوانین اخلاقی ، جزایی ، اجتماعی ، تجارتی ، نظامی و سیاسی می‌باشد ، وبه طورکلی میتوان گفت‌که قانون منوتصوری ازاصول کلی اجتماعی ، مذهبی و فلسفی هنداواست این مجموعه عبارت ازدوازده‌کتاب می‌باشدکه بزرگ‌ترین‌شان دارای ۳۳۶ ماده وکوچك ترین‌آن‌ها ۹۷ ماده می‌باشد

شده است درزمانی زندگانی داشته که این جنگ به وقوع پیوسته است ، ـ اما این جنگ درچه زمانی رخ داده واصولا چگونه وبه‌چه نحوه‌یی بوده است ، آگاهی‌یی از آن به دست نیست

برخی ازهندشناسان قدمت تاریخ وداها را تاسدهٔ دوازدهم پیش از میلاد بالا برده‌اند **ماکس مولر** Max muller به سال هزار ودوسد معتقد است،[41] برخی نیزحتا از این تاریخ فراتر رفته‌اند و تاریخ کهن تری را پیشنهاد کرده اند **رادهاکریشنان** Radha krishnan به‌حق معتقد است که میان تاریخ به‌وجود آمدن این سرودها و گردآوری و کتابت آن‌ها فاصلهٔ بسیاری موجوداست ، ومی افزاید که شواهدی دردست است که ثابت می کند که درسدهٔ پانزدهم پیش ازمیلاد سرودهایی ارریگ ودا به صورت کنونی‌شان درافواه شایع بوده است[42] **بل گنگ دهر تیلك** Bal gangdhar tilka دانشمند بزرگ هندی باروش‌محاسبات‌وارقام ویژه‌یی بر آن است که قدمت وداها بسیاربیش ازاین‌هااست مطابق محاسبات‌این دانشمند سرودهای ریگ ودا پنج هزار سال پیش ازمیلاد مسیح سروده شده است.

به هرانجام روایتی مستندوصحیح نمی‌توان درمورد تاریخ وداها به‌دست داد. مردم هندباستان گرایش‌وعلاقه‌یی به‌تاریخ نویسی نداشته‌اند ، ودرمواردی که‌ذکری ازتاریخ کرده‌اند ، احساسات مذهبی شان دربارهٔ این پندار که وداها دارای منشأ آسمانی بوده وازجانب خداوند الهام ووحی شده‌اند ، وزبان وفکر واندیشهٔ بشری را درسرایش وبه‌وجود آوردن آن‌ها اثری نبوده‌است ، اجازهٔ تحقیق وکاوش دراصل واساس این نوشته‌های مقدس‌را به خود نداده‌اند

41_ *MULLER, MAX* Six Systems of Indian Philosophy
42_ *RADAKRISHNAN* The Hindu View of Life
*RADAKRISHNAN* Indian Philosophy

تنها یکی ازاین وداها ، یعنی‌ریگ‌ودا بیشتر جنبهٔ ادبی دارد تا جنبهٔ سحری وجادویی ومذهبی این کتاب ازمابقی ارزش بسیار فراوان‌تری دارد ، هم دارای قدمت و اصالت بیشتری است وهم بیان کنندهٔ اساطیر، ادبیات و مذهب طوایف بسیار ریشه‌دارو کهنی ریگ‌ودا مجموعاً گرد آمده از۱۰۲۸ سرود ستایش است دربارهٔ تمام‌چیزهایی که موردستایش بوده‌است، ازقبیل : ماه ، آسمان ، ستاره، باد، باران، آتش ، صبح گاه، زمین و. این‌سرودها مفادشان‌اغلب درخواست چیزهایی چون گله واحشام ، کشت و درو خوب، طول عمر وسلامت وچیزهایی دیگراست ، وتنها قسمتی کوچك از آن سرشار ازذوق ادبی و فصاحت شاعران و لطفی فراوان است، [43] اشعاری است کودك منشانه و بسیار ساده وبدوی . در سرودی اظهارشگفتی می‌شود که چگونه شیر با این سفیدی از گاوسرخ به‌دست می‌آید، جایی نیز ابراز حیرت می‌شود که خورشید به‌هنگام غروب چه گونه یك‌باره عمودی بر زمین نمی افتد، وزمانی‌پرسش می‌شود که‌بااین‌همه‌آب‌های‌درخشان‌رودخانه‌ها که‌به‌اقیانوس‌ها ریخته می‌شوند چه گونه دریاها پرنمی‌شوند گاهی‌نیز این سرودها جنبهٔ مرثیه و سوگ پیدا می کنند . درسرودی بسیار مؤثر ، دوستی برجنازهٔ یار از دست‌رفته‌اش که درکارزار کشته شده‌است سروی می‌خواند که ازلحاظ ادبی بسیار ارزش مند می باشد در بخش‌های گذشته ، تحت‌عنوان «آفرینش» داستان خلقت را از این کتاب آوردیم ودرقسمت ویژهٔ خودنیز ازآن سخن خواهد رفت

به‌هر انجام درسطور بالا اشاره‌شد که بسیاری ازسرودها در ستایش و نیایش خدایان است هم‌چون: سوریه Surya خدای آفتاب ، آگنی Agni خدای آتش، دیوس Dyous خدای آسمان ، Marut خدای توفان ، وایو Vayu یا واته

43_ *WINTERNITZ, M* : **History of Indian Literature**

Vata خدای باد، آپ Apas خدای آب‌ها ، اوسش Usas خدای سپیده‌دم، پریت هی وی Prithivi خدای زمین ، ـ وخدایان دیگر چون اندره Andra ، وا ونا Varuna ، میترا Mithra ، آدی‌تی Aditi ، ویشنو Aishnu، پوشان Pushan، اشوین Asvins، رودره Rudra ، پراجنیه Prajanya ، که‌معانی‌اسامی آن‌ها چندان روشن نیست ، و گویا درابتدا منتسب به‌پدیده‌های طبیعی‌بوده‌اند .

نام‌های برخی از خدایان ابتدا صرفاً معرف جنبه‌های ویژه و مهم‌پدیده‌های طبیعی بوده‌اند، که بعدها به‌شکل مستقل خدایان درآمده‌اند ، هم‌چون ، سویتری، یاسویتر Savitri Savitar خدای آفتاب که به معنی الهام دهنده وزندگی بخش است ، وویوساوان Vivsavan که به معنی درخشان وتابان است و بعدها به‌قالب مستقل خدای خورشید درآمد برخی ازصفات مطلق معنوی نیز چون: شرادها Saraddha ایمان ، مه‌نیو Manyu خشم ، گندهرب‌ها Gandharvas پریان ، اپ شرا Apsaras دختران آسمانی، ونیز ارواح جنگل‌ها ومزارع نیزدر«ریگ ودا» جزو خدایان آمده اند .

لیکن با این‌همه خدایانی که درودا‌ها‌عرضه شده‌واز آن‌ها نام‌رفته‌است، مسألهٔ خدای خدایان چه گونه بایستی تلقی‌شود ؟ درهندوستان دراین مورد نیز هم‌چون بسیاری ازمناطق دیگر رفتار وعمل می‌شده است ، یعنی هرزمانی برحسب‌اوضاع‌و احوال یکی از این خدایان به صورت برجسته‌یی مورد عبادت وستایش خلق قرار می‌گرفتند و خودبه‌خود امتیازی یافته و خدای بزرگ وآفریدگارنخستین شناخته می‌شدند . به طور کلی ، موافق با گفتهٔ « ماکس مول‌لر Max Muller» ، این مسأله‌یی بوده جهت خدایان‌هندو ووحدت هندویی که مقید به زمان بوده ودرطول زمان تغییر می‌یافته است وواژهٔ پیشنهادی«مول‌لر »نیز *Honotheism* درمعناتعبیری ازآن می‌شود: به «وحدت مقید به زمان » که برابر «مونوته‌ایسم *Monotheism* ارائه شده است که به‌معنای وحدت واقعی است.

## ۱۶ ـ فلسفه اوپانی شادها

وجه اشتقاق کلمه ومعنای آن، آموزش علوم‌سری وپنهان ، محل اوپانی شادها درنوشته‌های مقدس، قدمت وتاریخ ، تعداد آن‌ها، نویسندگان آن‌ها، یاج‌ناوال کیا درخشان‌ترین چهره،داستان زندگیش ، فلسفهٔ اصلی اوپانی شادها، دربارهٔ نظام طبیعت ، خدا، نفی نظام طبقاتی ، سفر درونی و رسیدن به ذات مطلق ، درجات این سفر داستان پادشاه مرتاض ومحاورهٔ او با دانا وعارف

کلمهٔ اوپانی‌شاد « اوپنی شد *Upanishad* » ازسه جزء«اوپ *Upa* = نزدیك» و « نی *Ni* = پایین » و « سد *Sad* نشستن » ترکیب شده ، ـ بنابر این می توان این کلمه را در زبان پارسی به ذیل نشینی و پایین نشینی ترجمه کرد اما منظور از این پایین‌نشینی چیست؟ ، چون شاگردان وخواهندگان دانش‌ها و اسرار، نزد معلمان واستادان خود نشسته و گوش به درس‌ها وآموزش‌های وی‌می کرده‌اند ، از این رو « اوپانی شاد » به معنای نشستن شاگردان گرد استاد ویاذیل مجلس وی‌می شود؛ وچون درس‌ها وآموزش‌هایی که چنین‌استادانی آموزش آن‌را به‌عهده‌داشته‌اند، ازجمله‌علوم‌سری بوده‌است،این کلمه‌را به«انجمن‌پنهان» نیزمی‌توان‌ترجمه کرد [44] البته‌دیگر کسان نیزجهت‌این کلمه‌معانی‌دیگری‌ذکر کرده‌اندازجمله**هرمان اولدن برگ** Hermann OIdenberg،لفظاوپانی‌شادرامشتق‌از«اوپاسه‌نه Upasana» که به معنای عبادت وپرستش است دانسته .

درشرح‌وداهاملاحظه‌شد که هریك ازوداهابه‌چهار بخش تقسیم‌شده‌وچهارمین قسمت آن ، عبارت بود از اوپانی شادها که شامل محاورات فلسفی‌جهت فیلسوفان محسوب می گشت وبه‌همین جهت واپسین قسمت وداها است واساس فلسفی‌مکتب ویدانت را شامل می‌شود ، و به گفتهٔ **ماکس‌مول‌لر** ، در این مکتب اندیشهٔ بشری برفرازین گاه سیرصعودی‌خود باز رسیده است .[45] **شوپن هاور** Schopenhauer

---

45_ *MAX MULLER* **Vedanta and Purva Mimansa**

نیز گفته است : « درجهان هیچ نوع مطالعه‌یی به اندازهٔ اوپانی شادها سودمند و مفیدفایدت نیست ،این‌ها نوشته‌هایی‌است که تعالی وجهش‌به ارمغان می‌آورند ، درزمان زندگی تسلابخش من بوده‌اند ، وپس از مرگ نیز آرامش بخش روحم خواهند بود » **دورانت** Durant ، می گوید دراین نوشته‌ها گذشته ازقطعه‌های اخلاقی **پتاه‌هوتپ** Ptah Hotep ، ریشهٔ کهن ترین فلسفه و روان شناسی نژاد ما نهفته است . درحقیقت این‌ها کوشش انسانی است ، کوششی که باصبر وبردباری ، وتحمل بسیار ، جهد ورزیده است تا رابطهٔ عجیب وشگفت ذهن وجهان ورابطهٔ‌این دورا دریابد . اوپانی شادها به اندازهٔ **هومه روس** Homeros کهن‌سال‌وبه‌اندازهٔ **کانت** Kant جوان سال است [46]

اوپانی‌شادها نزدیك سه‌هزار سال بانفوذی تمام درفلسفه ، مذهب و زندگی هندوان دارای اثر بوده است هرچند که این نوشته‌ها به‌اندازهٔ هومه روس قدمت دارند وبه گفته واستعارهٔ‌زیبای‌ویل‌دورانت به‌اندازهٔ‌کانت نیزجوان می‌باشند . امروز بیش‌ازدویست اوپانی‌شادمختلف‌در دست است ،اما تعدادرسمی‌آن‌ها بنابر «موکتی‌کا اوپانی‌شاد *Muktika upanishad* » سدوهشت است و مابقی‌آن‌ها را دارای قدمت و ارزش تاریخی نمی‌دانند ، این اوپانی‌شادها بنابر تحقیق میان‌سال‌های ۵۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد تصنیف شده‌اند ، اما بایستی متذکر شد که تمامی این سدوهشت اوپانی‌شاددارای قدمت‌ذکرشده‌نیستند ومحققان‌و دانشمندانی چون **ماکس‌مول‌لر** **ارنست‌هیوم** Ernest Hum ، پروفسور **رادهاکریشنان** Radha krishnan و دیگران از ده تا هیجده اوپانی‌شاد را اصلی و قدمت آن‌ها را پیش از زمان بودا بر می‌شمرند

46_ *WILL DURANT*: Aur Oriental Heritage

44_ *DEUSSEN, PAUL* : The Philosophy of the Opanishads

درمورد اسامی نویسندگان این اوپانی‌شادها ، اختلاف آرا بسیار است ، اما آن‌چه که مسلم است امروزه اسامی بسیاری ازآنان برما مکشوف شده‌است البته از زندگانی خصوصی آنان آگاهی چندانی نداریم ، و تنها آن‌چه که می‌دانیم از اشارات کوتاه خودشان در نوشته‌ها حاصل آمده بعضی ازاین کسان چون **ارونی** Aruni **بالاکی** Balaki **شاندیلیا** Shandilya **یاج ناوال کیا** Yajnavalkya وسرانجام **گارگی** Gargi که یکی‌از چهره‌های‌درخشان‌زنان است ، اهمیتی دارند. امادراین‌میان ، وازجمله کسانی‌دیگر ، چهرهٔ‌یاج‌ناوال کیا، درخشندگی وتمایز بسیاری دارد ، بیانش قاطع و کلامش بران است ومعلمینش‌وی را بدعت گذاری خطرناك می‌شمردند ، پس‌از وی شاگردان و گروندگانش،تعالیم اورا به‌شکل سنتی‌سخت دیرپای وتناوردرآوردند آن اندازه‌یی که از سرگذشتش به‌دست است ، ریشه وبنیان نیرومند و پرنفوذ دین وفلسفه را در هندوستان نشان می‌دهد که ازدیرگاه چه‌قدرتی شگرف داشته است . وی‌خود می گوید جهت آن که به‌حکمت دست‌یابد ودرزهد وپارسایی منسلك گردد ، چه‌گونه از زندگی خود و زنانش دست فروهشت از زاری وتضرع همسرش که ترکش نکند ویا او را نیز همراه به‌برد ، وامتناع وی ، مشاهده می کنیم که چه‌نیرویی وی‌را برانگیخته‌بود، نیرویی که **بودا** و **ماهاویرا** و کسانی‌دیگر رانیز آن‌چنان‌به‌جانب‌خود کشیده‌بود:

«... و ازآن‌پس یاج‌ناوال کیا که درصدد بود زندگیش را ازخانه وخانواده به صحراو جنگل و بیابان کشد و زندگی دیگری بیاغازد ، به همسرش گفت : «میترایی ! Maitreyi ، گوش‌فراده ،من برآنم تاازاین گونه زندگی بیرون‌شده وآواره شوم ، پس بگذار تابه‌کار تو ودیگران سامانی بخشم .

پس میترایی زبان به‌سخن گشوده و گفت : هرگاه جملهٔ زمین را انباشته با ثروت وشوکتش تعلق به‌من‌داشت ، آیابدان وسیله خوشبخت وجاودان می گشتم؟.

یاج ناوال کیا گفت هرگز، هرگز - ثروت اندوزی و شوکت، تضمینی ازبرای جاودانگی نیست.

آن گاه میترایی دگر باره به سخن درآمد و گفت: پس من با چیزهایی که که نمی‌تواند جاودانگی به‌من بخشد چه کنم؟ اکنون ای‌سرور من آن‌چه که در این‌باره می‌دانی برایم باز گو.»

اوپانی‌شادها حاصل‌یك دستگاه فلسفی وبیان منظم موضوع‌های به‌هم‌بسته‌یی نیست، بلکه گردآمده‌یی است ازآرا و عقاید و گفتارهایی پراگنده و متشتت که اغلب در مواقع مکاشفه‌هایی‌ازبرای‌فیلسوفان‌وروحانیانی‌پدیدآمده است. دستگاهی است که درآن دین وفلسفه به‌هم برجوشیده وتلفیق وتألیف‌یافته‌اند کوشش‌هایی که بیشتر جنبهٔ عملی دارند تا نظری، وآن چه که دریافت می‌شود این است که چگونه ازکثرت ظاهری درگذشته و دروحدتی جامع، به‌آزادی روحی دست‌یابی آید. در اوپانی‌شادها میل به‌تفکر و اندیشه دربارهٔ اسرار جهان از مطالب اصلی است، واین‌مطالب، همان نکات ومباحث وچیزهایی‌است که در زمان‌ها وعصرهای بسیاری اساس دین و فلسفه بوده است. ازکجا آمده‌ایم، کجا زندگی می کنیم، به کجا خواهیم رفت ای برهمنانی که دانای راز هستید، به ما بازگویید که به ارادهٔ چه کسی بدین مقام رخت توقف درافکنده‌ایم؟ آیا علت زمان، طبیعت، نیازمندی، تصادف‌ویاعناصر شناخته‌می‌شوند، ویا کسی که‌علت شناخته‌می‌شودپوروشا *Purusha*، یا روح برتر خوانده شده است.

دراین‌نوشته‌های کهن‌دربارهٔ خدا سخن بسیاررفته است، اما آن چه که گفته شد حاکی ازوحدت وتمرکز ویکسانی عقاید نمی‌باشد. هر گوینده‌یی بنابرادراك فردی خود وبینش‌فلسفی‌یی که داشته‌است، موضوع را گونه‌یی طرح کرده، اما اغلب، این‌عقاید به‌ظاهر گوناگون به‌وحدت وجود باز می‌رسند ودراین باره،دربند

بعدی تحت‌عنوان «برهمن» افزون‌تر سخن گفته‌خواهد شد.

در اوپانی شادها، شرایع وتکالیف‌ظاهری وقشری وداها راراهی‌نیست،اوپانی شادها سفردرونی را تعلیم می‌دهند ، روشی که دور ازسخافت های ظاهری و اعمال خرافی و سحروجادو ومراسم بیهودهٔ قربانی وعبادات سطحی وتعبدی درودادهااست. دراوپانی‌شادها حتا ازنظام‌واختلاف وسازمان‌طبقاتی وصنفی نیز اثری نیست،چون‌در واقع این اعمال وافکار آیین وروش فیلسوفان خردمند نمی‌باشد ، بلکه درکادرکار کاهنان وجادوان قرار دارد. اوپانی‌شادبه‌تمیز میان طریقهٔ نادانی وجهل، کوته‌بینی وخودخواهی که به‌لذایذ وامیال وشهوات زودگذروبیهوده منتهی می‌شود؛ورامدانش که نهایت وهدف آن بنیان حیات جاودانی است توجهی خاص‌دارد . البته‌دراوپانی شادها باتمام‌وسعت وبسیاری‌شان هرچند گه گاه‌ازانجام‌دادن مراسم قربانـی سخن می‌رود ، اما این‌ها مواردی بسیار نادرو کم‌یاب است وبه طورکلی دراین آثار عظیم، این روش‌ها را راهی نیست ، ــ بلکه‌به‌نظر اوپانی‌شادها قربانی عبارت است‌ازاصل ازخودگذشتگی وترك خودبینی ، وهم‌چنین دعا ونماز عبارت است ازتفکر و تعمق درحقیقتی که برترازهمه‌چیز است ودر درون‌ماست . به‌همین جهت خودشناسی‌خدا شناسی است وسفر به درون ، سفری است روحانی و معراجی آسمانی که اصل باز رسیدن به‌حقیقت‌نهایی وجاودانی‌را تحفه دارد . برای یك‌چنین سفرعظیمی‌مقدماتی لازم است، مقدماتی که بدون آنها ، سفر به‌حاصل ونتیجه‌یی نمی‌رسد ، و مراحل ودرجات وسیر و سلوك این سفر نیز کم وبیش شرح شده است ووابستـگی بسیاری دارد به مقدمات‌اخلاقی:عدم سهل‌انگاری و کوشایی عمیق همراه‌باانضباط، بردباری وصبرورزیدن از نخستین شرایط است. برای‌پیوستن ویادیدار نفس مطلق‌ـ آرامی، بردباری ، خودداری، ضبط نفس وسکوت وسکون لازم است ، ومنظورازدیدارنفس نیز امید به مخلدشدن‌دربهشت ومتنعم گشتن ازنعمات بهشتی وسرانجام زندگانی‌در

جهانی بهتر نیست ، بلکه رهایی ازنوزادگی و پیوستن به‌وجود اعلااست.

فلسفهٔ نفی اختلاف طبقاتی وصنفی به دفعات مکرر دراوپانی‌شادها آمده است و این فیلسوفان ضمن داستان‌ها وقصه‌هایی کوشیده‌اند تااین پنـدار سخیف و غیر انسانی‌را که جامعهٔ هندو را مقید ودربند کرده بود، نفی کنند ، وبه‌همین جهت بر خلاف وداها به تقسیمات صنفی ونظام اجتماعی که براساس تقسیمات شدید طبقاتی قرار داشت فیلسوفانه شوریدند . در « چها گلی اوپانی‌شاد» داستان کنیز زاده‌یـی آمده که برهمنان به‌هنگام‌قربانی، چون‌از برهمنان وطبقات‌فرادست‌نیست‌به‌موجب تعالیم ودایی بر آن می‌شوند تادورش کنند،ـ آن گاه میان کنیززاده و برهمنان در مورد اختلاف طبقاتی سخن درمی گیرد و گفت‌و گویی پیش می‌آید که به‌محکومیت برهمنان پایان می‌پذیرد هم‌چنین در « اوپانی شاد چهاندوگ » در قصهٔ « جابال» حکایتی آمده که آن‌نیز نظام طبقاتی را محکوم می کند وازاین گونه دراوپانی‌شادها مختلف می‌توان مشاهده و ملاحظه‌نمود .

درآغاز «اوپانی شاد میتری » شرح و داستان پادشاهی آمده که‌قلمروفرمان روایی خودرا ترك کرده و برای ریاضت به جنگل پناه می‌برد ، پس‌از گذشت‌هزار روز از تزکیه وریاضت پادشاه که راجه **برهدرتهه** نام داشت ، به محضر **شاکاین** رکهیشر [ عارف ، سرایندهٔ سرودهای ودایی] رفت‌وازوی تقاضا کرد تااسرارروح را برایش فاش کند،اما آن عارف ودانای بزرگ سرباززد و راجه پابیفشردواصرار ورزید. آن گاه‌درجملاتی که حاکی‌ازوا کنشی شدید دربرابرزندگی است و بیم و ترس مفرطی را ازنوزادگی وتجدید حیات می‌رساند ،چنین‌می گوید:

« ای سزاوار تعظیم ، این بدن که پراست ازاستخوان وپوست وپی وچربی و گوشت ونطفه وخون وبلغم و اشك‌چشم وچرك چشم وبول و غایط و باد و صفرا و سوداومجمع این‌چیزهااست ، وبسیار بد بووبی‌ثبات است،ـ این‌بدن که‌خودماندنی

نیست ، برای این خواهش وتلاش و طلب ولذت گرفتن چه‌فایده دارد ؟ وساکنان این بدن که‌خودحرص وغضب‌وطمع وغفلت‌وترس‌واندوه‌وحسدوغم‌جدایی دوستان و رسیدن بناخواهش‌هاو گرسنگی وتشنگی‌وپیری‌وبیماری‌ومرگ‌وآزردگی‌وغیره‌اند، وبدن درقید این‌هااست‌ـ برای این بدن، خواهش وطلب ولذت گرفتن‌چه‌سوددارد؟

و باوجود این‌همه عیب‌ها ، دنیا وبدن اگرماندنی می‌بود ، به‌هرحال کسی تلاش‌هم می کرد ، واین ها خود محسوس است که ماندنی نیست و چنان که‌پشه و کیك وکاه صحرا ومیوه‌های درختان پیدا شدند وفانی می‌شوند وبه‌این‌هاهم چه‌کار است ؟دیگرچیزهای کلان‌وخردوهم‌پادشاهانی که عالم گیر بودندوصاحب لشکرهای عظیم بودند ... این گونه راجه‌ها باوجود لشکر و خویشان وقبیله‌ها ، دولت کلان راگذاشته ازاین عالم به‌آن‌عالم رفتند وهیچ کس ایشان را نگاه نتوانست داشت و ازمرگ خلاصی نیافتند ... وجنیان وخبیث ها ومارهای بزرگ و ستاره‌ها را هم ماندنی نمی‌بینم ، واین‌ها نیز چه‌چیزاند ؟ ازاین‌ها بزرگ‌تر که بحرهای محیط است آنهاهم‌خشك خواهدشد و کوه‌های‌بلند هم خواهد افتاد وستارهٔ‌قطب‌هم جنبش خواهد کرد ودرخت‌های عظیم هم خواهد افتاد ـ ودرخت‌ها چه؟ که‌زمین‌هم درآب فرو خواهد رفت و فرشته‌های بزرگ‌هم ازمقام خود بی‌جا خواهندشد ـ این است رسم‌عالم ـ دراین عالم خواهش‌وتلاش وطلب ولذت گرفتن چه فایده دارد ؟ و بر فرض که کسی همه‌عمر عمل نیك برای نتیجهٔ به کند وهمه لذت‌ها به گیرد، بازهم اورا سرگردانی وسیرعالم‌ها درپیش است ، چه این‌عالم‌را که گذشت به عالم دیگر می‌رود ، وازآن عالم به‌عالم‌دیگر ، ـ پس‌غیر ازه گیان [۴۵] » ومعرفت‌هیچ‌چیزسبب آرامی درستکاری نیست و من که‌همهٔ این‌عالم راچنین می‌بینم غیراز گیان‌ومعرفت ازاین عالم چه‌چیز طلب کنم ؟ ازاین جهت من‌همین می‌طلبم چنان‌چه وزغ نابینادر

۴۵ـ اودیا ـ علم ظاهر، جهالت ونادانی

چاه تاریك افتاده است و امید بر آمدن ندارد ، من‌هم در چاه تاریك « اودیا [۴۶] » و نادانی افتاده‌ام ، شما مرا بر آورید که‌برای بر آوردن ازاین چاه شما راهنمایید[۴۷] » آن‌گاه **شاکاین** رکهیشر را که این گفتار راجه بسیار خوش آمده بود ، دربارهٔ حقیقت روح برای‌شاه جنگل نشین سخن بسیار گفت .

## ۱۷ ـ برهمن

مبنای مباحث‌اوپانی‌شادی ، برهمن وموضوع‌آن ، نخستین‌درس‌دانایان ، نارسایی‌ومحدودیت عقل، اتمن یاروح‌جهان، ارزش‌درون‌بینی‌وادراك ، همانندی‌باآرای‌اس‌پی‌نوزا وبرگسون،استغراق درونی وشناخت‌اتمن، پیوستن‌روح‌فردی به‌ذات‌مطلق ، بی‌اثری اعمال‌ذهنی‌ومغزی‌در شناخت ، مناظرهٔ یاج‌ناوال‌کیا باراجه دربارهٔ‌نجات، مناظره‌یی‌دیگر

آن‌چه که دراوپانی‌شادها دردرجهٔ‌نخستین اهمیت قراردارد ، موضوع برهمن وشناخت وحدودآن است برهمنی که زمان ومکان وعلت را در آن اثری نیست و ازراه دانش وعقل‌شناخت آن‌امری نامیسروغیرممکن‌به‌نظر می‌رسد اصولانخستین درسی که دانایان بر گزیده به شاگردان خود می‌دهند ، دربارهٔ نارسایی عقل است‌و بی‌اثری‌آن درشناخت برهمن . در اوپانی‌شادها عقل نفی نمی‌شود ، بلکه در درجهٔ پایین‌تر و کهتری قرار دارد ، در مـواقعی مفید به‌حال ما می‌باشد ، اما در برابر ابدیت وبی‌نهایت‌کاری ازآن ساخته‌نیست . در موردشناسایی حقیقت‌نیاز به‌ادراك و وسیله‌یی دیگراست غیراز این‌شعور ظاهر ووسیلهٔ‌نارسا درکاتا **Katha** اوپانی‌شاد آمده : «به‌وسیلهٔ دانش نمی‌توان به‌آتمن *Atman* «روح‌جهان» باز رسید آری از

---

۴۶ـ گیان ـ علم ، دانش ومعرفت .

۴۷ـآغاز «اوپانی شاد میتری» ـ ترجمهٔ شاهزاده **محمد دارا شکوه** ، هم چنین جهت‌آگاهی دربارهٔ تحلیل وچگونگی داستان فوق نگاه‌کنید به

*HUME, R, D* : **The Thirteen Principal Upanishads**

رهگذر ببوغ ودانش فراوان نمی‌توان اتمن راشناخت بگذار یك برهمن به ترك درس وبحث گوید و هم‌چون کودك شود بگذار به‌دنبال الفاظ فراوان نرود ، چون الفاظ چیزی جزخستگی‌زبان نیست .» این‌هم بینش‌درونی *Intuition* وروش ادراك و شناخت در تصوف و حکمةالاشراق است ، و همان است که به گفتهٔ **اس‌پی نوزا** Spinoza برترین‌نوع‌ادراك‌می‌باشد. **برگسون** Bergson می گوید: عالی‌ترین ادراك ، اشراق ویا درون‌بینی ذهنی درمورد چیزی است که عالماً عامداً تاحد امکان به‌وسیلهٔ دروازه‌های حواس خارجی ، مسدود گشته است .

ازاستغراق درونی نیز نبایستی‌این‌توقع حاصل باشد که شناخت ماهیت‌اتمن وبرهمن حاصل شود ، چون هیچ فرد نبایستی بر آن باشد که آن‌چه را که ابدی و ازلی است درخود بیابد ، درحالی که خود درچیزهای متعفن و غیرابدی وزود گذر این‌جهان حصاری است . پیش‌ازآن که حقیقت باطنی برای انسان هویداومحسوس شود ، باید خودرا ازهرعمل‌واندیشهٔناپاك‌وهر نوع آشفتگی روحی وجسمی دور کند باید مدت دوهفته امساك نماید ، و جز آب چیزی فرو نبرد ؛ آن گاه ذهن او از آشفتگی به‌در آمده وپاك‌وآرام می گردد ، وچون‌روح بدین‌سان آرامش وصفایافت، می‌تواند هم‌وجود خود وهم‌آن اوقیانوس ستر گی را کـه خود جزوی از آن است درك کند ، وبه این‌ترتیب است که جزء در کل محو شده ووحدت آشکار می‌شود .در یك‌چنین حالی آن‌چه که‌آدمی احساس ودرك می کند ، نفس انفرادی نیست؛ چون نفس انفرادی عبارت است ازیك سلسله حالات واعمال مغزی وذهنی واین‌تنها جسم است که ازدرون دیده‌می‌شود . اما آن چـه که درواقع جوینده درپی آن است اتمن می‌باشد ، یعنی‌روح الارواح ومن‌من‌ها ، آن مطلق غیرمادی وبی‌شکل که چون به ترك خود گوییم درآن‌محو می‌شویم پس‌جوهر وجودما عنصری است والا ونشانی ازآن مطلق بی‌همتا ، واین‌نیز خمیرهٔ وحدت وجوداست . درعلوم سری‌بایستی‌یك

نوآموز به‌تدریج به‌این امر وقوف و آگاهی یابد که جوهر وجود جسم ، فکر و یاخویشتن فردی نیست ، بلکه عبارت است از آن‌وجود خاموش و بی‌تعین و بی‌شکل که علت وزمان را دراو اثری‌نیست واتمن نام‌دارد ، وبرهمن نیز نامیده می‌شود برهمن‌زاده نشده ، فساد نمی‌پذیرد وبه‌تباهی نمی‌رود ، وروح جمیع اشیاءو مکنون درهمه‌چیز است ، ــ به‌همین‌جهت‌درعین کثرت از وحدت کامل برخوردار می‌باشد.

**ویدا گداساکایلا** Vidagada sakayala از **یاج‌ناوال‌کیا** Yajnavalkya باز می‌پرسد که : ای‌یاج‌ناوال کیا چند خدا وجود دارد؟ ، و او جـواب می‌دهد به تعدادی که درسرودهمهٔ‌خدایان‌ذکرشده ، یعنی‌سه‌سدوسه، وسه‌هزاروسه . می گوید درست ، ولی ای یاج‌ناوال کیا ، تعداد خـدایان به تحقیق چندتا است ؟ می گوید سی‌وسه‌تا. دگرباره پرسش می کند که به‌راستی‌به گوتعداد خدایان عیناً چنداست ، می گوید شش تا . دگر باز سوآل را تکرار می کند ، می گـوید دوتا چون باز می‌پرسد جواب می‌یابد یکی‌ونصفی. آن گاه می گوید: ای‌یاج‌ناوال کیا ، به‌راستی به گو چندخدا هست ، ومی گوید: یکی

ازاین گونه مناظره‌ها ومحاورات دراوپانی شادها بسیاراست که جملگی بـه وحدت ، وحدتی شگرف منتهی می‌شوند. اما دراوپانی‌شادها مسایل دیگری نیزدر درجهٔ دوم‌وسوم اهمیت قراردارند . درمحاوره‌یی عقیدهٔ تناسخ‌وشوق نجات [موکشا *Moksha*= ] ازنوزادگی وتجدید جسمیت را مشاهده می کنیم . **جاناکا** Yanaka ازیاج ناوال کیامی‌پرسد که چگونه می‌توان ازنوزادگی ودورتجسم رهایی یافت ، واودرپاسخ می گوید : هر کسی می‌تواند باریاضت وتزکیهٔ نفس ودوری ازامیال ، ازفردیت رهایی یافته وسرشارازسعادت ابدی گردد وبه روح مطلق ونفس‌کامل بـه پیوندد ، واین است راه نجات ازنوزادگی تأثیراین سخن در**جاناکا** بسیار است ، وهم چون موارد بسیاری که درتاریخ فلسفی‌ودینی هندوستان اندك نیست،زندگانی

ومقام خودرا رها کرده وبه‌راه ریاضت راه سپری می کند. درواقع این نشان‌مبهمی است ازبهشتی مبهم‌تر. چون به هنگام خلاصی روح انفرادی و پیوستن بـه روح و نفس کل ، اتصال حاصل آمده‌وموقتاً ازنوزادگی ، نوعی رهایی‌ونجات‌عایدمی آید.

## ۱۸ـ سوفیست‌های هندی

تضاد وتا هم‌آهنگی دراساس فلسفهٔ هندی ،گفتاراول دن برگ دربارهٔ سوفستاییان، اساس سوفیسم درهندوستان، مقایسهٔ وضع هند ویونان وسوفستاییان دودیار، مبدأپیدایش سفسطه ، مکهالی گوسالا وفلسفهٔاو، پوراناکاسایا فیلسوفی دیگر، نقش‌نوشته های بوداییان ، چگونگی بحث واساس فلسفی

ازاین فرقه‌ها ومکتب‌ها وروش‌ها که بگذریم ، به نوعی سفسطه وسخن‌بافی وتضادهای شگرف‌درفلسفهٔ هندی برمی‌خوریم. اما هرچند بسیاری‌ازاستادان‌هندی ازمتقدم ومتأخر کوشیده‌اند تاپرده‌یی براین تضادها به کشند ، لیکـن باتمام این احوال این تضادها نظر گیراست . هم چنین هر گاه ازاین تضادها نیز چشم فـرو پوشیم ، به نوعی سفسطه برمی‌خوریم که درفلسفهٔ هندوستـان شایع وساری است **اول‌دن‌برگ Oldenberg** ، دربارهٔ سوفستاییان هندی ، فصلی کوتاه ورسا آورده است که به روشنی واختصاربه این مطلب اشاره شده است

برخی ازمظاهرجنبش وتکاپوهای عقلی فرقه‌های مختلف ازفلاسفه وزهاد را درهندوستان ، می‌توان نوعی سفسطهٔ هندی خواند . روی‌دادها وحوادثی که‌موجب پیدایش سوفیسم درهندوستان شده، همانند همان موقعیت‌ها وحوادثی است که‌همین مکتب را دریونان موجب شد . دریونان پس ازپیدایی فیلسوفانی که روشی‌صحیح، ساده‌وروشن ازتفکرواندیشه به وجودآوردند، یعنی پس ازپیدایش‌فلاسفه‌یی‌معروف به ایلیایی‌ها ، وفلسفهٔ مبهم وتاریك **پی‌تاگوراس Pythagoras** ، کسانی هم چون

**گورگی‌یاس** Gorgias و **پروتوگوراس** Protogoras پیدا آمدند که تعالیم و آموزش‌هایی به ظاهر نزدیك ومقرون به‌حقیقت ، وسبکی ویژه دراستدلال‌وجدل ومباحثه پدیدآوردند . این‌شیوه نیزدرهندوستان چون یونان پرورش وپیدایی‌یافته است ، یعنی پس از گذشت دوران فلاسفهٔ قدیم‌ومتفکران برهمنی، مردانی‌پرورش یافتند اهل بحث و گفت و گو، که افکارشان ازماوراء الطبیعه ومتافیزیك به شك و مادیت گرایید .

این چنین مکتب‌هایی سختی ودیرپایی نداشته‌اند ، واکنش‌هایی‌بوده، آمده ورفته‌اند ، لیکن بی‌تأثیر نیز نبوده‌اند ، وصورت‌های نخستین وسخت و گزنده‌شان تعدیل یافته وآن گاه کم وبیش دراشکالی دیگر تثبیت می‌یافته‌اند . مسایلی که‌اغلب مورد بحث این سوفستاییان هندی قرارمی گرفته‌است ، عبارت بود از: قدیم بودن وحدوث‌جهان،منشأوجود آدمی، پایان‌جهان،واین که آیاجهان‌راپایانی‌هست‌یانیست، وجودآن‌جهان وبهشت ودوزخ ، پاداش و کیفر، وسرانجام مسألهٔ جبرو اختیار.

دربارهٔاصالت جبر وعدم‌اختیار، متفکری به‌نام **مکهالی گوسالا** Makhali gosala صاحب‌نظر است . وی می گوید آدمی به هیچ روی افعال و کرداری که انجام می‌دهد ، ازروی آزادی و اختیار نیست ، بلکه اعمال او صرفاً نتیجهٔ نیرویی است که ناگزیرش می‌نماید .به‌عقیدهٔ او ، جملهٔ جانداران و موجودات شامل این قانون می‌باشند واستثنایی درمیان‌نیست . جانداران به طورکلی به وسیلهٔ نیرویی ، بدون اختیار به‌سوی هدف‌هایی رانده می‌شوند، درصورتی که اختیاری‌از خود ندارند و اصولاکلمه ومفهوم اختیار وهمی بیش‌نیست .

کسی دیگرازاین سوفستائیان به‌نام **پوراناکاساپا** Pouranakassapa ، به شکل شگرفی عقاید خودرا چنین بیان می کند « چه اهمیتی‌دارد که در دو سوی رودخانهٔ گنگ Gange مردمی وارسته ومقید به آداب‌و کسانی‌شورش گر بر آداب

و بدکنش وجود داشته باشند ، در ساحل جنوبی مردمی بـه شورند و دیگران را قتل‌عام نمایند و مردم را وادار به‌برادر کشی کنند ، چپاول گری را پیشه ساخته و همه‌چیز کسان‌را به‌سوزانند ـ این اعمال نه گناهی به‌شمار است و نه‌آن که کیفرو عقوبتی دارد ، ـ هم‌چنین است عکس این موضوع ، یعنی دگرباز نیز چه اهمیتی متصور است برای مردمی که‌آن سوی رود ودرساحل دیگر به‌عبادت ونوع‌پروری و اجرای آداب وانجام مراسم وشعایر مذهبی وقربانی کردن به‌پردازند واعمال نیك انجام دهند، چون اینان نیز نه‌کار نیکی انجام داده‌اند ونه آن که پـاداش واجری خواهند داشت . » حال هر گاه به توجیه **مکهالی گوسالا** توجیه‌نماییم، به اصل این گفته‌ها بیشتر آشنایی‌خواهیم‌یافت . وی می گوید چون اصل نوزادگی‌وتجدید حیات حکم رواست ، ودرضمن بهشت ودوزخی نیز وجود ندارد وخردمند وبی‌خرد را انجامی یکسان است ، پس اصل گناه وثواب وپاداش و کیفر را نیزنقشی واثری نیست ، واین نیز تشابهی است باخردمند وحکیم نامی ایرانی **عمرخیام** که : فردا که ازاین دیر فنا در گذریم ـ باهفت‌هزار سالکان سربه سریم **پورانا کاسپا** نیز در موردی دیگر می گوید : « مرد خردمند وشخص بی‌خرد ودیوانه‌هنگامی که به دست مرگ روند ، جسد هردوشان متلاشی ومعدوم می گردد ، وپس ازمرگ هیچ چیزی از آدمی باقی نمی ماند .»

این مردانی که باسلاح خردوتبحردرفلسفه آراسته بودند ، ودرفن‌سخن‌وری وخطابه و بحث چیرگی فراوانی داشتند ، درمجامع عمومی وانجمن‌های‌خصوصی باحرارت و گرمی بسیاری‌به‌نشر عقاید خود می‌پرداختند،وچون فلسفه‌و گفتارشان عصیان وواکنشی بود برعلیه نظام پیشین ، طبعاً هواخواهانی ازدل آزردگان‌روش گذشته ، ونوجویان و طبقهٔ جوان سال گردشان جمع می‌آمدند طبق‌نظام‌طبیعی، واختلاف دربینش وشناخت زیبایی وفن ظریفه وروش درك‌زیبایی واصول فلسفی ،

میان این فیلسوفان باهمگامان یونانی‌شان ، نوعی اختلاف وجود داشت ، بـه‌این معنا که آن‌ظریفه ولطف و آراستگی وزیبایی که فلاسفهٔ یونانی به‌کار می‌بردند، در این‌متفکرین وجودنداشت. اینان‌همواره وبانوعی سرسختی که‌نتیجهٔ‌عکس‌العملشان محسوب می گشت، به‌کار خویش‌سر گرم‌بوده‌ومداومت می‌ورزیدند همیشه‌ازاصالت عقاید وآرای خود سخن گفته وباغروروتکبری‌فرزانه‌وار، مغلوب‌ناشدن خودرادر بحث و گفت‌وگو اعلام می‌داشتند ، مطابق نوشته‌های بودایی از کسی آگاهی می یابیم به‌نام **ساکاکا** Saccaca ، که چنین‌می گوید

من به‌حال هیچ استاد و آموزگار وعارف ومؤسس طریقه و روش و مسلك و مذهبی آگاهی ندارم که به هنگام بحث ومباحثه وسخن و گفت و گـو برابر من قرار گرفته باشد و به‌شکست ومحکومیت خوداقرار واعتراف‌نیاورده‌باشد هر گاه من ازدربحث وسخن به گروه ودسته‌یی ازموجودات بی‌جان حمله‌ور شوم ، آنـان نیز به جنبش آمده و به‌شکست و محکومیت خویش اذعـان خواهند آورد ، پس متوجه باشید که یك فرد انسانی دربرابر من‌چگونه خواهد بود.

البته این آگاهی‌ها اغلب ازنوشته‌های بودایی در بارهٔ احـوال و روش این اندیشه گران برای‌ما باقی‌مانده است، یعنی کسانی که معاند ومخالف آنان بوده‌اند وطبعاً تحریف‌هایی دربارهٔ نوشته‌ها ونقل عقایدشان به‌عمل آورده‌اند. لیکن‌باوجود این ، جملهٔ این نقل و آورده‌ها بی اساس وبنیان نیست و تا اندازه‌یی وضع و حال و آرای این دسته ازمتفکرین را می‌نمایاند

بخش هیجدهم


MONIER WILLIAMS SIR *Indian Misdom . London* 1893

DAS GUPTA SURENDRANATH; *A History of Indian Philosophy*

RADHAKRISHNAN , S *Indian Philosophy*

MULLER MAX : *Six Systemes of Indian Phylosophy*

SMITH . V . A *Oxford History of India*

DUBOIS ABEÉ *Hindu Manners, Customs and Geremonies*

ELIOT SIR CHARLES *Hinduism and Buddhism*

THOMAS E J , *Life of Buddha*

DAVIDS RHIS , *Dialogues of the Buddha*

GOUR SIR HARI SINGH *The Spririt of Buddhisme*

BURNET , *L'aurore de la Philosophie Grecque*

FRAZER R W *Literary History of India*

MACDUNELL , *History of Sanscrit Literature*

DILES . H *Die Fragmente der Vorsokratiker, & Auflage, Hrg. Von Walter Kranz*

TOYNBEE . ARNOLD , *A Study of History*

MAX MULLER *The Six Systems of Indian*

MAX MULLER *Nyaya and Vaisheshika*

MAX MULLER , *Sankhya and Yoga*

MAX MULLER , *Vedanta and Purva Mimansa*

RADHAKRISHNAN *The Hindu Veiw of Life*

WINTERNITZ, M , *History, of Indian Literature*

DEUSSEN, PAUL *The Philosophy of the Opanishads*

HUM R . D *The Thirteen Principal Upanishads*

**بخش نوزدهم :**
**چین سرزمین کهن**
**فلسفه و اخلاق**

## ۱ ـ فلسفه درچین

آیینی درچین جدا از مفهوم دیانت وفلسفه، نقطهٔ اتکاء فلسفهٔ چینی، اهمیت به‌انسان، نمونه‌یی‌از استثمار سپاهیان ، وضع اجتماعی ، زمین‌داران ، کشاورزان، حکومت ودولت، بورژوازی، انحطاط اشراف، جنگ‌های داخلی، هجوم‌مرزنشینان‌ووحشیان، طلوع‌فلسفه

همان گونه که فلسفه را در ذهن مفهومی است ، و ازدین ومذهب شناختی حاصل است ، بایستی ازروش شناخت واندیشه درچین نیز مفهومی در ذهن حاصل آید ، چون آن آیینی که از دوران **کون فوشی یوس Confucius** و دو، سه‌ویا چند قرن قبل ازوی درچین شایع بود ، روشی‌است که نه آن‌رامی‌توان‌دین‌ومذهب نامید، ونه‌به‌معنای‌اخص‌فلسفه‌می‌توان‌آن‌را پذیرفت ، اماهرچه‌باشدبافلسفه‌بستگی بسیاری عمیق‌تری را دارد تا بادیانت ، ـ وازجانبی دیگر جهت فلسفه نیز بایستی معنایی بسیار ساده وشامل در آداب، اخلاق، سیاست ، تعلیم فردی وتربیت‌اجتماعی درنظر گرفت نه مفاهیمی ماورای طبیعی دربارهٔ خدا ، خلق جهان ، آفرینش، خیر وشر ،جبر و اختیار ومسایلی دیگر که‌درفلسفه‌مورد تدقیق‌و گفت‌و گوو کاوش‌است.

درفلسفهٔ‌چینی‌اهمیتی بسیاربرسیاست‌نهاده شده است . وظایف‌افراد،سپاهیان، ولشکریان بس‌دشواربوده‌است . دربار خاقان سربازان اجیر بسیارداشته،سربازانی

که باسخت‌پایی درتمام مدت سال به بیگاری بودند واستثمار می‌شدند ، با نگاهی در کتاب « **شی‌چینگ** *Shi - ching* » یا کتاب **چکامه‌ها** ، به سرود هایی بـر می خوریم ، که توجه فلاسفهٔ بعدی را به مقام انسانیت و آزادی باز می رساند ضمن این‌چکامه‌ها ، شعری است بسیار موثر که اززبان یك سپاهی است از آزادی غاز های وحشی و درختان سرسبز و آسمان نیل گون و بسیاری چیزهای دیگر یاد می کند ، و ازاین که خود وهم ردیفانش دربند خدمت سلطانند، وفرصت کشت‌سالیانهٔ خود را نداشته و از دیدار خانواده‌شان محرومند ، شکایت می کند . ازسویی دیگر تمایلات شاعرانه دراین عصر فراوان‌است واشعاری که باقی مانده‌اند در کمال‌لطف وظرافت ورقت می‌باشند .

وضع اجتماعی وطبقاتی نیز درچین باستان ، هم‌چون نظام کـهن بشریت بر مبنای تقسیمات طبقاتی وسرمایه‌داری استوار بود . دهقانان گاه برای‌خود، واغلب برای زمین‌داران ومالکان کشت وزرع می کردند . سازمان حکومت‌وقدرت‌نیز در دست تیول داران بزرگ وزمین‌خوار گان حریص قرار داشت اینان‌جهت کارهای شخصی واجتماعی‌مردم را به بیگاری می گرفتند. لاروبی ، ترعه‌سازی‌وکار در کشت زارها را به رایگان و رنج توده‌ها و انباشتن کیسهٔ خود بر گزار می نمودند در بسیاری ازنقاط که‌کار گزاران حکومت را دست رسی بود ، صید ماهی و استخراج نمك درانحصارحکومت بود. وضع بازرگانی درداخل رواج و رونقی داشت، دولت هم چون عصر حاضر ، قدرت نمی‌یافت تا این‌طبقه ، یعنی بازرگانان را به دوشد و حقوق طبیعی حکومت را از آنان باز ستاند ، و به همین‌جهت بنابراصل این‌رونق و رواج سوداگری و گریز از پرداخت مالیات ، طبقهٔ مرفه سوداگران‌نیرو وحالی یافت و **بورژوازی** *Bougeoisie* هم چون تمامی اعصار در جهـان طبقه‌یی صاحب قدرت شد

درچنین وضعی ، تجمل‌پرستی وهوس بازی اشراف و درباریـان را به سوی انحطاط می کشید . وحشیان هرچند گاهی مرزها را شکسته و به‌خاك‌چین سرازیر می‌شدند ، ودروضع آشفته‌یی که‌حکومت‌داشت ، ازقتل وغارت وچپاول‌این‌وحشیان برنمی‌آمد . این هجوم و یورش‌ها ایجاد سپاهی‌منظم را ایجاب می کرد ، آن گاه جنگ برای اشراف نخست به‌صورت تفریح ، وآن گاه تجاوز ، وسرانجام قتـل و غارت وایجاد منطقه‌های حکومتی گشت دورانی بود پرآشوب ، و شور درنـده خویی بس ساری در زمان اندکی بیش از دوقرن سی‌وشش پادشاه کـشته شدند و اغتشاش داخلی تمام خاك چین را در برداشت . حکیمان وفیلسوفان‌ازاین آشفتگی ودرنده خویی ، از بشریت‌نومید شدند ، واز سویی دیگر درهمین اوضاع‌وبطن‌همین احوال‌بود که حیات عقلی‌درچین شوری داشت . ازشعر ، موسیقی ، تاریخ نگاری و چیزهایی‌دیگر که‌بگذریم، آن‌چه که دراین زمان رونق وترقی شایسته‌یی‌داشته‌است فلسفه می‌باشد . درتمامی اعصار وادوار ، فکر انسانی واندیشهٔ متفکران گامی و یا گام‌هایی فراترازعصروزمان بوده است. چین سرزمین فیلسوفان‌است،فیلسوفان وفلسفه‌هایی که به‌انسان وانسانیت توجه داشته‌اند . چین‌برگزیده‌تریـن سرزمین جهانی است که فلسفهٔ انسانی را مورد توجه و کند و کاو قرار داد . هم چنان که هندوستان بر ترین زادگاه فلسفهٔ اولی ودین است ، چین نیز والاترین زادگاه فلسفهٔ انسانی وغیرالاهی است ، وبه‌همین جهت نیز فلسفهٔ‌هندی وفلسفهٔ‌چینی را به توالی‌آوردیم تاقیاسی شایسته جهت آگاهی حاصل آید .

## ۲ ـ فلسفه اولی وسوفیسم

یادی از یوتزه، نخستین و آخرین نشان فلسفهٔ اولی درچین، کتاب تحولات وفیلسوفی به نام ون وانگ، فوهسی امپراتور افسانه‌یی وبنیان گر فلسفهٔ فوق طبیعی ، بین ویانگ اساس فلسفه ، دربارهٔ کتاب تحولات ، تحولات ون وانگ درمفاهیم بین ویانگ ، قرن ششم دوران توابغ، فلسفهٔ چینی درقرن ششم ، سوفیسم درچین ، تنگ شی سوفستایی بزرگ ، عقاید وآرا وکارهایش ، پایان کار او

اثرهایی از همین بدبینی را که زاییدهٔ آن چنان اوضاعی است ، در گفته های برخی ازفیلسوفان بازمی‌یابیم. **یوتزه** Yu-tze که درحدودهزارودوسدوپنجاه پیش ازمیلاد می‌زیست، شهرت جویی ونام آوری را موجب غم وپریشانی، و کناره نشینی وبی‌نامی را موجب دوچارنشدن به‌غم می‌داند . اندیشه‌و گفته‌یی با این کهن‌سالی مشاهده می‌شود که درزمان ماهنوز چه‌جوان است .

قبل ازآنکه‌از **لاوتزه** Lao tze و **کون‌فوسی یوس** سخن گوییم، ودربارهٔ **من‌سی یوس** Mencius وسایرفیلسوفان‌سخن به‌میان آید شایسته‌است‌تاتنهاموردی که‌نشانی‌ازفلسفهٔ‌اولی‌درآن‌مشاهده‌می‌شود، مطرح گردد . اثرمهمی درفلسفهٔ چینی وجوددارد که‌به‌نام **ای‌ـ‌چینگ** *I-ching* ، یا« کتاب‌تحولات»خوانده می‌شود، کتابی که کون فوسی‌یوس آرزو می کرد سی‌سال فراغت یابد تادربارهٔ آن به‌تفکرپردازد، ولاوتزه ، بسیار از آن الهام یافت ؛ و تااندازه‌یی راجع به فلسفهٔ اولی، ـ به‌همان نسبت اشتهارش دارای قدمتی افسانه‌یی است این کتاب سرآغاز فلسفه در چین و منسوب است به **ون‌وانگ** Ven Vang یکی از امپراتورهای دودمان **چو** Cho ، که درزندان نگارش یافته است براساس روایات ، منبع الهام تدوین این کتاب جهت ون‌وانگ، افکارخاقانی‌است افسانه‌یی به نام **فوـهسی** Fu-hsi . این‌روایات باز می‌نمایند که‌فوهسی اساس فلسفه‌یی مرموز را بنابر اصل دوگانگی‌بنیان کرد،

ووی را ابداع گرهشت **کوا** kua یا سه ضلعی مرموزی می‌دانند که درفلسفهٔاولای چین همان نوامیس و عناصر طبیعت می‌باشند ـ این دو گانگی ویادوقطب عبارت از **یانگ** *Yâng* و یین *Yin* می‌باشد دو گانگی که قدمتش برابر بافکر بشری است واین اساس ثنویت درپیش‌رفته‌ترین ادیان وفلسفه‌ها نیز موردتوجه‌است : « برطرز تفکر مردم چین ، مسألهٔتقابل ودوطرفی بودن یانگ ویین حکومت می کند، که یکی از آن‌ها نمایندهٔ جنس نر است ومثبت [ـ یانگ ] ، ودیگری نمایندهٔجنس ماده یامنفی [= یین ] ؛ و هردو اصل‌زندگی به شمار می‌روند . یانگ نر است‌و روشن‌و گرم وفاعل ، آسمان است وخورشید وسنگ‌ها وخوبی یین ماده است وتاریك وسرد ومنفعل ، زمین‌است وماه وآب وپریشانی و بدی .. ( به‌اندازهٔ کافی واضح است که علمای علم آفرینش جهان در چین مرد بوده اند نه زن ! ). [۴۸] هر نمونه ازدویی را می‌توان با دو اصطلاح یانگ‌ویین تعبیر کرد . مبنای‌جنسی‌هریك از اشکال زندگی، یعنی این‌واقعیت که هر کودکی دوپدر ومادر دارد، برتمام‌جهان گسترده شده و همه‌چیز را فرا گرفته‌است . آن‌چه بیشتر جلب‌نظر می کند آن است که این گونه نگرش جنسی به‌عالم آفرینش، ازهمان‌زمان‌های کهن به‌صورت ریاضی تفسیرشده است نه‌تنها منفی درمقابل مثبت قرار می گیرد ( بعدها چنین تمایزی درهندسه وریاضی نیز پیدا شده)، بلکه یانگ‌را خط مستقیمی نمایش‌می‌دهد ویین را خط شکسته وبریده‌یی [۴۹] چون این دوخط را سه به‌سه بایك‌دیگرترکیب کنند ، شکل هفت‌ضلعی‌پاکو Pa-kua به دست می آید . [هان گونه که گفته شد ] اکتشاف این‌راز را به‌مؤسس افسانه‌یی فرهنگ چین فوهسی نسبت‌می‌دهند، وچنان می‌پندارند که وی نخستین امپراتورچین است که از۲۹۵۳ تا ۲۸۳۷ پیش از

۴۸ـ نگاه کنید به‌بخش‌های گذشته (کتاب دوم) افسانه‌های آفرینش، آفرینش درچین

۴۹ـ نگاه کنید به‌کتاب اول ، بخش یکم ، افسانه‌ها واساطیر.

میلاد براین کشور حکومت می‌رانده است .»[۵۰]

اما آن‌چه که ون وانگ به این فلسفه افزود ، چیزهایی‌بود که مسأله‌را به صورت بس پیچیده‌یی درآورد ودرطول تاریخ موجب سر گشتگی بسیاری ازمردم‌و فلاسفه گشت . وی تعداد اضلاع را دوبرابر کرد ، و ترکیبات خطوط شکسته و پیوسته را به‌شست‌وچهار رسانید ، وبدین‌شیوه خود را نامی ساخت . دروجه رمزی و سمبولیك ، این خطوط هریك با یکی از قوانین‌طبیعت‌مطابقه داردوجملهٔ‌تحولات و دیگر گونی‌های تاریخ و علوم نیز حاصل تغییرات و تأثیرات متقابل این دو نیرو می باشد

کتاب تحولات به موجب قدمت واصل افسانه‌یی و ریشهٔ سنتی‌اش ، وابهام و پیچیدگی مطالب اش نزد چینی‌ها جنبه‌یی سحر آمیز یافت ووسیلهٔ غیب گویی و فال زنی و افسون بازی گشت .[51] فلاسفهٔ بعدی ازمطالب آن سود جستند وبر آن شرح‌هایی نوشتند ، و به‌شکلی که خواهیم دید **لاا وتزه** بنیان فلسفهٔ خود را تا حد زیادی براساس تعلیمات آن کتاب استوار نمود .

این تنها موردی است که به واسطهٔ اساس و اصل کتابی که باز مانده ، به فیلسوفی افسانه‌یی درتاریخ‌باستان چین برمی‌خوریم، اما هرچه درتاریخ‌جست‌وجو وکاوش نماییم ، قبل از **لاا‌وتزه** به فیلسوف واثربرجسته‌یی درتاریخ باستان برنمی خوریم . تنها ازقرن پنجم وششم پیش از میلاد است که اساس فلسفهٔ چینی تکوین یافته وشکوفان می‌شود ، وآن چه که ازآن دوران گذشته آگاهی داریم ، چون نام هایی ونوشته‌های پراگنده‌یی نمی‌باشد . قرن ششم پیش ازمیلاد ، تاریخ شکوفان‌و

۵۰ـ تاریخ علم : ـ تألیف جورج سارتون ـ ریشه‌های شرقی ویونانی :

*SARTON, GEORGE* : A History of Science

51_ *FENOLLOSA, E. F*: Epochs of Chinese and Japanese art

عصرروشن گری بارورجهان باستان است ودرچین نیزهم چون ایران ، هندوستان، یونان و سرزمین یهود مردمی بزرگ ونوابغی بس نامی بـرخاستند اغلب عصر روشن فکری درجهان باستان همراه بـا دورانی مشحون ازهرج ومرج وآشوب و اغتشاش وجنگ شروع وابتدا یافته است . درچین نیزهم چون یونان آغازتعالی و فرازفلسفه ، متقابل بااغتشاش‌ها وجنگ‌ها و نابه‌سامانی های بسیاری بوده است این جنگ‌هاوهرج ومرج‌ها موجب پیداآمدن فلاسفه ومتفکرین گشت، وپیدایش این آموزگاران نیزنتیجهٔ نیازمردم بود که جویای آموزش هنرهای فکری بودند . جنگ‌ها و کشتارهای فراوان، بی‌نظمی دراجتماع این اصل رابه مردم آموخت که الاهیات وفلسفهٔ فوق طبیعی برپایه‌هایی لغزان قرارداشته واز جانبی دیگر موجب نظم وقراری درجامعه نمی‌شود . آن چه که مورد احتیاج ونیازشان بود، اخلاق و فلسفهٔ انسانی محسوب می گشت تاموجب برقراری آرامش انفرادی ونظم اجتماعی وقرارحکومت ودولت شود . به همین جهت ایده‌آلیسم نخستین دربارهٔ مدینه های فاضله رواج یافت‌وهم‌چون**افلاتون** Platon ،**سن‌اوگوستین**Saint Augustin، **وروسو**Rousseau آثاری پدیدآوردند که حکومت چگونه بایستی باشدوعدالت اجتماعی ،آزادی انفرادی وحدودآن ورفتاراجتماعی وسازمان های دولتی و مداربحث قرارداشت تودهٔ مردم ، رنج برانی که سراززیربند ویوغ برمی‌داشتند، کشاورزان ودهقانان ، سپاهیان وبیگاران ازاین فلسفه‌ها الهام گرفته‌وسربه شورش برمی‌داشتند واشراف وسرمایه‌داران وعمال حکومت ، درروش مبارزه بهتر آن می دیدند تاصدای چنین کسانی را خاموش سازند وتعالیمشان رابا خودشان یك جا به گور کنند .

برحسب روایت، **کون‌فوسی‌یوس**هنگامی که سمت وزارت درامیرنشین**لو**Lu راداشت ووزیرجرایم بود ، افسری سخن‌ور وصاحب‌بیان را به مرگ محکوم کرد،

چون این صاحب منصب نفوذ بیانی شگرف داشت وقادربود تا به وسیلهٔ سخن توده را برانگیزد وفتنه واغتشاش فراهم آورد . سخن‌های اوبه سهولت به مردم اثر می بخشید وهم چون **پوراناکاسایا**، فیلسوف سوفستایی هندی اصل حق وباطل را بـا آموزش‌هایش یکسان وبی‌اعتبارمی‌ساخت.[52] البته دربارهٔ این اتفاق تاریخ نویسان را گرایشی به هم رایی نیست بعضی این روی داد را هـم چون **سوماچی‌ین** Szuma - ch'ien مقرون به‌صحت دانسته وآن را تأیید می‌نمایند وبرخی نیز آن را باورندارند.[53] اما آن که به‌تحقیق درباره‌اش مدارکی‌هست وازجملهٔ سوفستاییان به نام چین می‌باشد ، شخصی است به نام **تنگ‌شی** Teng Shih که درجوان سالی کون‌فوسی‌یوس، به فرمان امیرچنگCheng اعدام شد . تنگ‌شی ازجملهٔ‌نامیان جهان اندیشه درقرن ششم پیش ازمیلاد بود که به‌روایت کتاب **لی‌یه‌تزه** *Lieh - tze*، اصل نسبیت حق وباطل را تعلیم می‌داد ومباحثاتش را پایانی نبود . همان گونه که **آریس توفانس** Aris tophanes در کمدی ابرها درهجو**سقرات** شخصی را بر می‌انگیزد به نام **استرپسی‌یادس**Strepsiades که درجست وجوی دلیلی است تا بدان وسیله شانه ازپرداخت وام‌های خویش خالی کند ، وچون می‌شنود که‌سقرات برای اثبات هرمدعایی اعم ازبه‌جاونابه‌جا ودرست ونادرست، دکانی باز کرده‌است، به اورجوع می کند ودرضمن ماجرایی پدید می‌آید بسیارشیرین ودل چسب[54]، ـ و**تنگ‌شی** نیزازجملهٔ آن کسان وآن سوفستاییانی به شماراست که برای اثبات هر

52_ *HU SHIN* : Development of the Logical method in Ancient China

53_ *LEGGE , JAS* : The Sacred books of china : the Texts of Taoism

54_ *HAIGH, A E* : The Attic Theatre

مدعایی اعم ازدرست ونادرست ، دلایلی اقامه می کرد بیشتر نیروو قدرتش راصرف گرفتاران درداد گاه‌ها ودادرسی‌ها می‌نمود ، ونیرویش ، وسیله وحصاری‌بود جهت رفع گرفتاری مردم . دشمنانش که ازنیروی اوبه هراس بودند ، وازقدرتش واهمه داشتند ، تهمت‌ها وافتراهایی به‌اومی‌بستند که موجب‌بدنامی‌اش را فراهم‌می آورد تاریخ نویس مخالفی داستانی شیرین دربارهٔ اونقل می کند

درزاد گاه تنگ‌شی ، مردی ازخانواده‌یی‌توانگر دررودخانهٔ **وی** Wie غرق شد . مردی دررهگذر آب جسد وی رایافت وبرآن شد تابدان وسیله وجهی کسب نماید . پس به خانوادهٔ مرده رجوع کرد ودرازای تحویل جسد ، پولی بسیارطلب کرد . کسان مرد مرده به پریشانی درافتادند و به تنگ شی رجوع نمودند ؛ و سوفستایی بدانان گفت : صبرپیشه سازید ، چون هیچ کسی درازای آن مرده پولی نخواهد پرداخت . خانوادهٔ مرده پند اورا به‌کاربستند ، و چون مردی که جسد را یافته بود ازمراجعهٔ کسان فوت شده اثری مشاهده نکرد به تشویش در افتاده واو نیزبه تنگ شی رجوع نمود وچاره خواست سوفستایی به اونیز همان اندرز داد که : دست نگه‌دار وشتاب مکن ، چون‌آنان نزد کسانی دیگرجسد را بـه دست نخواهندآورد .

به هرانجام این سوفستایی زبردست ناراحتی‌های بسیاری جهت حکومت و شاه فراهم‌آورده بود . گرایشی داشت‌به کمك فرودستان‌وبه طنزوظریفه‌هایی‌شایان چون **آریس توفانس** اشراف‌وزعمای‌امررا دست می‌انداخت.قوانینی درزمینهٔ کیفر شناسی وحد مجازات وچگونگی‌آن فراهم‌آورده بود که ازاقتضای زمان بسی‌برتر بود وحکومت چنگ Cheng را مقید می‌داشت . نشرمقالات ورسالاتش را تحریم وممنوع کردند، اما وی بازیر کی ونیرنگ‌هایی مقالاتش را نشرمی کرد. باوجود محبوبیتی که داشت سرانجام به قتلش فرمان دادند وسرش را بریدند .

## ۳ـ لاوتزه ، فیلسوف کهن

دوقطب فلسفه درچین ، لاوتزه و کون فوسی‌یوس ، زندگانی لاو، شغل اوو کتاب داری، لقب او واستاد کهن، کتاب اووبحثی دربارهٔ آن ، فلسفهٔ لاوتزه یا تاوایسم، واژهٔ تاو، معانی فلسفی آن ، اشراق ودرون بینی ، طرد عقل ، به دورافکندن دانش، بازگشت به زندگی طبیعی، تعالیم فیلسوف دراین‌باره، اخلاق‌مسیحی، مقایسهٔ لاوو کون‌فوسی‌یوس، عقل وخردآفت بشریت، بحثی دربارهٔ خرد

همان‌سان که درمورد سیر فلسفه درچین وهندوستان تقابلی قایل شدیم، بایستی این‌امر رادرمورد دوقطب فلسفه درچین نیز تحقق بخشیم واین‌دوقطب **کون‌فوسی‌یوس ولاوتزه** می‌باشند که‌اساسی نهادندمتقابل‌وبه معنایی متضاد درفلسفه‌وبینش فلسفی.

دربارهٔ لاوتزه Lao tze وشخصیت اوبه طورکلی اختلاف نظـر بسیاراست گروهی قابل توجه ازدانشمندان وجود وی را افسانه‌یی و نابود در بستر تاریخ می دانند وبرخی نیزموافق باروایات واحادیثی که‌آمده حتا دربارهٔ سال زنـدگانی و مرگش نیزتاریخی بی‌خدشه ومسلم عرضه می‌دارند. این موضوع دربارهٔ کتاب‌وی نیزبه همین گونه است واین مسایل رابه کوتاهی خواهیم‌آورد.

به سال ٦٠٤ پیش ازمیلاد درایالت **له** Leh ، درروستایی به نام **کوه ـ جین** Heuh-jin که ازبخش **تسو** Tsow بود، درخانواده‌یی تنگ دست به دنیا آمـد ، پدرش **لی** Li نام داشت و کودك خودرا **لی‌ـپه** Li-peh نام نهاد. ازآغاز کودکی وجوانی‌اش آگاهی‌یی به‌دست نداریم وآن‌چه که برمی‌آید ازابتدای جوانی‌به‌سمت کتاب‌داری کتاب‌خانهٔ سلطنتی مشغول‌کاربوده . شغلی در کتاب خانه، برای او که درخانواده‌یی تنگ دست وباعسرت زندگانی می کرد ، موهبتی بود که هم معاشش راتأمین می کرد وهم خواست درونی‌اش را که خواهان کسب دانش وعلم و فلسفه بود ارضا می‌نمود. کم کم با گذشت زمان دانشی وسیع اندوخت وبه ابراز عقایدی

پرداخت که شهرتی بسیار برایش حاصل آورد و به لاوتزه یا فیلسوف کهن شهرت یافت.

هر گاه اوضاع به آشوب نگراییده بود و فرمانروایان ایالت هر روز بیشتر به فساد و تباهی خوی نمی گرفتند ، چه بسا که وی تا پایان زندگی در شغلش مداومت می ورزید . اما در آن وضع ناهنجاری که پیش آمد و طبع آزاده و مصفای او را گران می آمد ، از کارش دست کشید و بر آن شد تا دیار خویش را ترك گوید. هنگامی که به مرز رسید و خواست بگذرد ، **یین- هسی** Yin-hsi مرزدار که وی را باز شناخته بود دریغش آمد تا خردمندی بزرگ را بگذارد تا از مرز بیرون شود ، پس او را گفت : « پس اکنون که این چنین سر خارج شدن داری ، خواهش من کنم کتابی برای من بنویسی ، چون هر گاه بی این مقصود از این جا بگذری ، دیگر از تعالیمت کسی را بهره یی نمی ماند.» **لاوتزه** چند روزی وقت صرف این کار کرد و کوچك ترین کتاب مقدس جهان را در پنج هزار کلمه که بیش از بیست و پنج برگ نداشت نوشت، و آن گاه از مرز بیرون رفت . از آن پس کسی را بر حالش وقوفی نیست و آشکار نمی باشد که استاد کهن در چه نقطه و سرزمینی بدرود زندگانی گفته [55] . زندگانی اش را هشتاد و هفت ، نود و افزون از آن نیز گفته اند

کتاب او در دو بخش **تااو** *tao* و **ته** *Te* تدوین شده است که به نام **تااو - ته- چینگ** *Tao te ching* [ یا ـ تااو ته کینك ] ، نامیده شده و به معنای راه و فضیلت، یا فضیلت و خرد ترجمه می شود . برای لفظ «تاو» مترجمین کلمات چندی انتخاب کرده اند ، و آن چه که مهم و قابل توجه است این که لفظ تااو غیر قابل ترجمه و بر گرداندن به زبان های دیگر می باشد. جمعی آن را ـ راه ـ طراط ، طریق ترجمه کرده اند ، برخی « کوره راه » و جمعی «واژه» و تنی چند «خرد» و سرانجام دسته یی نیز «خداوندگار» را بر گردانی مناسب شناخته اند .

55_ *GILE, H.A* : History of chinese literature

اغلب محققان چینی ، هم چون دانشمندان هندی که در بارهٔ کتب مقدس خود داوری می کنند، فلسفهٔ **تااوایسم** *Taoism* را بسیار کهن‌تر از آن‌چه که‌تاریخ ذکر کرده است می‌دانند ، ومعتقدند که قبل از آن که لاوتزه‌یی وجودداشته‌باشد، این‌روش فلسفی موجود بوده و تنها اززمان این‌فیلسوف شکلی‌یافته‌وتدوین شده و سرانجام به‌صورت اقلیتی در دین به‌جا مانده است .

اما تااو چیست‌وچه معنایی دارد ؟ لاوتزه خودمی گوید که‌هیچ کسی‌نیروی شناسایی تااو راندارد ، و براین اساس ، همان گونه که معنای‌کلمه در پردهٔ پنهان بازمانده ، شناختش نیز مکتوم‌است . تا کسی‌خود به‌واقعیت این‌آگاهی نداشته باشد ، وفرداً شناختش را احساس ننماید ، نمی‌تواندازراه کسب و به‌وسیلهٔ‌دیگران دربارهٔ آن چیزی بیاموزد ، وآن‌چه که مهم است ، همین تااو که روشی و راهی جهت شناخت آن‌نیست ، سرالاسرار ومهم‌ترین چیزهای جهان است .

همان سان که درفلسفهٔ **ویدانت** *Vedanta* ملاحظه شد، عقل امری‌محسوب می‌شد سطحی که به‌وسیلهٔ آن ودانش ، دریافت حقیقت واصل **اتمن**Atman غیر میسر محسوب می گشت ، ــ دراین فلسفه نیز همین روش ساری است . هم چنین آثاری ازفلسفهٔ زهد وریاضت **جوگ** *Yuga* را نیز می‌توان دراین دستگاه فلسفی بازیافت . اندیشیدن عقلی برمدار فکر واستدلال تنها درمباحثات سودرسان است، ورنه‌زیان آن جهت زندگی فراوان‌تر است تانفعش . آن‌چه که مهم است ، اشراق ودرون‌بینی است ، بااین شیوه‌و گوشهٔ انزوا واگزیدن وپای دردامن کشیدن، وطرد عقل وتفکراست که می‌توان‌در طبیعت راه ونفوذ یافت . دراین فلسفه دانش‌ودانش اندوزی به‌طورکلی طرد شده‌است . دانش فضیلت وامتیازی به‌شمار نیست ، بلکه موجب فروافتادگی و انحطاط است . هرچه دامنهٔ دانش فراخی یافته و به شمارهٔ دانشمندان افزوده شده است ، اراذل فزونی یافته‌اند . میان‌دانش وخرد نیز تفاوت

بسیار است ، دانش ازعقل می‌زاید که موجب وسزاوار طرد شدن است ، وخـرد از عرفان پدید می‌شود که حاصل انزوا واشراق است ، به‌همین جهت است کـه میان یك خردمند عارف ویك دانشمند روشن فکر این همه اختلاف است .

**لاوتزه** ، فلسفه‌اش باروان‌شناسی نیز آمیخته‌است جملات کوتاهش گاه بیان کنندهٔ حقایقی است بی‌شمار . برخلاف **افلاتون** وحکمای پیرو او می گوید، منحط‌ترین‌حکومت‌ها حکومت فیلسوفان است اینان هریك ازجریان‌های‌طبیعی را بانظر خود واژگونه می‌نمایانند ، و قدرت سخن‌وری وپندارسازی آنـان درست نشانه‌یی‌است ازناتوانی‌شان درعرصهٔ کردار ، ـ وفیلسوف دراین گفته نکته‌یی‌بسیار مهم را در روانشناسی بیان داشته که مدت زمانی اندك از شناخت و ابرازش بیش نمی گذرد .

در اخلاق مسیحی‌وارو بی‌دغدغه می گوید: « آنانی که به‌من‌نیکویی‌ورزند، ازمن مهر خواهند دید، وآنانی که بامن از سرنیکی رفتار ننمایند ـ بدانـان نیز مهربانی خواهم کرد . با دوستان و با دشمنانم‌یکسان دوستی خواهم کردوبدین‌سان جملهٔ مردم برای‌من‌اززمرهٔ دوستانند . » این اصل مهرورزی ودوری ازتنفرودشمنی را استاد کهن‌بارها تذکر می‌دهد: « انسان واقعی کسی است که به‌همه مهرمی‌ورزد و دردلش کینه ونفرت کسی را راه نیست .»

ارتجاع وتاریك‌بینی نیز در گفتار وپندار این فیلسوف کهن فـراوان است . بادانش سخت سرستیز دارد وعرفان‌وتصوف ، یا گوشه گزینی رامی‌ستاید.دانش‌است که موجب‌حرمان وشوربختی می‌شود : « چون را آموختن و دانش اندوزی چشم فروپوشیم، خود را از گزندهای زندگانی حفظ کرده‌ایم .» عارف وانسان آگاه و واقف به‌وظیفهٔ‌خود کسی‌است که: «توده ومردم را ازآموختن‌و کسب دانش‌بازدارد، و دانشمندان را نیز از آموزش به‌دیگران مانع‌شود . » آن گاه تااو گرایان پیشین

رامی‌ستاید که نه بر آن که قصد نداشتند تا مردم را دانش اندوز نمایند، بلکه می کوشیدند تا آنان را در همان مرحلهٔ نادانی که بودند نگاه دارند، و بی‌شك وجود یك چنین فیلسوف و مبلغی نه برای عصر ما و نه برای هیچ عصری دیگر مفید فایدتی نمی باشد. لاوتزه به‌سادگی می گوید که دشواری کار حکومت پیدا آمده از افزونی دانش است، و کسی که با سلاح دانش آراسته باشد در حکم تازیانه است و آن که فاقد آن باشد وجودش مایهٔ برکت می باشد.

فاصله‌یی بسیار فراوان میان دو قطب تاریك فلسفهٔ **لاوتزه** و جانب روشن فلسفهٔ **کون فوسی یوس** وجود دارد. کون فوسی یوس تعلیم می دهد که مردمان نبایستی فکر و اندیشهٔ خود را برای شناخت خداوندگار و مسألهٔ روح و زندگی پس از مرگ به رنج وادارند، و می گوید جهت زندگانی شایسته‌تر و استفاده از آزادی و حقوق انسانی بایستی به‌خرد و دانش توسل جسته شود. در تعلیمات وی به‌همان اندازه‌یی به‌دانش و کسب علم تأکید شده است که در فلسفهٔ تاریك لاوتزه از آن نهی شده است. کون فوسی یوس در حالی که سعی می کند زندگانی اجتماعی را همراه با کار و کوشش و تولید و اختراع برتر سازد و تعالی و نظام بخشد، لاوتزه نوعی زندگی انفرادی مطلق را همراه با جهل ترویج می کند. وی معتقد است که هرچه ابزارهای تولیدی کارآمدتر شود و نظام اقتصادی بهبود یابد، بی‌نظمی و هرج و مرج نیز فزونی می گیرد، و به‌هر نسبتی که کارهای یدی و حاصل رنج مردمان و محصولات تولیدی آراسته تر و پیراسته‌تر شوند، نیرنگ‌های بازرگانی نیز افزایش می‌یابد، ـ و هر چه وضع قانون گزاری رونق یابد، دزدان و راه‌زنان نیز زیادتی می گیرند. آن گاه از زبان عارفی می گوید که: «من جهت اصلاح کاری نخواهم کرد، چون مردم خود به‌خود دیگر گونی خواهند یافت؛ من آرامش را پیشه خواهم کرد، و مردم خود راه را خواهند یافت؛ چاره‌جویی را به‌کار نخواهم زد، چون بدین صورت توده به‌سادگی ابتدایی باز خواهند رسید.» این عارف که لاوتزه از زبانش سخن می گوید جملهٔ

روابط خارجی وداخلی افرادرا دراجتماع محدود می کند کاربایستی درسطح بسیار پایین و پستی قرار داشته باشد ، و هر گاه مردانی وجود داشته باشند کـه قدرت تولیدی‌شان فراوان باشد بایستی ازکار بازداشته گردند . ازبه‌کار بردن و ساختن و پرداختن جنگ افزارها لازم است ممانعت به عمل آید . مردم بایستی چنان بـه قناعت و بزرگ منشی خو گیرند که زندگانی ناخوش آیند خود را ، زندگانی‌یی شاهانه به پندارند، به‌جای کتابت کردن به‌رسم‌ابتدایی و دور ازفرهنگ‌باز گردند، خوراك خودرا هرچه که هست بهترین غذاها گمان برند ، لباس ساده و آسایش گاه بدوی و احیاناً کثیف و نامعمول خویش را سرچشمهٔ کمال فرض نمایند . هم چنین لازم است از سفر به کشورهای هم‌جوار و هم‌سایه به پرهیزند وتادم پیری با آنان آمیزش نکنند .

این است تصویری ازیك **روسوی** باستانی ، ازفیلسوفی که زندگی بدوی و طبیعی را باتمام محدودیت وبی‌فرجامی‌اش می‌ستاید نقشی است ازاوضاع آشفتهٔ چین درآن زمان و**لاو**و کتابش تصویری می‌باشند ازتوده‌یی که ازاین هرج‌ومرج واغتشاش‌سرخورده‌وآرزوی‌زندگی‌بدوی وطبیعی‌را می‌پرورند،ـ**وکون‌فوسی‌یوس** هم‌نقشی است ازمردی که می‌خواهد برخلاف جریان‌آب شنا کند ، به همین جهت فلسفه‌اش نقطه مقابل فلسفهٔ لاوقرار گرفته وموفق هم می‌شود .

اما آن چه که دربارهٔ اصل کتاب نا گفته ماند ، این است که محققان همان گونه که دراصل وجود **لاو**شك کرده‌اند ، واصولا برخی وجودش رانفی می کنند وافسانه می‌پندارند ؛ دربارهٔ اصالت کتاب منسوب به اونیز تردید دارند . پروفسور **جایلز**Gilesمعتقد است که مطالب‌این کتاب گردآمده‌هایی‌ازمقالات و آثار**هان‌فی** Han - fei ، نقاد ومقاله نگاربزرگ چینی‌است که ازدویست پیش ازمیلادسرقت ومتشکل‌شده است.[56] اما کاوش گران‌دیگری نیزهستند که بامدارکی صحت‌انتساب

کتاب و باالنتیجه شخصیت **لاو** را اثبات می کنند از جمله دکتر **لگ** Legge مدعی است که در آثار **چوانگ‌تزه** Guang - tze ، و هم چنین **سوماچی‌ین** Szuma - ch'ien، بسیار از **لاو- تان** Lao - tan نام برده شده‌است و بی‌شك این خود دلیلی است مستند به‌صحت‌وارزش‌راستین کتاب **تاوته‌چینگ** *Tao te ching*[57]

به هرانجام ، قسمت‌های روشن وصریح این کتاب، که اساس چنین‌فلسفه‌یی است که این اندازه درباره‌اش سخن رفته است چندان زیاد نیست ودرك بسیاری از مطالب‌آن دشواراست وباتمام این احوال مبنای آیین بزرگی شده است که آن را آیین **لاوتزه** یا تاااوایسم می‌نامند ، به معنای‌آیین راه بزرگ ویا دین الاهی .

قبل ازآن که بحث‌ها و گفت‌و گوهایی دیگردرزمینهٔ فلسفهٔ چینی آغازشود، بهتر آن است که بیشتردربارهٔ طبیعت وزندگی طبیعی گفت و گوشود. آن‌چه که‌در **تاااوایسم** مورد اهمیت است وارزش دارد ، رجعتی است به زندگانی ابتدایی ، بی قانونی ، بی‌فرمانروایی ، به دورافگندن عقل ودانش ، تسلیم محض به‌طبیعتی که درغرایزوعواطف منعکس می‌شود ، پیروی خاموشانه ازراه ورسم طبیعت ؛ و شاید برای‌آنانی که اززندگانی درجمعیت‌های فشرده ومظاهرتمدن وزندگی ماشینی‌به تنگ‌آمده باشند ، این فلسفه‌یی باشد راحت بخش وآرامش دهنده .

انسانی‌آرمانی وبه کمال پانهاده آن کسی است که خاموشی گزیند ، اگر نداند، وخاموشی وسکوت پیشه سازد اگر بداند . انسان‌کامل ، شخص پارساوزاهد و گوشه نشین نیست ، بلکه کسی است که متصف به صفاتی باشد هم چون‌آن که سکوت ورزد درفلسفهٔ چینی ، ازپارسا ، زاهد ومتقی سخن گفته نمی‌شود ، بلکه

56_ *GILES, H.A* : Gems of chinese literature : Prose

*GILES, H.A* History of chinese Literature

57_ *LEGGE* : The Texts of Taoism

به جای تمام این‌ها که بیشتر مشخص و نمایان گر اوصاف متدینان است ازخردمند سخن به میان می‌رود . خردمند حتا از **تااو** و آموزش آن نیزسخن نمی گوید ، سعی می‌ورزد تابامردم ساده وبه طبیعت نزدیك سخن گوید ومماشات ورزد، می کوشد تا آنان را درسطح بی‌دانشی نگاه دارد. سخن نمی گوید از آن چیزهایی که می‌داند. فروتنی پیشه می‌سازد ، ودر کتمان دانسته‌ها می کوشد ، هم‌چون بوداییان آمال و هوس‌های خویش را به فرودین پایه‌هامی‌رساند: چیزی برم نیست تابدان‌دلبستگی یابم. به این آرزویم که قلبم گشاده ومیدان گاه نیستی‌وتهی گاهی باشد ، ولازم‌است تااین تهی بودن ازعلایق به نهایت درجه رسد ، وجهت حفظ آرامشی که ازبطن این تهی بودن می‌تراود، کوششی دیر گاه بایستی به‌کارزد این چنین کسی است که نه می‌توان به وی نزدیك شد ونه ازاو دوری گزید ، ــ چون این والاتر انسانی است که درفرازین گاه آسمان‌جای‌دارد ــ ازنفع وضررو گزند ونرمش وبزرگی‌وعظمت، و کهتری ومهتری پاك بر کناراست . »

آن گاه طبیعت واشیاء ، نسبت وسازشی می‌شوند به انسان ، واین راهی است خود به آرمان . **لااو** می گوید در جریان وسیر طبیعت همه‌چیز به‌خاموشی درسیر و گذر است . می‌آیند ومی‌روند ، بی‌آن که دارندهٔ چیزی و وابستهٔ اصلی باشند ، نه ادعایی می کنند و نه‌سر کشی ازراه طبیعی خودرا شعار می‌سازند .کارخود راتنها پیشه‌ساخته ودرمسیر خودبه‌حد کمال رسیده وآن گاه به‌اصل‌خویش‌باز می گردند: معنی باز گشت به اصل نیز آرامش است وتحقق سرنوشت، این‌بـاز گشتی‌است که قانون جاویدان جهانی است ودریافت وشناخت این قانون خرد است .

لیکن‌باز گشت به طبیعت‌چیست ؟ باز گشت‌است به‌توحش ، به‌آدم‌خوار گی ، به‌بی قانونی وهرج ومرج جنسی ، زند گانی طبیعی‌تر درحیات کشاورزی، دوران شکارورزی است ، دوران طبیعی‌تر نسبت به‌شکارورزی حیات پروحشت والم بدوی .

لیکن با تمام این احوال همان گونه که‌عواملی **ژان‌ژاک‌روسو** را به‌راه زندگانی طبیعی رهنمون شده ، **لاوتزه** را نیز به‌بیان‌چنین فلسفه‌یی بازداشت وهر گاه‌دست از نقد وانتقاد فرو شوییم ، این روشی‌است درزندگانی برای آرامش‌روح وآسایش تن ، ـ روح وتنی که درشورو آشوب اجتماعی پراغتشاش خسته وفرسوده گشته‌است ونسبت بدان عصیان می‌ورزد.

## ۴ ـ دیدار دواستاد

چگونگی ملاقات کون‌فوسی‌یوس ولاوتزه ، برخورد درکتاب خانه ، پرسش لاوتزه در باره علت کنجکاوی‌درعلم گذشتگان، جواب کون‌فوسی‌یوس ، داوری دربارهٔ لاوتزه

**دکترلگ** legge به نقل از **سوماچی‌ین** Szoma-chin ،تاریخ گزارنامی چینی جریان ملاقات دو فیلسوف بزرگ ، یعنی **لاوتزه** و **کون‌فوسی یوس** را شرح می‌دهد که بسی جالب است کون‌فوسی‌یوس ، به سن سی و چهار سالگی به **لو-یانگ** Lo-yang پایتخت چین سفر کرد چون در بارهٔ فیلسوف کهن بسی چیزها شنیده بود ، شوقی به دیدارش‌داشت فیلسوف کهن ، بدان هنگام هشتاد و هفت سال داشت ودر کتاب خانهٔ سلطنتی‌به‌کارسر گرم بود. هنگامی کون فوسی‌یوس بر آن شد تـا با استاد کهن ملاقات نماید ، به کتاب خانـه رفت و سر گرم مطالعه شد ، صدای پایی شنیدوچون سر برداشت مرد کهن‌سالی را دید که‌ریشی درازوسفید گونه داشت ، استاد را شناخت و به ادب پیش‌پایش برخاست .

مرد کهن‌سال پرسید :

چه کتابی‌است که می‌خوانید ؟

کون‌فوسی‌یوس درجواب گفت : کتـاب « **دیگرگونی‌ها** » و شنیده‌ام کـه

خردمندان پیشین نیزاین کتاب را بسیارمطالعه می کرده‌اند

لااو وی‌را گفت: اما مقصد تواز خواندن آن‌چیست ؟

و کون فوسی‌یوس جوابش داد که کتاب دیگر گونی‌ها کتاب عدالت است و روش دادگری‌را می‌آموزد .

لااوتزه را درحالی که بی‌قراری فرا گرفته و درطول کتاب‌خانه گام می‌زد ، گفت : عدالت وداد گری ! اما باز گو به‌بینم آیا هر گز شنیده‌یی که کبوتری در نهایت سپید گونگی خود را در آب به‌شوید تامگر سپیدشود ، بی‌شك‌نه. چون کبوتر خود سپیداست . انسان‌ها نیزچنین‌اند ، چون‌دلشان پاك اززنگ‌ظلم وزشتی باشد ، دیگرنیازی به‌آموزش وتعلیم عدل وداد نیست .

این گفت‌وگو میان دواستاد بسی به‌طو می‌انجامد که گاه کون فوسی یوس سخن می‌راند ، وگاه لااوتزه ، اما به‌طور کلی لااو نقش متکلم و حده را ایفا نموده و کون‌فوسی‌یوس اغلب ساکت ومستمع است . یك‌بار لااو ، به‌او می گوید کـه « چرا تا این حد دربارهٔ چیزهایی که مربوط به گذشته است ، مطالعه و کنجکاوی می کنی ، وجویای کسانی‌هستی که به خاك مبدل شده‌اند ، وازآنان جـز سخنانی پراگنده چیزی به‌جای‌نمانده است ، مردان خردمندچون‌به‌هنگامش‌آید، راه‌بری را پیشه‌می کنند ، اما تاهنگامی که‌این وقت وموقعیت فرادست نیامده ، از کوشش باز ایستاده‌اند. شنوده‌ام که‌سوداگر فراخ کیسه ، ازخواستهٔ فراوان‌خود سخن‌نمی گوید وچنین می‌نمایاند که گویی به‌افلاس گراییده، وبزرگ‌مرد نیز گرچه‌ازادب و خردلبریز است ، لیکن دردانش خود تظاهر نمی کندوسادگی پیشه می کند. به کوش تا برامیال‌خود چیره‌آیی، غرور وفزون طلبی ، خود خواهی و خودنمایی را ترك کن ، چون ازاین‌ها به‌منش‌تو پیرایه‌یی نمی‌رسد ؛ واین‌است پندمن به‌تو.

**کون فوسی‌یوس** مطابق باروایت ازاین نه‌رنجید ، بلکه ازعمق آن‌ها نیز

بهره‌ورشد. اما درمورد خود به‌استاد پاسخ داد ، نخست این که **لا او** ازوی پرسش نموده بود :چرادربارهٔ کسان گذشته و آثار پیشینیان این قدر مطالعه‌وغورمی کنی، پاسخ‌شنیده بود : « چون من این گونه می‌اندیشم که مردمان پاك به‌دنیا می آیند و تحصیل دانش و کسب فضیلت آنان راتاپایان پاك نگه می‌دارد . واماقبل‌از آن که‌به دانش‌های نوی دست یازیم ،لازم است تا آن‌چه که گذشتگان کسب کرده‌اندوبه‌شکل میراثی گران‌بها برایمان باز گذاشته‌اند آگاهی‌ومعرفت یابیم ،ـ واین است که من به‌ژرفی دانش پیشینیان رامطالعه‌می کنم

بعدها ، هنگامی که کون فوسی یوس نزدشاگردان و پیروان خودباز آمد، واز او درمورد استاد کهن پرسش نمودند ، لختی‌درنگ کرد و گفت : من می دانم که‌پرندگان چگونه به پرواز درمی آیند ، ومی‌دانم که ماهیان چه سان در آب به شناوری می‌پردازند ، ونیز می‌دانم که جانوران چگونه می‌دوند و چه گونه به دام می‌افتند ، چه بسا که دونده به‌دام گرفتار شود ، وماهی‌صید گردد و پرنده به‌ضرب تیر به‌هلاکت درافتد، امابه‌این‌امر آگاهی‌ندارم که اژدها چگونه به‌آسمان‌هاپرواز می کند و برابرها سوارمی‌شود . لیکن‌اینك که **لاوتزه** را دیده‌ام، این‌ادعا رامی توانم کرد که او درست همان اژدهاست .

## ۵ ـ خرافات در آیین لاوتزه

ابهام ومشکلات فراوان کتاب‌تااو ـ ته ـ چینگ، فراوانی‌شرح‌ها وتفسیرها، افسانهٔ‌نخستین دربارهٔ آب حیات، انحراف‌بعدی وساختن‌معجون‌ها برای زندگانی‌جاوید، انحراف‌های کلی،تعالیم بازگشت به‌زندگانی‌طبیعی وپرستش بعدی‌جانوران، امپراتوران مروارید،آنی‌میسم وجان گرایی، اعتقاد به‌جنیان وغولان‌بیابان گرد

ابهام ومشکلات فراوان‌تا او ـ ته ـ چینگ ، ازهمان اوایل ایجاب کرد که

شروح وتفاسیر بسیاری بر آن نوشته‌شود ، شرح‌ها و تفسیر هایی که خاستگاهشان ذوق‌ها ، بینش‌ها ومسلك های گوناگون افرادی متفاوت بود ، هر کس چیزی می نوشت و چه‌بسا آرا ونظراتی ابراز می‌داشتند کاملا عکس تعالیم استاد کهن. این ماجرا راه را برای ورود خرافاتی بسیار دراین آیین گشود . دراعصار بعدی شرح های بسیاری به‌نخستین‌تفاسیر نوشته شد وحاصل آن گشت که هرطالبی‌وخواهنده‌یی قبل ازمطالعهٔ کتابی که اصلش بیش از بیست برگ نبود ، بایستی هـزاران صفحه شرح وتفسیرهای متضاد و گیج کننده به‌خواند .

سیر انحرافی حاصل از این گذشت زمان را می تـوان با مروری درآیین **تااوایـم** نمایاند . مطابق باافسانه‌های نخستین ، درسرزمین‌های دوری،جزیره‌یی سرسبزوجاودان است که در آن رودخانهٔ شگرفی جریان دارد که‌آبش ، زندگانی بخش است وچون کسی کفی ازآن‌آب به نوشد ، زندگانی وجوانی جاوید خواهد یافت . اما چون تااو گرایان چنین جزیره ورودی را باز نیافتند ، بدان گراییدند تامگربه وسیلهٔ ساختن دارو ومعجونی جوانی جاودانی را تأمین کنند. به‌همین‌جهت بیش ازپنج قرن اززمان نگارش یافتن تااو- تـه - چینگ نمی گذشت که یکی از پیروان **لاوتزه** به نام **چانگ - تااو- لینگ** Chang - tao - ling ، معجونی ساخت شگفت‌آور و نوشابه مانند که‌آن را اکسیرحیات می‌نامید ومدعی بـود که همان‌آبی‌است که زندگانی وجوانی- جاویدان می‌بخشاید

انحراف ازراه تااوایسم بسیارفراهم‌آمد لاوتزه به مردم می آمـوخت که گردزندگی طبیعی‌پاس‌داری کنند،اززندگانی بدوی‌ستایش نمایند، گردجنگاوری ودانش جویی و طلب علم نروند ، و لحظه‌یی از راه خدا انحراف نجویند امـا پیروانش همان‌کاری را کردند که گرایندگان **بودا** و **ماهاوی‌را** کردند. اینان به مردم‌آموختند که بت پرستی ازمقام انسانیت به دوراست وبت‌ها بـه جای خدا

نبایستی مورد پرستش قرار گیرند ازجانبی دیگر تعلیم دادند که آسمان‌ها نیز خالی است و آن چه که اهمیت دارد اخلاق وزندگانی وازخود وخودپرستی رهیدن است ، ـ اما آنان نه تنها به این تعالیم اهمیتی ندادند ، بلکه پس ازاندك زمانی خودآنان رابه شکل بت پرستیدند

شاید تعالیم لاوتزه ، آن استاد کهن دربارهٔ زندگی بدوی وطبیعی موجب‌شد که ازلحاظ آیین وشیوه‌های پرستش نیزعقب گرد و پشت نشینی نمایند ، چون در آیینی که درآغازهیچ گونه خدایی را درآن راه نبود، پرستش مارهای گوناگون، اژدها ، موش صحرایی وراسودرقالب خدا وخدایان معمول شد نه‌بر آن که‌شخص لاوتزه به ستایش کردن گرفته شد ، بلکه تااین زمان پرستندگان و گروندگان این آیین بازمانده‌های وی را نیزمی‌پرستند و آنان رادامپراتورمرواریدمی‌خوانند. این امپراتوردرهرزمان کسی است که در کوهستانی نزدیك **کیانگ‌لی** Kiang-li زیسته وبر گروه فراوان پیروان خویش هم‌چون سلطانی فرمانروایی می کند

خرافات نیزرواجی تمام دراین گروه پیدا کرده است . حرز ودعا وطلسم به دنبال خود می کنند ، برخی ازسنگ‌ها وخاکسترا محترم می‌شمارند وبر آنند که اگرنوشته‌یی جادویی، ویاطلسم وامثال این‌ها به‌همراه داشته باشند، از گزند های خارجی که موجب مرگ ومیرمی‌شود ، درامان می‌مانند .

اشباح وارواح وجان های سر گـردان که قبل از **لاوتزه** دردیانت باستان چینیان رواج داشت ، دگرباره درآیین این گروه نفوذ پیدا کرد واعتقاد به جن‌و پری وغولان بیابان گرد که همه جا به شکل ناپیدایی سر گردانند ، رواج یافت، وبرای‌ایمنی از گزند این‌موجودات هول‌انگیزومرموز، تمهیداتی بسیاراندیشیدند که دامنهٔ پندارها وخرافات را هرچه بیشتردامن زد وبه همان نسبت این‌آیین از اصل خویش به دورافتاد .

## ٦ـ کون‌فوسی‌یوس

خانوادهٔ او، پدرش ومادرش ، پدری که به هفتاد سالگی صاحب پسری‌شود،جوانی‌فیلسوف، مرگ پدر، ازدواجش ، مرگ مادر، گشایش مدرسه ، شاگردانش ،آغازشهرت ، روش‌آموزش او، برنامهٔ دروس ، علاقه به شاگردان ، مرگ عزیزترین شاگردش، عقاید اودربارهٔتعلیم وآموزش، نظراستاددربارهٔیك‌شاگرد

پدرش **شونگ‌ـ لی‌یانگ‌ـ هی** Shung- liang-heih ، سپاهی دلاور و لایقی بود ، که درقرن ششم پیش ازمیلاد درایالت **لو** Lu ، دربخش **تسو** Tsow می زیست وبه‌جوانمردی وپهلوانی وقدرت شهره‌بود و نسبتش مستقیماً به‌خاقان‌بزرگ، یعنی**هوانگ‌ـ تی** Huang-ti می‌رسید. مطابق باروایات واحادیث وی مردی‌فراخ سینه وپهلوانی بی‌مانند بوده که مورد ستایش مردم قرارداشته است . زندگی‌اش مقرون به‌آسایش و راحتی می گذشته وتنها غمش ازاین رهگذر بوده که پسری نداشته است . نه فرزندش جملگی دختربوده‌اند ، وچینیان نیزهم‌چون بسیاری‌از ملل باستان به دختران اعتنا وتوجهی نداشته‌اند . سرانجام به سن هفتاد سالگی **زنش‌چنگ‌تسایی** Chang-tsai برایش‌پسری‌آورد که **اوراچی‌یو** Chiu خواندند واین ولادت به‌سال۵۵۱ پیش ازمیلاد اتفاق افتاد.[58] سالی چند نگذشت که**هی**وفات یافت وچی‌یو بی‌سرپرست ماند .

پس ازمرگ پدر، باآن که ازخاندان خاقانی وثروت‌مند بودند، **هی**چیزی بازنگذاشت وبه‌همین جهت ازهمان‌آغاز کودکی**چی‌یو کونگ** مجبوربه‌کار کردن وامرارمعاش شد مادرش درتعلیم وتربیت‌اش دقیقه‌یی فروگذاری نمی کرد ، به همین جهت با استعداد شگرفی که داشت به زودی شهرتی فراوان یافت وقارو بزرگی ازچهره و کردارش آشکاربود. به موسیقی شوقی فراوان داشت وخنیاگری

---

58_ *HIRTH, FERIEDRICH* Ancient History of china

عواطفش را برمی‌انگیخت . زمانی به عرفان وتصوف گرایید ، انـزوا گزید واز خوردن خوراك‌های حیوانی سرباززد . اما این دورانی کوتاه بود به سن نوزده سالگی ، فلسفه رابازناشویی سازگاری داد وازدواج کرد . ازهمسرش دارای‌پسری شد وسرانجام فلسفه غالب آمد ودربیست وسه سالگی باهمسرش متارکه نمود وتـا پایان زندگی تنها زیست .

مادرش نیززندگانی را بدرود گفت و **کونگ‌چی‌یو** جسد مادررا نیزنزدیك گورپدربه خاك سپرد ومدت زمانی به سوگ نشست . تلاش معاش همواره وی‌رااز سکون وسکوت بازمی‌داشت، پس شاگردانی گرد کرد وبه‌آموزش فلسفه پرداخت وبه‌نام **کونگ‌ـفوـتزه** Kung-fu-tze، یعنی کونگ استاد ملقب شد که بعدها بدل‌به**کون‌فوسی‌یوس**Confucius درزبان‌های‌اروپایی گشت. آوازهٔ آموزگاری او به زودی درایالت‌ها ونقاط مختلف پیچیده شد وازبخش‌هـای دیگردانش جویان و فلسفه دوستان به محضرش روی‌آوردند ، چنان که درسی وچهارمین سال عمرش یعنی سالی که با**لاوتزه** ملاقات کرد ، شمارهٔ شاگردانش افزون ازسه‌هزارتن‌بود.

هنگامی که بنابررسم وسنت ، پس ازمرگ مادرش بیست‌وهفت ماه‌به‌سوگ نشست ، درتنهایی به تحصیل شعروتکمیل موسیقی پرداخت وبه‌این دو ومردم‌داری وتاریخ‌بسیارعلاقه داشت. برنامهٔ درسش عبارت‌بود ازتاریخ ، شعروآیین مردم‌داری: «سه چیزاست که منش انسانی را تعالی می‌بخشد ، شعرسازندهٔ آن است ، وآداب و تشریفات پرورشش می‌دهند وموسیقی به‌اوج کمالش می‌رساند »برنامهٔ اوساده ودر کمال رسایی انجام می گرفت . جزوه نمی گفت وآموزش اوبه شکل‌محاوره‌انجام می‌یافت وروشی‌داشت هم‌چون **سقرات**. به‌همین روی است ازوی چیزمستقیمی‌باقی نمانده‌است وآن چه که‌باقی است نیزنوشته‌هایی است ازشاگردانش. تجانسی‌دیگر ازلحاظ روش عملی تعلیم وفن‌آموزش میان او وسقرات نظرگیراست ، ــ هیچ گاه

تعلیم مستقیم وقاطعی جهت شاگردانش نمی کـرد . روشش دقیق ومنطقی ازلحاظ اصول تعلیم نبود ، همواره شاگردان را تحریك به بحث و گفت‌و گو می‌نمود ودر ضمن این کاربه‌خطاها واشتباهاتشان اشاره می کرد. به آنان آموخته بود که‌هیچ گاه زبان به انتقاد وبدگویی از کسانی دیگر، به ویژه فلاسفه نپردازند

شاگردانش را به دقت انتخاب می کرد وبرمی گزید. تابه‌هوش کافی وقدرت درا که‌وفهم کسی پی‌نمی‌برددرجر گهٔ شاگردانش وی‌را نمی‌پذیرفت. به‌شاگردانش علاقه‌یی داشت بسیار ودر مدرسه اغلب هم‌چون حکیمان وآموزگاران هنـدی با شاگردانش یك جا بـه سرمی‌برد . به شاگردانش می‌آموخت که تنها داناترین و زیرك ترین مردمان نیستند که موفق به‌آموزش علوم و کسب دانش‌ها وفهم فلسفه می‌شوند ، بلکه تا کسانی منش خودرا آراسته نسازند نمی‌توانند ازسراخلاص‌به‌درك فلسفهٔ بشردوستی موفق آیند .

شاگردانش نیزعلاقه‌یی فراوان به استاد داشتند وهم چون شاگردان **گورو Guru**، داناوفرزانهٔهندی که بامرشدخود زندگی‌می‌نمودند، می‌زیستند.شاگردان را بسیاردوست می‌داشت وبه‌آنان عشق وعلاقه می‌ورزید، وبرخی ازآنان‌راازفرزند گرامی‌ترمی‌داشت . زمانی یکی ازعزیزترین شاگردانش بـه مرگ رفت ، استاد بسیار گریست وبه سوگ نشست ، ودرواقع این بهترین شاگردانش بود. هنگامی که درپرسش یکی ازامیران که از اوپـرسیده بود کدام یك ازشاگردان را بیشتر دوست داری ، ازهمین نوآموزازدست رفته ، یعنی **یین‌هوی Yen-hwoy** نام‌برده بود : «اوشایق‌آموختن بود ، وهنوزنه‌شنیده‌ام ونه دیده‌ام که کسی چون اوخواستار دانش بوده باشد . هرچه می گفتم به تندی درك می کرد وازآن چه که درك کرده بود به شادمانی ووجد اندرمی‌شد ، هیچ گاه خشم گین نمی‌شد ، وهر گاه می شد ، آن را بروز نمی‌داد ، هر گاه خطایی می کرد ، می کوشید تا دگـرباره تکرارش

نکند اما افسوس که بسیار زود به مرد و دیگرهم چون او میان شاگـردانم کسی نیست ! »

## ۷ـ ازجوانی تامرگ

شاگـردان سرشناس ، امیرزادگان ، مسافرت استاد اززادگاه ، بـاز گشت به زادگاه ، حادثهٔ کوهستان ونظری دربارهٔ حکومت ستم‌کار، پـرش وبی‌علاقه‌یی به‌شعروتاریخ، آزرده شدن ازپسر، مقام صدارت درشهرچونگ‌تو، روش‌حکومت فیلسوف، آزرده شدن وآغازدربه‌دری،اقبالی دوباره،واپسین‌روزها،مرگ‌استاد

میان‌شاگردان‌اوازسرشناسان‌وامیرزادگان‌بسیارا بودند. **مانگ‌هه Mang-he** یکی ازامیران بزرگ پسران خودرا جهت کسب دانش وعلم به نزد استاد فرستاد واستاد به‌وسیلهٔ آنان به‌دربار **چو Chu** در**لویانگ Luyang** راه‌یافت لیکن‌مصاحبت **لاوتزه** استاد کهن را غنیمت شمرد وازامیرزادگان دوری گزید.

مطابق‌باروایت‌امیرزاده‌یی که ازایالت **لو** به‌دانش پژوهی نزد **کون‌فوسی‌یوس** آمده بود ، درنشروپراگندن عقاید استاد بسیار کوشید . اما درهمان اوقات‌جنگی سخت درگرفت واستاد به‌دست یاری‌آن امیرزاده‌به **لو** گریخت ، وچون‌آتش‌جنگ فرونشست بابرخی ازشاگردانش که بدوپیوسته بودندعزم دیارخود کرد. درراه که ازکوهستانی می‌گذشتند ، استاد پیرزنی بس فرتوت رامشاهده کرد که‌سخت‌زاری می‌کرد . **تسه‌لو Tsze-loo**، یکی ازشاگردانش را بازگفت تاازحال پیرزن جویا شود، وپیرزن درپاسخ گفت که پدرشوهرم‌را ببری دراین کوهساردریده ودراین جا به‌گورش کرده‌اند ، آن‌گاه شوهرم نیزبه همین ماجرا دوچار شد وپسرم هم نیز، واکنون به مرگ‌آنان می‌گریم. **کون‌فوسی‌یوس** از او باز پرسید که ای زن پس چگونه وچرادرچنین‌جایی زندگی می‌کنی؟ زن‌جواب‌داد چون دراین‌جاحکومت

ستم پیشه نیست . استاد روبه شاگردان کرد و گفت، فرزندان من، این رابه‌خاطر داشته باشید که حکومت ستم‌کارازببر نیزدرنده تراست .

**له Leh** پسرش‌دیگر بزرگ شده بودومایهٔ اندیشهٔ استاد بود، چون به‌دانش وکسب فضیلت رغبتی‌نشان نمی‌داد. در روایات آمده‌است که روزی ازپسرش‌پرسش نمود که

آیا هرگز شعر می‌خوانی؟

و «له» شرم‌آگین جواب منفی داده بود .

پدر به او گفته‌بود که : آن که شعرنمی‌خواند ، هم‌چون مردی‌است دیده به دیوار دوخته آیا کسی که چشم به دیوار وپشت به‌منظرگاه طبیعت‌دارد از زیبایی بهره‌یی خواهد برد !؟

و ازآن پس‌چون ازپسر استعدادو گرایشی ندید ، سخنی‌نگفت وعلاقه‌اش‌را متوجه‌شاگردانی کرد که استعدادی موجب خشنودیش بروز می‌داند .

مدت‌زمانی نگذشت که وی‌را به‌مقامی دولتی درشهر **چونگ تو Chung-tu** برگزیدند . دراثر لیاقت ودرستی ونظم وترتیب به‌زودی ترقی کرد ومقامی بسیار مهم درحکومت احراز کرد . زندان ها از زندانیان تهی گشت ، قتـل وجنایتی رخ نمی‌داد ، رشوه خواری متوقف شده بود وآن شهردر کمال‌تنعم وآزادی و آسـایش غرقه‌بود. امیران مجاور به زودی به حسد دوچار آمدند و از قدرت استاد بیم نـاك گردیدند ، پس بر آن شدند تا با تمهیدات ووسایلی میان کون‌فوسی یوس و**تینگ Ting** امیر جوان آن‌شهررا برهم زنند ، وچون به‌جمال دوستی وزن بارگی‌وعلاقه به اسب که‌آن امیر جوان را بسیار خوش می آمد آگاهی داشتند ، گروهـی از زیباترین دختران نوازنده وخواننده را به‌همراه یك سد وبیست رأس از بهترین و اصیل ترین اسب‌ها به منزلهٔ تحفه نزدش باز فرستادند . **تینگ** امیر جوان بـه زن

بارگی واسب‌بازی‌پرداخت ، چنان که‌ازکارملك یك‌سره به‌فراغت گرایید. سخنان استاد را دروی اثری نبود ونصایحش را به گوش نگرفت ، پس‌دگرباره اوضاع بر آشفت وزندان‌ها پرشد . امیر ازنارضایی استاد نیز تشویشی به خود راه نـداد، به همین جهت کون فوسی یوس باتنی چندازشاگردان‌برجسته‌اش‌به‌آوارگی‌پرداخت. ازشهری به شهری وازایالتی به ایالت‌دیگر می کوچید دیگرپاسش‌را نمی‌داشتندو تحقیر وآزارش می‌نمودند .

مدت زمانی بسیار ازاین در به‌دری که همراه باگرسنگی ، بی خان‌ومانی و رنج بود گذشت . وضع چنان بر آشفته وسخت ، وگرسنگی بدان گونـه رنج آور شده بود که **تسه‌لو** شاگرد برجسته‌اش‌نیز زبان‌به اعتراض گشود که‌این‌چنین‌وضعی درخور انسان نیست . سرانجام به سال شست‌نهم زندگانی ، **گی Gae** ، یکـی از امیرزادگان که به جوانی نسبت‌بدو علاقه‌یی‌داشت فرمان‌روا شد ونفراتی چند بـا هدایایی فراوان جهت استادفرستاد ودعوتش نمود تا به‌زادگاهش بازگردد . استاد بازگشت وسالیان‌واپسین عمر رادرآسایش وآسودگی به‌سر برد . درآخرین‌سال‌ها از سمت مشاور بودن نیز دست کشید ودرانزوا وتنهایی‌کامل به‌مطالعهٔ شعر و فلسفه پرداخت، وچون به‌هفتاد ودوسالگی بازرسید ، زمانش‌فرا آمد وبه‌مرد.شاگردانش صبح گاهی صدای استاد را شنیدند که شعری را زمزمه می کرد :

کوه سترگ بایستی فرو ریزد ،
تیرپرتوان نیز بایستی درهم‌شکند ،
وخردمند هم چون بوته‌یی ، پژمرده ومهندم گردد .

دراین آخرین سال‌های عمر ، پسرش **له** نیز مرد، اما از له پسری ماند به نام ، **کی keigh** که برخلاف‌پدرجوانی بود ادب‌دوست ودانش پژوه‌وسخت‌شباهتی باپدر بزرگ داشت ، بدان گونه که کـون فـوسی یوس بـدو دل بسته و تعلیمش

داد وازاین امر بسی‌خوشنود بود که نتیجهٔ کارهایش به تباهی‌نمی گرایدو کسی‌هست که دنبالهٔ روش اورا ادامه دهد تاریخ گزاران باستان وروایان گفت‌و گویی را که میان پدر بزرگ و نوه در گرفته است ، به‌شکل دل کشی آورده اند کـه در قسمت مخصوص به خود ، به تفصیل از آن یاد خواهیم کرد .

به‌هرانجام‌واپسین روزهای زندگانی فیلسوف به‌بیماری گذشت، وباری‌چون صدایش که‌به کوتاهی گراییده بود وترانه‌یی رازمزمه می کرد ، بهترین شاگردش که به استاد دل بستگی فراوانی داشت به بالینش رفت، واو **تسه کونگ** ـ Tsze kung نام داشت . فیلسوف پیر بدو گفت : امیران هوشیاری فرارویم نمی‌آیند، و در سراسر این شاهنشاهی ، سلطانی نیست که سرورم سازد ، واینك همه‌چیز به‌انتها آمده ، چون زمان مرگ من فرا رسیده است . ـ آن گاه به ناتوانی به بستر فرو افتاد ، بحران بیماریش هفت روز به درازا کشید وسپس چراغ‌زندگی‌اش شعله‌فرو کشید و مرد . شاگردانش ، ازروی اخلاص ومهری که بدو داشتند ، با تشریفاتی باشکوه آن چنانکه درخورش بود به‌خاکش سپردند ودفتر زندگـانی فیلسوف بزرگی که مقدوربودباعمربشریت قرین‌شود به سادگی درنوردیده شد.شاگردانش بنابرسنت و روش ، دراطراف گور استادکلبه‌هایی ساختند و سه‌سال به سوگ و عزا نشستند ، هنگامی که‌سه‌سال‌بر گذشت، چندچند کوچیدند ورفتندوتنهاتسه **کونگ** آن‌شاگرد غم زده وسوگ‌دار بود که از گور وجوار استادش جدایی نگرفت و هم چنان به تنهایی در آن جا ماتم گرفت .

## ۸ ـ نوشته‌های کون‌فوسی‌یوس

پنج‌چینگ یاپنج کتاب شرعی، کتاب آداب نامه، کتاب تحولات، کتاب سرودها ، کتاب تاریخ ، گفت‌وگوها یامکالمات ، چگونگی آثار او

**ریشاردویلهلم** Richard Wilhelm دردواثر گران‌بهای خویش که‌عبارت

از ترجمهٔ کتاب مکالمات **کون فوسی یوس** وشرح زندگانی و آثارش می‌باشد،[59] به شکل محققانه ودل پذیری ازنوشته‌های استاد یاد کرده است به طورکلی پنج کتاب را از کون فوسی‌یوس می‌دانند که به‌وسیلهٔ وی تألیف یا تصنیف‌شده‌است ، این‌ها درچین پنج **چینگ** *Ching* یاپنج کتاب شرعی خوانده می‌شود :

۱ ـ کتاب **لی‌ـچی** *Li-chi* یا آداب‌نامه ، روشی که فیلسوف بسیار به‌آن ارج می‌نهاد ، مراعات آداب ونظم ونزاکت بود و در نظراو آداب معاشرت جهت ساختن منش انسانی بسیار اهمیت داشت .

۲ ـ شرح ها و تفسیرهایی که به کتاب **ای‌ـ چینگ** *I-Ching*، یـا کتاب **تحولات** نوشت ودربندهای گذشته ازاین کتاب سخن به‌میان رفت. کون‌فوسی‌یوس دراین شروح کوشیده است تا از ماوراءالطبیعه بگریزد و بدان نگراید .

۳ ـ **شی‌ـچینگ** *Sih Ching* ، یا کتاب سرودها این کتاب دارای سه سد سرود می‌باشد وبا کاوش‌هایی که به انجام آمده هنوز آشکار نیست که آیا انتخابی است ازهزار سرود معروف یانه ـ اما به هرحال وی اهمیت بسیاری به چکامه‌ها و نغمه‌های این کتاب داده است .

٤ ـ **چون‌چی‌یو** *Chun-ch'iu* یا کتاب بهاروخزان که‌تاریخ موجزوفشرده‌یی است درتاریخ زادگاه و موطنش **لو**

٥ ـ **شو‌ـچینگ** *Chu-ching* یا کتاب تاریخ ، که سرگذشت پادشاهـان ، نامداران و امیران وخاقانان وامپراتورانی است دربستر تاریخ چین وبدان زمانها که‌چین ازوحدت برخوردار بوده واین کسان ، ازجملهٔ مردانی بوده‌اند که‌ازنظر گاه کون فوسی یوس قهرمان مدنیت وآموزگاران مردم چین به شمار بوده‌اند .

---

59_ *WILHELM, RICHARD* : Short History of chinese

*WILHELM, RICHARD* : The Soul of china

دربارهٔ انتساب جملهٔ این آثار به کون فوسی یوس میان محققان اتفاق نظر نیست . کتاب **لون‌یو** *Lun-yü* یا گفتارها و گفت‌و گوها را برخی ازوی می‌دانند و برخی نیز بر آنند که این کتاب از کون فوسی یوس نبوده و به‌وسیلهٔ شاگردانش، در کمال ایجاز و اختصار به‌شکل مطالعاتی تدوین و ترتیب شده است دو کتاب دیگر که درانتسابش به استاد شکی بسیار است ، عبارت می‌باشد از **کتاب فضایل اخلاقی** و **کتاب‌موسیقی** . وبه‌طور کلی همان گونه که ذکر رفت ، چون روش تعلیم وآموزش استاد به روش سقرات بوده است این که به‌ظن قریب به یقین مـی توان گفت که اکثر آثار و نوشته‌های منسوب بدو از جملهٔ تعالیم وی است که به وسیلهٔ شاگردان بسیارش به تحریر درآمده است

## ۹ فلسفهٔ کون‌فوسی‌یوس

آیین کون‌فوسی‌یوس را درچه‌چارچوبی‌می‌توان قرارداد ، مؤسس مذهب‌دولتی‌چین ، دستگاه نادر فلسفی، عدم‌ابهام‌وپیچیدگی درفلسفهٔاو،فروتنی‌استادواستهزای کودکان ،دانش‌چیست،احتراز ازابهام‌فلسفی، خطای به‌کاربردن‌کلمات،سنت‌دوستی تهی‌ازسختی، فقدان‌فلسفهٔاولی در روش‌او، پرسش‌شاگردان دربارهٔمرگ‌وروح ، اخلاق‌اجتماعی، پاداش‌وکیفر اعمال،وظایف‌آدمی،نظام‌خانواده‌واجتماع،درباره‌روابط‌فرزندان‌باپدرومادر

کون‌فوسی‌یوس رانه می‌توان‌آورندهٔدینی به‌معنای حقیقی‌آن به‌شمار آورد ، ونه‌فلسفه‌یی به‌معنای خاص‌آن . ازاین‌روی می‌توان وی راآورندهٔ دین ومذهبی‌به شمارآورد که درآیین وتعالیمش احکام واعتقادات ودستورهایی که درادیانی‌هم‌چون دین‌عیسوی ، موسوی ، زردشتی، اسلام وبرهمنی وجوددارد ، موجودنیست.دستگاه فلسفی وآیین او گرایشی به‌ماوراءالطبیعه ندارد ، ازبهشت ودوزخ و روح که اساس ادیان بزرگ است، دراین روش اثری نیست آداب وشرایع و قوانینی در مذهب نیاورده است وبه‌طور کلی روش‌او روشی است دور از اعتقاداتی که در مذاهب دیگر

اساس و بنیان است .

کون‌فوسی‌یوس مؤسس و به‌وجودآورندهٔ مذهب رسمی دولت چین است ، و این مذهب درواقع یك‌روش فلسفی است‌مبتنی بر اخلاق که هاله‌یی ازقدسیت دینی و آسمانی یافته است . درروش خاص **کون‌فوسی‌یوس** مظاهر کامل اخلاق عملی و و آداب اجتماعی براساس اصل‌دانش‌اندوزی گـــردآمده است . این دانای چینی و فیلسوف بزرگ باستان آن‌چنان‌اصول اخلاقی وحقایق‌حکمت‌عملی رابه‌هم‌برتافته وباتاروپودی زیبا و انسانی آراسته است که باغوری دقیق علت نفوذ شگرف فلسفهٔ اورا درطی زمانی بدین‌درازی می‌توان دریافت

شاید این‌یکی‌ازمواردنادر تاریخ‌فلسفه باشد که دستگاهی‌بدین‌بی‌پیرایگی، مباحث و اصولی به‌این وسعت عرضه می کند . استاد خود به طور کلی‌فن استدلال وقوانین یاقیاسات را بی‌ثمر می‌دانست . وی همواره گوشزد می کرد که : نهایت وحد پایان سخن آن‌است که به روشنی‌درك وفهم‌شود . واین اصلی است که‌درفلسفه بسیار مورد غفلت قـــرار گـــرفته است . هنگامی که شاگردانش مدرسه را ترك می گفتند ، چیزی از منطق واستدلال فلسفی نمی‌دانستند ، درصورتی که‌به‌روشنی می‌اندیشیدند ومشکل‌ترین‌مطالب را درساده‌ترین وقابل فهم‌ترین‌جملات وعبارات بیان می کردند وازسفسطه بسیار روی گردان بود و تعلیم می داد که : هنگامی که از حقیقت موضوعی آگاهی دارید، در کمال سادگی برسانید که آن‌را می دانید، واگرچیزی‌نمی‌دانید به‌پیچیده گویی وسفسطه نه‌پردازید ودر کمال سادگی مطلب را بیان دارید . استاد خود دراین موضوع نمونه‌یی است ، هنگامی کودکان ولگرد وی را به مسخره واستهزا گرفتند ، چون از اوپرسیده بودند که آیا خورشید بـــه هنگام صبح گاه که درشت تر به‌نظر می‌رسد به زمین‌نزدیك تر است یا به‌هنگام‌ظهر که پرتوش گرم‌تر می‌باشد ؟ واستاد به‌سادگی اقرار کرده بود کـــه جواب پرسش

آنان را نمی‌داند

نظام فکری وی دراین‌باره بسیارسخت وبی‌اغماض است. درنظراومبهم گویی روشی بود دورازصداقت وراستی هرگاه نقش‌کلمات را درست درنظر داشته باشیم وآنان را درست به‌کار به بریم ، دیگرمردمان به این اصل آگاهی یافته و کلمات را به‌خطا به‌کارنمی‌برند: شاه‌زاده‌یی که ازحیث‌عمل وقدرت شاه‌زاده نیست،خطاست که امیرزاده نامیده شود ، هرگاه پدری اصالت رفتارش ازنحوه عمل وحیطهٔ روش پدری به دورباشد ، این اشتباه است که پدرنامیده شود ، وهرگاه فرزندی‌سپاس‌پدر ندارد ، اودرواقع فرزندآن پدرخوانده نمی‌شود . هراساس و امـری دراین فلسفه گرایشی دارد به‌اجتماع واساس‌آن . هرچه که بیشتردراین فلسفه غوروکاوش‌شود، کمترازفلسفهٔ اولی نشانی‌درآن‌یافت‌می‌شودوبه‌همین‌جهت‌است که استاداز‌آن بریده وبه انسان پرداخته است . وی برآن بود تافلسفه‌اش را درراه حکومت به‌کار بندد وامورآن‌رانظم‌ونسق‌بخشدوزندگانی‌اش‌ورفتارش وتکاپوو کوشش‌اش‌مدعای‌صادقانهٔ کارش بود . می کوشید تاشاگردانش را به زندگانی عملی سوق دهد وذهنشان‌رااز نشان‌های مرموزواسرارآمیزومبهم فوق طبیعی پالایش بخشد . او به طورکلی سنت پرست بود ، اما نه سنت پرستی کج فهم وسخت ومتعصب . تعلیم می‌داد که‌آداب‌و شعایرپیشین مقدس شمرده شود، ونیاپرستی راکه‌آیین باستان بود بااعمال قربانی به جاآورند . اما این‌ها تنها به منزلهٔ احترام به سنن بود نه اعتقاد به‌آن‌ها. آن‌چه که ازنوشته‌های اووشاگردانش برمی‌آید ، به هیچ روی اصولی به‌کارنزده که‌ذهن جویندگان وتوده به مسایل لاهوتی بگراید. به‌همین جهت درفلسفه وی رابی‌خدا، یا لاادری *Agnostic* وغیرقایل به وجود خدا واعتقاد به‌روح وبهشت‌ودوزخ‌می‌دانند. هنگامی **تسه‌لونگ** شاگرد وفادارش وی را پرسید : آیا مردگان را دانشی هست یافاقد دانش‌اند ؟ ، و کون‌فوسی‌یوس ازدادن پاسخ طفره رفت . باآن که نیاپرستی

رابه عنوان سنتی ملی ومیراثی کهن گرامی می‌داشت ، زمانی که **کی‌لو Ke-lo** از وی پرسش نمود که آیا دربارهٔ خدمت به ارواح چه رفتاری بایستی پیشه ساخت استاد وی را جوابی گفت که بسیارپرمعنا وقاطع وجالب بود ؛ یعنی گفت: تو که‌از خدمت‌به‌زندگان دست کوتاهی ـ چگونه می‌خواهی که مردگان راخدمت کنی؟. **کی ـ لو** دگرباره اجازت خواست تادربارهٔ مرگ استفسارنماید ـ واستاد دیگربار باهمان روش ولحن‌وی را گفت : تو که زندگانی رانمی‌شناسی ، چگونه می‌خواهی به شناسایی مرگ موفق آیی ؟

آن‌چه که استاددرتعلیمش بسیار کوشایی‌می‌ورزید، تعلیم‌ویادگیری دانش‌بود، خرد بود ووظایف انسانی بود . دانش وخرد ازآداب اجتماعی ووظایف انسانی‌جدا نیست. هنگامی **فان چه Fan ch'e** وی را پرسید که : خرد چیست؟ استادجواب داد : وظایف انسانی را سخت به‌کار گرفتن ، و به موجودات روحانی حرمت نهادن وازآنان دوری جستن ـ واین را می‌توان خرد نامید . **تسه‌کونگ** ازاستادپرسید: برای کسب کمال درفضیلت و معرفت شایسته ترین راه کدام است ؟ استاد گفت کارگری که‌کارخودرا خوب ودرست می‌خواهد انجام دهد، پیش ازآغاز به‌کارابزار وادوات‌کارخودراآماده وفرا دست می‌آورد، ـ و هنگامی که تو درمملکتی زندگی می‌کنی ، خدمت گزاری به مردمان دانا وپاك سرشت‌آن کشوررا فرصت بشمار و دوستی بهترین دانشمندان‌آن کشوررا به دست‌آور وخودرا ازفیض ایشان بهره مند ساز. محبت باتمامی بی‌آلایشی‌و کلیت‌آن دراین فلسفه بیان می‌شود. **تسه‌کونگ**، سوآل کرد : آیا بایك کلمه می‌توان تمام زندگی راروشن وپاك نگاه داشت، وآن کلمه کدام است ؟ استاد گفت : آن کلمه عبارت است ازمحبت به دیگران. هرکاری راکه برای خودت دوست و خوش نـداری‌آن را دربارهٔ دیگران روا مدار گاه سخنانش هم‌چون‌آن است که درزمان ما گفته شده ، و با مطالعه وکاوش درآثـار و

نوشته‌های باستان ملاحظه می کنیم که بعد زمان چه نقش ناچیزی دراخلاق و کردار مردم دارد و با اجداد دوردر چه فاصلهٔ اندکی داریم. **تسه چانگ** Tsze-chang گفت : کسی که هنگام خطر نفس خودرا فدای دیگران می‌سازد ، و در موقع کار کردن به وظیفه ومسئولیت خود فکرمی کند ، ودرحین به جا آوردن مراسم قربانی حس احترام درخود می‌پروراند ، ودرهنگام وفات دیگران آداب سوگواری وعزا داری به جا می‌آورد ؛ آیا او درراه راست است ؟

استاد گفت : درعهد قدیم ، مردم دانش وهنرمی‌آموختند تانفس خود را به کمال به رسانند، ولی امروزدانش وهنریاد می گیرند، تاخودشان را مردم دانشمند وهنرورنشان دهند.

دربارهٔ رفتارفرزند باپدر ومادر ، شاگردان ازوی بسیارپرسش نموده‌اند ، و استاد نیزبی‌مضایقه پاسخ‌های کافی داده است . **تزه‌یو** Tze-yu پرسید باپدر و مادر چگونه باید رفتار کرد ؟ استاد گفت : امروزمردم کسانی را فرزند خوب می نامند که می کوشند پدرومادرشان گرسنه نمانند وبه اندازهٔ کافی خوراك داشته باشند اما باید درنظر گرفت که مردم این کاررا دربارهٔ سگان واسبان نیزبه عمل‌می‌آورند. اگرحس حرمت ومحبت درمیان پدرومادروفرزندان حکم‌روا نباشد ، پس‌چه‌فرقی میان آدمی وحیوان می‌ماند .

آن چه را که **لاوتزه** Lao-tze **ومسیح** دربارهٔ عکس العمل‌نیکی‌دربرابر بدی تعلیم می‌دادند، درفلسفهٔ **کون‌فوسی‌یوس** راهی نیست . از وی پرسیدند در بارهٔ کارهای بد وناشایسته لطف و مرحمت نشان دادن چگونه است ؟ استاد گفت : پس‌آن وقت‌کارهای نیکووحق را چگونه باید تحسین وستایش کرد ؟ کارهای بد و ناسزا را بادرستی و دادگری و کارهای نیکو وشایسته را بالطف و مرحمت باید پاداش داد .

آن چه که مهم است نظام بخشیدن به اجتماع درپرتوقوانین درست وشایسته است . هرج ومرج وآشوب ، بانابه‌سامانی ونقض قوانین و کسراخلاق روبه راه و درست نمی‌شود برای نظم بخشیدن وتعالی دادن لازم نیست که به عقاید کهنه و روش‌های مرده دست فروبرد ، بلکه بایستی دانشی بیشتر آموخت . هنگامی که زندگی خانوادگی نظام وقوام داشته باشد، اخلاق برتری می‌یابد،واین‌اساسی‌است شامل و گسترده‌درفلسفهٔ کون‌فوسی‌یوس: « گذشتگان زمانی که می‌خواستندعدالت وفضیلت را درقلمرو کامل وخطهٔ شاهنشاهی به گسترانند ، نخست‌کاری که بدان دست می‌یازیدند ، نظام بخشیدن به امارت‌های خودشان می‌بود ، وبرای تحقق به این امر، نخست به خانواده‌های خود می‌پرداختند ، وبرای نظام دادن به خانوادهٔ خود ، قبل ازهراقدامی به‌خود وتهذیب نفس می‌پرداختند ، وجهت موفقیت دراین امربه پالایش دل‌های خود اقدام می کردند ، وبرای پاکی بخشیدن به قلوب‌خود، بیش ازهرچیزسعی‌و کوشش می‌نمودندتادراخلاق‌واندیشه‌های خویش‌راست‌ودرست باشند ، وبرای این که درافکار واخلاق خویش صمیمی باشند نخست دانش خویش را تادورترین مرزها می گسترانیدند ــ و گسترش دانش نیزپدید شده ازکاوش و جست وجو دراحوال اشیاء است» این راه وروش گذشتگانی بود که درزندگانی قرین موفقیت بودند ، چون : «دراثرکارش وجست و جوی دراشیاء ، دانش کمال می‌پذیرفت، ودراثرزیادتی و کمال دانش، افکارشان به پاکی‌وشایستگی‌می گراییدودل‌هایشان اززنگ‌های تیرگی فروزدوده می گشت. چون قلب‌هایشان پاک‌می‌شد، نفوسشان پرورش می‌یافت وازپرورش نفس‌هایشان ، خانوادهٔ آنان بانظام انباز می شد ، ــ و چون درنظام خانواده توفیق می یافتند ، باالطبع این بازگشتی بود از لحاظ انتظام درامارت شاهنشاهی ، وازنظام درست امارات وامورآن ، جملهٔ قلمرو های شاهنشاهی قرین نظم وآرامش می‌شد.» این دستگاه فلسفی، روشی است‌انسانی

و کتابی زرین درتاریخ فلسفه ، بر آن است تا انسانی کامل به بار آورد ، هم چـون مسیح روشی درزندگانی تعیین می کند که هدف ومقصدی راجویایی می کند،لیکن دراین فلسفه آن چه که مورد غفلت قرار گرفته است، طبع بهیمی ودددمنشانهٔ انسانی است که همواره بر کردارپاك وخودآگاهش چیرگی یافته وآدمی خود یـاری و نیرویش می‌دهد ، چون این موافق باطبع اوست .

هرچه بیشتر دراین فلسفه کاوش شود ، ارزش اخلاقی ومبانی اجتماعی وآداب معاشرت وسرانجام آن چه که زیرسازبنای عظیم انسانیت است بیشتر آشکارمی‌شود . آیین این دانای بزرگ چینی ، دیانتی است برای جملهٔ مردم جهان ، روشی است درحکمت عملی وتعالی بخش اخلاق واجتماع ، دستوری است ازبرای حکومت‌ها ودولت‌ها ، سیاستی است برای اموربین‌المللی ، روشی است برای مناسبات عـالی خانوادگی، ونظام واموردولت وملت. آن چه را که بعدها من‌سی‌یوس Mencius دربارهٔ حکومت وملت‌وحق توده تعلیم داد ، نکاتی بود ازاین فلسفهٔ عظیم انسانی . فلسفه‌یی که هیچ گاه به کهنگی نمی گراید ، هر گاه زمانی آید که اخلاق ازسکه وارزش برافتد وآداب اجتماعی نفی شود ونظام خانوادگی تباهی گیرد ، آن زمان است که بایستی گفت عمراین فلسفه به پایان رسیده است .

## ۱۰ـ درجهان سیاست

هدف اصلی کون‌فوسی‌یوس درتعالیمش ، حکومت ، دو وظیفهٔ اصلی ، اصل خانواده وتعمیم آن دراجتماع ، حصهٔ مهم اجتماع ومردم ، حق طبیعی انقلاب ، سه‌راه اصلی برای حکومت ، وجدان فردی وبقای آن دردولت ، وظیفهٔ اساسی‌حکومت، وظیفهٔ حکمرانان ، مأموران شایسته ، پاداش ومجازات ، عـدم سختی در حکومت ، شخصیت حکمران

آن چه که اهم مقصود واصل هدف استاد را تشکیل می‌داد ، موفقیت‌دراصل

حکومت ونظم سیاست بود. استاد مدت بسیاری اززندگانی خودرا دراین راه‌صرف کرد . خود اوچند بار درحکومت‌هایی بزرگ مصدرکارشد و توفیق کامل یافت شاگردانش نیز که دراطراف پراگنده بودند ودرکارحکومت‌شاغل، ازچنین‌موفقیتی بهره‌وربودند . هدف اساسی کون‌فوسی‌یوس تأسیس وبنیان گزاری تمدنی درخشان ونوبود درکشور خودش چین ، ومی خواست بدین وسیله خلق انبوه چین را ازبی دانشی وفقروبی‌روشی به رهاند . جهت نیل به این آرزو می‌بایستی کـه دو وظیفهٔ دشواررا به انجام به رساند : نخست برافگندن وریشه کن ساختن فساد بود که در تمام دستگاه‌های دولتی وخانواده‌ها جریان داشت ، و دیگروظیفهٔ اوعبارت بود از ریختن‌شالوده وطرح نقشهٔ درست واستواری برای تأسیس‌حکومتی نیرومند وتوانا، تابتواند با تدبیری خردمندانه واراده‌یی آهنین‌کاخ بلند مرتبه و درخشان تمدن و جامعه را برپا دارد .

اما نظم اجتماعی برچه پایه‌یی بایستی قرارداشته باشد. همان گونه که‌دربند پیشین گذشت، تکیهٔ بسیاراستاد را برخانواده مشاهده نمودیم. وی اطاعت کهتران ازمهتران را تعلیم می‌دهد . فرزندان بایستی ازپدران ومادران فرمان بـرند وزن دراطاعت شوهرباشد . اما این اطاعت کورکورانه نبایستی باشدوتنها مافوق اصـل اطاعت یك چیزاست وآن اخلاق می‌باشد هرگاه فرزند به حقیقت دریابـد که پدرش راه خطا می‌پوید ، بایستی وی را درکمال ادب هش‌داردهد واگرگوش فرا نیاورد ، باکمال تکریم تکرار کند، وچون دریافت که به حقیقت تسلیم نمی‌شود؛ مقاومت ورزد ــ هم‌چنین این‌وظیفه‌یی است قطعی ازبرای وزیری دربرابرامپراتور وسلطان . باتوجه به این اصل ، ریشهٔ‌آشکارترو صریح گفتهٔ **من‌سی‌یوس** را در می یابیم که می گوید : انقلاب حق طبیعی والاهی است که به مردم داده شده است **کون‌فوسی‌یوس** شاید به‌درستی‌نمی‌توانست به این‌موضوع بیندیشد که‌امپراتوران،

خاقانان وشاهنشاهان را بامردم برابری ومساواتی باشد ودرحقیقت شایدخون آنان را رنگین‌ترمی‌پنداشت ، اما اصل مسلم حاکمیت مردم را تعلیم مـی‌داد ومی گفت مردم هستهٔ اصلی ومسلم حاکمیت سیاسی می‌باشند دولت‌ها تاهنگامی قوام ودیر پایی دارند که ازحمایت مردم برخوردارباشند وچون ازپشتیبانی وحمایت مردم بی بهره شوند ، به زودی سقوط خواهند کرد . در بارهٔ قوام خاندان **شانگ** Shang می گوید : تاهنگامی سلاطین دودمان شانگ دردل مردم جای داشتند،قرین‌قدرت بودند ، وچون مهرمردم ازآنان پرتوبر گرفت ، ازقرب الاهی به دورافتادند

**تسه‌کونگ** پرسید : آیا راه راست درادارهٔ حکومت کدام است؟استاد گفت: نخست فراهم‌آوردن وسایل کافی برای خوراك وپوشاك ملت ، ــ دوم فراهم‌ساختن وسایل امن وآسایش در کشورودفاع آن دربرابرحمله‌های دشمنان خارجی ؛ وسوم کوشیدن برای جلب اطمینان مردم نسبت به حکومت . **تسه‌کونگ** گفت:هر گاه حکومتی چارهٔ دیگر نداشت جزاین که یکی‌ازاین سه وظیفه را ازدست به دهدوفدا کند کدام‌یکی ازآن‌ها را بایستی بر گزیند؟ استاد گفت: بایستی وظیفهٔ دوم، یعنی نیروی لشکری را کناربگذارد . تسه کونگ پرسید : اگرحـکومتی مجبور شود یکی ازدو وظیفهٔ دیگرراهم ازدست به دهد، کدام یك را بایستی فدا کند ؟ استـاد گفت : فراهم‌آوردن وسایل خوراك وپوشاك را بایستی نادیده انگارد ، چون هر ملتی بدون حکومت نیزبرای خوراك وپوشاك خود خواهد کوشید و هر کسی می داند که سرانجام نیزهر کس خواهد مرد . لیکن اگرملتی اطمینان و اعتماد خود را نسبت به حکومت خود کم کند ، آن حکومت دیگرنمی تواند برقرار وپایدار به ماند .

آن چه که درفرد وجدان نام‌دارد، درحکومت نیزبه شکل شامل‌تری‌بایستی مجری‌باشد. صداقت‌ودرستی در کاردولت‌وحکومت ازشرایط‌اصلی‌است. **تسه‌چانگ**

Tsze-chang ، استاد را پرسید که : وظیفهٔ اساسی حکومت چیست؟ استاد گفت: آن که درهرامری باجدیت و کوشایی اهتمام ورزد ووجدان را راهنمای خود قرار دهد حکمران لازم است ازنقایص وقانون شکنی‌ها بر کنار باشد تا کلامش تأثیر ووجودش خود راه‌نمایی باشد . **کی کانگ** Ke_kang وزیرایالت **لو** ازاستادپرسش نمود : آیاشایسته‌ترین وموفق‌ترین وظیفهٔ حکمرانان چه چیزاست ؟ استاد گفت : حکم‌رانی،مستقر نمودن نظم دراجتماع است ، اماشاخص ونمایان گراین‌نظم‌بایستی شخص حکم‌ران باشد درمیان مردم. هر گاه‌جناب وزیر به‌آشکاراین نظم راباخلوص ازخود درمیان مردم بنماید ، کسی‌را یارای آن نخواهد ماند تابرخلاف‌نظم‌اقدامی کند . کی کانگ ازاین که در کشورناامنی وقتل ودزدی فراوان بود، ازاستاد رأی خواست که اعدام قاتلین وبرهم زنندگان نظم رواست یانه ؟ استاد گفت : هر گـاه جناب وزیرباشخصیتی مهذب وراستین ، نفوذ کاملی دردل‌های مردم بیابد ، دیگر نیازی به کشتن باقی نمی‌ماند ، هر گاه جناب وزیربه نیکی وراستی مهربه ورزد و آن را پیشه سازد ، ملت هم همان را برخواهد گزید . روش حکمران وحکومت هم چون نسیمی است که وزش دارد وافراد مردم نیزهم چون گیاهانی که بـراثر وزش آن باد به جانب که باشد متمایل وخم می‌شوند

به این شکل‌متوجه می‌شویم که نظم اجتماع، صالح بودن مردم و بنیان‌ملتی شایسته ،وابستگی مستقیمی دارد باحکومت وحکمران ، ـ ودرواقع حکـومت و دولت است که منشأ شایستگی ویـا ناشایستگی ملت می باشد **چونگ کونگ** Chung - kung ازاستاد دربارهٔ وظایف اساسی حکومت پرسش نمود،استاد گفت: قبل ازهرچیزانتخاب مأموران شایسته رابایستی مورد نظرقرارداد، خطاهای‌جزیی را بایستی بخشود ومأمورانی لایق را مصدر کارها نمود. چونگ پرسید:اماچگونه می‌توانیم بازشناسیم که مأموران بر گزیده لایق ودرست کارند ؟ استاد گفت نخست

کسانی را که می‌شناسی ، هرچند هم که اندك باشند بر گزین ، وآن ها درانـدك زمانی مردان لایق ودرست کارانی دیگررا به تومعرفی می‌نمایند شورش وعصیان وانقلاب تنها براثراعمال دولت وحکمران به وجود می‌آید استاد گفت هر گاه حکمرانی تنها درپناه قوانین ومجازات‌ها حکومت خودرا قائم نماید ، بـه زودی مردم‌به‌پیدا کردن حیله‌ها ونیرنگ‌هایی برای گریختن‌ازقانون‌و کیفرراه می‌یابند واین وسیله‌یی است که وجدان آنان از کار بازمی‌ماند. اما هر گاه حکمرانی‌بیشتر درپناه شخصیت انعطاف پذیرخودوبانیروی نیك سرشتی فرمان روایی کند،وباتوسل به فضایل اخلاقی درسامان بخشیدن کارها کوشایی ورزد ، ملت نیزوجدان را در یافته وبه راهنمایی آن اقدام می کند . » امیرزاده‌یی وی را پرسید که چه کنیم تا ملت فرمان برد وسرازاطاعت بازنگیرد؟ ووی جواب گفت هر گان مردان‌شریف ومعتدل وپاك سرشت را بر کارها به گماری ،آن گاه ملت سرازفرمان نمی کشد و بدروانان‌و آلوده سرشتان نیز نیك‌سرشت وآرام شده وتودهٔ خشنود هر گزبی‌فرمانی نمی کند ، ــ وهر گاه به عکس این رفتار کنی ومردمان پست و فرومایه وافراطی را مصدر امورسازی ، درنتیجه مردم ناخشنود و ناراضی گشته وسر کشی می کنند

دراین زمینه عقاید و گفتارهای استاد بسیارفراوان است گاه باواقع بینی وگاه با گرایشی به یك ایده ئولوژی خیالی وزمانی درهیأت یك سوسیالیست خود نمایی می کند . اما همواره آن شوق و امید و نظرپـاکش نسبت به بهبود اجتماع نمایان می‌باشد . دراین کادر محدود نمی‌توان حق وی را ادا نمود وبه همین‌جهت برای آگاهی‌های کلی بایستی به بخش مستقل «چین» رجوع نمود .

**بخش بیستم :**
در فلات ایران

## ۱ ـ زردشت

زردشت و مقام او ، زمان پیامبر ، اختلاف‌های محققان‌دربارهٔ زمان او ، زمان‌تقریبی، تاریخ های سنتی درمورد زندگانی ، افسانه‌هایی‌دربارهٔ زاده شدن ، دوران کودکی ، دراژان جادوگر بزرگ، اعمالی برای ازبین بردن زردشت ، سردشدن آتش ، مهرگرگان ، حمایت گاوان ، ناامیدی جادوان و بالیدن زردشت

**زردشت** پیامبر بزرگ ایرانی از جملهٔ معلمانی است درتاریخ‌بشریت که قدمتش هم پای **کون‌فوسی یوس** و **لاوتزه** می‌باشد ، وهم‌چون‌استاد بزرگ‌چینی گرد اخلاق بسیار مرز گذاشت. دربارهٔ زمان تولد وپیدایی اواختلاف‌فراوان‌است. **کسان‌توس** xantus [ ۵۰۰ ـ ۴۵۰ پ‌م ] قدیم‌ترین کسی است که اززردشت نام برده و تاریخ گزاران دیگر نیز به‌نقل ازاو ، زمان پیدایی‌اش را تاشش‌هزارسال، و بنا به نوشته‌هایی دیگر شش سد سال پیش ازلشکرکشی **خشیار شاه** به‌یونان‌می دانسته‌اند ، [60] که هرگاه تاریخ شش‌سد را مأخذ قرار دهیم زمان زردشت در حدود هزار وهشتاد پیش ازمیلاد می‌شود .

این مبنایی است که کسانی چون **ارستو** ، **اودوکسوس** Edoxus **هرمودوروس** Hermodoros ، **بروسوس** Brosos و دیگران را بر آن داشته تا

---

60_ *HERTEL, J* Die Zeit Zoroastras

جملگی به زمان‌هایی بسیار دور متشبث شوند. **پورفی‌ری‌یوس porphyrios** [ فرفریوس ] که به سال سه سد وچهار پیش از میلاد در گذشته ، مأخذی به‌دست داده که از لحاظ تاریخ مقرون به صحت است ، وی **پی‌تاگوراس Pythagoras** [ ۵۰۰ تا ۵۸۲ پ - م ]را شاگرد زردشت معرفی کرده که بنابراین ، پیامبرایرانی درنیمهٔ سدهٔ ششم پیش از میلاد زندگی می کرده است .

جملهٔ این اختلاف‌ها حاکی از آن است که اززمان هایی بسیار دور دربارهٔ زمان زردشت اختلاف بوده است واین خود دلیلی برقدمت این آیین که در حدود قرن چهارم پیش از میلاد نیز دربارهٔ زمانش اختلاف‌های فاحشی‌میان‌صاحب‌نظران وجود داشته است . اما آن‌چه که فعلا میان محققان تا اندازه‌یی قابل‌قبول می‌باشد این است که زردشت در حدود ۶۶۰ پیش از میلاد ، در گوشهٔ شمال‌غربی‌فلات ایران زاده‌شد .پدرش **پوروشسب** نام داشت[۶۱] ومادرش**دغدو** نامیده‌می شد به سن بیست سالگی ، یعنی به سال ۶۴۰ بیش ازمیلاد انزوا گزید ، و به سی سالگی یعنی‌درسال ۶۳۰ به پیامبری برانگیخته شد و این‌امر درنزدیك دریاچهٔ ارومیه در بالای کوه سبلان واقع شد وزردشت نیز چون **موسا** که در کوه طور و **محمد** که در کوه

۶۱ـ جملهٔ این نام‌ها یادآور دوران شبانی زندگی بشری است. پوروشسب ـ یادر اصل پوروشاسپ Porushasp ، یعنی دارندهٔ اسب ابرش ، اسب دورنگ سفید وسیاه،ـ **دغدو**نام مادرش نیزبه معنای‌آن که گاوهای سفید را می‌دوشد ؛ **وزردشت** نیزبه معنای دارندهٔ شترزرین می‌باشد ، وجملهٔ این نام‌ها اززندگانی سادهٔ نیمه شبانی‌گرفته شده‌است:

*OLMESTED* : "Zoroaster" Review of Religion, IV

درمورد جملهٔ نام‌ها ، تاریخ‌ها ، معانی‌آن‌ها ووجه اشتقاق‌کلمات میان‌خاورشناسان ومحققان قدیم وجدید اختلاف است نگاه‌کنید به قسمت «ایران ازکهن ترین ادوار تا امروز» جزوهمین تاریخ

حرا به الهام رسید ، مورد ندای **اهورا مزدا** واقع گشت ، واین مکان از قدیم ترین ایام تا کنون زیارت گاه ومحل مقدس زردشتیان بوده است . سرانجام درسن چهل و دوسالگی ، یعنی به‌سال ۶۱۸ پ - م - **کی گشتاسب** را پیرو آیین خود کرد، ودرسال ۵۸۳ نیز به‌سن هفتادو دوسالگی ، به‌هنگام جنگی که به وسیلهٔ **ارجاسپ** تورانی برانگیزیده شده بود ، درآتشکده‌یی‌واقع دربلخ کشته شد .

این بود آن‌چه ازتاریخ زندگانی زردشت که مطابق سنت شایع و مورد قبول است . اما دربارهٔ زاده شدن وی ، داستان‌هاوافسانه‌هایی بسیار لطیف و دل انگیزیاد شده است ،این افسانه‌ها را هر گاه درمقام مقایسه باداستان‌هایی اززاده شدن **بودا** و کسانی دیگر که درهمین قرن درخشان پیدایی یافته‌اند و پیشوایی و آموزگاری خلق را عهده‌دار شده‌اندمورد مقایسه قرار دهیم ، به‌رمز بسیاری ازافسانه‌های‌مشابه ملل بزرگ باستان آگاهی می‌یابیم که ازلحاظ اطلاع بر می‌تولوژی تطبیقی‌ارجی فراوان خواهد داشت .

موافق بایکی از این‌افسانه‌ها، چون مصلح بزرگ جهان ، زردشت‌پای بدین جهان نهاد ، **دوراژان Duragan** ، آن افسون گر بزرگ‌را سخت تاریکی‌وظلمت فرا گرفت و ازهراس‌برخود به‌لرزید ، چون دریافت که این‌پیامبری است که‌جادو وافسون ودروغ را ازبنیان برخواهد افگند و جملهٔ جادوان و بدکاران را از خطهٔ زمین برخواهد انداخت . پس به چاره جویی اندر شد ، یاران وجادوان را فرا خواندوانجمنی ساخت و آنان راهش‌دار داد، و سه تن را بر گزید تاکار زردشت را به سازند وفروغش را پیش ازآن که تابیدن گیرد ، خاموش سازند . یاران دراژان به معبدی که کودك بدان بود اندر شدند ، آتشی بسیار برافروختند وزردشت رادر آتش افگنده وراه گریز گرفتند .

دراژان‌چنین‌پنداشت که‌از گزندتابش‌نور به‌امان‌مانده ، وکار کودك‌بز گزیدهٔ

**اهورا مزدا** را به پایان آورده است لیکن از آن‌جانب چون مادر زردشت به معبد اندر شد و کودك را نیافت ، به‌محراب پرستش گاه که‌خدای خانواده در آن‌پرستش می‌شد روی برد تا نیایش کند و ازحال کودك آگاهی یابد ، وچون به‌محراب اندر شد ، آتشی فراوان دید که کودك میان آن بدون آنکه سوخته‌شود ، سر گرم‌بازی است ، وآن آتش‌عظیم هم‌چون آتشی که بر **خلیل**، پیامبرسامی سرد وسلامت شده بود ، برزردشت پیامبر بزرگ آریایی نیز بی گزند مانده بود

دوراژان آن افسون‌کار بدنهاد و کژآهنگ بدخیم چون ازاین‌ره گذرسودی نبردبر آن شدتا کودك رادر گذرگاه خیل عظیمی ازاحشام قرار دهد تاجان بسپارد، واین امرواقع شد ، اما نخستین گاوی که به زردشت رسید برابرش ایستاد و جان پناهی ساخت تا دیگر گاوان بر گذشتند و کودك سالم ماند . جادوگر بزرگ این بار که نیز ناامید شده بود ، حیله‌یی دیگر اندیشید . و برای این نیرنگ سه‌شبانه روز به تفکر پرداخت و سر انجام تصمیم گرفت که کودك را نزد گرگان درنده رها کندتا کارش‌رایك جانبه سازد . لیکن چون گرگان به نزدیك کودك‌رسیدند، هم چون گرگانی که به **رومولوس** Romolus [۶۲] بی گزندی ورزیدند ، به زردشت آسیبی نرسانیدند . در این‌هنگام چون کودك را گرسنگی فرا گرفته بود ، دو بز پدیدار شدند و به‌لانهٔ گرگ‌ها اندر رفته وطفل را ازشیر خودشکم سیرساختند ، و ومطابق روایات ، دوبز از فرشتگان وفرستادگان یزدان بوده‌اند

ازاین نوع‌افسانه‌ها، دربارهٔ زردشت بسیار است، همان گونه که دربارهٔ جملهٔ مردان بزرگ‌اعصارپیشین روش‌همین است. روایات چنین است که ازهفت‌سالگی تا

---

۶۲ـ رومولوس ـ بانی شهر رم است که **پلوتارخوس** Plutarchus سرگذشت وافسانه هایش را به شکل جالبی درکتاب خودآورده است ؛ نگاه‌کنید به :

*PLUTARQUE* Le vies des Hommes Illustres

پانزده‌سالگی زردشت نزد خردمند ومقدس بزرگ‌زمان به نام**برزین** به فرا گرفتن اصول مذهبی‌وروش کشاورزی وشفای‌بیماران‌پرداخت، وچون درقوم خوداز‌تحصیل بازآمده واردشد، درجرگهٔ‌مردان وبالغان پذیره‌شدندش و کمرآویزی را که نشان این امر بود به کمرش بربستند.

## ۲ـ دوره میانین زندگی

### تکوین روشی فلسفی

دوران جوانی، جنگ‌با تورانیان، زردشت درسپاه، غم‌خواررنج‌دیدگان، تفکری‌به هنگامهٔ‌شوربختی مردمان دربارهٔ راه‌رستگاری، بازگشت به‌خانواده پس‌ازجنگ، ازدواج، بریدن ازخانواده‌و شروع گوشه‌گزینی درکوه ، آغاز تفکر، برق امید، بازگشت‌به میان مردم وآغاز تعلیم، گرایش کی گشتاسب ورواج‌آیین او، کتاب اوستا، راه‌رستگاری، هجوم تورانیان ، کشته شدن زردشت

سالی چند برنگذشته بود که تورانیان‌به ایران زمین تاختند. زردشت جوان نیزبرای دفاع ازمیهن، جنگ افزاربر گرفت وبه‌نبرد رفت.این نبردمدت‌ها به‌دراز انجامید. برابردیدگانش چه‌بسیار کسان که اززخم سلاح‌های برنده وجان ستان‌به دست‌مرگ‌می‌رفتند. دروغ‌وزشتی‌و کژآهنگی‌غالب‌می‌آمد ومردان‌هم رامی کشتند. اودست ازجنگاوری به‌داشت وبه‌درمان خستگان وزخم دیدگان پرداخت. جنگ‌به پایان نگراییده بود که اثراتش نمایان شد، خشك سالی فروآمد وبیماری برپیکر انسان‌ها وآدمیان چیرگی‌یافت. بازدست ازکاری که درآوردگاه‌پیشه ساخته‌بود،فرو نکشید، میان بیماران ، بلازدگان، بی‌خان و مانان می‌گشت، زخم های درون و برونشان رامرهم می‌گذاشت. می‌نگریست که‌چه‌سان‌دیوپلیدی پیروزی‌یافته‌وفرشتهٔ نیکی رخ‌نمی‌نماید. جهان‌را عرصه وآوردگاه دروغ وراستی، نیکی وزشتی ونور و ظلمت می‌دید. به‌تفکراندر می‌شد، ومی‌اندیشید که برپلیدی وزشتی چگونه‌بایستی

پیروز آمد.

فترتی پدید آمد، جنگ به پایان گرایید، خشک‌سالی نیز کم کم اثراتش محو شد وزردشت به‌زادگاه ومیان‌خانواده بازگشت. امانیرویی درش پدید شده آمده بود وتکوین می‌یافت. خاندانش بر آن‌شد تااندرزش دهند. پدرفرمانش دادتابه کشت‌و زرع‌پردازد،زمینی‌فراهم‌آورد تامحتشمانه زندگانی کند، آن گاه زن‌بستاندوزندگی راتقدیس نماید. زردشت‌یکی رابه‌کارزد وزنی‌زیبا چهره‌را به‌زنی گرفت. میان‌مردم‌و خانواده زندگی می کرد، امااندیشه‌اش به اموری بس بزرگ‌ترو انسانی‌ترمشغول بود. جنگ و گردش میان رنج دیدگان، نگرش بدخیمی مردمان و زشتی های فراوان وآوای مجروحین‌دردلش شور می‌انداخت. کم کم‌احساس می‌نمود که‌برای کارهایی بس بزرگ‌تر پدید آمده است‌تا زندگی عادی ومعمولی. اندیشه‌اش آن بود تاراهی بیابد که‌رنج راتخفیف دهد، زشتی‌وپلیدی را فرو افکند وراستی ودرستی را برافروزد. نیازبه تنهایی وتفکرداشت، نیازمندبدان بودتا درفراغت بیندیشد تامگر اره رستگاری مردمان را بیابد. پس هم چون **بودا**، **یوگا**Yuga، **ماهاوی‌را** Mahavira وفرزانگانی دیگراز مردم روی گرداند تادر گوشه‌یی خلوت گزیندو به تفکرپردازد. هم چون**یاج‌ناوال‌کیا** Yajnavalkya به همسرش گفت: «برآنم تاگوشه گزینم ومدت زمانی‌دربارهٔ نیکی وزشتی به‌اندیشه‌شوم، باشدتاسرچشمهٔ‌شور بختی‌انسان‌هارابیابم، آن‌را به‌خشکانم‌ومردمان‌را به‌سعادت ره‌نمون‌شوم.» همسرش وی‌را گفت که دست ازاین اندیشه به‌دارو به‌کار زندگی پرداز. امازردشت رانیرویی بس بزرگ‌تربرانگیخته، شوق‌اصلاح داشت ومردم دوستی‌شوری دردرونش انداخته بود. خان‌ومان رارها کرد وبه کوه سبلان، انزوا گزید بر آن عزم داشت تاآن‌قدر درآن‌جا به‌تفکرپردازد تاراه رستگاری ونجات‌را بیابد.

روزان وشبان، ماه‌ها وسال‌ها به تفکرپرداخت. دربارهٔ تعالیم استادش **برزین**

اندیشه کرد، به‌حوادث جنگ فکر نمود ودر بسیاری ازمطالب به‌غور پرداخت، اما حاصلی نیافت‌وراهی فراچنگ نیاورد. زمانی بر آن‌شد تامداومت نورزد وبه‌خانه و خانواده باز گردد اما روزی ، هنگامی که بر فراز کوه، به‌آسمان نظر بردوخته و غروب خورشیدرا می‌نگریست، ناگهان به‌حقیقت‌واصلی بزرگ آگاهی‌یافت‌وجانش آگنده ازشادی ولبریزاز سرورو بهجت گشت. اودریافت که همان‌سان که زمان از روزوشب‌وتاریکی وروشنایی آمیخته‌وتشکیل‌شده‌است، وروزرا هیچ گاه پایانی نیست‌و شب را انجامی، گیتی را نیززشتی هست و زیبایی هست، بدی هست و خوبی هست. اندیشید همان گونه که روزرا همواره‌روشنی هست وبه‌تاریکی نمی گراید، وشب را همواره ظلمت‌است وبه‌روشنی نمی‌پردازد، نیکی نیزپیوسته نیك‌وزشتی همواره‌زشت است. ازاین‌ره گذرزردشت دریافت که دیگر بدکنشان وبدخویان نمی‌توانندباتوسل به‌خدای‌بزرگ که‌مظهر نیکی است‌بدی رابه‌پرا گنند ویاازاهرمنان ودیوان‌خواستار خوبی شوند. زردشت دریافت که‌برجهان دونیروحکومت می کنند، یکی‌مثبت‌وخیر اندیش ودیگری‌منفی وبدکردار،ـ که این‌یك را **سپنتامینو** نامید وآن دیگری‌را **انگره‌مینو**یا **اهریمن**. لیکن هنوزاین‌آغازی بودبرای تفکرات‌بعدی ومی‌اندیشید که چرا این‌دونیرو درجهان پدیدآمده‌اندومردمان چه‌بایستی‌پیشه سازندتا ازرنج‌و زشتی به‌رهند، وراه رستگاری‌چیست و کدام است.زمان‌هایی بسیارنیزبه این‌اندیشه بود ودریافت‌هایی بسیارمی کرد. سرانجام‌زمان بشارت ودعوت‌فرارسید واز کوه به زیر آمد ومیان مردم رفت.

لیکن مردم که‌به بت‌پرستی خوداشتند، وآسمان، خورشید، ستارگان، آتش‌و بت‌هایی بسیار را که به چشم‌می‌آمد ورؤیت می‌شد می‌پرستیدند، به‌سخنان او که به پرستش خدایی یگانه و نادیده می‌خواندشان خوی نداشتند. مدت‌های درازآواره گردشهرها گشت وندای یك‌تاپرستی درداد، اماتوجهش نکردند. پس تنها گراینده

اش وی‌را گفت که به‌نزد شاه **گشتاسپ** رود، وچون او واطرافیانش تهذیب یافته وبا دانش‌اند باشد تاتعالیم برحقش را به‌پذیرند. زردشت‌راه **بلخ** پیش گرفت ونزد شاه باریافت. گشتاسپ جهت آزمایش وی انجمنی ازکاهنان وجادوان و دانشمندان برپا کردوبدوپیمان داد که‌هر گاه ازعهدهٔ‌پرسش‌های آنان‌به‌درآمده‌وموفق‌شود، آیین‌وی راپیشه ساخته و در ترویج‌آن کوشش ورزد. انجمن بحث ومحاوره میان زردشت و دانشمندان سه‌شبان روزادامه یافت‌درحالی که شاه‌خود به‌داوری به‌صدر انجمن بود. سرانجام زردشت‌پس ازسخن‌هایی بسیاردربارهٔ نیکی‌وزشتی وچگونگی ایزد یکتا و اهورامزدا و اهریمن برآنان غالب‌آمد. شاه‌آیین‌اش را شایسته وبرحق یافت وبدو گروید. آیین مقدس‌به‌زودی گسترش یافت ومردم گروه گروه دست ازآیین سخیف پیشین فروداشته وبه‌زردشت وبزرگ‌داشت اهورامزدا گرایش کردند.

حوادثی بسیاربر گذشت. شاه‌به‌سعایت بدگویان ازآیین بهی‌باز گشت ودگر باره براثرحوادثی به‌پیامبربزرگ گرایید وفرمان دادتا باخطی‌زرین تعالیم پیامبر بزرگ را برپوست پرداختهٔ دوازده هزار گاو نقش کنند وبدین ترتیب **اوستا** کتاب مقدس‌به‌دینان وزردشتیان‌پدیدآمد. هنگامی که روزگارانی بسیاردر گذشت،جنگ ایرانیان وتورانیان تجدیدشدوزمانی که پیامبردرمحراب عبادت می کردبه‌زخم‌یکی ازاهرمن گرایان تورانی تومارعمرش فروبسته شد.

## ۳ ـ فلسفه و اخلاق زردشتی

راهی جهت‌شناخت‌درست،رئوس فلسفه زرتشتی، جنبه‌های عملی‌ومادی، نخستین آوای یك تاپرستی، برضد خرافات ومی‌خوارگی، یك تایی یادوتایی ، نوعی یك‌تاگرایی برجسته،اساس فلسفه نیکی،عقل‌وخرددرآیین‌زرتشت، تعالیم پیامبر،اصل ارادهٔ‌انسانی،تقدیس‌کاروکوشش، اعراض ازمتافیزیك ، اوستا کتاب‌کارواخلاق، مقام وارزش زن، تهذیب نسل جوان، بدکاران، نیك‌گرایان، برزخ نشینان، تحلیل یسنای‌دوازده

جهت ساختن یك دستگاه فلسفی و انتساب آن به هربرگزیده وپیامبری‌در

حقیقت نوعی خیانت محسوب می‌شود به آن آیین. به‌همین‌جهت لازم است هر بحث و گفت‌و گو واستدلالی متکی باشد به مواد مصرح در کتاب‌های پیامبران و معلمان بشریت به همین‌جهت‌است که درحدود فلسفه ، اخلاق وروش دینی دراین‌مواقع لازم‌است که به‌این نکته‌توجه‌شود ودرمورد آیین‌زردشتی ، بانوشته‌هایی که‌فرادست است، هرنوع حاشیه روی وفلسفه‌سازی بی فایده است ، چون**اوستا** از هـر دست آویز دروغینی آدمی را بی‌نیاز می سازد . زردشت پیامبری بود وارسته هـم چون **کون‌فوسی یوس** آن فرزانهٔ‌چینی ودانای بزرگ خاور دور ، مردمان‌را به‌زندگی دعوت کرد ، کارو کوشش‌را تبلیغ می‌نمود، کشاورزی را محترم می‌داشت، اخلاق را می‌ستود ، خرافات وقربانی‌هارا نهی‌می کرد ، پرستش ارباب وخدایان‌وبت‌هارا تحریم‌نمود ، فلسفه‌یی چنان عظیم وقاطع بنیان گذاشت که بدون توجه به آن به هیچ روی مسألهٔ خیر وشر را درهیچ روشی نمی‌توان توجیه نمود .یك‌تاپرستی را ترویج کرد وشالودهٔ اخلاقی عظیم را به‌ساده‌ترین وجهی بنیان گذاشت. تناقضاتی‌را که**بودا** باآن آیین برجسته‌اش آورده بود ، دراین روش راهی نبود . هم‌چون آن دانای چینی کمتر به‌کار حکومت می‌پرداخت ، وبیشتر به‌حال‌افراد توجه‌داشت هنگامی که افراد صالح و درست‌کار باشند . حکومت بدرا رونقی نمی‌ماند .

بعدها بسیار کسان کوشیدند تااین آیین پاك و بزرگ را آلوده بـه شرك کنند ، وزمانی که اندیشه‌ها را به‌بند کشیده بودند وآزادی را فرو مرده‌درزنجیر داشتند ، توفیقی یافتند. امازمان‌همواره به‌یك پایه نمی گردد ، به‌وسیلهٔ‌دانشمندان و پاك‌نگران گرد شرك ازآیین مقدس زدوده شد وحقیقت فلسفه و روش کهنی که بسیاری از ادیان وفلسفه‌های سترگ بدو مدیونند روشن شد .

آیین زردشت آن یك‌تاپرستی عمیقی است که بافلسفهٔ دوآلیستی اش راه را برشك دروجود خدایی یك‌تا بربست . این که دراوستا ، پیامبر اهور ، مزدا-اهور

مزد ، ــ ومزدا اهورا را به‌جای یك‌دیگر به‌کار می‌برد ، آن روزگاری را به‌یاد می‌آورد که اهورا ومزداهنوزایزدان جداگانه‌یی بودند. ولی برای زردشت‌اوخدای یگانه‌یی بود او نیز هم چون **موسا** که غیر از **یهوه** خدایی نمی‌شناخت ، جز **مزدا** به خدایی باورنداشت

در [ یسنا ٤٤ ] بازبان شاعرانه‌یی درتوحیه وقدرت خدای یکتا سخن گفته شده، وآن‌نوعی است که سرود **ایخناتون**Ikhnaton و مزمور **داوود** را به یادمی آورد : « از تومی‌پرسم ای اهورا مزدا کیست پدر راستی، کیست نخستین کسی که راه سیر خورشید وستاره بنمود ، از کیست که ماه گهی تهی است‌و گهی‌پر، کیست نگه‌دار زمین درپایین وسپهر دربالا، کیست آفرینندهٔ آب و گیاه، کیست که به‌بادو ابر تندروی آموخت، کیست آفرینندهٔ روشنایی سودبخش و تاریکی ، کیست که خواب وبیداری آورد ، کیست که بامداد ونیم روز وشب قرارداد ودین‌داران رابه ادای‌فریضه گماشت، کیست آفرینندهٔ فرشتهٔ مهر ومحبت . » پس‌ازاین‌پرسش‌ها زردشت خود درپاسخ می گوید : « من‌می کوشم تورا ای مزدا که به توسط خرد مقدس آفریدگارکلی به درستی بشناسم . » در روش و آیین زردشت جایی از برای خدایان پیشین‌وجودنداشت. هم‌چنین‌خدای یك‌تای اورانیازی به‌ایزدان کوچك‌تر نبود ، وتنها گرد اوراصفت‌هایش فراگرفته بودند که با ابهامی‌بدان‌هاشخصیت‌داده شده‌است‌و به نام امشاسپندان خوانده شده‌اند که شش گانه بوده وهریك گروهی از ایزدان‌را فرو دست‌دارند.

زردشت برخرافات زمان واعمال جاودانه ومراسم قربانی خط‌بطلان کشیده وآن‌ها را نهی‌می کند. در گاتاها که کهن‌ترین قسمت اوستا وازسروده‌های‌پیامبر است به‌هیچ روی آثار دورازعادات وشگفت‌کاریهایی که‌در کتاب‌های دیگر ادیان‌به نظر می‌رسد اثری نیست. اهمیت به زندگانی این‌جهان مافوق به‌پرداختن‌کارهای

جهانی دیگر است :« اهورامزدا مرا برای راه‌نمایی دراین جهت برانگیخت‌ومن‌از برای رسالت خویش ازمنش پاك تعلیم یافتم » هم‌چنین قربانی را تحریم نموده و وعاملین آن‌را نفرین می کند: «نفرین توباد ای مزدا به کسانی که بافریادشادمانی کارقربانی می کنند . » ازدیر گاه نوشیدن مسکرات دربسیاری ازادیان‌باستان‌جزو رسوم خرافی بوده است ، نوشیدنی‌های سکر آوری که عقل وبینش راستین انسانی را زایل نموده وطبع وخوی بهیمی‌اش را برمی‌انگیزاند . پیامبر بزرگ پارسی بر علیه این رسم نیزمی‌شورد : « کی‌ای‌مزدا شرفا به رسالت نیك‌پی خواهندبرد، کی این آشام سکرآورندهٔ چرکین را برخواهی انداخت .»

مسألهٔ تقابل وتضاد که بعدها اصل زردشتیت شناسانیده شد، ازجملهٔ مواردی طبیعی درفلسفه وروش‌قیاس است. درآیین‌زردشت ، به‌ویژه در گاتاها که کهن‌ترین قسمت اوستا وشامل سرودهای پیامبر است ، به‌هیچ روی سخنی‌ازنبرد وستیز،اهورا مزدا واهریمن به میان نیست واز موارد الحاقی‌است که بعدها به‌این آیین افزوده شده است . درسراسر گاتاها اهورا مزدا آفریدگار یگانه وبلامنازع جهـان‌است . خالق جملهٔ مظاهر مادی ،مینوی است ودربرابر اوازفاعل یاآفریدگارشروزشتی وبدی سخنی به‌میان نیست ، بلکه **انگیزه مینو** *Angra_mainyu* ویاخرد پاك که بعدها به‌مروز اهریمن گردید ، وجملهٔ زشتی‌های جهان را بدو منتسب است ، و در مقابل **سپنتامینو** *Spenta – mainyu* یاخرد پاك ومقدس می‌باشد. این‌بزرگ‌ترین وارزنده‌ترین فلسفهٔ جهانی‌است ، تضاد درهمه جا قرار دارد ، دراصول‌علمی مثبت‌و منفی است دراصول روانی به اصطلاح **فروید** « دوگانگی عواطف »یا انـگیزش مهرو کین*Ambyvalence* جلوه‌می‌نماید،[۶۲] دراصول‌عرفانی‌وتصوف‌نیز تعابیری‌دارد وسرانجام دراصل کلی‌اخلاقی‌ونظام طبیعی سرشت انسانی‌نیز به‌نیکی‌وزشتی‌شناخته

۶۲ـ نگاه‌کنید به‌کتاب «اصول روانکاوی» ترجمهٔ نگارنده

می‌شود ، مزدا و اهورامزدا ویا به تلفظهایی دیگر خدایی یگانه است، آوایی‌است دریزدان گرایی که نخستین بار به‌شکل برجسته‌اش ازفرزندی متعلق به‌فلات‌ایران برخاست ، فرزندی که‌معلم بشریت است وتعالیمش هیچ گاه‌به کهنگی نمی گراید.

هم‌چنان که دراین روش فلسفی مسألهٔ نیکی وبدی حل‌شده‌است،مسألهٔمهمی دیگر نیز به‌انجام‌رسیده وآن‌مسألهٔ جبر وتفویض است. دربسیاری از ادیان ومذاهب بزرگ و کوچك اصل‌جبر فرمان رواست، جبرزیر بنای‌عقاید را که ساخت، سستی، تنبلی ، بی‌کارگی وسرانجام تصوف وعرفان و گوشه گیری و ازخلق بریدن و پا به دامان در گوشه‌یی در کشیدن را می‌آموزد اما در زردشتیت‌باتعلیم وآموزش‌زرینی اصل ارادهٔ آدمی بیان شده است . در «اهنود گات ـ بند ـ ۱۱» آمـده است : «ای اهورامزدا نخست از خردخویش بشررا بادین ونیروی اندیشه‌آفـریدی، وآن گاه زندگانی‌را به‌پیکرمادی‌درآوردی ، وبابخشش‌اراده‌و کردار ـ خواستی که‌هر کس برحسب ارادهٔ خود، وازروی ایمان‌کامل روش‌خودرا برگزیند .»

زردشت پیروزی بشررا ازراهنمایی خرد واندیشه برمی‌شمارد نه‌تعبدوپیروی ازسنت و دنباله‌روی . نیروهای چهارگانهٔ معنوی به‌فردگرایی ، تاریك اندیشی و سنت پرستی متکی نیستند ، بلکه آمـوزش گر یك روش اجتماعی استوار به شمار می‌روند . در « یسنای ۳۰ ـ بند ۷» آمده است : خشترا ـ و هومنا ـ اشابه یاری می‌شتابند وبه کمك آرمیتی به‌انسان پایداری‌می‌بخشند تادرمیدان آزمایش‌زندگانی پیروز وکامروا به‌درآیند.» باآگاهی ازمعانی این نیروهای چهارگانـه است که به اهمیت وارزش این‌فلسفه بهترواقف می‌شویم . خشترا به‌معنای‌نیرو وقدرت‌اهورایی است . وهومنا به‌معنای نیك‌اندیشی و عقل گرایی است . اشا قـانون راستی و نظم کامل است ،ـ وآرمیتی عشق ومحبت‌وامید وعلاقه است . درآیین زردشت به‌کلیات توجهی منطقی مبذول شده است . نژادگرایی وقوم دوستی واز دیگران بریدن وبه

خود پرداختن را نهی‌می کند تعالیمش برای همگان است . اصول اخلاقی جهت جملهٔ مردم می‌باشد ، یکی از فرامین ده گانهٔ **موسا** این است : « نسبت به همسایهٔ خود شهادت دروغ مده» وهم‌چنین فرامین دیگر که جنبه‌یی محدود و قومی دارند ، نه جهانی وعمومی . هنگامی که گفته می‌شود خانوادهٔ خودرامحترم‌شمار، ویانسبت به همسایه شهادت دروغ مده ، محدودیت خاصی در آموزش به نظر می‌رسد ، واین گونه مفهوم می‌شود که‌شاید شهادت دروغ‌دادن‌جهت‌غیر همسایه زشتی‌و بدی‌محسوب نگردد ، این‌تعالیم جنبهٔ‌قاطعیت‌و بشردوستی ویکسان نگری رافاقد است . درحالی که در گاتاها می‌خوانیم که : «راه درجهان‌یکی است‌و آن‌راه راستی است.» فرمانی است قاطع ، غیرمحدود و بی‌خدشه .

در «یسنای ۱۰ ــ بند ۱۶» آمده است: « از برای پنج چیز هستم ، از برای پنج‌چیز نیستم :

از برای پندار نیك هستم ، ازبرای پندارزشت نیستم .
از برای گفتار نیك‌هستم ، ازبرای گفتار زشت نیستم
از برای کردار نیك‌هستم ، از برای کردار زشت نیستم
ازبرای فرمان‌برداری هستم ، ازبرای نافرمانی نیستم
از برای راستی‌هستم ، از برای دروغ نیستم
این‌چنین تا [ به‌روز ] واپسین که درمیان دو گوهر فتح‌قطعی بود. [۶۳] »

روش وتکلیف آدمی درمقابل نیك‌وبد روشن است درسطور فوق‌ملاحظه‌شد که به‌موجب فلسفهٔ زردشتی ، ارادهٔ انسانی‌واختیار اوامری مقدس وبی‌تردیداست،

۶۳ــ اشاره است به‌دوگوهریا مینویان غیرمریی: سپند مینو(خرد مقدس)واهریمن که درطی جهان مادی به ضد یکدیگردرستیزه‌اند تااین‌که سرانجام سپند مینویاروح‌راستی ونیکی غلبه نموده و روح خبیث اهریمن شکست یابد

گذشته ازآن ، دانای بر گزیدهٔ پارسی خود در «یسنای ۳۰ ، قطعه ۳» می گوید : «آن دو گوهر[۶۴] هم‌زادی که درآغاز درعالم تصور ظهور نمودند یکی از آن نیکی است دراندیشه و گفتار و کردار ، ودیگری ازآن بدی[دراندیشه و گفتار و کردار] ازمیان این‌دو، مرد دانا باید نیك را بر گزیند نه‌زشت‌را .» ازبرخورد دوقطب مثبت ومنفی است که برق‌می‌جهد وپرتو افشانده‌می گردد ، دروجودآدمی نیزازبرخورد عواطف مهرجویانه و کین‌آگین است که حالات روحی پدید می‌شود ، و این اصل کلی وعلمی درفلسفهٔ وجود ، ازز بان زردشت چنین بیان شده است : «هنگامی که این دو گوهر [نگاه کنید به قطعه سوم ، ازیسنای۳۰] به هم رسیدند ، زندگانی و مرگ پدیدآوردند ــ ازاین جهت است که در سرانجام دروغ‌پرستان از زشت‌ترین مکان ؛ وپیروان راستی ازنیکوترین محل برخوردار گردند[۶۵] .» دریسنای‌سی‌ام‌جمله ازنکوهش کردار وپندارو گفتار زشت وتمجید وبزرگ‌داشت نیکی‌وشایستگی‌سخن رفته است

درآیین وفلسفهٔ زردشتیت زندگی ستوده وتقدیس شده است . درسراسراوستا نیروی زندگی مـواج وسرشاراست . فلسفه وتعلیمات زردشت حاصل اندیشه‌هایی است که درکار و فعالیت پروریده شده است این معنا را در کمتر دین و مـذهبی ملاحظه می کنیم . درآیین‌هایی دیگر ، اگـر دعوتی به کار و کوشش شده باشد ، موارد فراوانی نیز دربرابر آن یافت می‌شود که قلندری ودرویشی ستوده شده‌است. قرن‌ششم‌پیش‌ازمیلاد ، در**هندوستان** ، **چین** ، **بین‌النهرین**وحتا **یونان** افکارروافی و روش عرفانی و صوفی‌مآبی نفوذ داشته است ، لیکن برای قوم و گـروهی که

---

۶۴ــ گوهردراین جا به معنای اصلی‌آن ، یعنی ذات ، وجود ، نژاد و تخمه مورد استعمال است .

۶۵ــ یسنای۳۰ ، قطعهٔ سوم

کشاورزی پیشه داشته‌اند و برزمینی نامستعد جهت کشاورزی میهن گرفته بودند ، جایی از برای بی‌کارگی وقلندر منشی وجود نداشت . زردشت زندگی‌را می‌ستاید وآن‌را حرمت می‌نهد . پذیرفتن جملهٔ زشتی‌ها ، ناداری‌ها و کوتاه دستی‌های این دنیا را جهت سعادت واحراز مقام دردنیایی دیگر نمی‌پذیرد واین‌یکی ازنشان‌های پایندگی این‌آیین است در تمام اعصار و دهور . درجملهٔ موارد ، آیین زردشت ، و دین‌بهی راه افکار صوفیانه وانواع ریاضت‌ها را سد می کند . در **وندیداد** باب‌سوم، فقرهٔ ۳۳ ـ آمده است : ازناخوارگی وامساك نیرو و توانایی پدید نمی‌آید ، واز گرسنگی پارسایی‌حاصل نمی‌شود . ناخوردن جسم‌را می‌کاهدونیرورا فرو می گیرد وآدمی را از کشت‌وزرع باز می‌دارد ،ودرامر تولید نسل‌اختلال می‌آورد.زندگانی جسمانی متضمن خوردن است وازناخوارگی مرگ می‌زاید .»هم‌چنین‌پارسایی‌بدون کار وزراعت و کوشش‌نکوهش‌می‌شود . فضیلت ازآن کسی است که بیشتر کار کند، جهد ورزد ، شخم‌زند ومحصول بردارد . در وندیداد ، بـاب سوم ، فقرهٔ ۲۳ آمده است : «ای آفرینندهٔ جهان مادی ، ای یگانه پاك ، چهارمین کسی که زمین را به کمال نشاط‌آورد کیست ؟ **اهورامزدا** جواب می‌دهد : ـ آن کس کـه بیشترین مقدار گندم کشت نماید ، بیشترین سبزی‌هـا به‌کارد ، و بیشترین درخت‌ها غرس نماید ؛ کسی که زمین خشك راآب دهد و زمین پر رطوبت و باتلاقی را خشك و قابل کشت نماید .»

پاکی در کردار و گفتار و پندار اساس اصلی این فلسفهٔ جهانی است . کار و کوشش ، راستی ودرستی ، دوری ازجنگ‌طلبی ، برزمین نهادن جنگ ابزار و به دست گرفتن وسایلی که ازآن خیر وسودی برخیزدستوده شده وتقدیس گشته‌است. در «یسنا ـ ها ۱۲ ـ قطعهٔ نهم» چنین‌آمده است : «می‌ستایم دین نیك مزدا پرستی را ، دور کنندهٔ جنگ‌را ، برزمین گذارندهٔ جنگ ابـزار را ، خویشی دهنده را ،

پاك‌را که از آنهایی که هستند و نیز آنهایی که خواهند بود ، بزرگ‌ترین و بهترین وزیباترین ، و آن که‌اواهورایی زرتشتی‌است . به‌اهورامزدا همهٔ نیکی‌هاراپیش کش می کنم ، این‌است ستایش دین مزداپرستی .»

در سراسر نوشته‌های زرتشتی ، زندگی‌همراه بانیکی وشرافت وکارستاییده شده است . فضیلت و مورد محبت خدا قرار گرفتن به‌نماز و عبادت پرداختن واز زندگی پرداختن به امید دنیایی دیگر معرفی نشده است در ویسپرد چنین می‌خوانیم : « جوان نیك منش را ، نیك گفتار را ، نیك کردار را ، نیك دین را می‌ستایم . جوان پاك‌سخن را می‌ستایم ، خویشی دادن را می‌ستایم ، کشور پیما را می‌ستایم ،نیك‌خرد گردش کننده‌رامی‌ستایم ، کدبانوی خانه‌داررامی‌ستایم .» این‌ها است تعالیم آن‌رادمرد بزرگی که ازفلات ایران برخاست وتعالیمش مشحون است از فروغ بی‌پایانی که بر جامعهٔ انسانی پرتوافگن می‌باشد . **اوستا** ، کتاب عظیم اخلاق ودرس‌زندگانی است ، کتابی است که تعالیمش برای ادوار وحتا زمان پر غوغای ما عملی وپرفایده‌است اهورامزدا ، این‌خداوندگار راستی‌ویگانه،سمبول عقل وخرد است، عقل‌وخردی‌کلی که احاطه برخردهای کوچك‌تر رادارد‌وهمواره راهنمای عقلی است وندای خرداست درجهان مادی ، درجهانی که راستی و کوشش ازراه راستی درآن‌هم چون سیاله‌یی ساری است . در یسنای چهل‌وهفت . قطعهٔ دوم آمده است : «برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت به این‌خرد مقدس بهترین اعمال‌را به‌جای‌آورد . خواه از گفتار زبان و سخنانی که از خیال پاك است ، وخواه ازکار بازوها و کوشش‌پارسا .» به‌تربیت و تهذیب نسل جوان در آیین بزرگ‌ایرانی توجهی‌بسیارشده‌است ، به‌ویژه‌دوشیزگان وجوانانی که‌نخستین گام‌را در راه زندگانی مشترك بر گذاشته‌اند . در یسنای پنجاه‌وسه ، قطعهٔ پنجم ، زرتشت خطاب به‌نوعروسان وداماداان چنین می گوید : «ای دختران شوی کننده ،

وای دامادان ـ اینك بیاموزم و آگاهتان سازم . پندم را به‌خاطر خویش‌نقش بندید وبه‌دل‌ها بسپرید ـ باغیرت ازپی زندگانی پاك‌منشی‌به کوشید ،ـ هریك ازشما باید در کردار نیك به دیگری‌سبقت جویدوازاین‌رو زندگانی خودرا خوش‌وخرم‌سازد.»

درجهان باستان ، ومیان جملهٔ ملل متمدن جهان کهن در هیچ یك از نقاط تمدن خیز بزرگ هم چون : بین‌النهرین ، هندوستان ، چین ، رم و یونان بـا آن فلسفهٔ عمیق وپیش‌رفته‌اش، زن هم چون مقامی رانداشته که درایران باستان‌داشته است . دختران درانتخاب‌شوهرازحق انتخاب وآزادی بهره‌مند بوده‌اند، ولازم‌بوده است تا باخرد خود نیز دراین انتخاب مشورت نمایند . هنگامی کـه پدری برای دخترش شوهری انتخاب می کرد ، با او ازنیکی‌هـا ومقام وراستی ودرستی داماد سخن گفته وآن گاه دعوتش می کرد تا باخردش دراین باره مشورت نمـاید . در یسنای پنجاه و سه ، قطعهٔ سوم‌آمده است: «اینك توای **پوروچیستا**Pourucistâ، ازپشت هیچتسپ Haecataspa [ = نام‌خانوادگی‌زردشت ] ودودمان **سپنتمان** [ — نام‌خانوادهٔ زردشت ] ای جوان‌ترین دختر **زردشت** ، او [زردشت]بامنش پاك وراستی ومزدا ازبرای تو **جاماسپ** را که‌یاور دین داران است‌بر گزید.اکنون برو باخردت‌مشورت کن ، ـبا اندیشهٔ‌پاك‌مقدس‌ترین‌اعمال‌پارسایی‌را به‌جای‌آور.»

هم‌چنین است روابط متقابل مردنسبت به‌زن. دربندبعدی‌جاماسپ نیز سخن می گوید وقدر وارزش اجتماعی زن‌را می‌نماید . زن برای خانه‌نشینی وبی‌دخالتی درامور اجتماعی نبوده است بلکه تربیت وآراسته‌اش می‌نموده اند جهت خدمت به خلق وجاماسپ گوید : ـ این‌را [پوروچیستارا ] با غیرت به ایمان دلالت کنم تـا مانند پاك پاکان نسبت به پدر وشوهر وبه‌برزیگران و به‌شرفا خدمت‌به‌جای‌آورد، مزدا اهورا پاداش باشکوه منش پاك را برای ایمان نیکش همیشه نصیب‌او کناد

سراسرسرودهای پیامبر بزرگ ایرانی مشحون است ازدرس‌هایی در اصول

اخلاقی راستی پایه واساس نیکی ، خوشی‌ها ، سرورها وراه رستگاری است ، ـ و آن‌چه که شر ، زشتی بدی و کژی برمی‌انگیزد ـ مایه‌اش دروغ و نادرستی است آدمی گزینش هریك ازاین دوراه آزاد ومختار است اهورا مزدا که جز پاکی ، راستی ، خوبی ، وزیبایی‌چیزی نیافریده است‌خواهان آن‌است که‌مردمان‌جملگی راستی را بر گزینند و از دروغ به‌پرهیزند وبه‌خرد وعقل بگرایند ، چون زردشت بارها تأکید وتأیید کرده که اهورا مزدا جز عقل وخرد بزرگ وعالی‌وشکوهمند چیزی نیست. کسی که نیکی‌وراستی را بر گزیند از اهورا مزدا ، یعنی‌خردپیروی کرده است و کسی که از خرد پیروی کند ، بی شك خرد یاریش می‌دهد به سوی زندگانی پاك و پرسرور وخوشی . هم‌چنین آنانی که به‌دروغ وناراستی‌بگرایند،از خرد وعقل ونیروی تمیز خود گریخته وتغافل ورزیده‌اند ، وبی شك سرنوشت این چنین کسانی نیز جزناراحتی‌های وجدانی وروحی و شرم زدگی و احساس گناه چیزی نخواهد بود ، سرنوشت آنانی که هر دو عنصر را بر گزینند، گهی نیکی و گاهی زشتی را پیشه کنند ، وهمواره در گزینش یکی تردید و دودلی‌نشان دهند ، مقامی خواهند داشت میان نیکان و بدان سر گردان و بی فرجامند ، نه در دستهٔ نیکان جا دارند ونه در گروه زشت‌کاران . در «یسنای ۴۸ ـ بند چهارم آمده است ، ( کسی که گهی نیك و گهی زشت اندیش است ، و کسی که وجدانش را به واسطهٔ کردار و گفتارش مطیع هوا و هوس وخواهش خویش سازد ، چنین کسی به حکم ازلی تو [ =مزدا ] در واپسین منفرد وتنها خواهد شد . » واما کسانی که پیرو راستی ونیکی بوده‌اندنیز حکمشان در « یسنای ۳۳ ـ بندسوم » آمده‌است :« کسی که دوستار راستی را خرم خواهد ، چه‌ازپیشوایان وچه ازشرفاوبرزیگران، کسی که با غیرت از ستوران پرستاری کند ـ ، چنین کسی روزی در بوستان امشا و وهومن [ = فردوس ] به سر برد . »

اوستا ـ حاوی تعالیم مردی بزرگ است که بیشتر به اخلاق پرداخته است تا به فلسفه ، و بیشتر به زندگانی وجهان مادی نظرداشته است تا به جهانی پسین و پاداش و کیفر ـ و بیشتر به زندگانی وروش عملی پرداخته است تا به ماوراءالطبیعه وفلسفه . اوستا حاصل فلسفهٔ قومی است برزیگرو کشاورز ـ اخلاق ، آداب، روش های سلوك ومقدسات مردمانی است که اغلب وبلکه جملگی درراه زندگانی عملی کوشایی وجهد ورزیده‌اند . مردمانی پاك دل که صفای محیط دهقانی ، زیبا ترین چیزها را راستی ونیکی بدانان شناسانیده وجملهٔ ناآرامی‌ها و زشتی‌ها را از دروغ پرستی ودورویی بدانان آموخته است. دراین تعالیم سرگشتگی‌های فلسفی واعراض اززندگانی ودرویشی یااصولا وجود ندارد ویاهرگاه وجود داشته باشد به‌اندازه‌یی خفیف و ملایم جلوه می کند که صدمتی به زندگانی همراه باکار و کوشش وایمان پاك وارد نمی کند . سرودهایی است که باتمام قدمتشان ، رایحهٔ عطرآگین محیط پاك دهقانی رابه مشام می‌رساند ، تعالیمی است جهت زندگانی عملی که در شکل کهنشان جهت زندگانی عصرما کاملا قابل پذیرش وعمل می‌باشد ؛ ـ وسرانجام آوایی‌است انسانی که ازمرزهای دورتاریخ طنین دارد وانسان‌ها رابه اخلاق‌انسانی دعوت می‌نماید شاید هرگاه دراین عصرپرآشوب وزمان شوربختی ، گروه‌ها و کسانی که طالب سعادت، آرامش وزندگانی باصفا وپاکیزه‌یی باشند، بابه‌کاربستن این تعالیم جاودانی وبرترین ، یعنی : پندارنیك ، گفتارنیك و کردارنیك به کام و آرزوی خود بازرسند .

آقای **پورداوود** بر«یسنا ـ ها ـ دوازده» مقدمه و گفتاری نوشته‌اند که به همراه ترجمهٔ کامل آن آورده می‌شود ـ «ها ۱۲ ـ ازقطعات بسیارقدیم اوستا است. نظر به انشاء وزبان که بسیار به گاتاها نزدیك است فاصلهٔ بزرگی میان عهدمؤسس دین مزد یسنا وزمان این «ها» نباید قرارداد ، به خصوص فقرهٔ هفت آن‌قابل توجه

است ازاین که ازناموران‌عهد کهن فقط از **زردشت** وپادشاه معاصروی **کی گشتاسپ** ودو وزیرش **فرشوشتروجاماسپ** یاد شده است دراین «ها» که در اعتراف به دین مزدیسنا است ـ دیوها ودیویسنان ، یعنی گروه پرورد گاران‌آریایی وپیروان آنان نکوهیده وانکارشده‌ویگانه‌آفرید گار**اهورامزدا** ومهین فرشتگان وی**امشاسپندان** وپیغمبربر گزیده‌اش **زردشت** ستوده واقرارشده‌اند .

در این «ها» یك زردشتی مزداپرست ازروی ایمان و اعتقاد با همهٔ مشرکان و مفسدان قطع روابط می کند ، جادویی ودروغ را ترك می گوید ، برآن است که دیگرقصد مال وجان کسی نکند ، خون نریزد وجنگ ابزاربه‌کارنبرد ، ازراهزنی ودزدی وغارت وآزار دوری کند ، زیان وویرانی به ده بند گان خدای وارد نیاورد، فرشتهٔ زمین **سپندارمذ** را در کشت وکارازخود خشنود سازد، به زراعت وآبادانی پردازد ، گله ورمه به پروراند ، برهم زن‌آزادی دیگران نباشد ، بند گی وبرد گی روا مدارد ، کاملا اصول مزدیسنا را که پندارنیك وگفتارنیك وکردار نیك باشد مراعات نماید ، به‌آن چه نیك است روی‌آورد وازآن چه زشت است روی برتابد ، دردینی که‌آب‌وگیاه‌وچارپایان‌درآن ستوده شده‌استوارماند،وسرانجام‌آن چه را که دادار اهورامزدا به پیامبرخود زردشت تعلیم داده وزردشت به جهانیان رسانیده ، وخود درطی زند گی مطیع فرمان ایزدی بوده سرمشق خود داند

دوفقرهٔ اخیراین «ها» را که فقرات هشت ونه باشد هرزرتشتی چندین بار درشبانروز دروقت«کشتی بستن»[۶۷] می‌خواند چنان که ملاحظه می‌شوداین‌اعتراف چندین هزارسالهٔ نیا گان مادارای‌جمیع مزایای اخلاقی‌است. چیزی‌نا گفته‌نمانده که ما بتوانیم امروزه به‌آن بیفزاییم دینی که درچنین عهدی کهن اعترافش این

---

۶۶ـ یسنا ـ جلد اول ـ ۱۸۸ـ۱۸۴.

۶۷ـ «کستی» و«کستی بستن» ، یاکشتی‌بستن یکی ازمراسم زردشتی است وکستی

بوده ، ماهم به جاست جملهٔ فقرهٔ نهم این «ها» را در کمال سرافرازی بهزبان‌رانیم: «دین‌مقدس اهورایی زرتشتی که درمیان همهٔ دین‌هایی که هست وخواهدبودبزرگ ترین وبهترین وآراسته‌ترین است.» هم چنین باید به‌یادآوریم که این «ها» درجزو بسیاری ازقطعات دیگراوستا، به ویژه گاتاها ، گویای آغازتمدن ایران است،چنان که تمدن وتاریخ قدیم ایران گویای اثرات همین دستورمقدس است .

## ۴ـ یسنا ـ ها ـ دوازده

۱ـ نکوهش کنم دیوهارا ـ من اقرار دارم که مزدا پرست زرتشتی ، دشمن دیوها [و] اهورایی کیشم ستایندهٔ امشاسپندان ، پرستندهٔ امشاسپندان به اهورا مزدای نیك [و] خداوند نیکی، پاك شکوهندهٔ فرهمند همهٔ نیکی را سزاواردانم- زیرا که ازاوست آن چه نیکواست ، ـ ازاواست چارپایان ، ازاوست راستی ، ازاو

---

عبارت است از۷۲ نخ ازپشم سفیدگوسفندکه بایستی به دست زن موبدی بافته شود . هفتاد ودونخ به شش رشته تقسیم شده ، هررشته دارای دوازده نخ است . عدد هفتاد ودو اشاره است به هفتاد ودوفصل یسناکه مهم‌ترین قسمت اوستا است . دوازده اشاره است به دوازده ماه سال ، وشش اشاره است به‌شش «گهنبار» که اعیاد دینی سال باشند

کستی را بایستی سه‌باربه دورکمربه‌گردانندکه اشاره است به عددسه‌اصل‌مزدیسنا، یعنی منش نیك ، گوش نیك وکنش نیك . ازآن پس دوگره درپیش ودوگره درپس‌بدان می زنندکه‌این چهارگره نیزخودسمبول وکنایه‌یی است. کستی را به سن پانزده‌سالگی‌می‌بندند وآن امری واجب است‌که برحسب‌آن‌کودك وجوان به سن بلوغ رسیده وورودش‌به‌جرگهٔ مردان اعلام می‌شود. این امر، یعنی مراسمی ازبرای ورود بالغان به‌جرگهٔ مردان‌میان اقوام وقبایل بسیاری‌به اشکال‌گوناگون رواج داشته است‌که درقسمت‌های‌مربوطه بـدان‌ها اشاره می‌شود .

است روشنایی ـ [جهان] ازروشنایی اوخلعت خوشی یافت .

۲ـ **سپندارمذ**[۶۸] نیك را برمی گزینم ، باشد که اوازآن من شود من انکار می کنم‌ازدزدی و به دربردن چارپایان، انکارازاین که زیان وویرانی به‌ده مزدیسنان به رسانم

۳ـ من روا می‌دارم آزادی رفت‌وآمد، آزادی منزل ازبرای اهالی خان‌ومانی که درروی این زمین باچارپایان به سر می‌برند[۶۹]

در[هنگام] نمازراستی نزد [آب‌زور] فراهم شده این را می‌ستایم. ازاکنون به بعد به زیان وویرانی ده مزدیسنان قیام نکنم ونه قصد تن وزندگی [کسی]

٤ـ بادیوهای مفسد زشت ناپاك شربرآفریده، بستگی را ترك گویم،[باآن] آفریدگان دروغ ، آفریدگان تباه ، آفریدگان زشت ، ترك [گویم] دیوها را ، ترك پیروان دیوها را، ترك جادوان‌را، ترك جادوپرستان‌را، ترك‌باآن‌آفریدگانی که گزندآوردند ، ترك درپندارها ، ترك در گفتارها ، ترك در کردارها ، ترك باآن چه سرزند ازآنان ـ این چنین ترك گویم بستگی با هریك از دروغ پرستان آزاردهنده را .

٥ـ این چنین ـ این چنین که **اهورامزدا** به زرتشت بیاموخت ، در همهٔ گفت وشنیدها ، درهمهٔ انجمن‌ها درآن هنگامی که مزدا و **زرتشت** با هم سخن داشتند[۷۰]

---

۶۸ـ امشا سپند «سپندارمذ» نمایندهٔ بردباری اهورامزداست ودر جهان نگهبانی زمین بااوست وبسا دراوستا ازکلمهٔ سپندارمذ خود زمین اراده شده است .

۶۹ـ چنان‌که پروفسور **گلدنر** Geldener می‌نویسد :دراین فقره به ترك کردن بندگی وبردگی اشاره شده است

Die Zoroastrische Religion in Religion sgeschichtliches Lessbuch Von Bertholet, S, 16

۶ـ این چنین ـ این چنین که زرتشت بستگی با دیوها را ترك گفت ـ در همهٔ گفت وشنیدها، درهمهٔ انجمن‌ها، ـ در آن هنگامی که مزدا وزرتشت باهم‌سخن داشتند . این چنین نیزمن که یك مزداپرست زرتشتی [هستم] ، بستگی بادیوها را ترك می گویم آن چنان که [بستگی] با آنان را او، زرتشت پاك ترك گفت .

۷ـ به‌آن ایمان به‌آب‌ها ، به‌آن ایمان به گیاه‌ها ، به‌آن ایمان به‌چارپایان خوب کنش،[۷۱] به‌آن ایمانی که اهورامزداچارپایان بیافرید، که مرد پاك[بیافرید]، به‌آن ایمانی که زرتشت بود ، به‌آن ایمان **کی گشتاسپ**، به‌آن ایمان**فرشوشتر**[و] **جاماسپ** ، به‌آن‌ایمان هریك ازسوشیانت‌های راستی‌پرورپاك، به‌همین‌ایمان‌و کیش نیز[راستی] من یك مزداپرست هستم

۸ـ من اقراردارم که مزدا پرست زرتشتی باایمان واعتقادم . من ایمان دارم به پندارنیك اندیشیده ، من ایمان دارم به سخن نیك گفته شده ، من ایمان دارم‌به کردارنیك کرده شده

۹ـ من ایمان دارم به دین مزدیسنا که جنگ را براندازد وجنگ ابزار را به کنار گذارد ، به خنودت امر کند [دین] مقدسی که درمیان همهٔ [دین‌هایی که] هست وخواهد بود، بزرگ‌ترین وبهترین‌وزیباترین است آن[دین]اهورایی‌زرتشتی، همهٔ چیزهای نیك رابه اهورا مزدا سزاوار می‌دانم ، ـ این است ایمان [اعتراف] به دین‌مزدیسنا*.

---

۷۰ـ یعنی‌مطابق دستوری که‌اهورا مزدا به پیغمبرش داد، باهمهٔ‌دیوهایاپروردگاران باطل وپیروان‌آنان ترك روابط کنم .

۷۱ـ یعنی من به دینی اعتقاد دارم که به‌آب وگیاه وچارپایان سودمنداعتقاددارد، یا به عبارت دیگردینی‌که به پاکیزگی وزراعت وآبادانی توصیه می‌کند

* ـ دراین قسمت ازفلسفهٔ زرتشت بسیار به اختصاروکوتاهی یاد شد ، چون‌کتاب سه جلدی«زرتشت وزمان اوستا»تحت چاپ است وهم چنین‌درمجلدات بعدی‌به تفصیل‌ازاین آیین‌یادمی‌شود، ودرکتاب«بیان‌الادیان» نیزازآن‌سخن‌بسیارگفته‌ایم، بدان مآخذنگاه کنید.

## بخش بیست ویکم :
## ریشه های کهن در سرزمین اهرام

### ۱ـ مصر سرزمین کهن فلسفه

ریشهٔ کهن فلسفه ، پتاه هوتپ ، زندگانی و آثار، رسالهٔ او ، نصیحت نامه‌یی برای پسرش ، دربارهٔ تعلیم وتربیت ، کودك شایسته وناشایسته ، دربارهٔ زن وهمسر گزینی، آداب اجتماعی، روش سخن گویی، ای‌پوور فیلسوف بدبین، آرزوی انهدام نسل بشری، علل بدبینی او ، اوضاع مصر، فلسفهٔ ای‌پووری

فلسفه ریشه‌یی بسیار کهن دارد، به ویژه فلسفهٔ اخلاق ، ـ واین ریشهٔ کهن را می‌توان بافروریختن بنای تاریخی فلسفه که آغاز آن را ازیونان زمین می‌دانند، به مصر، بابل ، هندوستان وچین وایران منتقل ساخت . نزدیك به بیست وسه‌قرن قبل از آن که کون‌فوسی‌یوسی وجود داشته باشد ، وبودایی درسرزمین هندوستان به فلسفه دست یازی کرده‌باشد،وزردشت درایران زمین به‌تعلیم‌پرداخته‌باشد،ودرحدود دوهزار وسه سدسال پیش ازآن که یونان فلاسفه‌یی جهانی به بارآورد ، درسرزمین اهرام ، دراین زمین‌شگفتی‌ها وعجایب‌فیلسوفانی چون **پتاه‌ـهوتپ Ptah-hotep** مغرور ونیك منش وآموزندهٔ اخلاق ، ـ **ای‌پوور Ipuwer** شکاك و بـدبین و **شوپن‌هاور Schopenhauer** مسلك زندگی‌می کرده‌اند که گفته‌ها، عقاید، آرا، اخلاق وروششان پس ازتطبیق به هیچ روی کهنه وعتیق به نظر نمی رسد

پتاه ـ هوتپ ، درزمان سلسلهٔ پنجم ، درشهر **ممفیس** سمت وزارت داشت‌وآن

چه که از قراین به دست می‌آید ، مقامش بزرگ وموقعیت استواری داشته است اما زمانی ، شاید به هنگامی که کهن سالی قوایش را فروخورده بود بر آن شد تا ازوزارت وکاردست داشته وباقی ماندهٔ عمررا به تفکرونوشتن به پردازد. به‌همین مقصد ، نامه‌یی به شاه نوشته وشرح می‌دهد که کهن سالی جملهٔ نیروهایش را فرو برده ، گوش‌هایش شنوایی بسیارنمی‌توانند ، وچشمانش به تنگی وضعف دوچار آمده . درنامه‌اش علایم پیری وسالخوردگی را برمی‌شمرد ومی‌خواهد که فرعون بزرگ پسرش را جانشین اوسازد وتمام قدرتش را بدوبازسپرد ، واجازت می‌طلبد تاازآن پس خودش نیزبه تعمق وتفکرپردازد ـ باشد که سروشی بدو رسد وپیك خدایان پیام‌هایی بدو بازرسانند . شاه درخواستش را پذیره می‌شود و فیلسوف به نوشتن آغاز می کند . رسالهٔ اوشامل قسمت مهمی است که درپند واندرز به پسرش می‌باشد . روش‌هایی تجویزشده دراخلاق است که درطول تاریخ چه بی‌شمارتکرار شده است. به فرزندش پند می‌دهد که : ـ به آن چه که گرد کرده‌یی ، وآن‌چه که آموخته‌یی ، سر کش ومغرور مباش . می‌آموزد که روش سخن گویی با مردمان گوناگون متفاوت است، عامیان رازبانی است وفرزانگان را روشی. دامنهٔ آموزش چه بسیاروسیع است ومرزی ندارد وبایستی آموخت وسستی نورزید ارزش سخن حکیمانه ولفظ زیبا وپاکیزه به‌هیچ روی قابل قیاس بادر و گوهر نیست وازسنگ های نفیس کانی بسی نایاب تراست پتاه ـ هوتپ چون فرزانه‌یی خردمند،بالحن آرام و کلام عمیقش می‌آموزد که درروش نیکی و راستی به کوش که مردمان بر حسب آن گروندگی یابند واز زشتی ودشمن سازی دوری گزین که کاری است بس نکوهیده. به پسرش اندیشمندانه می‌آموزد که ـ در گروه حق گرایان باش،وهیچ گاه سری که به تومی‌سپارند ، ازشاه باشد یا گدا فاش مساز، چون این امر نفس‌را خشم زده ووجدان را معذب می‌سازد .

آن گاه به فرزندش دربارهٔ کودکی که صاحب خواهد شد پند می دهد — هر گاه بر آن باشی که فرزانه‌یی وارسته و حکیمی خردمند وکامیاب باشی، پسری به بار آور که درطریق پویش راه به توبگرود ، خرد بیاموزد وروش اخلاق ومردم دوستی بر گزیند . هر گاه چنین پسری داشتی ، اورا خوش به نواز ودرحق وی از بزرگ داشت ونیکی دریغ مورز. لیکن هر گاه واژگون این موضوع رخ داد ، و برخلاف راه وروش نیکی که بدو آموخته‌یی گام برداشت ، و از نیکی وطریق پاك منشی اعراض جست ، وسخن زشت برزبان آورد،و کردار ناشایست پیشه ساخت ،— اورا تنبیه کن، اورا به زن تادر گفتارو کردار نیکوشود. فضیلت وشایستگی‌درپسر، ودیعه‌وموهبتی است که پدررا بدان‌می‌شناسند ونیکی ودرستی ازجمله‌چیزهایی‌است که هیچ گاه درغبار آلودگی فراموشی پنهان نمی‌شود .

جایی نیز به این موضوع مهم و کهن ، به عنوان پندآغازسخن می کند،وآن دربارهٔ زن است . به پسرش مشفقانه می گوید — دربر گزیدن زنی که زندگیت باوی می‌آمیزد ، سخت دقت کن ، هر گاه بر آنی تافرزانه وکامروا باشی ، زنـی خوش خصال ونیك سرشت بر گزین تاخانه‌ات را مرتب سازد وآن گاه اورا که در کنارت ودرآغوشت می‌باشد ، دوستش به دار ودراحترامش کوتاهی مورز. آمیزش بازنانی چند هم چنان که در زمان ما نیزازلحاظ اخلاق نکوهیده است ، در جهان باستان نیزمبنایی داشته وازهمین روی است که پتاه ـ هوتپ می گـوید : هشدارت می‌دهم که بازنان نیامیزی وبه هرجا که می‌روی ازآمیزش باآنان کوتاهی ورزی.

پس سخن‌را برسبیل پند به‌آداب‌معاشرت می کشد ومی گوید که—فرزانگی درسکوت وخاموشی است نه پر گویی وازهردری درجمع و انجمـن سخن گفتن خاموشی گزیدن شایسته تراست تاآن که‌آدمی درهربابی سخن ورباشد بـه این اندیشه باش که چه بسا درمحفل و گروهی کـه سخن می گویی کارشناش ومتبحری

باشد که بر تو ایراد گیرد و نادرستی گفته‌ات را درجمع آشکار سازد، پس شایسته تر آن است که کم گویی و کم را نیز از روی ژرف اندیشی برزبان آری که پر گویی هم‌چون دیوانگی است کوشا باش تا بر نفس و احساسات خودت چیره گی داشته باشی هنگامی که سخن گویی مشغول است ، سخن اورا مبر و بر کلامش متاز که از روش فرزانگان به دوراست ، ــ به هنگامی که ایرادی می کنی ویاپاسخ می گویی ازشور وحرارت جدل گونه به پرهیز که ازروش خردمندی کنار گی دارد .

این فیلسوف سرزمین اهرام که آوایش ازفاصله‌یی بعید ، نزدیك به پنجاه قرن پیش به گوش می‌رسد، رسالهٔ خودرا باپایانی لبریزازغرورپایان می‌دهد ومعتقد است که تعالیمش نمونه‌یی زرین است ازبرای ترقی وتعالی اخلاق وراه‌ورسم فرمان برداری وفرمانداری وسخن گویی، ــ ودرزمان فراعنهٔ سلسلهٔ هجدهم نوشته‌هایش اهمیتی شایان یافت ورونویس‌های بسیاری از آن تهیه گردید .

این لحن امیدوار ومشحون ازاخلاق وآرامش ، حاصل دورهٔ میانین سلطنت قدیم درمصر است. به‌زودی زمان آرامش وبه همان نسبت فلسفهٔ **پتاه ـ هوتپ** ازمیان می‌رود وآشوب واغتشاش پایان دورهٔ سلطنت‌قدیم فرامی‌رسد **وای‌پوور Ipuwer**، نمایان گروسمبول این نابه‌سامانی وآشوب است . از فلسفه‌اش چنین برمی آید که دیرزمانی ناظر جنگ وخشك سالی وبرادر کشی ودرد ورنج بوده است .از نوشته هایش برمی آید که هم‌چون بنی‌اسراییل ویهودیان زمان‌های بسیاری اوضاع محیط وکشورش دست‌خوش بی‌عدالتی ونالایقی زمامداران بوده که منتظرشاه دادگر و فیلسوف ــ سلطانی بوده است که بیاید و: ــ جنگ‌های طبقاتی را براندازد ، و هم چون شبانی گله ورمهٔ مردم رابه‌آرامی سوق دهد، آنان را گردآورد وعواطفشان‌را به‌فهمد ودل‌هایشان رابه‌هم به‌پیوندد، وبتواند ازهمان آغازاخلاق را چنان که‌هست بشناسد وباشر وزشتی نبرد آغاز کند وآن را ازریشه باجملهٔ شاخه‌ها وجوانه هایش براندازد . اما چنین کسی کجاست؟ ممکن است خفته باشد ، امابرحذرباشیدچون نیرویش دیده نمی‌شود .

این همان انتظاری است که عبرانیان در پیدایی **مسیح** داشتند وضع آشفتهٔ سلطنت قدیم و پایان آن که آشکار است قدرت و نیرو دردست کاهنان تمرکز داشته، **ای‌پوور** را به دامان شك درمی‌اندازد و می گوید تنها درصورتی که جای خدا دانسته وشناخته شود برایش قربانی می کنند. بدبینی و دگرگونی احوالش، انهدام نسل بشری را به آرزو می‌آورد: ـ آیا خواهد شد زمانی فرا آید که نسل بشری ازروی زمین برافتد، دیگرزنی به کودکی بارور نشود و کودکی زاده نگردد وازپهنهٔ زمین آوایی برنخیزد و نبردی درنگیرد؟ این **شوپنهاور** جهان کهن که آشکاراست سخت اززندگی سرخورده ولگد مال روی دادهای زمان بوده است، گفته هایش سخت مأیوسانه وغم انگیزاست. آوای قوم وملتی است که سروری وبزرگی داشته و به موجب انقلابات داخلی که به قول **ای‌پوور** سودی از آن حاصل نمی شده است، از مهاجمان وبدویانی چون هیکسوس‌های جنگاورشکست خورده وزیر فشار وسلطهٔ آنان خرد شده‌اند. درهمان هنگامی که یونان شکست خورد وزبونی یافت، فلسفهٔ رواقی واپی کوری در آن سرزمین رواج یافت، درمصر نیز باغلبهٔ هیکسوسها چنین فلسفه‌یی به‌وسیلهٔ کسانی هم چون **ای‌پوور** پیدایی گرفت ودر آن سرزمین کسانی هم چون **خیام وحافظ**، ـ **واپی کوروس** Epicurus، و **آریس تی پوس** Aristippus پیدا شدند. غنیمت شمردن دم رواج یافت، امید ازخدایان وبی‌اعتقادی به‌مقدسات افزونی یافت جهان پسین به ریشخند گرفته شد، واین فلسفه رواج یافت که تا می‌توانی ازلذایذ، خوشی‌ها، شهوات وسرور بهره برگیر، چون چیزی پایدار نیست، نه بهشتی است و نه دوزخی، ـ نه خدایانی وجود دارند و نه مقدسات و اخلاقی روابط اجتماعی واعتماد به هم تباهی می گیرد، اتکای به خود و گوشه گزینی رواج یافته وانحطاط درجامعه پیدا می‌شود، اما این وضعی پایدار نیست، چون پیروزی اندیشه برعقیده دیرپایی ندارد، دوران فترت می گذرد، قدرت بازمی گردد وپرتو عقل آشکارمی‌شود، همان گونه که درمصر باپایان سلطنت قدیم وشروع دوران جدید این دگرگونی روی داد.

بخش نوزدهم .

SARTON, GEORGE *A History of Science*
FENOLLOSA, E. F *Epochs of Chinese and Japanese Art*
HUSHIN *Development of the Logical Method in Ancient China*
LEGGE, JAS *The Sacred Books of China the Texts of Taoism*
HAIGH, A . E *The Attic Theatre*
GILE . H . A , *History of Chinese Literature*
GILE H A *Gems of Chinese Literature*
LEGGE *The Texts of Taoism*
HIRTH FRIEDRICH *Ancient History of China*
WILHELM RICHARD *Short History of Chinese*
WILHELM RICHARD *The Soul of China*

بخش بیستم :

HERTEL, J *Die Zeit Zoroastras*
OLMESTED : „*Zoroaster*„ *Reveiw of Religion, IV*
PLUTARQUE : *Le Vies des Hommes Illustres*

## بخش بیست و دوم :
## کهن‌ترین مردمی که به فلسفه می‌پرداختند

### ۱ ـ سومر و بابل

قومی کهن واندیشه‌یی فلسفی ، دربارهٔ خلقت جهان ، زمین وآسمان، جووسیاله‌یی جاودان، نگار های آسمانی، فلسفه ودیانت ،داستان انلیل ونن‌لیل ، سازمان وکارخدایان، جامعهٔ خدایان وجامعهٔ آدمیان ، شور ورای خدایان ، طبقات خدایان ، مهتر خدایـان و کهتر خدایان ، چهار خدای بزرگ و سیر تطوری آنان ، قوانین آسمـانی یـا « می »ها ، چگونگی این قوانین

سومریان و پس از آن‌ها بابلی‌ها که دریك سرزمین سکنـا داشتند ، دربارهٔ حکمت وفلسفه به‌غور ومطالعه‌پرداخته بودند ، اما البته آشکار است که‌بنیان‌چنین فلسفه‌هایی که آغازش ازهزارهٔ سوم پیش ازمیلاد به‌ظهور پیوسته ، به معنای اخص کلمه‌فلسفه‌یی که‌ماامروزازآن‌مفهومی‌درذهن خودمی‌سازیم نبوده است. دانشمندان ومتفکران سومری به ویژه کوششی داشتند تاپرسش‌هایی در بارهٔ ماهیت جهـان ، وجود خدایان ، منشأ انسانی ، مسألهٔ خیر وشر ودیگر مسایل مطرح نمایند ،ـ اما آن‌چه که درواقع می‌توان تا اندازه‌یی از نقطه‌نظر بینش امروزی بدان تکیه کرد آن است که دررشته‌یی که‌امروزه « معرفت‌شناسی *Epistemology* » نامیده‌می شود، کارمهمی انجام ندادند .

آن دانشمندان ومتفکران کهن‌دربارهٔ مسایل فلسفی غور وتعمق‌می کردند، اما بطور کلی‌حاصل ژرف رسی‌های خودرا درمبحثی معین وجدا نمی‌پروراندند و

آن‌چه که امروزه از فلسفهٔ این مردمان می‌دانیم ، مواردی است که ازخـلال آثار ادبی، تجاری ، افسانه‌ها ، حماسه‌ها وسرودهای مذهبی به دست آمده است.

دربارهٔ جهان چنین می‌اندیشیدند که از دو جزء اصلی تشکیل شـده‌است ، یعنی زمین و آسمان ـ وشاید به‌همین روی جهان را « آن ـ کـی *An-ki* » ، یعنی زمین ـ آسمان » می‌نامیدند زمین در نظرشان قرصی هموار و آسمان گنبدی بود ازجسمی سخت وشفاف ـ وشاید ازاین‌نظر که «قلع» را فلز آسمانی می‌نامیده‌اند، این‌جسم سخت وشفاف ، یعنی گنبد آسمان را قلع می‌پنداشته‌اند . محیط و فضای میان زمین وآسمان را انباشته ازماده‌یی منبسط‌وسیال‌ونادیدنی می‌انگاشتند که‌آن را « لیل*Lil* » می‌خواندند . و این **لیل** همان مفهومی‌را که ادا می کند که **جو** در زمان ما ، ـ وهم چنین لیل را به معنای باد ، دم ، روان ، روح و نفخه بـه معنی داشتند؛ هم‌چون که‌این کلمه‌درزبان‌های اروپایی‌معادل می‌شود با **پسی‌چه** *Psyche* و به یونانی **پنوما** *Pnuma* ، و درلاتین **آنی‌ما** *Anima* یا **اسپری‌توس** *Spritus* که دراصل به معنای : باد ، دم ، روان ونفخه می‌باشند. نگاره‌های آسمانی راساخته شده ازهمین ماده و یا به شکل روشن تر ، از جو می‌دانستند ومعتقد بودند که‌جهان ازهمه سو در دریایی ژرف ونا محدود و بی انتها محصور است ، که به‌نحوی در این دریای بی کران ثابت واستوار می‌باشد

دربارهٔ تکوین وخلقت ، یاموجود شدن جهان دردریای اولیه ، اندیشه‌هایی داشتند که به موجب آن‌پس از هستی یافتن جهان ، ازجو که میان قرص زمین و گنبدآسمان ساری وجاری‌بود،ماه وستارگان‌وسایر نگاره‌های آسمانی‌پدید آمدند. به موجب الاهیات این مردم کهن ، پس ازآفرینش ماه و خورشید و ستارگـان ، رستنی‌ها روییدند وزمین خودرا غرقه کردند . حکمای سومری نخست بـه تعداد بی‌شماری از خدایان باور داشتند به‌هیأت انسانی اما ازلحاظ سیرت برتر ازآنان ،

که بدجاودانگی‌ونادیدگی در آسمان‌سکنا داشتند . جملهٔ ستارگان واجرام‌سماوی ونگاره‌های آسمانی ومظاهر طبیعی و اشیاومردمان هر کدام دارای‌خدای‌نگهبانی بودند و سیر امور جهانی از طبیعی وغیر طبیعی درحیطهٔ قدرت این‌خدایان بود.

فلسفهٔ سومری بادیانت سخت برهم‌آمیخته است ، هم‌چون که درتمام جهان این‌روش شیوع داشته است .افسانه‌ها واساطیر سومری وبابلی نیز ازمذهب‌وفلسفهٔ آن قوم جدایی ندارد ، همان گونه که الواح بازماندهٔ آن مردمان کهن نمایانندهٔ این اصل است . افسانه‌های این‌مردمان که‌آمیخته‌یی ازمی‌تولوژی ،فلسفه،دیانت، شعر واخلاق است ، چنان وسیع ،شگرف وپردامنه بود که تمامی ،وبازبانی‌نزدیك به حقیقت بیشتر ملل خاورزمین رادر نفوذ خود گرفت . نخستین بهشت و دوزخ جهانی‌را درفلسفهٔ این‌قوم می‌یابیم، نخستین سفر به دوزخ‌را در داستان «**انلیل و ننلیل**» بازمی‌جوییم، اساس **توفان** را به‌روشنی‌درجریان مطالعهٔ این فرهنگ کهن می‌شناسیم . به مبنای بسیاری از روایات کهن و افسانه هـا و داستان هایی که در **پیمان کهن** [ = عهدعتیق] بازآمده است ، معرفت حاصل می کنیم ، و سرانجام متوجه می‌شویم که فلسفهٔ رواقی واپیکوری تاچه اندازه قدمت و کهنگی دارد .در زمان ما دیگر این موضوع اصلی مسلم است کـه بدون آگاهی کامل به فرهنگ سومری ، شناخت تمدن‌ها وفرهنگ‌های باستانی خاورزمین امری است ناانجام.

داستان **انلیل وننلیل** ازجملهٔ زیباترین و پرمغزترین داستان‌های سومری است که از مطالعهٔ آن‌سودهای‌بسیاری برمی‌خیزد. به موجب‌این‌داستان : ــ آن گاه که‌هنوزبشرها آفریده نشده‌بودند ، ودر **نیپ‌پور Nippur** تنهاخدایان‌می‌زیستند، درآن‌شهر **انلیل Enlil** مردی‌جوان ، و**ننلیل Nanlil** زنی‌جوان و**ننبارشگونو** پیرزنی بودمادر ننلیل زمانی پیرزن بدان اندیشه می‌شود تابافریفتاری ، انلیل را به‌دام ازدواج دخترش در اندازد ، تمهیدانی برمی‌انگیزد و دختر را به عشوه و

دلربایی نزد مرد جوان گسیل‌می کند . دخترك که به‌دلربایی‌قصد ان‌لیل‌راداشت، شور وشهوت‌آن خدای بزرگ را برانگیخت و به‌همین‌جهت خدای جوان از شوق بی‌خود شد وازدخترك خواست تا بااو درآمیزد . نن‌لیل امتناع نمود و گریزان‌به نزد مادر برگشت . ان‌لیل که سخت به‌دام او گرفتار شده بود با دست یاری‌**نسکو** Nesco وزیر خودش نن‌لیل را می‌رباید و بااو نزدیکی می کند . ازاین نزدیکی نن‌لیل بارور می‌شود وفرزندشان **سین** Sin خدای ماه‌است

این حادثه خشم خدایان را نسبت به‌ان‌لیل برمی‌انگیزد ، انجمن می کنند، رای می‌زنند و حکم به‌تبعید ان‌لیل می‌دهند . قسمتی از قصیدهٔ « ان‌لیل وننلیل » سازمان وطرزکار گروه خدایان را نشان می‌دهد که‌آورده می‌شود :

ان‌لیل ، درمعبد « کی‌ـاور Ki-ur که ویژهٔ نن‌لیل بود به‌خرام می گشت ،
هم‌چنان که ان‌لیل بی‌خبرانه در « کی‌ـ اور» به‌خرام سر گرم‌بود،
ازخدایان ، ازخدایان بزرگ پنجاه‌تن ،
وازگروه خدایانی که دارندهٔ سرنوشت می‌باشند ، هفت‌تن ،
انجمن کردند ورای‌انداختند ، پس
ان‌لیل را در « کی‌ـاور» به‌بند کردند وبه‌اوچنین گفتند :
ان‌لیل ! ای مردزشت کردار ، ازشهر بیرون‌رو ،
نونامه‌نیر Nunamenir ، ای مرد بدسیرت ازشهر بیرون شو

انلیل ناگزیر ازاطاعت است وبه همین جهت به سوی دوزخ سومری روانـه می‌شود . نن‌لیل نیز که‌آبستن بود بـه اجباردنبالش روان می‌شود . ان‌لیل از این ماجرا سخت‌آزرده خاطرمی‌شود . چون فرزندش که خداوندگارماه ، یعنی‌روشنی وتابندگی است بایستی درمنطقهٔ تاریك ودهشت افزای جهان زیرین زاده شود ، ـ پس نیرنگی می‌اندیشد وجریان سفرخودرا ازراه **نیپ‌پور**طوری تنظیم می کند که

دره گذرش باسه تن از نیمه خدایان جهان زیرین روبروشود. دراین جریان هر بار خود را به صورت یکی ازسه خدای جهان زیرین در آورد و بانن‌لیل‌هم‌خوابگی کرد. اکنون دیگرسین خدای ماه‌سه برادرازخدایان خاکی داشت که جانشین او بودند واومی‌توانست خود به‌آزادی به‌آسمان باز گردد

این‌افسانه ودیگرافسانه‌های سومری، همراه بامی‌تولوژی والاهیات‌این‌قوم، نمایان گرجنبه‌های بشری فلسفه ودیانت سومری است . خدایان‌سومری‌الگوهایی هستند باسیرت واخلاق وروش انسان‌ها. اینان هم چون آفریده‌های‌خودمی‌خورند، می‌آشامند ، عشق‌ورزی می کنند ، رقابت وجنگ می‌نمایند ، گاه نیکی وراستی را برزشتی وبدی رجحان‌می‌نهند وزمانی دربرابرارضای مقاصدوآمال خویش‌به کژی وبی‌آهنگی می گرایند . این خدایان سازمان خانوادگی‌شان نیزمنطبق با سازمان خانوادگی بشرها است ؛ ازدواج می کنند ، کودکان می‌آورند وآن اندازه‌خانواده شان کثیرالافراد می‌شود که جامعهٔ عبرانی‌ها را به یاد می‌آورد . مرکزاقامت شان برفراز کوهستانی ، ورای زمین وآسمان است ؛ یعنی‌آن جایی که خورشید پرتو می‌افشاند .

خدایان ازلحاظ سازمان‌اجتماعی وطبقاتی‌الگوی خدشه ناپذیرجامعهٔ‌انسانی را نشان می‌دادند ، وبه دسته‌هایی متفاوت ازلحاظ قدرت ومقام تقسیم می‌شدند میان خدایان زمینی وآسمانی تفاوتی بسیار موجود بود ، وطبقات متفاوت میان خدایان‌آسمانی به نسبت گسترده تری ازخدایان زمینی وزیرزمینی حکم روا بود. دوطبقهٔ مهم خدایان‌آسمانی کهترخدایان ومهترخدایان بودند . کهترخدایان اغلب فرزندان وفرزند زادگان مهترخدایان محسوب می‌شدند برخی ازاین خدایان پرستش وعباداتی موسمی وفصلی داشتند ، وبرخی ازآنان سراسر سال پرستش می شدند . میان این گروه بی‌شمارخدایان، چهار«سرورخدا» وجود داشتند که‌درمقامی

بس والاقرارداشته و بیش ازتمام‌خدایان دیگرعبادت وپرستش می‌شدند، واین‌چهار خدا عبارت‌اند از **آن** Ân خدای آسمان ـ **ان‌لیل** Enlil خـدای هوا ـ **انکی** Enki خدای آب ـ **ونن‌خرساگ** Nenkhersag الاههٔ مادربزرگ.این‌خدایان چهارگانه «سرورخدایان» بودند. درانجمن خدایان رای‌شان نافذ ومقامشان برتر ومتفق بودند

چنان که ازمدارك وقراین نتیجه می‌شود ، ازدوران هایی بسیاردور تاهزارهٔ سوم پیس ازمیلاد . **آن** بزرگ ترین خدایان وریس مجمع کلیهٔ خدایان بوده است. اما آن چه که ازاسناد متأخربرمی آید،حاکی‌ازآن است که این خدا کم کم‌اهمیت خودرا ازدست هشته وصورت مبهمی پیدا کرده است .

پس از **آن** ، برجسته ترین وبزرگ ترین خدایان سومر **ان‌لیل** می‌باشد. نام خدای بزرگ در بسیاری از سرودها و اسناد به دست آمده با القاب و عنوان‌هـای محتشمانه ذکرشده است، چون : پدرخدایان ، سلطان زمین وآسمان وسلطان‌همهٔ زمین‌ها خداوندگاری بوده است که شاهی وسلطنت رابه فرمانروایان ارزانی می داشته، درنبردهاوجنگاوری‌ها پیروزی‌شان را تضمین می‌نموده وبه خاطر آنان‌زمین را پرخیروبرکت می‌ساخته‌است . دراساطیروسرودهای مذهبی متأخرسومری‌چنین آمده است «ان‌لیل خدایی بخشنده ومهربان است ، آفرینش جملهٔ خیرهاوبرکات به اندیشهٔ اوپیدایی یافته ، واوست که روشنایی وروزراآفریده ورحمتش به همه جا پراگند وشامل شده است، دانه‌ها را درزمین باردار وشاخه‌ها وشکوفه‌ها راپرورش داده است ، اوست خداوندگاری که زمین را برکت بخشیده وابزار کشاورزی را آفریده که زمین رام‌آدمی گردد .

سومین ایزد ازخدایان چهارگانه **انکی** Enki خداوند آب‌های بی کران یاابزو Abzu است . درحقیقت انکی نوعی مباشر ومجری‌اوامر ان‌لیل بوده‌است

که در کمال خردمندی واندیشه‌سازی ، تصمیم‌ها واقدامات و دستورهای ان‌لیل را دربارهٔ امور زمین به‌کار می‌زده است. انکی سمبول نشان سیر مدنیت وفرهنگ و تمدن است . دراسناد والواحی که ازسومریان باز مانده است به هیچ‌وجه کوششی مبذول ، وجهدی نشده است تا منشأ اساسی تحولات مدنی وطبیعی وفرهنگی مورد تدقیق قرار گیرد ، بلکه همواره سعی‌شده است تانظام‌وتکوین امور جهان به‌انکی نسبت واسناد گردد .

شاید پیدایش انکی ، این‌خداوندگار بزرگ وخردمند که مظهرنظم وقوام فرهنگ ومدنیت است ، کوششی باشد که برای نخستین‌بار سومریان جهت ایجاد خدایی جهانی مبذول داشته‌اند . چون هنگامی که انکی از کار سومر و برقراری نظام‌آن می‌پردازد ، متوجه سرزمین‌های دیگـر می‌شود نخست بار **ملوخا** ، یا کوه سیاه‌را که‌شاید همان **حبشه** باشد ، هدف‌قرار می‌دهد. انکی دربارهٔ این کشور بادرختان انبوه وسرسبز ونیزارها وجانوران بسیارش ، وپرندگان زرین‌بال وسیم وزرهای فراوانش دعای‌خیر می کند شاید این‌نشانی‌باشدجهت شناسایی‌سومریان به‌شمال‌آفریقا وبه‌ویژه تمدن کهن‌سال **حبشه** که‌**هرودوتوس** Herodotus ازآن بسیار سخن گفته است وباالنتیجه روابطی با**مصر**

ازآن‌پس انکی از **ملوخا** ، دورود دجله وفرات را هدف می‌سازد ، ره گذر آن رود های کهن‌وجاودانی را لبریز ازآب‌صاف وزلال می‌سازد و کهتر خدایی‌به نام **انبی‌لولو**Enbilulu رابه‌سرپرستی این‌دورودمی گمارد، آن گاه‌دورودرابرکت می‌بخشد تامملوازماهی‌های‌تناورمی‌شوند وخدایی دیگر رانیز به‌سرپرستی‌ماهی‌ها تعیین می کند

آن گاه ازآن‌جا به‌دریا [ = خلیج فارس ]روی‌می کندودرآن‌مقام‌نیزقوانین ورسومی وضع کرده وبرکت بسیار می‌بخشد وخدایی **سرارا** نام را نیز بـرآن‌جا

می گمارد پس از این احوال و افعال به‌وضع کشاورزی و اختراع و باز آفرینی اسباب و ادواتی می‌پردازد تا به‌وسیلهٔ آن‌ها فراخی معیشت پدید آید کارهای این مهتر خدای به‌راستی که بسی شگرف و حاوی رمزهایی است که در زمان‌هایی بسیار بعید در پیشرفت و سامان گیری وضع مدنی و کشاورزی روی داده است . نشان‌هایی بسیار از شهرنشینی ، خانه‌سازی ، پیشرفت در امـور کشاورزی ، وضع آداب و رسوم و جهش‌هایی دیگر در تاریخ باستان سومر به وسیلهٔ این خدای کارگزار و مشاور خردمند **ان لیل** بیان می‌شود .

چهارمین و بازپسین خدا از گروه «سرور خدایان» نن‌خرساگ یا **نن‌ماخ** Nenmach است . این کلمه در زبان سومـری معنایی معادل بانوی برگزیده و بانوی بزرگ را ارائه می کند در دوران‌های اولیه این الاههٔ مـادر مقامی داشته مافوق خدایان دیگر آن‌چه که از شواهد برمی‌آید ، نام‌وی در آغاز **کی** Ki [زمین] بوده است و شوهرش **آن** An [آسمان] بوده که آن دورا پدر و مـادر سایر خدایان می‌پنداشته‌اند ، وشاید به‌همین جهت باشد کـه این زن خدارا ـ به‌نام **نین‌تو** Nintu ـ یعنی بانوی زاینده نیز می‌نامیده‌اند فرمان‌روایان باستانی به‌این افتخار می کرده‌اند که از پستان‌هـای این ـ زن خدای برگزیده تغذیه کرده و پرورش یافته‌اند .

موضوعی دیگر که درمورد سومر جای سخن دارد ، مجموعهٔ قوانینی است که برشئون فرهنگی و مدنی آن قوم چیرگی داشته‌است ، و این درحقیقت از کهن‌ترین قوانینی است که ازجهان باستان به‌ما باز رسیده است . باتمام شکستگی و کم‌یابی این قوانین ، یعنی این کـه چند لوح نادری نیز که ایـن قوانین را برخود نقر داشته‌اند باز جامعیتی نسبی در آن‌ها به نظر می‌رسد برحسب معمول این قوانین ـ یا «می»ها ، چون قوانین **هامورابی** ریشه‌یی آسمانی داشته اند .

یکی ازشاعران سومری ، طی‌یکی ازمنظومه‌هایش ، بیش ازیك سد مورد از برای تعالی وترقی تمدن ومدنیت ازاین قوانین بر شمرده است که متاسفانه نیمی بیش‌از آن عناصر به‌دست نیامده وآن هم فهرست وار که در ضمن کلماتی کوتاه و مقطع آمده ودرك نسبی آن‌ها جز باحدس و گمان‌شکل‌پذیری نمی‌یابد. درافسانه‌ها ومی‌تولوژی سومری‌منشأ این‌قوانین ، افسانه‌یی‌است بس‌دل کش که تلاش‌بشری‌را جهت نیل ورسیدن به فرهنگ وتمدنی شایسته‌تر بیان می‌دارد ، وماازین افسانه‌هارا درقسمت مخصوص به‌خودخواهیم آورد ، اماعناصر باقی مانده ازقوانین آسمانی یا «می»ها مطابق باترتیبی که آمده عبارت اند از

حاکمیت ـ الاهیت یاخدایی ـ سلطنت‌جاودان وبرتر ـ تخت وتاج‌سلطنت ـ عصای سلطنت ـ نشان‌های شاهنشاهی ـ مزاروالا ـ رهبری ـ پادشاهی ـ مقام مورد احترام وجاودانی‌زنان ـ زن‌مقدس [ازوظایف کاهنان] ـ ایشب [ازوظایف کاهنان] ـ لوماخ [ازوظایف کاهنان] ـ گوتگ [ ازوظایف کاهنان ] ـ راست گویی ـ سفر به جهان‌زیرین ـ برگشت ازجهان زیرین ـ کرگان‌رو [اخته‌ها ] ـ گیر بادارا [اخته ها ] ـ ساگرساگ [ گروهی ازاخته‌ها ] ـ پرچم‌پیکار ـ توفان ـ جنگ ابزار ـ آمیزش‌جنسی ـ روسپی گری [ازشعایرمذهبی درمعابد] ـ قانون ـ تهمت‌وافترا ـ هنر ـ عبادت خانه [ شاید اطاق‌هایی جهت نیایش خدایان که درهرخانه‌یی وجود داشته ] ـ بردگان‌معبد ـ گوسی‌لیم [ ازابزارهای نوازندگی ] ـ موسیقی‌ـ پیری ـ قهرمانی ـ نیرووقدرت ـ دشمنی ـ راستی ـ ویرانی‌شهرها ـ سوگ‌ومرثیه ـ شادمانی ـ تقلب ـ سرزمین‌شورشی ـ نیکی ـ دادگری ـ صنعت تخته‌سازی ـ صنعت‌فلزکاری ـ فن دبیری ـ صنعت آهنگری ـ صنعت چرم‌سازی ـ کارساختمانی ـ صنعت شیشه سازی ـ خرد ـ توجه ـ پاکی وتقدس ـ ترس وهراس ـ ستیزه وپرخاش ـ صلح ـ خستگی ـ پیروزی ـ مشورت ـ پریشانی‌خاطر ـ حکم و فرمان ـ تصمیم ـ لی

لیس [ از ابزارهای نوازندگی ] ـ اب [ از ابزارهای نوازندگی ] ـ مسی [از ابزارهای نوازندگی ] ـ آلا [ از ابزارهای نوازندگی ]

بدشکلی که ملاحظه می‌شود ، نیمی ازعناصر فرهنگی که ازقومی کهن‌تااین زمان باقی مانده است ، عناصر درهم ریخته‌یی است ازیك ملت کـه‌جملهٔ صفات خصایص ، نحله‌ها ، روش‌ها ، کار وویژگی‌های این زمان را داراست و شاید اگر به‌نیم دیگرش نیزدست رسی گردد ، الگوی جامعهٔ کنونی خودرا درقومی‌بس کهن وسال‌دار باز یابیم

## ۲ ـ ریشه‌های کهن‌فلسفه

مسألهٔ جبر ، خدایان والاهگان ، مکافات وپاداش ، فلسفهٔ رنج وتسلیم ، داستان ایـوب سومری و تحلیل آن،تحولات‌اجتماعی وسیر فلسفی ، همانندیهایی درفلسفهٔ سومری وعبرانی، تحلیلی ازوضع تمدن سومری ، نشان‌های انحطاط ، داستان بلثا ـ اتروا ، داستان تـابی ـ اوتول ـ ان‌لیل ، آغاز شك وتردید ، لذت جویی ، موردی ازحماسهٔ گیل گمش ، همانندی باکتاب جامعهٔ سلیمان ، کوبارو شکاك وبی‌خدا ، گفت‌وگوی او ، امثال سائره

مسألهٔجبر ، انطباقی است با روح آدمی ، و ریشه‌اش شاید قرین بـا همان گاهی باشد که بشراندیشیدن را آغاز کرد . جبرسومری درقلمرو دین وفلسفهٔ آن قوم همان شکلی را داشت که در دین وفلسفه‌های بزرگ بعدی ایفا کرد حکمای سومری آدمی‌راموجودی می‌دانستند که‌دراعمال‌و کردارخودکاملامجبوراست وارادهٔ خدایان درسرنوشت بشر را امری بی تردید می‌شمردند ، چون معتقد بودنـد که خدایان آدمی‌را جهت سود ومسرت خاطر خود آفریده اند و به‌این امرهمان گونه اعتقاد وباورداشتند که به‌جاودانگی خدایان وفنای آدمیان ایمان‌مند بودند.

وضع دادگری‌و یاآن‌چه‌را که ماعدالت‌اجتماعی‌می‌نامیم ، وآرمان‌سومریان

بوده است به‌وسیلهٔ الاهه‌یی به‌نام **نان‌شه** Nansha ، یعنی الاههٔ راستی و درستی و مهربانی نموده شده است این الاهه پشتیبان تهی دستان ، یتیمان ، فرودستان و مظلومان است . این الاهه درهر روز اول سال به اتفاق **نی‌دابا** Nidaba الاههٔ حساب و کتاب و **خای** Khay شوهرش و عده‌یی از کهتر خدایان به مسنداجرای عدالت اجتماعی می‌نشیند ، ــ درلوحه‌یی که دربارهٔ روش‌این دادگری و محاکمه آمده است کسانی که مغضوب درگاه وی واقع می‌شوند . این کسانند : ــ

آنانی که حق خودنمی‌شناسند و به‌مال دیگران دست‌دراز می کنند ،

کسانی که ازحدود سنن وآیین بیرون می‌روند ، وپیمان‌شکنی می کنند وبا رضای خاطر درزمرهٔ شیطان گرایان درمی‌آیند ،

گروهی که در باز سپردن حق مردم دریغ می‌ورزند وپیمانهٔ بزرگ را به پیمانهٔ کوچك بدل می کنند،

دسته‌یی که مال کسان‌را به یغما می‌برند و بدانان نمی گویند ،

مردمی که حرام خوارگی پیشه سازند و ازاقرار خودداری ورزند ،

کسانی که آشامیدنی دیگران را بدون اجازه به‌نوشند وآنانی که‌آشامیدنی حرام به‌نوشند واقرار نیاورند

البته جملهٔ خدایان‌سومری این گونه نیستند . **نان‌شه** خود الاهه‌یی‌است که روسپی گری‌اش شهره است وخدایان دیگر نیز هم‌چون خدایان یونانی اعمال و وافعال و کردارشان مشحون است از رذایل اخلاقی و نکوهیدگی های فراوان و نبرد وپیکار و کشتارهم . اینان‌همان گونه که خدایان خیراند ـ خدایان شر نیزمی باشند وجملهٔ زشتی‌های روی زمین به‌وسیلهٔ آنان آفریده شده است .

یکی ازشیرین ترین ودرعین حال غم‌انگیزترین سروده‌هایی که ازسومریان باستان به‌ما بازرسیده است ، داستان « **ایوب‌سومری** » است . ایوب‌سومری هزاران

سال بر **سفر ایوب** قدمت دارد. علاوه بر اهمیتی که از لحاظ تقدم بر این داستان مترتب است ، برتری آن است از لحاظ بیان شاعرانه ، ودر حقیقت این نخستین سندی است از کوشش انسانی که جهت توصیف و بیان درد ورنج دست‌رس ما است. داستان ایوب سومری باتمام قدمتش هنوز تازگی ومصداق کلی دارد .

این داستان بیان کنندهٔ این موضوع است که درد ورنج ، تیره‌بختی و نگون ساری ، تاهر درجه‌یی هم که غیرعادلانه جلوه کند ، باز شخص نگون‌سار وهدف بلایا را گزیری از این نیست که آن همه درد ورنج را باحالت رضا وتسلیم وتوکل به‌پذیرد، خودرا مقصر بداند وبه‌درگاه خداوندی لابه واستغفار نماید تامشمول عفو وبخشایش قرار گیرد. این داستان ، یعنی داستان ایوب سومری ، بیان کننده وجلوه دهندهٔ دوران متأخر سومری وانحطاط آن قوم است . بدون شك در آغاز هر تمدن وفرهنگی این گونه داستان‌ها به‌وجود نمی‌آید . ملتی که در آغاز تمدن راه‌سپر است از درد و رنج باکی ندارد ، تمام سختی‌ها ودشواریها برایش نرم وانعطاف‌پذیر است ، روح جنگاوری وستیز ونبرد ومبارزه بامشکلات دراو فرو مرده نشده است ، سختی‌های طبیعت ؛ قهر وغضب آسمانی ، ویرانی‌ها وبربادرویها برایش قابل جبران است . دامن همت برمی‌بندد و باروح قهرمانی‌اش دوباره آبادانی می‌کند و باویرانی می ستیزد . دراین گونه مواقع خدایان نیز در کنار آدمیان قرار دارند ، وبشر حاصل خوش فرجام کارش‌را به‌خدایان نسبت می‌دهد ـ وهر گاه ویرانی روی نماید، روح ونیروی قهرمانی‌اش آن‌را جبران‌می کند بدون‌آن که ایرادی به‌خدایان‌واردسازد. چنین مردمی‌هنگامی که ازکار باز سازی تمدن وفرهنگ‌خودباز می‌پردازندوچون پیروزی برایشان فرادست می‌آید، در دوران‌امن و آسایش وصلح ورفاهی که‌حاصل کوشش وکار وتکاپو و روح قهرمانی‌شان می‌باشد غوطه‌ور شده واز کوشش دوباره تغافل می‌ورزند . امنیت ، فراغ خاطرشان می‌دهد ، وثروت فراخ دستی شان می

بخشد وطبعشان به‌آسایش‌وجسمشان به‌تن آسانی وراحت طلبی خومی کند. هر گاه این امر واتفاق درتودهٔ مردم مصداق نیابد ، بی‌شك طبقات بالای اجتماع را هدف قرار می‌دهد آسایش وعشرت‌طلبی جای تحمل رنج و زحمت را می گیرد علم موجب انحطاط وضعف روح دینی می‌شود ، وازاین ضعف شك وتردید می زاید هنگامی که‌کار وفعالیت مبدل به تن‌آسانی وفراغت وآسایش شد ، تفکر وآسایش خاطر ازنیروی بردباری ومردانگی در برابر مشکلات به نسبت بسیاری‌می‌کاهد ، توقع بسیار می‌شود ، نیرو تحلیل می رود ، لذت طلبی و مجاز بودن از استفاده از هروسیله‌یی رایج می گردد ؛ واین است سیرانحطاط اقوام وملل . ملت‌ها در آغاز کار هم چون آخی لی‌یوس Achilius و **پرومه‌ته‌یوس** Prometheus زندگی می کنند و درپایان هم چون **اه‌پی‌کوروس** Epicurus و **آریس‌تی‌پوس**-Aris tippus . پس از **داوود**نوبت به **ایوب** می‌رسد و بعد از ایوب **سفر جامعه** می آید ، ــ هم‌چنان که‌پس از **گیل‌گمش**Gilgamesh ، نوبت **بلتا ـ اتروا** Balta atrua- می رسد .

درداستان ایوب سومری دیگرسخنی ازآن همه قهرمانی‌ها سلحشوری‌ها ، جنگاوری‌ها ومردانگی‌های حماسی نخستین پدیدارنیست روح قهرمانی کم کم فرومرده واشراق وعرفان فرا می‌رسد . دوران تن‌آسانی به طول انجامیده و از **داوود** پهلوان وجنگاور، **ایوب** فروافتاده وتسلیم ساخته شده است این‌درحقیقت نشان‌آغازفلسفه‌یی است که ازرنج وتسلیم کم کم می گذرد وبنیان فلسفه‌یی عصیان آمیزرا می‌نهد شاعرسومری درسرودهٔ خود داستان مردی را بیان می کند که در کمال فرزانگی ، پاکی ودرستی وثروتی فراوان زندگانی داشته واز خانواده‌یی صمیمی وفراوان وموهبت دوستانی یك رنگ برخورداربوده است . اما ناگهان بر اثربلایا وروی دادهایی ثروت وخواسته‌اش به باد رفته وتن‌درستی وسلامت‌اش دست

خوش رنج و بیماری می‌شود. لیکن آیا عصیان می‌ورزد ـ نه ـ بلکه تسلیم شده‌ودر سکون نافرجامی‌ها رامی‌پذیرد. تسلیم مشیت‌وقضا گشته و بر آن نمی‌شود تا باروحی قهرمانی درصدد جبران وترمیم بر آید، عجز وزاری پیشه کرده و بر آن می‌شود تا ازاین راه نظرمرحمت خدایان را برانگیزد:

من مردی روشن دلم، لیکن کسانی که به من بگرایند از کامیـابی دوری گزیده‌اند، [کارم واژگونی گرفته و] سخنان راست گونه‌ام به دروغ بدل‌شده‌است.

مردی نیرنگ باز«بادهای جنوبی»برمن چیرگی یافته ومن ناگزیراز آنـم تاوی را خدمت کنم،

آن کس که این نافرجامی‌ها را برمن انگیخته، نزد توخوارم داشته است.

مرا به درد واندوهی درانداخته‌یی که هرگاهی داغم به‌تازگی می‌گراید،

هنگامی که به خانه‌ام، اندوه کنارم می‌گیرد،

وزمانی که در کوچه می‌گردم، دلم درحصاراندوه اسیراست،

چوپان بامحبت ونیرومند ودرست‌کارم ازمن دل برگرفته،

وبه دشمنی مرا هدف تیردیدگانش قرارمی‌دهد.

شبان من، برمن زارحال برتاخته وبه چنگ اهریمنانم درافگنده است،

اما من که اورا دشمن نمی‌دارم،

یارانم [یاری ازمن دریغ می‌کنند، و] به راستی سخنم نمی‌گویند،

وگفته‌های مرا یکسره دروغ می‌پندارند،

نااهلان ونیرنگ زنان علیه من به کنکاش می‌نشینند،

وتوای خدای من، سعی ورزیشان را بی‌اثر نمی‌کنی

من که عقل اندیش وراست‌کارم، چرا بایستی دربند فرومایگان باشم،

من که ازخرد ودانش بهره‌ورم، اینک درگروه نابخردان می‌پندارندم،

همه جا خوراك فراوان است ، اما مرا بهره جز گرسنگی نیست ،

وآن روزی که قسمت ونصیب همه را می‌دادند ، سهم من جز حصه‌یی از رنج و ناکامی نبود

خدای من ، جز تو پناهی نمی گیرم ، باتوسخن می گویم و سخنانم جز آه و ناله چیزی نیست ،

خداوندا ، دل نزد تومی گشایم تاشوربختی‌ام بنگری ـ ازتلخ‌کامی‌ام‌می‌نالم وپریشان حالم

زبان مادرم را که هستی‌ام بخشیده ، گویایی ده تاازرنج ودردم نزد توبه‌نالد،

وسیله‌یی انگیز تاخواهرم نغمهٔ خوشی ننوازد ،

وبرآنش کن تاباچشمانی اشك‌بار ازدرد ورنج من سخن گوید ،

[هم‌چنین وسیله‌یی انگیزتا] همسرم‌به‌زاری ازشوربختی من‌باتوسخن گوید،

وبگذارتانغمه زنان ونوازندگان جملهٔ ناله‌های زارمرا آهنگ کنند .

خداوندگارا ، روشنایی روزهمه جارا غرقه درنور کرده است ، اما روزگار من تیره وتاریك است ،

دلم خانهٔ افسردگی وملال ، وچشمم خانهٔ اشك شده است ،

رنج ودردآن‌چنان بازندگیم قرین شده که جزاشك وآه مونسی ندارم،

بخت‌شومی برمن سایه گسترده، وچنان درخودمی‌فشاردم که ازنفس کشیدن باز می‌مانم ،

[آه که چه] بیماری شومی برمن چیرگی یافته است .

خداوندا ، تو که پدرمن هستی یاریم کن، دستم برگیروتوانم ده تادگرباره برخیزم ،

چون گاوبی گناهی ازدرد می‌نالم ،

آخر تاچند رحمتت را ازمن دریغ می‌ورزی و بی‌پناهم‌می گذاری ؟
وتا کی مرا سر گشته و گمراه بازمی گذاری .

آن گاه ازفلسفهٔ رنج وتسلیم**پیمان کهن** [ = عهد عتیق] درمی گذرد ، و به اصل گناه درفلسفهٔ **پیمان نو**[ =عهد جدید] ، بازمی‌رسد

اندیشه گزاران باریك اندیش چه سخن به جا گفته‌اند [ که]
هیچ مادری کودكِ بی گناه نزاد ،
وازدیر باز کودك بی گناه دیده به جهان نگشوده است .

سرانجام خضوع وخشوع به نتیجه می‌رسد ، خدایان ، یاخدای‌مورد‌پرستش دل نرم کرده ومهرش نسبت به‌بندهٔ زیان دیده گرایش پیدا می کند ، ــ ودرحقیقت ملتی که کهن سال شد وتحولی ازروح قهرمانی وپیکارجو به عرفان وخـمود گی درش پیدایی یافت ، این چنین نتیجه‌یی می‌دهد . زمانی نیرو وتهور وشهامت کار آمدی داشت وزمانی نیزعجزولابه وفروتنی. به‌هرانجام این‌داستان‌سومری‌فرجامی خوش دارد ، به این سان :

خداوند دردورنج واشك ونالهٔ آن مرد را دید ،
خاکساری‌اش را مشاهده کرد وخشنود شد ،
خواست اورا پاك یافت و پذیرفت ،
به‌شادی‌اش آهنگ کرد ودرد ورنج را ازاو دور گردانید ،
عزم کرد واهریمن بلارا ازاو دور کرد ،
فشار دردی که وجودش را کوفته وخسته کرده بود ناپیدایی یافت ،
سرنوشتش را که بس‌شوم بودبه‌راهی خوش‌انجام درافگند ،
ورنج ودردش به شادمانی وتن‌درستی بدل‌شد ،
فرشتهٔ رحمت‌ومهربانی را بدو برانگیخت تاحمایتش نماید ،

وفرشته‌ای خوش‌سیما وزیبااندام نیز بدوسپرد

این درحقیقت قدیم‌ترین این نوع داستانهاست که فلسفه‌یی بس ژرف دارد و از لحاظ شعب گونا گون دانش‌های اجتماعی سودهای بسیاری از آن برمی‌خیزد. درادبیات متأخر بابلی زمینهٔ این گونه داستان‌ها بیشتر می‌شود. درلوح‌های بابلی داستان مردی جلب‌نظر می‌نماید به نام **بلتا ـ اتروا** Balta atrua. وی مردی است که بسیار به‌پاکی وتقدس‌زیسته وفرمان خدایان را همواره گردن نهاده است، اما لطف خدایان کمتر شاملش شده. پدر ومادرش خسران‌دیده به‌دام بلاهایی‌اندر شده وخودش به ورطهٔ ورشکستگی درافتاده است. بازماندهٔ مالش به وسیلهٔ دزدان به‌یغما رفته وتن درستی‌اش دست‌خوش آفات گشته است. دوستان این مردهم چون **ایوب** می‌نوازندش وباسخنان نرم دلش را مرهم می‌نهند که آن‌چه را که می کشد نتیجهٔ گناهان‌وبزه‌هایی‌است که‌انجام‌داده وآن گناهانی که‌شاید خوداوبرچگونگی آن‌ها آگاهی نداشته باشد به‌وی می گویند که شاید این‌همه رنج‌ها ودردها نتیجهٔ کبر وغروری باشد که‌درزمان‌نازونعمت براو چیره بوده است ـ وآن گاه امیدش می‌بخشند که لطف خدایان شمولی‌بسیار داشته وباشد که سرانجام براوفرودآید. سخنانی از سرفروافتادگی، مرهم‌وار برریش هایش می‌نهند که اصولا شری و جود نداردوآن‌چه که هست‌خیراست‌وخدایان ازاین‌نسبت‌ها مبرامی‌باشند ـ وشروزنیز خیرهایی هستند کـه نقابی دروغین حقیقت آن‌ها را پوشانیده است. خدا نقشه‌یی کلی دارد و این ارادهٔ الاهی‌است که نیکان هرچه بیشتر رنج برند و مارا برنقشهٔ خدایی آگاهی نیست بایستی با شجاعت وتحمل رنج‌هـا را بـه پذیرد وخدایان را شکر گذارد تاسرانجام به‌فیض ورحمت نایل‌آید.

**بلتا ـ اتروا** به‌این فلسفه تمکین کرده وخدایان را شکر می گذارد. آنان را به یاری می‌خواهد وعجزولابه می کند. متأسفانه سر گذشت این مرد و حوادث

بعدی داستان او درظلمت اعصار ودل زمین مدفـون مانده واطلاعی بیش‌ازاین از داستانش نداریم

داستان مردی دیگر به نام **تابی-اوتول - انلیل** Tabi-utul-enlil که سلطان **شهر نیپ‌پور** Nippur بوده است، وازمیان بقایای مجموعهٔ ادبیات‌بابلی **آشور بنی‌پل** Achur bani pal به‌دست آمده است‌به‌وجه دقیق‌تری‌این‌فلسفه را در بردارد · وی به شکل دردناکی شکایت از چیزهایی می کند که از دست داده است : شکایت ازاین که روشنی چشم‌هایش به‌تاریکی گراییده ، و گوش‌هایش که ناشنوا شده است، ومی‌نالدازاین که مقام شاهی‌اش به‌وضع برده‌یی دگر گون گشته ودوستانش‌هم چون دیوانه‌یی وی‌را می‌نگرند . آن گاه از خدایان می‌خواهد تااز این ورطهٔ هول‌ناك رهایی‌اش بخشند . شکوه گونه می‌نالد که پاس‌خدایان راداشته ونذور وقربانی‌های فراوانی داده است ، از دعا و عبادت فرونگذاشته و پرستش و دیانت را درشهر خود اشاعه داده و مردمان را به نیایش الاهه فراخوانده است ، و آن گاه می گوید کـه : - چنین می‌انـدیشیدم که خدا را این‌کارها مورد پسند و رضایت است ·

بااین همه چون به‌جای پاداش کیفر وعقوبت می‌یابد ، بدان اندیشه‌می‌شود که‌کار خدایان گرهٔ فروبسته‌یی است که رمزش برای بشرها ناگشودنی است از این اعمال وافعال وروی‌دادها شك می‌زاید ، شکی که‌آوای نخستین‌اش در پوشش سرگردانی مستور است: -

آیا کسی هست که سراز رمز مشیت خدایان درآسمان‌ها به‌در آورد ؟

این نقشه‌های پراسرار را آیا چه کسی‌فهم می‌تواند کرد ؟

آن که دیروز دم برمی‌آورد وزندگی داشت ، امروز ساکت ومرده است،

مقارن با لحظه‌یی در اندوه غرقه می‌شود ، و در طـول لحظه‌یی خرد وفرو

کوفته می گردد ،

آنی به شادمانی و سرودخوانی است ؛

ودرلحظه‌یی بس کوتاه به سوگ واندوه می‌نشیند

آن گاه سخت به درد های خود اشاره می کند : به دردچشم‌هاو گوش‌هایش، به پلیدیهایی که برشرمگاهش چون زخم‌هایی فروریخته ، وغده‌هایی که شکمش‌را فرا گرفته‌اند وسرانجام جملهٔ دردها وبلاهایی که تمام اعضایش را فرا گرفته‌اند لیکن سرانجام فرجامی خوش فرامی‌رسد، تظاهرایمان نیرومندش می‌شکند،روح دینی غالب می‌آید ، شکرمی گذارد وخدایان نیزبراورحمت وصحت نازل کرده و ناکامیابی‌اش را قرین کام‌مندی می‌سازند .

همان گونه که میان این گونه داستان های سومری وبابلی با « کتاب‌ایوب» همانندی‌وتشابهی بسیارموجوداست، قسمت‌هایی ازافسانهٔ**گیل گمش Gilgamech** نیزشباهتی بسیاردارد با **سفرجامعه**.دراین‌حماسه زن‌خدایی‌به‌نام **سی‌دوری‌ـسابی‌تو Siduri Sabitu** کـه زن فرزانـهٔ کوهساران آسمان و خاتون برگزیده‌یی است، به**گیل گمش** قهرمانی که ازخستگی ودرد درمانده وفرو کوفته ومأیوس شده است چنین پند می‌دهد : ـ

« گیل گمش،آهنگ کجاداری؟ زندگی را که‌درخواه توست بازنمی‌یابی... خدایان که‌آدمیان راآفریدند ، مرگ را بهرهٔ ایشان کردند وجاودانگی را ازآن خویش... ازاین روی گیل گمش! ازنوشیدن وخوردن ، ازتن انباشتن وعمر به‌شادی گذاشتن، حالی بس مکن ! همه روزی را جشنی کن، روزان وشبان راهمه‌به‌چنگ ونای وبه رقص ، شادان می‌باش ـ جامه‌های پاك به تن کن، سرخودرا به شوی‌وبه روغن خوش‌بو بیندای وتن رابه‌آب تازه صفایی به ده ، ازدیدارفرزندانی که دست تورا به دست گیرند بهره می گیر، درآغوش زنان شادمانه می‌باش،به**اوروك Uruk**

باز گرد ؛ به شهر خویش که در آن پادشاهی، ستودهٔ خلقی؛ که در آن پهلوانی »

بی‌شك کتاب **جامعهٔ سلیمان** ، **وغزل‌های سلیمان** نیز که چنین فلسفه‌یی را رنگین تر، روشن تر وعمیق تر بارنگی انسانی‌تر وشادمانه تجویزمی کند ، حاصل و پیدایی یافتهٔ چنین موقعیتی دراجتماع می‌باشد. در کتاب جامعهٔ سلیمان- باب نهم ازآیهٔ سوم به بعد چنین آمده است: -

«درتمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده می‌شود ازهمه بدتراین است که یك واقعه برهمه می‌شود واین که دل بنی آدم ازشرارت پراست ومادامی که زنده هستند دیوانگی دردل ایشان است وبعد ازآن به مردگان می‌پیوندند[۴] امید هست چون که سگ زنده ازشیرمرده بهتراست.[۵] زانرو که زندگان می‌دانند که باید به میرند، اما مردگان هیچ نمی‌دانند وبرای ایشان دیگراجرت نیست ، چون که ذکـرایشان فراموش می‌شود.[۶] هم محبت وهم نفرت وحسد ایشان حال نابود شده است ودیگر تابه ابد برای ایشان ازهرآن چه زیر آفتاب کرده می‌شود نصیبی نخواهد بـود .[۷] پس رفته نان خودرا به‌شادی به خوروشراب خودرا به خوش دلی به نوش، چون که خدا اعمال تورا قبل ازاین قبول فرموده است.[۸] لباس توهمیشه سفید باشد وبرسر توروغن کم نشود.[۹] جمیع روزهای عمرباطل خودرا که اوتورا زیر آفتاب به دهد با زنی که دوست‌می‌داری درجمیع روزهای بطالت خودخوش بگذران، زیرا که‌ازحیات خود واززحمتی که زیر آفتاب می کشی نصیب توهمین است[۱۰]»

در کتاب جامعهٔ سلیمان وغزل‌های سلیمان فلسفهٔ دم غنیمت است، اغتنام آن چه که هست ، شادمانی طلبی و عشرت خواهی ، نفی رستاخیز ، اصل جبر، تشفی غریزهٔ زندگی باتمام‌پرتوهای شادمانه‌اش مطرح است، چیزی که درادبیات‌سومری وبابلی کمترودرادبیات عبرانی بنابراصل تحولات اجتماعی ودگرگونگی زمـان بیشتر نظر گیرمی آید.

پس از این مرحله، چون معمول و برابر با نصی طبیعی، فلسفهٔ شك و تردید و عصیان پدید می‌شود. مردی بابلی به‌نام **کوبارو** Qubarru، که **آل کی بی یادس** Alcibiades یونانی نسخه بدلی است از او، از حکیمی بسیار فرزانه پرسش‌هایی می‌کند که سراسر آمیخته به شك و تردید است. در این پرسش و پاسخ لحن عمیق شاعرانه، عصیان و شك را بشی غم‌آلوده نشان داده است، **کوبارو** فرزانهٔ حکیم را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید :ـ

ای مرد حکیم و فرزانه، وای هوش‌مند پردانش، اینك از ژرفای دل ناله سر کن!

چون دل خدایان به‌سان پاره‌های ناپیدای آسمان دور است.

حکمت دانشی بس مشکل است و انسان‌ها را بدان دست یابی نیست.

پاسخ آن فرزانهٔ حکیم که هم‌چون **آموس** Amos و **اشعیا** Isaiah سخت تلخ آگین و گیرنده است، بر این سان می‌آید :ـ

دوست من، لختی بیندیش، و فکر مرا دریاب.

آدمیان آن کسی را آفرین باد می‌گویند که در آدم کشی چرب‌دستی داشته باشد،

مردی تهی‌دست را که از آلودگی گناهان پاك است محکوم می‌کنند،

و بزهکاری را که مرتکب سخت‌ترین فجایع و گناهان شده است، بزرگ می‌دارند،

دادگستری را که از جست‌وجوی یابش ارادهٔ خدایی است می‌رانند،

و می‌گذارند تا نیرومندان بر ناتوانان ظلم روا دارند،

نیرومندان را حمایت می‌کنند [ و از افتادن می‌پردازند ]؛

فرودستان و ضعیفان طعمهٔ دارندگانند و ثروت‌مندان فقیران را می‌رانند.

سرانجام این حکیم فرزانه **کوبارو** را دعوت بر تسلیم به ارادهٔ خدایان و انقیاد کاهنان می‌نماید، اما کوبارو نمی‌پذیرد، گردن بر ارادهٔ کور خدایان که از

روی عدل وداد نیست نمی‌نهد و نمی‌خواهد دیگر تحت انقیاد کاهنانی باشد که جز از راه ناراست ثروت نمی‌اندوزند و به‌خاطر امیال خود ضعیفان را زیر لگد له و درهم کوبیده می کنند

آنان [خدایان وکاهنان] جز کژی ودروغ چیزی برمن به‌ارمغان‌نداده‌اند، درپردهٔ کلماتی فریبا چیزهایی می گویند که به‌سود توانگران‌وظالمان است، چونـان که ثروت فراخ دستان و نیرومندان کاستی گـیرد ، به کمکش روی می کنند ،

و باالعکس هم‌چون دزد و بدکاری باناتوانان بدرفتاری پیشه‌می‌سازند .

آن‌چه که حقایقی ازحکمت سومریان و بابلیان را به ما نشان مـی دهد ، نشانه‌هایی است که باجست و جو در امثال این‌قوم دست گیر می آید ، هر گاه به این گفته توجه داشته‌باشیم که امثال‌چکیده و حاصل رسم ، روش ، اخلاق و فلسفهٔ نسل‌های بسیاری است که عصاره‌شده ودر نسل‌های‌بعدی‌به‌صورت گفته‌هاوجمله‌هایی کوتاه درآمده‌است متوجه‌می‌شویم که‌قدمت‌این قوم کهن، که نزدیك به‌پنجاه قرن پیش تمدنی داشته است و میانشان امثالی بسیارشایع بوده ، تاچه پایه‌یی می باشد. وهم‌چنین به‌ریشهٔ کهن فلسفه‌نیز میان چنین قوم عتیقی‌باز می‌رسیم. استدلال عقلی وناقبولی عذرهایی موجه را در این ضرب المثل چنین باز می یابیم ، و شـاید این نمونه‌یی باشد برای آن دسته ازسامیانی که عکسش را رواج دادند:ـ

مگرممکن‌است کسی‌بی آمیزش باردارشود ،

مگر ممکن است کسی بی‌خوراك فربه گردد ؟!

هر گاه بر آن باشیم که دراین‌زمینه نیز به آوردن وشرح مواردی‌به‌پردازیم، سخن بسیار به درازا خواهد کشید، اما آن‌چه که مهم‌است فلسفه وفرهنگ‌سومری عظمتی‌بسیاردارد. به شکل مستقیمی در **پیمان کهن** [ = تورات ] اثر بخشیده و و به وسیلهٔ ادبیات عبرانی دربسیاری از ادیان وفرهنگ‌ها مؤثر واقع شده است

## بخش بیست وسوم :
## فلسفهٔ مردمی کهن در کتاب مقدس

### ۱ – یهود

دیانت ومذهب ، نفی متافیزیك ، محدودیت قوانین وفلسفه ، جمودفکری ، ملت‌بازی‌وقوم‌پرستی،
جنبهٔ محلی فلسفه واخلاق وشرایع یهود ، پیمان کهن یاعهد عتیق ، چگونگی کتاب‌مقدس،
ملاحظاتی دراین اثر، تشکیل قوم یهود ، اتحادوپراکندگی ، شمالی‌ها وجنوبی‌ها،
وضع بین‌المللی ، حملهٔ آشوریها ، بخت النصر وویرانی اورشلیم ،کوروش
و اعادهٔ حیثیت یهود

هر گاه در دیانت ومذهب یهود به‌ژرف کاوی به‌پردازیم ، از متافیزیك کمتر نشانی می‌یابیم، چون دریهودیت‌عقیده‌یی مبنی بر بهشت ودوزخ وجود ندارد. خدای یگانه‌شان خدایی است یگانه وقومی ومحلی نه‌خدایی‌جهانی . هم چنین آن‌چه که ازفلسفهٔ اخلاق وقوانین دراین شریعت آمده ، جملگی قوانین و روش هایی است محدود ولبریز ازاندیشه‌ها وایده‌ئولوژی ناسیونالیستی وقوم پرستی وملت‌بازی . یهودیان مردمانی هستند که جمود فکری‌شان به واسطهٔ تحقیرها ، اسارت‌ها ، بی خان ومانی ، دربه دری و بی‌وطنی سخت تثبیت گشته وبه‌همین جهت‌درقوم پرستی سخت متحجرشده‌اند، و این امر ازباستانی‌ترین ادواری که پیامبران ، راهبران و مصلحینی میانشان برانگیخته شدند و قوانین و شرایع و احکامی آوردند ، قابل ملاحظه می‌باشد .

براساس همین امر ، فلسفه واخلاق وشرایع این قوم جنبه‌یی‌محدودومحلی

داشته وواضعان و آورندگان آنهانیز خود به این‌امر ، به‌طور ضمنی‌اعتراف داشته اند ، و در ضمن بحث کوتاهی که در این قسمت انجام می شود به این امر بهتر آگاهی می یابیم.

یهود اثر قابل ملاحظه و جالبی ازسهم خودرا در تاریخ باستان برای ما باز گذارده است که‌همانا پیمان کهن [ = عهدعتیق ]می‌باشد . این اثر برای معتقدان به ادیان مسیحی‌ویهود کلام خدا است که درضمن آن آفرینش‌هستی و تاریخ مردم برگزیدهٔ خدا که پسران **ابراهیم** باشند به نحو صحیح ودقیقی بیان شده است . اما برای کسانی‌دیگر این کتاب تاریخ ملی قوم یهود است و ازنظر تاریخ نویسان اثری در بیان‌تاریخ‌باستان‌است که درحدخودازهرمورد مشابهی‌کامل‌ترمی‌نمایدو به وسیلهٔ موازین تاریخی بایستی مورد نقد وانتقاد قرار گیرد . حال هر گاه مطابق با موازین تاریخی شروع به‌کاوش نماییم . این‌نوشته‌های مقدس به‌شکل هم‌بسته‌یی از داستان‌های پهلوانی ورزمی ، ویا درواقع به‌جامهٔ حماسه‌هایی‌نمایان می‌شود که در زمان‌های کهن ، یعنی سال‌های نخستین پیدایش گروه‌یهود است ونمایان گرافسانه های باستانی کلدانیان وبابلیان می‌باشد . به‌شیوه‌یی‌کامل این کتاب ، یعنی «پیمان کهن » دربردارندهٔ پاره‌یی رویدادهای‌تاریخی واندازهٔ زیادی موضوع‌هایی‌هم‌پیوند باشیوه‌های مذهبی‌وبرخی امورویژه و کهنه ، ونوشته‌هایی که‌صرفاً جنبهٔ ادبی‌دارد، چون‌غزل‌های سلیمان ، داستان روت ، ــ و مقاماتی فلسفی مانند سفر ایوب ، هم چنین امثال‌وحکمی‌دربارهٔ سرنوشت‌وتقدیربشر. هر گاه ازدیدگاهی کلی به‌موضوع بنگریم ، این موارد را هم چون افزوده‌هایی می‌یابیم که به اصل اساسی ، یعنی قسمت و بهرهٔ حماسی پیوسته شده اند . به جملهٔ این ها بایستی کتاب پیامبران [ = اسفار انبیاء ] را نیز بیفزاییم . در اکثر این‌نوشته‌ها فلسفه‌یی آشکاروهویدا است وآن این که رهبران روحانی این قوم بر آن بوده‌اند تا علت فرو افتادگی و

شکست قوم خود را میان گروه‌ها واقوامی که گرداگردشان بوده اند دریابند ، ـ ویا این که بر آن بوده اند تا ملت خود را به نوعی مقاومت و پیروزی روحانی برانگیزانند. آن گونه که پیمان کهن [عهد عتیق] شناخته می‌شود ، گرد آمده‌یی است که به‌یاری وقلم هوشمندان یهود که اسارت بابل و شکنجه های آن‌را به یاد داشتند فراهم آمده ، واین نویسندگان یامستقیماً وبی‌واسطه دوران آن رادرك کرده و یا به‌موجب اخباردست اولی ازنابه‌سانی‌هاودر به‌دری‌ها وشکنجه‌های تبعید آگاهی حاصل کرده بودند

از دیدهٔ تاریخ قوم یهود مردمی بودند سامی نژاد که شاید از اصل ساکن صحرای **عربستان** بودند ، اما برخورد وآشنایی با اقوام خانه به دوش دیگری که بعدها درصحنهٔ تاریخ به‌نام عرب‌ها مشهورشدند، نداشتند ازاین قوم درحدودنیمهٔ نخستین هزارهٔدوم پیش‌ازمیلاددرهلال حاصل خیز نشان‌هایی داریم ، وسکنای آنان **کنعان** یاارض موعود ایشان بود .

قوم‌یهود همین که دولتی‌مستقل وتااندازه‌یی هم‌بسته ونیرومند فراهم آوردند، ظاهراًازشکارورزی چون جملهٔاقوامی که‌درمحلی ثابت مستقرمی‌شوند،به کشاورزی وگله‌داری پرداختند اما ازهمان تاریخ‌های دورنیزسودای تجارت و بازرگانی داشتند ، ودرحقیقت سرچشمهٔ دوم ثروت آن‌ها بازرگانی کاروان هایی بود که از سرزمین آنها می گذشت . آن چه که ازقراین ومدارك برمی‌آید ، ازهمان‌آغاز این مردمان به وسیلهٔ مذهب همبستگی واتحاد داشتند

نزدیك به‌سدهٔ یازدهم پیش ازمیلاد کشورنیرویافته‌یی ازیهود موجود بود که درسدهٔ دهم پیش ازمیلاد به فرازنای شهرت رسید ودر زمان **داوود وسلیمان** دارای شکوه وعظمتی گشت که دیگردربسترطولانی تاریخ هم‌چون عظمتی برای این قوم حاصل نیامد . اما درهمان فرازین گاه بزرگی وشکفتگی نیزازجمله دولت های

درجه دوم ویاحتاسوم محسوب می‌شد که‌ازروابط نیك باهمسایگان‌خود چون‌مصرو فی‌نی‌قیه بهره‌مند می‌شد .

براثر حوادثی همبستگی این قوم دستخوش پراگندگی گشت . درحدود سال‌های ۹۳۳ـ۹۳۵ پیش ازمیلاد شمالی‌ها ازجنوبی‌ها گسستند و کشور **اسراییل** را تشکیل دادند ، ـ وجنوبی‌ها نیز که شهرمقدس **اورشلیم** را دردست داشتند ، کشور**یهود** را بنیان نهادند. این دو کشور که ازهمبستگی بریده وبه پراگندگی روی کرده بودند ، درعرصهٔ سیاست ، اقتصاد وفرهنگ رقیب هم به‌شمارمی‌رفتند و هم چون وزنه‌های موازنه‌یی درپهنه گاه سیاست ملل نیرومند همسایه‌نقشی داشتند. بین النهرین ، مصر وایران درآن زمان ازلحاظ نیرومندی بـه اوج عظمت رسیده بودند ودرچنین‌شرایطی بی‌شك‌درمورد همسایه‌یی که‌تجزیه شده بود وموقعیتی‌داشت ساکت نمی‌نشستند . پس به‌کارپردازی پرداختند وبه تفاوت هر کدام مدت زمانی بدان کشورچیرگی یافتند . به سال ۷۲۲ پیش ازمیلاد اسراییل درتصرف آشور در آمد ، ویهودا در۵۸۶ پیش ازمیلاد به وسیلهٔ **نبوکدنزار** Nabukadnezar [بخت النصر] پادشاه بابلی گشوده گشت . شاید ضربتی که قوم یهود ازاین پادشاه بابلی خورد ، ازلحاظ اساسی وحوادث بعدی بسیارشدیدترازفاجعهٔ اعمال نازی‌ها باشد به هرانجام «نبوکدنزار» برآن بود تایك‌باره مزاحمت یهود راکه درآن‌ایام‌میان ملل بزرگ عنوان وجه المصالحه‌یی را داشت برطرف سازد . به همین جهت پس ازفتح یهودا ، شهرراویران کرد وهیکل را ازبنیان برانداخت وجملهٔ ذخایرآن‌را به‌یغما برد . پس ازاین ویرانی وخرابی ، دوران اسارت آغـاز گشت ، و برابر با کمترین روایت ده هزارتن ازبرگزیدگان وتودهٔ یهودیان رابه بابل‌منتقل ساخت. این رویداد بزرگ تاریخی مبدأ وآغازی به شمارمی‌رود برای ابتـدای تاریخ این قوم‌آواره، بدان‌گونه که درجهان شناخته شده‌اند ودر حقیقت بنیان فلسفهٔ یهود از

همین نقطه شروع می‌شود. دوران رزم‌نامه‌ها پایان می گیرد وپس ازحماسه ، سوگ نامه وجبروذلت بشری مطرح می‌شود ، وپس ازغزل های شادمانهٔ سلیمـان سوگ نامهٔ ایوب بازمی‌رسد .

پس ازآن نوبت به ایرانیان رسید و آنان درسیاست وروش همزیستی‌وروشن بینی وتمدن وفرهنگ ازبابلیان بسیارپیشی داشتند ، وسیاست‌شان‌جدا ازآشوریان وبابلیان بود . پس ازآن که بابل به‌وسیلهٔ **کوروش** فتح شد، به‌یاری شاهنشاه آزاد اندیش ایرانی، یهودیان با کمك‌های فراوانی ازجانب ایران به‌وطن‌خودباز گشتند وبه‌کارآباد کردن خرابی‌ها پراختند ، کوشیدند وجهد ورزیدند تاد گرباره‌اورشلیم رابه‌صورت شهری درآوردند. ازلحاظ نظامی، سیاست، فرهنگ، وسوداگری‌بسیار پیش‌رفتند ، لیکن همواره به صورت یك کشوردست‌نشانده وتحت انقیادباقی‌ماندند وهیچ گاه عظمت سیاسی عصر **سلیمان** بدانان بازنگشت

## ۲ ـ تحلیلی ازفلسفهٔ ده فرمان

فرامین ده‌گانه ، بحث‌وتحلیل ، گفت‌وگویی دربارهٔ منشأخدایی قانون‌ها، وضع اجتماعی‌قوم‌یهود، فرمان اول ویهوه پرستی ، فرمان دوم ویك‌تاگرایی محدود قومی ، انحطاط‌هنری ، علل دوری‌جویی ازهنر، مجازبودن موسیقی ومعماری، فرمان سوم و حرمت نام یهوه ، سبت سنتی دیرپای، تقدیس خانواده ، اهمیت خانواده‌دراجتماع،وضع‌منحط اخلاقی وفرمان‌پرهیزاززنا ودزدی ، بازرگانی ورباخواری ،مجازات ومکافات ، دستگاه قضایی،شناخت حقوق دیگران

با تمام‌کاوش‌هایی که‌انجام شده ،هنوز شناخت تکه‌های گوناگون‌پیمان کهن [عهد عتیق] ازدیدگاه تقدم وتأخر زمانی آشکار نشده است وهرگاه به‌شکلی‌قطعی این مسأله روشن گردد، شاید بتوان دربارهٔ داوری فلسفی ومسیر اندیشه ها وعقاید یهودیان ابرازعقیدهٔ‌روشنی‌نمود . اما پیش از هرچیز شایسته‌تر آن است تاازفرامین

ده گانهٔ **موسا** یادنماییم ، و این به احتمال ولااقل ازلحاظ سنت ازنظر گاه تقدم به حقیقت نزدیك تر است ، واین‌ها عبارتند از

۱ـ من هستم **یهوه** خدای تو، که تورا اززمین مصر وازخانهٔ غلامی بیرون آوردم،

۲ـ تورا خدایان دیگر غیراز من نباشد . صورتی تراشیده وهیچ تمثالی از آن چه بالا در آسمان است، واز آن چه پایین درزمین است، واز آن چه در آب زیرزمین است برای خود مساز نزد آن‌ها سجده مکن و آن‌ها را عبادت منما ـ زیرا من که یهوه خدای تو می‌باشم، خدایی غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سیم وچهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می گیرم ، وتاهزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند واحکام مرا نگاه‌دارند رحمت می کنم.

۳ ـ نام یهوه خدای خودرا به‌باطل مبر ، زیرا خداوند کسی‌را که اسم او را به باطل برد ، بی گناه نخواهد شمرد .

٤ ـ زورسبت‌را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی شش روز مشغول باش و همهٔ کارهای خودرا به‌جا آور ؛ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تواست . در آن[روز] هیچ کاری مکن ، ـ تووپسرت ودخترت وغلامت و کنیزت وبهیمه‌ات ومهمان تو که درون دروازه‌های تو باشد ـ زیرا که درشش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آن چه‌را که در آن‌هااست به ساخت و درروز هفتم آرام فرمود ـ ازاین‌سبب خداوند روزهفتم را مبارك خوانده و آن‌را تقدیس نمود

٥ ـ پدر ومادر خودرا احترام نما تاروزهای تو درزمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد دراز شود

٦ ـ قتل مکن.

۷ ـ زنا مکن

۸ ـ دزدی مکن ،

۹ ـ برهمسایهٔ خود شهادت دروغ مده

۱۰ـ به خانهٔهمسایهٔ خود طمع مورز ، و بهزن همسایهات وغلامش و کنیزش وگاوش والاغش وبههیچ چیزی که ازآن همسایهٔ توباشد طمعمکن .

سفرخروج ـ ۲۰/۱۷ـ۱۲ '

این فرامین جایی‌دیگر نیز آمده است و آن در [سفر تثنیه ـ ۵/۱۸ـ۱ » می‌باشد به هرانجام این احکام نیز جنبه‌یی الاهی داشته است و به وسیلهٔ خداوند یهودبر**موسا** نازل‌شده‌است.اصولا ازباستانی‌ترین‌ادواررسم بر آن جاری‌بود که‌ریشهٔ قانون نامه‌هاراالاهی بنمایانند تا اهمیت وارزشی معنوی یافته وتضمین اجرایی‌اش افزون‌تر گردد مصریان قوانین‌خودرا به‌خدایی به نام **تحوت** Thot نسبت‌می دادند ، **شمش** Shamash خدای خورشید قانون نامهٔ معروف **هامورابی**Hamo rabi را برای بابلیان وضع کرد **دیکتا** Dicta یکی از خدایان کرت Crete قانون کرتیان را برای **می‌نوس** Minos فرستاد قانون ایرانیان نیز به وسیلهٔ **اهورامزدا** بر **زرتشت** پیامبر نازل گشت. یونانیان نیز **دی‌یونی‌سوس** Diony sus را خدای قانون گزار می‌نامیدند. منشأ قوانین هندوان‌نیز **مه‌نو** Meno بود. برهمین روش قوانین ده گانهٔ **موسا** نیز به وسیلهٔ یهوه آن خدای سخت گیروجلاد صفت منتقم آمده بود ، و بعد ازشرحی دربارهٔ این قوانین ده گانه ، دربارهٔ منشأ و علل وجودی وماهیت این خدا نیز سخن خواهیم گفت [72]

کاهنان یهود سخت درصدد بودند تاهم‌چون‌پاپ‌های‌روم ، آن‌چه‌را که‌شاهان ازنگاه‌داشتن‌وثمر بخشیدن‌آن کوتاه دست‌مانده بودند ، دگرباره تجدید کنند واز

72_ *DIODORUS, SICULUS* **Library of History**

هم چنین جهت‌آگاهی‌ازمنشأ قوانین وعلل انتساب‌آن‌ها به نیروهای فوق طبیعی‌نگاه کنید به ـ کتاب اول ـ نظامات مذهبی جهان ، بخش دوم .

همین‌روی آشکار می‌شود که چگونه وبرای‌چه نخستین فرمان از فرامین ده گانه صراحت دارد برپرستش خدایی یگانه واین کـه به‌چه مبنا و دلیلی درآن زمان مجازات کفر وزندقه اعدام بوده است . کاهنان یهود برآن بودند که وحدت‌مذهبی موجب بقا ودیرپایی واعادهٔ قدرت میان قوم یهود خواهد شد وبه‌همین جهت قانون گزاران روحانی خدایی آفریدنـد قومی و محلی که تنها خـدای یهودیان بود و خدایی‌بود بی گذشت ، سخت گیر ومنتقم که پسران را تـاسه‌پشت به موجب گناه پدران هدف انتقام‌جویی قرار می‌داد هرچند که صالح وشایسته بودند . البته میان قومی که مذهب رمز دیرپایی و بقا واعادهٔ قدرت به شمار می‌رفت ، قانون گزاران را برآن می‌داشت تامجازات کفر وبی‌ایمانی را اعدام معین نمایند

فرمان دوم که تـا اندازه‌یی از لحاظ محدود قومی معنای یك تا گرایی را می‌رساند ، درحقیقت عصیان ووا کنشی است‌برعلیه بت‌پرستی ـ واین‌هشداری‌است برای‌کاستی مرتبت هنری، چه فرمان چنین است که از ساختن هر گونه تندیس و پیکره‌یی خود داری شده واز کشیدن هرنوع نقشی پرهیز گردد ،ـ واین درواقع تنها برای محدودساختن خدایان وتوجه به خدای‌یك‌تای قومی‌بوده است .هم‌چنین از نجوم وستاره‌شناسی نیز سخت پرهیز شد تاراه آمادهٔ ستاره پرستی دگرباره باز گشوده نشود . جملهٔ این‌محدودیت‌هاموجبش‌بالابردن مفهوم یك‌تا پرستی ودوری از روش بت‌پرستی بود که موجب فرومردگی روح‌هنری وذوق صنایع مستظرفـه درقوم یهود گردید . بااین که در اسفار پنج گانه مفهومی بسیار جدی و بی گذشت برای برتری واولویت خدا درنظر گرفته شده بود ، ویهوه برتر وبالاتر ازهرچیز شمرده می‌شد ، چنان رسم آمده بود که یهودیان همه‌چیز خود را فدای دین کنند ، واین‌امر ، بامحدودیت‌های دیگر جلوه گری هر نوع‌ذوق‌هنری را درقلب مؤمنین یهود فرو مرده کرد .

هر گاه‌دوران **سلیمان** رامنها کنیم ، درهیکل بعد ازاو ، از نقاشی‌ها و کنده کاری‌ها وپیکره‌ها هیچ‌اثری دیده نمی‌شود . به‌طور کلی‌پس‌ازحملهٔ بابلیان وچپاول اورشلیم وهیکل ، آن‌چه که ازپیکره‌ها وتندیسه‌ها ونقاشی‌ها و کنده‌کاری‌هاو آثار ظریف وهنری وجود داشت به‌بابل منتقل شد ، وپس‌از آن درهیکل‌جدید دیگر از این‌نوع آثاربه‌چشم نیامد و به‌نظر می‌رسد که پدیده‌های هنری جزو آثاری که از بابل دگرباره به اورشلیم بازپس‌آورده شد نبوده است

میان هنرها ، تنها موسیقی ومعماری جایز بود ورونق ورواجی داشت . هنر معماری جدا ازبرخورد بازندگی روزانه واصل برآوری نیازخانه‌سازی، به‌کارمعبد سازی می‌آمد وبه‌طورکلی‌جزوآن گونه‌ازصنایع‌ظریفه وهنری به‌شمار نبودتاموجب تسکین‌خاطر و **تصعید** *Sublimation*[۷۴] امیال وآمال هنرمندان شود . موسیقی‌نیز سخت درخدمت مذهب بود . آوازها وسرودهایی که درهیکل خوانده می‌شد، تنها وسیله‌یی بود که از آلام روحی مردم می‌کاست . ساختن آلات موسیقی و ابزارهای نوازندگی به شکل محدودی جایز بود . ابزارهایی چون بربط ، رباب ، دف ، دهل ، سنج و دیگر آلات اغلب با چوب سرو وبه روش شایسته‌یی ساخته می‌شد و **داوود** وتمامی خاندان اسراییل باانواع این ابزارهـا در حضور خداوند سازش و خوانش می کردند

سومین فرمان که دربارهٔ حرمت وخودداری از برزبان رانـدن نام خداوند می‌باشد، نمایان گر پرهیز گاری‌وتقوای سخت‌یهودی بود . اصولا برهرفردیهودی حرام بود که نام «یهوه» را بیهوده برزبان براند ، وهمین‌شکل فعلی تلفظ نام این

73_ *PETRIE SIR W FLINDRES* : **Egypt and Israel**

۷۴– برای‌آگاهی ازاصل‌تصعید *Sublimation* نگاه کنید به‌کتاب «اصول‌روانکاوی» ترجمهٔ نگارنده .

خدا ، یعنی یهوه Yahovah ـ ساخته‌یی است‌جعلی ازاصل‌کلمه که علمای یهوددر دوران نهضت ودورهٔ اصلاح ساخته‌اند ـ چون در زبان عبری «یهوه Yahveh » به صورت Yhvh ـ یعنی بدون اعراب نوشته می‌شود و چون سنت براین جاری بود که نام خداوندتلفظ نشود هرجا «یهوه»نوشته می‌شدبه‌روی آن اعراب‌می گذاشتند تا به‌شکل دیگری درآید وازهمین خاستگاه است کـه کم کم به‌جای یهوه ـ کلمهٔ **آدونای** Adonai را به‌کار برده‌اند که به‌معنای پروردگار می‌باشد .

فرمان چهارم نمودارعقیده‌یی سخت واستواراست به روزتعطیل‌هفتگی به‌نام **سبات** Sabbath یاشنبه . این درحقیقت شاید ازسخت ترین سنت‌های یهود باشد که جنبهٔ سمبولیك ونشان ویژه‌یی‌شده است برای‌این قوم. شاید منشأ ووجه‌اشتقاق این کلمه ، ـ ویا دراصل ـ اساس این رسم گرفته شده ازبابلیان باشد. بابلیان روز های حرام وموردپرهیز[ =تابوTabu] را که ویژهٔ روزه‌داری وصلح و آرامش‌بود **شباتو**Shabbatu می‌نامیدند.[75]

گذشته ازاین تعطیل هفتگی عمومی جشن‌ها وعیدهایی دیگر نیز داشتند که دربرقراری وپایداری‌اش بسیار کوشایی می‌ورزیدند . این جشن‌ها عبارت بودند از جشن‌های کنعانی که ویژهٔ کشت دانه‌ها ویا درو گری بود ، ـ وجشن هایی دربارهٔ گردش ماه وخورشید ، و**مزوت**Mazzoth که ابتدا جشنی بود جهت درو کـردن جو، ـ و**شبواوت** Shabuoth یاجشنی که به هنگام پایان درو گندم انجا م‌می‌شد وبعدها به‌نام ـ **پن‌ته‌کوست**Pentecost نامیده شد؛ وجشنی‌موسوم به‌ـ**سوك کوت** Sukkoth که ویـژهٔ برداشت محصول تاك بود ، عید فصح یا ـ **پساش**Psash مراسمی بود که طی‌آن نخستین نتاج وزادگان گوسپندان به عمل می‌آمد. گذشته ازاین اعیاد ، جشن‌های بسیاری دیگر نیزدر آیین یهودیان وجود داشت که به گفتهٔ

75_ *BRIFAULT, ROBERT*: The Mothers 3V New York 1927

**زی‌ناخ** Reinach بعدها به شکل سنن مهم و سخت پای گیری درآمده و کم کم نمایندهٔ حوادث ورخ‌داده‌های مهمی‌درتاریخ یهود تلقی‌شد.[76]

فرمان پنجم حاکی است ازتقدیس ، احترام وبزرگ داشت خانواده ، واین امردرمورد شناخت جامعهٔ یهود کمکی است ارزش‌مند . سازمان اجتماعی در گروه یهودی مبتنی بود براساس**پدرشاهی***Patriarchate*. پدردرخانواده دارای‌قدرتی‌بود نامحدود ؛ وخانواده تشکیل می‌شد ازپدر که رییس بود وزن وی یاشاه زن وپسران ودختران وسایراعضای خانواده بازنان وشوهران واحیاناً بردگان و غلامانی که داشتند . خانواده ارزش وبقایش وابستگی بـه کشت‌کاری و زراعت و محصولی که برداشت می کرد بود وبه همین جهت هرچه که اعضای خانواده فـزونی داشتند ، قدرت ونیروی بیشتری درکاربه دست می‌آوردند ودرچنین خانواده‌هایی اصل‌تفاهم وهمسازی وبزرگ‌داشت‌های متقابل بسیارلازم می‌نمود .

ارزش این سیستم وروش خانوادگی دراجتماع یهود بسیارقابل تأمل است ازلحاظ‌سیاسی وضع تکوین وسازمان‌این خانواده‌ها طوری بود که ایجاب‌حکومت وسازمان‌دولتی‌رانمی‌نمود وتنهادرمواردی که جنگی درمی گرفت، دولت‌وحکومتی نیزبه وجود می‌آمد

ششمین فرمان حاوی دستوری است که ایده‌آل وآرمانی بوده است. فرمان «قتل مکن» ویاآدم مکش ــ نشان دهندهٔ رواج وشیوع قتل وآدم کشی در جـامعهٔ یهود است . آن چنان که **ماس‌په‌رو** Maspero توضیح می‌دهد : ــ درهیچ کتابی چون اسفارعهد عتیق ازقتل وآدم کشی گفت وگونمی‌شود ، درهمهٔ فصول‌آن یا از کشتن‌سخن می‌رود ویاازرزایش‌هایی که جای کشته‌ها را پر نماید. جنگ‌وستیزمیان اسباط واختلاف‌های دایمی‌آنان ، وخوی انتقـام خون گرفتن میراثی پس ازچند

76_ *REINACH , S : ORPHEUS* **A History of Religions**

نسل ـ جمله ازعواملی بود که حتا دوران محدود و کوچکی رانیز برای آرامش و عدم کشتار باز نمی گذاشت.[77]

دربیان پیامبران بنی‌اسراییل تحریص به امر کشاورزی نیزهمراه باتعالیمی است که کاهنان دربارهٔ جنگ می‌پرا گندند. یهوه آن خدای انتقام جویی که‌در آغاز رب‌النوع تندروتوفان وجنگ بود ، خود دربارهٔ انتقام خون گرفتن میراثی‌فرمانی سخت داشت وبندگانش نیزبه‌وسیلهٔ این فرمان حس درنده خویی خودرا تشفی می بخشیدند. ازنوزده تن پادشاهان اسراییل، هشت نفرشان کشته شدند.اینان‌مردمانی بودند سخت درنده خووحشی صفت که درجنگ وستیزروش مغـولان را داشتند . درمذهب‌شان فرمانی حاکی بود که : دندان درازای دندان ، وچشم به جای چشم. لیکن اینان آفرینندگان یهوه ، یعنی‌آن خدای جنگی وانتقام جوبودند وبه جای دندان جان می‌ستاندند ودرازای چشم خانه وشهری را ویران می کردند. به‌هنگام جنگ درتاریخ باهلاکووچنگیزشانه به شانه راه سپرهستند . شهرهایی را که می گشودند ، سخت ویران می کردند ومی‌سوختند به شکلی که تامدت زمان‌هایی از آن پس کشت وزرع درآن زمین‌ها مقدورنمی گشت جملهٔ اسیران را ازدم‌شمشیر بی‌دریغ‌می گذرانیدندودراین‌روش‌پیشروان آتیلا Atilaوجنگندگان مغول‌بودند.

شاید درشمارهٔ گشتگانی که ازروایات اینان به دست می‌آید گزافه‌یی وجود داشته باشد ، اما بازنمایان گرحقیقتی می‌تواند بود . به موجب روایت در یك روز سپاه بنی‌اسراییل ـ سد هزارپیادهٔ آرامیان رابه کشت . به طورکلی این همه ناشی‌از آن بود که خودرا قوم برگزیدهٔ خدا می‌دانستند ، وهمین امرموجب غرورشان ، بزرگی‌نسبی‌شان، حقارت‌شان وشکست‌شان‌شد. برمبنای همین اندیشهٔ‌برگزیدگی

77_ *MASPERO, G* : **The Sturggel of the Nations**

*MASPERO.G* : **Egypt, Syria and Assy ria**

ازازدواج بابیگانگان دوری می کردند وزناشویی درمیان قوم موجب آن گشت تا خصایص‌شان‌سخت تثبیت گشت وازفرهنگ جهانی به‌دورافتاده و گوشه گیرشوند.[۷۸]

واما درفرمان هفتم اززناکاری منع می‌شود ، هم چنان که درفرمان ششم از قتل پرهیزشده است ازدواج اساس خانواده را تشکیل می دهد ودین سخت از آن

---

۷۸ـ البته موارد وشواهدی در دست است که کوشش هایی به عمل‌آمده بود تا در صوری ابتدایی ونسبی‌ازازدواج میان خودگریزی به‌زنند . دراین مورد رخ داده‌یی است که روش زن ربایی رانشان می‌دهد . البته هرچند این‌گونه نشان‌ها بسیارکم‌یاب‌می‌باشد اما موردی است ازبرای نمایان‌گشتن جنبش‌هایی‌که شاید علل وانگیزه‌های مختلفی داشته باشد به طورکلی یهوه ازدواج بازنان اسیربیگانه را جایزمی‌داند ، ـ وبه همین جهت چون هنگامی شمارهٔ زنان‌کاستی یافت ، بزرگان بنی **بنیامین** را امرفرموده‌گفتند بروید درتاکستان‌هاکمین‌کرده ونگاه‌کنید وهرگاه‌که دختران **شیلوه** Shiloh بیرون‌آمدند تابه رقص‌وپای‌کوبی‌آغازنمایند ازتاکستان‌ها وکمین‌گاه‌ها به درآمده واز دختران شیلوه هرکس برای خود جفتی انتخاب‌کرده وبه زمین بنیامین برود .

البته همان گونه که گفته شد این زن ربایی امری استثنایی بوده است که **پلورتاخوس** Plutarchus همانندآن را درمورد رومی‌ها **وسابین‌ها** Sabins ذکر کرده است، نگاه‌کنید به

*PLUTARQUE* : Les Vies Des Hommes Illustres

لیکن میان یهودیان زن اغلب خرید وفروش می‌شده است ، هم چنان‌که **یعقوب** ـ **لیه** Leah **وراحیل** Rahel راباکارخویش خریداری‌کرد ، **وبواز** Boaz نیزچون یعقوب **روت** Ruth خوب چهررا به دست‌آورد ـ وهم چنین **هوشع** نبی زن خود را به پنجاه شاقل خریداری‌کرد وخودرامغبون پنداشت. این معنا ازکلمهٔ عبری **بوله** Beulah که عبرانیان‌به زن وهمسرمی‌دادند وبه معنای مملوك بودنیزآشکارمی‌شود:

*HOBHOUS, L . T* : Morals in Evolution

*WESTERMARCK* : Origin and Development of the Moral Ideas

پشتیبانی‌می نماید . درمورد روابط جنسی پیش‌ازازدواج مورد ونشانی‌به‌دست‌نیست، اما مقرراتی موجود است که به موجب آن ، دخترقبل از ازدواج بایستی بکارت و دوشیزه گی خودرا ثابت نماید، وهر گاه دراین امر نمی‌توانست بکارت خودرا ثابت نماید، به موجب شرع سنگ سار می‌شد. لیکن باتمام این احوال عمل‌زنا، روسپی گری‌ولواط شیوع بسیاری داشت وفرمان هفتم که درآن اززنا منع می‌شود، نشان رواج این فعل می‌باشد. ازجانبی دیگرشواهدی تاریخی نیزدراین موضوع ازلحاظ استناد مدخلیت دارد . باسقوط دوشهر **سودوم**Sodom و **گوموره** Gomorah عمل لواط وهم جنس‌آمیزی ازمیان نرفت وهم چنان میان قوم دوام‌آورد شرع وعرف هیچ یك ازآمیزش بابیگانگان پرهیزی قایل نشده بودند ونزدیکی‌جنسی بازنان بیگانه امری رایج بود. زنان سوزی وموآبی ومدینی وزنان بیگانه‌یی‌دیگر درسراسرراه‌های عمومی وکاروان روهای بزرگ درخیمه‌ها وچادرها به‌سرمی‌بردند وعلاوه برپیله‌وری به روسپی گری نیزسخت پای بسته بودند. **سلیمان** اززمان‌خود موانع اندکی را نیز که دراین راه موجود بود لغو کرد وبه موجب آن ورود این نوع زنان به **اورشلیم** آزاد شدودرزمان مکابیان معبد اورشلیم‌به‌شکل‌فاحشه‌خانه‌یی درآمده بود که موجب خشم واعتراض دسته‌یی ازمقدسان قرار گرفت

به هرانجام هر گاه به‌روابط جنسی، روسپی گری، شیوع لواط وزناکاری در تاریخ یهود وقوم اسرائیل بازبنگریم ، متوجه می‌شویم که چرا یکی از فرامین ده گانه پرهیز اززنا تعیین‌شده ، به‌ویژه آن که اساس خانواده نیز بدان گونه‌محترم و باارزش بوده است .

در فرمان هشتم از دزدی منع شده است . وایـن در حقیقت به واسطهٔ دزدی فراوان ورباخواری دور از انصافی است که‌میان‌این‌قوم برقرار بود . پیش‌ازاسارت بابل وقبل ازآن که روش کشاورزی به مفهوم ویژهٔ آن میان عبرانیان رواج داشته

باشد ، روش گله‌داری وتربیت احشام مابین شان شیوه‌یی متداول بود . هنگامی که ثروت وخواسته‌هایشان فزونی گرفت به‌بازرگانی خو کردند و کالاهای یهودی در اثر صبر وشکیبایی‌وحوصلهٔ‌فراوان سوداگران یهودی دربازارهای **دمشق وصور** و **صیدا** رواج وسکه‌یی قابـل اعتماد پیدا کرد . پولی رایج نبود ومبادلات جنسی به وسیلهٔ سیم‌وزر صورت می گرفت . این‌امر موجب‌پدید آمدن‌صرافان‌ووام‌دهندگان بسیاری میانشان گشت که باربح بسیاری پول قرض می دادند . به گونـهٔ رایج در مشرق باستان معبدمرکزیتی داشت جهت‌معامله‌های بازرگانی ، وباالطبع‌صرافان نیز که‌درحول‌وحوش‌بازرگانان‌مقام داشتند، مرکزی بهتر ازاین‌مقام‌نمی‌یافتند.[79] البته **یهوه** خود نیز با این‌ربا خواران نظر لطف ومرحمتی داشت ، وبه‌همین‌جهت است که گفته : « به‌امت‌های بسیاری خواسته وپول به‌وام خواهی‌داد،اماتوهیچ گاه مدیون کسی نخواهی شد .»

به هرانجام قوانینی فراوان وبه نسبت آن چه که بعدهاپیش گرفته و روش ساختند میانشان‌آمده بود که ازدزدی منع‌شان می کرد یکی ازدستورها وشرایع آن بود که هرهفت سالی یك‌بار بندگان عبرانی را آزاد کرده و از وامی که بـه دیگران داده‌اند درگذرند ، اما این به‌طبع‌بنده‌داران وصرافان طمع‌کار خوش‌نمی آمد ، به همین روی جشنی پدیدآوردندوبه‌نام جشن پنجاه ساله وقرار شدبه‌موجب این جشن درهرپنجاه سالی یك بار بندگان ووام داران را آزادی بخشند .

فرمان نهم‌حاکی‌ازآن است که : برهمسایهٔ خود شهادت دروغ‌مده. گواهان لازم بوده است ، درستی وشرافت را به‌شکل مطلقی مراعات کنند پیش از تدوین شرایع رسم برآن جاری بوده است که شخص گواه دست برعورت کسی که برای او سوگند یادمی کردمی‌نهاد ، ــ امابعد از آن تنها به این بسنده نمی شد ، بلکه

79_ *RENARD* **Life and Work in Prehistoric Times**

سوگندیاد کردن همراه باشاهد طلبیدن خدا برراستی ودرستی نیز می‌شد. چنان‌در مورد مجازات و کیفر گواهان نادرست قانون بود که‌هر گاه گواهی‌شهادت به‌دروغ داده باشد ، مجازاتی که بنابود دربارهٔ متهم اجراشود ، درحق او به‌موردعمل درمی آمد . معبد درحکم دادگاه بود وکاهنان دادگستران وقاضیان به‌شمار بودند .[80] سرپیچی ازحکم و رای کهنه مجازاتی سنگین داشت و کسانی که برابر رای آنان سرپیچی می کردند به اعدام محکوم می‌شدند . درمواردی مشکوک‌نیز که شناخت بزهکار برایشان دشوار بود ، خدا را حکم قرار می‌دادند و مایعی زهر آلوده‌را به گناه‌کار مورد تردید می‌نوشانیدند تا هر گاه بی تقصیر بوده باشد ، خداوند شرر زهر را برمذاق او شهد آگین کند ، همان سان که آتش سوزنده را بر ابراهیم‌برد وباصفا ساخت .

لیکن دستگاه اجراییه‌یی وجود نداشت کـه حکم‌کاهنان را به‌مرحلهٔ عمل بگذارد ، وهمان گونه که دادگاه معبد ، وقاضیان‌کاهنان بودند ، نیروی اجراییه نیز مردم محسوب می‌شدند برخی از گناههای قابل گذشت خریداری می‌شد و وجه حاصل ازاین‌امر اندکی به‌جیب شاکی و حصهٔ مهمی در کیسهٔ فراخ کاهنان فرو می‌ریخت . برای اعمال و گناهان بسیاری نیز حکم اعدام وجود داشت واین موارد عبارت بود از :ـ آدم کشی ، بت‌پرستی ، ربودن کسان ، زناکاری ، زدن‌پدرو مادر ، دزدیدن بندگان، نزدیکی با چهارپایان و جادوگری . وشگفت این‌جاست که هر گاه کسی غلامی را به دزدد ، مجازاتش مرگ و اگـر غلامی را به کشد، کیفری ندارد . همان گونه که گفته شد حکم به‌وسیلهٔ خود مردم به مرحلهٔ اجرا وعمل‌درمی‌آمد . مدعی هر گاه با کسی که‌حکم اعدامش اعلام شده بودبرمی‌خورد موظف بود وی‌را به کشد . امابااین احوال‌برخی جاها نیز به‌عنوان «بست»شناخته

80_ *GRAETZ, H* : **Popular History of the Jews**

می‌شد واگر محکوم به اعدامی بدان‌جـاها پناهنده می گشت ، مدعی موظف بود صبر وبردباری پیشه سازد . قانون مجازات وقصاص سخت وحشیانه ومعامله به مثل بود :ــ جان به‌عوض جان به گیر ، چشم به‌جای چشم ، دندان به‌جای دندان،دست به‌عوض دست ، پا به‌عوض پا ، زخم به‌عوض زخم

فرمان دهم ، اصالت خانواده ، شناخت حقوق دیگـران ، مملوکیت زن و دست نادرازی به‌حقوق‌همسایه را می‌رساند این‌جانیز قانون ویافرمان سخت‌جنبهٔ محلی وقومی دارد . همسایه به‌جای مردم به‌کار رفته است و یا هر گاه خوش‌بین‌تر باشیم،همسایه راشمولی برهم‌مسلك وهم‌قبیله به‌شمار آوریم واین کاملا خوی‌یهودیان را می‌رساند ، چون به‌هنگام جنگ وستیز و حتا در مواردی دیگر اسباط و قبایل هم‌را غارت وچپاول می کردند ــ چه‌رسد به دیگران . با اسیران به بدترین وجهی رفتار کرده وازهیچ نوع عمل ناانسانی فرو گذاری نمی‌نمودند . هم‌چنین‌به‌روشنی آشکار می‌شود که زن چه گونه ملك مطلق مرد به‌شمار می آمده است . جای تذکر است که فلسفهٔ هم‌زیستی ومحترم داشتن‌حقوق همسایه درمعنای‌محدودش ـجاهایی دیگر نیز تکرار شده است در باب نوزدهم **سفرلاویان** ، آیه هیجدهم نیز آمده است که : «همسایهٔ خوارا چون خویشتن دوست‌بدار.»

به‌طورکلی قوانین وشرایع **موسا** ، دورانی است که‌باز گشتی به‌دوران‌اقتدار کهنه را باز گو می کند . ازلحاظ‌فلسفهٔ اجتماعی‌وجنبهٔ مجازات‌وقضایی‌عقب گردی محسوب می‌شود وبه‌طور کلی ونسبی‌تأثیر مستقیم قوانین سومری وبابلی ، به‌ویژه قوانین **هامـورابی**در آن‌به‌نحوروشنی آشکار است‌و **هامـورابی** پادشاه‌قانون گزار بابلی وحتا پیش‌ازوی درسومر نزدیك به‌بیست‌قرن پیش ازموساقوانینی وجودداشته که‌همانندی وتشابهش بااین فرامین بـه شکل‌آشکاری نمایان می‌باشد و عبرانیان اقتباسی کرده‌اند ازبابلیان بی‌آن که به تفاوت پانزده قـرن ، لااقل تجدید نظری

نموده باشند [۸۱]

۸۱- یهودیان وبرخی ازمسیحیان متعصب چنان تاریخ‌را مدون می‌سازندکه «پیمان کهن» [= عهد عتیق] را کهن ترین سند تاریخ نشان می دهند . اما ازدیدگاه تاریخ نویسی ویافته‌های باستانی ودانش باستان شناسی به خوبی‌آشکارشده است که‌مبنای‌بسیاری، وبلکه اغلب قوانین ، رسوم ، افسانه‌ها ، ادبیات ، حماسه‌ها ، داستان‌ها ، فلسفه ، احکام وچیزهایی دیگرکه در**تورات**آمده است ، راجع است به اقوامی دیگرکه یهودیان یا عبرانیان‌آن‌ها را اخذکرده ، مدون نموده ودرمجموعهٔ درهم وبرهمی باتصرفاتی محلی و ماورای طبیعی به نام خود وکتابی‌آسمانی معرفی نموده‌اند درقسمت «یهود» به خوبی وآشکاری‌این‌مواردمورد بررسی‌وپی‌جویی قرارخواهدگرفت. اماآن چه‌که دراین جا مورد نظرمی‌باشد، مسالهٔ همانندی قوانین **هامورابی** - وقوانینی است که‌درتورات‌آمده ومسألهٔ قدمت قوانین بابلی برقوانین عبرانیان . لیکن هرگاه متعصبان یهود وبرخی از مبلغان مسیحی‌که دانسته در این مورد به اصالت و تقدم تورات به عنوان تقدم زمانی برقوانین هامورابی اصرارمی‌ورزند ؛ بایستی تذکرداده شودکه مجموعهٔ قوانین هامورابی نیزخود به اصل قدیمی‌تری راجع است واین امرتسلسل‌می‌یابد تابه‌سال دوهزار وپنجاه‌پیش‌ازمیلاد بازمی‌رسد .

قوانین هامورابی ازپادشاهی است‌که به‌سال ۱۷۵۰ پیش ازمیلاد دربابل به سلطنت رسید . به سال ۱۹۴۷ میلادی مجموعه قوانینی دیگرکشف شدکه پادشاهی به‌نام**لی‌پیت-ایشتار** Lipit - ishtar دریك سد وپنجاه سال پیش‌ازهامورابی تنظیم‌کرده بوده و وجه همانندی شگرفی میان این دوقانون نامه به نظرمی‌رسد. دگرباره درسال ۱۹۴۸میلادی **طاهاباقر**رییس موزهٔ عراق ضمن عملیات حفاری درتپهٔ **هرمل** لوحه‌هایی یافت‌که بعدها آشکارگشت‌که مجموعه قوانینی است ازپادشاهی سومری **اور- نمو** Ur - Nemmo که متعلق به دوهزاروپنجاه سال پیش ازمیلاد بوده است . اینك جهت مقایسه ، پاره‌یی از قوانین هامورابی راباقوانین یهود ، مندرج درتورات می‌آوریم : -

هرگاه‌کسی وام‌دارباشد ، وزن یابرده ویا دخترخودرا بفروشد ، یاآنان را به بردگی دهد ، سه سال در خانهٔ خریدارو صاحب خود خدمت‌کرده و به سال چهارم

اگرغلامی عبری به خری ، شش سال خدمت‌کند وبه سال هفتم بدون پرداخت بهایی‌آزاد شود .

سفرخروج - باب ۲۱ - آیهٔ ۲

آزاد شوند

قانون نامهٔ هامورابی ـ ۱۱۷

اگرپسری پدرخودرا به زند ، دست‌او بریده شود .

قانون نامهٔ هامورابی ـ ۱۹۵

هرگاه کسی‌پسرجوان‌دیگری‌را به‌دزدد، کشته شود .

قانون نامهٔ هامورابی ـ ۱٤

هرگاه کسی چشم دیگری را تباه‌سازد، چشم اورا تباه کنند ، واگراستخوان کسی را بشکند ، استخوانش شکسته شود

قانون‌نامهٔ هامورابی ۱۹۶و۱۹۷

اگرکسی‌چشم‌غلام‌دیگری‌راضایع‌سازد، یااستخوان‌اورا بشکند، بایدنیمی ازبهای وی رابه پردازد

قانون نامهٔ هامورابی ـ ۱۹۰

اگرگاوی درحین عبورازکوچه کسی‌را شاخ زند وسبب مرگ اوگردد ، بـرآن تاوانی تعلق نمی‌گیرد ، و هرگاه گاوکسی عادت به شاخ زدن دارد واین به‌آگـاهی دارنده‌اش رسیده واوشاخ گـاورا نبریده و یا دربندش نکرده باشد ، وآن گاوجوانی راشاخ زند وبه مرگش رساند، صاحب گاو بایستی نیم منانقره به پردازد

قانون‌نامهٔ هامورابی‌ـ ۲۵۰ـ۲۵۱

اگرکسی گاو، گوسفند ، الاغ ، گرازیا بزی به دزدد ، هرگاه‌آن چه‌دزدیده‌شده ازآن معبد یاشاه باشد ، سی برابرآن را به پردازد ، واگرآن حیوان ازآن‌شخص آزادی باشد ، ده برابرآن ردکند ، وهر گاه چیزی برای پرداخت نداشته بـاشد کشته شود

قانون نامهٔ هامورابی

هرکسی پدر ویا مادرخود را زنـد ، کشته شود

سفرخروج ـ باب ۲۱ـآیهٔ ۱۵

هرکسی‌آدمی رابه دزدد واورا بفروشد یا دردست‌اش یافته شود، کشته‌گردد

سفرخروج ـ باب۲۱ـآیهٔ ۱۶

چشم به عوض چشم ، دندان بـه عوض دندان ، دست به عوض‌دست ؛ پابه‌عوض‌پا.

سفرخروج ـ باب ۲۱ـآیهٔ ۲٤

اگرکسی چشم غلام یاکنیزخودرا بـا ضربه‌یی مصدوم کند، اورا به خاطرچشمش آزادی‌دهند

سفرخروج ـ باب ۲۱ـآیهٔ ۲۶

هرگاه‌گاوی باشاخ خود به مردیازنی به‌زندکه اوبه میرد، گاورا سنگ‌سارکنند وگوشتش را نخورند وصاحب‌گاوبی‌گنـاه باشد لیکن اگرگاوقبل ازآن شاخ زن می‌بود وصاحب‌اش‌آگاه بود وآن رانگاه نداشت وآن زنی یامردی راکشت ، گاورا سنگ سارکنند وصاحب‌اش را نیزبـه قتل رسانند .

سفرخروج ـ باب۲۱ـآیه‌های۲۸ـ۲۹

اگرکسی‌گاو یاگوسفندی بـه دزدد و آن رابه‌کشد ویابفروشد ، به‌عوض‌گاوپنج گاو وبه‌عوض‌گوسفند چهارگوسفندبه‌دهد. اگرچیزی دزدیده ازگاو یاگوسفند زنده دردست اویافت شود ، دوبرابرآن را رد کند ، واگر چیزی ندارد به جای دزدی

## ۳ ـ سیر تاریخی یهوه

سیر پرستش میان‌عبرانیان‌باستان، ازبت‌پرستی‌تایك‌تاگرایی ، دوران جان‌گرایی و پیدایش نیروی یگانه، مفهوم‌خداوخدایان‌میان‌عبرانیان ، پیدایش‌یهوه، تحول‌وتکامل این‌خدا،ویژه‌گی‌های یهوه، یهوه وقوم‌یهود، بت‌پرستی میان‌یك‌تاگرایان، رواج پرستش خدایان‌بیگانه ، یهوه‌خدایی محلی ، یهوه درهیأت خدای یگانهٔ یهودیان

سیر پرستش میان عبرانیان باستان از **فه‌تی شیسم** *Fetichisme* یا بت‌پرستی شروع وبه‌یك‌تا پرستی [مونوته‌ایسم *Monotheisme*] پایان می‌پذیرد میان این دودوران نیز روش‌هایی درپرستش وعبادت میان این قوم کهن وجود داشته که نظر گیرترین آن‌ها **آنی‌میسم** *Animisme* یا جان‌پنداری وتصورجان‌وروح درجمادات ونباتات بوده است .

اما آن‌چه که موردتوجه واقع می‌شود واندیشه را کنجکاوانه برمی‌انگیزد، آن است که چه گونه این‌تحول وتکامل ایجادشد ، واین‌خود موردی است که‌راهی به‌سوی شناخت یهوه ، این خدای شگفتی‌زای قـوم یهود باز می گشاید البته‌این تحول وتکامل‌هم چنان که میان اقوامی دیگر به تدریج ودرطول زمان حاصل شد ، میان عبرانیان نیز به‌همان روش‌تکوین یافت . یك‌تاگرایی عبرانیان ازآنی‌میسم وتصورجان درمظاهر طبیعت ازجماد ونبات وچیزهایی دیگر واوهام و خرافاتی در بارهٔ جن‌وغول وشیاطین‌وارواح خبیث وسر گردان دربیابان‌هاودشت‌هاو کوه‌هاپدید

---

اگر کسی برای دزدی به‌خانه‌یی‌درآید، وی را برابر همان خانه هلاك سازند ، و جنازهٔ وی رابه همان جا دفن‌کنند .

قانون نامهٔ هامورابی ـ ۲۱

اگر کسی دردادگاه دربرابرپولی ویا غله‌یی به دروغ شهادت‌دهد، خوداوبایستی متحمل مجازاتی شودکـه دادگاه تعیین می‌نماید .

قانون نامهٔ هامورابی ـ ٤

که‌کرده فروخته شود .

سفرخروج- باب ۲۱ ـ آیه‌های-۱-۳-٤

اگردزدی به‌هنگام رخنه‌کردن‌دستگیر شود ، اورا طوری به‌زنندکه‌کشته شود، و بازخواست خون برای اونباشد

سفرخروج ـ باب ۲۲ـ آیهٔ ۲

رشوه‌مخور، زیرا رشوه بینایان راکور می‌کند وسخن صدیقان راکج می‌سازد

سفرخروج ـ باب ۲۳-آیهٔ ۸

آمده است . پس از دوران بت‌پرستی ؛ این مردمان به‌زمان‌های بسیار دوری به‌وجود موجوداتی نادیدنی‌وزنده‌وجاندار ، باپیکرهایی همانند انسان وحیوان معتقدشدند که در زندگانی آدمیان دخالت می‌ورزیدند ، باانسان‌ها دشمنی و کینه داشته وبه موجب هردست‌آویز ووسیله‌یی درناراحتی وشکنجه‌اش می کوشیدند .

این موجودات همان‌هایی هستند که میان عرب‌ها به‌جن وغول تعبیر شده و آشوریان آن‌ها را **لی‌لیت Lilith** می‌نامیدند . عبرانیان ازهمین کلمه‌برای‌ارواح آدمیان سودجستند وبعدها مفهوم ومعنای حوا [=ام‌البشر] را بدو بربستند .

پس‌ازاین مرحله در درجاتی بالاتر همراه باسیر زمان ـ به تدریج به روحی یگانه ، نیرومند و فوق بشری نایل و ایمان‌مند شدند ، و این مرحله میان اغلب اقوام بـاستانی در پردهٔ کلمه‌یی پنهان شده است ، میان اقوام گونـاگون سامی کلماتی وجـود دارد که نمایان‌گر این دوران تحول و تکامل می‌بـاشند و اغلب مفهوم و معنای «نیروی توانای نادیدنی» از آن‌ها مستفاد می‌شود . بابلی‌ها **ال El** سریانی‌ها **اهلیم Elim** ـ عبری‌هـا **اهلوهیم Elohim** ـ و نبطی‌ها **الاه Elah** تلفظ کرده‌اند که جملهٔ آن‌ها برای نمایاندن مفهوم نیرویی‌یگانه و غیبی استعمال شده است . البته نبایستی مفهوم این‌معنا موجب پیدایش اندیشه‌یی در یك‌تاگرایی مطلق به‌شمارآید ، وتنها پل و راه گذری است که به یك‌تا پرستی مطلق انجامیده است . چون گرایندگان به چنین پندارهایی این نیروهـای نادیدنی و نیرومند را اغلب منتسب به‌جا ومکان ومنطقه‌یی محدود می‌دانستنه‌اند وبه‌طور کلی جنبهٔ قومی ومحلی داشته‌اند ، هم‌چنان که **یهوه** نیز درآغازجنبه‌یی شدید وقومی داشت‌وبعدها نیز تااندازه‌یی این‌مفهوم را ازدست فروگذاشت ، لیکن باز ویژه گی در این امر راهم‌چنان تازمان‌حاضر حفظ کرده است[۸۲]

۸۲ـ عرب‌های قحطانی بعدها همان‌کلمهٔ **الاه Elah** نبطی‌ها راگرفته وباافزودن الف ولام تعریف‌آن رابه صورت **الله** درآوردند. این‌گونه الفاظ درزبان عربی بسیاردیده می‌شود ، هم چون کلمهٔ **ملخ Malech** عبری که در زبان عربی به شکل **ملك**درآمده ودر هردومورد به معنای شاه وسلطان‌مورد استعمال است ، ـ وهم چنین لفظ**ربی Rabbi** که درعربی به صورت **رب** درآمده ومنظوراز‌آن نیروی‌آفریننده می‌باشد .

واما یهوه آن خدای قومی یهود خود چه مراحلی‌را طی کرده تا به شکل مفهومی‌خوددرتورات‌نمایان‌شده‌است. آن چه که مهم وقابل ملاحظه است، آن‌است که‌بی‌شك این‌خدای قهار بازماندهٔ دوران آنی‌میسم وجان گرایی می‌باشد. اماپیش از آن که‌ازدوران‌جان گرایی‌به مرحلهٔ‌نهایی خود بازرسد ، مراحلی‌راباز گذرانیده است. آن‌چه که‌بدواً به‌نظرمی‌رسد، این خدا درابتدا رب النوع تندر وتوفان بوده ودر کوه‌ها می‌زیسته‌است و به‌همین روی تنها درمواقعی مورد نیایش وستایش واقع می‌شده‌است که هواتوفانی وناآرام‌می‌شد . لیکن کاهنان‌یهود که دین‌راوسیلهٔ‌سیاست وحکومت ساخته بودند، ازاین **وول کان** Vulcan یارب‌النوع رعد وبرق ، **مارس** Mars یا خدای جنگ را ساخته و دراسفار پنج گانه این معنارا تحقق بخشیدند خداوندرعددردست‌این کاهنان‌جنگی‌وحاکم وسیاست‌باز آن‌چنان‌به‌خدای‌جنگاوری دگر گونی یافت که پیوسته بندگان خـود را به‌جنگ و ستیز و کشور گشایی و پیروزی می‌خواند ، وهم‌چون خداوندان کتاب **ایلی‌یاس** *Iliass* [ ایلیاد *Iliad* ] خود به خاطر قوم و ملتش به‌جنگ می‌پرداخت وبه‌همین موجب‌است که **موسا** می گوید « خداوند مرد جنگی‌است» و گفتار **داوود** نیز مضمون وانعکاس‌همین‌معنا است که می گوید : «دست‌های مرا به جنگ تعلیم می‌دهد » ، وبه‌همین جهت‌است که یهوه نوید می‌دهد که تمامی ملل و اقـوام را مغلوب شما گردانم و جملگی زمین ها را به فتح شما بشارت می دهم و بر این زمین‌هـا که باز از آن من است فرمان خواهم‌راند .

در تاریخ ادیان‌هیچ گاه به‌همانند چنین خدایی برنخواهیم خورد،خدایی که نیروهایش انباشته از کینه‌توزی وانتقام جویی است ، خداوندی که فتح وظفرراتنها درپرتو شمشیر باز می‌شناسد ، خدایی که انتقام گناهکاران را تاچندپشت‌ازفرزندان ونوادگان بازمی گیرد ، خداوندگاری که دعوت به‌دادن قربانی انسانی می‌نماید،

خدایی که گناه‌کار و بی گناه را درشهرهایی وسیع به واسطهٔ نافرمانی نابود کرده و شهرها را به‌ویرانی می کشد ، ــ وبه راستی این‌چنین خدایی درجهان دومی ندارد هم‌چنان که قوم یهود نیز نظیری ندارند . آن گاه چنین پرسشی پیش می آیـد که آیا این خداانعکاس والگوی‌این‌قوم نیست ، بایستی گفت آری ــ این‌نقش‌نیرومند افعال و کرداروعقاید آن چنان قومی بوده‌است

یهوه به‌خود می‌بالد که چگونه دشمنان‌خودرا به‌بدترین وجهی ازمیان‌برمی دارد برای پیروزی قومش از هیچ جنایت ووحشی گری رو گردان نیست ، و این وحشی گری‌ها به همان اندازه که در نظرما مردود ومورد نفرت است ، الـگوی خصایص اخلاقی مردم‌آن زمان می‌باشد. درموردی چون قوم بادختران**موآب** زنا کردن آغاز نهادند ، خداوند به**موسا** دستور می‌دهد که جملگی بزرگان قوم را دربند وزنجیر کرده و ایشان را برای خداوند در برابر آفتاب به‌دار بـه کشد که شدت خشم‌وقهر خداوند دراسراییل آشکار شود . جایی‌دیگر شدت قهر خود را می نمایاند و این‌الگوی بی‌خدشهٔ اخلاق آشوری است . «من که یهوه‌خدای تومی‌باشم خدایی غیور هستم که‌انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم ازآنان که دشمن دارند می گیرم .»

پیمان کهن [ = تورات ] جولانگاه انتقام جویی‌هـای این خدای است . زمانی برآن می‌شودتا تمام قوم رابر گناه آن که‌عده‌یی گوسالهٔ زرینه‌راپرستیده‌اند به‌هلاکت دراندازد ، وموسا ناچار ازآن می‌شود تاوی راپند دهد تا از لجـاجت و اعمال قهرآمیز خود باز ایستد ، پس‌پند پیامبر خویش را قبول کرده وازهلاکت قوم برگزیدهٔ خود که به گوساله پرستی پرداخته بودند رجوع فرمود . امـاد گر باره‌ازاین عفو وبخشایش درگذشت و برآن شد تا کوچك و بزرگ‌یهود را جـهت نافرمانی موسا از میان بردارد ، ــ اما موسا قـول خداوند فراموش‌کار را به یادش

می‌آورد و ازروی دل‌سوزی بالحنی هشدارانه وهمراه با گزندی ازتهدید می گوید: نیك بیندیش که مردم‌پس ازاین‌عمل‌درباره‌ات‌چه گونه به‌داوری‌خواهندپرداخت!. جهت ارضای خوی جنگاورانهٔ خود طالب آزمایش‌هایی سخت گونه برمی‌آید. از **ابراهیم** خواستار می‌شود تافرزندش **اسماعیل** را قربانی‌نماید. زمانی ابراهیم‌نیز بر آن می‌شودتاخداوندش‌رابه‌سوی‌اصول‌اخلاقی ره‌نمون شود. هنگامی که خداوند بر آن می‌شود تاشهرهای **سودوم** Sodom و**گوموره** Gomorah را ویران و منهدم سازد،ابراهیم پندش می‌دهد که‌تاآن گاهی که‌هنوزراست‌پندارانی‌در آن‌شهرها زندگانی می کنند ازتصمیم خود باز گردد ، واندك اندك خوی خداوند خود را به مهربانی وبخشایش باز می کشد و این امررا به‌خوبی نشان می دهد که چه گونه تکامل وتطور اخلاقی بشر مستلزم آن است که در زمان‌های گوناگون آدمی در تصویر وتصوری که از خدای خود دارد تجدید نظری کرده ودگرگونی‌هایی دهد تا هم آهنگی حاصل شود . به‌همین جهت است که ملاحظه می‌نماییم از این خدای قهار ، کینه‌توز ،جنگی و بی‌داد گردرسدهٔ اول پیش ازمیلاد خدایی‌شریف،محبوب، مهربان ودوست داشتنی به‌وسیلهٔ **هیللل** Hillel[۸۳] پدیدمی‌شود، وازآن پس **مسیح** ظهور می کند

افزوده براین‌ها یهوه درلعن ونفرین ودشنام گویی نیزدستی‌توانا داشته‌است که شواهدش درسراسر کتاب مقدس پراگنده می‌باشد . لیکن موضوعی که بیش‌از

---

۸۳ـ هیللل Hillel یکی از دانشمندان و بزرگان یهود است که خویی نرم و عارفانه داشته است . این دانشمند درسدهٔ یکم پیش ازمیلاد دربابل زندگانی‌داشته،تفسیری برکتاب مقدس نوشته وکوششی فراوان نموده تامتن‌کتاب مقدس را نوعی توجیه‌نماید که باتحولات وتکامل زمان منطبق‌آید ، وبه همین موجب است که نوشته‌ها وتعالیمش به‌آموزش های مسیح همانندی فراوانی دارد .

هرچیز جلب نظر می‌نماید نفی این موضوع است که قوم یهود یك تا گرای نبوده و یهوه خودنیز نه آن که خدایی یك تاوواحدبرای بشریت به‌شمار نبوده، بلکه خدای یگانهٔ اقوام یهودنیز نبوده است واین مسأله ازمندرجات کتاب مقدس آشکار می‌شود.

پیش اززمان **اشیعا** ، یهودیان اصولا به‌این اندیشه نبودند که یهوه خدایی است ویژهٔ تمامی گروه‌های یهودوقبایل وحتاجملهٔ عبرانیان. اقوام گوناگون هریك خدایی داشتند خاص خود که به پرستش اش بودند **بعل زه‌بوب** Baalzebub خدای **اکرون** Ekron بود ، و **میل کوم** Milkum خدای **امون** Ammon **تموز** Tammoz نیز میان یهودیان خدایی به شمار می‌رفت برحق که سخت ستایش اش می کردند . درفرمان اول از فرامین ده گانه نیز یهوه خدای یك تای جهان ، و بلکه در مقامی پایین‌تر خداوندگار یگانهٔ قوم یهود شناسانده نشده بود، بلکه چیزی که درفرمان اول خواسته شده بود ، این مسأله بود که مقام او را برتر از دیگـران قرار دهند . **موسا** نیز خود به‌هنگام سرایش چنین می گوید : « کیست هم‌چون تو ای خداوند میان خدایان ؟» ، **سلیمان** نیز به روشنی این مـورد را می‌نمایاند ، و می گوید : «خدای ازهمهٔ خدایان بزرگ‌تر می‌باشد.» **حزقیال** نبی از آن به‌شکوه وشکایت اندر می‌شود که معبد جایگاه پرستش وعبادت **تم‌موز** است و قلمروی از برای یهوه در آن پیدا نمی‌شود . این مسأله زاییده وپیدایی یافته از اختلاف وتمایز شدیدی بود که میان قبایل یهود سخت چیره گی داشت . درزمان **ارمیاء** نبی هرقبیله‌یی برای خود خدایی داشتند و پرستش خدایان گوناگون ، به‌ویژه **بعل** Baal و **مولوك** Moloch رواجی داشت درباب دوم کتاب ارمیاء ، آیهٔ هشت چنین می‌خوانیم: «کاهنان نگفتند یهوه کجا است وخوانندگان تورات مرا نشناختند وشبانان برمن عاصی شدند وانبیاء برای بعل نبوت کرده ، درعقب چیزهای بی‌فایده رفتند».شرك وتعدد خدایان را درآیهٔ نوزدهم از باب پنجم کتاب ارمیاء نیز بـه روشنی می‌توان

ملاحظه نمود «وچون شما گویید که یهوه خدای‌ما چرا تمامی این بلاها را برما وارد آورده است ، آن گاه تو به ایشان به گو ـ ازاین‌جهت کـه مرا ترك کردند و خدایان غیررا درزمین خویش عبادت کردند ، پس‌غریبان را در زمینی که از آن شمانباشد بندگی خواهید نمود.» ، هم‌چنین‌درباب نوزدهم‌همین کتاب ، آیه‌پنجم، دوران بت‌پرستی محض وقربانی‌دادن انسانی را چنین بازمی‌یابیم :« زانرو که‌مرا ترك کردند واین‌مکان را خوار شمردند وبخوردرآن برای خدایان غیر که‌نه‌خود ایشان ونه پدران ایشان ونه‌پادشاهـان یهودا آن‌هارا شناخته بودند سوزانیدند ـ و این مکان‌را ازخون بی گناهان مملو ساختند ـ ومکان‌های‌بلند برای بعل بنا کردند تاپسران خودرابه‌جای قربانی‌های‌سوختنی‌برای بعل به‌سوزانند[۸۴] » درسفرلاویان، باب هیجدهم ـ آیهٔ بیست‌ویکم آمـده « وکسی از ذریت خود را برای مولوك [مولك][۸۵]ازآتش مگذران.» ودرجایی دیگرنیز می‌خوانیم که : «زیرا که‌ای‌یهودا

۸٤ـ برای مواردی دیگرنگاه کنید به‌کتاب اول پادشاهان‌باب هیجدهم‌آیه‌های۱۷ و٤۰ . صحیفهٔ یوشع ـ باب بیست ودوم‌آیهٔ ۱۷. سفراعداد باب بیست وپنجم‌آیه های ۳ و ۵ و۱۸ مزامیر، مزمورسد وشش ،آیهٔ ۲۸ سفرتثنیه باب چهارم ـ آیهٔ ۳

۸۵ـ مولك یاملکوم خدای عمونیان است‌که قربانی های انسانی برای وی تقـدیم می‌کرده‌اند ، وچنان‌که حاخامیان‌گویند این بت ازمس ساخته شده وبرکرسی‌یی ازمس نشسته ودارای سرگوساله بوده تاجی برسرمی‌داشت وکرسی وخود بت مجوف بـود، ودر جوف‌آن‌آتش می‌افروختند وچون حرارت بازو های بت به درجهٔ سرخی وگداختگی می رسید قربانی رابرآن‌ها نهاده‌فوراً می‌سوخت واهالی نیزدرآن اثناطبل‌هایی می‌نواختندکه صدای نالهٔ قربانی ناشنیده به‌ماند انبیای بنی اسراییل پرستش این خدای را بارها منع‌کردند ، لیکن بازیهودیان به پرستش وی پرداختند

پرستش بعل ، یاخداوند ورب النوع‌آفتاب نیزتنها مختص وویژهٔ اکرونی‌ها نبود ، بلکه نیایش این خدا میان اغلب اقوام مشرق زمین وحتا ملل اروپایی نیزرایج بوده‌است. جهت این خداوندگارنیزهم چون «مولك» قربانی های انسانی تقدیم می‌داشته‌اند

خدایان تو به‌شمارهٔ شهرهای تومی‌باشند» این‌جریان‌هم‌چنان ادامه داشت تازمان وحدت سیاسی درزمان **داوود و سلیمان** بنیان گرفت اثر سیاست و حکومت در دین پیدایی یافت ومعبد اورشلیم به‌صورت مرکزعبادت یهودیان ، ویهوه‌نیزعنوان خدای یگانهٔ قوم یهودرا شامل گشت

## ۴ـ سیرفلسفی تعالیم انبیاء

سلیمان و صنعتی شدن شهرها پس ازسلیمان ، آشوب وانقلاب ، تجزیهٔ قومی ، جنگ و ستیز، جنگ طبقاتی ، طبقهٔ‌کارگر، بیدادی سرمایه‌داران ، ظهورپیامبران ، احوال درونی انبیاء، آموس برعلیه سرمایه‌داری ، فلسفهٔ سیاسی ، آغازسوسیالیسم ، اشعیا وفلسفهٔ‌انسانی او، برعلیه خرافات وشعایرورسوم ، بشارت به ظهورمسیح ، نبوکدنساروفتح بابل ، ارمیا وتعالیم ورنج‌های او، حزقیال نبی وفلسفهٔ اجتماعی‌اش، کوروش درهیأت مسیح ، کوروش نجات بخش یهود ،

پس ازدوران **سلیمان** ، تضاد طبقاتی، هرج ومرج‌های حاصله ازصنعتی‌شدن شهرها ، تجزیهٔ شهرها وپیدایش حکومت‌های جدید وبسیاری موضوع های دیگر پیش‌آمد که حاصلی گذاشت مشحون ازروش‌هایی‌مختلف درفلسفه های گوناگون. فلسفهٔ سیاسی به‌شیوه‌یی نوباز گشوده گشت ، فلسفهٔ اجتماعی بنیان‌هایی دیگریافت که حاصل تحول کشاورزی به روش صنعتی می‌بود فلسفهٔ درون بینی*Intuition* و تصوف و عرفان پیدایی یافت که نشان شکست روحی طبقه و کسانی ویژه بـود فلسفهٔ مادی بنیان گرفت که درحقیقت واکنشی بود برعلیه دستگاه کهانت که می کوشیدهمه‌چیزراچون گذشته‌درانحصار گیرد ، ـو سرانجام‌انبیایی ازمیان خلق‌بر خاستند که تعالیم هریك ازآنان نمایان گر گوشه‌یی‌ازوضع اجتماعی پرآشوب ودر هم ریختهٔ آن زمان است

سلیمان هم چون **پترکبیر** و **لهنین**Lenin ـ برآن بود تاهرچه سریع تر

کشوروقلمروی‌را که درآن‌روش زندگانی کشاورزی وشبانی‌معمول بودبه کشوری صنعتی مبدل سازد ، وبرای رسیدن به این هدف سطح مالیات‌ها و عوارض را بسیار بالابـرد ، کار فراهم بود و مردم فرسوده می‌شدند ــ تا سرانجام پس ازبیست سال هنگامی که به هدفش بازرسید ، در کشورطبقه‌یی نیرومند ازکارگرفراهم‌آمده‌بود که دیگرکاری برایشان وجود نداشت وطبعاً چنین طبقه‌یی موجب نابه‌سامانی‌های سیاسی و اغتشاشات فراوانی می‌شد . هنگامی که دراثر حوادثی سطح ثروت نـزد طبقه‌یی افزایش می‌یافت ، طبقه‌یی دیگربه‌تنگ نای فقروبی‌چیزی غرقه‌می‌شدند. هرچه زندگانی درباری رنگین‌ترمی‌شدوثروت‌های شخصی‌فزونی می‌یافت،دربرابر کاخ‌ها ، کلبه‌های ناداران وطبقات بی‌چیزفزونی می گرفت. سودجویی ازناداران، رباخواری وبازرگانی دراطراف معابد وزمین‌خواری‌رسمی متعارف گشته‌بودوشکاف میان طبقات باسرعت هرچه بیشتری فزونی می‌یافت.

تا **سلیمان** درقیدحیات وبرمسند سلطنت بود، عواقب ونتایج حاصله ازروش صنعتی شدن کشورآشکارنشد، اما پس‌ازوی تضاد و کشمکش‌هایی سخت میان‌دهات وشهرها به وقوع پیوست . جامعه ازدیدگاه حرفه وصنعت به‌زودی تجزیـه شد و حاصل این تجزیه منجربه‌آن شد که مملکت سلیمان به دوبخش تقسیم گردد:یکی مملکت **افرایم** **Ephraim** درشمال که مرکزآن**سامریا**Samariaبود ودیگری **یهودا** درجنوب که پایتخت‌اش **اورشلیم** محسوب می‌شد . آتش نفاق واختلاف که منجربه جنگ های سختی می‌شد میان این دو کشورشعله‌ور گشت وموجبات‌آن را فراهم‌آوردتانیروهایشان‌به تحلیل‌رود وهمسایگان‌قدرت‌مندبدان‌ها چیره گی‌یابند.

دریك چنین محیط پرنفاق و جنگ و ستیز و تضاد های سیاسی وطبقاتی و اختلافات قومی وانحطاط دینی‌بود که انبیای‌بنی‌اسراییل ظهور کردند . جملهٔ این پیامبرانی که به عبری بدانان لفظ**نبی** **Nabi** ، اطلاق می‌شد ، اززمرهٔ آن کسانی

چون **آموس** و**اشعیا** به شمار نبودند که مورد احترام ما قرار گیرند، بلکه میان آنان بسیار کسانی بودند که از طبقهٔ جادوان وساحران و آنانی که پیشه‌شان غیب گویی، درمان گری وخوانش اسرار درونی وطلسم اندازی وفال‌زنی بود برخاسته بودند... اینان درازای پول وچیزی که می گرفتند پیش بینی آیندهٔ کسان را نموده وفال‌زده وغیب گویی می کردند برخی ازاینان مضروعینی بودند که شمن‌وار تحت رهبری موسیقی‌هایی تندورقص‌هایی پرجنب‌وجوش سماع کرده‌وبه حالت‌بی‌خودی‌درافتاده‌و درچنان‌حالتی الفاظ نامفهومی به زبان می آوردند که مردم گمان‌می بردند وحی و الهام است. **ارمیا** ازاین پیامبران که به دروغ خودرا نبی می‌نامیدند باتحقیرواسناد جنون یاد می کند برخی دیگرازجملهٔ گوشه گیران وبی‌خان‌ومانان وآوارگانی بودند که درمعابد به سرمی‌بردند وروشی‌داشتند درسلوك همراه بازهد وورع. اینان روشی داشتند باانتقادهایی محکم ازشیوهٔ سیاست ودرقلمرودیانت برضد روحانیان سخت ایستادگی می کردند. ازشیوهٔ فال‌زنی وغیب گویی بی‌بهره نبودندودرسیاست تبلیغ گرافکارسوسیالیستی بودند. اینان مردمان ساده‌دلی بودند که براثرتحولات صنعتی واجتماعی ازدهات به‌شهرها آمده بودند تضاد طبقاتی وبرابری فقروثروت وانحطاط اخلاقی شهرنشینان دلشان رابه‌درد می‌آورد فشاربه طبقات رنجبروبهره کشی ازآنان به مخالفت باسرمایه‌داران واعضای حکومت برانگیخته‌می‌نمودشان وبه همین جهت زمزمهٔ مخالفت بااغنیا وزمامداران را ساز کرده ومردمی بسیار همراهی می‌نمودندشان.

فلسفهٔ سیاسی به معنای ویژهٔ آن ازهمین جا آغازمی‌شود که خاستگاهش نیز دیانت ونغمه گرآن نیزانبیاء می‌باشند. **آموس** Amos هنگامی که از زندگی چوپانی دست فروهشت وبه دیدارخانهٔ خدا، یا**بیت‌ال** Beth – El – رفت، ازآن همه تضاد وفقرومسکنت وثروت بی‌حسابی که دردست عده‌یی درانحصاربود، زبان

درکامش به‌آتش کشیده شد وشراره‌هایش بیرون تراوید وثروتمندان و بهره کشان وانحصارگران را هدف قرارداد . درباب پنجم «کتاب‌آموس» این معنا بـه خوبی منعکس است . درآغازاین باب چنین می‌خوانیم : «ای خاندان اسراییل این کلام را که برای مرثیه برشما می‌خوانم بشنوید » ، واین هشداری است، که این چنین به دنبال دارد : « بنابراین چون که مسکینان را پایمال کردید و هدایای گندم از ایشان گرفتید ــ خانه‌ها را ازسنگ های تراشیده بنا خواهید نمود اما درآن هـا ساکن نخواهید شد ، وتاکستان‌هـای دل‌پسند غرس خواهید نمود ولیکن شراب آن‌ها را نخواهید نوشید ، زیرا تقصیرهای شمارا می‌دانم که بسیاراست، وگناهان شما را که عظیم می‌باشد ، چون عادلان را به تنگ می‌آورید ورشوه می گیریـد و فقیران رادرمحکمه ازحق ایشان منحرف می‌سازید ــ لهذا هر که عاقل باشددرآن زمان خاموش خواهد ماند ، زیرا که زمان بد خواهد بود . نیکویی را به طلبید و نه بدی را تازنده‌بمانید ... ازبدی نفرت کنید ونیکویی‌را دوست بدارید وانصاف را درمحکمه ثابت نمایید» . آن گاه قوم را ازخشم خداوند برحذرمی‌داردوتهدیـد می کند که‌خداوند تا«انصاف مثل‌آب وعدالت مانند نهردایمی جاری» نشود، لطفش راازآنان دریغ خواهد کرد. ازاین پس دیگرسراسرتاریخ یهود دراسارت، بندگی، جنگ ودربه‌دری گذشت پس ازآموس نوبت به **اشعیای** نبی بازرسید. حیات این نبی دردورانی باریك وتاریك جریان داشت . زمانی که‌آشوری‌ها تاخت وتازداشتند ودومنطقهٔ شمالی وجنوبی درحال جنگ ومخاصمه بودند . سامریا [ = سامره] به حال سقوط بود واورشلیم بدان بود تادرکام شاهان بین‌النهرین فرورود.

اشعیا نیز سخت به حمایت فقیران ، بی داد شدگان و مظلوم واقع شدگان می‌شتابد پرهیزگاری بی‌ریا را تعلیم می‌دهد ــ سرمایه‌داران را از خشم خداوند برحذر می‌دارد که مال تنگ‌دستان را نربایند و به حق آنان دست درازی ننمایند.

همان گونه که آموس برای نخستین بار در تاریخ ادیان به روشنی فلسفهٔ اجتماعی را در بطن مذهب می‌پروراند و در برابر آن رسوم مذهبی را حقیر می‌شمارد و از زبان خداوند چنین موضوعی را بازمی گوید ، ـ اشعیا نیز این چنین می‌نماید : «خداوند می گوید : اززیادگی قربانی‌های شما مرا چه فایده است ، ازقربانی‌های سوختنی، قوچ‌ها و پیه‌های پرواری ها سیر شده‌ام ، و به خون گاوان و بره‌ها و بزها رغبت ندارم .. غره‌ها وعیدهای شمارا جان من نفرت دارد ؛ آن‌ها برای من بارسنگینی است که ازتحمل کردنش خسته‌شده‌ام . هنگامی که دست‌های خودرا درازمی کنید، چشم‌های خودرا از شما فروخواهم پوشانید ، وچون دعاهای بسیارمی کنیداجابت نخواهم نمود . دست‌های شما پر ازخون است ـ خویشتن را شسته و طاهر نمایید و بدی اعمال خود را از نظر من دور کرده از شرارت دست بردارید نیکو کاری را بیاموزید وانصاف‌را به‌طلبید. مظلومان را رهایی دهید، یتیمان را دادرسی کنید، وبیوه زنان را حمایت نمایید .»

از آن پس اشعیا ، ازلحن گزندهٔ خود دست‌فرومی‌نهد و به بشارت می‌پردازد، بشارت مردی که ازباکره‌یی متولد شده و **امانوئیل** خوانده خواهد شد: ـ نهالی که ازتنهٔ **یسی**[ = Jesse پدر ـ داوود ] بیرون آمده و روح خداوندبر آن قرار خواهد گرفت » پیش گویی اشعیا دربارهٔ ظهور **مسیح** ، پیامبری که مسکینان را پناه و یتیمان را پدر وداد خواهان را داور خواهد بود درقوم تأثیرعمیقی بخشید. پیامبری که درزمان وی شمشیرها درشمشیردان فرو خواهـد خفت ودیگر جنگی درنخواهد گرفت ، بشارتی بودعظیم ونویدی آرمانی

آموس واشعیا درواقع نمایندهٔعصرروشن گری ویژه‌یی بودند که تعالیمشان در دورهٔ پس از اسارت بسیار مؤثر واقع شد . آنان به ارزش اجتماعی که در راه انحطاط و فرو ریختن بود و بازسازی آن بسیاراهمیت دادند ، و سخت با اعمال و

آداب و رسوم خشك ومنحط و بت پرستانه وشرك آلود دیانت به مبارزه برخاستند. تعالیمشان آغازسوسیالیسم و بشارت بنای جامعه‌یی برمبانی نوبود که سخت باسرمایه داری سرجنگ داشتند. ازآن پس باپراگندگی قوم یهود درنقاط جهان نوشته‌هایشان مبنای عقاید و کتاب‌های نویسندگانی واقع شد که به‌ساختن مدینه‌های فاضله می پرداختند. ــ یعنی کشورهایی که درآن‌ها فقر وبیچارگی، ظلم وستم، جنگ و ستیز وجود نداشته باشد و به‌عوض صلح وداد، برابری و برادری و ابقای آزادانهٔ فقیران و بی چیزان اشاعه یابد واین دوپیامبر ونبی در کتاب‌های خودهمین آرمان ها را مطرح کرده بودند. منشأ اعتماد واعتقاد یهودیان را به این که‌مسیحی ظهور خواهد نمود که حکومت را به دست خواهد گرفت وسلطنت دنیایی یهودرا بدانان باز گردانده و اعادهٔ حیثیتی برایشان بنماید و حکومت مطلق فقیران را در پهنهٔ جهان تضمین نماید از مندرجات همین دو کتاب باز شناخته می‌شود یهودیت، به ویژه یهوه از زمان آموس و پس‌از او اشعیا در کار تحول بزرگی بود. اینان می کوشیدند تااز یهوه که خدای جنگ و انتقام و بی‌رحمی و شقاوت بود خدایی باز سازند که نمونهٔ رحم ومروت و انسان دوستی و گذشت ومهربانی باشد، یعنی‌همان خدایی که باآغاز طلوع مسیحیت نقش پذیرفت.

ازآن پس، یعنی بعد از دوران اسارت ــ یهودیت تحول یافت اندیشه‌های صوفیانه وماورای طبیعی که حاصل شکست‌های فاحش این قوم بود درقالب تصوف وعرفان پدید آمد که نمونهٔ روشن آن **ارمیا** و **حزقیال** می‌باشند. موج بدبینی، تلخی و گزند، زندگانی را رنگی تند زده بود که ارمیا آن گونه‌سخن می‌راند: «وای برمن که توای مادرم مرامرد جنگ‌جو ونزاع کننده‌یی برای تمام جهان زاییدی نه به ربا دادم و نه به ربا گرفتم، مع‌هذا هریك از ایشان مرا لعنت‌می کنند ملعون باد روزی که درآن زاده شدم.» زمان زندگی اش زمان کفر و

ظلم بود ، و بیهوده می کوشید تا قوم را به راستی هدایت نماید طنین آوازش به هرز می‌رفت ، به زندانش درافکندند و به هنگامی که **نبوکدنسار Nabukadnesar** مملکت‌اش را فتح کرد با اسیران به بابل رفت شرنگ اسارت ، انحطاط قوم و فرو افتادگی بسیار ، گفتارش را نسبت به قوم تند و سرکشانه می‌ساخت . وی نیز هم چون انبیای دیگر این اسارت‌ها ، فرو مردگی‌ها ، تحقیرها و در به‌دری‌ها را حاصل انحطاط مردم و نافرمانی‌ها نسبت به تعالیم خداوند و انتقام یهوه می دانست پس از چندی که به اسارت در بابل بود ، به مصر فرستاده شد و این بی خان و مانی هم چنان با زندگی‌اش قرین بود در برابر تعالیمش قوم منحط آزار و شکنجه اش نمودند و او بیهوده در آن ظلمت کده به دنبال درست کارانی انگشت‌شمار بود: «در کوچه‌های اورشلیم گردش کرده به بینید و به فهمید ، و در چهار سوهایش تفتیش نمایید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد توانید یافت تا من آن را بیاموزم . » شهوت و خوی حیوانی جملهٔ مردمان را مهار کرده بود و هم چون : « اسبان پرورده شده و مست برای زنان همسایه شیهه می کشیدند » زمانی آمد که **نبوکدنسار** چون پیك قهر آگین و تازیانهٔ انتقامی اورشلیم را در محاصره گرفت، آن گان بابلیان هم چون **گورکی Gurki** که در مواقعی خاص متدین می‌شد ، به انصاف و مروت خوی بردند ، بردگان را آزاد کردند و خداوند را نیایش نمودند . هنگامی که نبوکدنسار در محاصره تجدیدنظر کرد و برای مدت کوتاهی شهر را از قید محاصره آزاد نمود ، بابلیان شتاب زده به گمان آن که خطر برطرف شده ، دوباره بردگان و غلامان را به قید و بند کشیدند . ارمیا تنها از مردم انتقاد نمی کرد ، بلکه به کاهنان و فرمانروایان نیز سخت می تاخت و سرمایه‌داران را نکوهش می کرد و هم چون **آموس** و **اشعیا** مردم را از عبادت فریب آلودشان و قربانی‌هاشان برحذر می‌ساخت و می گفت عبادت و خوشنودی

خداوند در عدل و داد گستری است . به تحریك کاهنان به بندش کشیدند و به گردنش یوغ نهادند ـ اما در این‌حال نیز از گفتار باز نایستاد کاهنان برای قتلش توطئه کردند ودوستی رهایی‌اش داد ؛ پس به بند امیرزادگان در افتاد به چاهی پراز گل ولای وپلیدی در افگندندش ، اما **صدقیا** کیفرش را تخفیف داد و در کاخ خود زندانی‌اش نمود .

پس‌از آن نوبت به **حزقیال** رسید وند ایش‌دراسارت بابل طنین افگن شد وی‌از طبقهٔ کاهنان بود وهم‌چون **اشعیا** و **ارمیا** برفساد اخلاقی و کفروشرك مردم می‌تاخت . طعنی داشت دربارهٔ اورشلیم که‌آن‌را بسی تکرار می کرد واورشلیم را به‌زنی روسبی همانند می کرد ، از آن جهت که دین خود را به بیگانگان به عوض خدایانی بت‌مانند فروخته بود . این نسبت‌را به‌سامریا [سامره] نیز اسناد می‌نمود ودراین روش افراط می کرد اونیز هم‌چون‌انبیای‌دیگر به‌پیش گویی‌های سختی دربارهٔ قوم اقدام کرد ، لیکن کلامش به‌نرمی روی‌داشت و سرانجام دلش به نرمی گرایید وجهت جبران واقعیت پیش گویی کرد که یهودا و شهر اورشلیم دگرباره برپای خواهند ایستاد وقوم درآن‌جا گردآمده وحتا معبدی برپای خواهند کرد . اونیزهم‌چون **افلاتون platon** به‌ساختن‌مدینهٔ‌فاضله‌یی‌پرداخت، هرچند پادشاهان چنین مدینه‌یی درسیستم افلاتونی فیلسوفان بودند ، اما در روش ایده‌آلی حزقیال نیز قدرت وفرمان‌روایی باطبقهٔ کاهنان می‌بود .

حزقیال کوشش فراوانی داشت تااز تحلیل‌رفتن قوم یهود میان بابلیان‌جلو گیرد .سعی می کرد ، کوشش می‌نمود و مجاهدت می‌ورزید ؛ اما گذشت زمان‌کار خودرا انجام می‌داد و یهودیان بابابلیان درآمیخته‌بودند درشهوات بسیار نفسانی، کار وشرك وسلوك زندگانی وروش بازرگانی‌شان‌غرقه می‌شدند . به‌پرستش‌خدایان بابلی پرداخته‌بودند،وهرچه‌نسل‌شان‌فزونی می‌یافت، به‌همان نسبت‌آمیزندگی‌شان

نیز رو به‌افزایش بود .

درچنین موقعی نبی دیگری برخاست ووجههٔ همت‌خویش را بر آن قرارداد تا این نسل بر گشته بخت و منحط وآواره را به دین و روش خود باز گرداند **اشعیای دوم** که طعم اسارت را چشیده بود ، و مظاهر شرکت مطلق را در بابل و مهاجرین گونا گون به‌آن دیار دیده بـود ، به گونه‌یی دیگر به دعوت و بشارت پرداخت . اونیز درکار بازسازی یهوه‌خدای جنگی ومنتقم بی‌رحم که همواره‌تهدید می کرد و گناه‌کاران را درسخت‌ترین‌شرایط به کیفر می‌رسانید بود اونیز درصدد بود تاازاین خدای قهار وخون‌ریز و تهدید گر ، خدایی مهربان ، با گذشت ، بلند همت ورئوفی‌باز سازد که‌دل‌قوم‌بدوبگراید . دراصل‌یکتاپرستی‌تجدیدنظر می کرد، وهرچند که یك‌تا گرایی‌اش جنبهٔ محلی وقومی را فرونگذاشته بود ، لیکن‌وسعت نظر وکاستی تعصب درکارش به آشکاری نمایان بود . تعالیم و گفته‌هایش نور امیدو وجنبشی ملی دردل‌ها برافروخت‌وخواست‌وآرزویی‌را روشنی بخشید وآن‌باز گشت به‌اورشلیم واعادهٔ حیثیت بود «روح‌خداوند یهوه برمن است ، زیرا خداوند مرا مسلح کرده است تامسکینان را بشارت دهم ، ومرا فرستاده تاشکسته‌دلان را التیام بخشم ، واسیران را به‌رستگاری ومحبوسان را به آزادی ندا کنم .» از همین‌جاست که به‌روشنی ظهور **مسیح** را ملاحظه می کنیم .وی‌دریافته بود که‌یهوه خدای‌جنگ و انتقام نیست بلکه «اومثل شبان گلهٔ خود را خواهد چرانید وبه‌بازوی خودبره را جمع کرده به‌آغوش خویش خواهد گرفت، وشیردهندگان رابه‌ملایمت‌رهبری خواهد کرد »

آن گاه از «خدمت گزار» ونجات‌دهنده‌یی سخن می گوید.ازخدمت گزاری که درادوار بعدی مسیحیان باتعصب وسختی نابخردانه‌یی آنرااشاره به‌ظهور **مسیح** دانستند ، در حالی که به روشنی واضح است که این اشاره به مسیح نیست و به

ایران‌زمین ومنجی‌یی است که از **ایران** زمین برمی‌خیزد این پیامبر پیش گویی می کند که **کوروش** شکست‌ناپذیر است و بر گـزیده شده تا ملت یهود را آزادی بخشد . درباب اول از« کتاب‌عزرا» می‌خوانیم : «ودرسال اول کوروش پادشاه‌پارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود ، خداوند روح کـوروش پادشاه پارس را برانگیخت تا در تمامی ممالك خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت ، کوروش پادشاه پارس چنین می‌فرمایـد ،ـ یهوه خدای آسمان‌ها جمیع ممالك زمین را به‌من داده ومرا امر فرموده است که خانه‌یی برای‌وی در اورشلیم که در یهوداست بنا نمایم .» هم‌چنین‌در باب چهل‌وچهارم‌از کتاب اشعیای‌بنی ـ آیهٔ بیست‌وهشتم آمده که : «ودر بارهٔ کوروش می گوید که او شبان من است، و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید.» مورد آشکاری‌دیگر که گفتار اشعیا را دربارهٔ مسیح روشن‌می کند، آغازباب چهل‌وپنجم کتاب‌می‌باشد : «خداوند به‌مسیح‌خویش یعنی‌به کوروش ـ که دست راست اورا گرفتم تابه حضور وی‌امت‌ها را مغلوب‌سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم...» همین‌مطلب درباب سی‌وششم ـ آیهٔ بیست‌ودوم از کتاب دوم تواریخ ایام تکرار شده است بدون شك مبنای عقاید وآرای اشعیای دوم [۸۶] حاصل جنبشی است که درایران زمین در گیر شده بود . هر گاه به ژرفی و بادقت به‌سیر عقاید پیش‌از اشعیای دوم به‌پردازیم ، نظرات وافکار و عقاید و اصولا

۸۶ـ ماازنویسندگان این رسالات اطلاع وآگـاهی چندانی دردست نداریا ، امم آن چه‌که برمی‌آیدآن‌که نویسندگان مجهول الهویهٔ این رسالات‌که نوشته‌های خودرااز زبان پیامبران نقل می‌کرده‌اند، گاه دررساله‌یی به چند نفربالغ می‌شده‌اند. مثلا درمورد کتاب اشعیای‌نبی‌که باکاوش‌های‌انجام شده‌آشکارشده‌است اندکی‌پس‌ازرهایی ازاسارت‌بابل به‌وسیلهٔ‌کوروش نوشته شده است ، برمبنای تحقیقاتی‌که شده است فصل‌های ۵۵ ـ ۴۰ از نویسنده‌یی وباب های ۶۶ـ۵۶ راازنویسنده یانویسندگان دیگری می‌دانند .

نحوهٔ روحی یهود را با آن‌چه که در زمان اشعیای دوم مـی گذشت کاملا متفاوت و گونه‌یی دیگر می‌یابیم - وهم‌چنین هر گاه به‌مقایسهٔ روحیات ، افکار و عقاید یهود پیش‌از اسارت ودر زمان اسارت دقیق شویم و آن‌را باعقایدو نظرات بعدازباز گشت به اورشلیم برابر نهیم ، تحول وتکامل شگرفی را باز خواهیم یافت که بازشناسی گرفته‌ها ، تأثیرات واقتباسات ایرانی در آن به‌روشنی قابل‌ملاحظه می‌باشد ، ــ و شاید هر گاه ازلحاظ تحقیق‌های تاریخی بـا ژرف‌کاوی دراین دوران دقیق شویم ، نشان‌های بسیاری از تعالیم **زردشت** را بازیابیم

امپراتوری ایران در آن‌زمان به‌حال رشد وسرافرازی بود . جملهٔ مللی که خوار ومغلوب‌شده بودند چشم به کمك‌ایران داشتند ، کمکی که آزادی‌مطلق‌شان را باز می گرداند وپشتیبان نیرومندی برای‌ملل‌ضعیف می‌بود در آن هنگام‌جملهٔ کشورهای خاور نزدیك جزو امپراتوری عظیم و قـدرت‌مند ایران بودند . این امپراتوری که ازلحاظ سازمان‌های‌اداری‌واجتماعی‌ولشکری‌بسیار هم‌بسته‌ونیرومند بود ودر رأس آن‌شخصی باقدرت وکاردانی‌زمام‌امور رادردست داشت ، ایده‌وتداعی‌یی بود برای اشعیای دوم درتعلیم‌یك‌تاپرستی پرداخته‌اش . هنگامی که کوروش در کار بازسازی حکومتی واحد در لوای‌آزادی وعدالت بود ، اشعیا نیز در کار تفکر در بارهٔ خدای و احد جهانی بود یهوه خدای **موسا** چنین مـی گفت « من خدای پروردگار تو هستم تو نباید دربرابر من خدایان بیگانه داشته باشی»، درحالی که خدای اشعیا می گوید : «من یهوه هستم و دیگری‌نیست وغیر ازمن خدایی نی. من کمر تورا بستم هنگامی که مرا نشناختی ، تااز مشرق‌آفتاب‌ومغرب آن‌بدانند که سوای من احدی نیست، من یهوه هستم و دیگـری نی ، پدیـد آورندهٔ نور و آفرینندهٔ ظلمت ، صانع سلامتی وآفرینندهٔ بدی ، من یهوه‌صانع همهٔ این چیزها هستم .» لیکن اثرمحدود قومی‌درهمین‌باب ، یعنی‌باب چهل‌وپنجم ، چندآیه‌بالاتر

باز به خوبی آشکار است ، وچنین آمده «و گنج‌های ظلمت وخزاین مخفی رابه‌تو خواهم بخشید تا به دانی که من یهوه ـ که تورا به‌اسمت خوانده‌ام خدای اسراییل می‌باشم » واین هنوز آغاز آمیزش باایرانیان بود وزمانی لازم بود که ایرانیان تأثیر عمیق خودرا به آنان به‌بخشند

## ۵ـ مضامین وسیع فلسفی

وضع وحقوق ومقام زن ، زن درتورات ، ازدواج وطلاق ، روسپی گری وامور جنسی ، کهانت و پزشکی ، فلسفه وشعردرتورات ، فلسفهٔ تاریخ، دربارهٔ کتاب امثال سلیمان ، حکمت وفلسفه دراین کتاب ، نصایح وپندها، ارزش مکاشفه ودوری از عقل گرایی ، فلسفهٔ اجتماعی آداب ورسوم ، مکروهات، بحثی دربارهٔ داستان ایوب ، سفرجامعه یا کتاب بی‌خدایان وملحدان ، دوران کهولت قوم یهود ، مضامین فلسفی ، بدبینی شگرف وعمیق ، تحلیل فلسفی این کتاب

پس ازاین گفت و گوها که جمله به پایه‌های اجتماعی واندیشه‌های گروهی بنیان داشت ، شایسته است تاازوضع وحال زن نیز آگاهی اندکی به دست آریم . آن چه که ازتاریخ این قوم برمی‌آید آن است که زن اهمیت وارزش ویژه‌یی نداشته است. برای هرمردی همان گونه که ملکیتی جهت احشام ، خانه ، زمین‌زراعتی، پول وطلاهایش قایل می‌شده‌اند ـ همان گونه نیززن هم چون احشام وزمین وخانه وسایردارایی‌اش به شماربوده است زن درپیمان کهن [عهد عتیق ـ تورات]،وسیله ودرحقیقت دامی است جهت اغوای آدمیان دراسفارپنج گانه[۸۷] وبیشترداستان های

۸۷ـ اسفارپنج گانه که یونانیان آن را **پن‌تاتوش Pentateuch** می‌نامندومعنای پنج تومار را می‌دهد ، همان **تورات Torath** ، یعنی کلمهٔ عبری است که به معنای هدایت وراه‌نمایی می‌باشد ،والبته تورات فعلی همان تورات یا کتاب عهدو زمان **یوشیا** [کتاب دوم پادشاهان ـ باب ۲۲ـ آیهٔ ۱۰] نیست، چه تصریح شده است که یوشیا آن رادریك روز

آن زن وسیله‌یی است که مارپاشیطان به توسط او آدمیـان را ازراه راست منحرف می‌سازد ، هم چنان که این مفهوم که خود ریشه‌یی کهن تردارد ، درمتأخرتریـن مذاهب سامی‌نیز کاملا منعکس‌شده است وهر گاه بادیدی گسترده‌تردرجهان‌باستان نظر بیفگنیم ، مشاهـده می کنیم که همین زن اغوا گراست که درجایی به نام **حوا** جلوه گری یافته ودر اساطیریونانی به شکل **پاندورا** Pandora نمایانی یافته ودر می‌تولوژی چینی به صورت **پوسی** Poo See متظاهرشده است . آیا درحقیقت‌این گفتهٔ **شی ـ چینگ** Shi - ching حاوی‌آن نوع اندیشه وعقیده‌یی به شمار نمی رود که اقوام سامی درطول زمان به‌شکل مفاهیم ادبی درقلمرودیانت‌بیان‌داشته‌اند، وبعد ویا پیش ازآن به توسط بسیاری کسان دیگردربیان‌هایی مختلف آمده‌است؟

«درابتدا برتری کامل وجملهٔ فرمان‌ها بامردبود [ = دوران شکارورزی ]، امادورانی پیدایی‌یافت که زنی اورا به بندگی گرفت [ = طلیعهٔ دوران کشاورزی ].شوربختی بشریت ازمنشای‌آسمانی‌نیست ، بلکه خاستگاه‌آن زن است، وهم اوست که‌موجب تباهی نژاد بشری را فراهم‌آورد.»

درفرمان پنجم بازبین شد که خانواده تقدیس وبزرگ‌داشت‌می‌شود . درقوم یهود تنها سازمانی که برترونیرومندترازخانواده می‌باشد ، قدرت‌معبد است.جامعهٔ یهود از لحاظ سازمان خانوادگی بر اساس سیستم مطلق پدر شاهی *Patriarchat* قرارداشته است.قدرت پدرعملانامحدود واعضای‌خانواده درواقع مملوك‌اومحسوب می‌شده‌اند . به‌هنگام ناداری می‌توانسته دختر نابالغ خودرا به کنیزی بفروشد،وبه زمان همسر گزینی تنهااراده وخواست پدراهمیت داشته ودختروسیله‌یی بوده برای

---

دوبار برمردم خواند ،درحالی‌که تورات فعلی درمدت‌ده روزنیزدرحال خواندن تمـام نمی‌شود تورات فعلی یااسفارپنج‌گانه عبارتند از : ۱ـ سفرپیدایش . ۲ـ سفرخروج ۳ـ سفرلاویان. ٤ـ سفراعداد. ٥ـ سفرتثنیه

اجرای مقاصد پدر. دربارهٔ فراز گاهی مقام مرد و فرودین گاهی مقام زن پنداری داشتند که رنگ پزشکی وعلمی داشت. آنان بر آن بودند که دختران حاصل و نتیجهٔ بیضهٔ چپ پدر و پسران از نتایج بیضهٔ راست می‌باشند و بیضهٔ چپ کوچك تر و ضعیف تر از بیضهٔ راست می‌باشد.[88] شاید درزمان قدرت وچیره گی سازمان و سیستم مادر شاهی *Matriarchat* میان عبرانیان رسم بوده باشد که درابتدای ازدواج مرد ملزم بوده تا به خانهٔ زن ومیان قوم همسر خود برود، ـ اما درزمان‌های متأخر تر این وضع واژگونه شده است فرمان یهوه به زن شوهردار چنین بوده است: «چشمت باید به شوهرت باشد، ووی برتو حکومت خواهد کرد».

ازدواج امری اجباری بود به زنان ومردانی که صاحب فرزندانی نبودند و از ازدواج کناره می‌نمودند به چشم حقارت و گناه کاری نگریسته می‌شد. کاهنان نیز ملزم به همسر گزینی بودند، واین جهت قومی که اطراف وجوانبش را ملل و گروههای نیرومندی فرا گرفته وهر لحظه هجوم واسارت درانتظار شان بود، و افرادشان کاستی داشت ـ امری ضروری به شمار می‌رفت. زن ومادری بر گزیده‌تر ودارای احترام بیشتری بود که فرزندان بیشتری می‌داشت، وبه همین جهت است که درهفتمین فرمان ازدواج اساس خانواده شناخته شده است. به بکارت اهمیت شایانی می‌نهادند. دختر لازم بود تادر روز ازدواج بکارت خودرا ثابت نماید ودرغیر این صورت، یعنی هر گاه دوشیزه گی‌اش ثابت نمی‌شد، حکم سنگ سار کردنش تصویب می گشت،[89] وبا تمام این احوال روسبی گری بسیار رایج و معمول بود ازدواج وهمسر گیری به شکل متعارف ازطریق خرید وفروش انجام می‌شد. یعقوب **لیه** Leah و **راحیل** Rachel راباکارخود خریداری کرد، **بواز** Boaz نیزدربرابر

88_ *HOWARD*, *CLIFFORD*: Sex Worshp

89_ *SANGER*: History of Prostitution

کاری که کرد **روت** Ruth نیکوچهررا به دست آورد ، **وهوشع** نبی از آن به پشیمانی اندربود که همسرش رابه پنجاه شاقل بسیارخریده ودر حقیقت مغبون شده است . تعدد زوجات رایج بود، واین نیزجهت ازدیاد نسل امری مستحسن بهشمارمی‌رفت. زن هم چون ماشینی لازم بود تاکار کند وحاصل کارش زایش فرزندان بسیارباشد . برمبنای همین امر بود که هر گاه مردی به مرگ می رفت برادرش ملزم بود تا همسرش رابه عقد وزوجیت خود درآورد، هرچند که همسران بسیاری داشته باشد. هر گاه متوفا برادری نداشت برنزدیك‌ترین کسان میت فرض بود تازن بیوه رابه همسری گرفته وفرزندانی درست نماید: [سفرتثنیه ـ باب بیست وپنجم ـ آیهٔ پنج]. زن وشوهردرمورد زناشویی وظایفی داشتند. مرد می‌توانست چند همسربرگزیند، امان زن حق نداشت بیش ازیك مرد، آن هم شوهرش باکسی رابطهٔ جنسی برقرار نماید . تجاوزبه‌زن ، درحقیقت تجاوزبه حق مالکیت مردی محسوب می‌شد که آن زن را خریداری کرده بود، ومجازات زنا برای هردوطرف مرگ بود: [سفرتثنیه ـ باب۲۲ـ آیه۳۲] رابطهٔ نامشروع بازن بی‌شوهروآزاد ازقید مالکیت نیزجرم محسوب می‌شد ، اماهر گاه مرد مجرد وبی‌زنی مرتکب چنین عملی می‌شد ، خطایش قابل بخشش بود.[90]

درباب بیست وچهارم ازسفر تثنیه احکامی دربارهٔ طلاق آمده است . مرد می توانست درصورت عدم رضایت بدون قید وشرطی زن را طلاق گوید البته مسألهٔ زن درتورات بسیار شامل، گسترده وازلحاظ شناخت اجتماعی آن قوم سود رسان است وهم‌چون بسیاری دیگر از موارد ، درقسمت خود مشروحاً در بارهٔ آن سخن خواهیم گفت .

90_ *WESTERMARCK* **Origin and Development of the Moral Ideas**

آن‌چه که در بارهٔ شئون گوناگون وجـود داشته باشد ، درشریعت موسوی وابسته به مذهب‌می‌شودوبه گفتهٔ **ارنست‌رنان** Ernset Renan ، این‌هراس‌انگیز ترین وسیلهٔ شکنجه‌یی‌است که تا کنون اختراع شده است .[91] در این شریعت همه چیززندگی، ازبی‌اهمیت‌ترین‌مواردتابزرگ‌ترین‌ومهم‌ترین افعال ، ازشایسته‌ترین کارهاتا نکوهیده‌ترین‌اعمال و جنایات عنوان واجبات‌ومحرمات دینی‌پیدا کرده که جنبهٔ شدید الاهی دارند . درباب بیست ویکم از سفر خروج احکام‌وشرایع بسیاری دربارهٔ برده داری، آزادی بردگان ، فدیه وامثال آن آمـده است . درسفرلاویان باب هفدهم احکام بسیاری دربارهٔ قربانی درج است و درباب هجدهم شرایع زیادی دربارهٔ امورجنسی تجویز شده است . هر گـاه به احکام وشرایعی که دربارهٔ طب و پزشکی و روش درمان گری آمده است تعمق ورزیم ، متوجه خواهیم شد کـه چه گونه کهانت وپزشکی‌درقلمروی واحد مقام داشته ودرحقیقت این دوباچه کندی‌در بسترزمان از هم‌جدایی‌یافته‌اند ،[92] و به‌همین جهت است که طبیب‌و کاهن‌سرسخت ترین دشمنان هم به شمار می‌روند در سفرلاویان ، باب سیزدهم و پانزدهم احکام بسیاری جهت درمانگری درج شده است . کاهن‌وظیفهٔ کامل وبی‌خدشهٔ‌پزشك را انجام می‌داد ، خواه دراین مورد آگاهی‌هایی داشت وخواه فاقد دانستنی‌ها بود « وخداوند **موسا** و**هـارون** را خطاب کرده ، گـفت : چون شخصی را در پوست بدنش آماس یاقوبا یا لکهٔ‌براق بشود و آن درپوست بدنش مانند بلای‌برص باشد، پس‌اورا نزدهارون کاهن یانزدیکی‌ازپسرانش که[از] کهنه باشدبیاورند،و کاهن آن بلا را که درپوست بدنش باشد ملاحظه نماید »[۹۳] قوانینی در بـارهٔ جدا کردن

91_ *RENAN, ERNEST* History of the Peopl of Israel

92_ *SPENCER, HERBERT* Principles of Sociology

۹۳ـ جهت آگاهی ازاین مطالب به بخش‌های اولیهٔ‌کتاب ـ تحت عنوان جادو و پزشکی نگاه کنید .

بیماران از تن درستان ، احکامی برای گندزدایی ، بخور دادن و حتا در صورت لزوم سوزانیدن متعلقات وخانهٔ بیمار دراین شریعت آمده است ،[94]

شعر وفلسفه بهشکل سختی درعهد عتیق بههم بسته است ، « سفر پیدایش » گذشته از تمام جنبهها وجوانبش ، شکلی است ازبیان فلسفهٔ تاریخ . تاریخی‌عاری ازحوادث فلسفی نیست ـ بلکه درآن کوشش رفته‌است که حوادث و رخداده های بیشمار گذشته بایکدیگر تلفیق و تألیف شده و مقایسه شود تا بهوحدتی‌دست‌یازی ممکن گردد . هم‌چنین روابط علت ومعلولی هرچند به آشکارا نمایانده نشده، اما درپرده کوشش شده‌تا این روابط وزایش رویدادها را ازآن بنمایانند همین‌تصور کاهنان ونویسندگان اسفار پنج گانه دربارهٔ تاریخ بود که به مدت دوقرن اعتلای فرهنگی یونان و روم باقی ماند و از آن پس ذهن اندیشه وران اروپایی از بوئه‌تی‌یوس Boèthius تا بوسوئه Bossuet را به‌خودمشغول‌داشت .هرگاه از قصیده، غزل ها و داستان‌های حماسی و عشقی بسیاری بگذریم که در سراسر این نوشته‌های عتیق منتشر است وحاوی مضامین فلسفی بسیاری نیز می‌باشدبگذریم، موارد فلسفی صریح نیز اندك نیست .

شاید « کتاب امثال سلیمان » حاوی ارزنده ترین روش‌هایی باشد درحکمت عملی . دراین کتاب که از نامش آشکار است ، امثالی گرد آمده در بارهٔ فلسفه و حکمت ، یعنی آن فلسفه وحکمتی که شیوهٔ اخلاق وزندگی می آموزد ، نه بحث هایی‌دربارهٔ ماوراءالطبیعه والاهیات . این کتاب‌چنین‌شروع می‌شود : «امثال‌سلیمان بن داوود پادشاه اسراییل . به جهت دانستن حکمت و عدل ، وبرای فهمیدن‌کلمات فطانت ، به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز ، وعدالت و انصاف و استقامت ، تا ساده دلان را زیرکی بخشد و جوانان را معرفت و تمیز ، تا مرد حکیم بشنود و

94- *GARRISSON* : **History of Medicine**

علم را بیفزاید ، ومرد فهیم تدابیر را تحصیل نماید . » علم با دین سخت آمیزه است : «ترس از یهوه آغاز علم است » اما بلافاصله در آیهٔ بعدی : « لیکن جاهلان حکمت وادب را خوار می‌شمارند »آشکار می‌شود که تعارضی‌میان‌علم نوپاو دیانت کهن در جریان بوده است . درآداب معاشرت و احترام و بزرگ داشت پدرومادر بسیارتأکید شده است . حکمت جز عدل وداد ، دوستی ومهربانی و آداب‌اجتماعی دراین کتاب مفهومی ندارد . دربارهٔ پرهیز ازرنان بیگانه بسیار اصرار شده است و درضمن‌نواهایی لطیف‌وشاعرانه همسر گرامی‌شمرده‌شده است: «واززن‌جوان‌خویش مسرور باش ، [بگذار] مثل‌غزال محبوب وآهوی‌جمیل ، پستان‌هایش توراهمیشه خرم سازد،وازمحبت اودائماً محظوظ باش،لیکن‌ای پسرمن‌چرا اززن‌بیگانه‌فریفته شوی ، و سینهٔ زن غـریب را در بر گیری ، زیرا که راه هـای انسان در مد نظر خداوند است ».

از حکمت به ویژه‌اش کـه درقلمرو فلسفه جای دارد و محیط آن جای گاه کاوش و تدقیق وتأمل در چگونگی علت‌العلل وآفرینش ومابعدالطبیعه می‌باشد ، نهی وانکارشده . عقل اندیشی عملی و کرده‌یی مکروه است و تکیه بر عقل کردن کار خداشناسان نمی‌باشد ، بلکه توکل برخداوند ضامن معرفت وخرد می باشد : « به تمامی دل خود برخداوند توکل نما ، و برعقل خود تکیه مکن، درهمه راه های خود او را بشناس ، و او طریق هایت را راست خواهد گردانید ، خویشتن را حکیم مپندار » ، واز این ره گذراست که متوجه می‌شویم ایوب چه گونه آن همه صبر وشکیبایی پیشه نمود ، چون علت آن را به خوبی در این آیات ملاحظه می نماییم، وشاید این فلسفهٔ‌کلی قوم یهود بود که‌با تمام‌آن شکنجه‌ها وبی‌خان‌ومانی‌ها و به‌اصطلاح تأدیب‌ها که ازجانب یهوه تحمل نمود ، باز به این خداونـد منتقم و پروردگاری که برگزیده‌ترین بندگانش را زجر وشکنجهٔ سادیستی می‌دهد،چون

که دوست‌شان دارد وفا دار ماند : « ای‌پسر من تأدیب خداوند را خوار مشمار، و توبیخ اورا مکروه مدار ، زیرا خداوندهر که را دوست دارد تأدیب می نماید » درمورد عقل ودانایی وحماقت و کودنی ، تحریص به دانایی که دوری‌ازشراست، و حماقت که راه به شر می‌برد ، نکات برجسته‌یی آمده « خوشا به حال کسی که حکمت را پیدا کند ، وشخصی که فطانت را تحصیل نماید ، زیرا که تجارت آن‌از تجارت نقره ومحصولش ازطلای خالص‌نیکوتر است » دراین امثال ، مواردی‌آمده که میان بسیاری‌ازملل واقوام شایع‌است « راحت غافلانهٔ احمقان آنان‌راخواهد کشت وآن که درپی دولت می‌شتابد بی نصیب نخواهد ماند » زبان آوری‌هنگامی که باعمل همراه نباشد جز ابلهی نیست ، وحکمت درکار و کوشش است: « ازهر مشقتی‌منفعتی‌حاصل‌است،اما کلام لب‌هابه‌فقرمحض می‌انجامد... احمق‌تمامی‌خشم خود را ظاهر می‌سازد ، اما مرد حکیم به تأخیر آن را فرو می نشاند . مرد احمق نیز چون خاموش باشد او را حکیم می‌شمارند »کارو کوشش ستوده شده و کاهلی وتنبلی‌خوارشمرده شده است: «مثل‌آهوخویشتن‌را از کمند، ومانند گنجشك از دست صیاد خلاص کن ، ای شخص‌کاهل نزد مورچه برو ، و در راه‌های او تأمل کن وحکمت را بیاموز، که وی را پیشوایی نیست ، ونه سرور ونه حاکمی، اما خوراك خودرا در تابستان می‌سازد وآذوقهٔ خویش را درموسم حصاد جمع می کند، ای‌کاهل تا به‌چند خواهی خوابید ، وازخواب خود کی برخواهی خواست».

آن گاه پرداخته می‌شود به مکروهات ، و آن چیزهایی که خداوند از آن نفرت دارد : « شش‌چیز است که خداوند ازآن‌ها نفرت دارد ، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است : چشمان متکبر وزبان دروغ گو ، ودست‌هایی که خون بی گناهان را می‌ریزد ، دلی که تدابیر فاسد را اختراع می کند ، پایهایی که در زیان کاری تیزرو می باشند ، شاهد دروغ گو که به کذب متکلم شود ؛ و کسی که

در میان برادران نزاع‌ها به‌پاشد ».

گفته شد که روسبی گری میان یهودیان امری بود شایع. آن چه ازتورات برمی‌آید ، حیات جنسی این مردمان بسیار بدوی ، و خوی شهوت عنان گسیخته درآن‌هاغریزه‌یی‌رشد نکرده بوده‌است که بیشتر نمایان گر اقوام ابتدایی می‌باشد: « تاتورا اززن خبیثه نگاه‌دارد، وازچاپلوسی زبان‌زن بیگانه ، دردلت مشتاق‌جمال وی مباش ، وازپلک‌هایش فریفته مشو ، زیرا که به‌سبب زن‌زانیه شخص برای یك قرص نان محتاج‌می شود ،وزن مرد دیگر جان گران‌بها را صید می کند، آیا کسی آتش را درآغوش خود گیرد سوخته نشود ، یا کسی براخگرهای سوزنده راه رود وپایهایش سوخته‌نگردد، هم‌چنین است کسی که‌نزد زن همسایهٔ خویش داخل‌شود، زیراهر که اورا لمس‌نماید بی گناه نخواهد ماند.»

بی‌شك نویسنده ویانویسندگان« امثال سلیمان» باسرایندهٔ غزل‌های‌سلیمان ویا سرایندگان آن اشعار غنایی وعاشقانه‌یکی نیستند . هرچند در هردوآثاربابلی ومصری وحتا در « امثال » نشان‌های یونانی آشکار است ، اما باز این دوقسمت از لحاظ نویسندگانی که آن‌ها را پرداخته‌اند ، جداگانه می‌باشند

و اما شك عمیق و بی شایبه را در **داستان ایوب** ملاحظه می‌نماییم. به‌گمان قوی این کتاب درزمان اسارت بابل نوشته شده است و بازگوگر آن همه درد و عذاب و المی است که برقومی باز رسیده و در داستانی منعکس گشته‌است. داستان ایوب کتاب بی‌خدایان وملحدان است ؛ نوشته‌یی است که مبارزه یی با یهوه را باز می‌رساند که بعدها کسانی آن را ساخته و پرداخته و پایانی خوش ، حاکی از بازگشت به ایمان وعقیده برایش ترتیب داده‌اند .

بدواً لازم است تاتذکر داده شود که میان یهودیان عقیده‌یی به‌جهانی دیگر وبهشت ودوزخ ویا پاداش و کیفر وجود نداشته است و عبرانیان تنها درباز سازی

زندگانی این‌جهانی اهتمام و کوشش داشته‌اند ازجانبی دیگر بر آن عقیده‌بودند که بدکاران وظالمان وجباران همواره‌پیروز وکامیاب می‌شوند ، درحالی که نیکان وپرهیزگاران همواره در تنگنای عسرت و فلاکت زندگی می کنند . مشاهده می‌نمودند که قوم مشرکی چون بابلیان وآشوریان بر آن‌ها که قوم منتخب‌الاهی بودند پیروز آمده وبه‌اسارت گرفتارشان کردند همین مسایل ، یعنی عدم‌اعتقاد به‌بهشت ودوزخ وپاداش و کیفر وکامیابی بی‌دادگران و فلاکت راست‌پنداران و سربلندی واستقلال اقوام مشرك وفرو افتادگی‌واسارت خداپرستان است که‌موجب آن چنان شك‌عمیق‌وژرفی را در داستان‌ایوب به‌بار می‌آورد . آغاز داستان‌در آسمان رخ می‌دهد[۹۵] وبی‌شك این آغازنامه نیزهم‌چون مؤخرهٔ خوش فرجام آن الحاقی و ساختگی است . شیطان به‌خدا می گوید که **ایوب** مردی است که زندگی را به‌کام دارد واز ایمانی قوی‌نیز بهره‌مند است ، حال‌آیا ممکن است که این ایمان را در فلاکت وبیچارگی نیز حفظ نماید ـ وخداوند به‌شیطان می گویدتااورا به‌مرحلهٔ آزمایش درآورد . شیطان دست‌اندرکار می‌شود وانواع بلاها وزجرها وشکنجه‌هارا برایوب وارد می‌سازد وایوب‌نیز باصبری که بعدهاضرب‌المثلی جهانی شد ، تحمل می‌نماید . لیکن سرانجام صبرش به پایان می کشد وبه‌اندیشهٔ خودکشی می‌افتد. روزی **زوفر** Zophar دوست ایوب نزدوی می‌آید تا از لذت بردن آلام دوستش بیاساید وبه‌وی می گوید که خدا عادل است ونیکوکاران را در همین جهان پاداش می‌دهد ؛ ایوب به‌تندی می گوید :

«... خیمه‌های دزدان به‌سلامت است ، و آنان که خدارا غضب‌ناك می‌سازند ایمن هستند که خدای خودرا دردست خود می‌آورند اینك چشم من همهٔ این

---

۹۵ـ جهت تحلیل داستان ایوب وتفسیرتاریخی وفلسفی وهمانندیهای‌آن نگاه‌کنید به «کتاب اول» ، بخش دوم .

چیزها را دیده و گوش من آن‌ها را شنیده وفهمیده است ... اما شما دروغ‌ها جعل می کنید و جمیع شما طبیبان باطل هستید ، کاش که شما به‌کلی ساکت می‌شدید ، که این برای شما عین حکمت می‌بود .» و آیا این به‌روشنی همانند همان مواردی نیست که درمزامیر آمده است: «اینك ایشان شریر هستند، که همیشه مطمئن بوده ودر دولت‌مندی افزوده می‌شوند» ودرجایی دیگر ، یعنی درمزمور هشتادونهم ، آیهٔ چهل‌وشش بانگ برمی‌دارد که : «تا به کی ای خداوند خودرا پنهان می کنی وبه بدکاران کیفر و به نیکوکاران پـاداش نمی‌دهی ، به یادآور که ایام حیات چه کم است کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید ...» و این نیز درست عدم اعتقاد به‌جهانی‌دیگر را می‌رساند این‌شك عمیق‌دربارهٔ عدالت خدایی‌وبی‌اعتقادی به‌زندگی پسین نیز اززبان ایوب چنین باز گفته می‌شود «انسان که از زن‌زاییده می‌شود ، قلیل‌الایام وپراز زحمات است. مثل گل‌می‌روید و بریده می‌شود ، ومثل سایه می گریزد ونمی‌ماند ... زیرا برای درخت امیدی است که اگر بریده شود، باز خواهد رویید ویك سره نابود نخواهد شد ... اما مرد می‌میرد وفاسد می‌شود؛ وآدمی چون جان‌راسپارد کجا است؟ چنان که آب‌هااز دریا زایل می‌شود، ونهرها ضایع وخشك می گردد ، هم‌چنین انسان می‌خوابد وبر نمی‌خیزد ... اگر مردبه میرد باردیگر زنده شود ؟» به‌نظر می‌رسد که باب‌سی‌ویکم پایان داستان ایوب‌باشد وبه گمان آن‌چنان است که باتوجه به‌این قسمت ازآخرین کلمات باب‌وسی ویکم: سخنان ایوب تمام‌شد ــ این پایان گفتاری باشد که نمایان گر عقیدهٔ ملحدان‌باشد، هم‌چنان که «سفرجامعه» نیز همین‌حـالت را دارد آن گاه از باب سی‌ودوم که به گمان‌الحاقی‌است،فیلسوفی‌به‌نام **الی‌هوبن‌برکایل** **Elihu - ebne - Barakil** وارد داستان می‌شود وایوب را از این ضعف و گفته‌هـای ملحدانه برحذر ساخته و مورد خشم قرار می‌دهد و سرانجام داستان با پایان خوشی برمذاق خداگرایان و

متدینان تمام میشود [۹۶]

**سفر جامعه** جملهٔ بدبینی‌ها، کفر والحاد، زندقه وفلسفهٔ اپیکوری را یك‌جا گرد می‌آورد، وبه راستی این ازشگفتی‌های **پیمان کهن** [=عهدعتیق] می‌باشد: چارواکاس **Charvakas** هندو، و بری هاس پاتی **Brihaspati** ملحد، و جملهٔ شك‌ورزی‌هاوایمان‌مندرج‌دراوپانی‌شادها*Upanishads*، کون‌فوسی‌یوس**Confucius** معتدل ومادی، اپی کوروس **Epicurus** وآریس‌تیپ‌پوس **Aristippus** یونانی، پتاه هوتپ **Ptah - Hotep** موعظه گروای‌پوور**Ipuwer**شکاك وبدبین مصری، کوبارو**Qubarru** آن فیلسوف شکاك وبدبین بابلی ونسخهٔ اصلی آل کی بی‌یادس **Alcibiades**، و بلتا - اتـروا **Balta-Atrua** یا ایوب بابلی، شوپن هـاور **Schopenheuer** وخیام وابوالعلا معری وبسیاری دیگردر**سفر جامعه**غنوده‌اند شهد ونشاط زندگی ولذت‌ها وشادی هایش در کنارشرنگ ومرگ ونیستی وغـم و اندوه وبدبختی وبی‌سامانی قراردارند. کفروبی‌خدایی، الحاد وشك، قضا وقدر، اغتنام دم وبسیاری ازمسایل دیگر برابرهم قرارمی گیرند واین فلسفه‌یی است که‌از ترکیب اجزای بسیاری حاصل‌آمده وبشریت را درتاریخی بسیاردراز دربیم وامید نگاه داشته است.

این کتاب نیزنه‌نویسنده‌اش آشکاراست وبه تاریخ تألیف آن. سارتون**Sarton** زمان تألیف آن‌را ۲۵۰-۱۶۸ پیش ازمیلاد ذکرمی کند،[97] وآن چه که ازمتن‌به‌دست می‌آید، ازکلمات پسرداوود، یعنی **سلیمان** می‌باشد. نویسنده جایی خود را بانام مستعار **کوهی‌لت**Koheleth معرفی نموده است. شاید درهمان باب اول بتوان‌بر همه چیزوایده وعقیده وفلسفهٔ این کتاب آگاهی یافت:

---

۹۶- نگاه‌کنید به بندهای‌گذشته، تحت عنوان «سومروبابل»

97_ *SARTON G* **Introduction to the History of Science**

« کلام جامعه بن داوود کـه در اورشلیم پـادشاه بود ، باطل اباطیل جامعه می گوید ، باطل اباطیل، همه چیز باطل است ، انسان را ازتمامی مشقت اش که زیر آسمان می کشد چه منفعت است ، یك طبقه می روند وطبقهٔ دیگرمی آیند وزمین تا به ابد پایدارمی ماند ، آفتاب طلوع می کند و آفتاب غروب می کند وبه جایی که ازآن طلوع نموده می شتابد، باد به طرف جنوب می رود وبه طرف شمال دورمی زند، دورزنان دورزنان می رود وباد به مدارهای خود برمی گردد ، جمیع نهرها به دریا جاری می شود ، اما دریا پر نمی گردد، به مکانی که نهرها ازآن جاری شد ـ به همان جا بازبرمی گردد . همهٔ چیزها پرازخستگی است وانسان آن را بیان نتوان کرد. چشم ازدیدن سیر نمی شود و گوش ازشنیدن مملو نمی گردد. آن چه بوده است همان است که خواهد بودو آن چه شده است همان است که خواهد شد ، وزیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست » هر چند این معنایی بود که یکی ازاصول دیـالك تیکی را نقض می نمود ، اما نمایان گردوران خمود گی اندیشهٔ انسانی ، پیری یك قوم وبد بینی شگرف مؤلف «سفر جامعه» می باشد که درآن زمان بسیاری بدان اعتقادداشته اند هر گونه نیروی یابش وکاوشی که درنهاد آدمی است وبه هیچ انجامی بازنمی رسد ، خود می تواند اعتراضی برخداوند باشد. آیا این زبان و گفتهٔ حکیم بلند آوازه و دانشمندی هم چون **خیام** نیست که حکمت را وسیلهٔ حل معما نمی داند «من که جامعه هستم دراورشلیم پادشاه بودم، ودل خودرابر آن نهادم که درهرچیزی که زیر آسمان کرده می شود باحکمت تفحص وتجسس نمایم ، این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت به کشد، وتمام کارهایی را که زیر آسمان کرده می شود دیدم که اینك همهٔ آن ها بطالت ودرپی باد زحمت کشیدن است » در این کتاب نغمهٔ کهنهٔ حکمت وعلم وافزایش خرد موجب گرانباری وحزن واندوه است به شکل عمیقی به اندوه تأثیرمی بخشاید : «دردل خود تفکر نموده گفتم: اینك

من حکمت رابه غایت افزودم ، بیشترازهمگانی که قبل ازمن براورشلیم بودند و دل من حکمت ومعرفت را بسیاردریافت نمود ، ــ و دل خودرا بردانستن حکمت ودانستن حماقت وجهالت مشغول ساختم ، پس فهمیدم که این نیزدرپی باد زحمت کشیدن است ، زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است، وهر که علم‌رابیفزاید ــ حزن رامی‌افزاید ». **خیام** می گوید: فردا که ازاین‌دیرفنا در گذریم ــ باهفت‌هزار سالکان سر به سریم.ــ واین همان مفهومی‌است که **بری‌هاس‌پاتی Brihaspati** و **ای‌پوورIpuwer** با گزنده‌ترین بیانی باز گو کرده‌اند. نویسندهٔ «سفرجامعه» نیز به همین مورد گرایش داشته : «چشمان مرد حکیم درسروی است ، اما احمق در تاریکی راه می‌رود ــ باوجودآن دریافت کردم که‌به‌هردوی ایشان یك‌واقعه‌خواهد رسید» پس برمبنای این فلسفه ، خوش بختی وبدبختی دراین عالم هیچ پیوندی با فضیلت ورذیلت ندارد : «پس فهمیدم که برای ایشان [آدمیان] چیزی بهتر ازاین نیست که شادی کنند ودرحیات خود به نیکویی مشغول باشند ». به هرچیزی کـه اندیشه می کند ، وبه هرراهی که زند وآن را پسند می‌نماید ، وآن نیزسرانجام به نظرش‌جز بطالت چیزی نمی‌آید. آیا این نشان کهولت وسال‌خورد گی‌قومی‌نیست؟ قومی که درجنگ‌ها وستیزها وتضاد عقاید وجنگ طبقاتی و اختلافات قومی نیرو هایشان به تحلیل رفته وجزاین فلسفهٔ بدبینانه ومنحط ونفی همه چیزدیگرچیزی برایشان‌باقی نمانده بود . «سفرجامعه» درحقیقت گزنده ترین فلسفهٔ بدبینی‌جهان کهن است ونمایندهٔ آخرین مرحلهٔ کهولت اندیشه گری قومی که رو به اضمحلال می گذاردمی‌باشد. اما این‌قوم‌سخت جان دریك ویادوقرن پیش‌ازمیلاد که این‌چنین به‌انحطاط گراییده بود، هنوزدم می‌زند وبه‌نظرمی آید که جانی‌یافته وتجدیدحیاتی می کند ، درحالی که هنوزبه‌آن سنن عتیق سخت دل بسته ودرحصار آن‌سنن‌مرده و فلسفهٔ متروك وسرزمینی که هرزمانی کاروانسرای قوم فاتحی بوده است به‌زندگی

ادامه می‌دهد . اینك قبل از آن که به‌بازپسین گزارش فلسفی یهود به‌پردازیم، این بند را با آوردن قطعه‌یی از«سفرجامعه» پایان می‌دهیم

« زیرا که وقایع بنی‌آدم مثل‌وقایع بهایم است، برای ایشان یك‌واقعه است ـ چنان که این می‌میرد به‌همان‌طور که آن نیز می‌میرد ؛ و برای‌همه یك‌نفس‌است، و انسان بربهایم برتری ندارد ، چون که همه باطل هستند ، همه به‌یك جامی‌روند وهمه از خاك هستند ، وهمه‌به‌خاك‌رجوع می‌نمایند لهذا فهمیدم که برای‌انسان چیزی بهتر ازاین نیست که ازاعمال خود مسرورشود ، چون که‌نصیبش‌همین‌است، وکیست که اورا باز آورد تا آن‌چه‌را بعداز او واقع خواهدشد مشاهده نماید ؟... هرچه دستت به جهت‌عمل‌نمودن بیابد ، همان را با توانایی‌خود به‌عمل‌آور، چون که درعالم اموات که به آن می‌روی نه کار و نه تدبیر ونه‌علم ونه‌حکمت‌است . »

## ۶ ـ دوفرقه وروشی فلسفی

آمیزش و تأثیرات فلسفی ، سه فرقهٔ بزرگ ،صدوقیان ومنشأ آنان ، عقاید فلسفی ، طلایه‌داران روش عقل‌گرایی، چهار اصل اساسی ، فریسیان یانگاه دارندگان سنت ، عقاید وآرای آن‌ها، جنگ وستیز میان دوگروه ، نبرد درمیدان عقاید ، جنگاوری بارومیان، تسلط رومی ها

در آغاز سدهٔ دوم پیش ازمیلاد افکار وعقاید وفلسفه وآداب ورسوم و مذاهب بسیاری از اقوام وملل دیگر میان یهودیان شایع و در آن ها تأثیرهای بسیاری بخشیده بود و این باتوجه‌به‌اختلافات قومی موجب آن‌می‌شد که فرقه‌های‌بسیاری میان یهود پیدایی یابند که نمایان‌گر نفوذ این روش‌های بسیارشوند و این امردر واقع‌به قرن‌دوم پیش از میلاد واقع شد وفرق بسیاری پیدا شدند که‌نامی‌ترین‌شان صدوقیان ، فریسیان و اسنیان بودند .

**صدوقیان** *Sadducees* گروهی از یهود بودند که هنوز به‌درستی وجه تسمیه انتساب و منشأ وزمان قطعی پیدایش شان آشکار نشده است رای بسیاری بر آن است که این‌قوم ازپیروان **صدوق** **Zadok** کاهن بزرگ یهود می‌باشند که درطول زمان کم کم به این وجه انتساب مشهور شده‌اند ، ــ وصدوق خود یکی از کاهنان بزرگ دوران **سلیمان** است که شاه مزبور پس از بر کناری **ابی یاتار** ، اورا بــه جایش بر گمارد: « وپادشاه [ =سلیمان ]صدوق کاهن‌را به جای ابی‌یاتار گماشت [ کتاب اول پادشاهان ــ باب دوم ـ آیهٔ سی و پنجم ، ] » هم‌چنین درباب پنجم از کتاب « اعمال رسولان » ، آیهٔ هفدهم ازاین فرقه یاد شده است ودشمنی آن‌ها را نسبت به **مسیح** ومسیحیان باز می رساند : « اما رییس کهنه و همهٔ رفقایش که از طایفهٔ صدوقیان بودند برخاسته به غیرت پر گشتند ــ و بررسولان دست‌انداخته ، ایشان را درزندان عام انداختند »

گروه صدوقیان ازلحاظ افراد بسیار نبودند وازآن‌چه که برمی‌آیدهم‌چون **اسنیان** نیز دارای تشکیلات منظمی نیز نبوده‌اند . تحت تأثیر فلسفه هــای مللی دیگر ، از تعبد و روش قدیم دست فروهشته وبه‌مبانی نوی نظرداشتند و تمایلشان به فلسفه بسیار بود . مواردی زیاد از اعتقادات مذهبی وشرایع را قبول نداشتند و به همین جهت فریسیان آن گروه را زندیق می نامیده‌اند و از همین خاستگــاه و منشأ است که عده‌یی از کاوش گران وجه تسمیهٔ آنان را مشتق و جدایی یافته از « زندك » یا « زندیق » می‌دانند

درحقیقت‌پیدایش فرقهٔ‌صدوقیان رابایستی‌نخستین پرتوفلسفهٔ **راسیونالیسم** *Rassionalism* وروش عقل گرایی میان یهودیان‌پیش ازمیلاد دانست . هر گاه‌بر آن باشیم تا دیانت را منتسب به دو گروه نماییم ؛ یعنی دیانت خاص و بر گزید گــان و دیانت عوام‌وتوده‌ــ بایستی گفته‌شود که صدوقیان‌پرچم داران دیانت‌خواص‌بودند.

آنان اغلب از اشراف وبزرگزادگانی بودند که باالطبع درهرزمانی زودتر تحت تأثیر تحولات خارجی و آزادی ازقید و بند سنن گذشته قرار می گیرند.صدوقیان جماعتی بودند که از کتب پیمان کهن ــ تنها اسفار موسارا قبول داشتند ودر آن‌نیز تأمل می‌ورزیدند . بدین ترتیب که تنها آن قسمت‌ها و مواردی را از اسفار قبول داشتند که با عقل وروش‌راست استدلال و اندیشه گری مباینتی نداشت.همان گونه که درنوشته‌های‌منسوب به **سلیمان** ، به ویژه« سفر جامعه » تأثیرات‌یونانی آشکار است ، درعقاید این گروه نیز اثرات نفوذ یونانی به روشنی آشکار است . روش‌این دسته به‌طورکلی برپایهٔ این اصول قرار داشت :

نخست این که انکار نوامیس و شرایع سماعی، یعنی تفسیر شرایع مکتوب موسا را می‌نمودند که بنا به‌اعتقاد فریسیان دربارهٔ اسنادش به‌موسا جای‌هیچ گونه بحث و گفت‌و گویی نداشت

دوم آن که در مورد قبول کلیهٔ کتب عهدعتیق یـا پیمان کهن رای قبولی نداشتند وتنها اسفار موسا را قبول کرده ودر آن‌هم‌چنان رفتار می کردند که‌موارد غیرعقلی را جدا کرده وارج وارزشی برایش قایل نمی‌شدند .

سومین اصل عقاید آنان بی‌باوری نسبت به رستاخیز وبهشت و دوزخ بود . صدوقیان به روح جدا ازتنی ایمان نداشته وبر آن بودند که پس‌از مرگ تن،روح وجنبش وحرکت‌نیز ازمیان می‌رود . براین پایه‌آشکاراست که به وجود فرشتگان وملایك وچیزهایی دراین ردیف نیز بی‌باوری‌داشتند درپیمان جدید [ =انجیل‌ـ عهدجدید ] ؛ **انجیل متی** ، باب بیست‌ودوم ازآیهٔ بیست‌وسه به‌بعد گروهی‌ازاینان به‌قصد آزمایش ودست‌انداختن **مسیح** نزد وی رفته و دربارهٔ آن جهان پرسش‌هایی می کنند، وهم‌چنین پس‌ازآن فریسیان نیز بـه‌نزدش رفته و مباحثاتی می‌نمایند .

چهارمین اصلی که به‌آن بـاور داشتند ودر باره‌اش بسیار کوشایی وتعصب

می‌ورزیدند ، قبول اصل اراده و آزادی بشری بود وانکار جبر وقدرت خداوندی ، وبه‌همین موجب بود که تأمل‌دراین‌مسأله کم کم‌موجب تردید دربارهٔ‌اصل‌موجودیت خداوندی میانشان گشت .

هم‌چنان که که‌صدوقیان طلایه‌دارعقل گرایی وسمبول فلسفهٔ عقلانی شدند، سنت را شکسته وبه نوخواهی روی بردند ، فریسیان نیز به‌عکس ازپیش‌قراولان سنت‌پرستی، ملت‌بازی وحفظ مواریث‌وقوانین‌قومی‌بودند . دربارهٔ این گروه،زمان پیدایشی که منتسب به‌این نام‌ومکتب شدندومنشأ وجه تسمیه‌شان هیچ آگاهی‌قابل قبول‌وقطعی‌دردست‌نیست.این کلمه‌رادرلغت مشتق‌ازپروشیم Prushim یعنی‌جدایی طلب می‌دانند ، وعده‌یی آنان را ازپیروان وجانشینان فرقهٔ **خسیدیه** [۹۷] می‌دانند .

هنگامی که **هه‌رودوس** Herodos [هیرودیس]فرماندار رومی‌دراورشلیم می‌خواست نظم را برقرار سازد و تسلط بی چون و چرای روم‌را برآن‌سرزمین محرز گرداند ، فریسیان براین انقیاد گردن ننهاده وبه‌آشوب وعصیان پرداختند. هه‌رودوس نیز بانیروهای مجهز وکامل‌خود آنان‌را شکستی سخت داد . به موجب همین‌امر،این گروه‌قبولی عام یافتند وارزش‌ومقامی پیدانمودند. پس از ایام مسیح فریسیان دگرباره از اوضاع واختلال امور سود جسته وبر **تی‌توس**Titus حاکم بعدی شوریدند و ازآن پس براثر شکست‌هایی چند متفرق ودر جهان آن زمان پراگنده شدند .

سیر وتحول روش فریسیان ازاعتقادی‌محکم به‌شرایع وامورديني به‌ریاکاری وتعصب‌سخت درامور ظاهری ووسواس دربه‌جاآوردن مراسم وشعایر مذهبی جریان یافت .برخلاف صدوقیان بااخذ فلسفه‌وتمدن وفرهنگ‌خارجی‌سخت مخالف‌بودند

---

۹۷ـ خسیدیه ـ یاخازی دیم‌ها Chasidims مقدس‌های عهد مکابیان بودندکه طرفداراجرای دقیق شرایع محسوب می‌شدند

وزیر پرچم **مکابیان** *Macabeans* باجهان‌خوارگان به نبرد پرداختند . هرچند که صدوقیان عده‌یی بسیار نبودند ، اما فریسیان را عامهٔ یهودیان شامل می‌شدند و امور کهانت،معابد ، سیاست وشرایع درحیطهٔقدرت‌وعمل‌شان قرارداشت. باصدوقیان واسنیان معارضه‌یی پی گیر داشته وآنان‌ها را زندیق‌ومرتد می‌دانستند توجه‌خود را ازاصل به‌فرع معطوف داشته وبه تفسیرها و گزارش‌ها بیش‌از متن کتب مقدس ایمان داشتند . به‌بقای روح ، رستاخیز ، وجود فرشتگان وملایك وبهشت ودوزخ نیز عقیده‌مند بودند . هم‌چنین به‌بشارت ظهور مسیح ایمانی شگرف بروزمی‌دادندو منتظر ظهور پسر خداوند بودند .

یکی ازعلل مهم تسلط رومیان بر **فلستین** **Philistine** ، جنگ و ستیز پر دامنهٔ صدوقیان وفریسیان‌می‌باشد.درحدود سال‌شست‌وسوم‌پیش‌ازمیلاد نبردی‌سخت میان این‌دو گروه در گرفت که‌طی آن‌عده‌یی‌بسیار کشته شدند وبه‌همین‌جهت‌نیروی اعظم یهودیان در این جنگ به هرز رفته و بسی ضعیف شدند . پس هردو گروه از **پومپی** **Pompy** سردار رومی [۴۸-۱۰۶ پ ـم] که درآن تاریخ **سوریه** را فتح کرده بود داوری خواستند،ووی‌نیز به‌سال«۶۳پ‌ـم»بالشکریان فراوانش به‌فلستین سرازیر شده وآن‌جارا فتح ودرقلمرو حکومت‌روم قرارداد .

## ۷ ـ اسن‌ها

اسن‌ها، وجه‌تسمیه ، کشف‌نوشته‌هاوآثارآن‌ها ، نابودی‌شان‌به‌دست‌رومی‌ها ؛ فلسفه ، عقایدوآداب، تأثیرهای‌خارجی ، جلوه‌های‌اشتراکی ، ثنویت‌ودوگانگی ، تأثیرات‌پارسی، بحثی در مورد دوگانگی‌آنان ، آداب‌ورسوم ، غسل‌وتعمید، آیایحیاو مسیح‌اسنی بوده‌اند ، دربارهٔ مصلوب شدن‌عیسا، کاوش‌هایی دراین‌مورد ، نتیجه

تاقبل‌از سال۱۹۴۹ میلادی که تومارهای بحرالمیت کشف‌شد ، آگاهی‌های چندانی دربارهٔ این فرقهٔ مهم که از لحاظ تاریخ ادیان بسیار ارزش‌مند می‌باشد

بـه دست نبود ، وآن چه کـه دربارهٔ این دسته و گروه دانسته می‌شد از نوشته‌های **فی‌لو** Philo دانشمندیهودی ازاهل **اسکندریه** بود که‌رخ‌داده‌های سال‌های بیست تاچهل میلادی را که درواقع زمان‌زندگانی **عیسا**است بـه تحریر درآورده بود، و نوشته‌های**یوسه‌فوس** Josephus که تقریبا نیم‌قرن پس‌ازوی دررم نگارش یافته بود.[98] بعدها باکشفیاتی که به‌عمل‌آمد ، بسیاری بردانسته‌ها در بـارهٔ این فرقه افزوده گشت. شاید نام‌شان مشتق ازلغت کلدانی **آشایی** Ashai به‌معنای استحمام کننده گرفته‌شده باشد که‌کلمهٔ «اسنی» یونانی معادل آن‌است.[99] ازآن‌جهت‌استحمام کننده‌یاشست وشوینده‌وجه‌انتساب این‌فرقه‌بود که درتطهیروغسل کردن کوشایی و وسواس بسیاری داشتند . افکار وعقایدشان به‌شکل‌عجیبی مخلوطی بود از افکار: برهمنی ، بودایی ، فیثاغورسی ، کلبی وبه‌ویژه پارسی . هم‌چون فریسیان درنگاه داشت سنت سبت وروز تعطیل اهتمام می‌ورزیدند . گروه فریسیان همواره بحث و گفت‌وگو داشتند که فتیلهٔ چراغ سبت چه گونه بایستی باشد و یاآیا تخمی ، که روز سبت ازمرغ برآید قابل خورداست یانه واسن‌ها Essenes بی‌تردید وشك هم چون جوکیان ازسروسواس برآن‌بودند تاروز سبت ازخالی کردن شکم و مدفوع خود خویشتن‌داری نمایند ، همواره بیلچه‌یی به‌همراه داشتند تا مدفوع خودرا در خاك پنهان کنند، وپس‌ازآن هم‌چون یك‌برهمن‌خویش‌راتطهیرمی کردند. زندگی شان‌بسیارساده‌وبی‌آلایش‌بودوبه گفتهٔ**یوسفوس** براثر نظم وترتیب‌واندازه‌نگاه‌داری در خوراك اغلب‌آنان بیش‌از یك‌قرن زندگی می کردند . لباس‌آنان از کتان‌سفید

98_ *PHILO* : Works, Loeb Library 9V

*JOSEPHUS* : Works, tr Whiston, Boston, 1811-2V

99_ *FOAKES _ JACKSON* And Lake, k . , Ceginnings of Christianity

وپاکیزه‌بود وکارشان کشاورزی در واحهٔ **انگادی** Engadi ، واقع در فراخنای بیابان ، وجهت‌باختری **بحر المیت** به‌کشت زمین می‌پرداختند مال، خانه، غذا وجملهٔ چیزهایشان اشتراکی بود ودر حقیقت کمونیست‌هایی واقعی بودند و تا اندازه‌یی نظرات **افلاتون** را در بارهٔ زندگانی و اشتراك تحقق بخشیده بودند . اموال ودارایی خودرا در خزانه‌یی عمومی گرد می کردند واین جمعیت‌چهار هزار نفری جملهٔ نیازمندیهاشان به‌طور اشتراکی ازخزانهٔ عمومی تأمین‌می‌شد .هم‌چون مؤمنین‌هندووزهاد ازدواج‌را مکروه می‌داشتندوتنها برخی از آن‌هاازدواج‌می کردند و آن‌هم تنها جهت تولید مثل‌بود. فقط هنگامی بازن‌هایشان یك‌جا جمع‌می‌شدند که قصد تولیدمثل‌داشتند . هر گونه‌اصولی‌را درتصوف‌وعرفان‌شرقی که بعدهانیرو و توان یاقت سخت به کار می‌بستند و به وحدت وجود باوری بسیار داشتند . جهد می‌ورزیدند ومی کوشیدند تا به وسیلهٔ تزکیه وتصفیه به خدا پیوسته و دراو مخلد شوند و تأثیرات هندی در روش‌شان بـه روشنی مشهوداست . به وجود شیاطین و فرشتگان سخت معتقد بودند و بـه وسیلهٔ دعاهـا و نیایش‌هایی می کوشیدند تا به فرشتگان‌نزدیك وبدست‌آویزطلسم‌ها ، عزایم ، اورادو افسون‌هایی سعی‌می کردند تااز شیاطین دوری جویند و به گفتهٔ **گراتس** Gratz بعضی از قسمت‌های جفراز «آیین‌نهانی» آنان گرفته شده است .[100] هم‌چنین تأثیر وبشارت انبیاء در بارهٔ ظهور مسیح دراینان سخت مؤثرافتاده بود و منتظر آمدن مسیحی بودند که ظهور کرده‌و دروازه‌های ملخوت‌شاماییم [ = ملکوت‌آسمان] را برویشان باز گشاید ؛ملکوتی که‌درآن‌جا همه‌چیز اشتراکی بود و تنها کسانی درآن راه داشتند که زندگی‌شان در راست‌پنداری ودرست کرداری جریان داشته بود

هرچند ساختن جنگ افزار را حرام می‌دانستند و به‌جنگ‌هیچ گاه‌مبادرت

100_ *GRATZ, H* : History of the jews

نمی کردند، لیکن‌هنگامی که‌لژیون‌های **تی‌توس Titus** به‌اورشلیم‌حمله کردند، اسن‌ها نیز سلاح بر گرفته و به‌یاری یهودیان پیوستند ، اما قبل‌ازآن که به‌جنگی که انجامش معلوم‌نبود بشتابند به‌کار پسندیده ومحتاطانه‌یی دست یازیدندو کتاب های مقدس ونوشته‌ها وسرودهای مذهبی‌خویش ونهانگاه اموال یاخزانهٔاشتراکی خویش را درغارهایی دوردست پنهان کردند و به‌جنگ شتافتند . تا آخـرین نفر جنگیدند و کشته شده وظاهراً کسی ازآنان بازنگشت تا به دیارش سری باززند . **یوسفوس** دربارهٔ قتل وعام و کشته‌شدن آنان شرحی داده که بسیار جـالب توجه است . رومیان وحشیانه براثر پارسایی این گروه اعمال غیر انسانی و شکنجه‌های طاقت فرسایی نسبت به‌آنان مرتکب‌می‌شدند تا منکر شریعت ومذهب‌خود گردند ویا از غذاهای حرام به‌خورند . اما آنان شکنجه را با کمال بردباری‌تحمـل می کردند و مردانه ازتملق گویی وضعف خودداری می‌نمودند ورومیان درحـالی که آنان را می‌سوزانیدند وتکه‌های بدنشان را قطع‌می کردند ، بالب‌خندی،هم چون مسیحیان ادوار بعدی جان می‌دادند

قبل ازآن که همانندی‌شگرف آداب وشعایر وعقاید این گروه‌رابا مسیحیان بازگوییم، به‌جاست‌تا تأثیرشگرف آیین‌پارسی را براین فرقه‌شرح کنیم. این‌اثرات برپایهٔ وجدا شده ازخاستگاه دوگانگی یاثنویت می‌باشد . البته در بارهٔ دوگانگی در آیین ایران و کیش **زرتشت** دربخش ویژهٔ خود سخن رفته است و آگاهیم که آن دوگانگی نخستین‌چه گونه‌بوده است . اما آن چه که بایستی به آن بـا ژرفی نگریسته شود ، آن دوگانگی است که‌اسن‌ها *Essenes* ها برساخته وشاید آن‌هابه مسیحیت و از مسیحیت دوباره به‌گونهٔ ناشایستگی به ایرانیان بازگشته باشد؛ ویا آنکه ایرانیان خود در بسترزمان ازآن شیوهٔ راستین نخستین ، به روش‌مورد گفت وگو پرداخته باشند .

به هر انجام پندارهای مذهبی اسنی‌ها وروش فلسفی‌شان برپایهٔ آن گونه از دوگانگی است که یزدان دربرابر شیطان قرار دارد که او را **بلیعال** Belial می خوانند ، و بی‌شك اشارهٔ پرهیز گونـهٔ **پولس‌رسول** در « رساله دوم بـه قرنتیان *CorinthiensII* باب ششم ـ آیهٔ‌پانزده» نظر به‌همین روش اسنی‌ها می‌باشد که:«...و نور را باظلمت چه شراکت است ، ومسیح را با بلیعال چه مناسبت ...» در جهان دواصل وجود دارد : تاریکی وروشنایی ، ـ و یا خدا وشیطـان . دنیـا درقلمرو و فرمانبرداری شیطان است ،واین‌شیطان که **بلیعال** Bèlial خوانده‌می‌شود، برابری است با**انگره‌مینو** Angra mainyu یا خرد ناپاك در آیین زردشت ، و هم چنین « پسران روشنایی که‌یاران‌خداوندمی‌باشند ، همانندی است از **سپنتامینو** Spenta mainyu یاخرد ناپاك وخبیث . البته ما هنوز نمـی‌توانیم به روشنی و برندگـی دربارهٔ اسن‌ها ودوگانگی آنان قضاوت کنیم ، چه هنوز متن‌ها ونوشته‌هایی که از سال۱۹٤۷ به بعد از غارهایی‌دردامنهٔ صخره‌یی واقع‌درصحرای یهودیه که کناربحر المیت قرار دارد به دست آمده و دربر دارندهٔ نوشته‌ها و رساله‌های مذهبی اسنی‌ها می‌باشد ، ترجمه‌یی کامل به‌دست نیست‌وتنها جسته‌وگریخته تکه‌های اندکی‌ازآن ها به‌ترجمه رسیده است . اماآن چه که ازهمین به‌دست‌آمده‌ها روشن می‌شود، این است که این دوگانگی وثنویت آن‌چنان که شتاب‌زده خدا را دربرابر شیطان بـه عنوان آفریدگاری برنهاده‌اند ، نادرست می‌باشد وبه‌طور کلی درزمان اسنی‌هااین دوگانگی مرحلهٔ میانگینی‌را می گذرانیده ومدت زمانی لازم بوده‌است تا به‌شکل غیرتکاملی ونهایی خودش بازرسد .

باری‌مردمانی که‌زیرنیرووسلطهٔ شیطان قرار دارند «پسران‌تاریکی»،«مردان تبه‌کار » و یا « پویندگان راه باطل » خوانده می‌شوند، ـ ودربرابر اینها: «پسران روشنایی » و «مردان راست رو» و «پویندگان راه حق » قرار دارند . آن گاه از

این‌ره گذراست که روش سامی‌و آریایی جدایی می‌پذیرد . روح سامی براساس جبر برنهاده است ، درحالی که در روش فلسفی آریایی تفویض ، آزادی وارادهٔ آدمی تقدیس‌شده است. درقسمت آیین‌وفلسفهٔ زرتشتی ملاحظه شده که‌آزادی ارادهٔ آدمی ستایش شده است ، اما دراین جانیز که تأثیر فلسفهٔ آریایی را برسامیان ملاحظه می نماییم ، اصل آزادی را به جبر بر گردانده‌اند ــ چون بنابر ارادهٔ حق ، در پندار اسنی‌هاچنین‌آمده است که ارادهٔ خداوندبر آن قراردارد که‌سر نوشت‌مردمان بـا گرایش بـه این دو دسته آشکار و تعیین شود . بنابر این جملهٔ مردمان به دو دسته تقسیم می‌شوند و هردسته‌یی وابسته به‌یکی ازاین دوراه می‌باشند. اما آن‌چه که جبررانشان می‌دهد این است که سر نوشت مردم ازازل درلوح محفوظ‌ثبت‌شده است ــ برخی راجهت گروه پسران‌روشنایی‌و گروهی را برای دستهٔ‌پسران تاریکی نام‌نویسی کرده‌اند و این موضوعی است که در متأخرترین مذاهب سامی منعکس شده‌است .

اکنون‌باآگاهی‌هایی که‌دربارهٔ دوگانگی اسنی‌ها به دست آمده‌است، آشکار شده که منشأ دوگانگی در**انجیل یوحنا** ورسالات‌او که‌با همان‌اصطلاحات اسنی‌ها آمده است ازچه‌مبدأ وخاستگاهی‌می‌باشد وهم‌چنین این‌شك نیرو می‌یابد که**یحیای** تعمید دهنده نیز ازهمین فرقه بوده است : « ونور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت . شخصی ازجانب خداوند فرستاده شد که اسمش یحیابود، اوبرای شهادت آمد تابر نور شهادت‌دهد تاهمه به‌وسیلهٔ اوایمان آورند ــ اوآن‌نور نبود ، بلکه‌آمد تابرنورشهادت‌دهد ... به نزدخاصان خودآمد وخاصانش اورانپذیرفتند، و اما به‌آن کسانی که اورا قبول کردند قدرت داد تا « فرزندان خدا » گردند ... [ انجیل یوحنا ــ باب اول۱۲ــ۱۵ » .هم چنان که درمورد فوق تضادمیان‌روشنایی وتاریکی را ملاحظه‌نمودیم‌ودرك‌شد که‌منظور ازفرزندان خدا، پیروان‌نورمی‌باشد،

برابر آن‌را نیز در آیهٔ چهل‌وچهارم ازباب هشتم انجیل یوحنا چنین می خوانیم شما ازپدر خودابلیس‌می‌باشید و خواهش‌های پدر خودرا می‌خواهید به‌عمل‌آرید، او از اول قاتل بود و درراستی ثابت نمی‌باشد ، ازآن‌جهت که دراوراستی نیست و هر گاه به‌دروغ سخن می گوید از ذات خود می گوید ، زیرا دروغ گو وپدردروغ گویـان است » در بـاب هشتم آیهٔ دوازده نیز اشاره به این موضوع شده است « پس عیسا بازبدیشان خطاب کرده گفت : من‌نورعالم هستم، کسی که مرامتابعت کند درظلمت ساکن‌نشود بلکه نورحیات‌را یابد » هم‌چنین این تضـاد در [ رسالهٔ اول یوحنا ٤ـ٦ ] به‌شکل روح حق وروح‌ضلالت جلوه کرده است .

آن‌چه که از تشکیلات وسازمان اسنی‌ها برمی‌آید ، به‌شکل‌دسته و گروهی پنهانی فعالیت داشته‌اند والبته این‌پنهانی به‌عنوان‌آن‌چه که‌ازفراماسون‌هـا در ذهن نشانی داریم‌نیست ، بلکه پارسایانی بوده‌اند متشکل وعزلت گزین . ورودبه‌مجمع آنان شرایط وآداب بسیاری داشته ومقررات انضباطی سختی داشته‌اند . سرودهای مذهبی‌شان برسبك مزامیر پیمان کهن، اما حاوی مفاهیمی دیگر بوده است .جهت جنگ‌ونبردمیان پسران‌روشنایی‌وپسران‌تاریکی‌فرمان‌هاودستورالعمل‌های بسیاری داشته‌انددراین‌جنگ و گروه‌بازی، پسران روشنایی‌اعضای جمعیت اخوت محسوب می‌شوند. که‌درجات ومقامات اخرویشان بستگی به مجاهدت و کوشایی‌شان دارد.

برخی ازدانشمندان **یحیا** ی‌تعمید دهنده و **عیسا** را از اسنی‌ها می‌دانندواین از شباهت و همانندی بسیاری است که در تعالیم عیسا باعقاید وآداب اسنی برقرار است . یحیا که تعمید می‌داد واسنی‌ها که دراین‌امر اهتمام ووسواس بسیاری داشتند البته هرچند یحیاتنهایك‌بار تعمید می‌داد و اسنی‌ها چندین‌بار ، لیکن‌وجوه‌همانند

بسیاری میان عقاید یحیا واسنی‌هاموجود است

مراسم‌صرف غذای مشترك که در کلیسای قدیم رواج داشته شباهت بسیاری به تشریفات غذای‌مشترك‌اسنی‌هادارد . میان اسنیان رهبر جماعت‌همواره‌روحانی‌یی بوده که‌درمقابل‌نان‌وشراب دعای‌برکت می‌خوانده‌است،هم‌چنین اشتراك اموال که درمسیحیت قدیم رواج‌داشت واین زمان منسوخ است ، میان اسنی‌هـا سخت رایج بوده است . **دوپونت سامر** و **آلگرو** ودیگرخاور شناسان ومحققانی دیگربادلایل وشواهدی ثابت کرده‌اند که **مسیح** از فرقهٔ‌اسنی‌هابوده‌است ، وهم‌چنین‌این‌محققان ثابت کرده‌اند که کسی که مصلوب شده است درواقع رییس و بزرگ فرقهٔ اسن ها بوده است که به او عنوان «معلم عدالت» داده بوده‌اند. دوپونت سامر وپیروان او برآنند که این روحانی را مصلوب کرده‌اند و اسن‌ها نیز معتقدند که اوبعد ازدفن شدن ازقبر برخاسته وبه آسمان فراز رفته‌است تا روز داوری دگر باره باز گردد . آن‌چه که ازاین‌کاوش‌ها نتیجه می‌شود آن‌است که ایمان مسیحیان به‌مصلوب شدن عیسا و قیام او ازمیان‌مردگان ونمایانی‌دگر بارهٔ او همه تقلیدی‌است ازآن‌چه که اسنی‌ها مدت یك قرن قبل ازتاریخ مسیح بدان معتقد بوده‌اند

کاوشگر ومحققی دیگر به نام **ونتوری نی** عیسا را از فرقهٔ اسنی‌ها دانسته و دراین مورد فشردهٔ تحقیقاتش چنین است : هنگامی که عیسا رامصلوب نموده و پس ازآن درقبرش نهادند ، هنوز نمرده بود ، بلکه جان داشت و پنهانی به وسیلهٔ دونفر از برادران اهل فرقه از قبرربوده شده و به خانه‌یی منتقل شده و در همان جا درمان شد،وآن دو فرشته‌یی‌نیز که بالباس‌های درخشان ، قیام **عیسارا** ازقبربه زنانی که درکنار گوربودند نمایاندند،درحقیقت دوتن اسنی‌بوده‌اند که لباس سفید

بخش بیست وسوم :


DIODORUS : *Library of History*

PETRIE . SIR . W . FLINDRES , *Egypt and Israel*

BRIFAULT, ROBERT *The Mothers 3V New York 1927*

REINACH, S : ORPHEUS : *A History of Religions*

MASPERO, G , *The Sturggel of the Nations*

MASPERO. G , *Egypt, Syria and Assyria*

PLUTARQUE , *Les Vies Des Hommes Illustres*

HOBHOUS, L T : *Morals in Evolution*

WESTERMARCK, *Origin and Desvelopment of the Moral Ideas*

RENARD *Life and Work in Prehistoric Times*

GRAETZ, H *Popular History of the Jews*

HOWARD, CLIFFORD *Sex Worshp*

SANGER : *History of Prostitution*

RENAN, ERNEST : *History of the Peopl of Israel*

SPENCER, HERBERT : *Principles of Sociology*

GARRISSON , *History of Medicine*

SARTON. G , *Introduction to the History of Science*

PHILO : *Works, Loeb Library . 9V*

JOSEPHUS *Works, Tr , Whiston · Boston 1811 _ 2V*

FOAKES _ JACKSON *And Lake , K . , Ceginnings of Christianity*

GRATZ. H *History of the Jews*

## بخش بیست‌وچهارم
روشنی‌های جاودان فلسفه

### ۱ ـ طلیعهٔ فلسفه

گفته‌یی دربارهٔ فلسفه وتفسیر آن، منظوراز فلسفه وطرح آن دراین بخش، کاوش درفلسفهٔ عظیم یونانی
وضع اجتماعی شهرها، مشغلهٔ دیانت وفلسفه، روش دیانت قبیله‌یی، جشن‌هاواسرارمذهبی، دین و
واخلاق هومه‌روسی، بحثی دربارهٔ هومه‌روس و سرودهایش ، چگونگی دین وخدایان
جنگاور، کارخدایان واخلاق مردم، اخلاق درخانواده، تحلیل یك خانوادهٔ هومری،
بی‌اعتقادی، جبروسرنوشت، همانندی خدایان وآدمیان، علل آن

شایسته آن بود تادر آغاز این بخش چنین گزارش وتفسیری نوشته می‌شد ، تامفهوم وبرداشتی باشد برای درك چه گونگی مسأله واین که منظور ازفلسفه در این بخش چیست . **برتراندراسل** چه‌خوش می گوید که : مفاهیم وتصوراتی که‌در جهان و سیر زندگی به «فلسفه» نمایانده و ویژه گی می‌یابند ، پیدایی یافتهٔ دو عامل‌اند : یکی تصورات دینی واخلاقی که باز گذاشت نسل‌های پیشین‌است وجنبهٔ ارثی دارد ، دیگر آن‌نوع کاوش‌ها وتحقیقاتی که‌آن‌هارا می‌توان علمی نامید. البته درمورد به‌کاربردن کلمهٔ «علمی» بایستی به‌شرطی نیزپای‌بند بود وآن شرط این‌است که‌کلمهٔ فوق‌را درمعنای وسیع وعامش شمول و کلیت بخشیم ، نه آن که به مفهوم محدود ومحض آن‌عنایت ورزیم . به‌طورکلی درمورد دخالت نسبی این‌دوعامل درباز سازی دستگاه‌های فلسفی میان فلاسفه اتفاق نظری وجود ندارد ، اما آن‌چه که یقین ومحرز می‌باشد ، وجود اندازه‌یی ازاین دو عامل است که صفت‌نمایاننده و

مشخص فلسفه‌را تشکیل می‌دهد.[102]

پس به‌طور کلی منظوراز آن فلسفه‌یی که‌دراین بخش‌منظور و بدان‌بازپرداخته شده است ، این‌چنین است؛ یعنی بحث وکاوش و گفت‌و گو در آغاز پیدایی فلسفه وآن گاهی که دین وفلسفه درهم‌آمیخته بودند واوضاع واحوال در کارآن بود که ازدین، فلسفه زاده شود ــ و این فلسفه هنوز از قید وبند دیانت و روش‌های شایع پیشین‌آزاد نبود ، بلکه دردامان‌آن‌ها می‌بالید ورشد می‌نمود

کاوش وجست‌وجو درفلسفهٔوسیع وبرجستهٔیونانی بسیارمشکل‌ودرهم‌پیچیده است . نظام اجتماعی یونان در قسمت‌های گوناگون‌آن متفاوت ومختلف بود . در بخش‌هایی که کشاورزی وجود داشت گونه‌یی نظام اجتماعی برقرار بود ــ و در نقاطی که تجارت وبازرگانی شایع بود ، وضع برمنوالی دیگر مبتنی بود . بعضی شهرها بر اساس صنعت گذران داشتند وبردگی درآن‌جاها امری ضروری محسوب می‌گشت . برهمین روال روش حکومت نیز بسیار دگرگونه بود . به این جهت توافق وهم‌گونگی درکار دیانت وفلسفه واخلاق نیز دراین شهرها وجود نداشت. لیکن به‌طور کلی درآغازین گاه ، شکل‌دین درهمه‌جا گروهی وقبیله‌یی بود تاآن که فردی بوده باشد . دخالت عقاید جامعه و گروهی کشاورز در این دین قبیله‌یی آشکار بود . مراسمی ویژه درهنگام‌هایی خاص انجام‌می‌شد که جادوگونه و اسرار آمیز بود ونهایت‌نظرآن مراسم‌برپایهٔآن‌جریان داشت که‌بانیروی جادویی‌سودهای قوم وقبیله گسترش یافته وحفظ شود ؛ واین سودهایی که وابسته به‌قوم وقبیله بود بیشتر در مورد افزایش یافتن محصولات گیاهی وجانوری وانسانی منظورنظر بود. مراسمی وجود داشت موسمی ــ در زمستان می‌بایستی با برانگیختن نیرنگ‌هایی

102_ *BERTRAND RUSSELL* **A History of Western Philosophy**

خورشید را به پرتوافشانی و گرمی دلیر سازند تـا نیروی خود را زیاد نماید . در بهار رسوم و آیین‌هایی گروهی را جهت زنده‌شدن طبیعت به‌کار می‌زدنـد وبه فصل درو این‌جشن‌ها به‌فرازین گاه شور وهیجان باز می‌رسید . دراین هیجان وشور بود که افراد فردیت خود را ازیاد برده ودر قـوم وقبیله ناپیدا و آمیخته می گشتند . مراسمی تحت لوای توتمیسم *Totemism* و قربانی در سراسر جهان پراگنده بوده است ، واین مراسم که باقربانی انسان‌وحیوان‌هم‌آهنگ بـوده است ، میان تمامی جوامع درسیر تکامل دین ، در مرحله‌یی خاص پیدایی یافته است . در یونان نیز در نخستین مراحل‌تاریخ این رسم‌وروش‌هنوز جنبهٔ عملی‌داشت . بعدها که‌مردمان قوام ونیرو وتمدنی یافتند ، وروش کشاورزی‌به مراحلی‌شایسته باز رسید،جشن‌های بهاری ودرو گری ومحصول‌برداری باحذف جنبه‌های خشن‌اش دوام آورد ودرعوض به‌مراسم‌اسرارآمیزی‌مبدل‌ود گر گونی یافت که **اسرار اه‌لوسی‌سی** *Elosisian* - *Misteries* از آن‌جمله‌است که‌ازدید گاه سمبولیك‌ورمزی،مبین‌اساس کشاورزی‌است.

درفلسفه پیش‌از آنکه از**تالس**Thales آغـاز شود، لازم است ازفلسفه ودین وروش واخلاق هومری یاد شود . درواقع نخستین پدیدهٔ قابل ذکروتعمق ازلحاظ پی‌جویی وکاوش دریونان همان‌آثار وسروده‌های **هومه‌روس**Homeros می‌باشد . دربارهٔاین شخصیت بسیار مشهور ونامی‌جهان باستان هرآنچه که ایرادو گفته شود، جزازروی‌حدس و گمان‌چیزی نیست. بسیاری براین‌پندارند که سروده های هومه روس ازیك سراینده نمی‌باشد ، بلکه حاصل‌کار چند شاعرمی‌باشد که سرایش آنان این چنین اثری‌رابه‌وجودآورده است این گمان داران جدا اندازی وتفکیکی‌نیز میان دومنظومهٔ **ایلی‌یاس***Ilias*[ =ایلیاد]و**اودوسه‌یا** *Odusseia* [ =ادویسه]قایل شده وبرآنند که میان سرودن ایلی‌یاس وادوسه‌یا مدت دویست سال فاصلـهٔ زمانی وجود داشته است برخی نیزبه‌تعدیل گراییده واین فاصله رااز ۷۵۰ تا۵۵۰ پیش

ازمیلاد تخمین می‌زنند.[103] گروهی‌را نیزعقیده بر آن‌است که سرودهای منسوب‌به هومه روس درپایان سدهٔ هشتم تمام شده است.[104]

سرودهای هومه روس ازدیده گاه تحلیلی، وبخش کاوش‌هایی دربارهٔ دیانت واخلاق وآداب ورسوم، همچون داستان‌های آراسته‌یی‌است که درپایان‌قرون‌میانه جلوه گاه ونمایان گرروش اشراف وطبقهٔ نجبا وبزرگ زادگان روشن‌فکری بوده که بادیدهٔ انتقادوخرده گیری به‌عقاید، خرافات‌وپندارهای‌سخیف‌عوام‌مینگریسته‌اند. خدایانی که در سرود های هومه روسی بدانان برمی‌خوریم، وایـن **اولوم‌پوس** Olumpos[۱۰۵] نشینان والامقام وصاحب جاه چه درزمان هومه روس وچه‌پس‌ازاو تنها خدایان بلامنازع ومورد پرستش نبوده‌اند، بلکه دردیانت یونانی عناصربسیار تاریك وترس‌آور وهراس‌انگیزی نیزوجودداشتند که تنهاهنگام اعتلای فرهنگی‌و فرازگاهی تمدن،مردم ازآن‌هادوری می‌جستند. امااین دوری هیچگاه بیان کنندهٔ آن نبود که این‌عناصربه‌فراموشی ونیستی بگرایند، بلکه به‌حـال انتظار دربوتهٔ فراموشی باقی می‌ماندند تادرلحظات ضعف وپس‌روی وانحطاط فرهنگی بازخودرا نمایان سازند. سرانجام پس‌ازهومه روس بود که این امر آشکار شده ومصداق عمل یافت، چه‌آن که پس‌ازهومه روس بسیاری‌ازعقاید، آداب، رسوم و خـرافاتی که وی نادیده انگاشته بود، دردوران‌های بعدی ازر کود ورخوت سربرداشته وبه خود نمایی پرداختند

آنچه که ازلحاظ شناخت خدایان ودیانت درآثـار هومه روس مـورد توجه

---

103_ *BELOCH* Griechische Gesichte

104_ *ROSTOVTSEFF* : History of the Ancient World

۱۰۵_ اولوم پوس کوهی بوده‌است درمرز مقدونیه [ماکه‌دونی‌یا Makedonia] وتهسالی‌یا Thessalia که مسکن خدایان یونان شمرده‌می‌شد

است ، آن که دین به‌معنای متعارف آن‌چنان دینی‌نیست که مفهومش درذهن جای دارد . فاصلهٔ خدایان‌وآدمیان بسیار اندك وناچیزاست. خدایان تنها ازلحاظ‌داشتن زندگانی جاویـد ، وبرخورداری ازنیروهای فوق انسانی ، ازآدمیان برتـرواولا می‌باشند ، ودرحالی که درعرصهٔ‌اخلاقیات نه‌برآن که برانسان‌ها برتری وامتیازی ندارند ، بلکه چه بسا بسیار دراین امرمقدس واصیل ازبندگان‌خود عقب افتاده‌تر می‌باشند. بامطالعهٔ سرودهای هومه‌روس‌این مسأله به‌آشکارایی میگراید که‌خدایان به‌هیچ روی ترس وبیمی دربندگان به‌وجود نمی‌آورند . اغلب مـوضوع عبادت و پرستش وبیم انسان‌ها نسبت به‌خدایان مطرح نیست، بلکه رفاقت‌هایی‌میان‌آدمیان وخدایان برقراراست براساس : مودت ، دشمنی ، رقابت ، نیرنگ‌گری واینگونه موارد . دربرخی از بندها وبخش‌های این سروده‌ها لحن الحاد و بی دینی وتحقیر نسبت به‌مقدسات به‌گونه‌یی روشن‌نظر گیراست ، وزمانی خواننده لحن گزندهٔ**ولتر** **Voltaire** را به یاد می‌آورد . احساس دینی پربنیان و نیرومندی کـه در ایـن سروده‌ها خودمی‌نماید ، بیش‌ازآنکه‌به‌سرنشینان اولوم پوس [اولمپ] هم بستگی داشته باشد وابسته‌به‌اموری دیگراست که هستهٔ فلسفی داشته وگاه بیشترجنبهٔ‌پندار وخیال دارند ؛ هم چون سرنوشت وجبر وتقدیر که حتا خدایان بزرگی هم چون **زه‌اوس**Zeus نیز اسیروگرفتارآن‌ها می‌باشند . همین مفهوم سرنوشت است کـه بعدها درتمام فلسفهٔ یونان‌اثری‌عمیق وشگرف بخشید وشاید یکی ازمبادی‌اعتقادی که بعدها علم به‌قانون طبیعی‌پیدا کرد، همین سرنوشت باشد .

خدایانی که‌درنوشته‌های‌هومه‌روسی‌باآنان مواجه می‌شویم،خدایان‌مردمانی جنگاور واشرافی فاتح می‌باشند ، نه خدایان مردمـانی کشاورز کـه زمین‌را شیار کرده وبذرافشانی نموده ومحصول گرد می کنند. به همین جهت است که خدایان یونانی ، دیانت وآیین یونانیان باملل دیگریکسان وهمانند نیست ، ودراین باره

**گیل برت- مورای** Gilbert Murray چه شایسته گفته است .

خدایان غالب اقوام، ملل و کشورها بر آنند که جهان را به گونه‌هایی آفریده‌اند، اما خدایان یونانی و سرنشینان اولوم‌پوس چنین ادعایی ندارند ، و در این زمینه ادعایی که دارند حاکی از آن است که جهان را باز گشاده و فتح کرده‌اند . آن گاه پس از این فتح و باز گشایی چه‌می کنند؟ آیا به کشاورزی می‌پردازند و به‌سامان و رونق آن توجه نشان می‌دهند ؟ ودست به‌ترتیب کار سیاست ودولت می‌برند؟ ودرامر بازرگانی وتجارت مداخلت می کنند ؟ نه ومسلماً نه. هیچ الزامی ندارند تا به‌این کارها پرداخته ودرامورشرافتمندانه وکارومجاهدت برای به‌زیستی کوشا باشند. برای آنان روش عادی و بی‌دغدغه آنست که هزینهٔ زندگانی خویشتن را ازراه غلبه بر دیگران به وسیلهٔ جنگاوری و گرفتن باج و خراج تأمین کنند ومردمی را که از بازدادن باج وخراج سرپیچی کنند به وسیلهٔ تندرو توفان درهم نوردند .

خدایان اولوم‌پوسی پروردگاران، ودرحقیقت خان‌های فاتح‌اند، غارت گران ودزدان دریایی‌اند که براثر پیروزی وفتح وظفر بر تخت سلطنت باز نشسته‌اند. کارشان تفریح وشادمانی شان نیز به‌جنگاوران وجهان خوارگان فاتح می‌ماند . هنگامی که ازرزم می‌پردازند ، بساط بزم گسترده ، ضیافت ومهمانی می‌دهند . به‌بازی‌های کودکانه‌یی پرداخته ودرشور وغوغای چنگ ودف ، شراب می‌نوشند ، پای کوبی کرده وعشق ورزی می کنند ، به‌دلبران ومعشوقه گان وحتا همسران خود به‌چشم شهوت نگریسته وهم خوابگی می کنند، به‌آهنگر لنگی که خدمت‌شان‌را می کند، ازروی سرمستی وقهقهه بانگ وفریاد می‌زنند، ترس وبیم دردلشان خانه‌ندارد، دروغ را مذموم می‌شمارند ، اما به‌هنگام بزم و رزم چه بسیار دروغ می گویند و نیرنگ می‌بازند . [106]

106_ *GILBERT MURRAY* **Five Stages of Greek Religion**

جنگاوران ، پهلوانان وپادشاهان یونانی نیز کاملا به‌همین روش زندگی می کنند ورفتارشان چون خدایانشان پسندیده وانسانی نیست . برجسته ترین خاندانی که‌درسروده‌ها با آنان مواجه می‌شویم ، خاندان **په‌لوپس** Pelops است، خانواده‌یی شور بخت که به‌هیچ روی نمی‌توانیم اعضای آن‌را، وابستگان خاندانی خوش‌بخت به‌شمار آوریم [۱۰۷]

بزرگ وبنیان گر آسیایی این سلسله به‌نام **تان‌تالوس** Tantalos[108] کارش بافریب خدایان وتعرض نسبت بدانان آغازمی‌شود . تان‌تالوس براثر رخ داده‌هایی فرزندش په‌لوپس‌رامی کشدواز گوشت‌اوجهت‌ضیافت‌خدایان‌غذایی ترتیب‌می‌دهد[۱۰۹]

---

۱۰۷ـ جهت آگاهی‌های وسیع‌تری ازدیدگاه اساطیرومی‌تولوژی دریونان باستان، تحلیل سروده‌های هومه‌روس وخدایان وپهلوانان‌آن نگاه‌کنید به‌کتاب دوم ـ بخش‌اساطیر و می‌تولوژی .

108_ *GRIMAL, PIERRE* Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine

۱۰۹ـ **په‌لوپس** Pelops پسر**تان تالوس** ودربارهٔ مادرش روایات گوناگون است . کسانی‌که به عنوان مادر اوذکرشده‌اند ، عبارتند از: کلی‌تی‌یا Klytia،اوریاناسا Euryanassa ، اوریس تاناسا Eurystanassa ، اوری ته‌میسته Eurythémiste ودیگران . برخی نیزعقیده داشته‌اندکه وی فرزند یکی ازخدایان رودخانه‌یی‌آسیایی ، یعنی پاکتول Paktol یاکسانته Xanthe [=رودخانهٔ تروآد Truad] بوده است به هرانجام وی باپدرش اصلا ازاهالی‌آسیای صغیربوده‌که پس از جنگ **ایلوس** Ilos با تان تالوس به اروپا مهاجرت‌کرده ودریونان مقیم شدند .آن چه‌که ازاساطیر وافسانه‌ها برمی‌آید ، تان تالوس پسرخودراکشت وازگوشت اوبرای خدایان ضیافتی ترتیب داد دربارهٔ منشأ وعلل این رخ داده روایاتی چندآمده . به موجب این روایات تان تالوس به

لیکن براثرحوادثی وی دوباره زندگانی یافته وحیات می‌یابد . وی‌نیزدر خیانت پیشه گی وتبه‌کاری‌ازپدر باز نمی‌ماند .درمسابقه‌یی معروف که‌به‌وسیلهٔ گردونهٔ‌جنگی انجام می‌شد ، با**میرتی‌لوس** Mirtilos همدست شده‌و با**اوی‌نوماوس** Oinomaos پادشاه **پی‌سا** Pisa به‌هم‌آوردی برمی‌خیزد. به‌واسطهٔ‌نیرنگ میرتی‌لوس‌درمسابقه‌از رقیب‌خودجلوافتاده‌وپیروزمی‌شود. امادرعوض‌پاداشی که‌پیمان‌بسته‌بود به‌میرتی‌لوس بازدهد،جهت رهایی‌ازاو ــ به‌دریاافگنده می کشدش. شومی‌وملعنت این‌کاربه‌پسرانش **آتره‌اوس** Atreus و**تیس‌تس** Thistes به‌ارث می‌رسد[۱۱۰]. تی‌تیس‌همسر برادرخود

---

هنگامی‌که قحطی به نهایت شدت بازرسیده بود ، ازروی ترحم فرزندش را قربانی‌کردتا خدایان ازگرسنگی رهایی یابند. به موجب روایت دیگروی بااین عمل برآن بوده‌تاهوش خدایان را بیازماید . به هنگام ضیافت خدایان متوجه موضوع شده وهیچ یك ازگوشت په‌لوپس‌نخوردند، جز**ده‌مه‌تر** Demeter که نتوانست به‌گرسنگی‌خود فایق‌آید ویك شانهٔ په‌لوپس را بلعید . پس خدایان براورحمت‌آورده واعضایش را برهم نهاده و دگرباره به کالبدش جان دمیدند وبه جای شانهٔ مفقودش نیزازعاج شانه‌یی دیگربازگذاشتند .

په‌لوپس پس ازاین مورد توجه خدایان قرارگرفت و**پوسی‌دون** Poseidon وی را به عنوان ساقی خود دراولوم پوس ،گردگاه خدایان نگاه داشت . لیکن په‌لوپس نیز هم چون **پرومه‌ته‌یوس** Prometheus ازاسرارخدایان جهت بهبودآدمیان درپنهانی استفاده‌کرد. به این ترتیب‌که ازشراب ویژهٔ خدایان‌که زندگی جاوید می‌بخشیدمی‌ربود وبه‌آدمیان بازمی‌داد پس پوسی‌دون وی را ازآسمان راند وبه زمین باز گرداندش ، اما لطف خودرا ازاو دریغ نکرد وهمواره پشتیبان ویاورش بود

*ROSE, H T* : Primitive Culture in Greece

*GRIMAL, P* : Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romain

۱۱۰ــ یونانیان این چنین حالتی راکه مبین انتقال علایم ارثی در فرزندان باشد

رافریفته وبه‌وسیلهٔ‌اوموفق‌می‌شودتاقوچ زرینه‌پشم‌را که‌سمبول خانواده ونشان‌بخت وپیروزی است فراچنگ آورد. آتره‌اوس برادرش‌نیزازدرانتقام واردشده واوراتبعید می کند. آن گاه برای انتقام جویی نیرنگی وحشیانه اندیشیده وبـه عنوان آشتی برادرش راباز خوانده ووی رابرسر سفره‌یی درضیافت که از گوشت پسرانش‌فراهم شده می‌نشاند . از آن‌پس این‌خوی وسرشت جنایت‌کارانه به‌پسر آتره اوس، یعنی **آگامم نون** Agamemnon بـه ارث می‌رسد . وی نیز جهت هموار کردن راه خود برای رسیدن به ترویا Troia دخترش **ایفی‌گه‌نی‌یا** Iphigenia را جهت **آرته‌میس** Artemis قربانی می کند.سرانجام‌وی نیز به‌دست‌همسر بی‌وفاوخیانت پیشه‌اش **کلی‌تای‌منسترا** Klytaimnestra و فاسقش‌**ای‌جیس‌توس** Aigisthos که پسربازماندهٔ تیس‌تس‌بوده کشته می‌شود. ازآن پس **اورس‌تس** Orestes پسر آگامم‌نون‌نیزبه خونخواهی پدر، مادرش وفاسق اورا می کشد. این‌است سرنوشت خانواده‌یی‌بزرگ‌در سروده‌های هومه‌روس وسرنوشت آنان که‌الگوی خدشه ناپذیر ومنطبق با اعمال خدایانشان می‌باشد

به‌هر انجام آثار هومه روس‌به قرن ششم پیش‌ازمیلاد به صورت‌امروزی شان مرتب و مدون شد، ونیز درهمین زمان بود که بنیان علم وفلسفه دریونان‌پی‌ریزی می‌شد . هم‌زمان باچنین دورانی ، درنقاطی‌دیگر از گیتی هـم چون : هندوستان، چین و ایران نهضت‌ها ورستاخیزهای همانندی درراه گسترش بود . بایستی به‌این امرنیز توجه داشت که سروده‌های هومه‌روس نیز محصول سرزمین **ایونی** Ioni،

---

باکلمهٔ **ات** Ate ادا می‌کرده‌اند وآن عبارت‌بوده است‌ازتمایلی نیرومند ودرمواقعی‌مقاومت ناپذیرکه درفرزندان مستقیم وگاه درشاخه‌های فرعی نسل به جنایت وآن‌گونه ازانحراف های جنایت‌گونه‌که درپدران وجود داشته تجدید می‌شده است :

*HROSE, T*: Primitive Culture in Greece

یعنی قسمت یونانی آسیای صغیر وجزایر مجاور آن بوده است .

درپایان سدهٔ ششم پیش از مسیح که شاهنشاهی عظیم ایران در کار گسترشی جهانی بود و **کوروش** بنیانی بس سترگ را اساس می‌نهاد ، اندکی نمی گذشت که شهرهای یونانی سرزمین‌ایونی که ایرانیان آزادی نسبی‌یی بدانان‌داده بودند، سر به شورش ونافرمانی‌افراشتند و **داریوش** این شورش را فرونشانده و بسیاری از بهترین مردانش را به اسارت برد . بسیاری ازفیلسوفان واندیشه وران که درضمن این جنگ به‌آواره گی دوچاره شده بودند ، به‌شهرهای دیگر یونانی پناهنده شده وفلسفه وحکمتی‌را که تا آن زمان ویژهٔ ایونی بود می‌پراگندند ومردم این شهرها نیز به گرمی مقدم این فیلسوفـان آواره را استقبال می کردنـد. **کسه نوفانس** Xenophanes که درنیمهٔ دوم سدهٔ ششم می‌زیست و خود از زمرهٔ این‌آوارگان بود ، می گوید : به‌هنگامی که زمستان فرا می‌رسید ، به کنار آتشی گرم‌وآسایش بخش می‌لمیدیم‌وخوراك‌هایی لذید به‌همراه شراب‌های گوارا وشیرینی‌می‌نوشیدیم وسخنانی پرسش آمیز ازاین گونه می گفتیم که: سرور من ؛ از کدامین‌سرزمینی، چندسال داری ، وهنگامی که مادها پیدایی یافتند چند ساله بودی .

قسمت‌های دیگریونان‌درجنگ‌های **سالامیس** Salamis و **پیلاته** Plat aea توانستند آزادی خود را فراچنگ آورند ، وپس از ایـن جنگ‌هـا بود که سرزمین ایونی توانست برای مدت درازی آزادی خود را به‌دست آورد .

## ۲ ـ زادگاه فلسفهٔ یونانی

ایونی یا سرزمین علم وفلسفه ، وضع اجتماعی و بازرگانی ، رستاخیز علم وفلسفه ، میله توس از شهرهای ایونی یا برخوردگاه افکار ، بازرگانی فلسفه و دین و علم ، ریشه های فلسفه‌وعلم درمیله‌توس ،مرزمشترك‌دین‌وفلسفه،وام‌فلسفه‌به‌دیانت، دوشاخهٔ‌اصلی‌فلسفهٔ یونانی ، جریان طبیعی و جریان رمزی ، نقش کیش اورفه یوس و اسرار دی‌یونوسوسی‌درفلسفهٔ‌یونانی، تضاد علم‌ودین، علل رهایی علم وفلسفه ازدین ، بحثی دربارهٔ دیانت‌یونانی ،علل پیروزی فلسفه وعلم

در این‌سرزمین ، یعنی‌پهنه گاه کوهستانی‌یی که **ایونی‌یا Ionia** خوانده‌می شد ، علم وفلسفهٔ یونانی‌شکفت. ایونی‌یا سرزمین وسیعی بود شامل دوازده قسمت که بخش **میله‌توس Miletos** از شهرهای دیگرش جنوبی‌تر بود واز پرمایه‌ترین ومتمدن‌ترین سرزمین‌های یونانی نشین محسوب می‌شد که در قرن ششم بـه اوج شهرت رسید دراین شهرصنعت وتجارت رونق فراوانی داشت . تجمل وثروت‌این شهر در تمام یونان و شهرهای مجاور زبانزد بود . فلاسفه شاعران، دانشمندان و صنعت گران در این شهر رونسانسی ایجاد کردنـد که به راستی از رونسـانس و تجدیدحیات علمی وادبی وهنری‌ایتالیا چیزی کم نداشت .

درچنین محیطی بود که علم وفلسفه‌یی که آن‌چنان‌جهان را درمسیرخود تا به امروز تحت تأثیرقرارداده‌است شکوفان شد . میله‌توس که یك شاه راه‌بازرگانی به‌شمار بود ، مردانی بسیار وکاروان‌هایی فراوان راازاطراف وجوانب به‌سوی‌خود بازمی کشید وبه‌همین موجب‌برخوردگاه افکار وعقایـد ومرکزی نیزمحسوب می گشت برای داد وستد اندیشه‌ها و عقاید مذهبی و فلسفی بی‌شك هنگامی که در نقطه‌یی‌افکاروروش‌های مذهبی گوناگون تلاقی‌وبرخورد نمایند، درازهان کنجکاو و موشکاف‌موجبات مقایسه وتفکررا‌ایجادمی کنند. به‌هنگامی که خرافات باهم‌تصادم نمایندوانگیزهٔ‌تفکرواندیشه‌بیدارشود،این‌خرافات‌براثرتصادم‌ومقایسهٔ حاصل‌ازآن

بی‌اعتبار گشته وتعقل به‌جای آن‌رواج می گیرد. برهمین بنا واساس است که نخست میله‌توس وپس‌از آن آتن‌جلوه گاه ورستاخیزعقل گرایی‌دریونان باستان‌شد. دراین دوشهر که‌بازرگانی‌وتجارت رونق فراوانی‌داشت، مردانی‌بسیارازنواحی گوناگون خود، ازدور ونزدیك به‌آن‌شهرهاهجوم‌می آوردند. این‌مردان‌باکالاهای تجارتی‌خود، سنن ، رسوم وآداب ، مذاهب ، خرافات ، اساطیر وافسانه‌ها ، اندیشه‌های فلسفی و عقایدی حمل‌می کردند . هم چنان که درعرصه گاه‌تجارت کالاهای خودرا معاوضه می‌نمودند ، این مذاهب، فلسفه‌ها ، خرافات و عقاید را نیزداد وستد می کردند . مردم میله‌توس‌خود نیز به‌شهرهای‌بیگانه سفرمی کردند . این سیاحان وبازرگانان به‌تمدن‌های **لودی‌یا**Ludai **وفی‌نی‌قیه** [**فوی‌نی که***Phoinike*] **وبابل‌ومصر** نظری موافق داشتند . هندسهٔ مصری ونجوم بابلی دربازسازی واعتلای علمی‌شان بسیار مؤثربود . بازرگانی به‌دریانوردی ، ودریانوردی‌به‌جغرافیا وحدود شناسی راهبری شان کرد . به ریاضیات خوی گرشدند وبه‌نجوم عشق می‌ورزیدند . حاصل تجارت وبازرگانی موجب پیدایش‌طبقه‌یی مرفه وثروتمندشد واین‌ثروت اقلیتی‌را به‌وجود آورد که می‌توانستند به‌کارهای فرهنگی پرداخته وازآزادی فکری نیزبرخوردار باشند . سواد خواندن ونوشتن بسیار محدود ودرانحصار همان اقلیت آزاد فکربود وبه‌همین جهت اشاعه‌نمی‌یافت وحکومت‌نیزازاین آزادفکری بیم وترسی به‌خودراه نمی‌داد. کاهنان مقتدری وجود نداشتند تاسدی‌دربرابر آزاد اندیشی گردند و کتاب مقدسی‌نیزموجود نبود تاسنت شکنی‌شود. پس‌برمبنا واساس همین پدیده هابود که عقل گرایی‌شکفتن گرفت وشکاکیت راهی بازگشوده گشت وفکرانسانی به‌راه‌آن درافتاد تاازجنبهٔ آسمانی به‌آن گراید تامسایل‌را ازشکل‌ناسوتی وطبیعی‌اش‌حل و بازگشایی نماید .

لیکن باتمام این‌اوصاف، فلسفه ودانش ناگهانی اعتلا نیافت و منشأ هایی

برای خود دارا بود. کلدانیان، ایرانیان، مصریان وفی‌نی‌قیان تـأثیر بسیاری در این رستاخیز فکری وعلمی داشتند. لیکن پیش‌از آن و هم چنین درمـوازات چنان رستاخیزی بارور، دین یونانیان نقشی‌داشت که بنابرمقتضیات پسی وپیشی‌می‌یافت. ملاحظه نمودیم که آهنگ جبر و سرنوشت از آغاز در سروده‌های هومه روس طنین داشته است، آن‌هم سرنوشت وجبری که‌حتا خدایان‌را نیزدربر گـرفته وازسلطه و قدرت آن گریزی نداشته‌اند. این‌سرنوشت که دردیانت یونانی می‌توان‌آن‌رااصلی شاخص بازشناخت **موی‌رای** Moirai نامیده می‌شد که به معنای «سرنوشت» بود. اما این‌سرنوشت آن مفهومی‌را دارا نبود که درمشرق‌زمین همراه باکلمهٔ‌جبر وبادر نظر گرفتن جنبهٔ فوق طبیعی‌اش اراده می‌شد، بلکه آن‌هم‌جنبه‌یی انسانی وشخصی داشت که «قانون» وتسلط وچیره گی آن‌مفهومش‌را بازمی‌رسانید. درشهرهای‌یونانی که در آغازحکومت‌جباران،دوران‌استبداد حکم‌روابود،قانون‌ارزشی‌فراوان‌داشت و چون‌آدمی دریافت که‌قانون‌براوسلطه می‌ورزد، توانست به‌حقیقت‌آزادی دست‌یابد. آن‌چنان که ازتاریخ برمی‌آید، یونانیان نخستین مردمی‌بودند که درعرصهٔ فلسفه وحکومت، قانون و آزادی‌را درك کرده ودریافتند وبی‌شك رازکامیابی‌شان درعرصهٔ تاریخ مبتنی برهمین امراست.

تاکنون براین اصل دست یافته‌ایم که فلسفه ازدین می‌زاید و هیچ گـاه از ریشه‌های اصلی آن‌بی‌نیازی نمی‌یابد. به همین روی و براصل همین اسـاس‌در این بحبوحهٔ عقل گرایی نیز فلسفه‌از ریشه‌های دینی خودش مطلقاً آزادی‌نیافت،بلکه هم چون معمول و بنابر روش دیرین وپسین همان ریشه‌های کهن و ابتدایـی دینی بودند که دستگاهی‌جدید رابه نام فلسفه‌بازسازی کردند. فلسفه ازآغازدر گیرودار ریشه‌های دینی و رشته‌های فوق طبیعی واصل الاهیات به اسارت بوده‌است و به نظر می‌رسد که هیچ گاه ازقید الاهیات یکسره آزاده گی نیابد.

تاریخ فلسفهٔ یونانی به‌شکلی ویژه بردو اساس ورشتهٔ اصلی جریان پیدامی کند، و این دو جریان یکی روشی است طبیعی ودیگری جریانی است رمزی جریان طبیعی با **تالس** Thales شروع شد، یعنی به‌طور کلی به‌وسیلهٔ این فیلسوف به‌تدوین وتبویب نسبی درآمد . پس از آن فیلسوفان وحکیمانی چون **آناکسی‌ماندروس** Anaximandros و **کسه‌نوفانس** Xenophancs و **پروتاگوراس** Protagoras. و **هی‌پوکراتس** Hippokrates [ = بقراط ] و **ده‌موك ری توس** Demokritos و سرانجام **اه‌پی‌کوروس** Epikouros و **لوك‌ره‌تی‌یوس** Lukretius انتقال یافت.

جریان رمزی نیز جدا ازسرچشمه‌های زایندهٔ شرقی‌اش، به‌وسیلهٔ **پوتاگوراس** Putagoras [ فیثاغورس ] بنیان گرفت . نگهبانان بعدی این جریان عبارت بودند از: **پارمه‌نی‌دس** Parmenides و **هه‌راك لی توس** Heraklitos و **پلاتون** Platon [ افلاتون ] و **کله‌آن‌تس** Kleantes وسرانجام **پلوتی‌نوس** Plotinos و **پولوس پارسا** Saint paul .

این دو جریان دوسرخطی ممتد بودند که میانه‌یی نیز داشت که جنبهٔ عقلی مطلق و محض‌اش کمتر، ونتایج زیبندهٔ آن بیشتر بود . درتاریخ فلسفه فرزانگانی نیز هم چون **سقرات** [ سوك‌راتس Sukrates ] و **ارستو** [ آریس‌توته لس Aris töteles ] و **مارکوس اوره‌لی یوس** Marcus Aurelius نیز یافت می شدند که جهت گریز ازیك جانبه گی ودرك‌وداوری صحیح به درهم آمیختگی دوجریان دست می‌یازیدند واز آن حاصلی بس‌نیکو به بار می‌آمد که دیگر ویژه گی خاصی جهت فلسفهٔ مطلق و یاعلم محض واخلاق خالص را دارا نبود، بلکه خصیصه‌یی داشت که به‌کار همهٔ شئون زندگانی طبیعی وعقلی باز می‌خورد .

هم چنین شایسته است تانقش کیش‌اورفه‌یوسی‌واسراردی‌یونی‌سوسی ومراسم ده‌مه‌تری را درباز گشایی راه فلسفه ازنظر دورنداریم . البته دربارهٔ این کیش‌هایی

که همراه با اسراری پنهانی و آداب وشعایری خاص مشرق‌زمین بودند ، در بخش های گذشته ،ضمن کتاب دوم سخن رفته‌است و درپایان این‌بند، منظور نمودن‌تأثیر این روش درفکر واندیشهٔ‌یونانی و به معنایی‌دیگر نفوذ دین درفلسفهٔ این سرزمین که زادگاه والای فلسفه شناخته شده می‌باشد. نفوذ دین ، به‌ویژه دین غیراولمپی پیش از تحقیقات ارزندهٔ **جین‌هاریسون Jane Harrison** هنوز به درستی آشکار نشده بود . وی باکاوش‌های بسیار شایسته‌اش این‌عنوان رامطرح کرد که آن‌چه در فلسفهٔ یونانی بسیار تأثیر بخشیده و آن را در حقیقت روشی جهـت بهتر زیستن در آورده است ، دین‌غیر اولمپی است نه افسانه‌هایی دربارهٔ سرنشینان اولوم پوس ، ـ به‌ویژه وی در مورد روش‌دی‌یونی سوسی و تأثیر مستقیم آن بسیاردقت‌و کنجکاوی به‌کار برده است .[111] هم چنین در این زمینه مساعی و کار پرارزش **کورن فورد Cornford** را نیز بایستی‌موردنظرقرار داد .وی دین‌بزرگی به گردن‌دوستداران و پژوهندگان تاریخ فلسفهٔ یونانی دارد و در کتابش به‌نام « ازدین تا فلسفه[112] » باروشی روشن تأثیر مستقیم دیانت را درفلسفه بازگویی نموده است . لیکن روشن ترین‌ومستندترین‌شرحی که دراین باره‌تألیف شده، کار **جان‌برنت John Burnet** است ، وی می گوید :

در نتیجهٔ رستاخیزی که جهت تجدید حیات دین میانهٔ سدهٔ ششم‌پیش‌ازمیلاد سراسر سرزمین **هه‌لاس Hellas** [ = یونان ] را فراگرفت ، تضاد علم و دیـن آشکار شد واین امر موجب تنازع و اختلافی عمیق را میان علم ودین فراهم‌آورد، واین چنین حادثه ورخ داده‌یی هم‌زمان بود با منتقل شدن علم وفلسفه ازایونی یا به

---

111_ *HARRISON . J* : **Prolegomenato the Study Greek Religion**

112_ *CORNFORD, M* : **From Religion to Philosophy**

غرب . پرستش **دی‌یونوسوس** Dionusos که از تراس نشأت یافته بود و در آثار **هومه‌روس** نیز به روشنی از آن یادشده بود ، عنوانی داشت برای فکری‌عمیق در فلسفه ، وچنان که برمی‌آید در اصل ارائه دهندهٔ روشی بوده تازه جهت نگریستن درروابط انسان وجهان.البته‌هر گاه این‌خصیصهٔ دی‌یونوسوسی‌رابه‌حساب‌مردم‌تراس بگذاریم ، بی‌شك به راه خطا رفته‌ایم، چون‌روح شادمانه و سرخوش یونانی و وجد ونشاط سرشتی‌اش‌بود که روح‌را چیزی تعریف کرد درماندهٔ جسم وعنصری ضعیف که تنها درصورت جدایی از تن توانایی می‌یابد تا ماهیت راستین خود را جلوه گر نماید [113]

با این‌وصف‌این اندیشه در فکر آدمی می گذرد که که دین یونان‌لحظاتی‌را می گذراند تا بدان پایه‌ای رسد که دین‌شرقی پیش ازآن بدان بازرسیده بود، وهر گاه ازپیدایی علم‌و دانش و گسترش شگرف آن‌بگذریم ، به سختی می‌توان رأی‌داد که چه چیزی در این مورد سد انحطاط‌شد ودیانتی را که به راه شرقی می‌رفت تا رکود یابد و جلوهرچیزی‌را سد نماید استوار گونه گرفت . در این مقام برخی را عقیده بر آن است که یونانیان بدان سبب ازشکل شرقی دین و باز افتادن درتنگ نای پر گیر و دار آن رهایی یافتند که طبقهٔ روحانی نداشتند . البته هرچند این خود مسأله‌یی جالب و مورد نظر می‌باشد ، لیکن تـوشه‌داری از اشتباه نیزهست ، یعنی اشتباه در شناخت و معرفت در تأثیر علت (چون افکار و روش های جزمی را روحانیون باز نمی‌سازند ، بلکه نا آگاهانه‌مترصدباز سازی چنین افکاری درجامعه می‌باشند و همین که‌چنین مواردی بر اثرروی‌داد ها و عللی‌پدید آمد ، روحانیون درحفظ آن‌می کوشند.درمشرق‌زمین نیزبه‌طورکلی دربادی‌و آغاز امر طبقهٔروحانی وجود نداشت ، بلکه علت‌وجودی آنان افکاری جزمی بود که در ابتدا به وجـود

113_ *BURNET, JOHN* : Early Greek Philosophy

آمد ، آن گاه کسانی پیدایی یافتند تا هم چون مواریثی سنن گونه آن افکار را بزرگ و حفظ نموده و پرورشش دهند و این کسان پیدایی یك طبقه را اعلام داشتند که به طبقهٔ روحانی نامیده شدند [۱۱۴] .اما وضع دریونان بر روال ومنوالی دیگر بود چون درچنان هنگامی که دین به راه شرقی می رفت ، دریونان علم با تمام عظمت اش متولد شده بود ، و به همین جهت یونانیان را علم و دبستان های پررونق علمی رهایی بخشید نه فقدان طبقهٔ روحانی [115]

روش های اورفه یوسی مواردی بود که دین یونانی رابه فرازین گاه نقطهٔ خود بازرسانید . تشکیل جوامع بسیار اورفه یوسی هرچند که جنبه یی تصنع گونه داشت لیکن بر اثر متشکل بودن و اصرار در انجام شعایر دینی جنبهٔ کلیسایی را پیدا کرده بود . در آغاز چنان که بر می آید ، سرزمین اصلی ایـن جوامع دینی در **آتی کا** Attica قرار داشته ، امابه زودی با گسترش سریع تـا جنوب ایتالیا و جـزیرهٔ سی سیل (سیکه لی یا *Sikelia* ) گسترش و نفوذ پیدا کردند . این جوامع بیش از هرچیز گروه هایی از مردم بودند که برای پرستش دی یونوسوس گرد می آمدند. اما در همین احوال دو مورد بود که دین یونانی را متمایز و مشخص می کرد و در حقیقت این دو موردمیانشان تازه گی داشت : نخست این که وحی ومکاشفه به عنوان وجه تمایز دینی شناخته شده بود ، و دیگر آن که نفوس به شکل تصنعی گردآمده و این جوامع صورتی طبیعی را ارائه نمی کردند . متون مقدس ونوشته های مذهبی عبارت بود از اشعاری که حاوی فلسفه یی الاهی بـودو آن هـا رابه **اورفه یوس** Orpheus منسوب می داشتند . داستان اورفه یوس نیز که خود به جهان زیرین و

---

۱۱۴ــ نگاه کنید به کتاب اول ــ بخش ششم ــ هم چنین نگاه کنید به کتاب « آیندهٔ یك پندار» ترجمه وتحشیهٔ نگارنده ــ پیوست بخش ششم : پیدایش یك طبقهٔ اجتماعی

115_*RUSSELL, BERTRAND*:A History of Western Philosophy

سر زمین ارواح سفر کرده بود ، مأخذی به شمار می‌رفت از برای این‌عقیدهٔ‌اورفه یوسیان که‌وی‌درجهان زیرین و سرزمین ارواح راهنمایی است جهت ارواحی که جسم هاشان را ترك کرده وسر گردان می‌باشند.

اورفه‌یوسیان در حقیقت دین را به معنای اخص آن در یونان بنیان نهادند، و جوامعی تشکیل دادند که با اندکی گذشت می‌توانیم آن را کلیسا به خوانیم تحت عنوان کلمهٔ «Orgy» مراسمی را برپا می‌داشتند. معنای کلمه «شعیره» بود واین شعایر دینی نیزعبارت می‌شد از مراسم تطهیر ارواح که اورفه یوسیان در انجام آن اهتمامی بلیغ می‌ورزیدند منظور از تطهیر ارواح نیز آن بود تا بتوانندخودرا از دور و تسلسل و زایش و مرگ رهایی بخشند . جوامع آنان بـر کنار از تعصبات جنسی ونژادی‌راه پذیرش برای عامه راداشت ، وبر اثر گسترش این جامعه ها بود که مفهوم انسانی‌فلسفهٔ یونانی ، یعنی راه وروشی برای زیستن پدید آمد . ازسوی دیگر شباهت و همانندی شگرفی میان عقاید اورفه یوسیان وجریان هایی یکسان که در همان زمان درهندوستان رواج داشت نظر گیر است . هر چند بـرخی از محققان از جمله برنت Burent با وجود همانندی بسیار ، ارتباطی میان این دو نمی‌بینند ، لیکن هیچ بعیدنیست که چنین ارتباطی وجود داشته باشد.

## ۳ - نخستین فیلسوفان

تالس نخستین فیلسوف یونانی ، اوضاع شهرمیله توس، تجارت وسوداگـری افکار ، فلسفهٔ تالس ، مادهٔ‌اولیه یاآب، راهی دریك تاپرستی، عقیدهٔ ارستو دربارهٔ وی، دانش تالس،پایان زندگی ، آناکسی‌ماندروس ، زمینهٔ فلسفی ، آپی رون یامادهٔ اولیه ، بحثی دربارهٔ آپی‌رون ،آفرینش وتکامل،آناکسی مه‌نس‌وفلسفهٔ‌او، هوامادهٔ اولیه، تعریف مادةالمواد، اهمیت مکتب میله توسی

هنگامی که درمورد فلسفهٔ یونانی بحث شده وسخن بـه میان‌می‌آید، **تالس**

Thales در نظر مجسم می‌شود وی درواقع کسی است که فلسفه در یونان باوی آغاز می‌شود . وی درحدود سال ٦٤٠ پیش ازمیلاد درمیله‌توس [ملطیه] زاده‌شد بنابرروایات تباری فی‌نی‌قی داشته ودرمصروخاور نزدیك تعلیم یافته بوده است زمانش ، دورانی بوده سراسر آشوب وعصیان، اختلاف وجنگ‌طبقاتی به‌شدتی‌غیر قابل تصور به‌هنگامی که وی‌درمیله‌توس‌بودحکم‌روایی‌داشت: دراین‌شهردر گیرودار جنگ طبقاتی نخست تودهٔ مردم‌پیروزی‌یافتند وبااستقرارموقت‌شان دست‌به کشتار زنان و کودکان اشراف یازیدند . آن گاه زمانی نگذشت که اشراف موقعیت خود را به‌دست‌آورده ومخالفان خودرا زنده‌زنده در اطراف میدان‌های شهر سوزانیدند، به‌شکلی که شهرازمشعل‌های جان‌دارروشن بود .[116]

گذشته ازاین وضع‌اجتماعی، وضع دولت وحکومت نیز برهمین منوال‌بود. سدهٔ ششم وهفتم پیش‌ازمیلاد مراحل تکاملی اقتصادی ، سیاسی وفرهنگی وعلمی میله‌توس محسوب می‌شود ودراین‌دوران‌خاص،حکومت ابتدا در دست اشراف وپس ازآن به‌تدریج درقلمرو گروهی ازتاجران وبعد درحیطهٔ حاکمی واحد درآمد که ازجانب تودهٔ مردم انتخاب می‌شد. ازلحاظ موقعیت بازرگانی وتجاری باخاور نزدیك روابطی بسیار داشت وتبادل فلسفه وافکار نیزبرهمین پایه انجام می گرفت

تالس بیشتردرعلم دست داشته تادرفلسفه ودرواقع بایستی مقامش ازلحاظ علمی‌موردبیشترین‌بزرگ‌داشت‌باشد تادرروش فلسفی.وی‌یکی‌ازخردمندان‌هفتگانه یاحکمای سبعه به‌شمار بوده‌است که هریك‌ازآنان‌برای‌ایراد جملهٔ کوتاه وپرمغزی شهره شده بودند ، وگفتهٔ تالس چنین بوده : «آب بهترین است» . اصولااین گفتهٔ تالس که‌آب‌رامادةالموادمی‌دانست که همه چیزازقبل‌آن به‌وجودآمده‌اند،ریشه‌یی اساطیری داشته است ، چون موافق با اساطیر یونانی اوقیانوس [اوکه آنوس

116_*ROSTOVTSEV* : History of Ancient Morld

*Okeanos*] پدرهمهٔ مخلوقات است.[117] وی زمین را مستقر برروی آب می‌دانست و معتقد بود که صورت نخستین هرچیز از آب بوده ودر بازپسین مرحله به آب نیز تحویل می‌شود. هر گاه باشم ودیدی مذهبی به‌موضوع بنگریم، عظمت فلسفهٔ وی رادراین نمی‌یابیم که می کوشد تاهمه‌چیزرا به‌یك مبدأ ویك اصل منتهی کند واین نخستین طنین یك تاگرایی درتاریخ فلسفهٔ یونان می‌باشد. هرچند **ارستو** مبنای عقیدهٔ تالس را که همه‌چیزرا به‌آب تحویل می کند، اززمرهٔ ماده گرایی *Materialism* بـرمی شمارد، اما درحقیقت بنیان فلسفی‌وی نه‌برماده گرایی اساس دارد ونه‌رسانندهٔ یك تاگرایی‌است، بلکه مبین راستین وحدت وجود *Pantheisme* می‌باشد. وی‌معتقد است که همهٔ‌اشیاء وآدمیان، گیاهان‌وفلزات وجانوران انباشته ازخدایان ویاروحی جاویدانند که‌می‌توان آن‌را به‌نیروی‌زایندهٔ حیاتی‌تعبیر نمود،و گرچه این‌نیرواشکال گوناگون وهیأت‌های‌متفاوت می‌پذیرند،اما هیچ گاه به‌نیستی ومرگ‌نمی گرایند.

دانش تالس درهندسه، ریاضیات ونجوم نیزبسیاربوده است. هم چنین بـه مسایل اجتماعی علاقه وشوقی داشته. ازوی، کلمات قصاری به طورپراگنده باقـی است.هنگامی ازوی پرسیدند که دشوارترین کارها چیست، پاسخ داد: خود شناسی. پرسیدند سهل ترین کارها کدام است، جواب داد: پند گویی، پرسش کـردند که خدا چیست. جواب گفت: چیزی که نه‌آغازی دارد ونه انجامی. دربارهٔ مرگش **دی‌یوگه‌نس لارتی‌یوس** Diogenes Laertius گزارش می‌دهد که هنگامی به نظارهٔ‌مسابقه‌یی‌ورزشی‌سر گرم‌بودوازفرط‌تشنگی‌وناتوانی‌در گذشت.ازسخنان‌منسوب به اوست: ضمانت دیباچه‌یی است بر گرفتاری از راه نادرست ثروت میندوز؛ بیکاره گی امری است ناشایست؛ به تنبلی خوی مکن هرچند ثروتی فراوان گرد کرده باشی؛ به هر کسی خویشتن رامسپار.[118]

117– *ARISTOTLE* : **Metaphysics**

پس ازتالس **آناکسی‌من** [آناکسی ماندروس Anaximandros] ، هم شهری اوبه‌بنیانی‌استوارتر پرداخت . وی مطابق باروایت از«۶۱۱ تا ۵۴۹ پ ـ م» زندگی کرده‌است. وی رانخستین کسی می‌دانند که دربارهٔ شناخت‌طبیعت[فوسیس *Phusis*] به طوری مدون سخن گفته است . وی عقیده داشت که همهٔ اشیاء ازیـك مادهٔ واحد ساخته شده‌اند ، اما این ماده نه‌آب بود ونه هرچیزمتعین دیگر، بلکه جوهری است بی‌انجام وازلی که همهٔ جهان را دربر گرفته است وی این ماده و عنصر نامعین را **آپی رون** *Apeiron* می‌نامید وفلسفهٔ **اس‌پن‌سر**سخت به روش این فیلسوف کهن می‌ماند . این آپی‌رون ، یعنی این تنها مادهٔ جانداروبی‌تعین که‌درهمه چیزجریان دارد، تنها خدای دستگاه فلسفی آناکسی ماندروس می‌باشد دربرابر تمام عناصرواشیاء فساد پذیرجهان این‌یك اصلی و فساد نا پذیراست ، ـ و بایستی اساس فلسفهٔ مابعد الطبیعهٔ حکیمان‌اله‌آ Elea که فقط «یك»را جاویدان‌وحقیقی می‌شمردند ، دراین جا جست وجو نمود،هم چنان که‌آپی‌رون با **بومن** *Bhuman*در چاندوگیا اوپانی‌شاد *Chandogya* برابراست. دراین اوپانی‌شاد پس ازذکر بسیاری ازنیروها ، هم چون : نام ، سخن ، تفکر، حافظه ، امید ، راستی ، وجزایـن‌ها ، تذکرداده می‌شود که هیچ یك ازاین‌ها حقیقی وجاودان نیستند، بلکه تنها«بومن» است که‌اصل حقیقی‌ومایهٔ‌جاودانگی است. درسیستم‌فلسفهٔ طبیعی آناکسی‌ماندروس ازاین اصل جاودانه ، ازاین بی‌نهایت بی‌تعین،جهان های تازه یی زاده می‌شونـد ، تسلسل‌می‌یابند وتکامل یافته وسپس‌راه‌مرگ‌می‌پویند وبه اصل خود بازمی گردند. این عنصرجاودانه وازلی ، واین آپی‌رون درآغازهمهٔ اضداد را باالقوه درخود جمع دارد واین اضداد درراه تکامل خود فعلیت یافته ومنشأ وجودی اشیاء گوناگون می

118_ *DIOGENES LAERTIUS*: **Lives and Opinions of the Eminent Philosophers**

شوند ، وچون دگرباره این اضداد ازهم کناره گیرند وجدایی یابند ، درحقیقت باز گشتی است که به اصل خود نموده‌اند . گفتهٔ فیلسوف دراین باره چنین است اشیاء چنان که مقرراست بازگشت شان به همان خاستگاهی است که ازآن نشأت یافته‌اند، چون که آن‌ها بی‌عدالتی نسبت به یکدیگررا درموقعیتی مقتضی وزمانی مشخص جبران ومرمت می کنند

وی‌جهت اثبات این مورد که عنصر نخستین‌ویاآپی‌رون ، آب وهرچیزدیگری نیست ، چنین استدلال می کرد که هرگاه یکی ازاین عناصراصلی وجاودانی بود، لازم‌می‌آمد تاعناصردیگرراتسخیر نماید عناصرمعلوم مخالف وبه ضد یکدیگرند، وبرهمین مبنا هرگاه یکی‌ازاین‌هاواجد صفت ازلی وجاودانی بود، بی‌شك‌تا کنون عناصردیگررافرا گرفته‌بود، ـ پس درگیرودارابن نبرد جهانی وماهیت‌این‌عناصر، مادهٔ اولیه لازم است که بی‌تعین وخنثا باشد .

روش وی درجملهٔ عقایدی که ابرازمی کرد عقلانی و عصیانی بود براوهام و اساطیرمبهم وپندارهای مذهبی . جهان وهستی را قدیم می‌دانست ومعتقد بود که حرکتی موجود است ازلی وبی‌نهایت که درضمن آن کاینات موجودیت یافته‌اند وی هم چون یهودیان ومسیحیان وپیشروان ومقلدان آن‌ها نمی‌پنداشت که جهان خلق شده ، بلکه معتقد بود که تکامل یافته است . زمین درنخستین مرحلهٔ خودبه حالت سیال بوده که درطی زمان بخش بیرونی‌اش به هم آمده وبه صورت خشکی‌در آمده است ، بخشی ازآن نیزبراثرحرارت بیرونی به بخار دگرگونه گی یافت ، وازناهم‌آهنگی حرارت طبقات جوبادها پدیدآمد . جانوران ازرطوبت آغازین که به وسیلهٔ آفتاب تبخیرمی‌شد پدیدآمدند ، انسان نیزاززمرهٔ همین‌جانداران‌ابتدایی محسوب می‌شود، یعنی درآغازماهی بوده وپس ازخشك‌شدن زمین به‌هیأت کنونی‌در طول زمان دگرگون شده است .

آناکسی‌مه‌نس Anaximenes آخرین‌وسومین فیلسوف میله‌توس است که اهمیت کمتری ازتالس و آناکسی ماندروس دارد دربارهٔ زمان زندگی‌اش آگاهی چندانی به دست نیست ، اما آن چه که مهم وقابل ذکراست این که پس‌ازآناکسی ماندروس می‌زیسته وقطعی است که پیش ازسال ٤٩٤ پیش ازمیلاد به بارآمده‌است، چون‌دراین‌سال ایرانیان درضمن فروکوبیدن‌شورش‌ایونی‌یا، شهرمیله‌توس[ملیطه] را ویران کردند

وی عنصراولیه ومادة المواد را هوا می‌داند . کمی وبیشی درتراکم هواست که موجد عناصری دیگرمی گردد روح هواست، آتش نیزهوایی است که رقیق شده است ، هوا چون متراکم گردد ، از تراکم حاصل ازآن آب پدید می‌آید ، و درجهٔ بیشتری ازتراکم هوا خاك را به وجود می‌آورد وچون بسیارمتراکم گردد، سنگ‌حاصل‌می‌شود. پس‌اختلاف میان موادمختلف، نسبتی است که‌بستگی‌مستقیمی دارد بافرونی وکاستی تراکم درمادهٔ اولیه .

پایندگی وجود مابستگی مستقیم وناگسستنی‌یی‌دار به روحمان، وروح نیز هواست . به‌همین نسبت قوام عالم نیز بستگی دارد به روح منتشر در عالم ، و این روح منتشر درعالم که موجد قوام آن است خدا می‌باشد ، واین روح‌نیز جز دم و هوانیست . این‌فلسفه وتوجیه‌اساسی است که در فلسفهٔ یونانی مخلد شدودرفلسفهٔ رواق گرایی [ استایی کیسم *Stoicism* ] نفوذ یافت واساس معنوی مسیحیت قرار گرفت . روش این فیلسوف درحقیقت نوعی جان گرایی‌و آنی‌میسم **Animism** مطلق است . هم چنان که‌روح ما که باد وهوا است، گردمان گرفته‌است؛ جهان و هستی را نیز محاط کرده‌است‌وازهمین خاستگاه است که درنظروی جهان جان‌دارد ودم می‌زند.

اهمیت وارزش‌مکتب‌میله توسی‌درآن نیست که دست‌یابی به‌چیزهایی‌حاصل

کرد ، بلکه آن‌چه که موجب تعالی و برتری‌اش می‌شود در آن است که خواست و با این اراده چیزهایی جالب و ارزنده نیز به‌دست آورد فلسفه‌یی که در این شهر و به وسیلهٔ این‌سه فیلسوف بنیان گرفت و شکفتیدن آغاز کرد ، همان گونه که گفته‌شد ، بی‌مقدمه ظاهر نشد ، مکتب فلسفی میله‌توس حاصل تماس فکر یونانی و فلسفهٔ بابلی وعلم ومذهب‌مصری است با درنظر گرفتن‌عناصری هندی. میله‌توس شهری بود تجارتی ومحل بازرگانی که سوداگرانی ازنقاط مختلف‌جهان آن‌روزی در آن جا برخورد می کردند، وهمین ارتباط ملت‌های مختلف موجب‌شدتاخرافات واوهام به‌نرمی وسستی گراییدند ودانش وعلم توانست‌بشکفد و خودنماید سرزمین ایونی‌یا تا آغاز سدهٔ‌پنجم پیش ازمیلاد که به وسیلهٔ **داریوش** و سپاهیان ایرانی گشوده شد ، مرکز فرهنگ وعلم وفلسفهٔ یونان بود وجهت‌این اعتلا بایستی به ذکر این نکته نیز مبادرت ورزید که ایونی‌یا تاآن زمان ازآن نهضت دینی که به نام اورفه‌یوسی ودی‌یونوسوسی درنقاط بسیاری نفوذ پیدا کرده وشایع شده بود ، بر کنار بود . روش دینی در این زادگاه فلسفه وعلم یونانی ، شیوهٔ اولمپی بود ، لیکن‌چنان که استنباط می‌شود این‌شیوه نیز چندان جدی تلقی‌نمی شده است ، و بیشتر به‌عنوان مرهمی بوده از برای تشفی‌های روحی ونرمش طبایع شاعرانه. در اندیشه‌های‌فلاسفهٔ‌سه گانه، یعنی آناکسی ماندروس ، تالس و آناکسی‌مه‌نس‌بیشتر هسته‌های اساسی علم نهفته‌است تاپندارهایی فلسفی ومذهبی . مسایلی که ازجانب این فیلسوفان مطرح شد، بکر وجالب بودند ونیروی فکری وعمق‌اندیشه وبینش فرزانه‌وارشان بود که راهنمای شایسته‌یی جهت‌محققان بعدی گشت . مرحلهٔ‌بعدی فلسفهٔ یونانی که باشهرهای یونانی درجنوب ایتالیا بستگی دارد ، به‌عکس مکتب فوق ــ جنبهٔ علمی‌شان اندك‌تر و شکل‌مذهبی‌شان شامل تر می‌باشد ، به‌ویژه جنبهٔ نفوذ عمیق شیوهٔ اورفه‌یوسی‌شان قابل تذکر است . اما باتمام این احوال موفقیت

مکتب‌های بعدی از دبستان میله‌توسی بیشتر است

## ۴ ـ مذهب فیثاغورسی

خردمندان هفت‌گانهٔ یونانی، تالس و کله اوبوس ، سولون وخی‌لون ، پی‌تاکوس و بی‌یاس، په‌ری یاندروس وسخنان او ، پوتاگوراس ، زندگانی او ، استقرار درایتالیا ، بنیان واساس‌دین وی ، اصول مذهبی ، عقل و اشراق ، جمع دانش و مذهب ، چگونگی روش عقلی و مداخلهٔ شهودی ، ریاضیات وامورذهنی

قبل از آن که‌از **پوتاگوراس** Puthagoras[ = فیثاغورس ]این چهرهٔ‌شگفت جهانی سخن گوییم ، لازم است تاازحکیمان هفت گانهٔ یونان باستان گفتاری به میان آید چنان که **هرمی‌پوس** Hermippus گزارش می‌دهد ، تعـداد این حکیمان به هفده نفر میرسد ، و برخی دیگر تابیست نفر از ایـن حکیمان نـام می‌برند و آن‌چه که مورد اتفاق است ومشهورترین شان که نام آن ها در یاد کرد جملهٔ تاریخ نگاران مورد اتفاق است ، هفت نفـرمی باشند افـلاتون در کتاب **پروتاگوراس**Protagoras ازاین حکیمان هفتگانه یاد کرده‌است. اینك‌ضمن آن که ازاین هفت‌تن یادی کرده می‌شود، درخلال نیز به گفته‌یی از هریك مبادرت‌می شود . اینان را درواقع نمی‌توان فیلسوف به‌معنای ویژهٔ کلمه نامید وایـن‌امرحتا شامل تالس نیزمی‌شود ، واین دانایان درواقع هم‌چون‌واسطه‌یی‌بوده‌اند میان‌دوران اساطیری وتحول آن‌به‌دورهٔ فلسفهٔ طبیعت. ازتالس که دربند گذشته یادشد ، دومین کس **کله‌اوبوس** Kleobos است که این‌جملات ازاوست : اندازه نگاه‌داشتن در کارها ومیانه‌روی ازشایسته‌ترین اعمال‌است؛ بزرگ داشت پدرضروری است ، زبان بازبستن‌درزیاده گویی‌وبه‌هوش گوش کردن‌کار خردمندان‌است ، دست‌بردن‌به‌زور بر هرکاری شایسته‌نیست ؛ بادوشیزه‌یی که‌هم‌طبقهٔ تواست‌ازدواج کن ـ چون‌هر گاه از طبقه‌یی‌بالاتر ازخودت زن‌بر گزینی ـ به‌جای آن که‌خویشاوند بیابی، مهتروار بابی

خواهی داشت

از **سولون** Solon نقل است از آن لذت وخوشی که بار آور رنج واندوه باشد به‌پرهیز ؛ به‌آسانی گزینش دوستان بسیار مکن ـ امادوستانی‌رانیز که‌بر گزیده‌یی از دست‌مده؛ آنان که‌فرمانبری کرده باشند ،درفرمان دادن‌مراعات می کنند ، به‌مردم شایسته‌ترین‌چیزهارا پیشنهاد کن ، نه‌خوش‌آیندترین اموررا ؛ از آن چه که دیدنی است ، پلی‌بر ساز تابه‌آن‌چه که نا دیدنی است پی‌بری .

این نیزاز گفته‌هایی است منسوب به‌**خی‌لون** Chilon: راهی گزینش نما تا به‌خودشی بیانجامد ؛ پدرت را بزرگ دار ؛ زیان را ازسودی که ازراه نادرست فرا چنگ‌آید شایسته‌تردار ؛خشم‌را مهار کن و به آن‌چیره گی داشته‌باش؛ قـوانین را فرمان بری کن ؛ اگرحق‌تورا به‌هرزازبین‌بردند، شکیبایی پیشه‌نما ، اماهر گاه‌با توبدرفتاری شد ازخود دفاع کن .

از **پی‌تاکوس** Pittakos نیزچنین‌آمده است : موقع‌شناس باش ؛ پیش‌از آن که درعمل پیروزشوی، ازنیت وقصدخودپیروزمندانه سخن مگو ، چون‌هر گاه موفق نشوی دوچار مسخره گی خواهی شد.

این‌نیزازبی‌**یاس** Bias است : مردمان اغلب بد وناشایست هستند ؛ هر گاه کارخوبی انجام دادی ،آن‌را ازخدایان بدان نه‌ازخودت

وازپه‌ری‌**یاندروس** Periandros است که لذات اموری گذران‌هستند ،در حالی که‌پرهیز گاری‌امری‌است پاینده وجاودان؛ درخوشبختی میانه‌رووخودارباش ودرشوربختی به‌خود مسلط وباوقارباش ؛ روشت نسبت به‌دوستان چه‌درخوش‌بختی‌و وچه دربدبختی یکسان باشد

این‌ها بودند فرازنه گان هفت گانهٔیونان‌باستان . متأسفانه ازعقاید و فلسفه شان هیچ‌آگاهی ارزنده‌یی به‌دست نیست وآنچه که به‌شکل‌جملات کوتاه واخلاقی

ازاینان دردست رس می‌باشد نیزمورد اعتماد نمی تواند بود ، ـ چه‌نقل وقول‌هایی است که اغلب به‌وسیلهٔ فلاسفهٔ بعدی واحیاناً مخالفان شان ثبت وبه‌آگـاهی‌ما باز رسیده‌است . لیکن گذشته ازاین کسان ، درخشان‌ترین چهرهٔ علم‌وفلسفه وعرفان‌و هر گاه‌خوش‌بین‌تروصمیمی‌تر باشیم‌هنر یونان‌باستان، پیش‌ازسقرات،همانا**پوتاگوراس** Puthagoras وبه گفتهٔ تازیان **فیثاغورث** می‌باشد. وی درحدود ۵۸۰ پیش‌ازمیلاد درجزیرهٔ **ساموس**Samos زاده شد .پدرش‌را به‌دو روایت معرفی کرده‌اند برخی وی‌را یکی‌ازاشراف ساموس به‌نام **منه سارخوس** Mnesarchos وبرخی‌دیگر وی رااز نسل‌خدایان وپسر **آپولو**Apollo دانسته‌اند وانتخـاب یکی‌ازاین دو به عهدهٔ خوانندگان است .

زمان بالیدن‌وپرورش‌یافتن‌پوتاگوراس‌هم‌زمان بود بافرمانروایی وحکومت **پولی‌کراتس**Polycrates جباروخودکامهٔ‌آن‌سرزمین.وی‌پیرمردی‌بودهرزه‌وعیاش که‌ازراه نامشروع‌ثروتی‌بسیار گردآورده‌بود .به‌هنروچکامه‌و چاپلوسی‌علاقه‌داشت‌و به‌همین جهت دردربار کوچك خود محفلی بـزرگ از هنرمندان گرد آورده بود. **آناکره‌اون**Anakreon از**ته‌اوس**Teos به‌نزدش‌شتافته‌بودتامدحش گفته و کیسهٔ خودراپرسازد بزرگ‌ترین‌شخصیت‌هنری وعلمی‌محفلش **ته‌اودوروس**Theodoros هنرمندی‌بود که‌هم‌چون**له‌اوناردوداوین‌چی**Leonardoda Vinci درفنون‌بسیاری دست داشت [119] لیکن پوتاگوراس ازحاکم‌جبار وخودکامه دل خـوشی نداشت و چنان که ازقراین برمی‌آید نسبت به‌آناکره‌اون نیزبیزاری وتنفرداشت ، وبراین مبنا ازساموس رخت سفربربست وبعضی معتقدند که به مصرسفر کرده ودرآن‌جـا دانش وعلم‌آموخته‌است . دربارهٔ سفرمصرهر گاه تردیدی‌باشد ، این امرمسلم‌است که به‌سال ۵۲۹ به‌ایتالیارفت ودر**کروتون** Croton کـه‌درجنوب‌ایتالیا قرارداشت

119- *SARTON, G*: Introduction to the History of Science

ساکن شد دراین‌شهرشاگردانی گردش فراهم شدند ووی از گـرد کـردن آنان انجمنی ساخت وبه‌تعالیم خودپرداخت . انجمن وی‌نیرو ونفوذی یافت ، وسرانجام مردم‌شهر باوی‌ازدرمخالفت‌در آمده‌واو نیز ناگزیر بدمه‌تاپون‌تی‌یون Metapontion شهری دیگرازجنوب ایتالیا سفر کرد ودرآن‌جادر گذشت .

شاید کمترشخصیتی‌دریونان باستان بتوان‌نشان کرد که به‌شگفتی واعجـاب انگیزی پوتاگوراس بوده باشد . پس‌از مرگش به‌زودی بـرایش شخصیتی‌ساختند افسانه‌یی ومعجزات و کرامات بسیاری بدواسناد کردند. لیکن‌اوشخصیتی نیزداشت علمی که بنیان گرمکتبی‌بوددرریاضیات . **ارستو**در بارهٔ وی‌می گوید : پوتاگوراس نخست به‌ریاضیات وحساب پرداخت ، امابه‌زودی‌چشم‌از آن فرو پوشید وازآن پس مدت زمانی به کار های شگفتی‌زا واعجاب‌آمیز کـه **فه‌ره‌سی‌دس** Pherecydes بدان‌ها می‌پرداخت سر گرم شد . برهمین اساس ازهمان اوان اقوال وافسانه های بسیاری درباره‌اش‌شایع شد وخاطرهٔ او به‌روایاتی بس گوناگون نقل و گفته‌شد تـا به‌جایی که دست‌یابی به‌حقیقت،امروزه کاری است در واقع بسیار دشوار ومشکل

هرگاه برآن باشیم تاچهرهٔ‌حقیقی وی‌را ازمیان این‌روایات واحادیث‌بیرون به کشیم وبه‌درست‌ترین روایات اعتماد وتکیه کنیم و آن گفته‌هایی‌را مـورد وثوق قراردهیم که کمترمورد اختلاف وبیشترمورد تأیید ناقلان است ، ــ باز باشخصیتی روبروخواهیم‌بود بس‌شگفت وعجیب . به گفتهٔ **راسل** Russell می‌توان‌اورا به‌عنوان ترکیبی از**اینشتاین وخانم‌ادی**[۱۲۰] Mrs Eddy وصف کرد .

---

۱۲۰ ــ **خانم ادی** بنیان گزار مکتبی است در مسیحیت به نـام « علم مسیحی *Christian Science* » که به سال ۱۸۶۶ پدید آمد طبق اصول و روش این فرقـه علت ومعلول هردوبه طورکلی ازامور روحانی‌اند وآدمی هرگاه به‌کنه تعلیمات مسیح‌ادراك حاصل نماید ، گنـاه ومرگ وبیماری ازمیان خواهد رفت . روش این فرقه درتفسیرانجیل براساس متن قرارندارد وبه دل خواه ازآیات تعبیراتی می‌نمایند

پوتاگوراس بانی مذهب جدیدی بود که پرهیزازخـوردن حبوبات وعقیده به تناسخ ارواح دواصل‌اساسی آن بود . دین وی درحقیقت فرقه‌یی محسوب می‌شد رمزی وباسازمانی وتشکیلاتی ویژه ، که دربعضی نقاط به‌قدرت دولتی می‌رسیدند- اما چون دراین‌جا تنها به دین وتصوف وعرفان وی روی داریم از عقاید سیاسی‌اش چشم پوشی کرده وخوانندگان‌را به «تاریخ فلسفهٔ جهانی» که درضمن همین دوره منتشرمی‌شود راهنمایی‌می کنیم برخی اراحکام دین او چنین بود :-

ازخوردن حبوبات بایستی پرهیز کرد .

آن چه را که افتاده است ، نبایستی برداشت

خروس سفید را نباید لمس کرد

نان را نبایستی شکست

ازروی تیری که برسرراه است نبایستی گام برداشت .

نبایستی آتش را باآهن برهم زد

یك قرص نان را به تمامی نباید خورد

تاج گل را نبایستی چید .

به روی پیمانهٔ یك‌رطلی نبایستی نشست.

دل را نبایستی خورد.

ازجاده‌نباید راه رفت.

نبایستی گذاشت تاپرستوها درسقف لانه کنند .

به هنگامی که چیزی را ازروی آتش برمی‌دارید ، جای آن را نبایـد همان گونه بگذارید تاباقی ماند ، بلکه بایستی جای آن را برهم زنید تاناپیدا شود

به‌آیینه‌یی که مقابل چراغ باشد نگاه نکنید .

به‌وقتی که‌ازخواب گاه‌برمی‌خیزید، رخت‌خواب‌خودرا درهم‌به‌پیچیدوقبل‌از

آن جای فرورفتگی بدن خودرا به روی آن هموار کنید

هر گاه ازلحاظ مذهب بدویان ومحرمات دینی آنان ویا **توتم** *Totem* و **تابو** *Tabu* دراین‌احکام ودستورها دقیق شویم، مشاهده می کنیم جملهٔاین تصورات‌متعلق به‌اقوام بدوی است که به موجب روش وشعایرشان برخی چیزها را حرام وممنوع می‌شناخته‌اند. **کورن فورد** Cornford درتوجیه وتفسیری که‌ازمذهب‌پوتا گوراسی به عمل می‌آورد، نتایجی دست‌آورد می کند که به‌موجب آن : مکتب پوتا گوراس نمایندهٔ آن‌نوع سنت عرفانی‌یی است که مادربرابرتمایلات علمی‌اش قرار می‌دهیم. این‌کاوش گردرفلسفهٔ یونانی که نظراتش بسیار بدیع و صائب است می گوید : **پارمه‌نی‌دس** Parmemides که وی را می‌توان‌کاشف منطق نامید ، درواقع‌و نفس امرنتیجهٔ پوتا گوراس شناخته می‌شود ، وحتا سرچشمهٔ الهام واندیشه های خـود افلاتون را نیزبایستی در فلسفهٔ ایتالیایی و عقاید پوتا گوراسی‌کاوش نمود.[121]

درواقع بنیان مذهب پوتا گوراسی یك رفورم و رستاخیزی است اصلاحی‌در کیش‌اورفه‌یوسی، ودین اورفه‌یوسی نیزخود رستاخیزی‌بود درپرستش‌دی‌یونوسوس. هر گاه برآن باشیم تااختلاف عقل واشراق را دریونان ، که سراسرتاریخ را فـرا گرفته است بیابیم ، بایستی دراصطکاك واختلاف میان خدای اورفه‌یوسی وخدایان دیگری که بهره‌شان ازتمدن کمتروهمانندی‌شان به آیین‌های بدوی بیشتراست‌جست وجونماییم حال هر گاه برآن‌باشیم تاموقعیت پوتا گوراس را دراین دوقطب آشکار نماییم ، بایستی گفته شود که وی درقطب اشراق قرارداشت ، اما اشراق وی نوعی بود که دوری وبعد بسیاری باروش علمی نداشت ودرحقیقت ازآن نوع اشراقی‌بود که رنگ عقلی وفکری را دارا بود اما بایستی به این امرنیزتوجه داشت که چه دردین ومکتب اووچه همهٔ آن دبستان‌هایی که‌ازپوتا گوراس الهام ومایه گرفته‌اند،

121_ *CORNFORD* : **From Religion to Philosophy**

جنبهٔ اشراق و کفهٔ آن جهانی‌شان برجنبهٔ عقلی ومادی‌شان برتری دارد. اصولا این روایتی که به موجب آن **آپولون** پدرپوتاگوراس معرفی شده ، چندان بی‌مأخذنیز نبوده است، چه‌وی خودرا ازنسل خدایان پنداشته‌و برای خویش عنوانی نیمه‌خدایی می‌شناخته است ، واین گفته بدومنسوب است که انسان‌ها هستند و خـدایان ، و موجوداتی چون پوتاگوراس . جنبهٔ اشراق وصبغهٔ دینی مذهب او که تصوف‌شرقی وخاطرهٔ آن را درازهان به بارمی‌آورد آن است که همهٔ ارزش‌ها وبرتری‌ها را درهم بستگی واتحاد باخدا می‌دانند ، وازاین جهان روی گردانده و اعراض می کنند به این عنوان که سرابی است فریبنده ودروغین وبر آنند که ایـن جهان مغاکی تیره است که تنها درآن پرتوی از انوار الاهی منکسر گشته ودر تیره گی و ابهام فـرو رفته است .

واما دربارهٔ تناسخ وحلول دگربارهٔ ارواح ، رسانندهٔ همان اندیشه‌هایی‌است دربارهٔ روح وتولدها وزایش‌های جدید ، وچاره‌جویی وتدبیراندیشی جهت دوری‌از تسلسل ودورارواح که‌درهمان زمان درهندوستان بسیارواج داشت. **دی کایارخوس Dikaiarchos** دربارهٔ تعـالیم اوراجع به روح می گویـد : روح موجودی است جاودانی وباقی که به‌شکل وقالب انواع موجودات وجانداران‌درمی‌آید. هرموجود وچیزی که به‌جهان هستی‌درشکل وهیأتی وارد می‌شود، پس از گذراندن‌دورهٔ‌معینی دوباره به دنیا باز گشته وعودت می‌نماید ، و بنابراین اصل هیچ چیزی مطلقاً تازه وجدید نیست، ودیگر آن که‌باموجوداتی که زنده به‌جهان می‌آیند بایستی‌مهربانی کرد

دراین‌جا ملاحظه می کنیم که نظرات وی تاچه اندازه بعدها ، یعنی‌درفاصلهٔ نزدیکی مقهور آرای **هه‌راکلی‌توس Herakleitos** گشت وچه گونه مورد انتقاد سخت وبرنده وهجوآمیز **کسه‌نوفانس Xenophanes** قرار گرفت در تناسخ تا

بدان جا اعتقاد داشت که می گویند هم چون **فرانسوای پارسا** Saint Francoi برای جانوران موعظه می کرد.[۱۲۲]

اشتراك درجامعه وانجمن‌های خود ساختهٔ اوازاصول اساسی محسوب‌می‌شد. اشتراك درامورى محدود ومرزهایی شناخته شده محاط نبود ، بلکه اشتراکی بود مطلق‌درمورد همه چیزازمعنویات‌ومادیات. مال وراه‌ورسم وروش‌زندگانی‌اشتراکی بود، وحتا کشف‌های علمی‌نیز که درآغازشکلی‌داشت‌انفرادی، درجوامع‌اشتراکی محسوب می‌شد واین جریان حتا تامدت‌هایی پس ازمرگ پوتاگوراس‌نیزباقی‌بود وزمانی که **هی‌پاسوس** Hipasos مه‌تاپون تی‌یونی این قانون رانادیده انگاشته و نقض کرد ، به خشم خدایان گرفتارشد

عقاید اودربارهٔ اخلاق ، وتعلیماتش رفتاری است که گـاه ریشه های اخلاق مسیحی را به یاد می‌آوردو گاه بیان گرتناسخ هندی است وزمانی سرچشمهٔ مذهب افلاتونی، وازاوست: ــ درجهانی ناآشنا زندگی می کنیم که تن برای مان‌هم‌چون

---

۱۲۲ــ **شکس‌پیر** Shakespeare درنمایش نامهٔ «شب دوازدهم» قطعه‌یی آورده به این‌گونه :ــ

دلقك : عقیدهٔ پوتاگوراس دربارهٔ غازوحشی چیست ؟

مالولی‌یو: عقیده‌اش برآن است‌که ممکن است روح مادربزرگ ما دربدن یك مرغ حلول کند .

دلقك : تودربارهٔ‌عقیدهٔ اوچه می‌اندیشی ؟

مالولی‌یو: من روح را چیزی شریف می‌دانم وهیچ‌گاه عقیدهٔ اورا نخواهم‌پذیرفت.

دلقك : خدا حافظ درتاریکی به مان . پیش ازآن‌که من از هوش تـوانتظار داشته باشم ، به عقاید پوتاگوراس باوردار خواهی شد

گورروانی است ، اما جهت گریز نبایستی راه خود کشی وانتحار را انتخاب کنیم ، چون که ماجزواموال خدا هستیم وخداوند چوپان ماست وهمچنان که حق نداریم دراموال دیگری تصرف روا داریم، ازرمه نیز نمی‌توانیم بگریزیم. درجریان زندگی مردمان به سه گونـه تقسیم می‌شوند ، هم چونان که سه دسته ازمردم به تمـاشای مسابقات اولمپیك می‌آیند فرودین‌ترین دسته آن کسانی هستند که جهت خرید و فروش می‌آیند ، وفرازین ترین افراد ، دسته‌یی هستند که در مسابقه شرکت می جویند، ـ اما بهترین دسته را آن کسانی شامل می‌شوند که تنها برای نظاره می‌روند. پس ارزنده‌ترین مطهرات جهان دانش دورازتعصب است ، وانسان راستین آن کسی است که ارادهٔ خودرا دراین دانش به‌کاربرد، وفیلسوف حقیقی نیز آن کس است که خودرا ازدور وتسلسل ولادت‌های تازه رهایی بخشیده باشد [123]

ممکن است تا بانظر وتدقیقی دربارهٔ آن نوع برداشتی که از کلمهٔ **ته اوری** *Theory* درمکتب پوتاگوراسی می‌شود، حاصلی دست آورد شود دربارهٔ این که نوع وروش عقلی ویااشراقی این فیلسوف و گرایندگانش چه گونه بوده است این واژه دراصل یك اصطلاح اورفه‌یوسی بوده که **کورن‌فورد** Cornford آن را « تفکر پر شورمشفقانه» تعبیر کرده است وآن شکلی که می‌توان دراین مورد تعریف کرد، نشان گر نوعی وحدت وجود وفناء فی‌الله وجذب درذات الاهی همراه باشور صوفیانه‌یی می‌باشد . اما وجه مشخص وفارقی میان این نوع تفکرصوفیانه وپر شور که جنبهٔ اشراق و کشف و شهود داشت در مکتب اورفه یوسی با دبستان پوتاگوراسی وجود داشت ، به این معنا که تعبیر«تفکرپرشورمشفقانه» دراین دبستان گرایشی و شور ورزی‌یی داشت به عقل گرایی ودانش خواهی ، نه اشراق و شهود . ازهمین مبدأ و خواست گاه است که کلمهٔ «ته‌اوری» معنای تازه‌یی یافت وحتا درهمان حدودتازمان

123_ *BURNET, JOHN* : **Early Greek Philosophy**

ما دوام آورده ومورد استفاده می‌باشد

شاید توجه دردوقطب شخصیت پوتاگوراس ؛ یعنی جنبهٔ علمی‌اش به عنوان ریاضی دانی مطلق وهم چنین این که عنوان پیامبرومؤسس مذهبی بوده است ، در وحلهٔ اول دورازذهن جلوه گر آید ـ اما این موضوع ، یعنی جمع دو وجه علمی و الهامی دروجود وی به‌همان قدرمورد اطمینان وقبول است که شخصیت و وجودش. این گفتهٔ **فرازر Frazer و سارتون Sarton** را همواربایستی به یاد داشته باشیم که بیشترعلم‌ها در آغاز بانوعی ازباورهای نادرست همراه بوده‌اند، وهمین موضوع‌است که به‌آن‌ها رنگی ازخیال وپندارمی‌زده است ستاره شناسی ازبطن ستاره بینی ویا درمفهومی دیگرطالع بینی زاده شد ومرزهای مشترك شیمی و کیمیا گری را نمی توان نادیده انگاشت اما ریاضیات درآغازبه شکل قطعی تری باخطا همراه بوده است . به این‌معنا که چنین گمان می‌رفت که شناخت و آگاهی نسبت به‌ریاضی‌امری مسلم به شماربوده ودردقت و درستی آن چنان که قابل انطباق باجهان واقع شناخته می‌شد.حال هر گاه اندکی‌تعمق کنیم اساس چنین بینشی تااندازه‌یی‌روشن‌می‌شود، وآن این که ریاضیات معرفت وشناختی بود که ازراه تفکرمحض وبی‌آن که نیازی به مشاهده داشته باشد به دست می‌آید . به همین جهت ریاضیات آن شکلی شناخته شد ذهنی ، که شناخت تجربی ومشاهده‌یی فرودین مرتبهٔ آن محسوب می‌شد،واین نحوه‌تفکروبینش‌دربارهٔ ریاضیات‌موجب آن‌شد که‌فکربرترازحس، ومکاشفه‌ارزش مند تر از مشاهده شناخته شود از همین جا است که درقسمت عمده‌یی از فلسفهٔ پوتاگوراسی ریاضیات ، واعداد مبنا واساس همه چیزشناخته شد

## ۵ـ فلسفه‌یی کهن و ریشه‌هایی تازه

کسه نوفانس ، انتقاد های او، فلسفه ودین او، برعلیه خدایان ، هه راك لی توس حکیم غامض ، زندگی‌او، انتقادهای تندش دربارهٔ همهٔ فیلسوفان وشاعران ، بدبینی ومردم گریزی،جنگ خواهی وریشهٔ فلسفی ، جنگ وستیزهمان عدالت است ، ریشه‌های تصوف وعرفان، دربارهٔ روح ، روح خشك ، تصفیه وتزکیهٔ روح ، حکمت الاهی ، آتش‌مادهٔ اصلی ، فلسفهٔ آتش ابدی ، وحدت اضداد ، تغییروجنبش ، دیانت تو ساخته، اخلاق ، پایان زندگی

پس ازپوتاگوراس ، فیلسوفی که بتوان ازوی سخن گفت ، وآرایش را بـه عنوان‌فلسفه‌ودین مورد نقدوکاوش‌قرارداد، بایستی‌از**هه‌راك‌لی‌توس**Herakleitos نام برد . درواقع میان این دو، فیلسوفی دیگر وجود داشته که نوشته های قابـل توجهی ازوی دردست نیست ودرزمینهٔ دین روشی انتقادی وعقل گرایانه پیشه داشته ولحن‌خرده گیرانه‌اش دربارهٔ‌تمامی‌شاعران وفیلسوفان‌سخت گزندآمیزوهجوآمیز بوده است . وی **کسه‌نوفانس** Xenophanes نام داشته و زمانش به تحقیق معلوم نیست . لیکن‌آن چه که درباره‌اش نوشته‌اند به سال ۵۷۶ پیش ازمیلاد در آسیـای صغیرمتولد شده وپس ازچیره گی **کوروش** برآسیای صغیر، به‌سال ۵۴۰ازوطن‌خود آواره شد وسرانجام درشهر**اله‌آ** Elea واقع درجنوب ایتالیا مقیم گشت

وی عقیده داشت که منشأ همه چیزازآب وخاك می‌باشد. آن چنان که**ارستو** وی را معرفی می‌نماید ، ازفیلسوفان مکتب «اله‌آ» نخستین کسی بود که به‌یك‌تا گرایی باورداشت : «چون نگاه خودرا دربسیط وپهنه گاه گستردهٔ هستی به گردش درآورد ، به اطمینان برآن شد که «یك خداست.» **افلاتون** دربارهٔدبستان فلسفی «اله‌آ» که کسه‌نوفانس را بنیان گرآن می‌داند همین عقیده را ابراز کرده و گفته است : مکتب «اله‌آ» که بنیان دهنده‌اش کسه‌نوفانس می‌باشد، درآن چه که‌به کل تعبیرمی‌شود، جزیك تایی چیزی نمی‌بیند . گفته‌های وی باتمام محدودی‌واندکی نکات بسیاری دربارهٔ یك تاگرایی‌اش ارائه می‌دهد. چنان که برمی‌آید قطعه‌شعری

به نام «دربارهٔ طبیعت» داشته است که قطعاتی از آن باقی مانده و آن چه که امروزه اغلب به گفتهٔ اوسند ونقل می‌شود، گرفته شده ازهمین تکه‌های بازمانده می‌باشد، ـ واین جملات دربارهٔ خدا از گفته‌های اوست: «کسی که به حقیقت خدایان آگاهی یافته باشد، درعرصهٔ گیتی پیدایی نیافته ونخواهد یافت... چون آدمی تنها می‌تواند چنین گمانی درخود داشته باشد [وگمان باحقیقت درفاصلهٔ دوری قراردارد]. ولی خدایی یگانه وجود دارد که اوفرمانروای کل هستی است بزرگ‌ترین آدمیان و خدایان است وبه انسان هیچ همانندی ووجه تشابهی ندارد، نه‌ازلحاظ شکل‌وهیأت ونه ازنظراندیشه ومعرفت اونیرو وپرتوکامل اندیشیدن ودیدن وشنیدن است،وبی آن که نیرویی به‌کارزند، به وسیلهٔ نیروی اندیشه و جـان خود همهٔ هستی را در گردش واراده وادارهٔ خود دارد مأمن وجایگاه وی دریك جا و همواره ساکن و بی‌حرکت است ـ چون درشأن اونیست که هرلحظه‌یی به جایی رود»

وی آزاد اندیشی بود بی‌پروا وسخت برجسته. از **هومه‌روس Homeros** و**هه‌سی‌یودوس Hesiodos** سخت انتقاد می کرد: «هه‌سی‌یودوس و هومه روس همهٔ آن‌چیزهایی را که میان آدمیان‌مظهرزشتی وننگ وشرم است، به خدایان‌نسبت کرده‌اند، هم‌چون: زنا، دروغ، دزدی ونیرنگ.. گویی خدایان نیزهم‌چون آدمیان زاده شده، به خورد وخوراك وخواب وپوشش پرداخته ودر اشکال مختلف تظاهریافته وصداهایی ویژه دارند به راستی که هرگاه گاوان واسبان و شیران نیزدست داشتندی ومی‌توانستند بادست‌های خود نقاشی کنند، وهم چـون آدمیان پدیده های هنری بارآورند [وتوهمات وشکل‌های اندیشه‌شان را برصفحه‌ها نقش زنند]، ـ اسبان خدایان رابه شکل اسب وگاوان خدای خودرا بـه شکل گاو، و ابدان خدایان رابه پیکرهٔ نوع خود ترسیم می‌نمودند، حبشیان خدایان خود را سیاه گونه وپهن بینی و تراسیان خدایانشان را با دیدگانی آبی و مویی سرخ

می‌سازند . »[124]

همان گونه که دین اولمپی هه‌سی‌یودوس وهومه‌روسی مورد انتقادش بود، از روش‌های‌عرفانی واشراق گونه نیزخرده می گرفت. پوتا گوراس‌ونظریه‌اش دربارهٔ تناسخ وروح سخت مورد هجووانتقادش بود: روایت می کنند که پوتا گوراس‌روزی ازره گذری می گذشت ، مشاهده کرد که گروهی گرد سگی جمع آمـده وآزارش می کنند . گفت دست اززدن فرونگاه دارید وبه‌آزارش هم‌آهنگ مباشید که وی روح یکی ازدوستان است ، ومن ازصدایش وی را بازشناختم .

**هه‌راکلی‌توس** Herakleitos ازنامی ترین فلاسفهٔ **اه‌فه‌سوس** Ephesos یعنی نامی‌ترین شهرهای ای‌یونی‌یامی‌باشد. زندگانی اورا میان سال‌های ۴۸۶-۵۲۲ پیش ازمیلاد نوشته‌اند . زندگی‌اش مطابق باسلطنت **داریوش** بوده و دربـاره‌اش آورده‌اند که بااین شاهنشاه بزرگ روابطی داشته وحتا نامه‌هایی به وی نیز نوشته است. خانواده‌اش اشرافی ونسبت به دموکراسی وحکومت مردم سخت بدبین‌بود. آن چه که ازنوشته‌های وی به‌دست می‌آید، مردی سخت جوش ، بدزبان،ومنتقدی طنز گووهجو کننده بوده است. به تحقیروتوهین عادت داشت، وازهمهٔ‌برجسته گان ودانشمندان جزیك تن ، یعنی **ته‌اوتاموس** Teutamus به بدی یاد می کرد . در بارهٔ‌هومه‌روس می گفت وی راازمیان صفحات کتاب بایستی بیرون کشیده وتازیانه زد: ازمیان همهٔ کسانی که من‌آثارشان را خوانده و گفته هایشان را شنیده‌ام، هیچ گاه کسی به این نکته‌آگاهی نیافته که خرد ازجمله گی بیگانه است . هم چنین احاطه برعلومی بسیاروفرا گرفتن مطالبی زیاد راآموزندهٔ فهم نمی‌داند : چون هر گاه چنین بود هه‌سی‌یودوس وپوتا گوراس و کسه‌نوفانس وهه‌کاته‌اوس Hekateus

124_ *DIELS, H* Fragmente der Vorsokratiker

*BEVAN, EDWYN* : Stoics and Sceptics

فهم می‌آموختند . دراین میان تنها تاه‌اوتاموس است که جدایی می‌یابد و مورد نقد گزندهٔ وی قرارنمی گیرد . حال هر گاه به دنبال انگیزهٔ این امرپی جویی نماییم می‌بینیم که وی گفته است : بیشترمردم بدند ــ وخود هه‌راك‌لی‌توس نیزبر آن‌بوده است که : بدان بسیارند ونیکان اندك.

این فیلسوف سخت نسبت به مردم وعوام بدبین بود ، وبه این امرباورداشت که مطالعه ودانش اکتسابی فراوان ، فهم نمی‌آموزد ــ پس گوشه نشینی گزیده و در کوهستان مقیم شد تابه مطالعه وغوردربارهٔ مفهوم یگانه‌یی که منشأ همه‌چیزاست به پردازد. سرپوشی ازاسراربرزندگانی خود فرونهاد ونوشته‌هایش راآن‌چنان‌مبهم وپیچیده‌نگاشت‌تامفهوم عوام‌نشود وبه‌همین‌جهت مشهورونامی به«حکیم‌غامض»شد.

وی هم‌چون بسیاری دیگرازاندیشه‌وران ومتفکران ، سرآن داشت تا «یك» را در ورای بسیاربه جوید ودرمیان‌آشفته گی وپراگنده گی هستی، وحدت‌ونظامی راجویا شود که روح راآرامش بخشد. البته درمسألهٔ وحدت و کثرت،وجمع‌اضداد، وآتش یا مادهٔ اصلی به روشنی دربارهٔ مسألهٔ خدا ونظروی‌آشنا خواهیم شد

وی سخت طرفداروخواهان جنگ است . شاید همان گونه که از دیدگاه عرفان وآن نوع ریاضت کشی مغرورانه به **نیچه** Nietzsche می‌ماند ، ازلحاظ شدت درسیاست وروش هایی افراطی به ماکی یاوه‌لی Machiavelli [سیاستمدار فلورانسی ۱۴۳۹ ــ ۱۵۲۷ ب ــ م] مانند باشد به هرانجام وی برآن است که «جنگ مهتروپادشاه همگان است ، واوست که برخی را خدا ، گروهی را انسان ، عده‌یی رابرده وجمعی راآزاد گردانیده است.» وچنان ازاین پنداراندیشه‌اش گران باراست که بافقدان جنگ ، بشریت را نابود شده می‌انگارد : «هومه‌روس به‌اشتباه بود که‌آرزومی کردتاجنگ وستیزازصحنهٔ زندگی برافگنده شود، چون درحقیقت هر گاه چنین می‌شد، همه چیزبه‌نابودی وتباهی‌می گرایید. جنگ‌را امری‌عمومی

شمرده و بر آن است که جنگ وستیز همانا عدالت است وهمه چیز براثر ستیزه هستی وپیدایی می‌یابد وبه نابودی می‌انجامد .

در بارهٔ روح نظرش به متصوفین وبرخی از مرتاضان می‌ماند . وی روح را ترکیبی از آب وآتش می‌داند وازاین دو آتش عنصری شریف ووالا وآب پست‌است. به همین نسبت روحی که آتش آن بیشتروبیشتر باشد، روح خشك نامیده شده وقابل تزکیه و تصفیه‌یی شامل می‌شود ارواح خشك اززمرهٔ بهترین و خردمند تـرین ارواح می‌باشند . اما روح میل شدیدی به ترشدن دارد . مردی که مست شده است به صورت کودکی درمی‌آید که افتان وخیزان به راه می‌رود وراه را از چاه تفاوت ننهاده وبازنمی‌شناسد، چون روحش تر[آلوده] شده است. وی می گوید که باامیال دل جنگیدن کاری است سخت دشوار،لیکن امیال دل بر آوردنشان به‌بهای روح تمام می‌شود. برای انسانی شایسته ، نیکو آن نیست که هر آن چه دلش به‌خواهد بدان تسلیم شود ، چون امیال وشهوات روح خشك راآلوده وترمی سازند بدین ترتیب است که هه‌راکلی‌توس اصول عرفان وریاضت محتشمانهٔ خود را ارائه می کند ، و بدان چیزهایی که براثرخودداری ارامیال وشهوات فرادست‌آیند ارج نهاده وازهر چیزی که اززمرهٔ شهوات وامیال باشد وآدمی راازهدف نهایی وانسانی‌اش‌دورنماید نفرت می‌ورزد

هرچند وی تااندازه‌یی به‌حکمت الاهی زمان رغبت دارد ، لیکن به سختی به روش های موجود می‌تازد. به روش دی‌یونوسوسی سخت بدبین است وبه‌دستگاه خدایان اولمپی باهجوی گزنده روبرومی‌شود ، و فریب های غیب گویان معابد را برملا می‌سازد اما وی خود نیزهم‌چون **پوتاگوراس** دین‌آور نوی است. هرچند **کورن فورد** Cornford هه‌راکلی‌توس را باکوسی **وپفی‌ده‌ر** Pfeiderer او را تعبیر گزارمذهب اسرارمعرفی کرده است، اما نظرتیزبین **راسل** Rossell وی را

صاحب‌دستگاه‌دینی ویژه‌یی نمایان ساخته که به‌موجب آن باروش‌ها ومراسم‌معمول مخالفت داشته جایی می گوید : «روش‌ها ومراسمی که میان مردم معمول ورایج است ، مراسمی است نامقدس وزشت.» وچنان که‌راسل تذکرمی‌دهد ، صاحب‌چنین گفته‌یی می‌رساند که وی دراندیشهٔ خود مراسمی را باورداشته که نه تنها نا مقدس نبوده است ، بلکه بامراسم مرسوم ورایج کاملا متفاوت نیز بوده است . به هرانجام ازبعضی تکه‌های باقی مانده ویا مندرج درنوشته‌های وی ، شکل برخورد وعقیده‌و روش‌اش نسبت به دین وحکمت الاهی زمان آشکارمی‌شود :

خدایی که الهامات دلف [معبدی درشهردل فـوی *Delphoi*] از آن اوست ، منظور خودرا نه عیان می کند ونه پنهان می‌دارد ، بلکه درقالب رمزو کنایه نشان می‌دهد .[۱۲۵]

مراسمی که میان مردم رایج است ، مراسم نامقدسی است .

عبادت کننده گان دربرابربت‌ها دعاونیایش می کنند ، چنان که گویی آدمی باخانهٔ کسی سخن گوید ، ونداند که خدایان وقهرمانان چه هستند

اگرنه‌این‌بود که‌مراسمی چون‌سروده‌های شرم‌انگیزذکرپرستی*Phallicism* رابه درگاه دی یونوس تقدیم می کردند ، اعمال شان بسیار بی‌شرمانه بود امـا دی‌یونوسوس، که این‌مردم به خاطراو دیوانه‌وار مراسم جشن خم شراب رابرپامی کنند ، همان خدای مردگان است .

آنان‌بیهوده باآلوده کردن خویشتن به خون ، خودرا پندارانه‌پاک‌می‌سازند، ودرواقع بدان گونه است که کسی درگل ولای اندرشده وبرآن باشد تا پایش را با

---

۱۲۵ـ منظور ازاین خدا **آپولون Apollon** می باشدکه معبدی درشهر دل‌فوی **Delphoi** برای نیایشش برپا داشته بودند وکاهنه‌هایی به‌نام پوته **Puthe** درحال‌جذبه وخلسه پاسخ‌هایی به پرسش‌کنندگان ازجانب‌آپولون می‌دادند .

گل ولای به شوید ـ وهر گاه کسی چنین شخصی را باز بیند ، به دیدهٔ دیـوانه‌یی درش خواهد نگریست .

درسطورپیش گفته‌شد که هه‌راکلی‌توس وبسیاری ازفرزانگان باستان درصدد جست وجوی ماهیت یگانهٔ هستی بودند ، و با کوشش دراین راه می کوشیدند تـا انگیزه‌یی جهت آرامش ذهنی فراهم آرند . هه‌راکلی‌توس دراین روش و کوشش بر آن شد که آتش ، اصل ذات هستی است. آتش عنصر نخستین ، مادة المواد است که چیزهای دیگر از آن برخاسته است. تالس«آب» ، آنا کسی‌مه‌نس «هوا» واینك نوبت هه‌راکلی‌توس بود تا آتش را عنصر نخستین بشناسد . وهر گاه بعداً به**امپه‌دوکلس** Empedocles [انباذقلس] بربه خوریم که سازشی میان عناصر چهار گانه فراهم آورد ، بااین سابقه چندان نبایستی به شگفتی اندرشویم. هیچ بعید نیست که روش این فیلسوف درچنین توجیهی بر کنار ازتأثیرات ایرانی نبوده باشد ، اما آن‌چه که مهم است این که وی آتش وروح وخدا را ازهم قابل تمیز نمی‌دانست روش او از افادهٔ آتش هم معنایی است مجازی وهم‌مفهومی واقعی ؛ یعنی ازطرفی به آتش‌واقعی اشاره می کند وازجانبی انرژی عالم را منظورمی کند وازاین روی است که گفته «این جهان نه‌ساختهٔ خدایی است ونه پرداختهٔ انسان‌ها، بلکه همواره بوده‌وهمیشه خواهدبود، آتشی‌است‌جنبنده وجاودان که به‌مقیاسی فروزان وبه‌مقیاسی‌به‌خاموشی می گراید.» وجایی دیگر: «همه چیزصورت مبدل آتش است ـ خواه آتشی که در فرودین راه است ودراثرقبض منبسط وبه شکل رطوبت وآب و خاك درمی آیـد ، خواه آتشی که درفرازین راه است وازهیأت خاك درقالب آب و رطوبت وآذر تغییر شکل می‌دهد. »

ازاین‌مرحله، به دومین مرحلهٔ فلسفهٔ وی بازمی‌رسیم. هرچندهه‌راکلی‌توس ثبات وآرامش رادرآتش جاودانی می‌جوید، لیکن باتأسف به این اصل می‌رسد که

ثبات وسکونی وجود ندارد . همه چیزدرحال تغییرودگرگونی دایمی است و این نظریهٔ جنبش دایم ازمهم ترین نکات فلسفی این متفکـــر است که در قرن نوزدهم اصل فلسفهٔ مادی قرار گرفت وسروصدای بسیاری برانگیخت . **افلاتون** در رسالهٔ ته‌ته‌توس *Theatetus* نیزبه این موضوع اشاره می کند که پیروان هه‌راك لی توس بیش ازهرمورد دیگری به‌این مطلب توجه داشتند . وی خود می گوید:«توتوانایی نخواهی داشت دوبار دریك رودخانه فرو روی ، چون هربارآب‌های تازه‌یی برتـو می گذرند . » ویا «خورشید هرروزخورشیدی تازه است.» ، « ماهستیم ونیستیم » ، «ما دریك رودخانه قدم می گذاریم ونمی گذاریم.» در این مورد **ارستو** و **افلاتون** نقل قول های بسیاری کرده‌اند . درفلسفهٔ وی هم‌چون فلسفهٔ خلف راست گونه‌اش **هه‌گل** Hegel جهان پهنه گاهی عظیم است که درآن تغییر، گذرندگی وتنوع و جنبش همانند عینیت ووجود واقعیت دارند . هیچ وضعی آن ولحظه‌یی پایدار نیست وهیچ چیز ومرحله‌یی دردولحظه دریك صورت وبی‌تغییرباقی نمی‌ماند . هرچیزی دایماً درحال تغییرودگرگونی است . ازآن چه که بوده دورمی‌شود وبه‌آن چه که بایستی باشد نزدیك می‌شود وبه همین جهت هرتغییری موجب نزدیکی به‌آتش یا دوری ازآن است .

اینك پیش ازآن که به جزیی دیگرازفلسفهٔ وی به پردازیم ، شایسته‌است تا به موضوعی که ازلحاظ دیانت ومذهب قابل توجه است ، یعنی به تأثیرجنبش دایم وثبات جویی درمعنویات ودیانت وروش تصوف وعرفان اشاره شود .

یکی ازعمیق ترین انگیزه هایی که بشررا به سوی فلسفه گرایانیده است، جست وجووکاوش جهت یابش راهی بوده است تابه اصلی ویا اصولی پایدار پایان گیرد هرگاه اندکی بیندیشیم متوجه خواهیم شد که این میل وغریزه ازعشق و علاقهٔ آدمی به‌داشتن خانه‌وپناه گاهی ثابت‌جهت زندگی ودوری ازدربه‌دری‌ومصون

ماندن ازپدیده های طبیعی بوده است به همین جهت است که مشاهده می‌شوداین میل میان مردمی که زندگی‌شان بیشتر درمعرض خطرحوادث قراردارد ، افزونی می گیرد . بی‌شك میان‌مردم- اصلی که دربرآوردن این میل و علاقه ، یعنی یافتن ثبات وپایداری وپایندگی کمك نماید ، دیانت می‌باشد ، دیانت نیزجاودانه گی و پایداری رادردوچیزجست وجومی کند : خداوزندگانی ابدی . دروجودخدا تغییر وتغیرودگرگونی‌وجود نداشته وهیچ گونه اثری ازحرکت پیدایی ندارد.زندگی پس ازمرگ نیز که روح ضامن‌آن است پایدار، ابدی وبی‌تغییر است چه بسیار شاعران وفیلسوفان ، متصوفان ، عارفان و کسانی دیگرازاین گذرانی نالیده‌اند عرفان گرایان متمایل به‌فلسفه چون اصل گذرندگی وتغییروجنبش را نمی‌توانند منکرشوند ، ناچار به بازسازی واختراع «ابدیت» متوسل شدند و گفتند ابـدیت چیزی نیست که درجریان زمان باقی به ماند ، بلکه چیزی است که بر کنارازهمهٔ جریان‌های‌دنیوی می‌باشد . آن گاه‌حکمای‌الاهی‌به‌تعریف وتفسیرابدیت‌پرداختند. **ویلیام اینگ** William Ing اسقف‌کلیسای سن‌پول درلندن برآن شد که ابدیت به عنوان موجودیتی واقع درتمام لحظات زمان‌آینده نیست ، بلکه مطلقاً نوعی از هستی است که جدا ومستقل اززمان می‌باشد ودرآن لفظ هایی که ادایش مستلـزم امکانات زمانی است، هم چون: قبل وبعد وتقدم وتأخروجود ندارد وطبیعتاًدرچنین عنصری امکان هرنوع تغییری صادق نمی‌تواند بود .

خود **هه‌راکلی‌توس** نیزباهمهٔ جدیت واعتقادی که به تغییرداشت ، به یك چیزجاویدان قایل‌بود. البته تصورابدیت را به عنوان چیزی درمقابل‌مدت‌بی‌پایان که ازعقاید **پارمه‌نی‌دس** Parmenides است درعقاید وی نمی‌توان یافت ، امادر فلسفه‌اش‌آتش ابدی هرگزبه خاموشی نمی گراید ، جهان همیشه یك‌آتش زنده و جاوید بوده واکنون هست وهمیشه خواهد بود لیکن آتش نیز همان گونه کـه

ملاحظه‌شد دایم درتغییر است وپاینده گی وپایداری‌اش درواقع پایداری یك جریان است نه جاودانی یك ماده

پس ازاین به جزیی دیگرازفلسفهٔ هه‌راك‌لی‌توس نظرمی کنیم که بـه عقیدهٔ برخی مهم‌ترازتغییروحرکت دایم دردستگاه فلسفی اوست، وآن نظریهٔجمع‌اضداد ووحدت مغایرات می‌باشد . درحقیقت اعتقاد این فیلسوف به ستیزه وجنگ‌بیگانه ازاصل این نظریه نیست، چون اضداد درحال ستیزبااتکای یك دیگرجنبشی‌راپدید می‌آورند که درحقیقت یك هم‌آهنگی است. «خوش‌ترین هم‌آهنگی‌ها ازتعـارض‌و تناوب اشیایی برمی‌خیزد که بایك دیگرمتفاوتند.» البته بایستی توجه داشت که در جهان وحدت وجود دارد، اما هروحدتی از کثرت حاصل شده است «خدا روز و شب است ، زمستان است وتـابستان ، جنگ است وصلح ، پـرخواره گی است و گرسنگی ـ لیکن اشکال گوناگون می‌پذیرد ، چون‌آتش که وقتی عطرها بـدان آمیخته شود ، به نسبت بوی عطرها ، به اسم هایی نامیده می‌شود . » وهـم چنین : «هرجفتی یك چیزیك تا هست ویك چیزیك تا نیست ، چیزی که به هم می‌آید و متفرق وپراگنده می‌شود ، چیزی که باخود هم‌آهنگی وضدیت دارد ذات خدااز همه چیزساخته‌شده وهمه چیزازذات خدا ناشی می‌شود.»، «نیك وبدیکی‌هستند.»، «درنظرخدا همه چیززیبا ونیك وعادلانه است ، ولی مردم بعضی چیزهـا را نیك و شایسته وبعضی را زشت وناپسند می‌شمارند.»

دربارهٔ خدا نیزعقایدی دارد . وی خداراآتش جاودان می‌داند ، همان گونه که روح زبانهٔ‌آتش متغیرزندگی است ، خدا نیزآتش جاویدان و انرژی تباهـی ناپذیرجهان است. درگفته‌هایی واضح‌تر، به‌این اصل‌آشنا می‌شویم که مفهوم‌خدای هه‌راك‌لی‌توس‌کلی تراز اسناد به‌آتش سنایی ویا خدایان یونانی است : « دررفتار و کردارآدمی خرد نیست ، اما دررفتارخدا هست ... درمقام قیاس ، آدمی‌برابرخدا

هم چون کودکی است ، خردمندترین مردم دربرابرهمانندی باخدا بوزینه‌یی بیش نیست . »

ازعقایدفلسفی ورئوس گوناگون فلسفهٔ هه‌راکلی‌توس هم‌چون: نیرو، تغییر، جمع اضداد وخرد کل ، راهی بسیارارزنده به مرزهای اخلاقی گشوده مـی شود . خیراعلا عبارت است ازنیرویی کـه درسلطه وقلمروخرد وبا نظم هم‌آهنگ باشد سکون وجاودانی برخلاف آن چه که تصورمی‌شود ، غایت ونهایت خواهـندگی و آرمان نیست، بلکه‌آسایش درتغییروجنبش حاصل می‌شود ـ همواره به‌کارهایی‌یك نواخت پرداختن و گرایش به‌وجوه معین وتکرار، ملالت می‌آورد. جمع ووحدت اضداد وشکل‌های مختلف آن بسیاری ازامورزندگی را پذیرفتنی وقابل تحمل می سازد . هرگاه بنا برآن بود تاجملهٔ خواسته‌های آدمی درزندگانی برآورده شود ، درزندگی لطفی باقی نمی‌ماند ، بیماری است که لطف تن درستی را می‌نمایانـد و گرسنگی است که سیری- وشراست که خیر-ورنج واندوه‌است که‌راحتی وشادمانی زندگی را آشکارمی‌سازد .

وام فلسفهٔ هه‌راکلی‌توس به‌جهان فلسفه بسیاراست وتاریخ فلسفه بسی‌مدیون اوست. همان مفهوم آتش وسیع آسمانی است که فلسفهٔ رواق گرایی[اس‌تاای کیسم Stoicism ]ومفهوم‌اشتعال نهایی‌جهان نیزبازبه واسطهٔ رواقیون به‌مسیحیت‌منتقل شد . مفهوم‌کلمهٔ [لوگوس Logos ] یاخـرد طبیعت درفلسفهٔ **فی‌لون Philon** و الاهیات مسیحی نفوذ کرد. دراصول اخلاقی رواقی‌هابسیاربه وی مدیونندوهرگاه رواقی‌ها را بازرگانان فلسفه واخلاق درپهنهٔوسیع یونانی آن زمان برزمین‌به‌دانیم، به اهمیت این انتشار بیشتروقوف حاصل می کنیم . نطفهٔ فلسفهٔ **هه‌گل Hegel** که ازترکیب اضداد نتیجه می‌شود ، برپایهٔ وحدت اضداد او استواراست اصل تغییر نیزمحورفلسفی **برگسون Bergson** قرار گرفت. نظرهایی دربارهٔجنگ‌خواهی

وستیزهٔ عمومی واصل ضروری تنازع بقا نیز در فلسفهٔ **داروین Darwin**، **اس‌پن‌سر Spencer** و **نی‌چه Nietzche** راه پیدا کرد

همان گونه که نظریهٔ تغییر دایم، نظریه‌یی است دردناك که ثبات‌طلبان و آرامش خواهان وطرفداران جاودانگی و پایداری را به‌زحمت افگند، زندگی خود فیلسوف نیز باد ردورنج به‌پایان انجامید. دی‌یو گه نس لارتی‌بوس **Diogenes Laertius** روایتی دربارهٔ پایان زندگی‌اش رقم زده که به موجب آن : ــ به‌هنگامی که مــردم گریزی سخت افراطی شد ، به کوهستان پناه برد ودر تنهایی درحالی که‌از گیاهان وعلف‌های کوهی تغذیه می‌نمود به تفکروتعمق پرداخت گیاه خواره گی موجب بیماری‌اش شد وبه‌شهر پناهنده شده درطویلهٔ گاوان خودرا محبوس ساخت سرانجام در حالی که انــدام خود را با سر گین گاوان پوشانیده بود ، به سن هفتــاد سالگی در گذشت

اشاره رفت که ازظواهر چنین برمی‌آید که بسیاری ازعقاید هه‌راك‌لی‌تــوس متأثرازدیانت وفلسفهٔ ایرانی باشد . **میلز Mills** این نکته را باشواهدی ذکرمی کند ومعتقد است که وی ازروش فلسفهٔ زردشتی و دیانت مزدائیسم *Mazdaism* به خوبی آگاه بوده است ، چون به هنگامی که اودرفرازنای‌بلوغ فلسفی خویش‌بود، سپاهیان ایرانی تاپشت دروازه‌های اه‌فه‌سوس**Ephesos** بازرسیده‌بودند به‌هرانجام دور ازرایی قاطع ، آن چه که مهم است همانندی هایی میان فلسفهٔ هه‌راك‌لی‌توس وفلسفه ودیانت زردشتی موجود است که بعضی قراین،ریشه‌های ایرانی آن را تأیید می کند .

## ٦ـ فیلسوفی درهیأت پیامبر وخدا

پارمه‌نی‌دس پیشروفلسفهٔ مابعدالطبیعه، تأثیرفلسفی‌اش ، زه‌نون، زندگی‌او، آغازجدل‌ودیالك تیك، دربارهٔ مسألهٔ سکون وحرکت، زه‌نون بنیان‌گزارمنطق، سرانجام دردناك زندگی‌اش،چهرهٔ شگفت امپه‌دوك‌لس، وجوه مختلف شخصیت او، درهیأت یك عالم، وجه پیغامبری‌او، تصویریك فیلسوف ، معجزات وکرامات، مرگ عجیب‌او، فلسفهٔعناصرچهار گانه ومسألهٔ عشق ومهر، ادعای خدایی، اصل‌خدایی‌آدمیان

دامنهٔ پرشکوه فلسفهٔ یونانی که همواره سرشارازمفاهیم دینی وعرفانی‌بود ، بسیار گسترده است ، واین گستردگی هرچند هم که به کوتاهی واختصار گراید ، بازوقتی بسیارمی‌خواهد . مطالعه‌یی کوتاه درفلسفهٔ یونانی تاعهد سقرات وازآن‌به بعد بحث مجملی در بارهٔ فرقه هایی چون کلبیان ، رواق گـرایان ، شکاکان و اپیکوریان واحیاناً اشاره‌یی به کیش‌های اورفه‌یوسی ودی‌یونوسوسی که اساس این بحث بود باهمهٔ کوششی که شد ومی‌شود به‌درازا خواهد انجامید ،لیکن‌ثمری‌نیکو به بارخواهدآورد

**پارمه‌نی‌دس** Parmenides نیزهم چون کسه‌نوفانس دراه‌له‌آ Elea ازشهر های جنوبی ایتالیا درنیمهٔ اول قرن پنجم به بارآمد . مطابق بـاروایت **سقرات** در اوان جوانی ازمحضروی که در کهولت سن بوده استفاده کرده است به طور کلی **افلاتون** فرارگاه‌تکاملی بود که‌مبدأش پارمه‌نی‌دس محسوب می‌شود. تأثیرفلسفه‌یی که درمابعد الطبیعه به وسیلهٔ این فیلسوف بنیان گزاری‌شد ، تا زمان **هه‌گل** دوام آورد ودرقرون بعدی اساس روشی شد که سرسختانه باماده گرایی درستیزومجادله بود . باتوجه به ضد احساسی بودن اوپانی‌شادها ، به نظر می‌رسد که این روش به وسیلهٔ**پوتاگوراس**درافکاروی‌سخت اثر گذاشته بوده‌است. واثرنمایان پوتاگوراس دروی نیزشاید بتواند شاهدی براین مدعا باشد

نظرات‌فلسفی پارمه‌نی‌دس‌درشعری تحت‌عنوان «دربارهٔطبیعت*Peri Phuséôs*»

بیان‌شده است ازاین شعر قطعاتی باقی‌مانده که مورد استناد پژوهندگان‌ومحققان است . از جالب ترین موارد و نظرات فلسفی وی ، پندداری است عکس عقیدهٔ **هه‌راکلی‌توس**. وی می گفت که همه چیز تغییر می کند وپارمه‌نی‌دس می گفت که هیچ چیز تغییر نمی کند . بنیان متافیزیك او نفی حواس بود وچنان می‌اندیشید که همهٔ اشیای محسوس وهم وفریبی بیش نیستند تنها یگانه حقیقتی که درنظر وی وجود داشت ذات الاهی واحدیت بود که آن را بی‌انجام ونادیدنی تعریف می‌نمود- وآن برخلاف آن چه که درفلسفهٔ هه‌راکلی‌توس مورد بحث بود ، مجموعهٔ اضداد به شمار نمی‌رفت که به عقیدهٔ او اصولا اضدادی وجود ندارند. احدیت درنظر او یك مادهٔ بسیط ووجودی مادی محسوب نمی‌شد ، زیرا که ازاو به عنوان یك کره نام می‌برد واین احدیت قابل تقسیم نیز نبود ، چون تمام آن همواره درهمه جا هست .

به گفتهٔ **دورانت Durant** هم چنان که **هیوم Hum** موجب بیداری **کانت Kant** گردید، **کسه‌نوفانس** نیزموجب برانگیخته شدن پارمه‌نی‌دس ورغبت وی به آموزش فلسفه شد . وی نیزهم‌چون مرشدش باباسط خدایان دروغین درافتاد ، و بازچون خردمندانی که‌چندی آمده وچندی درشرف آمدن بودند، به‌بازسازی نوعی یك‌تاگرایی یونانی پرداخت .

پس ازپارمه‌نی‌دس ، بایستی ازشاگرد **اوزه‌نون Zenon** نام برده شود. وی نیزهم‌چون استادش ازمردم شهراله‌آ بود . اززندگی‌اش آگاهی درستی نداریم و تنها ذکرشده است که بیست سال ازمرشدش جوان‌تر بوده است . وی عقاید خودرا ضمن کتابی‌تحت عنوان سخنان مهمل‌نما *Parxdoxes* انتشار داد که ازآن تنها بیش ازنه نکته تابه امروزدوام نیاورده است واغلب آگاهی‌های ما گرفته شده از ارستوو افلاتون است وی آن گونه به فلسفه آغازمی کند که نظرش برخلاف استاد و هه‌راکلی‌توس جلوه می‌نماید ومعتقد است که کثرت و حرکت ازلحاظ اصولی به

همان اندازه غیرممکن است که سکون ویگانهٔ ساکن استدلال وی ازلحاظ منطق ومتافیزیك، حواس وحرکت را نفی می کند واین نظرات اودربارهٔ حرکت‌وسکون که به «پارادوکس *Paradoxa* [یعنی سخنانی که مخالف با عقیدهٔ عمومی ودرعین حال ممکن است درست باشد]» های زنونی معروف شده‌انـد ، جالب نظراست «برای آن که جسمی ازنقطه‌یی به نقطهٔ A به رود باید اول به نقطهٔ B ، که درمیان مسیراوبه نقطهٔ A است به رسد ؛ وبرای آن که به نقطهٔ B به رسد، باید اول به‌نقطهٔ C ، که درمیان مسیراوبه نقطهٔ B است . به‌رسد وبدین ترتیب تابی‌نهایت ؛ وچون برای طی این فاصله های بی‌نهایت ، زمان بی‌نهایت لازم است ، پس حرکت یك شیأ ازهرجا به جای دیگر، درزمان محدود محال است

**آخی‌لس** Achilles هیچ گاه به لاك پشتی که فاصله‌یی از او جلوتـراست نخواهد رسید،زیرا نخست باید به محلی به‌رسد که لاك پشت ازآن جا شروع بـه حرکت کرده است ولی درطی‌این زمان، لاك‌پشت فاصلهٔ تازه‌یی‌را درنوردیده‌است، وتاآخی‌لس دگرباره این فاصله را به نوردد ، لاك پشت مسافتی دیگرپیشی گرفته است ؛ وبدین ترتیب آخی‌لس نزدیك می‌شود ، اما هیچ گاه به لاك‌پشت نمی رسد

تیری که باتاب زیاد پرانده می‌شود ساکن است ، چـون مقصود ازسکون ، پرنمودن مقدارفضایی است برابرباجسم ، وچون جسم متحرك درهرلحظه تنها پر کنندهٔ فضایی است مساوی باخود ، پس درواقع متحرك نیست بلکه ساکن است.»

چنان که **ارستو** نوشته است ، زه نون را می‌توان بنیان گـر روش استدلالی دیالك تیك *Dialektik* [*Dialectique*] دانست والبته منظور ازارادهٔ کلمهٔ‌دیالك‌تیك، گفت وگوی جدلی است که بعدها درفلسفه باب شد وسوفیست‌ها آن رااساس قرار دادند . روش دیالك تیك چنان بوده است که درآغاز اصل مسلم طرف مخالف کـه موجب تکیه واعتماد بوده است پذیرفته می‌شد وبافرض دربارهٔ درستی آن، نتایجی

گرفته می‌شده که مخالف وبرضدآن اصل‌مسلم جلوه می کرده است وبه‌این‌ترتیب طرف مخالف خود نیزدوچارابهام‌وسر گشتگی‌وشك‌می‌شده است. **تی‌مون-فی‌لوسی Timon of Philius** دربارهٔ اوچنین می گفت : «هر کس هرچه که می گفت ، زبان دولبهٔ زه‌نون توانا نادرستی آن‌را آشکارمی کرد .

هم چنان که برای اروپاییان پارمه‌نی‌دس واضع متافیزیك به شمار می‌رود ، زه‌نون نیزپدرمنطق شناخته می‌شود . ارستو که خودرا ازمخالفان وی برمی شمرد ودر دفترششم از کتاب متافیزیك خود براو بسیارخرده گرفته، درواقع گرایشی‌نیز به روش این‌منطقی بزرگ داشته است. هم‌چنین سقرات نیز که ازاوا انتقادمی‌نمود، چنان باشوروشوق دنباله رویش نمود که به دست مرگ رفت . تأثیرشگرف زه نون درسوفیست‌های‌شکاك‌بسیارجالب‌توجه‌است‌وشکاکان‌بزرگی چون **پی‌رون Pyrrhon** و **کارنه‌آدس Karneades** ازعقاید اوملهم شده‌اند .

سرانجام زندگانی اودرد انگیزاست به دوران کهولت ازآن شکایت داشت که چرا فیلسوفان و کسانی دیگرلاف های جوانی اورا به جد قبول کرده‌انـد رفتارعصیان گرانه‌اش درپایان زندگی موجب مرگ فجیع‌اش گشت . درآن زمان **نه‌آرخس Nearches** پادشاه اله‌آبود وی مردی ستم گروجباری خونریزبود و به‌همین جهت برخی توطئه‌یی جهت‌قتلش ترتیب دادند که زه‌نون نیزبه‌آنهاپیوسته بود، ـ توطئه کشف شد وزه‌نون درزیربارشکنجه‌هایی طاقت‌فرسا، بی‌آن که‌هراسی داشته باشد ، دلیرانه جان سپرد

ازاین پس از **امپه‌دوکلس Empedokles** این چهرهٔ شگفت فـلسفی ودر شگفتی چون **پوتاگوراس** و سرانجام این لـه او ناردوی [له اوناردو داوین چی Leonardo davinci ۱۴۵۲-۱۵۱۹ ب ـ م] آگراگاسی سخن خـواهیم گفت . امپه‌دوکلس نیزچون پوتاگوراس [فیثاغورس] ترکیبی ازفیلسوف، عالم، پیغامبر

ومدعی وپشت هم انداز بوده است مطابق باروایات میان سال های [۴۳۵ ـ ۴۹۵ پ ـ م] زندگی کرده است ازمردم‌شهر آکراگاس Akragas وشاگردپارمه‌نی‌دس وبا زه‌نون هم درس بوده است براثرحوادثی سیاسی ازشهرخودش تبعید شد و در تبعید به حکمت وفلسفه پرداخت ، چنان که برمی‌آید پیرو کیش اورفه یوسی بود وپیش ازتبعید سیاست ، علم وفلسفه را درهم‌آمیخته ودرواپسین سال‌های عمرادعای پیغامبری وحتا داعیهٔ خدایی داشته است .

دربارهٔاوافسانه‌های عجیب وشگفتی‌آور بسیار نقل شده است. کارهایش باجادو، نیرنگ ، علم ودانش وتردستی آمیخته بوده است. آورده‌اند که زنی‌را که مدت سی روزازمرگش درمی گذشته است زنده کرده است . هنگامی که ادعای خدایی کرده بود به سال ۴۴۴ به پلوپونس Plopones درایتالیا سفر کرد ودیگربـازنگشت . پیروان اواین غیبت رابه صعودش به‌آسمان تعبیر کردند ودشمنانش ادعا کردند که خودرا به‌دهانهٔ‌آتش فشان افگنده‌است تانسبت معجزه و کرامت به‌وی اسناد کنند.

امپه‌دوك‌لس به پوتاگوراس وتعالیم اوسخت دل بسته بوده وازپارمه‌نی‌دس‌نیز به احترام یادمی کرده است. درباره‌اش نوشته‌اند که‌درآغازبه مجمع‌پوتاگوراسیان پیوست وهنگامی که به رشدعقلانی رسید پاره‌یی ازعقاید ومناسك سری‌شان‌را آشکار ساخت وبه همین جهت ازمجمع آنان رانده شد . به تناسخ بسیاررنگین‌ترازمدعیان اولیه‌اش‌باورداشت. ودرنوشته‌هایش آمده که دردوران گذشته هنگامی‌جوانکی‌بوده، بعد دوشیزه‌یی شده ، وسپس به صورت بوتهٔ گلی درآمده است . دراین دوروتسلسل ازبوتهٔ گل به پرنده‌یی بدل گشته وسپس به شکل ماهی درژرفای اوقیانوس به شنا گری‌پرداخته است ازگوشت خواری‌سخت پرهیزمی کرد وبرابربا اصل عقیده به تناسخ هرنوع گوشت خواری را نوعی ازآدم خواری می‌پنداشت .

امپه‌دوك‌لس زمانی نیزآشکارا ادعای خدایی کرد : « ای دوستـان من که در

آنکه را گاس خانه دارید ، کارهای نیك می کنید وغریبان را پناه می‌دهید ، درود من نثارشما باد ، ومن میان شما خدایی هستم جاویدان واکنون دیگرموجودی فانی نیستم چنان که شایستهٔ من است همگان عزیزو گرامم می‌دارند، تاج‌های گل بر سرو گردنم افگنده وچون به شهرهای بزرگ درمی‌شوم ، مردمان از که و مه به دنبالم روان می‌شوند. گروهی ازمن‌پیش گویی می‌خواهند وبرخی‌ازبیماران‌مأیوس خواهان شفا واعادهٔ سلامت می‌باشند » به طورکلی وی عقیده داشت که همهٔ آدمیان زمانی اززمرهٔ خدایان بوده‌اند ولی به‌علت گناه کاری وناپاکی‌ازاصل‌خدایی خود دورافتاده‌اند وچنین ادعا می کرد که درروح خویش آن پرتوخدایی را به‌شدت احساس می کند کفش طلا به پا وجامهٔ ارغوانی به بروتاج گل برسرمی گذاشت ودرمجمع دوستان ازخدایی خود سخن می گفت بسیاری از بیماران را شفا می بخشید ومدعی بود که نیرویی سحرآمیزومعجزه‌آسا دارد . مردم کم کم بر اثرشفا بخشی‌ها وکارهای شگفت‌اش نیمه ایمانی به وی‌آوردند . در حقیقت وی پزشکی بسیار ماهر بود ودرروان شناسی دستی چیره داشت و سحر کلام ونیروی خطابت و فصاحت‌اش بی‌نظیر بود. درمهندسی وسیاست‌دستی چیره‌داشت وهرچندخودازاشراف به شمارمی‌رفت ، لیکن چندین بارمردانه برضد اشرافیت منحط ومحدود شهرخود باشورشیان همکاری کرد .

هم چنان که خودرا تامقام خدایی بالا می‌برد ، جایی دیگرخودرا گناه‌کاری بزرگ می‌پندارد که مکافات گناه خودرا می‌پردازد ، وازخلال گفته های او، اثر جبری بسیارشدید پرتومی‌زند: «درجهان قانون جبری چیره گی دارد که ازدیرباز مشیت دیرین خدایان بر آن جاری بوده وباسوگندهایی استوار گشته است ، وآن این است که هر گاه در گرد گاه خدایان ، یکی ازارباب انواع گناه‌کارانه دست به خون‌آلوده کرد ، بایستی تاسی هزارسال ازمجلس خدایان رانده شده وسر گردان

شود . درطی این مدت بایستی درقالب جملهٔ موجودات میرنده به دنیا آمده ودوچار همهٔ آفات وبلاها ومشقات شود باد رونده اورا به دریا درمی‌افکند ، و دریا اورا به خاك برمی کند وخاك اورا به میان‌پرتوهای آفتاب می‌اندازد ودگربار آفتاب وی‌را به میان گرد باد می‌راند . هر کدام به نوبت اورا ازیك دیگرمی گیرند و همه نیز اورا ازخود می‌رانند ، ــ اینك من ازجملهٔ این کسانم . خدایان مرا رانده و بدین سان سر گردان ساخته‌اند ؛ چون من به ستیزه‌یی وحشیانه باوردارم.»

حال این گناه وی چه بوده است، درحیطهٔ آگاهی ما نیست. جایی‌می گوید: «وای برمن که چنگ بی‌رحم مرگ نابودم نساخت، تاآن که مرتکب عمل پلیـد خوردن‌شدم »جایی‌نیزازهمان محرمات بدوی **پوتاگوراس** سخن‌به‌میان می آورد: «ازبرگ درخت‌غار به پرهیزید بدبختان، ای بدبختان دست ازخوردن‌حبوبات به دارید ! » وشاید بتوان گناه بزرگ وی‌را شکستن یکی‌ازاین محرمات دانست.

وحدت برای اوامری غیرقابل قبول وسخت بچه گانه بود . وی به‌آن معتقد بود که امورطبیعت حاصل جبرواتفاق است ، نه قصد وتعمد . البته دراین بـاره از لحاظ نسبیت ازارستو وافلاتون وپارمه‌نی‌دس ودیگران بسیارپیشی داشت وعقایدش حاوی نطفه‌یی علمی‌تر بود

درطی بندهای گذشته مشاهده‌شد که امپه‌دوك‌لس به‌چهارعنصر به‌عنوان‌عناصر سازنده معتقد است . همهٔ موجودات جهان ازاین چهارعنصرترکیب یافته‌اند: هوا [باد] ، آتش، آب ، خاك. درحقیقت جهان شناسی *Cosmology* امپه‌دوك‌لس آن‌قدر پیش رفته وعالی است که توجیه **فروید Freud** را ازجهان روان و سازمان روانی بدیعش به یاد می‌آورد . بنابرنظریهٔ وی این چهارعنصرجاویدانند ولی ممکن‌است به نسبت‌های کم وبیش به هم‌آمیخته شوند ودراثر آن مواد مرکب گوناگونی که ما دراین جهان می‌بینیم پدیدارشوند . دراین عناصربه طور کلی دونـیروی اساسی

مؤثر است: جذب ودفع یاعشق وبیزاری . درنظرامپه‌دوکلس عشق وستیزه، یاجذب ودفع ازمواداصلی ونخستینی هستند که‌درردیف عناصرجاویدان چهارگانه‌درآمده‌اند. هنگامی که عشق چیره گی وتسلط دارد ، دوران سازندگی وعصرطلایی است بر اثرانگیزهٔ عشق، میل ترکیب پدیده می‌شود،ماده به گیاه مبدل می‌شودوموجودات آلی روبه سیرتکاملی می‌روند. هرگاه دوران بیزاری یاستیزه فراآید ، عمل‌تجزیه حاصل می‌شود . بنای ساخته شدهٔ عشق وترکیب روبه اضمحلال وفرو ریخته گی می گذارد . موجودات آلی ونباتات به صورت‌های ابتدایی‌تر بازگشت می کنند ، و سرانجام همهٔ اشیاء درهم آمیخته وبه هیأت توده‌یی بی‌شکل درمی‌آیند. این‌دوعمل تناوبی ، یعنی جریان تطوروتکامل ، وتجزیه وانهدام درتمام اجزاء طبیعت‌وهم‌چنین درکل تا به ابد ادامه دارد . دونیروی تجزیه وترکیب ، مهروکین ، عشق و ستیز یاخیروشر بایك دیگردرجنگ وستیزاند ودر پهنه گاه گیهانی بایك دیگرتعادل و توازن می‌یابند ، ــ و این است ریشهٔ کهن سال و قدیم فلسفهٔ **هربرت اس پن سر** **Herbert Spencer**.

## ۷ــ سوفستاییان

آتن پیش ازسقرات ، ارتجاع مذهبی درآتن ، سرنوشت آناکساگوراس وسقرات،
جنبش درآتن، پیدایش سوفستاییان، حکمت‌آموزان دوره گرد،پروتاگوراس
چهرهٔ درخشان ، حمله به خدایان، نفی بلد ومرگ او، گورگیاس،
سه‌اصل وقضیهٔ فلسفی ، اصالت حس، وضع‌عمومی‌سوفستاییان،
خدمت واهمیت آنان، برانداختن اساس‌خرافات‌واوهام

تاپیش‌ازسقرات [سوکراتس Sokrates] آتن ازلحاظ فلسفه‌اهمیتی‌نداشت، چون هنوز هیچ فیلسوفی ازآن برنخاسته بود پس از سقرات نیزتنها افلاتون [پلاتون Platon] ازآن‌جای‌برخاست وآن‌چه که دربارهٔ سقرات وانا کساگوراس

Anaxagoras در آن‌شهرمرعی وانجام شد، نمایان گر آن است که ارتجاع‌مذهبی در آتن تاچه پایه بوده است . آناکساگوراس که به تخمین می‌توان تولدش‌رامیان سال ۴۹۰ تا ۴۸۰ پیش ازمیلاد دانست، اصلش از آسیا ودر آتن مقیم‌شده‌بود. افلاتون په‌ریك‌لس Perikles را ازجملهٔ شاگردان اومی‌داند . به هرانجام بـه سال ۴۳۲ وی رابه جرم بی‌خدایی وایراد بیاناتی دربارهٔ اصل ستارگان و خـورشید محکوم کردند وهرگاه وساطت په‌ریك‌لس مؤثرواقع نمی‌شد اعدامش می کردند .

آتن در آن زمان هنوزاسیراساطیروخرافات مذهبی بسیاری بود . هـرگاه دامنهٔ تجارت وبازرگانی وپای سوفیست‌ها بدان شهر نمی‌رسید ، آتـن هم‌چنان در خواب بلاهت خود می‌غنود . گفت و گوهایی که درشورا ومحاکم انجام می شد ، بازرگانانی که باعقایدی گوناگون به‌آتن وارد می‌شدند، نوشته‌های‌فیلسوفانی که درشهرهایی دیگرپرچم‌دارنهضت‌های فکری بودند، کم کم درعصرپه‌ریك‌لس نیازی شدید درمردم‌آتن برانگیخت ومردم به تحصیل دررشته‌های علم وادب ، سیاست و سخن‌وری سخت رغبت می‌ورزیدند . درآغازجهت برزدایی این نیاز دانشگاه‌هـا و مراکزی‌وجود نداشت، بلکه کاراین‌آموزش وپرورش به‌عهدهٔ‌فیلسوفان‌دوره گردی بود که شهربه‌شهرمی گشتند وتعالیم خودرا عرضه می‌نمودند . این فیلسوفان دوره گرد که بعدها به نام **سوفستاییان** خوانده شدند ، وجه تسمیه‌شان ازآن لحاظ‌بود که برخی ازآنان چون **پروتاگوراس** Protagoras خودرا **سوفستای** *Sophistai* یعنی حکمت آموز می‌نامیدند . این لفظ در آغاز معنایی داشت هـم چون استاد و استاد دانشگاه درروزگار ما ، اما زمانی نگذشت که تعالیم این گروه موقعیت دین راسخت به خطرانداخت وهنگامی که‌کارنزاع دین وفلسفه دامن گرفت ، محافظه کاران ومتدینان ـ سوفستاییان راتکفیر کرده ومورد طعن ولعن قراردادند

پروتاگوراس ازبرجسته ترین چهره‌های این مکتب است . وی‌درحدودسال

۴۸۱ پیش ازمیلاد در **آبده‌را** Abdera یکی ازشهرهای **تراکه** Thrakeزاده شد جزوی از این شهردو فیلسوف بزرگ دیگر نیز برخاسته بودند که **له‌اوکی‌پوس** Leukippusوده‌**موکری‌توس** Demokritus نام‌داشتند. براثرورودپروتاگوراس به‌آتن خشم وهیاهوی بسیاری برخاست واهمیت وارزش اوازآن جا آشکار می‌شود که حتا افلاتون که باسوفستاییان میانهٔ خوبی نداشت وی را ستوده است ویکی از رسالات خودرا به نام وی کرده است درحقیقت فلسفه به معنای خاص آن درآتن باوی شروع می‌شود نه سقرات. توجه به‌ذهنیات درفلسفه بااوآغاز می‌شود. برخلاف فلاسفهٔ ایونی به فکر، یعنی مراحل اساس وادراك وفهم بیشتر نظرداشت تابه اشیاء عینی. پارمه‌نی‌دس که احساس راوسیله‌یی‌جهت راهبری به‌سوی حقیقت‌نمی‌دانست، پروتاگوراس برخلاف اووهم چون **لاك** Loche آن را تنها وسیلهٔ فهم وآگاهی‌می شمرد. آن چه راکه بدان ماورای احساس نام می‌نهادند، ازلحاظ حقیقت مردود وبی‌حاصل می‌دانست. درفلسفهٔ اوجایی برای حقیقت مطلق وجود نداشت، بلکه حقیقت‌آن چیزهایی بود که درشرایط واوضاع معین براشخاص روی می‌داد. آن‌چه که حقیقت وغیرحقیقت، زیبا وزشتی، خیروشروامثال این‌ها وجود دارد، جمله گی ازامورنسبی هستند: «انسان مقیاس همهٔ چیزها است، مقیاس چیزهایی که‌هستند ومقیاس چیزهایی که نیستند»

برانگیخته شدن خشم مردم وهیاهوازآن جهت بروز کرد که پروتاگوراس این موارد را دردیانت داخل کرد هنگامی که درخانهٔ **اوری‌پی‌دس** Euripides، آن سنت شکن بزرگ، ودربرابرجمعی بسیارمقاله‌یی خواند، درحقیقت‌سرنوشت خودرا معین ساخت. این مقاله بااین جملات شروع می‌شد «درموردخدایان هیچ نمی‌دانم که هستند ـ یاآن که نیستند ونه می‌دانم که چه شکل وهیأتی دارند، چون چیزهای بسیاری مانع این دانستن‌می‌شود: تاریکی موضوع وعمرناپایدارآدمی.»

این گفته‌ها به‌زودی درشهر پخش شد وپروتاگوراس را ازشهر راندند . فرمانی صادر شد که به موجب آن نزد هر کسی کتابی ازاین فیلسوف خدا نشناس موجود بود ، تحویل دهد ودرروزی معین جملهٔ کتاب‌های اورا سوزانیدند ، وخود اودر کشتی‌یی که به سی‌سیل می‌رفت ، زندگی را بدرود گفت .

بعد ازپروتاگوراس بایستی از **گورگی‌یاس** Gorgias نام برد. وی ازمردم **له‌اون‌تی‌نوای** Leontinoi بود ودرحدود سال۴۷۵ پیش ازمیلاد متولد شد. درفن بلاغت به‌تحصیل پرداخت ودراین موضوع آثاری ازوی باقی مانده است زمانی‌از جانب شهرخودش به عنوان سفارت به‌آتن سفر کرد . زندگی‌اش باسفرازشهری به شهری دیگرمی گذشت ومطابق باروایات یك سد وهشت سال به‌زیست وزمان‌مرگ به‌هیچ روی بیمار گونه وازپا درافتاده نبود .

گورگی‌یاس انقلاب شکاکیت را دنبال کرد ، اما وی بسیار محتـاط بود و همواره ازآتن دوری می گزید تامبادا به سر نوشت پروتاگوراس دوچارشود . وی سخت‌منکرشناسایی‌بود وبر آن روشی‌اندیشه داشت‌تااصول‌ماورای‌طبیعی‌پارمه‌نی‌دس را ازاعتبارساقط نماید . در کتابی که تحت عنوان «دربارهٔ طبیعت» نوشته بود سه قضیه را اثبات می کرد ـ اول آن که هیچ چیزوجود ندارد ؛ دوم آن که هر گاه چیزی هم وجود داشته باشد ، شناخت آن ممکن نیست ؛ وسوم آن که اگرشناخت چیزی ممکن باشد ، آن شناسایی از کسی به کس دیگرقابل انتقال نیست .

این سه قضیه نخست چنان مطرح می‌شد که بیرون ازحد حواس مـا چیزی وجود ندارد ؛ و هر گاه چیزی بیرون ازقلمروحواس ما وجود داشته باشد قـابل شناخت نیست ؛ واگرچیزی بیرون ازحواس شناخته شود ، آن‌شناخت انتقالش به دیگران ممکن نیست ـ چون تنها وسیلهٔ ارتباط ما بادیگران حواس ماست

**هی‌پی‌یاس** Hippias نیزدراین میان چهره‌یی شگفت داشته است . وی از

مردم شهر **اهلیس** Elis ودرحدود ٤٦٠ زاده شده است از زندگی‌اش جزاین نمی دانیم که چند بارازطرف شهرخودش به‌سفارت رفته است وازراه سخن‌وری ثـروتی بسیاراندوخته افلاتون دو کتاب خودرا به نام وی نوشته ومطابـق مندرجات آن هی‌پی‌یاس جملهٔ لوازم خودرا از کفش ولباس وپیراهن و غیره به دست خودش تهیه می کرده است . درنجوم ، فلسفه ، سیاست ، ادبیات ، اخلاق ، سخن وری وتـاریخ بسیارورزیده ودرحقیقت دانشگاهی سیار بوده است . دربارهٔ خود گفته‌است.«پاره‌یی ازاین سخنانی‌را که ازمن‌می‌شنوید ازاورفه‌یوس **Orpheus**وبخشی‌از**موسی‌یایوس** **Musiaos** [شخصیتی افسانه‌یی که مطابق باروایات از شاگردان اورفه‌یوس بوده است]، برخی از**هومه‌روس** **Homeros**، وتکه‌هایی‌از**هه‌سی‌یودوس**Hesiodos، اندکی‌ازسرایندگان وبخشی ازنثرنویسان است . ازهر کسی چیزی گرفته‌ام ؛ از یونانیان وبربران وبیگانه گان ، ــ وازهمهٔ آنها مهم ترین شان را بـر گزیده‌ام و موارد مربوط به‌هم را تلفیق کرده واینك برای شما می‌خواهم دربارهٔ جملهٔ چیزها سخن‌وری کنم »

پس ازاین کسان ، ازسوفستاییان چهرهٔ روشن دیگری برجای نیست. برخی جزفلسفه به‌اموری دیگرپرداختند وجمله گی‌درخدا ناشناسی‌بحث‌هایی‌می کردند. **پرودی‌کوس** **Prodicus** به صرف ونحوپـرداخت **آن‌تی‌فون** **Antiphon** در الحاد و ماده گرایی روش ده موك ری تـوس را پیشه ساخت **تـراسی ماخوس** **Thrasymachus** وجود حق وزور را یکی دانست و گفت کامیابی بدکاران وشور بختی نیکان ، وجود خدایان را مشکوك می‌نماید .

اهمیت سوفستاییان نه درفلسفه واوضاع فرهنگی واجتماعی یونان باستان و کشورهای هم جوارودست نشاندهٔ آن بسیارقابل ملاحظه است ، بلکه کشش وتأثیر آن‌حتا تاقرن هجدهم‌میلادی نیزدوام‌داشت. اینان به‌کلیهٔ شئون فرهنگی‌واجتماعی

کمك‌های شایسته‌یی کردند . دوران روشن فکـری را بنیان گذاردند وفکـرهای خموده رابه بیداری کشیدند. جملهٔ سنت‌هایی‌را که حواس ویامنطق عقلی‌تأییدشان نمی‌کرد بی‌ثمر و بی‌ارزش اعلام کردند این نهضت چنان عظیم وعالی ومحکم و استوار بود که سرانجام موفق شد میان طبقاتی بسیاردین قدیم یونانی‌رادرهم‌شکند.

## ۸ـ فلاسفهٔ کلبی

زمان اسکندرودیگر گونی فلاسفه، پیدایش چهارمکتب عمده ، مکتب‌کلبی،
بنیان‌گزاراین مکتب وروش او، دی‌یوگه‌نس مظهرنمایان کلبی‌ها ،
عقاید وآرا وسلوك او ، قدیسان دیگر، نقد وتحلیلی دربارهٔ
این مکتب ، آرا و عقایدشان

در پیرامون زمان **اسکندر** [آلکساندروس Alexandros] ، چهار مکتب فلسفی پدیـد آمد که عبارت بودند از اپیکوریان ، رواقیان ، شکاکان ، کلبیان رواقیان واپیکوریان ازآن دودبستان دیگرنامی‌ترشدند ودربند هایی که می‌آید ، به طورخلاصه ازاین مکاتب سخن خواهیم گفت .

مکتب‌کلبی [سی‌نیك *Cynic*] اززمان **ارستو** کهن سال تراست و دامنه‌اش تا زمان **سقرات** که خود تمایلات‌کلبی داشته واین امرازرفتار واعمالش قابل ملاحظه بوده است کشیده می‌شود . آن گونه که از روایات برمی‌آیـد ، **آن تیس ته نس** **Antisthenes** را که ازشاگردان مستقیم سقرات بوده است ، مؤسس این مکتب می‌دانند . وی که شباهت بسیاری به **تولستوی** **Tolstoy** دارد حتا تاپس ازمرگ سقرات نیزدرمجمع شاگردان باقی ماند وعصیانی بروزنداد . پدرش‌آتنی ومادرش تراکیایی بود وبـه همین علت که خون پاکی نداشت در مدرسهٔ **کی‌نوسارگس** **Cynosarges** که بیرون‌آتن وویژهٔ کسانی‌بود که خون پاك‌نداشتند تحصیل کرد.

چنین به نظر می‌رسد که نام مکتب وی از نام همین مدرسه مشتق شده باشد . کلمهٔ [Cynic = کلبی] از ریشهٔ Cynosarges یعنی Cyno و Cynos به معنای «سگ» مشتق شده است به هر حال آن‌تیس‌ته‌نس که دوران جوانی را گذرانده بود ، ممکن‌است بر اثر مرگ استاد و یا شکست آتن و یا فریب هایی در لفاظی فلسفی ، عصیان ورزیده و به روشی ساده و بی‌تکلف گراییده باشد. با کارگران و افراد طبقات فرودین آمیزش می کرد ، لباس آنان را به بر کرده و فلسفه را به زبانی ساده و عامیانه برایشان باز گو می کرد . باز گشت به طبیعت را سخت می‌ستود و بدان اعتقادی بسیار داشت . بردگی را مکروه می‌داشت و می گفت نه‌دولتی بایستی وجود داشته باشد و نه‌مالکیت خصوصی و نه زناشویی و نه دین و مسلك. از تجملات و لذایذ دوری می گزید و از لذایذ جسمانی و تصنعی و زیورها سخت اکراه داشت .

پس از آن‌تیس‌ته‌نس ، شهرت و آوازهٔ شاگـردش **دی‌یوگه‌نس** Diogenes [دیوجانس] از استاد بسیار بیشتر و تا بدان جا است که وی را بنیان گزار مکتب کلبی می‌دانند . پدر دی‌یوگه‌نس درضراب خانهٔ شهر **سی‌نوپ** Sinope کار می کرد و متهم شد که درضرب سکه‌ها تقلب کرده است . حال این اتهام تا چه اندازه مقرون‌صحت بوده باشد، آشکار نیست ـ اما اصل مسلم آن که پدر و پسر مجبور شدند آن شهر را ترك کنند و هردو به فقر و تنگ دستی دوچار شدند .

**نیرومند زاده**

از آن پس دی یوگه‌نس وارد جرگهٔ کلبی‌ها شد. تعالیم آن تیس ته‌نس وی‌را بسیار خوش آمد، چه در این جرگه و مطابق با اصول تعالیم این مردم ، فقر و مسکنت و درویشی کیفری نبود، بلکه تهذیب و تزکیه و کمالی به‌شمار می‌رفت. آن‌تیس‌ته‌نس ابتدا وی را به چیزی نگرفت. جوان صراف‌زاده‌یی بود که پدرش به کیفر تقلب در کار سکه بد نام شده بود و به همین جهت دی‌یوگه‌نس را از نزد خود براند ، لیکن وی از این تندی و راندن دل گیر نشد و مداومت ورزید تا پیشرفت کرد . هدفش در

زندگی همان کاری بود که پدرش انجام داده بود، یعنی بی‌ارزش کردن سکه‌ها، منتها درمفهومی بسیاروسیع‌تر. وی بر آن بود تاجملهٔ سکه‌های مورد علاقه ورایج را از بها بیندازد به امورظاهری وقراردادی، به عناوین والقاب ومناصب بانظرحقارت می‌نگریست. کسانی که عناوینی چون: شاه، وزیروفرمانده داشتند؛ و چیزهایی که عنوان شرافت، افتخار، دانایی، خوشی وثروت بدان‌ها اطلاق می‌شد، همه‌را فلزهایی می‌دانست بی‌بها وقلب که عناوینی به دروغ به‌آنها نقش خورده بود.

دی‌یوگه‌نس گفت که آدمی بایستی به‌خود بس کند(*Autarceia*) وزهدخشك (*Ascesis*) وبی‌حیایی (*Anaideia*) پیشه کند وی درحقیقت چیز تازه‌یی به روش وعقاید آن‌تیس‌ته‌نس نیفزود، بلکه تمام آن‌ها رابه شکل زنده‌یی به موردعمل ونمایش قرارداد. داستان برخوردش باخداوندگار آن روزگار، یعنی **اسکندر** بسی جالب است. هنگامی که اسکندر به دیداروی رفت، درآفتاب دراز کشیده بود، و چون‌دید جمع فراوانی به‌سوی اومی‌آیند کمی برخاست وچشمان خودرابه‌اسکندر خیره کرد. اسکندر به‌وسلام کرد وازوی پرسید که اگرچیزی می‌خواهدبه گوید، دی‌یوگه‌نس درجواب گفت «بلی، کمی ازبرابر آفتاب من آن طرف‌تر به ایست» روایت است که این کلام به‌اندازه‌یی دراسکندرمؤثرافتاد، ومناعت وبزرگی‌مردی که باآن حقارت دروی نگریسته بود اورا گرفت، که چون باهمراهان خود که می‌خندیدندوفیلسوف‌راریشخند می‌کردند به راه افتاد، گفت: به راستی که اگر اسکندرنبودم‌دلم‌می‌خواست‌دی‌یوگه‌نس‌باشم. صرف‌نظرازدرستی روایت‌پلوتارخوس Plutarchos، آن‌چه که مهم است، این افسانه بیشتربراعتباراسکندرافزوده‌است.

دی‌یوگه‌نس هم چون سگی‌درخمره‌یی زندگی می‌کرد. به همهٔ قراردادها، ازدین و آداب ورسوم گرفته تا خانه و خوراك و پوشاك و پاکیزه گی پشت پا زد. هم‌چون‌جوکیان‌هندی‌بادریوزه گری‌زندگی‌می‌کردووی خودرانه‌تنها هم‌نوع‌بشر،

بلکه باجانوران نیز یکسان می‌دانست .

نکته‌یی است که نبایستی موجب اشتباه شودو آن‌این که حکمت‌دی‌یو گه‌نس باآن چه که امروز درزبان‌های اروپایی (*Cynical*) ، یعنی پرده‌درانه وبی‌شرمانه تلقی می‌شود ، بسیارتفاوت داشته است . دی‌یو گه‌نس عشقی پرشور به فضیلت داشت که جیفهٔ دنیایی را دربرابر آن ارزشی نبود؛ وفضیلت ووارستگی راآزادی ازقید تمایلات نفسانی می‌دانست می گفت : به‌لذت‌هایی که ازمال برمی‌خیزد دل‌مبند، تاازقید ترس رها باشی .

به‌زندگی‌طبیعی‌وبازگشت‌بدان‌بسیارشایق‌بود. **پرومه‌ته‌یوس** Prometeus رابه موجب‌آن که بشررا بافنون وصنایع پیچیده‌یی آشنا ساخت وزندگی را تصنع گونه کرد ، سخت درعناد بود وسزاوارمجازاتش می‌دانست وازاین روی با**لاوتزه** Laotze و**روسو** و**تولستوی** شباهت داشت .

شاگرد معروف او**کراتس** Crates پسر آس کـونداس Ascondas تبسی است که ثروت فراوان وسرشاری رابه خاطرعشق وعلاقه‌به‌فلسفه‌رد کرد وباحداقل معاش زندگانی نمود . وی دختری به نام **هی‌پارخی‌یا** Hipparchia وبرادرش **متروکلس** Metrocles را به مسلك خود گروانید وبا هی‌پارخی‌یا ازدواج کرد . زندگی این زن وشوهروصفا و قناعت‌شان موجب شد که محبوب عامه شوند از کسانی دیگر که‌دراین مکتب‌نامی دارندبایستی‌ازکسی‌نام برد که‌شغلش‌دریانوردی وبه همراه اسکندر به‌آسیا سفر کرده بود. وی**اونه‌سیك‌ری‌توس** Onesicritos نام داشت . ودرتاریخی که از اسکندر نوشته ، اورا نمونه‌یی ازکلبیان نشان داده است .

ازچهارتنی که‌نام رفت، تنها اولی ؛ یعنی آن‌تیس‌ته‌نس زیبندهٔ اسنادفیلسوفی می‌باشد . دیگران ، یعنی دی‌یو گه‌نس ، کراتس وهمسرش هی‌پارخی‌یا را می‌توان اززمرهٔ زهاد وقدیسان ووارستگانی‌آزاد ازعلایق شناخت که درخاورزمین ، به‌ویژه

هندوستان بسیار فراوان بودند کراتس به خصوص بسیار شبیه مرتاضان هندی ، دراویش مسلمان و ناسکی مسیحی بوده است بی‌شك هرقدیسی نشانی از کلبی‌ها در خود دارد وهرشیوه‌یی درتصوف وعرفان ، رهبانیت ومرتاضی ودرویشی بدون زیاده گویی نیمی بیش ازاصول کلبی‌ها را مورد عمل دارند البته ممکن است که این بحث پیش آید که آیا تأثیرهندی‌ها در کلبیان محرزاست یانه؟ این فرض بعیدی نیست به ویژه که به‌طورمسلم اونه‌سیلکری‌توس درهندوستان شاهد وناظر ریاضت‌ورهبانیت هندوها بوده است

مکتب کلبی هیچ گاه به طورمسلم به شکل مکتبی فلسفی پذیرفته نشده‌است، چون کلبی بودن پیروان این مکتب جنبهٔ عملی وسلوکی داشته‌است نه جنبهٔ نظری و فلسفی. اما آن چه که محرزاست آن تیس‌ته‌نس اصول عقایدی جهت این مکتب ساخته بوده است که به موجب آن: ــ بنیان سعادت برتقوا وفضیلت است وبنیان فضیلت برمعرفت ؛ معرفت قابل آموختن است ، وبه همین جهت سعادت وفضیلت را نیزمی توان به صورت اکتسابی تحصیل کرد ، و سعادتی که بدین ترتیب به چنگ آید هرگزازمیان نخواهد رفت

## ۹ـ فلاسفهٔ شکاك

نخستین کسی که این روش را بنیان کرد ، پیرهون ، زندگی او، سفربه‌آسیا وهندوستان، بازگشت ، تی‌مون شاگردش ، چه‌گونگی شکاکیت پیرهون ، شك درمحسوسات و اخلاق و منطق ، شك اساسی درکسب معرفت ، روش سلوك دراجتماع شکاکیت سکون وسکوت نفسانی است ، تحلیلی ازاین فلسفه

فلسفهٔ شکاکیت به‌عنوان یکی‌ازنظرات فلسفی، نخستین باربه‌وسیلهٔ متفکری به نام **پیرهون** Pyrhon میان مردم پراگنده گشت . پیرهون [۲۷۰ـ۳۶۰پ‌ـم]

پسر **پله‌ایس‌تارخوس** Pleistarchos ازاه‌لیس Elis به‌آتن آمده‌بود. خانواده‌اش فقیر بودند وپیرهون جوان که ازهنر نقاشی بهره‌یی داشت بر آن شد تاازآن‌ره گذر به اعاشهٔ خانواده کمك نماید . وی شوروشوقی بسیاربه فلسفه داشت ابتدا ازدرس گاه بـروسون Broson پسر **اس‌تیل‌پون** Stilpon سود برد و از آن پس نـزد **آناکسارخوس** Anaxarchos که پیرو مکتب **دموکری‌توس** Democritos بود به‌آموختن پرداخت ومطابق باروایت هردوبا اسکندردرسفرآسیا تا هندوستان باز رفتند .

پس ازبازگشت سفرآسیا درزادگاه خود اه‌لیس باقی عمررا گذراند تـا در همان جا وفات یافت . وی کتابی ننوشته وتنها ازاو منظومه‌یی کـه دربارهٔ اسکندر سروده‌است‌باقی‌مانده. اماشاگردبرجستهٔوی**تی‌مون‌فی‌لوسی**Timon of Philos [۲۳۰ ـ ۳۲۰ پ ـ م] پس ازمرگ وی باستایش فراوانی که ازحکمت وتقوای او کرد ، نامش را جاودان ساخت

شکاکیت پیرهون علاوه برریشه های قدیمی ، برامواری دیگرنیز گسترش پیدا کرد وی که به گفتهٔ **راسل** ازفرط زیرکی کتابی ننوشته است ، شکاکیت در اخلاق و منطق را نیز برشك در حواس افزوده است پیش از او کسانی چـون **پروتاگوراس** Protagoras و**گورگی‌یاس** Gorgias که ازسوفستاییان بودند ، ازتناقضات ظاهری ادراك حسی، ـ به نوعی ذهن گرایی *Subjectivism* مطلق‌رسیده بودند که به روش **هیوم** Hum بی‌شباهت نبود . اما پیرهون گامی درشکاکیت‌فرا ترنهاد وشك درمنطق واخلاق رانیزدرفلسفهٔ شکاکیت وارد کرد. وی برآن‌بود که محال است برای ترجیح عملی برعمل دیگر، دلیلی عقلانی وجود داشته بـاشد معنای چنین ادعایی آن بود که‌آدمی بایستی هم رنگ جماعت شود. درقلمرو عمل چنان است که پیرواین عقیده به مسجد وکلیسا می‌رود، هم چون دیگران مـراسم

نمازونیایش به جا می‌آورد روزه داری می کند ودر روزهای ویژهٔ مذهبی مراسم خاصی انجام می‌دهد بدون آن که کوچك‌ترین عقیده‌یی به‌این مراسم وجنبهٔ‌الهامی ومذهبی آن‌داشته باشد. شکاکان اززمان باستان مراسم دینی رابه جاآورده‌ودرآن‌ها شرکت می کردند و گاه خود ازکاهنان بودند شکاکیت ایشان نوعی آسوده گی خاطربدانان می‌بخشید که هرگز کسی نمی‌توانست ثابت نماید عمل‌شان خطا و بیهوده است .

پیرهون از زمرهٔ آن کسانی بود که درشهرودیارخود ارزش روحانی فراوانی داشتند . هم‌شهریان‌اش برای اواحترامی بسیارقایل بودند وبلافاصله پس‌ازمرگش بنایی به یادگاراوساختند هنگامی که درزمان اواصالت ماده و موضوع عکس آن مورد بحث و گفت و گوبود ، وی پارا فراترنهاد واصولا درامکان کسب معرفت‌شك کرد . چه گونه می‌توانیم دربارهٔ امری اطمینان حاصل نماییم ؟ وبه ویژه ازچه راهی می‌توانیم به‌ماهیت اشیاء نفوذ کنیم؟ مگرنه این است که پیوسته شاهدتناقض هایی درمحسوسات خود ودرعقاید وآداب وعادات هستیم ؟ این تناقضات نشان می دهد که وصول به معرفت امکان ندارد بنابراین اگرمامردم شریفی هستیم، نباید به گوییم که : «این چنین است»، بلکه باید به گوییم «این، ممکن است که‌چنین باشد ؛ ونیزنباید به گوییم «این حق است» ، بلکه باید به گوییم «این ، ممکن است حق باشد» برمبنای یك روایت پس ازمرگ پیرهون درخواب ازوی‌پرسیدند که : «پیرهون ، آیا تومرده‌یی؟» ، واودرجواب گفت : «نمی‌دانم»

این توقف وفلج قضاوت*acatalepsia epoche* یك نوع عدم انفعال *atavaxia* یعنی سکون واستراحت‌کامل نفس وآزادی از قید عواطف *apatheia* و بی اعتنایی *adiaphoria* نسبت به اشیاء خارجی و نسبت به لذات والم ایجاد می کند

شکاکیت ، بسیاری ازاذهان غیرفلسفی را نیز به طبع بـه جانب خود جلب

می کرد. مردم که ازاختلاف مکتب‌ها وفلسفه‌ها وعقاید و مجادلات ومشاجرات به ناراحتی فکری درجهت انتخاب وپذیرش‌دوچارشده بودند، به این نتیجه دست می یافتند که جملهٔ این مدعیان به یکسان مدعی معرفتی هستند که درواقع‌غیرقابل حصول است شکاکیت باعث تسلای مردم تنبل بود ، زیرا که مردم نادان را نیز مانند دانشمندان مشهوروداناً نشان می‌داد، ودرواقع مشرب پیرهون نوعی‌ازسکون وسکوت وسستی بود

پیرهون کتابی ننوشت و مدرسه‌یی تأسیس نکرد بلکه هم‌چون تی‌مون Timon شاگردش مریدانی بسیار داشت مکتب شکاکیت را نیزهم‌چون‌دبستان کلبی نمی‌توان مکتب ویژه‌یی درفلسفه دانست بلکه ظهوروبروزآن به‌شکل‌نمایان ومشخص‌اش نتیجهٔ حالت روحی وفکری خاصی است که اغلب میان مردمی پیدایی می‌یابد. اما بایستی به‌این‌اصل هم‌توجه داشت که پیروان پیرهون وهر گونه کسانی دیگر که مدعی شك باشند، به شکل مطلقی درهمه چیزشك نمی کنند ؛ یعنی‌نه‌آن که نسبت به‌همه چیزشك داشته باشند ویاهمه چیزرا قبول کنند، بلکه‌دراین‌مکتب درهمهٔ اشکالش همواره نسبیتی وجود داشته است روح وروش پیرهونی را کمابیش می‌توان دراین تکیه کلام **مون‌تنی** Montaigne که در صورت و شکل « *Que Sais je ?* = چه می‌دانم » و یا جواب راحتی بخش و خاطرپسند **لاگ‌رانژ** Lagrnage که گفته است : « *je ne Sais pa* = نمی‌دانم» جست وجو کرد

## ۱۰- اپیکوریان

اه‌پی کوروس وزندگی‌او، ورود به‌آتن، تبعید دسته جمعی ،آواره گی وخوش نشینی،تحصیل
فلسفه ،گرایش به روش ده‌موکری‌توس ، بنیان اولین مدرسه، ورود به‌آتن وشروع
به درس، سفربه زادگاهش، استقرارهمیشه گی، شاگردان برجسته،فلسفهٔاو،
لذت وچه گونگی‌آن، خیرمطلق، دربارهٔ خدایان ومسألهٔ آفرینش ،
احکام ودستورات زندگی، دربارهٔ دین،اخلاق اه پی کوروسی

دوروش اپیکوری ورواقی تقریباً دریك‌زمان شکل وبنیان گرفتند ومؤسسان آن دومکتب به‌فاصلهٔ کمی نیزوفات یافتند . هرچند بسیارلازم است که اززندگانی **اه‌پی کوروس Epicurus** این مرد بزرگ یونان بـاستان سخن گفته شود و اذهانی که‌تحت تأثیرتبلیغاتی‌برعلیه اوودبستانش‌ازنقطه نظرسوء وزشتی‌درگیراست زدوده گردد ، اما هرگاه چنین شود ، بحث به درازا خواهد انجامید، به‌همین‌جهت بایستی به‌قسمت «یونان‌وروم» و کتاب «تاریخ‌فلسفهٔ عمومی درجهان» که‌درمجلدات تاریخ ادیان منتشرمی‌شود ، نگاه کرده شود .

به سال ۳٤۱ یا ۳٤۲ پیش ازمیلاد در**ساموس Samos** زاده شد پـدرش **نه‌اوکلس Neocls** ازمهاجرین بی‌چیزآتنی بود . دوران کودکی را در زادگاهش گذراند وبه سن چهارده سالگی به‌تحصیل فلسفه سرگرم شد . درسن‌هیجده‌سالگی به‌آتن رفت ، اما به سال ۲۲۲ یا ۳۲۳ که به‌آتن پا نهاد **پیردی‌کاس Perdiccas** نگهبان‌فرزندان اسکندر که حکومتی خودکامه وجابرانه داشت، مهاجران‌ساموسی را ازآتن بیرون راند . بـه همین جهت اه‌پی کوروس باخانواده‌اش به ناچار بـه زندگانی‌آواره‌یی باخوش نشینی درسواحل‌آسیایی پرداخت . در همین ایام بود که در محضر **نااوسی‌فانس Nausiphanes** که گویا از پیروان ده **موکری‌توس Democritus** بوده به‌تحصیل فلسفهٔ اوسرگرم‌شد. هرچند که‌فلسفهٔاه‌پی کوروس بسیار ازروش ده‌موکری‌توس متأثراست ، اما معهذا اه‌پی کوروس خود جزباتحقیر

ازنااوسی‌فانس یادنمی کند. به‌سن سی سالگی‌درسال ۳۱۱ درمی‌تی‌لی‌نه Mityline جای گزین شد وبه عنوان فیلسوف مستقلی شروع به تدریس نمـود پس ازآن مدرسه‌یی در لامپساکوس Lampsacos دایرنمود ودرآن جا شاگردانی چـون مترودوروس Metrodoros ، له‌اون‌ته‌اوس Leonteus ، کولوتس Colotes ، پولی‌آی‌نوس Polyainos ، ای‌دومه‌نه‌اوس Idumeneus وته‌میس‌تا Themista همسر له‌اون‌ته‌اوس پیدا نمود سرانجام موفقیت‌های بسیاری برآنش داشت‌تابه‌آتن رفته‌ومدرسه‌یی‌تأسیس‌نماید. سرانجام‌درزمان‌خود کامگی‌ده‌متری‌یوس‌پولی‌یورکه‌تس Demetrios Poliorcetes [پادشاه مقدونیه] به زادگاهش بازگشت باغی در مه‌لی‌تا Melita خرید وسی وهفت سال باقی عمررا درآن جا به فراغت گذراند. کارش به عنوان استادی فـرزانه و سرشناس آغازشد وبه زودی شاگردانی چـون پی‌توکلس Pythocles ، تی‌موکراتس Timocrates ، هرمارخوس Hermarchos که بعدها جانشین‌اش شد یافت بردگان را نیزدرمکتب خود پذیرفت و بسیاری ازآنان ازدرس اواستفاده‌می کردند . هم‌چنین روسپیان را نیزدردرس گاهش‌راه‌بود، هم چون له‌اون‌تی‌یون Leontion که بعدها به همسری استاد درآمد .

فلسفهٔ این مرد بزرگ را نه درمختصری می‌توان گنجاند ، ونه در رساله‌یی پربرگ . فلسفهٔ وی درس اخلاق است، اخلاقی که به‌کاراجتماعی شایسته‌ومردانی انسان‌صفت درخوراست. باخرافات واوهام سخت جنگید ، زندگی‌اشتراکی‌کاملی دراطراف خود به وجودآورد . بردگان وفواحش ورانده شده گان ازاجتماع رادر حلقهٔ وی جای بود . زنان ازهمان حقوقی برخوردار بودند که مـردان ، ـ ودر مدرسه‌اش به روی دختران وزنان بازبود . همین امرموجب شایعاتی شد که‌بدنامی به بارآورد . آن نوع بدنامی که ازقرن چهارم پیش ازمیلاد شروع شد وتابه‌امروز ادامه یافته است. تهمت‌ها وافتراها موجب پراگندگی‌شاگردانش نشد، بلکه‌آنان

را بیشتر به‌استاد دل‌بسته وشایق ساخت. زندگی استاد وشاگردانی برجسته‌ووفادار در کمال صمیمیت ادامه داشت تااه‌پی کوروس درسن هفتاد سالگی وفات یافت. وی نیمی بیشترازعمررا دررنج بیماری گذرانده بود ولی‌آموخته بود تااین رنج را بـا شکیبایی وبرد باری تحمل کند. به‌گونه‌یی که برمی‌آید، نخستین کسی که گفت انسان باتحمل شکنجه نیزمی‌تواند به خوش بختی زندگی نماید، اه‌پی کـوروس بود، نه یك تن رواقی دونامه‌یی که یکی چند روزپیش ازمرگ ودیگـری روز مرگش نوشته شده تااندازه‌یی این معنا را می‌رساند: «هفت روزپیش ازنوشتن‌این نامه انسدادکامل شد ومن دردهایی کشیدم که جان‌آدمی رابه لب می‌رساند اگر من به مرگ دوچارشدم، چهارتاپنج سال از کودکان**مترودوروس** **Metrodoros** نگاه داری کن» ودرنامهٔ دیگرش: «من این را در روزواقعاً خوش زندگی‌ام به تومی‌نویسم، چون که مرگم فرا رسیده است. بیماری مثانه ومعدهٔ من راه خودرا می پیمایند. وازشدت معمول خود کم و کسری ندارند؛ بـا این همه ازیادآوری گفت و گوهایی که باتوداشته‌ام دلم ازشادی لبریزمی‌شود. چنان که ازعلاقه‌یی که اززمان کودکی به من وفلسفه داشته‌یی انتظاردارم، از کودکان مترودوررس خوب نگه‌داری کن» واین مترودوروس ازشاگردان قدیم‌اه‌پی کوروس بوده که‌در گذشته بود واستاد این اندازه برایشان نگران بود

درفلسفهٔ وی اصالت لذت مقام بزرگی دارد. وی‌معتقد بود که خیرمنحصر به فرد همانا لذت است، ولی تصور اونسبت به لذت ازآن نوع حسیات ناپاك و زشت به دوراست؛ آن گونه لذتی که وی درصدد بوده است تابه‌آن به رسد، تنها ازراه پی‌روی ازفضایلی مانند حزم وعدالت وبرانداختن پاره‌یی ازخوشی‌ها دست‌می‌دهد؛ چنین لذتی اگرمستلزم زهد نباشد لااقل اعتدال و میانه روی باید درآن مراعات شود.

فکری دیگر که درسیستم اپی کوروسی بد فهمیده شده و یا بـه عمد دست آویزی ازبرای حمله‌وافتراشده است ، توجه‌به‌حواس می‌باشد. البته دربرابرخیال پردازیهای کسانی چون پوتاگوراسیان و**افلاتون** وما بعد الطبیعهٔ **پارمه‌نی‌دس** ، اپی کوروس مدعی‌بود که سرچشمه ومنشأ معرفت جزازراه حواس نیست.درزمان اوعلم پایه‌یی تجربی‌نداشت وبه همین جهت برای علم معیاروارزشی تعیین کرد که آن عبارت بود ازتجربه ومشاهده وداشتن شاهدی حسی

ازموارد بسیاری که بگذریم توجه وی بیش ازهرچیزمعطوف به‌اخلاق‌است. برآن بود تاراه و روزنی به دژباشکوه فضیلت وسعادت بازنماید . فضیلت مستلزم آزادی‌است، وآزادی روح آدمی برای وی‌چندان اهمیت داشت که ناچاردربسیاری ازرئوس فلسفی خویش تغییروتبدیلی داد. سعادت ازراه بردباری و گذشت وامساك، یعنی ازراه‌منفی حاصل می‌آید. استاد به شاگردان خود اندرزمی‌داد که گردشهوات بازمگردند، زن برنگزینند ، فرزند نیاورند وازاعمالی که باعث جلب‌توجه‌عمومی شود به پرهیزند . به راستی که اپی کوروس وفلسفه‌اش دوچارچه سرنوشت‌شومی شدند مـورخی هم چون **دی‌یوگه‌نس لائرتی‌یوس Diogenes Laertius** که شرح زندگی وفلسفهٔ وی را نوشته، زشت‌ترین نسبت‌ها ، فحش‌نامه‌هاوناسزاها وداستان‌های سراپا دروغ را به این فیلسوف پاك نثار کرده است . رواق گـرایان را که ازسرسخت‌ترین دشمنان اپی کوروسیان بودند بایستی منشأ این تهمت ها و افتراها دانست به هرانجام پیروان اپی کوروس درآن کوشایی داشتند که دل هوره‌ها وترس‌هایی را چون ناداری وترس ازمرگ به دور افگنند وبه حالت رضا وآسایش‌زندگی کنند. به هیچ روی ازجادهٔ اخلاق منحرف‌نمی‌شدندومی کوشیدند تا بافضیلت وبردباری بازندگانی خود ساخته‌یی به سازند . **راسل** ازعقاید ویابهتر به گوییم دستورالعمل‌های وی برای زندگی چنین یادمی کند : ــ اعتقاد استواری

داشته است به این که اگرمردم ازفلسفهٔ اوپیروی کنند ، ازدردهاشان کاسته خواهد شد. فلسفهٔ او، فلسفهٔ مردی رنجوراست که برای دنیایی که سعادت آمیخته به حادثه درآن میسر نیست ، ساخته شده باشد کم به خورید ، مبادا رودل پیدا کنید، کم به نوشید ، ازسیاست وعشق وهر گونه فعالیت شدید به پرهیزید ؛ زن مگیریدوفرزند میاورید ، تااسیر بخت واقبال نشوید ؛ به خود بیاموزید که درزندگی روحی خود دربارهٔ لذت بیندیشید وازدرد دوری جویید. درد جسمانی مسلماً بد است؛ اما اگر شدید باشد مدتش کوتاه است، واگرمدتش مدید باشد می‌توان بـه وسیلهٔ انضباط روحی واندیشیدن دربارهٔ لذت، بردرد پیروزشد. بالاترازهمه این که چنان زندگی کنید که ازترس فارغ باشید

براساس همین روش و اصولا مسألهٔ پرهیز ازترس بود که اپی کوروس بـه فلسفهٔ نظری کشیده شد وی عقیده داشت که دومنبع بزرگ ترس عبارتند ازدین و مرگ وهردو نیز به هم مربوط می‌شوند. واساس این نظریه آن بود که به مـوجب تأیید دین ، مردگان سعادت‌مند نیستند. به همین جهت اپی کـوروس درجست و جوی فلسفه‌یی برآمد که ثابت کند خدایان درامور بشری مداخله‌یی ندارندوروح باجسم ازمیان می‌رود.

البته این عقیدهٔ راسل برچه مبنایی است ، جای سخن بسیاردارد . اما آن‌چه که مهم است، بدبینی ومبارزهٔ استاد برعلیه موهومات، خرافات، سحروجادوگری وامثال این‌ها بوده که‌زیربنای دیانت یونانی درآن زمان به شمارمی‌رفته است.در یونان باستان‌این‌موهومات کمابیش‌وجودداشت امابراثرجنگ‌های‌بسیار،شکست‌ها وناکامی‌های فراوان ، بدی وضع اقتصادی وسیاسی- مردمان به دین وموهومات و خرافات رغبت بسیارشدیدی نشان می‌دادند ومی‌دانیم که غلیان احساسات مذهبی و رواج خرافات وموهومات همواره مقارن باشکست‌ها وناکامی‌های‌فردی واجتماعی

است [نگاه کنید به کتاب اول ـ بخش‌های ٦ ـ ٥] اپی کوروس بـه طورقطع مخالف کاهنان ومتولیان دین بود ، ولی بادین مخالفتی نداشت وی تصدیق‌داشت که خدایان وجود دارند ، ولی می گفت آنهارا درفراز گاه اولوم پوس ویا درستارگان نمی‌توان یافت، بلکه درقلب مردم جای دارند. این عقیدهٔوی به‌خوبی‌ازنامه‌یی که به **مه‌نوای که‌یوس Menoiceus** نوشته آشکارمی‌شود

آن چیزها را که من لاینقطع به تو گوشزد کرده‌ام انجام به ده وخود را در آن‌ها به‌کار وادار، وآن‌ها راعناصرواصول زندگی واقعی به‌دان نخست این‌راباور داشته باش که خدا موجود زنده‌یی است که فنا ندارد ومقدس است واین بنابر آن است که عقل سلیم‌نوع بشری به‌چنین خدایی رسیده است؛ وچون چنین‌باور کردی نباید چیزی را به پذیری وچیزی راقبول کنی که باتقدس وی سازگارنیست؛بلکه باید هرچه را با جاودانی وتقدس خدا سازگاراست قبول کنی ، چه‌حقیقتاً خدایانی وجوددارد وشناختن آن‌ها امرمشهودی‌است؛ ولی آنان به‌صورتی نیستند که‌اکثریت مردم‌چنان عقیده‌دارند، ازآن جهت که مردم نمی‌توانند چنان که‌بایدمفاهیم‌مربوط به خدایان‌را فهم کنند. آن کس که‌خدایان‌پرستش‌شدهٔ به‌وسیلهٔاکثریت‌رامنکراست، بی‌دین‌نیست،بلکه‌بی‌دین کسی‌است که‌به‌خدایان‌طرف‌اعتقاد اکثریت ایمان دارد چه‌آن چه‌اکثریت دربارهٔ خدایان می گویند ادراکات قبلی نیست ، بلکه‌فرض‌های باطلی است . ازاین رواست که همیشه به دست‌خدایان بدی‌های بزرگ برای‌افراد ناپاك ونعمت‌ها وبرکت‌ها برای افراد صالح فراهم می‌شود ، چون‌آن خدایان به خصایل و صفات پاك خود علاقه دارند و مردمی را که شبیه خودشان هستند دوست ندارند و از بیگانه‌گانـی که از جنس خودشان نیستند بیزارند و آنان را طـرد می کنند .

وجود خدا ازراه وجودنیکی‌درآدمی اثبات‌می‌شود. اپی کوروس‌بادین‌پاك و

خالص سر نزاع نداشت، بلکه بادینی دشمنی می نمود که افلاتونیان واشراف مروج آن بودند، دینی که «طبقهٔ بر گزیده» برای خیر طبقهٔ پست مردم مشوق آن بودند، ونه تنها باموهومات آمیخته بود، بلکه بیروی پلیس وجاسوسی وشکنجه واعدام نیز برای تقویت آن به کار می رفت. وی فکر مشیت آسمانی Pronoia را که رواقیان آن را بسیار عزیز می داشتند نمی پذیرفت، وهم چنین بافکر آفرینش یالااقل آفرینش دایمی مخالف بود. وی می گفت که خدا جهان را آفریده واز آن دست کشیده و آن را به دست تحول وتکامل سپرده است. قوانین طبیعت راهیچ حکم دل خواهی نمی تواند ازمجرای خود منحرف کند.

فلسفهٔ اپی کوروسی تااوایل میلاد وپس از آن دیگر گونی و کم وکاستی نیافت. پیروان بر تعالیم وروش استاد چیزی نیفزودند. فیلسوفان بعدی این مکتب باهمان شور و علاقه کاراستاد را در همان چارچوب ادامه می دادند برجسته ترین پیرو اپی کوروس، لوکره تی یوس Lucretius شاعر بزرگ ایتالیایی [۵۵-۹۹پ-م] معاصر ژولی یوس سزاراست که درقسمت فلسفهٔ رومی ازاوسخن خواهیم گفت.

## ۱۱- رواق گرایان

عدم اصالت یونانی درواق گرایی، زه نون وزندگانی او، ورود به آتن وتحصیل فلسفه، بنیان مدرسهٔ او، وجه تسمیهٔ رواق ورواقی، ارادت به اخلاق سقراتی، زه نون و سرمرحلهٔ فلسفی، فیزیك و اخلاق ومنطق، ماده گرایی مطلق، مناظره بایك شكاك، دربارهٔ روح، جبرطبیعی، تکامل وانهدام جهان، دور و تسلسل، دربارهٔ خدا، فضیلت واخلاق، جهان وطنی در رواق گرایی، نقد وتحلیل وتاریخ این مکتب

فلسفه وروش رواقی دراصل بافلسفهٔ اپی کوروسی هم زمان بود، امابه دلایلی دوامش ازآن بیشتر واصالت اش کمتر بوده است. زه نون Zenon بنیان گزار این

مکتب که درنیمهٔ اول قرن سوم پیش‌ازمیلاد به بارآمد ، درآغازفیلسوفی بود ماده گرای که عقایدش ترکیب و تلفیقی بود ازروش کلبیان و فلسفهٔ **هه‌راکلی‌توس** Heraclitus . لیکن کم کم براثرتأثیرفلسفهٔ افلاتونی ، ماده گرایی دراین‌فلسفه به تحلیل رفته وعناصری هم چون مذهب ، وهم ومعجزات درآن داخل شد .

فلسفهٔ رواقیان به‌طوراصولی ازهمهٔ فلسفه‌های یونانی کمترجنبهٔیونانی‌دارد. رواقیان قدیم اغلب‌سوری بودند ورواق گرایان اخیررومی. به‌طورکلی‌رواق گرایی رابایستی مکتبی‌رومی دانست هم‌چنان که‌دامنهٔ فلسفهٔ اه‌پی کوروسی‌به‌روم کشانیده شد وبسط یافت .

زه‌نون پسر **مناسه‌آس** Mnaseas درحدود نیمهٔ سوم قرن چهارم پیش‌ازمیلاد در کی‌تی‌یون Cition واقع درقبرس [ کوپ‌روس *Kupros* ] به دنیاآمد . بسیاری برآنند که وی ازنژاد فی‌نی‌قی می‌باشد ، واین قابل قبول است چه کی‌تی‌یون‌یکی ازقدیم‌ترین پایگاه‌های فی‌نی‌قی‌یه [ فوی‌نی که *Phoinike* ] درقبرس بوده است. به روایت دی‌یو گه‌نس لاارتی‌یوس به‌سن‌بیست ودویا بیست وسه سالگی‌به‌آتن‌آمد مالی‌فراوان ازپارچه‌های‌ابریشمین‌برای فروش‌به‌همراه داشت که توفان دریا کشتی شکسته‌اش کرده‌ونادارونزاربه‌آتن‌وارد می‌شود. باچنین‌روحیه‌یی‌سخت قابلیت‌برای قبول‌فلسفهٔ‌کلبیان داشت،وبه‌همین‌جهت‌ازمحضردرس **کراتس** Krates کلبی‌استفاده کرد وبه‌این ترتیب است که‌تاریخ قدیمی‌دومکتب کلبی ورواقی به‌هم‌آمیخته‌است. به‌هرانجام تحصیلاتش مدت بیست سال به طول کشید وبعد مدرسه‌یی دایر کرد که پنجاه وهشت سال تحت ریاست‌خودش دایربود وعاقبت درسن نود وهشت سالگی یا هفتاد ودوسالگی زندگی را بدرود گفت

رواقیان‌درسراسرتاریخ‌پیدایی وزوال‌مکتب‌شان **سقرات** رابزرگ‌ترین‌قدیس وپیشروورهبرخود می‌دانستند. رفتاراوهنگام‌محاکمه، خودداری ازفرار،متانت‌اش

دربرابرمرگ ، واین دعوی‌اش که ستم گربه خود بیش ازستم کش آسیب می‌رساند، بی‌پروایی‌اش ازسرما و گرما ، سادگی‌اش درخوراك وپوشاك ، وارستگی فرزانه گونه‌اش ازعلایق واسباب راحت جسم، وبسیاری دیگرمورد پذیرش وعمل رواق گرایان درزندگی عملی بود رواقی‌ها درآغازدشمن بزرگ وسرسختی‌بودند از برای آکادمی وافلاتونیان باشدت نظریهٔ «مثل» را رد می کردند ، وبه بقای روح ایمان‌نداشتند رواق گرایان تنها دردورهٔ اخیرغیرمادی بودن روح را پذیرفتند و تحت تأثیرفلسفهٔ افلاتونی‌قرار گرفتند، ورنه درآغازدرمورد روح باهه‌راك‌لی‌توس هم‌داستان بودند که روح ازآتش مادی تشکیل شده است . همین نظریه است که با اصطلاحاتی مشابه درآثاراه‌پیك‌ته‌توس Epiktetus و مارکوس اوره‌لی‌یوس Marcus Aurelius نیزدیده می‌شود

زه‌نون فلسفه رابه سه قسمت تقسیم می کرد: فیزیك واخلاق ومنطق.فیزیك شالودهٔ معرفت است ومنطق آلت آن واخلاق غایت هدف به همین جهت به ارزش فضیلت واخلاق دراین فلسفه پی می‌بریم . فیزیك رواقی مخلوطی بود ازمادیگری ووحدت وجود . درماده گرایی افراط بسیاری می کرد وباتمایلات ما بعد الطبیعی سخت ستیزه داشت . ازشکاکان متنفربود وهر گونه خدشه‌یی را در اصالت حواس نادیده نمی گرفت.گیل برت مورای Gilbert Murray اوج‌این مادیت‌راچنین آورده : «زه‌نون ابتدا وجود جهان واقعی را بیان کرد یك نفرشکاك پرسید منظورت ازجهان واقعی چیست ؟ زه‌نون گفت : منظورم جهان جسمانی و مادی است ، منظورم این است که این میزجسم مادی است شکاك پرسید خدا وروح چه طور؟ . زه‌نون گفت :کاملا مادی‌اند ، هر گاه وجود داشته باشند ازاین میز هم مادی‌ترند . شکاك پرسید : فضیلت یاعدالت یاقوانین سه گانه ، این‌ها هم اجسام مادی‌اند؟. زه‌نون گفت: البته،کاملا مادی‌اند .

روح دارای اصلی مادی بود ، منتها ماده‌یی رقیق‌تر و لطیف‌تر. رواق گرایان بر آن بودند نیرو یا کششی همه جا با ماده همراه است و همین کشش را موجب جنبش و فعل و انفعال در جهان معرفی می کردند . روح نیز وابستگی داشت با این کشش مادی، چه معتقد بودند که روح از عنصر مادی مرکب است که از مادهٔ محسوس ظریف‌تر و لطیف‌تر بوده و نفوس جمله مادی‌اند نه روحانی

آن چه که در این فلسفه جای اندوه و یا شادمانی می گذارد، نظر قانون جبر طبیعی می‌باشد . زه‌نون بر آن بود که چیزی به نام تصادف در جریان امور طبیعی وجود ندارد و جریان امور طبیعی کاملا بر اساس جبری است که دور و تسلسل دارد. در اصل و آغاز تنها آتش وجود داشته است و از آن پس عناصر دیگر به ترتیب و تدریج پدید آمده‌اند و این عناصر همان آب و هوا و خاك است . در پایان هر دوره‌یی یك آتش سوزی رخ داده و در اثر آن دگر باره همه چیز مبدل به آتش می‌شوند، و بر خلاف روش آرمانی مسیحیت این آتش‌سوزی پایان جهان نیست، بلکه تنها پایان یك دوران می باشد و این توالی و تسلسل هم چنان ادامه دارد، چنان که پیش از این نیز بوده‌است.

واما دربارهٔ خدا ، خدا نیز از جهان جدایی ندارد ، او روح جهان است و هر یك از ما در خود پرتوی از «آتش الاهی» داریم. همهٔ اشیا در واقع اجزاء یك دستگاه‌اند که آن دستگاه نیز جز طبیعت نمی‌باشد زندگی انفرادی هنگامی خیر و خوب است که با این دستگاه هم آهنگی داشته باشد، چون هر زندگی بدان گونه است که طبیعت مقرر داشته است ، لیکن از جهتی دیگر زندگی درصورتی با طبیعت هم آهنگ است که ارادهٔ فردی متوجه غایت‌هایی باشد که از جملهٔ غایت‌های طبیعت باشند. این جا است که معنای فضیلت در مکتب رواق گرایان مفهوم می‌شود ، چون فضیلت عبارت است از اراده‌یی که موافق با طبیعت باشد.

**سارتون** Sarton درمورد فضیلت و چه گونگی آن در رواق گرایی توضیح

می‌دهد:[۱۲۶] «اوج فلسفهٔ رواقی و افتخار ابدی آن درمورد امور اخلاقی است. خیر اساسی تقوا وفضیلت است ، وفضیلت یعنی این که آدمی مطابق با عقل طبیعت زیست کند (*Homologumenos Physei Zen*). صاحب فضیلت بودن خیر منحصر به فرد است هرچیزی دیگر جز آن ازدرویشی و بیماری ورنج ومرگ قابل اعتنا نیست. مرد خوبی که کسی نتواند تقوا وفضیلت را ازوی بازستاند ، شکست ناپذیر است . چون چنین شخصی به خود رجوع کند وبه این نکته متوجه شود که اغلب بدبختی‌ها ازتصور و اعتقاد است ، همین اعتقاد سبب آن می‌شود که به خود متکی باشد ومنفعل نشود واز درد ورنج آزاد به ماند . این سکوت وسکون شبیه همان است که اپی کوروسیان داشته‌اند ، منتها جنبهٔ انفعالی آن کمتر ونیرومندی آن بیشتر است . تنها کافی نیست که شخص تحمل وبردباری نشان دهد ، بلکه شجاع نیز باید باشد

چیزی که تضادش دراین مکتب بسیار برجسته می‌باشد، مسألهٔ اختیار وارادهٔ انسانی وجبر خدایی است. درتعریف فضیلت متوجه شدیم که عبارت است ازاراده‌یی که موافق طبیعت باشد. آن گاه مردم خبیث راچنین تعریف می کنند که جبراً از قانون خدایی پیروی می کنند ودرحقیقت ازروی جبر واضطرار است که چنین شده‌اند، یعنی درهیأت خباثت درزندگی درآمده‌اند . وکله آن تس Cleantes آن‌ها را به سگ‌هایی تشبیه می کند که به گاری بسته شده‌اند وناچارند هرجا که گاری به رود آن‌ها نیز به‌روند

موضوع دیگری که درفلسفهٔ رواق گرایی مهم ومورد توجه است، داخل نمودن اصلی اخلاقی وایده آلی درسیاست است که به‌شکل **جهان‌وطنی** *Cosmopolitanism* برای اولین بار درجهان منعکس شد . این احساس که درآغاز بـه صورت احساس اشتراك وهم کاری (*Coinonia*) درمورد اهل کشور ومیهن تجلی نموده بود، تحت انقلاب

---

۱۲۶ـ تاریخ علم ـ تألیف: جورج سارتون ـ ترجمهٔ احمد آرام ـ بخش «باغ ورواق»

شگفت انگیزی که باجهان گشایی اسکندر پیش آمد، درفلسفهٔ رواق گرایی درقالب اشتراك باتمام مردم‌جهان نمایان‌شد و بعدها دربسیاری ازفلسفه‌ها به‌ویژه‌درمسیحیت نفوذ کرد.

آن‌چه که ازآثارزه‌نون که به شکل قطعاتی پراگنده باقی مانده است، و **بوان Bevan** [127] آن‌ها راگرد وفهرست کرده، برمی‌آید، وی خدارا به عنوان روح‌آتشین جهان تعریف می کرده است. درنظروی خدا جوهری است جسمانی وتمام جهان جوهرخدا را تشکیل می‌دهد توجیه **ترتولی‌یان Tertulian** جالب است که می گوید بنابراین به عقیدهٔ زه‌نون خدا هم‌چون عسلی است درخانه‌های کندو به‌عنوان جهان دی‌یوگه‌نس‌لارتی‌یوس می گوید ـ زه‌نون عقیده داشت که «قانون‌کلی»همان «عقل سلیم» است که همه‌چیزرا دربر گرفته ودرواقع‌جز**زه‌اوس Zeus** چیزی نیست. خدا همان روح است وهمان تقدیرومشیت است تقدیرهمان نیروی متحرك ماده است وخداوند وطبیعت نام‌های دیگرهمین‌چیزاند

اموری چون غیب گویی وستاره بینی نیزازمواردی بوده که زه نون و رواق گرایان‌به‌آن‌ها باورداشته‌اند. **چی‌چه‌رو Cicero** می گوید که‌زه‌نون‌برای‌ستارگان قایل به قدرتی خدایی بود که انسان می‌توانسته ازآن قدرت به‌سود خود، بهره‌یابی کند. دی‌یوگه‌نس نیزتذکرمی‌دهد که رواق گرایان همه گی به غیب گویی‌ایمان داشتند، ونوشته‌های **خری‌سی‌پوس Chrisippus** مدعایی است برای‌این‌موضوع.

پس‌اززه‌نون، جانشین‌وی درمدرسه **کله‌آن‌تس**اسوسی Cleantes of Assos است که ازسال ۲٦٤ تا۲۳۲ ریاست رواق ومدرسه بااو بود. وی مشربی داشت که انعکاس‌آن درنوشته‌ها و بعضی سروده های معدودش، خاطرهٔ سرود های خاشعانهٔ کلیسایی را بارنگ وآب بیشتری نمایان می‌سازد پس از وی، خری سی‌پوس [۲۰۷ـ۲۸۰پ‌ـم] جای نشینی وریاست مدرسه رابه‌عهده گرفت. وی‌نویسنده‌یی‌پر

127_ *BEVAN* : Later Greek Religions

کاربوده است که بنابرروایت هفت‌صدوپنج کتاب نوشت تنظیم وتدوین فلسفهٔرواقی درواقع به‌عهدهٔ این‌شخص‌بوده است . درنظراو زه‌اوس ، یعنی «آتش‌والا»تنهازیبندهٔ جاودانه گی‌است وخدایانی دیگرچون خورشیدوماه زاده شده وخواهند مرد. چنان که ازعقاید وی برمی‌آید ، خدا را درپدیدآمدن بدی دخالتی‌نیست وآشکار نمی باشد که این عقیده چه گونه باجبری بودن قابل انطباق وسازش می‌شود. جایی بنا برشیوهٔ **هه‌راك‌لی‌توس** Herakleitus دربارهٔبدی بحث می‌نماید، یعنی‌می گوید که اضداد موجب پدیداری هم می‌شوند وبراین اساس اصولا وجود خوبی‌وبدی به طورکلی ناممکن است «هیچ چیزمهمل ترنیست از کسانی که می‌پندارنـد خوبی می‌تواند بدون بدی وجود داشته باشد ، چون خوبی وبدی منافی یك دیگرند،پس لازم است که درتضاد بایك دیگروجود داشته باشند.»

وی برآن بود که سعادت ونیك بختی همواره جهت مردان خوب وشایسته و شوربختی وناکامی ویژهٔ مردان شریروبد است وسعادت و نیك بختی شخص نیك با سعادت خدایی هیچ گونه تفاوتی ندارد واما دربارهٔ ارواح ومسألهٔ جاودانگی ، ـ وی برآن بود که جاودانه گی تنها دربارهٔ ارواح حکیمان وخردمندان صادق‌است ، درصورتی که کله‌آن‌تس مدعی‌بود که همهٔ ارواح باقی می‌مانند،تاهنگام آتش‌جهانی آینده (که همه چیزدروجود خدا مستهلك می‌شود)

پس ازخری‌سی‌پوس کسانی دیگربه ترتیب هم‌چنان دامنهٔفلسفهٔرواق گرایی راگسترش دادند وگستردند و**آریس‌تون** خیوسی Ariston ، **زه‌نون** ترتوسی ، **دی‌یوگه‌نس** سلوکی Diogenes که فلسفهٔ رواقی را درسال ۱۵۶ـ ۱۵۵ به روم انتقال‌دادازرمرهٔ این کسان‌بودند. کسانی‌دیگرچون **آن‌تی‌پات‌روس**Antipatros **وپانای‌تی‌ئوس** Panaitios قابل توجه‌اند . شخص اخیر که هفتمین رییس‌مدرسه بود،مدتی‌درروم‌با**پولی‌بی‌ئوس**Polybiosهم‌کاری کرد تااساس‌فلسفهٔ رواق گرایی

را در آن شهر استواری بخشید شاگرد نامی وی **پوسی‌ده‌نی‌یوس Poseidenios** دررم شهرتی فراوان دراساس این‌فلسفه دارد **وچی‌چه‌رو Cicero** به سال ۷۸ پیش‌از میلاد سخنان وی را شنیده است .

مکتب رواق گرایی به خلاف دبستان اه‌پی کـوروسی که با **لوك‌ره‌تی‌یوس Lucretius** به قرن اول پیش ازمیلاد پایان گرفت ، دنباله‌اش واپس‌نماند . رواق گرایی کندتر پیش‌رفت ودیرتر پایید. دردوره‌های اخیر نام فلسفهٔ رواقی باشخصیت سه تن همراه است که عبارت‌اند از **سه‌نه‌کا Seneca** و **اه‌پیك‌ته‌توس Epictetos** وسرانجام **مارکوس‌اوره‌لی‌یوس Marcos Aurelius** [مارك اورل] امپراتور بزرگ . آن چه که درشخصیت این امپراتور بزرگ وفیلسوف قابل تـوجه است ، تساهل ارزندهٔ وی می‌باشد . اوبه سال ۱۷۶ در آتن چهار کرسی فلسفه ایجاد کرد که هریك نمایندهٔ یکی از چهار جریان بزرگ فلسفی ، یعنی : رواق گـرایی ، اه‌پی کوروسی، افلاتونی‌ومشایی[مکتب ارستو]بود. علاوه بر تساهل و آزاده گی این امپراتور، این‌مطلب نمایان‌می‌شود که دراواخر سدهٔ دوم میلادی هنوزاین‌چهارمکتب زنده و گراینده داشته است ، البته نه بر آن که تا سدهٔ دوم میلادی ، بلکه تاعصر حاضر نیز به شکلی‌اصولی این مکاتب گراینده داشته وخواهد داشت.

## بخش بیست و پنجم:
## فلسفه‌یی در کار بازگشایی راه مسیحیت

### ۱ـ آغاز فلسفه در روم

نفوذ ادب و فلسفهٔ یونانی به روم، ایتالیا تسخیر می‌شود ، اعتلای فلسفهٔ یونانی در روم، شکفتگی فلسفه و ادب یونانی در اروپا ، معلمان یونانی ، آغاز تعرض به دیانت ، جلوگیری سنا و قوانینی سخت ، نفوذ و اشاعهٔ الحاد و بی‌دینی ، سفرای فیلسوف در روم، کارنه‌آدس شکاك و روافی تدریس می‌کند ، وضع عمومی ، پیدایی لوك ره تی یوس

درواقع هنگامی که ازفتح یونان درروم یاد می‌شود ، صرفاً این گفته بایستی بازرسانندهٔ مفهومی باشد معنوی . روم وجهان رومی به‌وسیلهٔ ادبیات ، فلسفه، هنرو سیاست یونانی فتح شد. ازآغازقرن دوم پیش ازمیلاد وشاید بازهم فراتر که گمان می‌رود انحطاط فلسفی وهنری وادبی یونان به غروب گاه‌خود می‌رسد ، درحقیقت این‌غروبی بود غیرواقعی که طلایهٔ رنگین‌وشکوه‌مندش باطلوعی شگفتی‌زادرسرزمین ایتالیا درخشیدن گرفت. دین‌و کومه‌دی‌یونانی تودهٔ وسیع‌رومی‌واخلاقیات وفلسفه وهنرش اشراف وبزرگ‌زاده گان رومی را به اسارت کشید تادرمأمنی تازه بـه‌حیات کهن‌خود ادامه‌دهد. اعتلای فلسفهٔ یونانی درروم باچهرهٔ شگفت **لوك ره‌تی یوس** **Lucretius** درخشیدن گـرفت وباپیدایی فلسفهٔ **سه‌نه‌کا Seneca** به ذروهٔ کمال رسید . فلسفهٔ الاهی‌مسیحی سخت تحت تأثیرماوراء الطبیعهٔ یونانی درآمد ودیانت ایتالی روبه زوال وفراموشی گرایید عظمت قسطنطنیه فلسفهٔ یونانی را نخست به

عنوان رقیب، و بعد جانشینی بلامنازع پذیرفت، وسرانجام به هنگام رستاخیز ادب وفرهنگ وهنر ایتالیایی، ادب وفلسفه وهنر یونانی تمام اروپا رافتح کرد. به‌این‌مبنا آن چه که **چی‌چه‌رو** Cicero می گفت گزافه‌یی نبود که: «آن ازیونان زمین بـه قلب گاه شهرما روان گشت، جوی‌باری کوچك نبود، بلکه شاه‌رودی بود سترگ ازهنروفلسفه ودانش» یونانیان مهاجم‌پس ازورود به ایتالیا تنها به‌فتحی ساده قانع نبودند، بلکه به‌سرعت شروع به‌تعرضی اساسی کردند درخانواده‌های‌ایتالی‌اغلب معلمان یونانی به‌تدریس نحووبیان، فن خطابه، اخلاق وسیاست، فلسفه‌و کمترهنر سرگرم بودند و حتا دراین جریان بزرگ‌ترین ضد یونانی‌ها نیزخود سخت تحت تأثیر بودند.

پس ازاین جریان ابتدایی، تعرض به‌دیانت ومذهب توان ورویی یافت. این معلمان‌یونانی برخی ازاه‌پی کوروسیان بودندوبرخی‌اززمرهٔ رواق گرایان. ازکلبی‌ها نیزمیان‌شان یافت می‌شد. پیروان **اه‌پی کوروس** باتعریف دین بـه‌عنوان شرعمدهٔ زندگی،راه تعرض راباز گشودند ودرواقع اینان پیش گامان لوکره‌تی‌یوس به‌شمار بودند. **پات‌ری‌سی** *Patrisi*ها یااشراف وزعما که دیانت واخلاق را که‌هم‌چون‌قیدی **پلب‌ها** *Plebs* یاتودهٔ‌مردم را دراسارت داشت‌درمعرض‌خطرمی‌دیدند، بیکارننشستند. مجلس سنا براثراین احوال به سال ۱۷۳ دونفرازاه‌پی کوریان رابه تبعید محکوم کرد وبعد درسال ۱۶۱ فرمانی صادرشد که هیچ‌آموزگار و فیلسوفی حق ورود به روم را ندارد. لیکن جریان عظیم‌شاه‌رود جریان‌یافته بود واین‌نه‌جوی‌باری کوچك می‌بود که بتوان باچنین قوانینی جلوش راسد نمود. به‌سال ۱۵۹ **کراتس** Crates مالوسی به عنوان سفارت به‌روم‌آمد وبراثررخ‌داده‌یی درروم سکنا گـزید وی از پیشوایان رواق گرایی بود ودرایامی که درروم ماند به تدریس فلسفه پرداخت. به سال ۱۵۵ نیز آتن سه‌تن‌ازپیشوایان سه‌جریان‌فلسفی رابه‌روم به‌عنوان‌سفارت‌فرستاد،

واینان‌عبارت‌بودنداز: **کارنه‌آدس** Carneades افلاتونی، و **کری‌تولایوس** ارستویی؛ ودی‌یوگه‌نس Diogenes رواقی. کارنه‌آدس فیلسوفی بود پرشور که بدبینی را به نهایت‌درجه رسانیده‌بود. وی دربارهٔ خدایان بنیان‌شکنی‌استواررا بنیان کردواستدلال می‌کرد بیدادگری را به‌همان اندازهٔ دادگری می‌توان توجیه‌وتوضیح کرد. براثر این جریان سنا دوباره برانگیخته شد وحکم به‌اخراج سفیران داد.

نشأهٔ فلسفهٔ یونانی را دیگرهیچ نیرویی قادرنبود ازمردمی تشنهٔ ادب و هنر وفلسفه بازگیرد، ایتالیا به طورکامل به تسخیرهنروادب و فلسفهٔ یونان درآمد نخست درگیرودار بازداشت اشراف انجمن‌هایی فراهم می‌شد که بسیاری ازمهتران واشراف رومی خود هوا خواه آن بودند، تاسرانجام چهره‌یی شگفت و بی نظیر درایتالیا شکفتن گرفت وباظهورلوکره‌تی‌یوس، فلسفهٔ اپی کوروسی سامانی‌شایستهٔ خویش یافت.

## ۲ـ فلسفه‌یی سترگ درشعری بی‌همتا

لوکره‌تی‌یوس وزندگی او، مرگ دردناکش، نخستین آثاراندیشه‌وری، آشنایی باآثار اپی کوروس، برگزیدن روش وی را، وضع پرآشوب دیانت، رواج اوهام و خرافات، عصیان بردیانت، نظرش در بارهٔ دین، در ستایش اپی کوروس نجات‌بخش بشریت، آغازبی‌دینی درروم، درمدح فلسفه، نکوهش مردمان پندارور، روش ذره‌گرایی، دربارهٔ ذرات، آفرینش جهان‌وانسان،تکامل وانتخاب‌اصلح، دربارهٔروح‌وروان، منشأ حواس، نقد وتحلیل فلسفهٔ او

به شکلی مدون وبه‌صورتی اصولی فلسفهٔ رواق گرایی درروم زودترشکفته‌شد تاروش اپی کوروسی اما هرگاه ازجنبهٔ کلی بنگریم، مکتب اپی کوروسی از آغازباروحیهٔ مردم سازش بیشتری داشت روشی بود که درعیان باخرافات و اوهام مبارزه‌می کرد، برده گی رامذموم می‌شمرد، ریاضت راتعلیم نمی‌داد،ولذات‌مشروع

را می‌ستود ، باما بعد الطبیعه‌کاری نداشت وخدایان رابه‌حال خود وا می گذاشت تا مردمان ازخیروشرشان آسوده باشند؛ وبه همین‌روی بود که این دبستان ازآغاز ، پیش‌ازآن که رواق گرایی‌مدون ومرتب گشته‌وچهرهٔ‌خویش رادرقلمرو گسترده‌اش بنمایاند ، دردل‌ها جایی یافته بود، ــ لیکن تاپیدایی لوکره‌تی‌یوس بدان گونه که شایسته‌اش باشد خود نمایی نداشت

**لوکره‌تی‌یوس Lucretius** یگانه‌پیرومؤمن وشایستهٔ‌اپی کوروس‌می‌باشد. وی به‌سال ۹۹پیش‌ازمیلاد درمحیطی پر آشوب زاده‌شد وبه سال ۵۵ نیزدراثرمرگی نابه‌هنگام وفات یافت . زندگی وی که هم زمان باآخرین روزهای جمهوری روم بود، مواجه بارستاخیزی‌بود در آزاد فکری. اندیشهٔ‌آزاد باب شده‌بود، مردمان از سنت‌های کهن می‌رستند وبه شك نوین خومی کردند. میان روشن‌فکران وتحصیل کردگان نظرات وفلسفهٔ اپی کوروس خواهندگان بسیاری یافته‌بود ودرحالی که رستاخیزی عظیم درمی گرفت، امپراتور**اوگوس‌توس Augustus** دین وتقوای کهن را باز گرداند ودرمحیطی خفقان‌آورلوکره‌تی‌یوس به دست فراموشی رفت . زمانی بسیارچهرهٔ تاب‌ناکش درپرده‌یی ازغبارزمان پنهان ماند این جریان هم چنان تازمان نوزایی درایتالیا برقراربود مطابق روایت در قرون میانه تنها یك نسخه‌ازدست برد کوردلان ومتعصبان‌از کتاب بزرگش بازمانده بود.لیکن‌سرانجام زمانش فرا رسید ، نوزایی مأموریت خودرا انجام داد واین زمان کمتر کسی است که وی را بازنشناسد

دربارهٔ مرگ نابه هنگام ودردناکش روایتی چند دردست است.**ژه‌روم‌پارسا Saint jerome** گزارش می‌دهد که وی براثر نوشیدن مهردارو دوچار جنون و دیوانه گی گشت وبه سن چهل وچهارساله گی خود کشی نمود . لیکن به‌درستی‌این روایت ایرادبسیار کرده‌اند واصولا به گفته‌یی منطقی‌ازهیچ‌قدیس وپارسایی‌نمی‌توان

امید داشت تادربارهٔ لوکره‌تی‌یوس به‌درستی قضاوت‌نماید. آن چه که برمی‌آید وی دوچارحملات جنون‌موسمی‌می‌شده‌است وممکن‌است دراثرهمین وضع‌مرده ویا بر حسب تنگ‌دلی خود کشی کرده باشد که این احتمالی ضعیف است

لوکره‌تی‌یوس‌در آغاز بیشتر به طبیعت‌وشعر،و کمتر به فلسفه‌پناه‌می‌برد شایددر زندگی‌اش‌لمحه‌یی‌ازعشق برخورداری داشته‌اما کامی‌به‌بار نیاورده‌باشد که‌به‌پژوا کی اززنان سخن می گوید. جوانان زن‌خواه‌را ازدرافتادن‌به‌دام‌زیبارویان می‌پرهیزاند وبرآن بود که شایسته‌آن است تاآتش عشق راباهم خوابه گی‌های پرشوروخروش بازنشانند . لیکن بعدها درنظرخود تعدیلی کرد وزناشویی بی‌عشق وآرام راستود. عشق سودایی را جنونی می‌دانست که اندیشه را ازروشنی وخرد بازمی‌دارد. تمامی طبیعت وی رابه وجد می‌آورد، درهرمظهری ازسنگ‌ریزه تاپهنهٔ آسمان‌ها وفـراخ نای دشت‌ها وستیغ کوهستان‌ها ودل‌آرام وتوفان‌زای اوقیانوس‌ها نشان‌ورمزی می یافت که به شوروجدش می‌آورد، به تفکرواندیشه‌اش بازمی کشاند وسودا زده در خودش فرومی‌رفت به جانوران عشق ومحبت می‌ورزید. مظاهرنیروزایی ، خشم لطف وکارشان رانظاره می کرد ودوست می‌داشت تـاطبیعت وحکمت‌آن را در این مظاهربستاید . جهان وطبیعت آن‌چنان برایش زیبا وپرمعنی بود که‌سرانجام‌زبانش به شعربازشد واثری به‌وجودآورد که درجهان بی‌همتا است .

برای اثرش عنوانی بیشترفلسفی برگزید تاشاعرانه . سروده‌اش رابه نـام «دربارهٔ طبیعت چیزها *De Rerum Natura* » درحقیقت ترجمهٔ ساده‌یی‌بود ازعنوان «درپیرامون طبیعت *Peri Physeos*» که فیلسوفان پیش ازسقرات عموماًعنوان‌رساله های خود قرارمی‌دادند

به‌هرانجام تأثرات ، فلسفه ، شعر، زیبایی وبسیاری ازحالات که به‌زبان‌نیاید دراین اثرشاعرانه گردآمد، ودرحقیقت «دربارهٔ طبیعت چیزها» عکس‌العمل‌روحی

پرشور، حساس وشاعرانه است که درفلسفه پیدایی ونمایانی یافته است. درهنگامی که لوکره‌تی‌یوس به بارآمد دین ومذهب دورانی پر آشوب رامی گذرانید. ایمان کهن به‌پس رانده شده وشکی نوهمراه باالحادی عمیق جانشین آن می‌شد قیصر هنگامی که به‌مقام کاهن اعظم *Pontifex Maximus* بر گزیده‌شد، تساهل‌وبی‌ایمانی‌اش تیری بود به‌قلب گاه ایمان کهن، گروهی ازمردم آشکارا به‌سنن کهن‌بی‌اعتنایی‌پیشه ساختند برخی دیگر ازشب گردانی‌بودند که تندیسه‌های‌خدایان‌را آسیب‌می‌زدند وبسیاری نیز سنن را درحالی که ایمانی نداشتند ، مورد عمل قرار می‌دادند. ورود ادیان آسیایی و اقوامی دیگر خرافات ، غیب گویی ، فال زنی ، طلسم‌اندازی ، ستاره‌بینی وسحر وجادو را رایج کرد . این اوهـام سراسر ایتالیا را تسخیرنمود . حوادث‌طبیعی ، اجتماعی ، فردی ، کشاورزی ، سماوی وارضی ، خواب‌ها ، علایم وبسیاری دیگر ازامور جمله گی قابل‌تفسیر وتعبیرازجانب‌خواب گـزاران ، طالع بینان ، ستاره‌نگران ، غیب گویان واقع گشت ، واین‌چنین مجموعه‌یی از اوهام و خرافات درزمان لوکره‌تی‌یوس دین‌نام داشت .

باچنین وضعی بسیار طبیعی بود که روحی پرشور وحساس برضد این اوهام به‌عصیان برخیزد و درچنین ایام واحوالی بود که‌بافلسفه ونوشته‌های‌اپی کوروس اشنایی یافت . فیلسوف بزرگ یونانی را منجی‌خود وبشریت شناخت وباچنان‌شور وشوقی ازاو سخن گفت که جذبه‌یی دینی شعرش‌را فرا گرفت . می گوید هنگامی که حیات بشری برپهنای خاك دوچار خشونت بی‌امان دین شده بود ودین‌هم‌چون دیوی ازهراس ووحشت‌از آسمان‌به‌تهدیدزندگانی‌بشری پرداخته‌بود، دراین‌هنگام:

از یونان‌زمین ، مردی قد برافراشت ،

وبا چشمان میرایش به‌خشم دراو نگریست .

او نخستین کسی بود که پیش دین به ایستادگی برخاست .

نه افسانه‌های خدایان ، نه تندر و آذرخش ،
ونه آسمان باغرش‌های ترساننده‌اش ،
هیچ‌یك نتوانستند اورا زبون ازپای بنشانند .
بل‌بیشتر بی‌باکی‌روحش‌رابرانگیختند ،
زیرا که او می‌خواست نخستین‌شکنندهٔ درهای بستهٔ طبیعت باشد.
چنین بود که روان پرشور وتوانایش پیروز شد ،
چنین بود که روان پرشوروتوانایش پیروز شد،
چنین بود که‌اوپیش رفت وپیشتر رفت ،
تا دورترین راه‌ها ،
آن سوی برج وباروهای مشتعل جهان
وچنین بود که او بااندیشهٔ بلند وروح گشادهٔ خویش،
فراخ‌نای جهان را سراسر فر او فروگرفت
وچنین است که به کردار فاتحی نزدما باز می گردد .
ره‌آوردش دانشی است ،
که ازآن چه تواند بود ، یا نتواند بود ، سخن می گوید .
می‌آموزدمان که نیروی آن‌چه هست برچه بنیادی استوار است ،
ومی‌نمایاندمان که مرزها کجا است .
از این رو است که اکنون دین‌پیش پای مردم فروریخته است ،
وبه نوبت خویش آشکارا پای‌مال شده‌است ـ پای‌مال حقایق حیات بشری ،
ازپیروزی اوست که‌آدمیان سر به سپهر می‌سایند [۱۲۷]
اصولاً هرگاه برآن باشیم که‌اولین اصل ازعقاید وی‌را یادآورشویم، بایستی

۱۲۷ ـ تاریخ فلسفهٔ غرب : برتراندراسل «جلداول»

به‌این بیت مشهورش توجه نماییم

*Tantum Religio Potuit Suadere Malorum*

یعنی دین آدمیان را به‌تباهی‌های بسیاری برانگیخته است. وی به‌بسیاری از ناهنجاری‌ها و کارهای دور از آیین اخلاق و کردار خدایان اشاره می کند. به قربانی‌های بسیاری که برای خدایان می‌شده، به‌آدمی‌زادگان بی‌شماری که در سخت‌ترین‌شرایط جهت قربانی خدایان‌جان می‌داده‌اند ترس بسیاری ازساده‌دلان وآنانی را که درفراخ‌نای خشم خدایان گم شده‌اند ترس وبیم بسیاری را ازتندرو آذرخش وتوفان، هراس از وادی‌های زیرزمینی وشکم‌خواره گی خدایان وحاصل عشق‌بازی‌های ناهنجارشان را تذکر می‌دهد ـ و سرانجام آدمیان را ازاین که روش اوهام دینی ومذهبی را برفهم فلسفی برتری بخشیده‌اند، نکوهش می کند: «ای آدمی‌زاده گان سیه‌روزگار، چرا کرداری‌این‌سان ناپسند واندوه‌زارا به‌خدایان برمی‌بندید، مردم چه سیه‌روزگارانی که برای خود باز نساخته و چه اشك‌ها و دل‌هوره‌ها و اندوه‌ها که به ارمغان برای آیندگان بازنگذاشته‌اند. پارسایی‌ودیانت آن نیست که سرهای خودرا به‌عنوان تکریم ونیایش دربرابر تندیسه‌هایی سنگین و چوبین فرودآوریم، در محراب‌ها نماز گذاریم و در پرستش گاه‌ها به خاك اندر افتیم، و یا جانداران را قربانی نماییم نه، پارسایی در این است که توانا باشیم تا برهمهٔ‌چیزها با اندیشه‌یی‌آرام بنگریم.»

لوکره‌تی یوس به‌وجودخدایان همان گونه اعتقاددارد که اپی کوروس‌داشت. وی‌بر آن است که خدایان‌دورازهرنوع مداخله واندیشه‌یی دربارهٔ انسان‌ها، شادمانه زندگی‌می کنند نه‌آنان‌رادرامورطبیعت وجهان‌دست‌درکاری است‌ونه‌به‌اعمال‌وافعال انسان‌ها می‌پردازند ونه انجام قربانی‌ها ومراسم ونماز ورسوم را ارجی می‌نهند خدایان درجای‌خود به مهرورزی وخوش گذرانی سرگرم‌اند وحتا درامورآفرینش

نیز دستی ندارند آیا این دور از عقل سلیم نیست که این همه نابه سامانی ها و آشفته گی‌ها وشرور را به خدایان نسبت دهیم ؟ . این مجموعهٔ بی انتهای هستی تنها بر خود قایم‌است وخود قانونی‌است کلی که‌بیرون از آن هیچ‌چیزی‌وجودندارد. آن‌چه از تغییرات، تبدلات ، تحولات وتکاملی که رخ می‌دهد ، به دل‌خواه‌طبیعت، یعنی‌قانون کلی‌است واین‌مجموعه خود خداست ، یعنی قانون است وبر گزیده‌ترین راه پرستش که در بردارندهٔ بهترین آرامش‌نیز می باشد و در خور فرهیخته گان و خردمندان است‌همانا شناخت‌ومهرورزی‌این‌قانون‌یاخدا ویاطبیعت‌جلوه گرمی‌باشد.

در روش اتومیسم *Atomism* یا ذره گرایی نیز فلسفه‌اش به ژرفای اندیشه‌یی سترگ است . آیین اصلی‌اش چنین است که : « هیچ‌چیزی وجود ندارد مگرذرات وخلاء» وی برخلاف اتومیست‌ها هرگز لفظ ذره **Atom** را به کارنمی برد، بلکه این‌ذرات ابتدایی را *Primordia* ( اصول ) یا *Elementa* (عناصر ) ، ویا *Semina* ( دانه ها ) می‌نامد . به هرانجام نطفهٔ فلسفی وی در اصالت هیولی یا ماده و مکان می‌باشد و کمیت این دو درجهان هیچ گاه دگر گونی نمی‌یابند . هیچ‌چیزی‌ازعدم به‌وجود نمی‌آید وتباهی ، نابودی نیست ، بلکه دگر گونی است . ذرات **Atoms** نه دوچار تباهی می‌شوند ونه‌دگر گونی را درآن‌ها راهی است. بی‌صدا ، بی بو ، بی‌رنگ ، جامد و بی‌انجام می‌باشند هنگامی که ترکیب می شوند ، اشکال و کیفیات بی شماری پدید می‌آورند و بدون وقفه در سکون ظاهراشیا درجنبش و حرکت‌اند.

تنوع ، ترکیب وتألیف ذرات است که موجب آفرینش جهان وهستی شده است. درآغاز ماده شکلی‌نداشت‌و به‌صورت ذرات دربسیط هستی‌سرگردان‌بودوچون به تدریج به درون هم راه یافته و ترکیب شدند ، موادی بی شکل چون هوا ، آتش‌وزمین‌پیدایی‌یافته و ازآن‌هاماه وخورشید وستارگان وجود یافتند.ستاره گان

اخگرهایی هستندمحاط در اثیر ، یاغباری که ازلطیف‌ترین‌ذرات تر کیب‌شده‌است. پاره‌یی ازاین غبار درزمان‌هایی‌دور ازاصل خود جدا شده وبراثر گردش به گردخود سرد شد ورمین پدید آمد حوادثی طبیعی نه‌خشم خدایان است نه‌مهرشان ، بلکه تنها براثر روی داده‌هایی طبیعی حاصل می‌شوند . زمین‌لرزه حاصل فشرده گی بخارات‌وجوی‌بارهای زیرزمینی‌است ، تندر وآذرخش نتیجهٔ طبیعی‌درهم‌فشرده گی ابرها است ؛ وباران رطوبتی است که به وسیلهٔ خورشید بخار شده و دوباره به‌زمین باز می گردد

پیدایی‌بشر ، شکل‌واندام او، وانسان وجانداران دیگر حاصل انتخابی کاملا طبیعی می‌باشند . هیچ عضوی در بدن به‌این‌منظور پدید نیامد که آدمی‌ازآن‌سودی بردارد ، بلکه هرعضوی که پدیدآمد، فایدهٔ خودرا نیز به همراه آورد وضع‌فعلی زاییدهٔ هوشیاری وموقع سنجی ومهندسی ذرات نیست ، بلکه نظم موجودبه‌این‌علت است که ذرات درزمان‌هایی بسیار دراشکال گوناگون تر کیب وتلفیق گشته وهمهٔ تر کیبات ممکنه را پدید آورده‌اند ، ـ واین است منشأ چیزها ونسل‌های بزرگ . در آغازین ومیانین مراحل تر کیب ، بسیاری ازجان داران پدید آمدند که غول هایی ناقص وابتر بودند و درجریان تکامل وانتخاب اصلح تباه‌شدند بی‌آن که‌نسل خودرا باقی گذارند وتنها آن‌نوع جان‌دارانی پاینده گی‌یافتند که قادر به‌حفظ‌خود وسازش با محیط بودند .

آن‌چه که اهمیت‌وارزشی دیگرداراست، توجیهی‌است که ازذهن می‌شود.وی چنین توجیه می کند که ذهن *Animus* همان اندازه واقعیت دارد که چشم و گوش‌و دست وپا ، ودر واقع خودهم چون اندامی است که افزار روان *Anima* می‌باشد ، نفخه‌یی حیات بخش که عبارت‌است ازماده‌یی‌لطیف‌ودقیق که درسراسر بدن‌پراگنده می‌باشد وموجب جنبش اعضا می‌شود . آن‌چه که منشأ احساس است،عبارت است‌از

انعکاس تصاویر سطح اشیاء به‌روی این‌مادهٔ رقیق یاذرات متشکله که‌ذهن‌نـام دارد حواس محك راستین حقایق می‌باشند واین درست نیست که خرد می توانـد آلت سنجش حقیقت باشد ، چون خود متکی برتجربه ، یعنی احساس است .

و اما روح وروان ـ آن‌هم عنصری است کاملا مادی وقرین با بـدن و جسم آدمی : به‌هیچ روی تعریف وشناختی مبهم وما بعدالصبیعی ندارد نه‌جاودان است ونه معنوی ، نه‌قبل ازشکل گرفتن جسم به‌عنوان‌ودیعه‌یی بوده ونه پس ازسـاکن ماندن بدن به‌زندگی ادامه خواهد داد. بابدن به‌وجود می‌آید ، بابـدن زندگی می‌کند ، پیر می‌شود و ازدارو وشراب اثر می‌پذیرد و به‌هنگامی که‌بدن به‌میرد ، ذرات آن پراگنده می‌شود . روان بی‌بدن ، ازاحساس ومعنی تهی است ، و اصولا روان بدون حواس به‌چه‌کار می‌آید ؟ .زندگی را بایستی به‌سان ملکی مطلق به‌ذهن نقش نیندازیم ، بلکه بایستی به‌عنوان ودیعه ووامی ازآن نگاه‌داری وسود جویـی کرده و به‌هنگام‌ترکش گوییم. مرگ‌نیز امری است طبیعی ومعمول که‌هیچ گونه هراسی برنمی‌انگیزدو آن‌چه که‌موجب ترس وبیم از مرگ می گردد ، وجودپندار آخرت است . اما آخرتی‌درکار نیست ، چون دوزخ همین‌جا است و لهیب‌اش رنج هایی‌است که‌ازشهوات ، نادانی‌ها و گمراهی‌هایمان برمی‌خیزد . بهشت‌نیزدرهمین جا است ، در نهان خانهٔ اذهان آرام و بی تشویش خردمندان واقعیت دارد.

فضیلت نیز نه در ترس ونیایش خدایان ونه در پردهٔ فریب نـاك گریز از زندگی و لذات مشروع است ، بلکه فضیلت در فعالیت هم‌آهنگ حواس و قوای ذهنی ؛ تحت فرماندهی خرد حاصل می‌شود . آرامش ، صفا و فضیلت راستین آدمی در ساده‌زیستن یاروانی آرام‌است به سبزه‌زارها و کناره‌های دریای‌نیل گون‌لمیدن و مهربه خانواده وتیمار کودکان کردن بسی‌شایسته‌تراست تا به‌تکلف در تـالارهای مجلل به سربردن . در روش اخلاق وسلوك زندگی متوجه می‌شویم که راهی خود

به خودبه‌مسیحیت گشوده‌می‌شود که**سه‌نه‌کا**و**مارکوس‌اوره‌لی‌یوس**و**اه‌پیک‌ته‌توس** و دیگران هرچه بیشتر آن را هموار وراه‌وار ساختند البته فلسفهٔ لوك ره تی‌یوس از زمان او گوس‌توس در پردهٔ فراموشی و استتار رفت و تا دوران نوزایی هم‌چنان باقی ماند و از آن پس اه‌پی کوروس و فلسفهٔ او دگر بـاره زنده وجان دار شد لیکن این فلسفه همواره مورد طرد توده وعامهٔ مردم ومورد قبول‌و گرایش‌تحصیل کرده گان وروشن فکران بوده است ، چون مذهبی است که مواد مخدری نداردتا به‌کار توده آید ورنجشان را بانعم و آسایش‌های ماورای گورو آن سوی زندگـانی دردناکشان تسکین بخشد .

## ۴ ـ گذرگاهی به‌مسیحیت

سه‌نه‌کا، زندگی‌وتحصیل، تبعیدوایام‌دوری، بازگشت‌ومربی‌امپراتور، مرگ دردناك‌او، ثروت‌فراوان وزندگانی ریاضت‌گونه، کم‌خواره‌گی وفلسفهٔ‌آن، دربارهٔ‌خدا ، روح‌وروان، بهشت‌ودوزخ ، روش اودردیانت ، وضع‌زمان ، نشان‌های‌مسیحی درتعالیم‌او ، گناه‌ازلی ، مهربانی‌و مودت ، جدایی‌دیانت‌وسیاست ، تشکیل‌کلیسا وسازمان‌آن ، تعریف‌فلسفه ، فضیلت‌وخرد، تحلیل‌واثرفلسفهٔ‌او

همان گونه که لوك‌ره‌تی‌یوس درخشان‌ترین چهرهٔ اه‌پی کوروسی می‌باشد ، **سه‌نه‌کا** رانیز بزرگ‌ترین فرد رواق گرای درایتالیامی‌دانند . لوسی‌یوس آنه‌اوس سه‌نه‌کا Lucius Annaeus Seneca درسال‌چهارم‌میلادی‌در **کوردووا** Corduva [قرطبه] به‌دنیاآمد . در کودکی به روم برده شد وبـه زودی در رشته‌های مختلف تحصیلاتی‌کامل کرد ازپدرش‌مارکوس آنائه‌اوس‌سه‌نه‌کا Marcus Annaeus - Seneca که معلم معانی و بیان بود ، این‌فن را فرا گرفت . از محضر **آتالوس** Attalus رواقی ، فلسفهٔ رواق گرایی راآموخت و از **سوتی‌یون** Sotion روش

پوتاگوراسیان [فیثاغورسیان] را فراگرفت . یکی از نزدیکانش نیز موجب شد تابه سیاست عملی و آموزش آن اقبال نماید .

طبعی داشت محتاط وزیرك وخویی بدبین واخلاقی درسلوك زندگی مرتاضانه. باآن که ازثروتی بسیار سرشار برخوردار بود ، خوی‌اش غلبه داشت . در خـوراك بسیار امساك می‌نمود وبرای این کار فلسفه‌یی داشت که ازآن سخن خواهیم گفت . مدت‌زمانی از گوشت‌خواری‌پرهیز کردوهم‌چون مارکوس‌اوره‌لی‌یوس بر کاه‌وجای ناهموار خوابید . بسیار به اندیشهٔ‌خود کشی بود وانتحار را مدح‌می گفت .

هنگـامـی کـه **کالی‌گولا Caligula** کره موتی یوس کـوردوس Cremutius Cordus را مجبور به خود کشی کرد ، یعنی سرنوشتی که‌درانتظار خودش بود ـ رساله‌یی دربارهٔ تسلیت به‌دختر کوردوس‌نوشت که نزدیك بود به‌امر امپراتور اعدام شود ، امابرخی اورا از مرگ نجات دادند . اندکی بعد وی‌رامتهم کردند که بـا دختری از اشراف روابط نامشروع دارد ، پس تبعیدش کردند . در تبعیدگاه که جزیرهٔ کورس Cors بود ابتداهشت‌سال‌را باآرامشی رواقی گذراند ، لیکن به‌تنگ‌آمد ونامه‌نوشت تارهایی‌اش‌دهند ودرخواست‌اش‌مثمر ثمر واقع‌نشد. به سال ۴۸ میلادی **اگ‌ری‌پی‌نا Agrippina** مادر **نه‌رون Neron** که به دنبال معلمی بود شایسته برای پسرش ، وی‌را ازتبعید فراخواندتاهم‌چون مربی‌یی‌برای امپراتور جوان باشد . ازاین‌زمان است که زندگی سیاسی وپرنشیب وفرازش‌آغاز می‌شود . پس‌از ایام درازی‌ازکار سیاست کناره گرفت وبه‌مطالعه پرداخت‌تاسرانجام کشف توطئه‌یی برای قتل امپراتور کشف‌شدوسه‌نه‌کارا نیزمتهم به‌همکاری باتوطئه گران نمودند . امپراتور پیکی فرستاد تا به‌فرمانش به‌زندگی خویش پایان‌دهد. سه‌نه‌کا در کمال‌آرامی رگ خود راگشود ونامه‌یی به منشیان تقریر کرد . آن گاه جام شوکران خواست وطبیب وی‌را درحمامی گرم نهاد تارنج وددرا کمتراحساس

نماید وسرانجام پس‌از رنجی بسیار به‌سال ٦٥ میلادی در گذشت

درزمانی که به‌عنوان صدراعظم دردربار نه‌رون سر گرم بود، مطابق باروایت ثروت‌اش معادل با (۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ سی‌سترس) معادل باسه‌سد میلیون تومان‌بود. به‌همین‌جهت تهمت‌هاوافتراهایی به‌وی بربستند. سه‌نه‌کا به‌آرامی درجواب‌می گفت دانش‌مند هیچ گاه موظف‌نیست که در فقرونا‌داری به‌سر برد وثروت هر گاه‌ازراهی مشروع ونیك بدوروی‌آور شود ، راه خردآن است کـه‌آن‌را پذیره شده و درحیطهٔ خود گیرد . لیکن این‌را نیز یادآور می‌شد که خردمند راستین‌آن کسی است که‌در هنگام‌ضرور ، به‌راحتی و بدون تأسف بتواندآن ثروت را رها کند شاید وی نیز دراین‌جامی‌خواهد همان مفهومی را که‌اپیك‌ته‌توس‌بعدها گفت به‌رساند : «هر گز دربارهٔ چیزی مگو آن‌را ازدست داده‌ام ، بلکه فقط به گو آن‌را پس داده‌ام» به هر انجام درمیان چنین ثروتی به‌فقر و ریاضت زندگی می کرد برتشکی ناهموار و انباشته از کاه می‌خفت . ازمشروبات تنها به نوشیدن‌آب اکتفا می کرد، وآن قدر در کم‌خواره گی اصرار داشت که اندامش سخت نزار ونحیف شده بود ، واین نه‌از روی سوداگری، خست‌واخلاق بازرگانی بود ، بلکه مبتنی بر حزم خردمندانه و روش فیلسوفانه‌اش بود . وی برآن بود که پرخواره گی آفت هوش و عقل است ، فراست وزیر کی را می‌کاهد و کودنی وخرفتی می‌آورد : زیاده‌خواری در خفه گی روح نقشی بسیار دارد».

هنگامی که سرانجام با تمهیداتی بسیار توانست ازکار صدر اعظمی‌ودستگاه امپراتوری کناره کند ، برایش دورانی‌بود ازشکفته گی . به‌سن شست‌وپنج‌ساله گی که‌سخت نحیف بود ودر عوض ازذهنی تند وهوشی‌در کمال توانایی برخوردار بود، سرانجام برآن شد تا به‌آرزوی دیرینه‌اش امکان ارضایی به‌دهد و کتاب‌هایی را که دوست می‌داشت به‌خواند . چنان که از قراین برمی‌آید ، در این دوران دگر باره

نوشته‌های اه‌پی کوروس را باز خوانده است وسخت تحت‌تأثیر قرار گرفته ، چون به‌خلاف اه‌پیك‌ته‌توس باشور وشوقی چنان از اه‌پی کوروس سخن‌می گوید که ازیك رواق گرای سخت‌بعید است .

خدا گرایی وبی‌خدایی‌اش نیز جالب است وی ابتدا این مسأله را در بارهٔ معرفت وشناسایی طرح می کند که آدمی نمی‌تواند نسبت به همه‌چیز بخرد وشناسا باشد . ما هم چون پاره‌هایی در بی‌نهایت و لحظاتی در ابدیت هستیم و چون چنین پاره‌ها وذراتی [انسان] به‌خواهند که کل عالم و هستی کامل [خداوند] را توجیه وتفسیر نمایند، بی‌شك پا در گل می‌مانند به همین‌جهت است کـه تا اندازه‌یی به ماوراءالطبیعه وحکمت‌الاهی کاری‌ندارد . لیکن این‌یك‌وجه‌ویك‌جانب فلسفهٔ مردی است که چهره‌های بسیار وجانب‌هایی چنددارد . مطابق بانوشته‌هایش مشکل است که بتوان ثابت نمود مـردی خدا گرای است یا بی‌خدا ، وحدت وجودی است یا افلاتونی ، مادی است یا معنوی ، یك‌تا گرای است یا ثنوی جایی خدا برای او موجودی است که مراقب همه می‌باشد ، نیك کاران را دوست داشته و نداهایشان را جواب می گوید وبالطف بی‌دریغش نیکان را یاری می‌نماید . جایی نیز وی رابه عنوان علت‌العلل‌وعلتی‌غایی وتغییر ناپذیر می‌داند که اموربشری والاهی را به‌نحو یکسانی انجام می‌دهد

در بارهٔ روح نیز اندیشه‌یی دارد تیره ونا به‌سامان . بر آن است که روح‌دمی است مادی ولطیف که به جسم، جان و حرکت می‌بخشد، ـ و از این جـا است که متوجه‌می‌شویم‌رواق گرایی‌واه‌پی کوروسی‌دررم بروفق اوضاع زمان ووضع‌اجتماعی تاچه حد نزدیك شداند توجیه‌اش بسیار دوپهلواست که می گوید روح هـم چون خدایی است به سان میهمانی در قالب تن . هم‌چون سیاست گری ماهر و ورزیده ، محافظه‌کاری خودرا درعرصهٔ زمام‌داری به معنویات و امور مذهبی می کشاند . در

بارهٔ زندگی پس ازمرگ نیز گاهی بازبانی که گویای یقین است سخن می گوید و گاه هم چون ملحدی با زبانی طنز آلوده از آخرت یاد می کند .

اما بهطور کلی روش سه نه کادر دیانت هم چون شیوهٔ مارکوس اوره لی یوس بوده که تقریباً یك قرن پس ازاو می زیسته است . روشی مذهبی بوده است که درعین حال که نیرو وتسلایی دراین جهان به گروندگانش می داده ، نظر و توجهی نیز به یك حیات اخروی داشته است . پنداردارى بهاین که «جسم زنجیرروح وموجب اسارت وتاریکی آن است، وروح بایستی دایماً در کوشش باشد تا ازقید اسارت جسد بهرهد» حتا درجامعهٔ ملحدانی که مسیحیت میانشان به شکفتن پرداخت وجودداشت .

وضع آشفتهٔ زمان ، قدرت زورمندان و بهره کشی شدید ازفرودستان وظلم و بیداد فراوان ، نیازمندی شدیدی بهوجود آورده بود که به موجب آن توده هـای وسیع به تسلیت روحی نیازمند بودند که مقامی عالی تر منشأش باشد . این احوال شکلی به مذهب داد که هرچه بیشتر از امور دنیوی جدایی گرفت . چـون مذهب تنها وسیلهٔ ارتباط با سلسلهحقایقی عالی ترشمردهمی شد کهافرادی رنج دیـده وتوده هایی که هدف ظلم وبیداد بودند می توانستند بهوسیلهٔ آن خود راتسلابخشند. درهم چون زمانی بود که معتقدات حیات دنیوی معمول قرون کلاسیك درهم شکسته شده و میان دولت ومذهب جدایی می افتاد ومذهب استقلال می یافت ، و حتا کاربدان جا کشید که بعضی اوقات دولت خود تحت الشعاع دستگاه مذهبی قرار مـی گـرفت. نتیجهٔ طبیعی این استقلال روز افزون آن شد که مذهب توانست خودرا بهصورت یك مؤسسه ودستگاه ویژه وقائم بهخود درآورد که درروی زمین معرف و مدافع حقوق مردم ونمایندهٔ وظایفی باشد که افراد مردم بهعنوان اعضای شهر آسمانی بایدانجام دهند . این دستگاه بهصورت کلیسای مسیح متشکل گردید ودرحالی کـه از مردم فرمان بری ووفاداری می خواست به دولت نیز اجازهٔ دخالت درکار خودرا نمی داد

واند کی نگذشت که دولت را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داد وتاپایان قرون میانه دورانی تاریك ودهشت‌آور را درتاریخ به‌وجود آورد .

سه‌نه‌کافلسفهٔرواقی‌را انعطاف پذیر کرده وبدان جنبهٔ انسانی بخشید.هر گاه زه‌نون پیدایی می‌یافت و به رواق گرایی سه‌نه‌کامی نگریست، بی‌شك سخت ملول می‌شد اما درواقع این‌سه‌نه‌کانبود که تغییراتی فاحش درروا‌ق گرایی انجام داد ، بلکه دست وخواست زمان بودوسه‌نه‌کاکار گزار وعاملی محسوب می شـد . سه‌نه‌کا گناه‌کاری را امری ذاتی ونهادی انسانی می‌داند وبه‌همین جهت‌است که‌جنبهٔ‌انسان دوستی و گذشت ومهرورزی درقسمت فلسفهٔ اخلاقی‌وی مقامی‌شایان توجـه داشته واین درحقیقت پدیده‌یی‌است درروا‌ق گرایی متأخر

در حقیقت اخلاق مسیحی بازآوردهٔ مسیح‌نامی نبود ، بلکه‌ساخته‌وپرداختهٔ نیازهای زمان وعکس‌العمل روح اجتماعی بود. دراین مورد وایـن‌قسمت ازفلسفهٔ اخلاقی در رواق گرایی؛ باروش رواقی‌قدیم واولیه تفاوت قابل ملاحظه‌یی موجود است . سه‌نه‌کا بالنده گی اخلاقی ومباهات رواق گرایان قدیم را نکوهش‌می کند. اعتقاد به این که شرارت عصیانی است نهادی در وجود بشر ، اورا به‌مهرانگیزی‌و تیمارداری می کشاند و برای رحم ومروت و گذشت ارزشی بسیار قایـل می‌شود هم‌چنین اعتقاد به این که خداوند پدر انسان است وعقیدهٔ‌برادری انسان‌ها، دلیلی است کـه بشر دوستی اووجملهٔ این مفاهیم وارد مسیحیت شده است. این مسایل و مواردی دیگر چون بدبینی او ، عصیان برعلیه سوء اخلاق زمان ، مهرورزی‌واین کـه خشم را بـا مهر بایستی جواب گفت ، واندیشهٔ دایمی اش به مرگ مـوجب آن شد تـا **ترتولی‌یان** Tertullian او را یـك مسیحی و **اوگوس‌تین‌پارسا** Saint Augustin نیزباشورازوی یاد کند.

هنگامی که آثار اپی کوروس را مطالعه می کرده است ، به‌شوری درفلسفه

و گرایشی عظیم بدان نایل آمده است، می گوید: «آزادی در فهم حقیقی فلسفه می باشد، و بنده گی فلسفه، متضمن آزادی حقیقی است. درك فلسفه، آزادی و سلامت ذهن است. بدن هر گاه یك بار از بیماری درمان یافت، باری دیگر به اسارت درخواهد آمد، اما ذهن همین که درمان شد، دگر باره بیمار گونه نخواهد شد و جاودانه درمان شده است. حال بایستی مفهوم گردد که سلامت چیست: ذهن هر گاه مطمئن باشد و درك کند که جملهٔ خوشی‌ها، سودهایی که به دنبال‌شان می‌رویم و آن آرزوها و تمایلاتی که مردم بدان گرایش دارند در قبال زندگانی آسوده و خوش راستین اهمیتی و ارزشی ندارند، این خود قاعده‌یی است که به موجب آن خود و تحولات خود را به سنجی، و درواقع در آن روز آزادی حقیقی را به‌دست آورده‌یی که درك کنی، مردم کامیاب، شوربخت‌ترین مردمانند.»

فلسفه علم خرد است و خرد هنر زندگی، اما خود خرد چیست؟ و آیا می توان آن را تحصیل کرد؟ جواب این پرسش مثبت است و پاسخ به آن خود پاسخی نیز از برای پرسش نخستین می‌باشد. خرد را در زندگی روزمره می‌توان کسب کرد. آدمی بایستی قاضی اعمال خویش باشد. به انتهای هر روزی اعمال خود را به‌سنجد. نسبت به خطاها و اعمال ناشایست خویش سخت گیر و دربارهٔ دیگران با ملایمت و نرمی داوری کند. فرزانه گان را به‌هم نشینی و دانشمندان را به گفت و گو بر گزیند. فلسفه به‌خواند نه به‌شکل ناقص و خلاصه‌یی از آثار فیلسوفان، بلکه آثار کامل را مطالعه نماید. به‌جای آن که کتاب‌های بسیاری مطالعه کند، کتاب‌های خوب را به دفعات به خواند. ذهن را بایستی ترتیب و نظم بخشید و این نظم و ترتیب عبارت است از سکون دریك جا و توانایی مصاحبت با خود. تنها گزینی و خود گرایی برای حصول این نظم ذهنی عملی است شایسته و در جمع چنان باش که خود تنها می‌باشی.

سرانجام درواپسین سخن از این رواق گـرایی که گذرگاهی ساخت برای اخلاق وسیاست مسیحی ، بایستی‌ازدغدغهٔ آرام گرایانه‌اش دربارهٔ‌پذیره شدن مرگ وانتخاب آن سخن گفت. هنگامی که **نه‌رون** مأموری فرستاد تا از سه‌نه‌کای پیر در بارهٔ توطئه‌یی که برعلیه اوشده بود استفسار نماید ، سه‌نه‌کا جواب داده بود که‌دیگر به سیاست وهیچ چیز دیگری دل‌بستگی ندارد ، جز آرامش وآسودگی . و چون مأموربه‌نه‌رون گزارش‌داد که: «هیچ‌نشانی ازهراس ودغدغه‌آرامش اورا برهم نزد، واثری‌ازاندوه‌برچهره‌اش‌نقش‌نبود»،نه‌رون گفت: بازگرد وبه‌او به گو به‌میر.سه‌نه‌کا این پیام رابا آرامش‌کامل شنید ودرحالی که‌همسر وفادارش را به‌آغوش داشت‌رگ راگشود ، منشی خواست وصفحاتی چند تقریر کرد پس جام شوکران خواست ونوشید ومرد .

می گفت زندگی همواره چنان نشاط‌آور ودل‌خواه نیست که درخور ادامه‌و بایسته‌گی باشد ، پس از دوران کمال ، بهتر آن است که به خوابیم . درنامه‌یی به **لوسی‌لی‌یوس Lucilius** دوست‌خودوفرماندار سی‌سیل[**سی‌که‌لی‌یا Sikelia**]، شاعر و فیلسوف اپی‌کوروسی نوشته : از جملـه دلایلی که هیچ‌گاه نمی‌توانیم از زندگی شکوه نماییم ، آزادی‌مان می‌باشد ، آزادی ازقید وبند زندگی که‌هیچ‌گاه برخلاف میل‌مان مارا دربند نکرده پیش‌ازاین ورید خود را جهت سبك‌بـاری از وزنی گران بریده‌یی ؛ حال‌هرگاه‌قلب خودراسوراخ کنی ، آن نیشتر راهی‌برایت به‌سوی‌آزادی خواهد گشود ، آری آرامش مطلق رابه کمترین بهایی می‌توان فرا دست‌آورد به‌هر سویی که‌بنگری ازاین‌آرامش ، فقدان‌اندوه وغم‌نشانی‌خواهی یافت . آن پرت‌گاه ژرفـرا می‌بینی ؛ سقوط ازآن ، فروافتاده‌گی دردهـانهٔ فراخ آزادی است. رودخانه ، آن برکهٔ عمیق وآن دریای عظیم رابه چه‌سان می‌نگری؟ هان آزادی را دریاب که درعمق آن‌ها است . اوه که کلام را به درازی می کشم،

کسی که نتواند به‌نامهٔ خود پایان دهد ـ چه گونه می‌خواهد زندگی خودراخاتمه بخشد ... واما دربارهٔ خودم ، دوست عزیزم ، عمرمن پایان گرفته ، پیمانه‌ام‌لبریز ودر انتظار مرگم .»

## ۴ ـ امپراتور فیلسوف

مارکوس اوره‌لی‌یوس ، خاندان ، کودکی ، تحصیل‌وتربیت ، در راه امپراتوری، هم‌کار امپراتور آن‌تونین، مرگ امپراتوروجانشینی‌فیلسوف،مرگش‌درخیمه‌گاه‌جنگ، فلسفه‌وتعریف‌آن، راه‌خرد، فضیلت‌وشیوهٔ تحصیل‌آن، بدبینی، انهدام‌بشر، دربارهٔمرگ، اخلاق‌مسیحی، رفتاربابدان، جبراو، نیکی‌پاسخ‌بدی، تحلیلی ازروش‌او

از رواقیانی که پس‌از سه‌نه‌کا پیدایی یافتند، از دو کس بایستی نام‌برد،یکی **مارکوس اوره‌لی‌یوس Marcus Aurelius** ، امپراتوربزرگ‌رومی، ودیگری **اه‌پیك‌ته‌توس Epictetus** که درآغازبرده‌یی بود که بعدهاآزادی‌یافت.زندگانی وفلسفهٔ این هردو به‌یك‌اندازه شگفت است، برده‌یی فیلسوف و امپراتوری فیلسوف که هردو گرایشی سخت به فلسفهٔ رواقی داشتند

مارکوس اوره‌لی‌یوس به‌سال ۱۲۱ میلادی زاده شد . پدر بزرگش **انی‌یوس وه‌روس Annius Verus** سه‌بار به فرمانداری رم رسیده و پـدرش پیشهٔ قضاوت داشت . مادرش **دومی‌سی‌یا ـ لوسی‌لا Domisia Lucilla** نیز ازخانوادهٔاشراف بود وبه‌زهدوتقوا شهرتی بسیار داشت . جهت مارکوس بهترین معلمین‌را استخدام کرد واورا با زندگی زاهدانـه و باتقوایی بار آورد . انجام‌کارهایش بدون کمك برده‌گان ، پیشه‌ساختن‌صبر وبردباری درتحمل شداید ، جلوگیری‌از خواهش‌های نفسانی را درهمان کودکی بـه‌خوبی‌آموخت برخی از معلمین او خود از رواق گرایان بودند وبرخی دیگر از کسانی که‌به‌این فلسفه‌گرایشی بدون‌سرسپرده‌گی

داشتند . هنگامی که به‌سن هیجده‌ساله گی‌رسید امپراتور **هادری‌ین Hadrien** از سنا برایش معافیتی تحصیل کرد واورا به‌نظارت هزینهٔ‌دولتی گماشت، وچون‌در گذشت جانشین‌اش **آن‌تونین Antonin** که‌جانشینی نداشت‌وهمسرش **فوس‌تین Faustin** خالهٔ مارکوس اوره‌لی‌یوس محسوب می‌شد ، فیلسوف جـوان را به فرزندی قبول نمود . آن‌گاه مدتی بعد خاله اش دختر خود فوس‌تین جـوان‌را کـه دختر خالهٔ مارکوس می‌شد به‌زنی بـه‌وی داد و شایـد یکی ازعلل مهم رنجوری تنی چند از فرزندانش‌ونقصان عقل **کومودوس Commodus** پسروجانشین نالایق‌اش‌ازهمین ره‌گذر هم خونی باشد . به‌سال ۱۴۷ میلادی آن تونین امپراتور وی را به‌طورکلی در مقام خود شریك‌وهم‌کار گردانید وسرانجام به سال ۱۶۱ وی را رسماً به‌جانشینی انتخاب نموده واندکی بعد در گذشت . مارکوس اوره‌لی‌یوس در آن هنگـام چهل ساله بود ومجلس سنا اختیارات مطلقه را به‌وی واگذاشت .

زندگی‌اش نشیب و فراز بسیاری داشت توطئه‌ها ، جنگ‌های پی درپی با وحشیان و بربرها،زهد وریاضت‌وپارسایی، تحصیل فلسفه وعشق به‌فضیلت‌وراستی، وتکامل پارسایی‌اش و زندگانی زاهدانه‌اش براریکهٔ امپراتوری به‌واقع بسیاری به شگفتی می‌ماند . درآخرین جنگی که با بربرها نمود ، بر اثررنجوری و بیماری قبلی به تی‌فوس که به‌همه‌جاسرایت کرده بود مبتلاشد و دربستر مرگ افتـاد . در بستر مرگ درحالی که از تب وتاب‌بیماری جان گاهی درعذاب بود، پیوسته‌تکرار می کرد که: «جنگ کردن چه مصیبت‌بزرگی‌است». لحظه‌یی‌قبل ازمرگش‌اندکی به‌آرامی گراییده بود.شب تیره‌یی‌دراردوسایه گسترده‌بود وازوی پرسش کردند که اسم شب‌را تعیین نماید. نیروهایش رابه‌یاری خواست و به‌آرامی گفت : « به روید آفتاب طالع‌رادریابید، چه من‌درحال غروب هستم. » واین اشاره‌یی‌بودبه‌فرزندش،- و اندکی بعد در گذشت .

به سال ۱۷٤میلادی ، یعنی شش سال پیش از آن که زندگی‌رابدرود گوید ، به نوشتن کتابش به نام « خطاب به خود » *Ta eis Heauton* پرداخت . البته اقوال دراین باره گونا گون است ، اما آن‌چه که مهم می‌باشد اصل مسأله است. البته در آن هنگامی که دست به نگارش برد ، آن چه را که در آغاز آموخته بود ، دراثر دورانی فترت وجنگ‌ها وسفرها و گرفتاریهایی که برای امپراتوری بزرگ پیش می‌آید ، به فراموشی سپرده بود ، به‌همین جهت اصالت آن بیشتر و شایسته تر می گردد. کتاب «خطاب‌به خود» بعدها به‌عنوان اندیشه‌ها مشهور شد وشامل‌دوازده کتاب است که در شرایطی سخت ومیدان‌های جنگ وخیمه‌ها نوشته شده است

مارکوس اوره‌لی‌یوس‌نیز هم‌چون رسم‌زمان‌خود ، مبنای‌شناختی که‌ازفلسفه داشت ، توضیح نظری ما بعدالطبیعه نبود ، بلکه فلسفه را مکتب اخـلاق و کسب فضیلت و روش راستین زندگی‌می‌دانست . دانش وعلم درحقیقت درجریان‌زندگی بایستی عنوان ابزاری شایسته را داشته باشد برای بـه زیستی، ورنه از آن هیـچ فایده‌یی بر نمی‌خیزد : « آیا چه چیز درزندگانی می‌تواند راه‌نما باشد ؟ تنها یك چیز ، وآن فلسفه‌است . » و این فلسفه نه به‌شکل منطق است و کسب آن در درس گاه‌ها ، بلکه آموزش مستمر اخلاق است در راهروزندگانی . رهبری فلسفه به وسیلهٔ عقل انجام می‌شود و خداوند به همه کس نفس باطنی رهبری‌را که‌همان‌عقل باشد ، بخشیده است و فضیلت‌جز تمکین برعقل نیست .

پارسایی‌اش برخوردار اززندگی زاهدانه است . به هنگامی کـه هنوز سنی نداشت ، بربستری ازکاه می‌خوابید . ریاضت‌اش درجوانی آن چنان‌رنجور، نحیف وعلیل‌اش کرده بود که‌هم‌چون‌سه‌نه‌کا در هنگام مرگ تنی‌بس تکیده ولاغرداشت. تن وتمامی‌اعمال وابسته بدان را طرد می کند: «لذت نه خیراست و نه مفید » ، به همین جهت است که می گوید : « آن کس که به دنبال لذات از جهت این که خیر

است می‌دود ، ویا از آلام به‌لحاظ این که شراست می گریزد - بی‌دین است . چون یك‌چنین کسی که از طبیعت غالباً زبان به‌شکوه می گشاید ، وطبیعت را سرزنش می کند که لیاقت وی را به هنگام تقسیم مواهب در نظر نگرفته است » . بایستی ازقانون طبیعت پی‌روی کرد واین‌روش دیانت و اخلاق وشیوهٔ سلوکی‌است‌زاهدانه وتسلیم انگیز : « کسانی که‌می‌خواهند از طبیعت پی‌روی کنند ، باید خود را باوی هم داستان نمایند ودرقبال لذت والم ، مرگ وزندگی ، افتخار و گم نامی و همهٔ اشیایی که طبیعت این اشیاء را به‌یکسان به‌کار می‌برد رفتار مشابهی‌پیش گیرند . »

بدبینی‌اش‌از گذرانی زندگی ، ناپایداری وموقتی بودن رنج می‌بردو بهترین درمان : « برای کسی که از حقایق تلخ آزرده شده ، کوتاه‌ترین وعادی‌ترین کلام کافی‌است تا هر نوع اندوه وهر گونه وحشت را ازخاطرش به‌زداید،وآن‌این است :

مانند برگ‌های درختان،

که باد برزمین می‌ریزد ،

نسل‌های آدمی چنین هستند . »

ویا تذکر تلخ آگین‌اش که : « بنگر که آدمیان چه زود گذر و بی‌ارجند، وآن چه دیروز مخاطی کوچك بود ، فردا مومیایی یا خاکستر خواهد بود . تمامی فضای زندگی‌انسان‌اندکی بیش نیست وبااین‌وصف باچه اندازه‌ناکامی‌ها آگنده است . و باچه تن بی نوایی باید گذرانده شود ! آن‌را از درون بـه برون به گردان و به‌بین چه گونه چیزی است .»

آن‌چه که در این دوران بسی ازلحاظ پژوهش‌های روانی در اجتماع‌شایستهٔ ارزش است ، مدح وستایش مرگ است . ملاحظه شد **سه‌نه‌کا** چه گونه آن‌رامدح می گوید ، ومی‌بینیم که **مارکوس اوره‌لی‌یوس** به چه‌سان‌آن را چون یك پدیدهٔ طبیعی پذیره می‌شود ، وخواهیم دید که **اه‌پیك‌ته‌توس** باچه‌شور وشوق‌مسیح‌واری

بدان گرایش می کند . اغلب فلاسفه ومفکران این دوره مرگ‌را ستوده اند و از آن پس آخرت را باز ساخته‌اند ، چرا ؟ بی‌شك انقلاب ، آشوب ، بیداد ، ظلم و نارضایی از زندگانی‌دنیوی این‌چنین امری را موجب شده است : « مرگ راخدا مپندار ، بلکه هم چون یکی از خواسته‌های طبیعت آن را به خوبی پذیره شو ، چون در واقع مرگ نیز به‌سان کودکی ، جوانی ، سنین کمال ، کهولت ، تولید مثل ، آبستنی ، زایمان و دیگر اعمال طبیعی که به مقتضای هرفصل زندگی فرا می‌رسند، یك پدیدهٔ طبیعی است . پس مرد خردمند نبایستی در برابر مرگ خشم ، اندوه و بی اعتنایی بروز دهد ، بلکه بایستی آن را چون دیگر پدیده‌های طبیعی به آرامی ویکسانی به پذیرد . » و یااینکه : « مرگ آرامش حواسی است که دیگر واکنشی‌بروزنمی‌دهدوآرامش‌لذاتی‌است که‌دیگر ماراتصدیع نمی‌دهد.»

اخلاقش سخت مسیح گونه وخوی‌اش انعطاف پذیر دربرابر دشمنی و بدی است به‌جامعه و انسانیت عشق می‌ورزد : « بامدادان هنگامی که برای خاستن از خواب به خود زحمت‌می‌دهی ، با خود به گو : من بیدار می‌شوم تا یك کارانسانی انجام‌دهم.» لذت درخدمت خلق‌است ودرواقع‌بایستی‌به‌اخلاق قدیسی که‌می گوید: « تنها یك لذت ویك رفع خسته گی بیشتر وجود ندارد ، و آن پرداختن از کاری سودمند به حال جامعه می‌باشد ودگر باره ادامهٔ آن که‌لذتی است اندوه زدا ــ در صورتی که خدا رادرنظرداشته‌باشی.» به‌سختی‌واکراه دربارهٔ این مسأله می‌اندیشد که بدانی نیز در جهان وجود دارند . شیوهٔ برخورد با بدان وشریران آن‌است که بیندیشیم‌ایشان‌نیزانسانند . بهترین راه انتقام جویی از بدان ، شبیه نبودن به‌آنان است . دراین‌جا هرگاه فیلسوفی به نوعی جبر ، هرگونه که بایستی باشد،ایمانی نورزد ، بی‌شك نمی‌تواند چنین‌عقیده‌یی ابرازنماید . وی برآن است که بدان و شریران محکوم به حکم اوضاع واحوال خارج‌اند : « هرگاه کسی به تو بدی‌روا

داشته ، زیان از آن اوست ، تکلیف‌تو آن است که اورا به بخشی . » ، چون خصیصهٔ آدمی دوست داشتن‌است ، دوست داشتن کسانی که بدو بی حرمتی می کنند و تو بدین مقصود خواهی رسید چنان چه باخودبیندیشی که آن‌ها با توازیك‌خانواده‌اند و ازروی نادانی و علی رغم میل خود مرتکب گناه می گردند و به زودی تووآن‌ها دیده از جهان‌خواهید پوشید ، به‌ویژه آن که آن‌ها به توهیچ گزندی نرسانیده‌اند، زیرا آن‌ها نتوانسته‌اند ارادهٔ تورا به‌کاری ناشایست منحرف گردانند . »

مارکوس‌اوره‌لی‌یوس، این امپراتورقدیس‌وپارسا، دردوازده بخش کتاب‌خود که به‌دوازده انجیل می‌ماند ، همه ازاین گونه سخن‌ها گفته. دربارهٔ اخلاق، پرهیز گاری ، آرامش ، تحمل در برابر شداید ، نیکی ومهرورزیدن ، خوبی کردن در برابرزشتی و بدی ، آرام ساختن روح ، آزادگی درعمل و اندیشه و بسیاری چیز های دیگر باروحی آرام که به زمزمهٔ جویباری می‌ماند پند گفته همان گونه که سه‌نه‌کاراه روی از روش اخلاقی و سلوك مسیحی بنا کرد ، مارکوس اوره لی یوس هشتی‌یی برای‌مذهب جدید ساخت ، واه پیك ته‌توس از این راه رو وهشتی‌به‌صحن وسیعی هدایت شد .

## ۵ ـ بردهٔ فیلسوف

اه‌پیك‌ته‌توس برده ، زندگی‌او ، ارباب‌شقی‌وتحمل بسیار ، درراه جدید، اربابی‌برده،آموزش‌فلسفه، آزادی ، سفروسکنای تازه ، شروع به‌تدریس، اساس فلسفهٔ او ، روش تدریس فلسفه ، بی توجهی به فیزیك و متافیزیك،تعریف فلسفه، توجه به‌زندگی ، روش‌نیك‌مرد وبرتر مرد، آدمی‌صاحب هیچ‌چیز نیست ، توجه به‌هدف ، دربارهٔ مرگ ، در بارهٔ خدا وانسان ، توجه عمیق به‌خدا وستایش‌او، مشابهت های بسیار با مسیحیت،فیلسوف حواری، تلفیق‌فلسفه‌ومذهب،تحلیل

**اه‌پیك ته توس Epictetus** در حدود سال پنجاه میلادی درهیه راپولیس

Hierapolis زاده شد ، وچون مادرش کنیزی بود ، طبعاً خودش نیز برده‌یی محسوب می‌شد. در آغاز چندبار خرید و فروش شد و به‌اصطلاح چنددست گشت تا این که سرانجام به‌وسیلهٔ **اپافرودی توس** Epaphroditus غلام آزادشده‌یی که در دستگاه امپراتوری **نه‌رون** Neron قدرت وشوکتی داشت خریداری شد . مزاجی ضعیف و بدنی رنجور ونحیف داشت و بی شك براثر جوریکی از صاحبانش ، پایش شکسته ولنگ شده بود . دراین باره داستانی نقل می کنند که تحمل ومناعت رواقی وتسلیم وآرامش مسیحیان اولیه‌را می‌رساند. روایت است که صاحب شقی وسنگ دلش روزی پایش را باآلت شکنجه سخت‌تاب می‌داد اپیك ته توس به آرامی گفت : پایم را می‌شکنی ، وچون سخن‌اش به حقیقت پیوست گفت: به تو نگفتم که پایم راخواهی شکست ! . لیکن با این احوال مدت هفتاد سال زندگی کرد . براثر نرم خویی و آرامی صاحب‌اش به وی اجازه داد تا فلسفه بیاموزد واو ازمحضر **موزونی یوس روفوس** Musonius Rufus بسیار استفاده کرد. براثر حوادثی به‌نی کوپولیس Nicopolis سفر کرده ودر آن جا سکنا گزید دانش‌جویانی چند گردش جمع آمده و وی شروع به تدریس کرد . یکی از دانش جویانش به نام **آرین** Arrien از طریق تندنویسی آثارش را گرد آورد و خدمت بزرگی انجام داد . وی این آثار را تحت عنوان « دیاتری بایی *diatribai* [ خرده‌ریز] منتشر ساخت و این کتاب جز همان « رسالهٔ مباحث » چیزی نیست . سبك‌وی ناهموار ، عادی و پوشیده از طنز وهزل است . اخلاقش نیز در زندگی طنز آمیز بود . مجرد زندگی می کرد و حتا خودرا ونوشته‌هایش رابه‌هجومی گرفت. سرانجام درسال‌های واپسین زندگی روش سخت خود را در مجرد زیستن شکست وهمسری اختیار کرد تا از کودکی سرراهی مراقبت نماید

اپیك‌ته‌توس به‌طبیعت وما بعدالطبیعه علاقه‌یی نداشت . آن‌چه که ذهنش را

مشغول می‌داشت روش زندگی شایسته بود . وی بر آن بود که برای آدمی چه اهمیتی وجود دارد که تمام موجودات مرکب از ذرات [اتوم‌ها] باشند یا مبدیی از آب وخاك وهوا و آتش داشته باشند. آن‌چه که کافی است شناخته شود کنه خوبی و بدی و برقراری زندگانی شایسته‌یی می‌باشد. از مارکوس اوره‌لی‌یوس بسیار پیشی جست که فلسفه را بحث نظری در ما بعدالطبیعه نمی‌دانست، بلکه آن‌را آموزش مستقیم اخلاق تعریف می‌کرد از برای زندگانی ، ــ چون وی می‌گفت : فلسفه تنها خواندن کتاب در بارهٔ عقل نیست ، بلکه داشتن وعمل کردن نحوه‌یی عقلانی است آن‌گاه به روش زندگی ، شرکت درامور اشاره می‌کند و دراین‌جا نقیضی را سخت آشکار می‌کند. آن‌چه که برای آدمی مهم است، آن که چنان زندگی‌اش را ترتیب دهد که خوش بختی‌اش هرچه کمتر به اشیاءِ خارجی وابسته گی داشته باشد . از اه‌پی کوروسی‌ها به بدی یاد می‌کند وزندگی زاهدانه‌را نکوهش می‌نماید و نیك مرد را آن کسی معرفی می‌کند که در کارهای اجتماعی مردانه شراکت ورزد .

دربارهٔ پی‌روی ازقانون طبیعت هم‌چون مارکوس اوره‌لی‌یوس ابرام و اصرار می‌ورزد. هیچ چیز فی‌نفسه بدوخوب نیست. چون همهٔ امورازقوانین طبیعت می‌زاید: مرگ وزندگی ، بیماری وسلامت ، خیر وشر ، دارنده گی و ناداری ، بردگی و آزادی وبسیاری چیزهای دیگر برای نیك‌مرد یکی است چون بایستی از قوانین طبیعت پی‌روی کند . اه پیك ته‌توس نیز می‌گوید درس هایی که در فلسفه بایستی هرروز تکرار و عمل وثبت‌شود ، پذیرشی است در برابر حوادث خارجی. هیچ کس مطلقاً صاحب‌چیزی نیست . بایستی ادعای تصاحب دربارهٔ چیزی نکرد . هنگامی که‌چیزی ازچنك به در می‌رود ، نبایستی گفته‌شود که فلان‌چیز را از دست دادم ، بلکه بایستی گفته شود آن را پس دادم و این امر دربارهٔ همه چیز وهمه کس ازمال وزمین وزن‌وفرزند وسلامت وچیزهای دیگر شمول وکلیت دارد . آدمی هدف شایسته

ومعنوی خود را در زندان ومسند امپراتوری هردو یکسان می تواند انجام دهد و در حقیت این‌امر دربارهٔ مارکوس اوره‌لی‌یوس که‌یك‌امپراتور بود ، واه‌پیك‌ته‌توس که یك برده بود صدق می کرد .

پس مشاهده‌می کنیم که‌آن‌چه که اهمیت داردهدف است ، نه‌مکان‌وموقعیت. مرد برتر درهر جا ومکان وهرحالی می‌تواند هدفی‌را که به‌زندگی شایسته‌یی می انجامد دنبال کند . یك برده روحاً می تواند آزاد باشد ، چون **دی‌یوگه نس** Diogenes ؛ و یك زندانی می‌تواند مطلقاً ازآزادی برخور دار باشد هم چون **سقرات** ؛ هم‌چنین یك امپراتور می‌تواند برده باشد چون **نه‌رون** Neron .

هم‌چنان که اه‌پیك ته‌توس و مارکوس اوره‌لی‌یوس دربسیاری ازمواردیگانه ویانزدیك هم اندیشیده‌اند، دربارهٔ مرگ‌نیز روالشان یکی است . مردبرتربایستی به مرگ‌هم چون‌بیندیشد که به‌یك‌حادثهٔ فرعی می‌اندیشد و باآن‌ـ آن گونه‌مواجه شود که بایکی ازقوانین طبیعت روبروشده‌است:« هر گاه ساقه‌های گندم‌ازاحساسی برخوردار بودند، می‌بایستی آرزو می کردند که‌هر گز درو نشوند ؟ ... برآنم که آگاهی یابی که مرگ به‌هیچوجه بدبختی‌نیست . کشتی‌غرق می‌شود ، پس‌من‌چه چاره ساز کنم؟ هیچ، من‌هم بدون اینکه ترسی‌به خود راه‌دهم غرق می‌شوم ، بی‌آن که سر به‌عصیان علیه خدا بردارم . آن‌چه که به این‌جهان می‌آید، قهراً بایستی نابود شود ، من جزیی‌از کل‌هستم ، هم‌چنان که یك ساعت جزیی ازروزاست ...»، ومارکوس‌اوره‌لی‌یوس‌نیزمی گفت:

آن‌چه ازخاك پدید آمده ،
به خاك بازمی گردد ؛
و آن‌چه ازاثیر پیدا شده ،
به کرات آسمانی می‌پیوندد.

عقایدش دربارهٔ خدا و انسان جالب است اپیک‌تتوس اغلب برای خوانندگانش یك مسیحی نخستین ومؤمن می‌نماید فلسفه اش با زهدی لطیف و نوعی از خود گذشته گی که جنبهٔ برترش پایین‌تر از ارزش تعالیم امپراتور فیلسوف است همراه می‌باشد . طبیعت شخصیتی است دارای هوشی عمیق و نیرویی مدیر وممیز بارها بالحنی پرشور ازنظم دقیق وشکوه مرتب زمان ومکان ودلایلی که نشان وجودطرح ونقشه‌یی درطبیعت است سخن می گوید . هرچیزی برای مصرفی وهرشیأوافزاری بنابر مصلحت واصلی ساخته‌وآفریده شده‌است وکارخداوند ازروی حکمت می‌باشد. این خداوند بازهم چون خدای سه‌نه‌کا پدری مهربان است که‌جملهٔ آدمیان‌درحکم فرزندان او، وبرادران‌هم‌می‌باشند . حال آیا اپیك تتوس خود یك‌مسیحی‌مؤمن است یا نوشته‌های‌مسیحیان‌راخوانده وباآنان‌آشنایی داشته ویا این‌اوضاع‌واحوالی بود که براثر نظام امپراتوری روم منشأ چنین‌افکاری درنقاطی مختلف شده‌است ؟. هم‌چون پولس حوّاری مردمان را ترغیب می کند تاآمال وخواست‌های خود رابا مشیت الاهی‌منطبق‌سازند،راضی‌به رضای خداوند وهم‌چون‌پیامبری میان‌خلق‌باشند: «خدا می گوید : برووبه وجودمن‌شهادت به ده... خداوندمرابه این جهان‌فرستاده تا پیغامبر وشاهدی باشم برای او، ومردم را بیاگاهانم که‌جملهٔ اندوه‌ها و ترس هایشان بیهوده‌اند . مرد برتر هیچ گاه هدف بدبختی ورنجی نمی‌شود ، چه درقید حیات باشد وچه درحلقهٔ مرده گان . خداوند زمانی مرا دراین‌جا برمی‌انگیزاند، وزمانی درجایی دیگر . فقر وحبس وزندان وسیله‌یی است ازبرای تهذیب‌وتربیت من تا شایسته‌تر بتوانم مردمان را به‌وجود او بیاگانم .»

بر خلاف آن‌چه که تاریخ گواهی می کند ، روش مسیحیت ، نه‌آن که با اصراری به جریان مذهبی مسیحیت اشاره کنیم ـ قبل ازآن که تصور می‌شود ، در امپراتوری روم شکفته گی یافته‌بود ، و حتا پیش از آن که مسیحی‌راده شود، روش

او در امپراتوری روم نفوذ وجریان داشت اه پیك ته‌توس ، مارکوس اوره‌لی‌یوس وسه‌نه‌کا که از آنان یاد کرده شد ، درواقع بایستی از قدیسان مسیحی به‌شمار آیند، نه‌آن که فلاسفه‌یی به معنای واقعی کلمه. اینـان و دیگران دستگـاهی فلسفی باز ساخته گی نکردند ، بلکه آیینی بنیان گذاشتند مذهبی که برغموض و گـذشت ، افتاد گی و رهبانیت ، فضیلت و اخلاقی آرامش طلبانه وصلح‌جویانه متکی بود. با جریانی اه‌پی کوروسی که‌لوك‌زه‌تی‌یوس به‌وجود آورد وتصورمی‌رفت که‌بنیان‌مذهب برافتد ، کارد گر گونه گی یافت و موجب آن شد تا کسانی‌هم‌چون اه‌پیك ته توس باشوری سرشار ازترس مذهبی ، دردورانی شرکت آلوده آن چنـان سرودی برای خدا به‌سازد که بسیار عمیق‌تر ، جالب تر ورساتر ازستایش راهبان مسیحی باشد :

« آن‌چه زبانی‌است که توان داشته باشدازباز گویی‌سپاس‌خدایی بر آید ؟ ..هر گاه از داشتن خودوشناخت‌راستین‌بهره‌یی‌داشتیم، درعیان ونهان به‌جز ازستایش‌ونیایش خداوندی وباز گفت داده‌های او چه می کردیم ؟ آیا این گونه نبایستی باشد که همان گونه که‌زمین را شیارمی‌زنیم ودانه می‌پاشیم ومی‌خوریم ، سرودی بلند گونه درستایش خدا به خوانیم ؟ آیا نبایستی تنی چند از راست پنداران و پارسایان از شماباشند که این‌کار راازجانب شماانجام دهند ، و به نام شما ، به‌نام همهٔ‌مردمان برای خداوند گار سرودهایی در بزرگ داشت وستایش به خوانند ؟ »

اه پیك‌ته‌توس مسیحی است درپوشش برده‌یی فیلسوف که‌به‌رواق گرایی نه، بلکه به بشریت‌عشق می‌ورزد. مارکوس اوره‌لی‌یوس به سختی‌مردمی‌بدمی‌شناخت. بدی وشرارت فی‌نفسه وجود ندارد، بلکه این‌ها عوارضی هستند زود گذر وبه‌همین جهت است که اه‌پیك ته‌توس برآن‌است تاشریران وخیانت پیشه گان‌رادرمان کند، چون این‌ها نیز آفت‌روح‌اند ومبتلایان به‌آن بایستی درمان‌شوند. بابرده گی‌سخت به مخالفت می‌خیزد. اعدام را امری مذموم می‌شماردوبر آن است که‌آدمی‌بایستی

هر روز وجدان خودرا بررسی نماید واین همان است که سه‌نه‌کا آن را راهی برای بازرسیدن به فضیلت وخرد برمی‌شمرد. مردمان رابرمی‌انگیزد که دربرابر تهمت و افترا عصیان نورزند، بلکه باقبول تعارف آمیزی طرف را شرمنده کنند وجواب بدی را بانیکی بازدهند. دربرابرسر کشی امیال بایستی‌مقاومت ورزید ، تن را و خواهش‌های‌جسمانی‌راخوارداشت. همان گونه که **مترلینک** فیلسوف‌عجیب‌قرن‌ما ازپرنمودن وخالی کردن پلیدی‌آمیز کیسهٔ جسم درخشم، شرم وناراحتی‌بود ، این متفکرقدیس‌نیزازاین‌جهت جسم‌راخوارمی‌شمارد. گاهی کلامش‌طعم گفته‌های زهد آمیزاوگوس‌تین پارسا Saint Augustin و کسانی چون **عبدالله انصاری** را می‌دهد : « خداوندا ، ازین پس من تسلیم مشیت وارادهٔ توام که هر گونه خواهی رفتارنمایی . من ازتو هستم ، من‌پاره‌یی ازروح توام وبه همین جهت نمی‌خواهم از آن‌چه که تومی‌خواهی‌واراده می کنی بر کنار باشم ، به‌هر کجا که اراده‌وخواست تواست مرابر کشان و به‌آن‌چه که‌خواهی به پوشانم . » چون **مسیح** مردمان رابر کنار ازغم فردا می‌دارد و به مهربانی ودوست داشتن ترغیب می کند و تابدان جا پیش می‌رود که بسیاری وی را یکی از مسیحیان صدر اول می‌پندارند که به شکلی سخنان **عیسا** را شنیده و خوانده و تحت‌تأثیر قرار گرفته باشد .

## ۶ ـ عصر قبل ازایمان

چه‌گونه‌گی مذهب و فلسفه قبل از مسیحیت ، همواری جاده ، گذرگاهی برای‌ایمان ، واپسین رخ داده‌ها ، جریان شکاکیت ، لوسی‌بن چهرهٔ درخشان این‌عصر ، زندگی و آثار ، هجو نامهٔ خدایان، گرفتاریها و درمانده‌گی زه‌اوس ، دشمن سرسخت خدایان ، مناظرهٔ فیلسوف وسرور خدا ، مناظرهٔ یك‌رواق‌گرای ویك اپی‌کوروسی، در بارهٔ فلاسفه ، فلسفه‌چیست، زندگی پرآشوب مردم ، بهترین‌زندگی کدام است ، نقد وتحلیل ، پایان دوران شك، آغاز ایمان

واپسین سال‌های پیش‌ازمیلادونخستین سال‌های پس ازمیلا درحدودیك‌قرن

فلسفه‌یی که رنگ‌وبوی مسیحی داشت ، درقلب گاه مسیحیت پیش رفته بود . این در حقیقت بازسازی وزیر بنایی بود برای استواری که بتواند به‌زودی تحمل بـار مسیحیت ، یعنی کیشی نورا بنماید ـ اماپیش از آن کـه روم به تسخیرعیسویت در آمده باشد ،مشرق زمین‌سراسر فرهنگ یونانی رافرا گرفته بود. ازاصالت‌فلسفه ودیانت قدیم واصیل یونانی وهم‌چنین رومی اثری بسیار اندك و ناچیز به‌جا بود . فلسفهٔ رواق گرایی که‌ریشه‌اش‌سخت وابسته به خاورزمین بود ، در قرن‌اول‌میلادی وظیفه‌اش را به انجام رسانیده و می‌رفت تا در پوشش مسیحیت آرایشی‌ابدی کسب نماید هر گاه از این دید گاه به‌کاوش در دردیانت و فلسفهٔ یونانی دست یـازیم ، فرآوردهٔ این کوشش اندیشه‌هایی است سخت مذهبی ، آن‌شیوهٔ مذهبی که از روش خدایان اولمپی بسیار دور است واگر اندکی تساهل‌ورزیم ، شاید به این رسیم که روش اسرار آمیزوعارفانهٔ اورفه یوسی ودی یونوسوسی که خود ریشهٔ خالص‌شرقی داشتند به پیروزی‌رسیده بودند. جباری امپراتوران ، خود کامه گی فرمان روایان، شکست‌های فراوان وپی درپی ، اختلاف فاحش طبقاتی ، نارضایی سخت‌برده گان وفرودین گروه‌های اجتماع که سخت در اسارت و نارضایی بودند ، آشفته گی‌وضع اقتصادی و بسیاری دیگر از عوامل گرد هم آمده و فرهنگ و فلسفهٔ پیش رفته ، مادی واجتماعی وکار آمد عهد **په‌ریك لس** Perikles را به نوعی مذهب اسرار آمیز باعناصری بسیار از مابعدالطبیعه و اوهام وخرافات دگر گونه ساخته‌بودند. درآغاز ، یعنی درعصر طلایی ، ایمان ازدست رفته ومنطق‌جای گزین‌آن‌شده بود،ـ اما دراین زمان‌واکنشی برعلیه‌منطق و گرایشی به ایمان پیشین‌درکار تکوین‌بود. یونان، فلسفه وفرهنگ ودیانت آن، راهی دراز را درهشت‌قرن پیموده بـود از خداگرایی بدوی به دوران شکاکیت نخستین سوفستاییان ، وآن گـاه به الحـاد **ده‌موك ری توس** Demokritus ، و بعد دوگونه گی و انعطـاف **افلاتون** ، و

طبیعت گرایی یا ناتورالیسم *Naturalism* **ارستو** ؛وسرانجام پان تهایسم *Pantheism* رواق گرایان راهی بسیار دراز بود که به فلسفهٔ عرفانی زاهدانه تسلیم گشته و بر آن سر بود که مدتی بسیار دراز غنودن گیرد تا دگر باره درعصری دور ، بازگشتی دیگر نماید به دوران طلایی

به هر انجام درچنین گیرو داری از یك جریان مخالف نبایستی غافل بود ، چون دراین بحبوحهٔ زهد وعرفان ، **هه‌سی‌یودوس Hesiodos** دیگـری برعلیه خدایان اولمپ و درحقیقت نهضتی که دراطرافش در گیر بود ، علم مخـالفت را در پردهٔ هجو وطنز افراشته بود . وی **لوسی‌ین Lucian** نام داشت وازسوریه و کناره های شط فرات بود زبانش سریانی و به‌احتمال نژادی سامی داشت اما آن چه که به‌تحقیق نزدیك است وی درساموزاتا **Samosata** واقع در ایالت دور افتـادهٔ کوماژه‌نه **Commagene** زاده شده است نخست گرایشی داشت به‌پیکره‌تراشی، اما به‌زودی به آن چه که‌موردعلاقهٔ قلبی‌اش بود روی کرد . پس‌از گذراندن‌زمانی در تحصیل‌فلسفه وعلم بیان به‌عنوان‌دانشمند وفیلسوفی گردنده درشهرهایی به‌آموزش فلسفه‌پرداخت ، تا سرانجام به سال سدوشست وپنج در آتن مستقر شد . روزگارش بافقر وناداری‌می گذشت‌وروح‌سر کش‌وعاصی‌اش وی‌را بیشتر درفقر نگاه‌می‌داشت. درجریان همین‌سال‌های فقروبی‌چیزی مار کوس‌اوره‌لی‌یوس متساهل وی رااز این گرداب نجات بخشید وشغلی به وی درمصر ارجاع نمود ، لوسی‌ین بدان سرزمین سفر کرد وبه‌سال نامعلومی‌درهمان جا وفات یافت .

آثارش فراوان وجمله گی ازدست برد زمان محفوظ‌مانده اند . شیوه‌اش در نوشتن ، به روش گفت‌و گو *Dialogue* وبسیار روان ، ساده ودرخشان می‌نوشت. به هنگام مطالعه هیچ گاه این اندیشه پیش نمی‌آید که فلسفه می‌خوانیم. نوشته‌هایش هواخواهان وخوانندگان بسیار داشت ، چون خسته کننده نبود و باپیرایش طنزو

هجوی دل‌پسند همراه بود لوسی‌ین هیچ گاه زبان وقلمش ازبد گویی نسبت بـه خدایان ، وهجو ودست‌انداختن آنان‌خسته گی نمی‌پذیرفت .دریکی‌ازنوشته‌هایش، شخصی‌به‌نام **مه‌نی‌پوس Menippus** می گوید که‌به‌هنگام کوچك‌سالی‌ونوجوانی آثار **هومه‌روس** و **هه‌سی‌یودوس** را می‌خواندم و ازآن‌همه دزدی ، زنـاکاری ، آزمندی ، نیرنگ بازی وشراب خواره گی و پرخاش‌جویی خدایان‌هیچ‌به‌شگفتی اندر نمی‌شدم ، وهمهٔ آن امور خلاف‌برایم امری‌عادی جلوه می کرد . امابه‌هنگام بلوغ و کمال متوجه شدم این افعال با قوانین سخت ناهم آهنگی دارند و قانون و اخلاق این گناهان را رسماً محکوم می کند . مه‌نی پوس که از این امور سخت به حیرت وشگفتی‌است، سر گشته‌به‌فلاسفه رجوع‌می کند تا ازآنان‌جوابی‌به‌جوید، اما فلاسفه آن‌چنان سر گرم بحث و گفت و گو ومجادله بـا یك دیگر بودنـد که برایشان امکان جواب‌نبود . پس‌مه‌نی‌پوس برای‌خود بالی‌ساخته و به آسمان‌پرواز می کند تا مشکل‌را با **زه‌اوس Zeus** خدای خدایان درمیان بگذارد . زه‌اوس از سر بزرگ منشی‌وی رابه‌سفره گاه‌خدایان دعوت کرده وآن گاه‌کار ودستگاه‌خدایی رابه‌وی می‌نماید. جلوزه‌اوس‌حفره‌هایی هم‌چون‌چاه وجود داشت که‌خدای‌خدایان گوش‌به‌آن حفره‌هامی‌نهادودعاهاوخواسته‌های گروه‌های مختلف بنده گان‌را گوش می کرد . دریا گردان که‌بر کشتی‌های‌خوداندربودند ، گروهی بادشمالی‌ودسته‌یی بادجنوبی تقاضا داشتند. کشت‌کاران باران و گازران آفتاب درخواست‌می کردند، وکسانی دیگر نیز هر کدام و هرجمعی چیزی می خواستند که باهم مغایرت تام داشت . زه‌اوس خدای خدایان بی‌چاره ودرمانده شده بود وسرانجـام پس از طرح نقشه‌یی خدایی تصمیمی اتخـاذ کرد که بنابر مشیت خـدا گونه‌اش مشکـلات را فیصله داد.

ازجانبی دیگرزه‌اوس ومجمع‌بر گزیده‌اش ازاین که‌هم‌کارانی بسیاریافته‌اند

وخدایانی بیگانه ازسرزمین‌های گوناگون واقوام بربر در **پان‌ته‌اون Pantheon** یا [خداخانه] وی گرد آمده و کم وبیش مورد پرستش قرار گرفته‌اند ، خشم گین وناراحت است . دراین قطعهٔ هجوآمیز آدمی به‌یاد چهرهٔ تاب‌ناك **صادق هدایت** ونوشته‌اش به‌نام « افسانهٔ آفرینش » ومقایسه‌یی میان‌وی بالوسی ین می گراید . زه‌اوس ناراحت است که در منطقهٔ اولوم‌پوس Olumpos [کوهی که جای گاه سکنای خدایان یونانی است] به‌سبب ازدحام خدایان‌بیگانه‌بهای‌نك‌تار Nectar [شراب‌ویژهٔ‌خدایان] سخت گران‌شده‌است. زبان‌های گوناگون‌خدایان‌نیزمزیدی برشوآب ازلحاظ عدم تفهیم وتفهم شده‌است. به‌همین‌جهت خدایان‌قدیم‌انجمن کرده وکنکاش می کنند وبراثراین امرهفت‌تن‌ازخدایان‌مأمور حل‌وفصل‌مشکل‌می‌شوند

ازاین گونه نوشته‌ها وموارد درآثار لوسی‌ین فراوان دیده می‌شود هجویه‌یی دردست است ازاین فیلسوف که به‌موجب آن زه‌اوس ، خدای خدایان در دام یك فیلسوف گرفتارشده و به‌طعن ولعن فیلسوفان زبان می گشاید فیلسوف ازخدای بزرگ می‌پرسد که آیا سیطرهٔ سرنوشت‌برخدایان نیز شمول دارد یا نه ؟ زه‌اوس با کمال اطمینان‌پاسخی مثبت می‌دهد. آن گاه مردحکیم خطاب‌می کند که پس به چه سبب آدمیان بایستی به‌شما قربانی بازدهند ؛ وهرگاه سرنوشت و تقدیر بر خدایان به‌یك‌سان چیره گی دارد ، آدمیان برچه اصلی بایستی مسئول اعمال و کرده‌هایشان باشند ؟ زه‌اوس درمانده باخشم و گزند می گوید : « ای‌حکیم ! می بینم که با گروه‌ملعون‌سوفستاییان‌هم‌دم‌شده‌یی. »

نوشته‌هایی این چنین را چه گونه بایستی تعبیر کرد . آیا نوعی تساهل و نادیده گیری دربارهٔ عقاید در گیر شده است ، یا آفتاب ستایش خدایان یونانی‌افول کرده‌واولوم‌پوس و پان‌ته اون را مردم به‌صورت فاحشه‌خانه، دزدخانه وجای گاه شریران ، جنگ افروزان وچاپلوسان ونیرنگ‌زنان شناخته‌اند ؟ حدس دومین‌به

واقعیت نزدیکی بیشتری دارد. درهجویه‌یی **زه‌اوس** را خشم گین ، عبوس، اندوه‌زده وماتم گین می‌بینیم ، چون مشاهده می کند که در آتر، گروهی فراوان گرد آمده‌اند تامناظرهٔ **دامیس** Damis اپی کوروسی و**تی‌موکلس** Timokles رواق گرای را دیده‌بانی کنند . ازاین دو تی‌موکلس رواق گرای سر آن دارد تاوجودخدایان ، مهر وشفقت ونیکویی ورأفت‌شان‌راشایسته‌نماید ، ودامیس بر آن‌است‌تااین پندارها و اوهام رانفی کند سرانجام چنین‌منا ظره‌یی روشن‌است ، زیرا تی‌موکلس‌ناتوان ودرمانده شده ومی گریزد. زه‌اوس ازاین‌روی‌داد به‌سختی ناراحت می شود ، چون مشاهده می کند که تاج وتخت خدایی درهدف گاه‌نیستی واضمحلال قرار دارد .اما **هرمس** Hermes یکی‌ازخدایان‌می کوشد تاسرورخدارا دل‌داری دهدومی گوید : « دل‌قوی دار ، چون بیشترین یونانیان ، گروهی بسیار از فرودین طبقات ومردم پست ، وهم‌چنین جملهٔ بربرها مؤمن باقی مانده‌اند ».

نظرش نسبت به فلاسفه، باز گو گردوزانی‌است مشاجره‌یی میان فیلسوفان . مردی که خواهان‌فلسفه‌است به‌موجب یکی‌ازنوشته‌هایش می کوشد تادر درس گاه فلسفه به‌آموزش پردازد تاشاید ذهنش‌را تسکینی بخشیده وفلسفه‌را چیزی سازد تا جای‌نشین ایمان ازدست رفته‌اش‌باشد . اما فلاسفه را مشاهده می‌نماید کـه سخت سر گرم بحث وجدل ورد کردن‌عقاید هم می‌باشند، بدان گونه که به آموزش وراه بری پرداخته گی‌ندارند آنگاه است که‌ازاین آشوب‌دل گرفته می‌شود و زبـان برنده‌اش به کار می آید که ازاین‌پس‌بایستی‌همان‌سان که‌ازسگان‌هاردوری‌می‌جویم، ازفلاسفه کناره گیرم برای فلسفه تعریفی‌می کند که نظرش را راجع به شناخت مردم ونحوهٔ اجتماعی بازمی‌رساند . درحقیقت نظرلوسی‌ین نیز هم‌چون فلاسفه‌یی دیگر دربارهٔ مفهوم فلسفه، پرداختن به‌امور نظری در مـابعدالطبیعه نیست، بلکه فلسفه راهی است‌جهت رسیدن به فراز گاهی تا بتوان ازآن بلندی همهٔ اطراف و

جهات را نظاره کرد . آن گاه است که از آن بلندی فیلسوف می‌تواند زندگی را که در زیر پا و دیدگانش جریان دارد به بیند ، مردمی سرگشته و بی هدف که به هم پرخاش می کنند، پول به ربا می‌دهند ، دزدی وجنایت می کنند . علیه هم به‌ستیزه برمی‌خیزند، هم را فریب می‌دهند. فلان مرد با تلاش ودشواری بسیاری بر آن است تا فرمان روا شود ، آن دیگری که فرمان رواست با خفتی بسیار بر کنار می‌شود لشکریان دو کشور ودو منطقه درفراخنایی به کشتار هم سخت کوشی می کنند،و... درحالی که نمی‌دانند درزمان نزدیکی بهرهٔ جمله گی شان جز دل مشتی خاك برای خواب گاهی ابدی نیست .

ولی روش لوسی‌ین نفی همه چیز و حتا زندگی نیست . زندگی در چار چوب اعتدال ومیانه روی را می‌ستاید **مه‌نی‌پوس Menipus** که در هجویهٔ خدایان او دستی داشت وقهرمانی بود ، درجهان زیرین از **تی‌ره‌سی‌یاس Teiresias** می‌پرسد که بهترین زندگی کدام است ؟ ، جواب می‌دهد ـ « روش زیست انسان معمولی، شایسته‌ترین شیوهٔ زندگی است کندوکاو درامورمابعدالطبیعه و هر کاوشی جهت شناخت آغاز وانجام جنون است ، جنونی مطلق که بایستی آن ها را بیهوده گویی ابلهان دانی . تنها یك هدف راوجههٔ عمل خود ساز و آن این کاری را که به‌دست داری و بدان سرگرمی، چگونه پایان بخشی بی آن که به‌شور وهیجان دوچار آیی،همیشه بالب خندان به‌راه خود رونده باش.»

این جریان شك گرایی ویژه که لوسی‌ین آن را به‌این صورت متمایز در آورده بود ، پی‌روانی دیگر نیزداشت. **پیرهون Pyrhon** ومکتب‌اش هنوز جان‌دار وفعال بود . کسانی بودند که جملهٔ شك‌های پروتاگوراس **Protagoras** را جان بخشی کنند . البته دراین میان چهرهٔ لوسی‌ین گیرایی وجذبهٔ بسیار دارد . کسانی دیگر چون **انه‌سی‌ده‌موس Aenesidemus** اهل کنوسوس **Cnossus** که‌دراسکندریه

می‌زیست با طرح مشهور خود استدلال می کرد که هر نوع شناختی را غیر قابل حصول می‌نمود . دیگر بایستی از **سکس توس امپی ری کوس** Sextus Empiricus نام برد . وی بدبینی تمام عیار بود که جملهٔ جهان را دشمن خود می‌دانست. همهٔ فلاسفه را پس از تقسیم بندی و گروه کرده گی باشدت رد می کند . همه چیز می گوید و هیچ چیز نمی گوید فلسفه‌اش هر گاه بتوان بدان نام فلسفه اسناد کرد آمیزه‌یی شگرف ازجملهٔ شك‌ها است که بالحنی ستیز مآبانه وهزل وطنز نوشته‌شده‌است .

به هرانجام این واپسین نشان صریحی است از بی‌ایمانی وشك ورزی. ازاین پس نخست به کندی ، و بعد به تندی جریان ایمانی شگرف که در قالبی به نـام مسیحیت جای گزین شده پخش می‌شود . مسیح ومسیح گرایی درحقیقت وسیله‌یی و دست آویزی بودند برای تحقیق آن‌چه که جبراً برمدار اوضاع واحوال اجتماعی می‌بایستی رخ دهد وروم بیش ازهرمنطقه‌یی دیگر آماده گی پذیرش داشت. مردمی سر کوفته ، درزیر زنجیر ظلم و بیداد وبرده گری خردشده ، دستگـاه امپراتوری فاسدی که **نه‌رون** به پست گاه و منجلابش کشیده بود ، مردمانی وا خورده از دنیا وزندگی که درجست‌وجوی تسلایی بودند این ندا راشنیدند : «بیایید نزدمن ای تمام زحمت کشان و گران باران ومن شمارا آرامی خواهم بخشید » وبدان پاسخ دادند .

## بخش بیست وششم
## ازعیسا تاکونس تان تین

### ۱ ـ زندگی و مرگ پیامبر

سال تولد ، روز زاده شدن ، چه‌گونه‌گی زایش ، دوران جوانی ، نام ووجه تسمیهٔ آن، خاندان و پیشه ، یحیای تعمید دهنده ، رسالت وعقاید او ، تعالیمش ، گرایش عیسا به یحیا ، سفر برای تعمید، دوران‌چهل‌روزهٔ بیابان‌گردی ، آغاز سه‌سال رسالت و موعظه،مقدمات مرگ ، جریان معبد اورشلیم ، خیانت یهودای اسخر یوطی ، حکم مجمع روحانیان‌یهود ، فرمان‌قتل،به صلیب کشیده‌شدن،حوادث‌پس‌ازمرگ

دربارهٔاین که‌آیا اصولا **عیسا** وجود داشته است یا نه، دراین مقام‌جای‌بحث وسخن نیست . دراین مورد که بحثی کوتاه‌است از اصول‌اساسی مسیحیت،وجریان فلسفه در بطن این مذهب ، تنها درآغاز به زندگی مسیح می‌پردازیم تولدش را ازسال چهارم میلادی تا سال اول گفته‌اند که ارجح همان‌سال چهارم است دربارهٔ روز تولدش هیچ‌گونه آگاهی مستندی در دست نیست ، ولی به سال ۳۵٤ میلادی آن‌چه که امروز سنت می‌گوید ، یعنی روز بیست وپنجم دسامبر ، روز تولد عیسا شناخته شد. این‌تصمیم ازجانب بعضی‌ازکلیساهای غربی وهم‌چنین‌کلیسای‌روم‌اعلان و تصویب و تثبیت شد اما اساس این امر بسیار روشن است . در برخی از کشور های اروپایی و به ویژه روم آیین مهرپرستی [ *Mitraism* ] بسیار رواج‌داشت . روز بیست وپنجم دسامبر ،روز جشن‌اصلی آیین مهرپرستی ، یعنی‌روز زایش آفتاب شکست ناپذیر بود . جشن های بسیاری برپا می‌شد و گرایندگان فراوانی به

انجام مراسم وشعایری می‌پرداختند کشیشان وکلیسا به این‌حیله ونیرنگ‌دست یازیدندوعلی‌رغم‌مخالفت‌هایی بسیار این روزرا روز تولد مسیح اعلام کردندوبدین وسیله ازجریانی مخالف جلوگیری کردند ومدت‌چند سالی بر اثر این تـداخل، جشن‌زایش آفتاب نیز که متعلق به مهر گرایان بود، به‌حساب مسیحیت گذارده‌شد تاآن که میترائیسم براثر عواملی ازمیان رفت .

زاده شدن‌پیامبردر **بیت‌لحم** ،یکی‌ازقراءنزدیك‌اورشلیم‌رخ‌داد. پدرش‌یوسف که پیشهٔ‌درود گری‌داشت هنگامی که‌به‌فرمان امپراتور **اوگوس‌توس Augustus** سرشماری عمومی شروع شد با همسرش از **ناصره** به بیت لحـم کـه وطن اجدادش بود روانه شد تا مطابق سنت معمول یهود دروطن خویش ثبت نام نماید . چنان که مشهور است **مریم** همسر یوسف درحالی که دوشیزه وباکره بود، آبستن شده وهنگامی که به‌بیت‌لحم وارد شدند ، درد زاییدن داشت . چون جایی در آن بحبوحهٔ ازدحام نبود ، دراصطبلی سکنا کردند وعیسا شبانه دراصطبل به‌دنیا آمد . نامش را عیسایایسوع‌نهادند که‌میان‌یهودیان‌رواج داشت و به معنای«یاوریهوه»بود.

از دوران جوانی‌اودراناجیل چیزی نیامده است . به سن‌هشت ساله گی‌طبق روش‌یهودیان‌ختنه‌شد. بی‌شك پیشه‌اش نیز همان درود گری بوده است،چون‌معمولا دراین عصر پیشه وحرفه‌ارثی بود حساسیت بسیاری در بارهٔ طبیعت ازخود نشان می‌داده و بامردمان بسیاری ازاصناف گوناگون معاشرت داشت . در کـنیسه اغلب اوقات حاضر می‌شدو بادقت به‌استماع‌ومطالعهٔ اسفار می‌پرداخت . محیط‌مذهبی‌اش سخت پرآشوب وآگنده‌ازناروایی‌ها بود نفوس بسیاری ازیهودیان درانتظارظهور پادشاه حقیقی‌یهودیان ومسیح‌موعود بودند تاآنان را ازقید اسارت وبنده گی‌رهایی بخشد. خرافات‌واوهامی‌چون سحروجادو ، وجود فرشته وجن ، دیوومملك،تعویذو وعزایم خوانی ، غیب گویی‌وطالع بینی‌وطلسم اندازی‌ازحقایق مسلم‌شناخته‌می‌شد.

عیسا بدون شك باعقاید ، روش وتعالیم فرق گونا گونی در آن عصر آشنا بوده‌است، اما آن‌چه که درحقیقت برانگیزاننده‌اش شد وسخت تحریك اش نمـود ، مواعظ یحیای تعمید دهنده ، پسر الیزابت دخترعموی مریم بود

**یحیا** درواقع آخرین وبزرگ‌ترین پیامبری بود که مأموریت داشت تاقوم برگزیدهٔ یهوه‌را به توبه‌ونجات‌سوق‌دهد. درزمان‌عیسا ،وی مردم راتعمیدمی‌داد، از گناهان وآلوده گی‌ها پاك می کرد ومردم را بشارت‌می‌داد که مسیح‌موعودبه‌زودی ظهور می کند . چنان که برمی آید ، این یحیا مردی بوده جوان وهم سن عیسا که به روایت **مرقس** و **متی** پوست به‌تن کرده وملخ‌خشك وعسل می‌خورده است.مردم را از گناه و بی بند وباری برحذر می کرد ومی گفت که خود را برای تحمل روز رستاخیز[قیامت]آماده‌سازند چون‌عیسا به‌سن‌سی‌ساله گی‌رسید، آوازه‌وشهرت«تعمید دهنده » رابسیار یافت، برانگیخته‌شد تابه نواحی رود اردن که یحیاموعظه‌می کرد ومردمان را تعمید می‌داد به‌رود پس‌ازتعمید یافتن ، چهل روز در کوه و بیابان‌به تنهایی به سر برد و پس ازآن به میان مردم باز گشت تا رسالت‌اش را انجام دهد ازآن پس سه‌سال میان مردم به موعظه وتبلیغ پرداخت تاپایان‌مرگش فرارسید

سرانجام زمان مرگش فراآمد . نزدیك به‌عید فصح بود ویهودیان در معبد اورشلیم جهت‌قربانی‌واهدای‌نذور گردمی آمدند عیسا به هنگام ورودش‌به‌اورشلیم ازاین که صحن‌معبدراعرصه گاه‌رباخواره گی‌ونزول‌ودزدی وبسیاری‌ازناهنجاری‌ها دید به خشم اندر شد . **مرقس** و **لوقا** می گویند که او ویارانش بساط سوداگران و میزهای صرافان و کسبه را واژگون ساختند و با تازیانه‌یی ازطناب آن مردم سودپرست و کوردل‌را از معبد بیرون راندند وعیسا تا چند روز بدون مانع بـه موعظه درمعبد پرداخت. عیسا خطررا احساس کرده بود وشب به اتفاق یارانش‌در نقاطی از بیرون شهر پناه می‌برد .استقبال پرشوری که‌ازوی در اورشلیم انجام‌شد،

عمال حکومت وروحانیان یهودی را به‌چاره‌جویی برانگیخت . آنان واهمه داشتند که مبادا جمعیت‌های میهن‌پرستان که سری پرشور داشتند بامسیح گرایان وعناصر ناراضی دیگر درآمیخته وشورشی برپا سازند که به‌خود مختاری حکومت و سلطهٔ روم وازدست‌رفتن خاخام‌ها منجرشود خاخام بزرگ شورارا معتقد کرد که وجودمسیح خطری است جدی برای قوم یهود و هرگاه او ، یعنی یك‌تن به میرد بهتراست تا ملتی معدوم‌شود .رأی با اکثریت مورد قبول واقع شد ودستور توقیف عیسا صادرشد.

آن‌چه که از قراین برمی‌آید ، عیسا ازتصمیم شورای روحانیون یهود آگاهی یافته بود . پس‌از روز چهاردهم ماه یهودی نیسان وسوم آوریل سال ۳۰ ویا ۲۹ میلادی باحواریونش غذای فصح را درخانهٔ دوستی در اورشلیم صرف کرد .حواریون درانتظار معجزه‌یی بودند تا پیامبر خودرا ازاین گرفتاری رها سازد ، اما عیسا که از مرگ گریزی نداشت ،امیدوار بود به عنوان یك قربانی جهت کفارهٔ گناهان قومش پذیرهٔ درگاه خداوندی شود ، آخرین شام فرارسید ، عیسا ازقراین واماراتی گرایش **یهودای اسخر یوطی** ، یکی ازحواریون را نسبت به یهود ورسوم آنان درك کرده بود ، پس درهمان هنگام وی را به‌خیانت متهم ساخت . آن گاه آخرین شام را با حواریون صرف کرد ومرقس درباب چهاردهم توصیفی از این بازپسین شام ودست گیری وتوقیف کرده است . به هرانجام پس‌ازصرف غذا عیسا اعلام‌داشت که جز اندك زمانی باآنها نخواهد بود ودستوری تازه به‌آنان داد که « یکدیگر رامحبت نمایید ... دل‌شما مضطرب‌نشود ... به خداایمان آورید ، در خانهٔ پدرمنزل‌بسیار است ... می‌روم تابرای شما مکانی حاضر کنم » همان‌شب عیسا باحواریون‌خود به باغ کوچکی به بیرون شهررفتند. **یهودا** خیانت‌ورزید و جای عیسا رابه مأمورین افشاء کرد. گروهی از نظامیان درآن باغ پیامبر را دست گیر کردند . شورای یهودیان در محاکمه‌یی عجولانه وی‌را متهم به کفر کرد وچون جهت‌اعدام‌ازطرف

حاکم وفرماندار رومی دستوری لازم بود ، صبح فردا نزد **پی‌لاتس Pilates** سخت دل بردندش . حاکم به ناخواه تحت انگیزه‌هایی فرمان قتلش را صادر کرد وسیلهٔ اعدام به‌صلیب کشیدن بود که **چی‌چه‌رو Cicero** آن را زشت ترین وبی رحمانه‌ترین شکنجه‌ها می‌دانست. نخست بدنش را آماج تازیانه‌های بسیار کردند که رسمی بودجاری. آن گاه صلیب را بر دوشش نهادندتابه جای گاه‌معهودرسید دست وپاهایش را به‌صلیب میخ کردند . بالای‌صلیب نوشته‌یی نصب کردندبه‌مضمون *Iesus NazarathaeusRex Ioudaeorum* ( عیسای ناصری ، پادشاه یهودیان)، واین تهمتی بود که روحانیان یهودی نزد پی‌لاتس به وی بسته بودند که عیسا ادعای پادشاهی کرده‌است به همین‌جهت سربازان رومی تاجی ازخار نیز برسرش‌نهادند تا عنوان پادشاهی‌اش را تمسخر کرده باشند پس ازنه‌ساعت تحمل‌رنجی سخت و طاقت فرسا ، درهرحالی که نفراتی معدود شاهد مرگش بودند ، جان داد.

روایات بسیاری دربارهٔقراین‌پس‌ازمرگ اووجود دارد . دوروزبعدازمرگش **مریم مجدلیه** ( ماری ماگدالین ) گور را خالی یافت و تصور سعود پسر خداوندبه آسمان به‌وجودآمد . ازآن‌پس درچند مورد به‌پی روانش ظاهرشد و آنان‌رابرکت بخشید و سرانجام به آسمان‌نزد پدرش رفت تا در زمانی معین دگرباره‌ظهور کند.

## ۲ ـ اساس تعلیمات

انجیل‌های چهارگانه مأخذتعالیم مسیح ،دربارهٔ انجیل ونویسندگانش ، حوادث پس‌از مرگ‌یحیا، عیسا جانشین ساده‌یی برای‌یحیای‌تعمید دهنده ، مراحلی ازجانشینی‌یحیا تاخداوندی‌عیسا، مسیح پادشاه اسرائیل ، مسیح و خدا ، پسرخدا ، معجزات ، منشأروانی‌معجزات، علل شفاها ، معاشرت بابی‌نوایان ، درمصاحبت‌اغنیا، گرایش به بی‌نوایان ضعفا در ملکوت خداوند ، دوزخ هراس ناك،اختلاف شدید طبقاتی ، بی‌گذشتی در مورد بی ایمانی ، تصویر یك پیامبر سامی

آن‌چه که دربارهٔ تعالیم عیسا می‌دانیم، مأخوذاست ازانجیل‌های چهارگانه.

انجیل‌های فعلی را درحقیقت می‌توان بازماندهٔ یك دوره ادبیات انجیلی مسیحیت نخستین دانست که این مقدارش پس ازجرح وتعدیل‌ها ،دست برداستنساخ کنندگان وغرض ورزان به دست ما رسیده‌است . کلمهٔ انجیل که نخسین کلمهٔ کتاب **مرقس** می باشد لفظ یونانی اوان گه‌لی‌یون Evangelion به معنای مژده و خبر خوش می باشد . روش کتابت و انشاء انجیل‌ها ساده ، روان ، احساس انگیزومؤثروشگرف است . این نوشته‌ها البته ازلحاظ دستوری ویا ادبی نمونهٔکاملی نمی‌باشند ، اما آن چه که مهم است صداقت بیان ، انگیزش احساس‌وروش سادهٔ آن‌ها است.این‌نوشته ها ظاهراً میان سال‌های شست وسدوبیست نوشته وتألیف وتنظیم شده‌است . تاریخ قدیم‌ترین نسخ دست نویس مربوط است‌به‌قرن‌سوم وبنابراین مسلماً درمدت‌دوقرن در معرض اشتباهات نساخ و کتاب و تغییرات احتمالی قرار گرفته است دربارهٔ تقدم و تأخراناجیل چهارگانه میان فرقه‌های گوناگون اختلاف وجود دارد . **متی** Matthew ازجملهٔرسولان‌مسیح‌بودوانجیل‌خود را به‌ویژه‌برای‌خوانندگان یهودی‌نوشت . انجیل **مرقس** Mark که مادرش‌دراورشلیم زندگی‌می کردوخودهم سفر **پولس** Paul و **برنابیس** Barnbas بود نوشته‌شد . این انجیل گویا درروم و برای‌نوایمانان‌رومی‌نگارش‌و تألیف شده . انجیل‌لوقا توسط **لوقا** Lukeپزشك یونانی وهم‌سفر پولس برای غیر یهودیان نوشته شده است . انجیل یوحنانیزتوسط **یوحنا** John یکی از حواریون به‌هنگام سال خورده گی نوشته شدهٔ است . البته رسالات و مکاتیبی نیز هست که در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارند و هم چنین دربارهٔ تألیف ومؤلفین انجیل‌ها نیز سخن در روایات واختلافات میان محققان‌جدیدبسیار است که بایستی‌به‌جای خود ازآن‌ها سخن‌رود .

پس ازمرگ‌یحیای تعمید دهنده ، مقام عیسا به عنوان جانشینی وی تثبیت گشت شاگردان و پی‌روان یحیا که به‌دنبال پیشوایی بودند، گرد عیسا فراهم

آمدند وعیسا نیز این مهم‌راپذیرفت اماحوادثی که منجر به‌قطع رابطهٔ او با یهودیان، به‌ویژه فرقهٔ فریسیان شد ،موجب گشت‌تاعیسا نیزدربارهٔ خودورسالت‌اش تجدید نظری کند پی‌روانش که ابتدا اورا به عنوان جانشین یحیامی شناختند ، کم کم معتقدشدند که اورهاننده‌یی‌است که‌مدت‌ها در انتظارش بوده‌اند تااسراییل را ازبنداسارت و بنده گی روم به‌رهاند .این توهم که‌با انتظار یهودیان بسیاروفق داشت ، مردمان بسیاری را بر انگیخت تا به‌این پندار ایمان آورند . به همین مناسبت ازاو پرسش‌هایی می کردند که مبتنی برهمین امر بود . عیسااوایل جواب هایی منفی و دوپهلو می‌داد ، اما بعد کم کم براثر گرایش مردمان و معجزاتی که می‌نمود به این امر معتقدشد که فرستادهٔ خدا وهمان مسیح موعود است اما بر اثر عواملی که دراجتماع آن‌زمان برقرار بود ، یعنی حاکمیت سخت و توان‌سان روم واین که‌به وسیلهٔ اعمال‌زوروجنگ‌ممکن نیست یهود آزاد گردد ،به‌این گرایید که فرستاده‌یی است ازجانب خداوند که مأموراست‌تامردم‌را جهت آماده گردانیدن سلطنت خداوند تهذیب وقابل سازد . به‌طورکلی در سه انجیل اول ، وی خود را نه آن که خدا ، بلکه قابل قیاس باخدانیز نمی‌داند . در « انجیل متی» باب نوزدهم، آیهٔ هفده آمده : « ناگاه شخصی آمده ، وی[عیسا]را گفت ای استادنیکوچه عمل نیکو کنم تاحیات جاودانی یابم ؟ وی‌را گفت ازچه سبب مرا نیکو گفتی وحال‌آن که کسی نیکو نیست جز خدا » و جایی دیگر می گوید : « نه آن چه من می خواهم، بلکه‌آن چه تو [خدا] می‌خواهی.» زمانی‌خود را پسرخدا وخدارا پدربه معنای نامحدودنامیده و گاهی نیز خدارا « پدر من» نامیده و گویا خودرابه‌وجهی خاص پسر خدا می‌دانسته‌است . درمتا ــ باب یازدهم ـ آیهٔ بیست و هفتم آمده « پدر همه چیز را به من سپرده‌است و کسی پسر را نمی‌شناسد به‌جز پدر ، ونه‌پدر راهیچ کس می‌شناسد غیر ازپسر ، و کسی که پسر به‌خواهد بدومکشوف سازد

[ همچنین « لوقا ـ باب ۱۰ ـ آیه ۲۲ ـ ۲۱ » ] اما در انجیل متی ـ باب شانزدهم از آیهٔ سیزده به‌بعد ملاحظه‌می کنیم که‌خودرامسیح، پسرخدامی‌نامد: «ازشاگردان پرسید : مردم مرا که پسرانسانم چه‌شخصی می گویند ؟ گفتند بعضی‌یحیای تعمید دهنده ، وبعضی الیاس ، وبعضی ارمیا یا یکی ازانبیاء ایشان‌را گفت شما مرا که می‌دانید ؟ شمعون پترس درجواب گفت که تویی مسیح پسر خدای زنده عیسا درجواب وی گفت : خوشابه حال تو ای شمعون بن یونا ـ زیرا جسم وخون این را بر تو کشف نکرده ، بلکه پدر من که در آسمان است . » و پس از آن در واپسین پیامش که گروه هوا خواهان به نام پادشاه خواندندش ، بر گفتهٔ آن‌هاصحه گذاشت : « وچون‌نزدیك به سرازیری کوه زیتون رسید ، تمامی شاگردانش‌شادی کرده به آواز بلند ...می گفتندمبارك بادآن پادشاهی که می‌آید به‌نام‌خداوند... بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند ای استاد شاگردان خود را نهیب نما. او درجواب ایشان گفت‌به‌شما می گویم که اگر این‌ها ساکت‌شوند ، هرآینه‌سنگ ها به‌صدا آیند . » [ انجیل‌لوقا ـ باب ۱۹ ـ ۴۱ ـ ۳۷ ] پس مشاهده می شود که مبنای اتهام **پی‌لاتس Pilates** و خارنهادن به عنوان تاج شاهی از جانب سربازان رومی برسرعیسا برچه مبنایی‌بوده است. هم چنین در انجیل یوحنا ـ باب‌دوازدهم ـ آیهٔ سیزدهم این امر صریح تراست‌ونشان می‌دهد که سابقه‌یی پیشین تر ازآخرین پیام داشته است: «شاخه‌های نخل را گرفته به‌استقبال او [ = عیسا ] بیرون‌آمدند و ندا می کردند: هوشیعانا ـ مبارك باد پادشاه اسراییل که به اسم خداوند می‌آید .» و سرانجام به مقام خدایی و الوهیت باز رسید.[۱۲۸]

---

۱۲۸ ـ واین در واقع شباهتی را برمی‌انگیزد با سیدعلی محمدباب . وی که‌ابتدا طلبه‌یی درعلوم دینی‌بیش‌نبود، ادعای مبشری‌امام دوازدهم‌را نمود . از **کربلا** به‌**بوشهر** رفت ودرآن‌شهر به‌ریاضت‌های‌سختی‌مشغول شدکه ازجمله باسر برهنه‌زیر آفتاب‌داغ وسوزان

یکی ازعلل تحکیم موقعیت او معجزات‌اش بوده است. انتظار حادوشعله‌ور یهودیان در ظهور مسیح موعود ، آن گاه معجزات مدعی مسیح بودن ، بی‌شك می تواند علتی نه‌آن که قاطع، بلکه اصلی باشد . این معجزات به‌طورکلی نتیجهٔ‌تلقین روحی محکم و استوار بوده است بر ارواح تأثر پذیر و معتقد . همـان گـونه که **مس‌مر** Mesmer حضور پزشك را دربالین بیمار یکی از علل‌مهم شفا می دانست، مصداقش حضور عیسا بر بالین بیماران بود که عنوان داروی تقویتی‌شگرف‌را ایفا می کرد . [۱۲۹] درتماس با او ، بر اثر خوش بینی‌اش ، ایمان محکم‌و نفوذ کلامش،

---

آن شهرازصبح‌تاشامگاه باقی‌می‌ماند واین‌را ازمعجزات خویش‌می‌دانست که‌آفتاب‌را تسخیر کرده . **گرانت‌وات‌سون** Grant watson می‌نویسد: «کسانی که آفتاب سوزان بوشهر را درتابستان دیده‌اند، به‌سهولت قبول‌می‌کنند که آفتاب‌داغ درمغزاو ایجاداختلال نموده.

درآغاز اظهار می‌داشت همان‌گونه‌که **علی** باب علم پیغامبر بود ومردم از راه او به شهرعلم پیغمبرداخل می‌شدند، اوهم باب علم‌امام‌دوازدهم‌است وازراه او می‌توانندداخل‌علم امام دوازدهم شوند و به‌همین‌علت‌خودرا باب یعنی‌دروازه نامید وپی‌روان‌اورا بابی‌نامیدند.

دعوی‌اش رونقی‌یافت وچون ادعاهـایی دیگر کرد ، برای ما روشن‌نیست که چه‌گونه تضاد درگفتار و ادعایش را توجیه وثابت می‌نمود به‌هر انجام چون به‌مقام مبشری امـام دوازدهم قناعت‌نکرد، اظهارداشت که «مهدی موعود» که مدت‌ها انتظارش را دارید ، خود من هستم .

و چون دریافت که به هر نسبت که دعوی‌اش بالاتررود ، تعداد مریدان‌وارادت‌مندانش فزون تر می‌شود ، مجدداً ادعاکرد که وجود اقدس نبوی وهمان پیغـامبرعربی است که در هیکل او بـاردیگر درزمین ظاهرشده‌است . سرانجام بی‌پروایی را به‌جایی رسانید که‌اظهار داشت ، او خود خداوند متعال است که‌درصورت بشری ظاهر شده‌است ، واین‌درحقیقت از کرامات آفتاب داغ وسوزان بوشهر می‌باشد .

۱۲۹ ــ نگاه‌کنید به‌کتاب «اصول روان‌کاوی» ترجمه وتألیف نگارنده ، و :

*ROBERSTON.J.M* : **Chrisianity and Mithology**

وانعطاف بیماران وایمان آنان ناتوانان نیرو می گرفتند نظایر فراوان این‌افعال دردیگران نمی‌تواند این‌موضوع را درمسیح نفی‌نماید . گذشته از مواردی‌معدود، اغلب این‌معجزات را که‌حواریون نیز به‌ویژه **پترس** Petros انجام می‌دادند ، از لحاظ روان‌شناسی می‌توان تحلیل نمود

خود عیسا معجزاتش ، وشفاهایش را به‌ایمان کسانی‌نسبت می‌داد که شفامی یافتند . این موضوع را **عبدالغفور لاری** [۱۳۰] در کتابش نیز تذکـر داده است و موارد مشابهی از آن‌را بسیارمی‌توان یافت . درناصره ظاهراً چون که اهالی‌و مردم به‌صورت پسر نجاری می‌نگریستندش، موقعیتی به‌دست نیاورد واین امری‌است که ازلحاظ علمی **گوستاولوبن** Gustave lebon به‌خوبی آن را تشریح کرده .[131] ظاهراً این ادعا ازاین آیه درانجیل‌متی [ باب ۱۳ ـ آیه ۵۸ـ۵۷] به خوبی‌آشکار می‌شود : « لیکن عیسا بدیشان گفت‌نبی‌بی‌حرمت نباشد مگر دروطن‌وخانهٔ‌خویش، وبه سبب بی‌ایمانی ایشان معجزهٔ بسیار آن‌جا ظاهر نساخت . »

**مریم مجدلیه** که دوچار ناراحتی‌های عصبی می‌شد [جن‌زده گی] وازحمله های عصبی رنج می‌برد درمجاورت عیسا احساس آرامش‌می کرد ودر حقیقت عیسا را دوست می‌داشت وهمین‌دوستی بامجاورت که همراه می‌شد ، موجب آن می‌آمد که‌حمله‌هایش متوقف ماند . ازنیرویی‌هیپ‌نوتیسم *Hypnotism* برخوردار بودو که شاید خود به این چنین نیرویی آگاهی داشته است . دختر **یاای‌روس** Jairus را می گفتند مرده است ، عیسا گفت نه ، نمرده‌است بلکه به‌خواب آرامی فرو رفته

---

۱۳۰ ـ رسالهٔ تکلمهٔ نفحات الانس ـ دست نویس به شمارهٔ ۹۱٤ کتاب خانهٔ‌مجلس شورای ملی .

131 ـ *GUSTAV LELOM*: **Les Opinions et Les Croyances**

وآن گاه نه به‌آرامش ، بلکه بالحنی آمرانه گفت : « دخترك برخیز ! »[ انجیل مرقس- باب ٥ ، آیه ٤٣-٣٥ ] دراین موردمی‌توان گفت که‌دخترك‌دوازده‌ساله‌در حقیقت نمرده بوده ، بلکه دوچار رخوتی عصبی بوده است .

در معاشرت بابی‌نوایان رغبتی داشت و بااغنیا مصاحبت می کرد . در هیأت عیسا مردی اجتماعی‌رامشاهده می کنیم‌تا گوشه گیر ومنزوی. درخوردن‌وآشامیدن جانب مرتاضان را نگاه نمی‌دارد باتحصیل داران که مورد نفرت توده هستند، و باگناه‌کاران معاشرت‌می کند **مریم‌مجدلیه** تقریباًهمواره درمصاحبت‌اش‌می‌باشد. بافرقهٔ مطرود ونجس‌امها آرزها Amhaarez ها که مورد نفرت و طردصدوقیان وفریسیان بودند معاشرت می کرد . اما به‌طورکلی چون‌می‌دانست که اغنیاوطبقات بالای اجتماع به او وآیین‌اش اقبال و گرایشی ندارند ، جانب ضعفارا نگـاه می داشت و مژده می که ضعفاوبی‌نوایان‌درملکوتی که‌خواهد رسید ، مقامی‌والادارند، و به همین جهت فرو مرتبه گان اجتماع نیز آیین اورا می‌پذیرفتند .

طبعش دربرابر بی‌ایمانی‌حساسیتی‌داشت‌بس‌شگرف . بدان اندازه‌دراحساس مذهبی‌عمیق‌وفرورفته‌بود که گذشت‌اش‌شامل بی‌ایمانی نمی‌شدوبه‌همین‌جهت‌درانجیل قسمت‌های تلخ‌وسختی هست که ازمسیحی که ما می‌شناسیم بعید می‌نماید. بدون‌آن که مطالعه وژرف بینی‌یی کرده باشد ، هراس‌انگیزترین افکار معاصرانش رادربارهٔ دوزخی ابدی وشکنجه‌هایی وحشت‌افزا پذیرفته بود . عمق فاصلهٔ‌طبقات اجتماعی بدان اندازه فراوان و کینه توزانه بوده که‌درانجیل‌لوقا ، باب شانزدهم ـ آیهٔ‌بیست وپنجم به‌سختی انعکاس یافته است . دراین‌قسمت سخن ازبی‌نوایی پذیرفته‌دربهشت می‌رود که مجاز نیست قطره‌یی‌آب به‌دولت‌مندی که دردوزخ ساکن شده‌است بـاز رساند. آن‌اخلاق‌وخوی‌آرام گونه‌یی‌درمسیحیت‌بدل می‌شودبه‌تحجرایمانی که کسی مادرش‌را انکارمی کند [انجیل‌متی- باب۱۲- ٥٠-٤٨]، و گاهی نیزدرخت انجیری

خشك رابه‌دلیل آن که باروبری نداشته‌تا ارضای حاجت‌اش را کند، نفرین‌می‌نماید [ انجیل مرقس ـ باب ۱۱ـ۱۵ـ۱۲ ] تعصب ، تندی ، شرارهایی تك افتاده، و نا به جا ، خشم ونفرت‌اش دربارهٔ دادخواهی و سرانجام لهیب سوزان وخدشه ناپذیر اعتقاداتش سخت‌به‌جنبهٔ‌انسانیت‌عمیق‌اش لطمه می‌زد واین‌ها روح پرشوریك‌پیغمبر سامی بود تایك حکیم یونانی .

## ۳ ـ عیسا درانجیل

ملکوت و سلطنت خدایی ، مژدهٔ عیسا به فرارسیدن ملکوت ، ملکوت چیست ، در یهودیت و ملکوت یا سلطنت خدایی درزمین ، دوران عیسا ومسخ موضوع ، تعاریفی از ملکوت در انجیل،اساس‌روانی‌ملکوت، مدینهٔ فاضلهٔ کمونیستی ، زندگی‌اشتراکی، عیسا درنقش یك محافظه‌کار اجتماعی، عدم دخالت درامور اجتماعی، قبول بردگی، روش تذهیب‌نفس‌درمسیحیت،وضع اخلاقی، زندگانی رهبانی ،گوشه‌گیری از زندگی و خانواده ، منشأ و اساس تعلیمات مسیح

آن‌چه در انجیل‌ها و اصولا مسیحیت جلب نظر می کند ، ملکوت‌وموضوع ملکوت خدایی است . درانجیل متی باب بیست وسوم، عیسا دربارهٔ رسیدن‌ملکوت خدایی ، مژده‌یی نزدیك می‌دهد. آن گونه که برمی‌آید، موضوع ملکوت درآن زمان برای شنوندگان عیسا امری بسیار ساده وقابل فهم بوده است و به این روی دربارهٔ آن باتوضیحی مواجه نمی‌شویم اما به طورکلی در آغاز منظور ازملکوت خدایی، آسمانی فوق‌طبیعی و کلاً ادای مفهوم فوق طبیعی مطرح نبوده‌است، بلکه میان حواریون وعیسویان نخستین ، منظور ازملکوتی‌بوده در روی‌زمین.روایت یهود که‌عیسا آن‌را به‌کار برد وبدان تکیه‌ورزید درآغازچنین‌بود، ملکوت‌وسلطنت خداوند به روی زمین‌به‌خاطر اعادهٔ‌قدرت‌وآبرو وعظمت قوم برگزیده. اما بعدها که باظهورعیسا این‌امرغیرممکن وبعید به‌نظر رسید، وامید موفقیت‌ضعیف گشت،

عکس‌العمل شدیدی مبتنی‌براصول روانی ، این‌میل وخواست‌را ازبیرون به‌درون کشید وبه‌همین‌جهت درانجیل یوحنا ـ باب هجدهم ـ آیهٔ سی وششم می‌خوانیم که : ملکوت من مربوط به این جهان‌نیست ، وسلطنتی است در جهانی دیگر درانجیل مرقس ـ باب‌چهارم ـ آیات یازدهم وسی‌ام وهم‌چنین باب‌دوازدهم‌ـ آیهٔ سی وچهارم منظورش از ملکوت‌حالتی روحانی‌بود که براثر نیکی‌حاصل می‌شود. در انجیل متی‌ـ باب نوزدهم ـ آیهٔ بیست ونهم ملکوت جامعهٔ پرسعادتی‌نمایانده می‌شود که درآن‌حواریون بردوازده کرسی زرین فرمانروایی داشته وپاداش‌مؤمنین را سد چندان بازمی‌دهند

به هرانجام تعاریفی که ازملکوت در انجیل‌هاشده ، بسیار متفاوت‌می‌باشند که اساس‌فلسفی‌آن بارگو گرروش واحدی است مبتنی براصل‌روانی،وآن ارضای طبایعی‌است که ازدادوعدل دورافتاده ودست ستم‌وجور،ملیت وشرف وهستی‌شان را تاراج کرده بوده است. برای‌آنان تفاوتی‌نمی کرد که‌به خواست خود دراین‌جهان باز رسند یا در دنیایی دیگر به همین روی گاه ملکوت را دراین جهان قرار می دادند ، وگاه که بسیار به نومیدی می گراییدند، ملکوت را درجهانی دیگرقابل حصول می‌دانستند و خودرا تسلی می‌دادند پس ملکوت عبارت است از غایت و نهایت خواست درونی قوم یهود بر مبنای جامعه‌یی که ارج وقدر قوم برگزیده و سروری آنانان ؛ وبعد عدل وداد درآن محفوظ باشد .

برخی ازکاوش گران ومحققان ، از ملکوت یـك مدینهٔ فاضلهٔ کمونیستی تعریف کرده‌اند . البته هرگاه این‌عقیده را که بازندگانی مسیحیان نخستین ، و به‌ویژه با روش فرقهٔ اسن‌ها Essens که عیسا را ازآنان می‌دانند ، به‌سنجیم ، آن گاه عیسا در نظرمان بیشتر یك نفر انقلابی اجتماعی نمودار می‌شود . اما از مفاد انجیل‌ها، هم این امر ثابت می‌شود وهم عکس‌آن ، هم‌چنان که در اموری دیگر و

در دیانت‌های دیگر . شاید **اوگوس‌تین** پارسا Saint Augustin نیز تااندازه‌یی درمدینهٔ فاضلهٔ خود ازاین روش برخوردار شده باشد در انجیل به موارد و قراین بسیاری برمی‌خوریم که رسانندهٔ نشانه‌هایی ازاین فلسفهٔ سیاسی که مـورد گرایش بسیاری از فرزانه‌گان‌بوده است ، می‌باشد . ثروتی که به‌کار نادانان نرسد مکروه ومذموم است ودارندهٔ آن را درملکوت‌راهی‌نیست « ... برو وآن‌چه‌داری بفروش و به‌فقرا بده‌که درآسمان گنجی خواهی‌یافت و بیاصلیب را برداشته مرا پی روی کن ، ـ لیکن او ازاین سخن‌ترش‌رو ومحزون گشته‌روانه گردید ، زیرا که‌اموال بسیار داشت . آن گاه عیسا گردا گرد خود نگریسته به‌شاگردان گفت: چه‌دشوار است که‌توان گران‌داخل‌ملکوت خداشوند »[انجیل‌مرقس - باب۱۰-۲۴-۲۱][۱۳۱] کسانی‌را که غنی ودارنده بودند می گفت که گرسنه وبدبخت خواهند شدوفقیران و بی‌نوایان را به ملکوت خداوند مژده می‌داد . مسیحیان نخستین هم‌چون‌اسن‌ها در شیوه‌یی کاملا اشتراکی زندگی داشتند : « وهمهٔ ایمان داران باهم می زیستند و در همه چیز شریك می‌بودند ، واملاك‌واموال خود را فروخته آن‌ها رابه هر کس به قدر احتیاجش تقسیم‌می کردند ، وهرروزه درهیکل به یك دل پیوسته‌می‌بودند و درخانه‌ها نان‌راپاره پاره می کردندو خوراك را به خوشی وساده‌دلی‌می‌خوردند.»

لیکن این تنها برای کسی قابل دست آویز است که موضوع را از یـك سو بنگرد، و کسانی که به خواهند نتایجی‌عکس به‌دست آورندکافی است،تا از سویی دیگر به‌کاوش پردازند . اینان اشاره می کنند به دوستی وتردد عیسا باکارمنددولت روم ، یعنی **ماتی‌یو** Matthieu [ متی ] و کسانی نظیر او که موردنفرت‌یهودیان بودند ، واین که درنهضت‌میهن‌پرستان‌یهود جهت آزادی‌شرکت نمی کند واین که

---

۱۳۱ ـ هم چنین ـ انجیل متی ـ باب ششم ـ ۲۵ ـ باب نوزدهم ـ آیه ۲۴
انجیل لوقا ـ باب شانزدهم ـ ۱۳

مردمان را ترغیب‌می کند که « مال‌قیصر را به‌قیصر ادا کنید ومال‌خدارا به‌خدا.» و اما دربارهٔ بردگی ، چنین می‌نماید که آن‌راکاملا قبول کرده وبر آن صحه می گذارد واین بامساوات و برابری وبرادری کاملا مغایر است « خوشا به حال آن غلامی که چون آقایش آید ، اورادرحین‌کار مشغول بیند [ انجیل متی - باب۲۵-/ ٤٦ ] » درباب بیست وپنجم از انجیل متی داستان مردی است به هنگام سفر که پولی میان غلامانش تقسیم‌می کند تا به‌هنگام بازگشت باآن کار کرده و سودی بر آن بیفزایند . پس ازبازگشت از سفر دوغلام ازسه‌غلام وجه را دوبرابر به ارباب بازپس می‌دهند . اما سومین‌غلام که نتوانسته بود سودی حاصل نماید ، موردتوبیخ قرار می گیرد که : « ای‌غلام شریر بیکاره ... تورا می‌بایست نقد مرا به صرافـان به دهی تا وقتی که بیایم مال خود را با سود بیابم » ، ودر این مورد آشکار می شود که نه بر آن که برده گی را امری بی تفاوت و بلکه مستحسن می‌شمارد ، بلکه نزول پول وربا خواری را نیز امری شایسته وضروری تلقی می کند .

عیسا به‌هیچ‌وجه به‌انقلاب عقیده‌ندارد ، وحتا بااعمال شدت درمورد تسخیر ملکوت آسمان‌نیزمخالف است. هراصلاحی را که‌به‌همراه انقلاب بروزنماید،امری زودگذر، موقتی وبی‌بهره می‌داند . برای‌حصول انقلاب مردم بایستی تغییر کنند، نه سازمان‌ها . چون باتغییر وشایسته گی مردم ، سازمان‌ها نیز خود به‌خوداصلاح می‌شوند. این درحقیقت موردی برای مقایسهٔ دونوع ایده‌اولوژی است‌میان سیاست **سه‌زار** Cesar وروش **عیسا** یك‌موردرا بسیاری تعمیمی دانسته‌اند‌درمشابهت‌سه‌زار وعیسا . اما درحقیقت این دوتنها دریك چیزهمانندی داشته‌اند که جای دادن خود میان طبقات پایین بوده است . عیساسر آن داشت تا با تغییرمردم، ازقوانین به‌کاهد وسازمان‌ها را دگرگون کند، درحالی کـه سه‌زار برآن بود تا با تغییر قوانین و سازمان‌هامردم را اصلاح کند، واین‌دوروش‌درعالم مذهب وسیاست ؛ یعنی ازدیدگاه

پیامبر ومرد سیاسی قابل توجیه‌است . عیسا درواقع هر گاه می‌توانست دل مردم‌را از گزند وشور امیال خودپرستانه وستم وحرص وآز پاك‌سازد، مدینهٔ فاضله خود به خود به‌وجود می‌آمد .

اصول اخلاقی‌اش، و کوشش اوبرای استقرار اخلاقی که کمال مطلوب‌باشد، بسیار بود . رواق گرایان در واقع قبلا زمینه راکاملا مهیا کرده بودند به‌طورکلی مبنای اخلاق درسیستم او ، متکی بود برهرچه زودتر فرارسیدن ملکوت :« وبعد ازگرفتاری یحیا، عیسابه‌جلیل آمده‌به‌بشارت ملکوت خدا موعظه کرده، می گفت: وقت تمام‌شد وملکوت خدا نزدیك است، پس توبه کنید وبه انجیل ایمان آورید .» [انجیل مرقس ـ باب ۱/۱۵ـ۱۴].[۱۳۲] توبه‌کاران،مردان خدا وپرهیز گاران رادر آن ملکوت جایی بود . قواعدی را که برای زندگی کردن پیش نهاد می کـرد ، روشی بود رهبانی . وعدهٔسعادت ابدی ونعم‌فراوان‌بهشتی‌همراه بود بافقر، فروتنی، نرمش بسیار دربرابر تندی و گونهٔ دیگر را برای سیلی دراز کردن . در برابرظلم وتعدی مقاومتی‌نمی‌بایستی کرد.بی‌اعتنایی‌به‌اموراقتصادی،دولت،اجتماع،مالکیت، خانواده، اختیارتجرد وبسیاری دیگراصولی بود برای یك‌زندگی رهبانی. یکی‌از شاگردانش را حتا از دفن پدرش، به خاطر دنباله‌روی ایمانی که منجر به‌دخول‌در ملکوت می‌شود ، باز می‌دارد . در انجیل متی ـ باب هشتم ، آیهٔ بیست‌ودوم آمده «ودیگری از شاگردانش بدو گفت : خداوندا اول مرا رخصت ده تا رفته پدر خود رادفن کنم . عیسا وی‌را گفت : مرامتابعت کن وبگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند .» جایی دیگر نیز شرط پی‌روی از خود را این گونه تذکر می‌دهد: «اگر کسی نزد من‌آید، وپدر ومادر وزن واولاد وبرادران و خواهران وحتا جان خودرا نیز دشمن ندارد، شاگردمن نمی‌تواند بود[۱۳۳].» هم‌چنین با تضمین ملکوت

۱۳۲ ـ انجیل مرقس ـ باب ۱۲/۶ انجیل متی ـ ۷/۱۰

۱۳۳ ـ انجیل لوقا ـ باب ۲۶/۱۴

خداوند می گوید: « به‌ایشان گفت هر آینه به‌شما می گویم کسی نیست که خانه یا والدین، یازن یا برادران یااولاد را به‌جهت ملکوت خدا ترك کند، جز این که در این‌عالم چندبرابر بیابد ودر عالم آینده حیات جاودانی را[۱۳۴]. » آن‌چه که **هلیل** و **کون‌فوسی‌یوس** Confucius آورده بودند،ودر اخلاق‌حکم قانون زرینی رادارد؛ یعنی: مپسند به کس آن‌چه به‌خود مپسندی راصورتی عمومی وجامع بخشید.

به‌طورکلی روش عیسا به‌هیچ گونه تازه گی نداشت جملهٔ آیین اخلاقی‌اش از یك قرن وشاید زیاده ازآن به‌وسیلهٔ کسانی چون **دانیال**، **یرمیا**، **اشعیای** اول ودوم و **هوشه‌آ** Hosea وحتا موارد سفر خروج میان یهودیان معمول بود. عیسا نیز خود به‌این‌امر وقوف داشت ویك‌یهودی مؤمن بود وتنها بعدها کم کم تغییراتی در شریعت داده شد،تابه‌آن اندازه که‌حالت انعطافی به‌قوانین سخت وخشك‌بخشید. اما هر گاه بر آن باشیم‌تاقطع‌رابطهٔ‌عیسا را بایهودیت‌جست‌وجو نماییم بایستی‌ازآن گاهی دراین‌باره به‌کاوش پردازیم که به‌مسیح‌بودن خویش معتقد شد وخود را پسر خدا نامید ودراین‌مورد سخن گفته شد.

## ۴ ـ افق فلسفهٔ مسیحی

دگرگونی عیساوعیسویت درطول‌یك‌قرن، پترس‌وزندگی‌او، دگرگونی‌های‌فلسفی، دیدوسیع‌پترس، پولس‌مؤسس‌خداشناسی‌درمسیحیت،زندگانی‌ومرگ‌او،عناصرخارجی‌درعیسویت،مرگ‌عیسابه خاطر گناه‌ونجات‌بشریت،مواردهمانند،تأثیرفلسفهٔ‌یونانی،اساس‌خداشناسی‌درمسیحیت، خداشناسی‌یوحناواثرات فلسفهٔ‌یونانی، دربارهٔ‌جبر، اخلاق‌ونظام اخلاقی،تأثیر پولس‌درکلیساومسیحیت، کوشش‌برای‌جدایی‌ازیهودیت،اصالت‌مسیحیت، بحث و تحلیل مسیحیت ، عناصرخارجی زیر بنای این‌آیین

پس‌از در گذشت‌عیسای ناصری، پس‌ازمصلوب شدن عیسای یهودی که داعیهٔ

---

۱۳۴ ـ انجیل لوقا ـ باب ۱۸/۳۰-۲۹

اصلاح یهودیت را داشت، در کمتر از یک قرن، ازاو مسیحی ساخته شد که کیشی کاملا نو و مغایر بایهودیت ارائه کرده بود. در طی این تحول و دیگر گونی آهسته آهسته فلسفه دربطن دستگاهی که فلسفه‌یی نمی‌شناخت متولد وزاده شد. این فلسفه نیزهم‌چون کیش وآیین‌مسیحی که‌تحت‌نفوذمستقیم شرك مللی دیگر قرار گرفت، درقلمرو وتحت‌تأثیر بسیارفلسفه‌های متداول، به ویژه مکاتب عمدهٔ یونانی درآمد. دراین‌میان نخست **پترس** وپس‌ازآن **پولس** وسرانجام **یوحنا** نقش بسیاری‌داشتند. اززندگانی پترس آگاهی شایانی به‌دست نیست. تنها می‌دانیم که چندبار به زندان وشکنجه محکوم شد. باری یهودیان بر آن بودند تا به‌اعدامش محکوم کنند، اما باتخفیفی وپشتیبانی یکی ازاعضای شورای یهودیان به‌نام **گامالایل Gaamlail** [غمالائیل] که شاید استاد پولس بوده نجات‌یافت. درشهرها به موعظه می‌پرداخت. ظاهراً از نیرویی برخوردار بود که عیسا ازآن بهره‌داشت و بیماران بسیاری راشفا می‌بخشید. پترس ازجملهٔ پیشروان ونوآورانی بود که مرز محدودیت راشکست و به موجب کتاب «اعمال» مکاشفه‌یی برایش روی داد که به موجب آن معتقد شد مشرکان نیز می‌توانند مسیحی شوند. پس‌از این مکاشفه به تعمید دادن نوایمانان ابتدا کرد. آنان را تعمید می‌داد بدون آن که ختنه کند واین اولین نشان صریحی بود ازانعطاف و جدایی از یهودیت عیسا خود بانی این محدودیت بود و از برای مشرکان درملکوت جایی نمی‌شناخت ومبشران ومبلغان خودرا دعوت می‌نمود که: «ازراه امت‌ها [مشرکان] مروید ودربلدی از سامریان داخل مشوید، بلکه نزد گوسفندان گم شدهٔ اسراییل بروید، و چون می‌روید، موعظه کرده گویید که ملکوت آسمان نزدیك‌است.» [انجیل‌متی- باب ۱۰/۶-۵]، وبه‌همین‌جهت‌است که مشاهده می کنیم رسولان درتبلیغ مشرکان‌و کفار مسامحه وتردید می کنند[اعمال رسولان - باب ۱۰و۱۱] به هرانجام پترس این سد محدودیت را شکست و بنایی

جدید وتازه گذاشت که پس از کش‌مکش‌هایی مورد قبول کلیسا واقع شد . پترس سرانجام به سال شست‌وچهار میلادی درروم محاکمه ومصلوب شد.

پترس درحفظ عناصر یهود درمسیحیت کوشش بسیار کرد . تا زمان او هنوز اصالت یهودیت در مسیحیت پای برجا و استوار بود و تنها **پولس** بود که کوششی جدی برای این‌جدایی‌مبذول‌داشت پولس به‌سال دهم‌میلادی به‌دنیا آمد.زادگاهش شهر ترسوس Tersus درسی‌لی‌سی‌یه Cilicia بود . پدرش درفرقهٔ فریسیان مقامی داشت وتعصبی سخت گونه ، ودرضمن افتخار تابعیت روم را داشت که این‌افتخاررا به پسرش منتقل ساخت. درآغاز سخت به‌شریعت ویهودیت وفادار بود و درآزار و تعقیب مسیحیان کوشایی داشت . اما سرانجام هنگامی که به دمشق سفر می کرد، در راه برایش مکاشفه‌یی‌رخ‌داد وسخت‌به‌مسیحیت گروید پولس ازمبلغان‌بی‌همتای صدر اول مسیحیت است که سفرهای تبلیغی بسیار کرد . شالودهٔ کلیساها و مجامع فراوانی را درنقاط گوناگون‌جهان‌برپا کرد، تاسرانجام‌به‌سال شست‌وچهارم‌میلادی، هم‌زمان باشهادت پترس، به مرگ محکوم‌شدوچون ازعنوان هم‌شهری‌روم‌برخوردار بود، به‌روایت سرش بریده شد .

درخداشناسی وفلسفه‌یی که‌پولس‌برای مسیحیت‌بنیان گذاشت، عوامل‌یونانی ورومی بسیاری درگیر است ، به‌ویژه تأثیر فلسفهٔ رواق گرایی را نمی‌توان از نظر دور داشت. درمحیط دانشگاهی‌ترسوس نفوذ فلسفهٔ رواق گرایی‌و کیش‌اورفه‌یوسی بسیاربود . به موجب این کیش و آیین‌های دیگر ، خدایی که پرستیده می‌شد ، به خاطرمردم وپی‌روانش‌مرده‌واز گوربرخاسته‌بودوهر گاه‌پی‌روان،اورا ازروی‌اخلاص ومطابق بادستور به‌خوانند، آنان‌را از دوزخ رهایی بخشیده ودرنعیم وسعادت ابدی مخلد وجاودان می‌ساخت . این‌روش اعتقاد درمذهب ، واین توهم دربارهٔ خدا میان مشرکان از اصلی‌ترین عناصری بود که یونانیان را برای پولس و پولس را برای

یونانیان قابل تفاهم وسازش وتلفیق می‌ساخت[135]

در مورد خداشناسی درمسیحیت ، به ویژه در روش فلسفی پولس ، بایستی‌به همانندها و الگوهای همانند نظر کرده شود **فرازر Frazer**[136] در این مـورد تذکراتی داده است . یهودیان قدیم ، چون کنعانیان ، موآبیت‌ها ، فی‌نی‌قی‌ها، کارتاژی‌ها واقوامی دیگر کودك خود، وبه‌ویژه محبوب‌ترین کودك خودرا قربانی می کردند ، تاخشم آسمان تسکین یابد بابلی‌ها خدایان خودرا فریب می‌دادند ، چون براندام جانی محکـوم لباس شاه‌زاده‌یی را می‌پوشانیدند تا وانمود کنند که شاه‌زاده‌یی را قربانی مـی کنند . در رودوس Rodos به مناسبت جشن **کرونوس** Cronus نیز رسمی‌هم چون دربابل برقرار بود . رسم اهدای یك‌بره یا بزغاله در عید فصح، بی‌شك تخفیفی بود تبدیل گونه ازقربانی انسانی به حیوانی . کاهن در مراسم خاصی دودست خودرا برسربزغاله یا بره می‌نهاد و گناهان فرزندان‌اسراییل را برمی‌شمارد تابه‌آن حیوان منتقل شود وآن گاه حیوان که مظهر گناه قوم گشته بود قربانی شده ویا به‌بیابان رها می‌شد .

دراعمال رسولان ـ باب‌پنجم آیهٔ دوازده آمده است: «هرانسانی که از زن به دنیا بیاید وارث گناه آدم است و از نفرین ابدی جز به وسیلهٔ مرگ پسر خدا که کفارهٔ گناه است نمی‌تواند نجات بیابد.»این‌موضوع درحقیقت به مشرب مشرکان بسیار سازگارتر بود تا یهودیان، چون‌این‌چنین عقیده‌یی میان بسیاری از مردم‌آن زمان رواج داشت . **اوسی‌ریس** Osiris مصریان **وآیتس** Atis درآسیای‌صغیر،و **دی‌یونوسوس** Dionosus دریونان خدایانی بودند که به خاطر نجات بشر مرده بودند[۱۳۷] البته دراین‌مبحث جای‌آن‌نیست تا ثابت شود که این‌عقیده در مسیحیت

135 – *GUIGNEBERT* : Christianity Past and Present

136 – *FRAZER.J* : The – Scapegoat

اصالتی دارد یا آن که اخذ شده از اساطیر و خداشناسی اقوامی دیگر است، اما آن چه که مورد نظر است مشابهتی است بسیار میان ـ قربانی شدن عیسا برای گناه و نجات بشریت و افسانه‌های همانندی میان مصریان، یونانیان، سوریان و ساکنان آسیای صغیر به خدایانی هم‌چون آتیس، اوسی‌ریس و دی‌یونوسوس عنوان سوتر Soter یعنی «منجی» و یا الهاوتهری‌یوس Eleutherios یا «رهایی‌بخش» اطلاق می‌شد. همان سان که پولس واژهٔ پنه‌اوما Pneuma ی‌رواقی‌را که به‌معنای «نفخه» می‌باشد به‌کاربرد و بدان معنای روح‌بخشید، واژهٔ کی‌ری‌اوس Kyrios رانیز که به معنای «خداوندگار» است وپولس به عیسا اطلاق می‌نماید، از یونانیان و سوری‌ها که برای عنوان دی‌یونوسوس که می‌مرد اختصاص‌داده بودند اخذ نمود[۱۳۸]. بدین شیوه پولس درشهرهای یونانی‌ویونانی‌نشین ومستعمرات آن‌وآسیای صغیر که‌چنین عقایدی دربارهٔ خدای منجی داشتند به تبلیغ پرداخت.

پولس دربارهٔ خداشناسی به این اکتفا نکرد، چون لازم بود تا بارنگی از فلسفهٔ یونانی، خداشناسی خودرا قابلیت بخشد. به همین‌جهت «لوگوس *Logos*» یونانی‌به معنای‌کلمه رامناسب یافت. دراین‌جاصریحاً اعلام می کند که او[=عیسا] مسیح موعود یهود نیست که‌اسراییل را نجات بخشید، بلکه «کلمه» است که‌مرگش همهٔ مردم‌را نجات می‌دهد. یوحنا نیز که در شهرهاوجزایر ایونی انعکاسی‌ازفلسفهٔ یونانی‌راشنیده بود، سخت تأثیربرداشت. نخست **افلاتون** باارائهٔ‌مثل‌خدابه‌عنوان زمینه‌یی که همه‌چیزها به‌روی‌آن تشکیل شدند، موضوعی را بنیان کرده بود. بعد رواق‌گریان این مثل را در لوگوس اس‌پرماتی‌کوس *Logos Spermatikos* یعنی حکمت بالغهٔ خدا تلفیق کردند پوتاگوراسیان جدید از مثل یك شخص الاهی

---

۱۳۷ ـ نگاه‌کنید به‌کتاب دوم ـ بخش «می‌تولوژی ـ افسانه‌ها واساطیر».

۱۳۸ ـ کتاب سابق‌الذکر «فرازر».

ساخته بودند وهمین مثل درسیستم فی‌لو Philo به صورت«لوگوس» یا عقل خدا، یعنی اصل دوم ایزدی وافزاری که خدا جهان را به‌وسیلهٔ آن پرداخته بود درآمد. یوحنا ویا نویسندهٔ انجیل چهارم نیز تحت‌تأثیر شدید یونانی،این کلمه را به‌کار برد وهرگاه در مقدمهٔ انجیل چهارم واژهٔ « Wrod کلمه» رابه‌صورت یونانی آن،یعنی «لوگوس» بنویسیم ، این تأثیر مستقیم آشکارتر می‌شود و مشاهده می کنیم که شم فلسفی نویسندهٔ آن تاچه اندازه است : « در ابتداکلمه بود وکلمه نزدخدابود وکلمه خدا بود. همه‌چیز به واسطهٔ اوآفریده شد وبه غیرازاو چیزی از موجودات وجود نیافت .. به توسطاوست که همه‌چیزهاوجودیافتند ..بدین‌ترتیب کلمه جسم گردید ومیان ما ساکن شد ...» [انجیل یوحنا ـ باب ۱/۱۵-۱] .

عامل جبر رانیز نبایستی ازنظر دورداشت . در (رساله به رومیان ـ باب نهم تا هیجدهم» خداونداز روزاول هر که رابدان گونه که دل‌خواه‌او می‌باشدمی‌سازد: یکی را صالح ویکی را طالح، یکی شایسته و پرهیزگار ویکی را شریر و بدکار : «تو کیستی ای انسان که باخدا معارضه‌می کنی، آیا مصنوع به صانع می گوید که چه را مرا چنین ساختی ، یا کوزه‌گر اختیار برگل ندارد که ازیك خمیره ظرفی عزیز وظرفی ذلیل به‌سازد ؟!» اما با این وصف پولس ایمان را وسیله‌یی می‌دانست جهت اخذ عنایت خدا،ایمان به مابعدالطبیعه، ایمانی‌است تزلزل‌ناپذیر وربانی که دگرگونی‌یی درروح پدیدآورد . وانسان نوی می‌سازد کـه قادر می‌شود از نتایج مرگ عیسا بهره‌مند شود . پـولس و یوحنا همان گونه که پترس آغاز کرده بود ، خواسته ویا ناخواسته شریعت را ازمیان می‌بردندواین برای به‌وجودآوردن کیشی مستقل که تحت انقیاد ونفوذ یهودیت نباشد بسیار لازم بود. پولس تنها نیك‌کاری و به‌کاربستن کلیهٔ دستورهای یهود راکافی نمی‌دانست ومعتقد بود که شریعت برای باز سازی روحی‌تازه وآزاداز گناه کافی‌نیست، بلکه آن‌چه که اصل است‌و کل،مهربانی،

عشق ورأفت است . برای رستگاری سه‌عنصر اساسی ذکر می کند که جانشین شش سدوسیزده دستور شریعت می‌شود و آن‌سه‌چیز: ایمان امیدومحبت است که بزرگتر ازهمه همانا محبت می‌باشد .

در اخلاق همانا نرمش، قناعت ورهبانیت را تعلیم می‌دهد . پرستش خدا را ازمعابد وپرستش گاه‌ها به دل می کشاند : «کلام مسیح در شما به دولت‌مندی و به کمال حکمت ساکن به‌شودویك‌دیگررا تعلیم ونصیحت کنید وبه‌مزامیر وتسبیحات وسرودهای روحانی وبا فیض دردل‌های خود خدا را به سرایید[۱۳۹].» مردمان را به صداقت وراستی دعوت می کند کـه از غالب کهنه به در آمده و هم سان خالق خود گردند: «به‌یك دیگر دروغ مگویید، چون که انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده‌اید، وتازه را پوشیده‌اید که بـه‌صورت خالق خویش تا به معرفت کامل تازه می‌شود.» . پولس درکار بازسازی برابری وبرادری درحکومتی جهانی است . ظاهراً وی نیز برده گی را صحه می گذارد : «ای غلامان آقایان جسمانی خود را در هرچیز اطاعت کنید.» زنان و شوهران را به محبت ترغیب می کند . والدین را برمی‌انگیزد تا کودکان را به خشم اندر نکنند و کودکان را دستور می‌دهد تا پاس والدین را مرعی دارند . هر دانه‌یی که کشته شودهمان بری را خواهد داد که‌دانه متعلق بدان است: «هر که ظلم کند آن ظلمی را که کرد خواهد یافت و ظاهربینی نیست.» درمورد امور جنسی‌نیز تساهلی قایل می‌شود . ازدواج نا کردن‌پسندیده‌تر است تا شهوت‌پرستی. اما به‌طورکلی میل شهوی را نفی می کند ، چون جسم معبد روح‌القدس است ونبایستی آلوده شود

هم‌زمان با هنگامی که پترس را به وضع فجیعی وارونه به صلیب کشیدند ، پس‌ازمحاکمه‌یی پولس رانیز سر بریدندوشاید این سر بریدن که روایت **ترتولی‌یان**

---

۱۳۹ ـ مأخوذ از قسمت‌های مختلف، رسالهٔ پولس‌رسول به‌کولسیان *Clossiens*

Tertullian می‌باشد، به خاطر این بوده که هم‌شهری رومی بوده است درمحل ویا ـ اوس‌تی‌یا Via Ostia که در قرن سوم، کلیسا حدس می‌زد آرام گاه پولس می‌باشد، عبادت گاهی برپا گشت که بعدها به‌شکل زیباتری مرمت واحیا شد، و این همان کلیسای بزرگ سان ـ پااولو ـ فواوری ـ له ـ مورا *San paolo Fuori Le Mura* [پولس مقدس بیرون ازدیوارها] می‌باشد.

نفوذ پولس در مسیحیت بسیار عمیق است. وی دراثر یك مکاشفه عیسویت‌را از قید یهودیت‌نجات‌داد. درخداشناسی‌اصول تازه ونوی بنیان گذاشت. اخلاقیات یهودی وماوراءالطبیعهٔ یونانی را درهم‌آمیخت، بسیاری از سنن شریعت راشکست‌و عیسای انجیل‌ها را بـه یك مسیح که متکی براصول خداشناسی بود مبدل کرد. نفوذ او بعداز مرگش آشکار نشد. نظامی که پترس‌وپولس به کلیسا بخشیده‌بودند، جاودان ماند ـ اما پولس‌پس‌ازمرگ تایك قرن‌به‌فراموشی رفت هنگامی که نسل نخستین مسیحیت به‌کلی ازمیان رفت وشك وتردیدها، تکفیرها و اختلافات‌آغاز شد، پولس دگرباره خاطره‌اش زنده شد ورساله‌هایش موجب اتفاق واتحادی میان پراگنده‌گان گشت که کلیسایی مقتدر را به وجـود آورد. لیکن فترتی بسیار طولانی‌تر درپیش بود، چه پولس دگرباره تا زمان **لوتر Luther** فراموش شد و عقایدش برای مسیحیانی که درفرهنگ‌هایی تازه وعقایدی‌نو می‌بالیدند، نامأنوس می‌نمود. لوتر سخت‌به‌این‌رسول گرایش کردووی رارسول اصلاح مذهبی گرداند، همان گونه که **کالوین Calvin** نیز بدو گرایشی محتاطانه ابراز می کرد.

پولس‌ویوحنا سعی‌بسیاری کردند وعیسویت‌رابه خاطر آن که‌به‌مسیحیت‌بدل کنند، ازیهودیت جدا کردند. یوحنا نیز دنباله‌روی صدیق بود ازبرای پولس. وی درتلفیق فلسفهٔ یونانی بااصول مسیحیت کوشایی وجهد ورزید. پولس ویوحنا هردو برآن بودند تا کیش جدیدرا به‌صورتی ارائه‌دهند که اذهان منطق دوست یونانیان

را جلب نماید . این احتیاج درهمه‌جا برای گرایش اقدام دیگر محسوس بود وبه همین‌جهت عناصری بسیار سرازیر مسیحیت شد ومسیحیت شرك را در واقع ازمیان نبرد، بلکه خود درآن غرقه شد روح وفلسفهٔ یونانی که درحال احتضار بود در قالب مسیحیت‌حیاتی‌تازه یافت. اسرار کیش‌های‌سری یونانی به‌ویژه درنمازجماعت Mass تثبیت‌شد . موضوع مهم تثلیث، مرگ‌خداوند، بقای فرد برای پاداش وجزا ازمصر منزل گاهی تازه‌یافت‌تابه حیات کهن خود باقالبی‌پرحجم ادامه دهد فلسفهٔ پرستش مادر وپسر نیز که موجب آن‌همه اختلاف‌وگفت‌وگو شد ازسرزمین مصر بود. فلسفهٔ روحانی‌الاهی‌نیز که‌درهیأت روش نو افلاتونی *Neo Platonism* نمایان بود.وهم‌چنین اصول رهبانیت مسیحی مأخوذ از عقاید مصریان بود پرستش‌مادر بزرگ از فریجیه وفاجعهٔ مرگ ورستاخیز **آدونیس** Adonis از سوریه وشیوهٔ پرستش **دی‌یونوسوس** Dionosus ظاهراً ازتراس درمسیحیت داخل شد ازایران نیز عناصر بسیاری چه‌مستقیم وچه‌غیرمستقیم به واسطهٔ یهودیت وفلسفه‌های رومی ویونانی درمسیحیت‌داخل شد.ثنویت **سپنتامینو** *Sepenta mainyu* [خردمقدس]، و **انگره‌مینو** *Angra mainyu* [خردخبیث] که‌در ایران‌باستان وآیین **زردشت** دوگانه‌گی‌یی‌بود در اخلاق بشری وشکل کلی امور وتضاد اشیاء وافعال و کردار، دریهودیت ومسیحیت، به‌شکل ثنویتی درالاهیات نمایان شد وتقابل نور و ظلمت که در انجیل یوحنا از آن سخن بسیار رفته و پولس نیز تااندازه‌یی ازآن یاد کرده از تأثیرات ایرانی‌است. هم‌چنان تثلیث جهان پسین واعتقاد به «هزارسال» یعنی‌اعصار جهان و «اشتعال نهایی دنیا» در مسیحیت از عقاید ایرانی است . تأثیر مهر پرستی [میترائیسم *Mithraism* ] نیز بسیار شدید است وازآن سخن گفته‌شد.

## ۵ ـ فلسفهٔ پارسایان ومقدسان

دودوره‌درفلسفهٔ‌ابتدایی، دوران‌پارسایان‌وزهاد، ژوس‌تین‌شهید، زندگی‌او، نوشته‌هایش، مناظره‌باتری فوی‌مشرك،موضوع‌های‌این‌مناظره،نامه‌هایی‌به‌سنای‌روم‌وامپراتور، روش‌فکری‌او، ترتولی‌یان مقدسی‌دیگر، زندگی‌او، عقایدش‌دربارهٔ‌کلیسا ، نفی‌تقیه ، عرفان‌گرایی ، گرایش : مون‌تانونیسم،مون‌تانوس‌وروش‌او،کله‌منت‌فیلسوف، تأسیس‌مدرسه‌دراسکندریه، تلفیق‌فلسفه‌ودیانت، ایمان‌ومسألهٔ‌معرفت، اوری‌گن، زندگانی‌دردناك، رهبانیت‌شدید ، عقایدش

فلسفه در مسیحیت تا سدهٔ پنجم به دو دورهٔ مشخص تقسیم می‌شود . البته در این تقسیم بایستی مناقشات مذهبی و اختلافاتی در اصول عقاید را به کناری نهاد . این‌دودوره‌به‌وجهی‌تمایزدارند.دوران‌اول که کسانی‌چون**ترتولی‌یان** **Tertullian** **وژوس‌تین** **Justin** **وکله‌منت** **Clement** **واوری‌گن** **Origen**ودیگران‌نماینده‌اش می‌باشند ، فلسفه‌یی است مذهبی کـه بر مدار تعصب و یك جانب نگری و جمود می‌گراید . کاراین این فیلسوفان قدیس اغلب اثبات حقانیت مسیح وجنبهٔ خدایی اووتنها برحق‌نشان‌دادن‌مسیحیان درجهان‌می‌باشد. البته این‌نحوه رانمی‌توان‌فلسفه نامید، لیکن اصول فلسفهٔ مسیحی دربطن همین تعلیمات‌ابتدایی نیرو وشکل‌یافت. قسمت ودورهٔ دوم دوران استقلال کلیساودرحقیقت‌شکفته گی‌فلسفهٔ سیاسی‌مسیحیت می‌باشد که **اوگوس‌تین‌پارسا** **Saint Augustin** نمایندهٔ‌آن می‌باشد. دراین دو وجه ، نخست از ترتولی‌یان وهم‌فکرانش یادمی‌شود وبعداز اوگوس‌تین‌ودیگران.

**ژوس‌تین** **Justin** در حـدود سال سد میلادی در سامره‌زاده شد. به فلسفه گرایش‌داشت و بـه یونان سفر کرد . مطابق روایت هنگامی که در جست‌وجوی حقیقت بود ، بامسیحیت آشنا شد ونهایت خواست خودرا درآن یافت . بعددر روم مدرسه‌یی تأسیس کرد وشاگردانی گـردآورد وتعالیم کیش تازه را با مخلوطی از فلسفهٔ یونانی‌وعرفان‌آسیایی‌تدریس کرد. دراثربحث بایکی ازمعارضین صاحب‌جاه

به‌سال سدوشست‌وپنج محکوم به‌مرگ شد وسرش‌را بریدند و به‌همین‌جهت «شهید» نامیده گردید .

از نوشته‌های ژوس‌تین سه رساله‌باقی‌مانده است. نخستین‌آن مباحثه و گفت و گویی است بایکی‌ازمخالفین به‌نام **تری‌فو** Trypho که‌در اه‌فه‌سوس Ephesus انجام شده است. مضمون این رساله اثبات مسیح بودن عیسای ناصری از کتب عهد عتیق می‌باشد برای یهودیان ژوس‌تین سخت به‌این موضوع باور داشت کـه **عیسا** همان مسیح موعود وتجسم خدای حقیقی است . دربـارهٔ اعتراض یهودیان در بارهٔ این که‌آیین جدید شریعت قدیم را نسخ کـرده ، معتقد است که انجیل جای‌نشینی است برای عهد عتیق و باپیدایش‌آن کیش و شریعت کهن خـود به خـود قابلیت اجرایی‌اش ازمیان رفته . در گفته‌ها و عقاید این قدیس مؤمن نیز انتقال پرستش خدا را از معبد به دل‌ها ملاحظه می کنیم . می گوید که نگاه داری شریعت **موسا** که دربر دارندهٔ اعمال ظاهری است، درمسیحیت‌جایی ندارد . عدالت شامل‌اعمال ظاهری یعنی ختنه ونگاه‌داری سبت واعیاد ودیگر امور نیست ، بلکه مستلزم صفا وپاکی قلب است . تری‌فو اعتراض می کند که **دانیال** درپیش گویی خود در بارهٔ مسیح موعود، از مسیحی مجلل ومحتشم‌خبر می‌دهد، درحالی که‌این مسیح ادعایی نه شوکتی داشته ونه جلالی ، بلکـه مورد خفت و توهین نیز قرار گرفته است . ژوس‌تین نیز پاسخ می‌دهد که لازم است مسیح دوبار ظهور نماید، باری باتواضع و فروتنی که رنج برد وتوهین بیند وباری‌باجلال وشوکت که سلطنت نماید، وبرای مدعای خود از کتب مقدس شاهد می‌آورد

گفت و گوهای بسیاری‌میان این دو درمی گیرد که‌ژوس‌تین بانقل قول‌هایی به دل‌خواه خود وتفسیرها وتعبیرهایی که مخالفی نیز می‌تواند به موجب‌آن‌ها به آسانی عدم درستی‌شان راثابت کند. وجود مسیح موعود وتولد از دختری باکره‌و

دیگر چیزهارا اثبات می‌نماید . بعد در مقام اثبات جنبهٔ خدایی والوهیت عیسا بر می‌آید ومطالبی از عهد عتیق نقل مـی کند که سستی‌شان و تراوش آن‌ها را ازمغز فیلسوفی بسیار بعید نشان می‌دهد. در قسمتی دیگر از گفت‌وگو ازجرأت وتعصب سخت وایمان مسیحیان سخن می گوید ومعتقد است که هیچ مسیحی حق نداردر برابر شکنجه‌های وحشت‌ناك ایمان‌خودرا انکارنماید وموضوع تقیه رابه کلی‌مردود می‌شمارد .

دو نامهٔ دیگر نیز از ژوس‌تین در دست است که یکی‌خطاب به امپراتور **آن‌تونی‌نوس‌پی‌یوس Antonius Pius** ودیگری به‌مجلس‌سنای‌روم‌خطاب گردیده است . منظور از این دونامه درخواستی از امپراتور و مجلس سنا است تا مسیحیان را بامحاکمه‌یی راستین وانسانی محکوم‌نمایند . آنان رابه خاطر مسیحی‌بودنشان محکوم به‌نابودی نکنند، بلکه شرارت وبدی‌شان را محاکمه کنند . در ضمن نامهٔ اول که خطاب به امپراتور است سعی شده تابت‌پرستی انکار، وحقانیت مسیحیت‌به موجب شواهد بسیاری مأخوذ ازعهد عتیق که شاید امپراتور حتاآن رانیز نشنیده بوده است اثبات شود . اما نامهٔ دوم که خطاب به‌سنای روم است ، حاکی‌ازادعاهایی است که درخور یك‌مغز واندیشهٔ واقع‌بین نمی‌تواند باشد می‌نویسد که **سقرات** [سوك‌راتس Sokrates ]همان‌تعالیم مسیح رادربارهٔ خداوندتعلیم‌می‌داد ودرواقع تعالیم سقرات تجلی حلول مسیح بوده دراین فیلسوف . وازایـن نیز برتر می‌رود . این حلول تنها در بـارهٔ سقرات نبوده ، بلکه هر کسی که در تاریخ تفکر بشری حقیقتی را بیان داشته باشد ، بـه یاری مسیح این مهم را به انجام رسانیده و جملهٔ انبیای بنی‌اسراییل نیز بـه‌توسط قدرت وتجلی حقیقت مسیح خداوند بشارت‌ها و تعالیم خودرا انجام داده‌اند ، و سرانجام می گوید : « هرحقیقتی که میان مردم در تاریخ بشریت ابراز و گفته‌شده ، به ما مسیحیان وابسته است!»

به دومین چهره‌یی که ازاین قبیل برمی‌خوریم ، **ترتولی‌یان Tertullian** می‌باشد. وی‌یکی از بزرگ‌ترین‌علمای‌مسیحی‌شمال‌آفریقا است قریب‌سدوشست میلادی درکارتاژ Carthage به‌دنیا آمد ودرحدوددویست‌وچهل میلادی درحالی که بسیاری درانتظار شهیدشدن بود، به‌آرامی در گذشت

زندگانی‌اش معاصر بود با بدعت گزاریهای بسیاری در مسیحیت و اعمال فشارهایی‌بسیار برمسیحیان ، دراین باره آثاری بسیاربه‌لاتین ویونانی نوشت که از آن جمله برخی بازمانده است یکی از رسالات بازمانده ، نامه‌یی است مفصل به فرماندارکارتاژ که وی‌را به‌حق و عـدالت درمحاکمهٔ مسیحیان دعوت می‌نماید و نامه‌اش شبیه است به نامه‌های ژوس‌تین که حقانیت مسیح ولزوم محاکمهٔ صحیح‌را نه برجرم عقیده،وآزادی بیان و گفتار وشهامت مسیحیان را تذکر می‌دهد. دراین نامه هم چون نامه‌های قدیس‌سابق‌الذکر تهمت‌هایی را که در افواه‌دربارهٔ‌مسیحیان رایج است ، هم‌چون کودك خواری ومجالس‌عشرت‌شبانه وآتش‌سوزی‌ها ردمی کند وزمامداران را دعوت به تفکر واندیشه واجرای عدالت می کند .

ترتولی‌یان نخستین کسی‌است که در کتابی‌مستقل تقیه‌را به کلی ردمی کند. وی بر آن است که شخص مسیحی به‌هیچ‌وجه حق ندارد تا به خاطر امرارمعاش ، خانواده ویاحفظ جان خود درمواقع خطیر ایمان خودرا و مسیح را انکار نماید و می گوید: «آنانی که از جفا وتعدی ودرد می‌هراسند، حق ندارند تاخودرابه کسی منسوب دارند که جفا برد ومورد تعدی واقع شد ودرد کشید.» درزمان ترتولی‌یان کلیساهم چون کشتی نوح‌پنداشته می‌شد که هر که‌را درآن‌راه بود . اما این‌قدیس برعلیه این‌تساهل نخستین سخت به‌مبارزه‌برخواست ودراین راه کوشش‌ومجاهدت ورزید که ساحت‌کلیسا مقدس است ودر جمع مسیحیان بایستی ایمان قوی و تقدس کامل برقرارباشد . مسیحیان را دعوت می کند تااز هرچیز که بویی جز مسیحیت

می‌دهد کناره گیرند در مدارس مشرکان تدریس‌ننمایند، از تراشیدن بت‌وساختن طلسم‌ها وتعویذها جهت امرار معاش خودداری کنند ، هرچند که گرسنه به‌مانند ، وایمان خودرا انکارنکنند هر گاه که‌به‌بدترین‌شکنجه‌ها خودوخانواده‌شان محکوم گردند .

ترتولی‌یان طبعی عرفان گرای داشت‌ورهبانیت را گرامی می‌داشت، به‌همین جهت به فرقه‌یی که‌در آن‌زمان نفوذومقامی یافته‌بودندپیوست . مکتب‌مونتانوسیسم *Montanossism* که بنیان گزار آن شخصی بود با نام مون‌تانوس **Montanus** از مسیحیانی بودند که دراصل باعقاید رایج به کیش نو در آن‌زمان اختلافی‌نداشتند، وتنها به‌زهد وتقدس وپارسایی اهمیت بسیاری می‌نهادنـد . هر گاه پس از تعمید ، مؤمنی دوچار لغزش وارتکاب گناهی می‌شد، ازکلیسا خارج‌ودیگر حق‌ورودنداشت. هم‌چون پترس تجرد را از ازدواج وهمسر گزینی شایسته‌تـر دانسته و اغلب مجرد زندگی می کردند . درصورت‌ازدواج، هر گاه‌کارزن وشوهری‌به‌جدایی‌می‌انجامید، اجازهٔ ازدواج دومینی برایشان ممنوع بود وهر گاه چنین‌امری رخ می‌داد ، چه‌زن وچه‌مرد زناکار ومرتد شناخته می‌شدند

دربارهٔ رهبرشان‌پنداری‌به نبوت داشتند . معتقدبودند که فارقلیط [پاراکلت *Paraclete* ] یا روح‌القدس در مون‌تانوس پیشوایشان بوده واورا در بشارت‌هایش یاری ومدد می کرده است . مسیحیان‌آسیایی به ویژه بااین فرقه به‌شدت مخالفت کرده و ابدان‌افراد این‌فرقه‌راجای گاه‌ومأمن‌حلول‌ارواح‌پلیدوشریرمی‌دانسته‌اند. مون‌تانوس به سهم خود با کلیسا در مورد تساهل درانتخاب افراد ودورنگاه داشتن کلیسا ازپاکی وتقدس‌کامل بسیار مخالفت نمود، وشاید گرایش ترتولی‌یان نیز به این‌فرقه برهمین مبنا باشد.

پس‌از ترتولی‌یان به **کلمنت** اسکندری **Clement of Alexandria** بر

می‌جوریم که در ایجاددستگاهی فلسفی،اهتمام بیشتری‌ورزید. شایدبتوان‌اسکندریه واقع درمصر وشمال‌آفریقا را هم‌چون قسطنطنیه در دوران بعدی تاریخ روم‌به شمار آوریم. درحقیقت اسکندریه پایگاه معنوی امپراتوری روم گردید. درهمین‌مرکز بود که تلاش‌های جدیدی پس‌از دوران رسولان برای تلفیق وسازش فلسفهٔ یونانی واصول مسیحی به‌عمل‌آمد. پس‌از تأسیس کلیسایی در اسکندریه، کشانی مأمور شدند تا مدرسه‌یی جهت تعلیم اصول مسیحیت دایر کنند. این‌مدرسه به‌زودی‌تحت نظر یك عالم مسیحی‌به نام **اپیس کی‌پاس** Episcipas دایر وشروع به‌کار کرد. نخستین مدرس این مدرسه **پان‌تاه‌نوس** Pantaenus نام داشت که قبل‌ازمسیحی شدن، ازفلاسفهٔ نامی رواق گرای بود وازاین جامی‌توان نفوذ این‌فلسفه رادر کیش تازه مورد گمان قرارداد. پس ازاو، **کله‌منت** که یکی از فیلسوفان گرایینده به مکتب نو افلاطونی *Neo Platonism* بود وآیین مسیحی را پذیرفته بود، به‌سمت مدرس مدرسه تعیین شد. وی تاسال دوسدودو میلادی ادارهٔ مدرسه‌را به‌عهده داشته وازآثارش به روش اومی‌توان آگاهی یافت.

ترتولی‌یان وپارسایان و مقدسانی چون او که خشکی زهد و تعصب بسیار، جهان‌نگری‌شان را محدودساخته‌بود، باسازش‌وتلفیق فلسفه‌ومسیحیت‌بسیارمخالفت می‌ورزیدند. اما کله‌منت که خود فیلسوفی برجسته بود و با فلسفهٔ یونانی بسیار آشنایی داشت وهم‌چنین پان‌تاه‌نوس که رواق گرایی برجسته محسوب می‌گشت و کلیسایی که درچهاراه و بازار برخورد فلسفه‌های بزرگ جهانی تأسیس شده بود، نمی‌توانستند آن گونه فکر کنند وبیندیشند. به‌همین‌جهت به‌زودی تلفیق وسازش شروع شد. کله منت برآن بود که مسیح سرچشمهٔ همهٔ حقایق پنهان و آشکار می‌باشدوچنان که عهد عتیق را به یهودیان داد تا به‌ایمان راستین گراینده شوند، فلسفه‌را نیز به یونانیان بخشید تا به‌وسیلهٔ آن به نجات دهنده‌یی که بعد

می‌آید، ایمان آورند . به‌همین جهت می‌گوید پیش از ظهور «خداوند ماعیسا!» فلسفه جهت اجرای عدالت و آموزش آن برای یونانیان لازم بود. اما اینك نیز برای کسانی که می‌خواهند به وسیلهٔ برهان به ایمان دست یابند، عنوان اصول مقدماتی رادارد. کلمنت بر خلاف اصلی که در فلسفه رایج بود و معرفت را کلید حصول ایمان می‌شمردند، گفت ایمان وسیله‌یی است جهت رسیدن به‌معرفت، وتنها کسی می‌تواند به‌معرفت دست یابد که به‌مسیح ایمان داشته باشد .

یکی از رسالات کلمنت تحت عنوان «برای یونانیان» حاوی خطابه‌وموعظه‌یی است جهت «مشرکان» و «بت‌پرستان» یونانی تااز روش منحط کهن دست برداشته و به‌آیین تازه وپرستش مسیح به‌پردازند . ذهن خسته ازمنطق فلسفهٔ یونانی‌وعرفان فلسفه گون نو افلاتونی ، درمسیحیت تازه گی وساده گی‌یی یافته که آن‌را «آهنگی تازه» و«سرودی نو» می‌خواند . دراین رساله با شادمانی روحی مؤمن و امیدوار از ایمان به‌مسیح ، خداشناسی وحکمت دوستی که جز مسیحیت نیست یاد می کند . با کودك منشی وصفای خاطر ایمان‌را به‌خواننده گانش تزریق‌می کند تادرملکوت خداوند مقامی یابند .

یکی از کارهای کلمنت که روش سلوك مسیحی را تعیین می‌نماید ، «نامهٔ آموزگار» نام دارد وازآموزگار ، عیسارامنظور داشته . دراین رساله که بهتر است به «آداب‌نامه» نامیده شود، فیلسوف‌دستورالعملی برای‌زندگانی ازهمه لحاظ‌جهت مسیحیان،مواردی تنظیم کرده‌است . از برخوردهای بامردم ، شکل‌زیستن، پوشاك، خوراك ، گفتار و کردار، آداب اجتماعی ، خانواده گی و بسیاری چیزهای دیگر دراین رساله سخن به‌میان آورده وساده گی درلباس ، رعایت ادب و احترام تمام در گفتار و کردار، شیوهٔ خوراك وساد گی درخوردن وآشامیدن ومحبت در خانواده و مردم را اصرار وتأکید کرده است. کلمنت یکی ازقدیم‌ترین وزیباترین سرودها

را نیز درمسیحیت، وستایش شخص مسیح سروده است که لطافت وزیبایی‌اش بسیار وخاکی است ازایمان عمیق وعشق وی به عیسا .

سرانجام ازآخرین فرد شاخصی که درثلث پایان سدهٔ دوم ونیمی ازقرن‌سوم شهرت ومقامی‌داشت‌سخن‌می گوییم. نام‌وی **اوری‌گن** Origen وازجملهٔپارسایان ممتاز قرن سوم است . وی درآغاز جانشین کله‌منت در مدرسهٔ اسکندریه بود . در حدود سال سدو هشتادوپنج متولد شده است . پدرش مسیحی مؤمنی بود که برای ایمانش به زندان افگنده شد . اوری‌گن نامه‌یی بدونوشت واز وی درخواست کرد که به خاطر همسر وهفت فرزندش درایمان سستی‌نکرده ومسیح را انکار ننماید، وخود نیز برآن شد تا به زندان رود تا باپدرش کشته شود . اما براثر حوادثی از این‌کار منصرف شد وپدرش که ایمان خودرا انکار ننمود، کشته شد . دراین هنگام که سال دوسد ودو بود ، اوری‌گن به‌سمت جای‌نشینی کله‌منت درمدرسهٔ اسکندریه تعیین‌شد . زندگی وی نمونهٔ‌کاملی بود از زندگی یك راهب مرتاض . در جوانی خودرا مقطوع‌النسل واخته نمود. در اطاقی بی‌اثاثه به‌روی زمین می‌خوابید. بیش ازیك لباس نداشت . گوشت نمی‌خورد و درخوراك جانب‌کاستی را بسیار مراعات می‌نمود ، وجملهٔ این‌کارها را می‌نمود تاشایستهٔ دخول در ملکوت خدایی‌شود .

براثر عقاید خاص وویژه‌اش بسیاری از پدیده‌ها و امور کلیسا را بدعت و ناروایی شمرد وبه‌همین‌جهت از دوجانب ؛ یعنی از سوی حکومت ومسیحیان مورد جفا واقع شد . سرانجام براثر اختلاف‌هایی تدریس در مدرسهٔ اسکندریه را ترك گفته ودر قیصریه خود مدرسه‌یی دایر کرد که شهرت بسیاری حاصل نمود. لیکن کارش به زندان انجامید و پس‌از تحمل رنج‌هایی بسیار به سن شصت‌ونه سالگی در زندان درگذشت.

اوری‌گن باب نوی درتفسیر متون مقدس گشود که با موارد ظاهری تفاوت

آشکاری داشت. وی به تفسیر روحانی معتقد بود ومی گفت مواردی چون برده‌شدن عیسا توسط شیطان به کوه بلندی برای مشاهدهٔ شوکت وجلال دنیایی، ویاراه‌رفتن خدا در باغ عدن عصر هنگام وپنهان شدن آدم درپناه درختان و بنای باغ عدن به وسیلهٔ خدا درسمت مشرق وبسیاری دیگر از این امور استعاراتی است که حقایقی در پوشش امثال به‌وسیلهٔ آن‌ها بیان گشته است .

یکی ازنوشته‌های اوری گن که بسیار طولانی و در هشت جلد نگارش یافته است ، تحت عنوان «ردیهٔ اوری گن برسه‌له‌سوس» حاوی پاسخ‌های بسیاری است بر ایرادات مخالفان مسیح و مسیحیت تـا آن‌زمان . سه‌له‌سوس Celesus از جمله متفکرانی بود که باعیسویت بسیار مخالفت‌می‌نمود ومظاهر شرك وناراستی‌بسیاری ازعقاید مسیحیان را فاش می‌ساخت. این اعتراضات در کتابی به‌نام« کلمهٔ‌راستین» ازجانب اومنتشر شد که انگیزهٔ نگارش‌اثر هشت جلدی‌اوری گن گردید .هر گاه به‌طور کلی و از روی واقع بینی بنگریم ، ایرادهای سه لوسوس بسیار منطقی بوده است وبرخلاف آن چه که مسیحیان متعصب‌بر آنند، درزمان خوداثر بسیاری‌داشته است وبراثر همین تأثیر وجلو گیری ازآن بود که اوری گن ردیه‌یی طولانی‌بر آن نوشت وچون به‌سان کله منت معتقد بود که‌ایمان موجب معرفت، ومبنای شناخت می‌باشد، نوشته‌هایش‌در برابر نوشته‌های‌سه‌له‌سوس که معتقد بودمعرفت اساس ایمان است ارزشی چندان نداشت .

تاریخ مسیحیت ازاین‌به‌بعد شامل کش مکش‌هایی بسیاراست‌برمبنای‌تثلیث و پیدایش‌فرقه‌های‌بسیارو بدعت‌های بی‌شمار که‌اززمان کونس‌تان‌تین Constantine تاعهد لوتر Luter گسترش پیدا کرد . اما موضوعی که دراین میان مهم‌تراست، آن‌چه می‌باشد که میان دولت و کلیسا موجب منازعاتی گشت وباعث پیدایش‌نوعی فلسفهٔ سیاسی درمسیحیت شد که دربند بعدی، به کوتاهی ازآن یاد می‌شود .

## ٦ - سیاست در بطن روحانیت

وضع اطاعت در آغاز مسیحیت ، فلسفه و عقیدهٔ رواق گرایان ، توده میان دو قدرت سیاسی و روحانی ، روش قدیم، تجزیه نیروی دولت، ولادت نیروی کلیسا، علل اجتماعی و روانی پیدایش نیروی کلیسا، چه گونه گی اطاعت از کلیسا و قدرت دولت، دو نوع فلسفه، فلسفهٔ سیاسی، آمیزش و از وزندگی او، عقاید و فلسفه‌اش ، لزوم اطاعت از کلیسا ، کش‌مکش با امپراتور ، اطاعت امپراتور از کلیسا، کلیسا نیرویی مقتدر و خودکامه

از آغاز مسیحیت وحتا پیش از آن به‌وسیلهٔ رواق گرایان ، وفاداری و اطاعت توده میان دو قدرت سیاسی و روحانی تقسیم می‌شود. تاقبل از این زمان فرضیه وروش یونان قدیم معمول ورایج بود که به‌موجب آن، قدرت متمرکز در نقطه‌یی واحد، یعنی نیروی حاکمهٔ سیاسی بوده‌است . اما مطابق با تحولات اجتماعی که به‌وقوع پیوست، وپیدایش افکار مذهبی وفوق طبیعی که بین طبقهٔ رنج‌بر ومحروم جهت تسلای خاطری محسوب می گشت، طبعاً این چنین نیروی حاکمهٔ سیاسی نیز لازم بود تا به‌دو قسمت تقسیم شده ونیمی از آن دراجرای نیات مذهبی ومافوق طبیعی به‌کار گمارده شود . درتمرکز قدرت که تحت اختیار هیأت حاکمه قرارداشت ، اختلال و انحطاطی به وقوع پیوسته وموجب رضایت توده وخلق را فراهم نمی‌آورد وبالطبع تودهٔ محروم نیز متوسل به اختراع فلسفه‌یی شد که به‌موجب آن نیرویی مـا فوق طبیعی وجود دارد که دردرجهٔ اول ویا به کل بایستی ازاو اطاعت نمود، چون آن مصدر کل والاهی رعایت حق مظلومان و محرومان را کرده و اجـرای عدالتی بسیار پسندیـده را نوید می‌داد .

پس قدرت سیاسی نخستین به دوپاره بخش شد ؛ پاره‌یی متوجه دولت سیاسی و پاره‌یی دیگر درهیأت قدرت روحانی ، کلیسا درآمد . البته آشکار است که درچنین شرایطی ، فرد دوچار سرگشته گی و تردید می‌شود ، - چه در موارد بسیاری مردد می‌ماند که دربارهٔ موضوعی که حکم دولت سیاسی و روحانی باهم مباینت دارند ،

چه گونه عمل نماید . البته اغلب اوقات افراد آن سویی را گرایش می کردند که نیرویش افزون تر بود ، اما این ازلحاظ اصولی صحیح و درست نبود . از جانبی دیگر ازلحاظ فلاسفهٔ مذهبی نیز تضادی دراین عقیده وجود داشت . به این ترتیب که مسیحیان زمامدار وحاکم راازجانب خداوند می‌دانستند و ازطرفی دیگر موظف بودند تادرمورداختلاف دستورزمامدارو کشیش یاکلیسا ، دستورکلیسارااجرانمایند. ازاین عقیده و روی‌داد مطلبی به دست می آمد که بموجب آن گاهی میان خدا و فرستاده‌اش که زمامدار باشد اختلافهایی به وجود می آمد . امـا همان گونه که مشاهده شد فرد دراین میان ناچار است که دستورکلیسا را اطاعت نماید ، در حالی که فرمان خداوند که‌ازطرف کلیسا ابلاغ می‌شود از دهان یك‌فرد انسان که کشیش باشد صادر می‌شود، وفرمان زمامدار نیز که یك فرد بشری است به‌موجب‌معتقدات از جانب خدا می‌باشد ؛ پس تکلیف آدمی میان این دو چه‌می‌شود !؟

رواق گرایان رومی نیز دراین مورد اختلاف داشته انـد . اغلب فیلسوفان رواق گرای که خود پای بند این‌عقیده بوده‌اند به این تضاد آشکار پی بـرده و هم چنین عموم فلاسفهٔ مذهبی و مسیحیانی کـه مورد تعقیبات مـذهبی *Persécution* قرار می گرفتند نیز به این‌تضاد آشکار واقف بوده‌اند . **سه‌نه‌کا Seneca** در ایـن دوگانه گی انجام وظایف کشوری را در درجهٔ دوم اهمیت قرار می دهد ، امـا **مارکوس اوره‌لی‌یوس Marcus Aurelius** کاملا برخلاف این‌می‌اندیشید ودر مورد مسیحیان که این‌چنین ایده‌یی داشتند ، گذشتی‌نشان نمی‌دهد .

براساس همین تعالیم وعقاید بود که مباحثی بسیار دربارهٔ حکومت کلیسا و حکومت دولت پیش آمد وتاپایان قرون میانه گاه تسلط با کلیسا و اندکی نیز قدرت دردولت متمرکزمی‌شد. فلاسفهٔ مذهبی دراین بارهٔ بسیار به‌بحث و گفت‌وگو پرداختند که مهم‌ترین آن‌هاعبارتنداز: آمب رواز پارسا **Saint Ambroise** ، گره

گوار پارسا Saint Gregoire ؛ وسرانجام او گوستین پارسا Saint Augustine که از آنان یادخواهیم کرد.

**سن آمب رواز** Saint Ambroise به سال سه‌سدوچهل، یعنی اندکی پس از **کونس‌تان تین** زاده شد. پدرش کارمند دولتی بود و پسرش را به تحصیل علوم کلاسیك ورشتهٔ حقوق گماشت. درسی‌ساله گی در دستگاه دولتی مصدر کارشد وشور وشوقش به اجرای عدالت محبوبیتی برایش فراهم کرد. به سال ـ سدوهفتاد وچهار با آن که آگاهی‌هایی دربارهٔ فقه‌وامور مذهبی نداشت، به‌واسطهٔ خوش‌نامی‌واعتماد مردم به سمت اسقف شهرمیلان انتخاب شد. براثراین‌امر باجدیت‌شروع به آموختن علوم‌مذهبی کرد و تابدان جاپیش رفت که اورا ستون‌مذهب کاتولی کی خواندند. طبعی داشت دادگر و دربرابرظلم وجور امپراتوران مقاومت می‌نمود. مبارزه‌اش با امپراتور **والان‌تی‌نیان** Valentinien [از ۳٦٤تا۳۷۵] وامپراتورته‌اودوسی‌یوس Theodosius [ از ۳۷۹ تا۳۹۵] ازجملهٔ کارهای اوست دراین زمینه. نوشته‌هایش مشهور و مورد اتخاذ بسیار است. درلاتین بسیار زیبا می‌نوشت و نوشته‌هایش بسیار پراگنده است. به‌سال سه‌سدو نودوهشت‌درمیلان‌درگذشت‌و این‌زمان گورش‌زیارت گاهی مقدس است.

آن‌چه که وجه تمایز و درحقیقت تشخصی از برای آمب‌روازشد، گفته‌های وی بود دربارهٔ استقلال کلیسا درامور روحانی. نغمهٔ این‌موضوع از سال هایی دور طنین داشت، اما هنوز به شکل مستقل وکامل‌بیان نشده بود زمان وی موقعیتی داشت جهت ابرازاین چنین‌عقایدی. به‌طور کلی فلسفهٔ وی‌را بایستی‌واکنش‌روانی سرکوفته گی‌های مسیحیت دانست درمقابل‌شکنجه‌هایی که متحمل شده بودند، و آزادی‌یی که درآستانه‌اش قرارداشتند. وی‌می گفت: کلیسابه‌عنوان نیرویی‌بایستی تلقی شود خودکامه تا دربارهٔ امور روحانی بلامنازع حق‌قضاوت دربارهٔ همهٔ افرادو

حتا شخص امپراتور راداشته باشد ، چون امپراتور ازدیدهٔ کلیسا فردی‌است چون دیگران ؛ ودرواقع امپراتور دربطن وداخل کلیسا است نه‌مافوق و مصدر آن . به همین جهت درنامه‌یی که به‌والان تی‌نیان فرستاد ، نوشت : « امپراتوران نیازمند اسقفان می‌باشند،درحالی که اسقفان را به‌امپراتوران احتیاجی‌نیست.» درواقع‌این اخطاری است به احتیاج دولت به نیروی‌جدیدالولادهٔ کلیسا واولویت‌وبرتری آن.

امپراتور نیز خود نه‌آن که به این امر تمکین کرد ، بلکه بر آن صحه گذاشت و گفت این نه حق، بلکه‌وظیفهٔ کشیش است تا درامور روحانی و اخلاقی امپراتوران را راهنمایی ودر مورد لزوم مورد نکوهش قرار دهد . رخ داده‌هایی موجب شد که دو یاسه بار برای امپراتوراین چنین رویداده‌هایی رخ دهد ومورد نکوهش وحتا موآخذه قرار گیرد ، هنگامی که براثر تمایل امپراتور گروهی از محروم‌شده گان ازعبادت در کلیسا ، به دستور وی مجاز و آزاد شدند تا به کلیسا رفته وعبادت نمایند، وی درب کلیسا را برویشان‌بست و گفت : قصر برای‌امپراتور و کلیسا برای اسقف . واین همان گفتهٔ عیسا را به یاد می‌آورد که مال قیصررا به قیصر ومال خدا را به خدا بازدهید . دربارهٔ حقوق امپراتور در بارهٔ قدرت وی در ملکیت ، حق وی را براموال دنیایی وحتا املاك وابسته به کلیسا تصدیق کردولی گفت چون املاك کلیسا وقف بر امور روحانیت گردیده ، به این سبب از دست اندازی امپراتور مصون بوده ودرقلمرو اقتدارونفوذ کلیسا قرار دارد . البته‌دراین مورد آمبرواز به‌طور کلی قدرت‌امپراتور را براموال کلیسانفی‌نمی کند ، اما محدودیتی را برای‌آن قایل می‌شود که چه گونه گی آن راتفسیر وشرح‌نمی کند. وی معتقد است که‌امپراتور بایستی در اموروحانی مطیع کلیسا باشد ونفوذوحکم آن را به‌پذیرد ؛ واعلام‌می کند که درغیر این‌صورت مقاومت ومحاجه خواهد کرد، اما وظیفهٔ کلیسا در باز گرفتن وتثبیت‌حقوق خود اعمال زور وحتا مقاومت‌نیست،

بلکه بایستی به وسایل روحانی اخذ حقوق شود.

پی رو وشاگرد برجستهٔ آمب رواز ، اوگوس‌تین است که فلسفهٔ فوق را به شکل مدون و سیستماتیکی ارائه کرد ، و در این مورد وی عالم برجسته‌یی است که نفوذ بسیاری برفلسفهٔ قرون میانه داشته است .

## ۷ ـ از ملکوت خدایی تاسلطنت زمینی

سن‌اوگوس تین فیلسوف سیاسی ، زندگی او ، ازشرك تااسقفی ، فلسفه ودفاع ازمسیحیت، آثاراو، کتاب شهر خدا وعلل نگارش آن ، چه‌گونه‌گی این کتاب ، رئوس و فلسفهٔ او ، حدود قدرت‌دولت و کلیسا،وظایف مردم نسبت به این دو، جدایی‌سیاست ومذهب واستقلال روحانیت، شهرخدایی‌وشهرزمینی، قانون‌وعدالت، روش مردم درقبال احکام خدایی‌ودولتی، تفسیر تاریخ‌حیات‌بشری،حکومت‌وبرده‌گی‌بازوی‌خدایی است،جامعهٔ‌اعظم ونظم‌آن،صلح‌وجنگ‌بازپسین‌تحلیل‌وتفسیر

سن‌اوگوس تین Saint Augustin به سال‌سه‌سدوپنجاه‌وچهارمیلادی‌درشهر تاگاست Tagast واقع در شمال‌آفریقا زاده شد . درآغاز جوانی تحصیلاتش‌رادر کارتاژ Carthage به پایان رسانید وآن‌گاه جست وجویش برای یابش مسلك و مکتبی که جواب‌گوی تمایل‌نهانش باشد آشکار گشت . به مذهب **مانی** گرایشی پیدا کرد ، و ازهمین جا و با توجه به سیر بعدی افکار وعقایدش ، تمایل وتوجه او را به عرفان،ما بعدالطبیعه ومتافیزیك باز می‌یابیم . بعد روش افلاتونیان جدید را پذیرفت ومکتب‌نوافلاتونی *Neo Platonisme* را برگزیده و سرانجام در سن سی‌و سه‌ساله‌گی ، یعنی به سال سه‌سدو هشتاد و هفت مسیحیت را پذیرفت وبه‌آن‌مذهب در آمد . در این فرقه به مناسبت دانش فراوانش به زودی ترقی‌نمود . ابتدا به مرتبهٔ کشیشی و بعد به سال سه سد ونود پنج در هیپ پون Hippon بـه درجهٔ اسقفی نایل گشت

او گوس تین ازبزرگ‌ترین فلاسفهٔ مسیحی می‌باشد که برای نخستین بار کوشش نمود تا فلسفه‌یی نسبتاً مدون برای مسیحیت بنا نماید. عقایدش بـر مبنای فلسفهٔ **آمب رواز** استواری دارد، و تنها کار ارزندهٔ او مرتب بودن فلسفه‌اش می‌باشد که ارزش آن بسیاراست. دانش او در ادیان ومذاهب قدیم بسیار بوده است وبافلسفهٔ یونانی آشنایی کامل داشته است. آثارش بسیار، متنوع وفراوان است و به‌وسیلهٔ همین آثار نفوذش تامدت‌هایی بسیار ادامه داشته است.

مهم‌ترین این آثار که جملهٔ آن‌ها در دفاع ازمسیحیت نگارش یافته و تدوین شده است، به‌نام «شهرخدا» می‌باشد کـه به سان جمهوری **افلاتون** ویا **چی‌چه‌رو** است. این کتاب چنان که ازنام آن برمی‌آید، دورنمای مدینهٔ فاضله‌یی است که غایت ونهایت آرزوی او بوده است. این کتاب چنان که تذکرداده‌شد، دردفاع ازمسیحیت است دربرابر مشرکان یاغیرمسیحیان [پاین‌ها Paiens یاپاگان‌ها Pagans]. چه پاگان‌ها پس‌ازسقوط دولت روم به‌دست گوت‌ها Goths و**آلاریك** Alaric پادشاه آن‌ها به سال چهار سدوده میلادی، علت این شکست وسقوط را به گردن مسیحیان نهادند ومدعی شدند که موجب این‌شکست مسیحی‌شدن روم‌واعراض ازسنن‌وکیش وخدایان باستان است. دراین کتاب‌او گوس‌تین به‌دفاع‌ازمسیحیت پرداخته‌وادعای مخالفان را رد می‌کند. کتابش نکات مبهم وموارد‌نقیض‌هم بسیار دارد، اما اثری است بزرگ که در قرون میانه تأثیری شگرف داشته و تا عصر ما نیز اثرات آن مشهود است.

هرگاه برآن باشیم تابه شکل کوتاه ومختصرهم که شده باشد، ازفلسفهٔ این فیلسوف بزرگ مسیحی سخن گوییم، مطلب به‌درازا خواهد انجامید، به‌همین‌جهت تنها ازرئوس نظرات وفلسفهٔ وی یاد می‌کنیم وباشد تا درقسمت مسیحیت چنان که شایسته باشد ازاو یاد کنیم.

نخست بایستی از موضوعی که آمبرواز بسیار بر آن تکیه داشت سخن گفته شود، و آن تعیین حدود قدرت دولت و کلیسا است. او گوس تین شرط موفقیت هر دولتی را درمسیحی بودن آن دولت می‌داند و بر آن است که هیچ دولتی موفق نیست مگر آن که مسیحی باشد. ازجانبی دیگر دولت را درحقیقت نیروی اجرائیهٔ کلیسا تعریف می کند و گفتهٔ «دولت بازوی دنیایی کلیسا است» همین مفهوم را می‌رساند و بهتر بود بی‌پرده‌تر می‌نوشت که دولت یکی از ادارات تابعهٔ کلیسا است. عقیده‌اش دربارهٔ روابط رییسان دولتی و پیشوایان کلیسا مبهم و تاریك است ولی آن‌چه که بدان بسیار تکیه می کند، مسیحی بودن زمامداران می باشد.

گفته شد که اصول عقاید **افلاتون** و **چی‌چه‌رو** Cicero در نوشته‌های این فیلسوف بسیار است. تأثیر چی‌چه‌رو را درروابط فرد بادولت می‌توان مشاهده نمود. وی بر آن است که هیچ فردی محکوم به اطاعت مطلق ازدولت نیست. البته دراین گفته فیلسوف بر آن نیست تا به‌طور کلی فردرا ازاطاعت دولت و وظایف خانواده برحذر دارد، بلکه می گوید هر فردی چون عضو وفردی است ازیك کشور که نیرو وقدرتی سیاسی مصدر آن است، بایستی دولت را اطاعت نماید واصول خانواده گی را محترم شمارد، ــ اما تاجایی که این اطاعت باقوانین روحانی مباینت واختلافی نداشته باشد ودرصورت بروز چنین حالی، فرد بایستی دولت را اطاعت نکرده ومطابق بادستور مذهب وکلیسا واصول مسیحی رفتار نماید.

برمبنای فوق مذهب وسیاست به‌شکلی اصولی ازهم تفکیك می‌شوند. دراین مورد، یعنی جدایی مذهب ازسیاست، او گوس تین نظری نو نیاورده است، بلکه اهمیت وی تنها مشخص نمودن این روش وبحث وتدقیق دربارهٔ آن است. چه مسیحیان صدر اول درواقع به‌همین روش می‌اندیشیده‌اند وآیه‌یی درانجیل که : «آن‌چه مربوط به خداست باید به‌خدا تسلیم شود وآن‌چه ازآن قیصراست به‌قیصر» مؤید ریشهٔ قدیمی

این نظر است. به هرانجام باشرح وبسطی که برای نخستین‌بار او گوس‌تین دربارهٔ این موضوع قایل شد وآن‌را یکی‌از اصول فلسفهٔ سیاسی مسیحیت قرار داد ، وی‌را واضع چنین‌اصلی‌می‌دانند: ازجانبی‌دیگرریشهٔ چنین‌فکری‌را دریونان وروم‌باستان باز نمی‌بینیم. درتمدن قدیم تمیز ووجه شاخصی میان دومنطقهٔ مذهبی ومنطقهٔ‌دنیوی وجود نداشت واین ایده برای نخستین‌بار به‌وسیلهٔ این فیلسوف مذهبی وارد فلسفه شد. تأثیراین‌روش درسدهٔ‌هفدهم دراروپا به‌این‌صورت درآمد که دولت‌می‌تواندکاملا از مسایل مذهبی مجزا و بر کنار باشد. در سدهٔ هیجدهم روش فوق در دمو کراسی گنجانیده شد. دردمو کراسی جدید مذهب ومنطقهٔ روحانی بایستی کاملا از سیاست ومنطقه‌یی که دولت معرف آن است جدا و بر کنار باشد وکار دولت به امور دنیوی محدود باشد. اما باظهور فلسفه‌های کولك‌تی‌ویسم *Collectivism* و توتالی‌تاریانیسم *Totalitarianisme* کـه براساس منافع فرد فدای جامعه استواری دارد ، این اصل نقض ومذهب درخدمت دولت درآمد هم‌چون دست‌یاری جهت مقاصد وارضای‌نیات سیاسی. لیکن‌فاشیسم *Fachisme* ونازیسم *Nasisme* به‌زودی‌هدفی‌برافگنده‌شدندواصل دمو کراسی دوباره‌پیروزشد. او گوس‌تین می گفت میان‌منطقهٔ مذهبی حیات‌انسانی ومنطقهٔ دنیوی تمایزی وجود دارد که درصورت لزوم ، اطاعت بایستی به‌مذهب‌تعلق گیرد نه‌دولت ، چون‌آمبرواز گفته بود که: امپراتور درداخل‌کلیسا قرار دارد نه مافوق‌آن .

مبنایی‌دیگردرفلسفهٔ‌مذهبی‌او گوس‌تین، نوعی‌دو گانه گی‌است.دو گانه گی‌یی که‌اساس بسیاری‌ازمذاهب وادیان‌را شامل می‌شود؛ یعنی دوآلیسم‌جهانی که عبارتند ازجهان مادی وجهان معنوی یادنیا وآخرت. اصطلاح فیلسوف دوواژهٔ «شهرخدا و شهرزمینی» می‌باشد.شهرخدا برای آرامش ورستگاری‌روحی وصلح آسمانی می‌باشد که‌ابتدا میان‌یهود وبعد درکلیسای مسیح جلوه‌یافت، وشهرزمینی زیست گاه شیطان

است ومردمان شریر ونافرمان. نافرمانی فرشته گان وعصیان آن‌ها آغاز تاریخ است که در کشورهای آشور وروم جلوه گری کرده ودرشهر زمینی اشرار ونافرمانان با رستگاران و نیکان ، یعنی ساکنان دو شهر آسمانی و زمینی باهم زندگی می کنند . این زندگانی تاهنگام رستاخیز، یعنی قیامت ادامه خواهدیافت ودرچنین هنگامی است که نیکان وبدان ازهم جدا خواهندشد.

دوآلیسم ودوگانه گی اوگوس‌تین کاملا رنگ ایرانی دارد وپیکار دو نیروی زشتی ونیکی بسیار دراساس فلسفی‌اش مؤثرواقع شده‌است. تاریخ‌را تعارض وجنگ وستیز این‌دوجامعهٔ آسمانی وزمینی، یاخدایی واهریمنی تعریف می کند که سرانجام به‌پیروزی جامعهٔ خدایی پایان می‌پذیرد. باالطبع بایستی جهت هریك از دوجامعهٔ خود که تاریخ را عبارت ازستیز وناهم‌آهنگی آن دو می‌داند، تعریفی اصولی ازائه داده باشد، اما دراین مورد کمترسخنی به‌میان آورده وبه‌همان یاد کرد دوگانه گی بسنده کرده است. تاریخ کلیسارا سیرخداوند تعریف‌می کند درجهان وهیچ‌توضیحی نمی‌دهد که درنیمی ازجهان که‌کلیسایی وجود ندارد، ویا قبل‌از تاریخ کلیساخداوند چه گونه سیرمی کرده است.

به‌حکومت واعمال زورونارواییی نیز ازجانب حکومت رنگی از انتقام‌جویی خدایی می‌دهد ونفوذ یهودیت را درطول چهارقرن پس‌ازعیسا می‌نمایاند. حکومت درحقیقت بازوی خداوند درجهان به‌جهت گناهان مردم واعمال زور وفشار ازجانب حکومت نیز به‌ارادهٔ خدایی‌است تابار گناهان خلق‌سبك ودراثر تهدید وارعاب‌نیکی را بر گزینند. درمدینهٔ‌فاضله وجامعه‌یی که جمله گی‌مردم ازنیکان باشند،حکومت سیاسی مورد استعمالی نخواهد داشت.

در تعریف زندگی و حیات بشری نیزدوگانه گی آیین ایرانی بسیار مشهود است، چون حیات بشری وجریان زندگی‌را کشاکش میان‌نیکی خدایی وشروشور

ارواح خبیثه می‌داند که دگر باره آشکار است که به‌نیکی خدایی و پیروزی نیکی برزشتی وصفات اهریمنی‌پایان خواهد پذیرفت

قانون و عدالت نیز نسبی وویژهٔ مسیحیت است. او گوس‌تین بر آن است که عدالت به‌طور کلی درعالم‌زمینی نمی‌تواند وجود داشته باشد وهر گاه نوعی‌عدالت‌و یا عدالت به‌نحوی در زمین برقرار شود، بی‌شك درمناطق کفار و مشرکان جریان نخواهد یافت، بلکه درقلمرو مسیحیان اشاعه می‌یابد. اما عدالت در جامعهٔ بشری چه گونه‌تعریف می‌شود: عدالت عبارت‌است ازاطاعت ومراعات نظم؛لیکن عبارت‌از عنصری مطلق وکامل نیست واز امورنسبی می‌باشد که در کشورهای مختلف مفهوم آن دگر گونه گی می‌پذیرد. به‌همین‌جهت‌است که‌می گوید عدالت مطلق‌درجامعهٔ ارضی‌وجود نداشته وتنهاویژهٔ‌نظام‌عالم می‌باشد. وامادربارهٔ‌قانون: قانون آن‌احکامی است که به‌سودهمه گان ویابیشترین مردم‌باشد، به‌همین‌جهت قانون به‌مفهوم‌انسانی آن وجود ندارد، چون قوانین همواره به‌نفع اقلیت حاکمه است.

جامعهٔ اعظم عبارت‌است ازهم‌بسته گی جملهٔ‌جامعه‌ها که زیرارادهٔ خداوندی قرار داشته ونظم‌آن درتمکین همهٔ‌افراد وجوامع‌است به‌مشیت وارادهٔ‌خدایی. لیکن این‌مشیت وارادهٔ‌چه گونه حاصل می‌شود: هم‌آهنگی بانظم‌جهانی وراه سپری‌درنظام طبیعت، یعنی پی‌روی‌ازارادهٔ خداوندی . ازاین ره گذر، یعنی راه‌سپری وتوافق با نظم‌جهانی ونظام طبیعت است که عدالت حاصل می‌شود وهـر گاه دولتی ازاین امر سرپیچی نمود دادگر وعادل‌نیست وافراد نیزموظف نیستند چنین دولتی‌را پی‌روی کنند . البته اگرچه جهت نظم‌داخلی وموضعی اطاعت افراد از چنین دولتی ناحق نیست، اما آن افراد برخلاف عدالت وحقیقت‌کلی رفتار کرده‌اند.

همان گونه که او گوس‌تین‌حکومت واعمال زور و ناروایی‌را ازجانب‌خداوند بلایی برای بنده گان تعریف می کند ودرواقع بر آن صحه می گذارد ، برده گی و

غلامی را نیز کیفری می‌داند خدایی جهت گناه‌کاران ·

دربارهٔ صلح و جنگ تعریف فیلسوف بسیار وسیع و انسانی است. می گوید صلح غایت ونهایت فعالیت‌های بشری است. جملهٔ مردم به‌این احتیاج دارند که در صلح و صفا زندگی کنند وهدف هردو جامعهٔ زمینی وآسمانی نیزصلح است. صلح نیز چنین تعریف می‌شود که: عبارت‌است از هم‌آهنگی وتوافق مردم وحفظ رابطهٔ منظم بایکدیگر درجامعه. گسترش همین روابط میان‌جوامع‌است که به‌صلح‌عمومی می‌انجامد و آن‌عبارت‌نیست ازعدم جنگ، یعنی‌عدم تعارض‌نسبت به‌هم. بلکه‌عبارت است از عدم جنگ وارتباط پیوندهایی مثبت میان افراد و جوامع که ضامن حفظ منافع‌طرفین باشد. پس‌ازتعریف‌صلح‌وجنگ درقلمرومعمول زمینی، بازدوگانه گی وثنویتی که رنگ‌وبوی فوق‌طبیعی ومذهبی‌دارد، به‌ظهور می‌رسد. صلح نیزدوگونه است: صلح زمینی که عبارت‌است از توافق ونظم افراد بایکدیگر، ـ وصلح خدایی یاآسمانی که‌عبارت‌است ازحفظ رابطهٔ افراد باخداوند وشرکت همه گانی درایمان به‌خدایی یك‌تا و عشق وعلاقه به‌مبدأ که نتیجهٔ‌آن برگردانی است به‌روابط حسنهٔ میان مردم وحفظ عدالت.

البته‌عقاید این‌فیلسوف مذهبی همه‌وهمه برای اثبات مسیحیت می‌باشد . به تعصب می گراید وباتمام گسترشی که درعقایدش موجود است مقهور تعصب مذهبی می‌شود وجهت سعادت و رفاهیت ونظم اجتماعی وقانون و عدالت وپاداش و کیفر و جملهٔ‌چیزها ملاکی‌دارد وآن‌مسیحیت می‌باشد. هربار که اندیشه‌هایش آب ورنگی می‌یابد ومی‌رودتادرکارسازی فلسفه‌یی انسانی طرحی‌به‌ریزد، عرفان‌وعقاید مـابعد الطبیعی‌اش ، وشم مذهبی بسیار پرتوان وفرساینده‌اش رنگی ازمذهب به‌تندی‌بررخ ساخته‌هایش می کشد که موجب بی‌اعتمادی می‌شود. اما باتمام این احوال تأثیری بسیار برادوار بعدی‌وزمان ما داشته‌است که منکر آن نمی‌توان شد و آن‌چه که‌قابل

توجه‌است این که ازعیسویت نخستین چه‌معجونی پرداخته شده است. این عقاید و روش‌های باز ساختهٔ فیلسوفانی دیگر که پس‌از او گوش‌تین آمدند، مسیحیت‌را به شکل حکومت جباران ومستبدان بسیار تند، وکلیسارا هم‌چون حکومتی ساخت که کارش در امور زمینی منحصر می‌شد وآن‌چه که جنبهٔ آسمانی داشت نیزوسیله‌یی‌بود برای‌تخمیق مردم واجرای‌مقاصد سیاسی وزمینی واثبات وتحکیم موقعیت ملکوتی خدایی که به‌سلطنتی زمینی دگرگونی یافته‌بود.

بخش بیست وششم

REINACH : *A Short History of Christianity* , N Y - 1922

GOGUEL, M : *Life of Jesus, N . Y - 1933*

KLAUSNER, J : *From Jesus to Paul . 1943*

TERTULIAN : *Apologeticus etc . , Leob Library*

GUIGNEBERT, C : *Christianity past and Present. 1927*

FOAX- JAKSON, F-AND LAKE , K : *Beginings of Christianity .*

SHOTTWELL , J AND LOMMIS, L : *The See of Peter. Columbia, 1927*

RENAN , E : *Lectures on the Influence of Rome on Christianity . London, 1884*

DUCHESNE, MON . L : *Early History of the Christian Church*

BURKITT : *Early Eastern Christianity*

CUTTS : *Turning Points of General Church History*

LABOURT : *Le Christianisme dans L'empire Perse*

بخش بیست وهفتم :

ABU FAZIL : *Lif of Mohammad*

WASHINGTON IRVING : *The Life of Mohamet*

THOMAS CARLYE : *On Heroes and Heroworship*

اسلام ازنظرگاه دانشمندان غرب ـ ترجمه ونگارش : علی اصغرحکمت

قرآن ـ ترجمهٔ : ابوالقاسم پاینده

نهج‌الفصاحه ـ ترجمهٔ : ابوالقاسم پاینده

بیان‌الادیان : تألیف : ابوالمعالی محمدالحسینی ـ ویراستهٔ ـ هاشم رضی

سیرة ابن هشام ـ تألیف : عبدالملک‌بن هشام

DERMENGHEM, EMIL : *La Vie de Mohamet*

MARGOLIOUTH : *Mohammad an the Rise of Islame*

## بخش بیست و هفتم

فلسفه‌یی که به‌تندی رشد کرد و شکفت.

### ۱ ـ زندگی پیامبر

دوران کودکی محمد، وضع عربستان و انحطاط آن؛ سفرهای پیامبر، شهرت او به صداقت و امانت، ازدواج با خدیجه، الهام و وحی، نخستین مؤمنان، عکس‌العمل قوم، تکوین عقاید و روش تعالیم، تردید و دودلی، اطمینان و اعتماد خدیجه، دعوت و بشارت، گروندگان بزرگ، پیشوایی بر اهالی یثرب، مدینه پایگاه پیامبر، جنگ با مکیان، فتح مکه، واپسین سفر و سال زندگی

به‌سال ۵۷۱ میلادی درسرزمین عربستان کودکی زاده شد که بعدها به نام **محمد** پیامبر بزرگ اسلام نامی و شهرهٔ جهان شد. محیطی که وی در آن پا به‌عرصهٔ وجود گذاشت، محیطی بود تاریک، پر جهل و خرافه، فقیر و با اختلاف طبقاتی فاحش، پر جنگ و جدل و اندیشه‌ها و افکاری سخت بدوی. سرزمینی بود استثمار شدهٔ دو قدرت بزرگ آن زمان؛ یعنی امپراتوری روم و ایران. سران قبایل بسیارش سرزمین خود را مستعمرهٔ دو کشور ایران و روم کرده و برای برآورد احتیاجات و نیازمندیهای آن دو کشور، به‌طبقات تولید کننده و مردم زیردست سخت فشار وارد می‌آوردند. جنگ‌های داخلی و برادرکشی‌های بسیار شیرازهٔ اجتماع انسانی‌شان را گسسته بود و معتقدات سخیف و سنن کهن و دین بت‌پرستانهٔ آن‌ها جمود فکری و انحطاط‌شان را جلوه می‌داد. برده‌گی بر اثر جنگ‌ها بسیار رواج داشت، اخلاق ارجی دارا نبود و مسایل جنسی و حل آن بسیار بدوی و شرم‌آور بود. مفاخره‌جویی از ارکان

زندگی وشخصیت هر کسی وابسته به پدران واجدادش وبرجسته گی وقدرت قبیلهٔ اوبود، ودرچنین محیطی بود که چهره‌یی تاب‌ناك جلوه گری کرد، فروغ بخشیدو دنیایی را روشنی داد .

نسبت‌اش به **قصی بن کلاب** سرد ودمان وبنیان گزار قبیلهٔ قریش می‌رسید. نام‌پدرش **عبدالله** ونام‌مادرش **آمنه** بوده است وصبح‌روز دوشنبه‌دوازدهم‌ربیع‌الاول، مطابق بابیست‌ونهم‌اوت‌سال ۵۷۱میلادی،مقارن باچهلمین‌سال سلطنت **انوشیروان** متولد شد[140] . درهمین احوال عبدالله برای تجارت به‌شام رفت ودر بازگشت از آن سفر فوت کرد . درحالی که بیش‌ازچند ماهی‌از عمرش برنمی گذشت، مادرش آمنه نیز کودك را به‌زنی ازقبیلهٔ **بنی‌سعد** به‌نام حلیمه‌داد تا دایه گی‌اش کند. زن‌مزبور نیز کودك را به‌قبیلهٔ خودش‌برد . هنگامی کـه به‌شش‌ساله گی رسید ، مادرش نیز براثر بیماری‌وفقدان وهجران شوهردر گذشت . پس **عبدالمطلب** جدش‌سرپرستی او را عهده‌دار شد ، اما دو سالی نگذشت که وی نیز به‌مرد و سرپرستی محمد به **ابوطالب** یکی ازپسران عبدالمطلب واگذارشد .

درخانهٔ ابوطالب که عموی محمد بود، کار کودك تیمار احشام و اغنام بودو بنا برسنت به‌طور کلی درخانهٔ عمو که ازبزرگان ومشایخ قوم بود به‌خدمت گاری سرگرم بود. ابوطالب نیز هم‌چون سران وبزرگان قوم به سفرهای تجاری بسیار می‌رفت وهنگامی که محمد به‌سن سیزده ساله گی رسید، در سفری که به‌شام کرد، وی رانیز همراه برد . هرچند ابوطالب عموی‌اوبود اما از کودك تازه‌سال‌هم‌چون برده‌یی بزرگ‌سال‌کار می کشید . کارش شبان وروزان تیمار چارپایان، نگاه‌داری احشام وخدمت بزرگان قافله بود . درحقیقت پولادی بود که‌آب‌دیده می گشت، کارش شاق ، سخت و طاقت‌فرسا بود . این نوع زندگی در ذهن جوان ، فعال ،

140- *ALU FAZIL* : **Life of Mohammad, P. 15**

عدالت‌خواه و پرمایه‌اش منشأ اثری شد، چـون به‌آشکارا نکوهیده گی برد گی و روابط ارباب وبرده را مشاهده می کرد ، ازاین بی‌داد گری دلش به درد می آمد و چنان شد که بعدها باتعالیمش زنجیر اسارت بشری را گسست وبرده گی را تحریم نمود . اما آن‌چه که در این سفر وسفرهای بعـدی فولاد را بیشتر آبدیده کرد ، شب‌های کاروان ، انجمن‌هـا ، افسانه‌ها ، گفت و گوهایی در بارهٔ اساطیر پیشین اعراب ، افسانه‌ها وداستان‌های غول‌وپری‌وجن‌وعفریت بود . دراین‌کاروان‌بسیاری ازیهودیان وبه‌نسبتی نیز از مسیحیان و نصرانی هـا پای سفر داشتند ، وبه عقاید ، اساطیر، مذهب وافسانه‌های آنان نیز باذهن تند ونبوغ ذاتی‌اش آشنایی پیدا کرد و **ایروینگ** Irving بسیار جالب اثر این سفر رابـررسی و شرح کرده است[141] **کارلایل** Carlyle با تحقیقاتی که کـرده است معتقد می باشد که محمد در شام بامسیحیان‌شامی آشنایی‌حاصل کرده‌ودراثرمجالست وسخن گویی‌به‌بسیاری‌ازاصول عقاید ودیانت‌شان آگاهی‌یافته‌است که‌درسفرهای‌بعدی‌تکمیل‌وپرمایه شده‌است[142].

به سن پانزده‌ساله گی ناظر جنگی شدسخت میان قبایـل عرب ، یعنی بین قریش وبنی کنانه . محمد دراین جنگ یاور بنی‌اعمام خود بود وبرایشان سلاح‌و چوب‌تیر درمیدان نبرد می‌رسانید . این نیز واقعه‌یی بود که ذهن جوان رابه‌خود مشغول می‌داشت وملت‌اش را کـه دریك سرزمین سکنا داشتند و به‌یك زبان تکلم می‌نمودند مشاهده کرد که چه گونه براثر موضوع‌هایی جزیی به هم می‌تازند و خون‌هم را می‌ریزند ! چه می‌شد که آن‌ها متحد وهم‌پیمان می‌شدند ؟

---

141- *IRVING WASHINGTON*: The life Of Mohammed, P. 24

درهمین سفر مورخین‌اسلامی ازقول‌راهبی **بحیرا** نام‌که به‌دیدن پیامبرآمده‌است، کراماتی نقل می‌کنند که‌رسانندهٔ نبوغ وحدت ذهنی پیامبراست .

142 - *CARLYLE THOMAS*: On Herose And Heroworship ،P 65

باسفرهای چندی که محمدانجام داده بود، صیت شهرت، درست‌کاری، امانت وشرافت‌اش درهمه‌جا پیچیده بود. نوجوانی بود طالب اصلاح زندگانی مردم، تعالی اخلاق، بنیان درست‌جامعه، تثبیت وضع اقتصاد، رفع ظلم وجور ومفاخره جویی، برافگندن سیستم برده گی وجنگ. اصلاح‌طلبی بود که وارد جامعه شده بود، جامعه‌یی کـه در کمال انحطاط و پرت گاه سقوط قرار داشت. هنگامی که بیست‌وپنج‌سال بیش نداشت وآوازهٔ امانت وصداقت‌اش درسراسر عربستان پیچیده بود، **خدیجه**، بنت‌خویلد که او نیز نسبش پس‌از چهار پشت به **قصی بن کلاب** می‌رسید و مال فراوانی داشت که بدان تجارت می کرد، به‌سبب امانت و صداقت محمد، رشتهٔ‌کارش را بدو سپرد تابا مالش تجارت کند. پس مالی فراوان بدو داد باغلامی میسره نام که به‌تجارت به‌شام رود. این سفری بود سرشار ازسودهای‌مادی وبهره‌های معنوی از برای محمد. هنگامی که از سفر بازگشت خدیجه شیفتهٔ او شد وباآن که چهل‌سال ازعمرش‌می گذشت باموافقت‌او بایکدیگر ازدواج کردند. سال‌هایی برزندگی‌شان گذشت وصاحب فرزندانی شدند. سه‌تن ازآن‌ها در دوران قبل‌از اسلام فوت شدند وبقیهٔ‌آن‌ها یعنی ابراهیم، زینب، رقیه، ام کلثوم‌و فاطمه بعداز اسلام وفات یافتند. برجسته‌ترین‌شان که مقام شامخی داشت؛ یعنی **فاطمه** به‌عقد **علی‌بن‌ابی‌اطالب** امام اول شیعیان درآمدودرجوانی درنهایت اندوه،اندکی پس‌از مرگ پدرش درگذشت.

مدت زمانی گذشت، یعنی پانزده‌سال وپیامبر که ازلحاظ معیشت مرفه‌شده وجزو یکی ازمالداران عربستان درآمده بود، فراغتی داشت کـه به مسایلی که مورد توجهش بودند بیندیشد. پس‌ازآن که مدتی بسیار درتنهایی به‌تفکر در کوه پرداخت، مطابق روایات در غاری واقع در کوه حرا چند روزی کاملا به‌تفکر و مراقبه مشغول‌شد، تا شبی که‌لیلةالقدر نام گرفته، سرانجام شبحی‌دربرابر نظرش

جلوه گر شد که همانا جبرییل بود. روشنایی ملکوتی و بانگی رعدآسا در کوهستان پیچید که گفت به‌خوان یامحمد : ـ اقرأ باسم ربك الذی خلق، خلق الانسان من علق. یعنی : «به‌خوان به‌نام پروردگارت که بیافرید ، انسان را از خون بسته بیافرید.»[۱۴۳] این بشارتی بود نخستین برای برانگیخته گی پیامبری جهانی . طلوع آفتابی بود که روشنی خیره کننده‌اش به شام گاه تمدنی که در خاور زمین رو به‌ا نحطاط بود پرتوی پرثمر پاشید ندایی بود آسمانی که بشارتی برای مردمی فراوان داشت . ندایی بود که ازهمان آغاز مبتنی بود برمکارم اخلاقی وانگیزش نیروهای آسمانی: ـ یاایها المدثر ، قم فانذر ، وربك فکبر ، وثیابك فطهر ، والرجز فاهجر ، ولاتمنن تستکثر ، ولربك فاصبر. به‌این معنی ای جامه به خویش پیچیده ، برخیز و به ترسان، پروردگارت را تکبیر گوی، ولباس خویش پاکیزه‌دار ، واز گناهان دوری کن ، ومنت منه که بیشتر یابی ، به‌خاطر پروردگارت صبور باش»[۱۴۴]

به هرانجام هنگامی کـه چنین مکاشفه‌یی برایش روی داد شتابان به خانه شتافت . تأثیر این امر سخت در هیجان وتردیدش در افگنده بود ونیازی داشت تا افکارش را با کسی وماجرایش را بادوستی درمیان نهد، وبهترین همدم و دوست‌اش جز خدیجه همسر و فادارش کسی نبود : گفت هرگز هیچ گاه چنین بت‌پرستی را دشمن و مورد نفرت نداشته‌ام هیچ گاه از کاهنان چونان دربیم نبوده‌ام،واینك بیم دارم که ازکاهنان به‌شمار آیم . این نفرت وتحذیر و بیم ازکاهنان دراو هم‌چنان تا پایان وجود داشته واین گفتهٔ او ، درواقع مبارزه باخرافه پرستی و غیب گویی‌را نشان می‌دهد، تا جایی که حتا مراجعه به‌کاهن ویا غیب گو ورمال را نشان کفرو اعراض از ایمان می‌شمارد : ـ من اتی عرافاً اوکاهناً فصدقه بما یقول فقد کفر بما

۱۴۳ ـ سورهٔ علق ـ سورهٔ ۹۶ ـ آیه‌های ۲ـ۱

۱۴۴ ـ سورهٔ مدثر ـ شمارهٔ ۷۴ ـ آیه‌های ۷ـ۱

انزل علی‌محمد. «هر که نزد غیب گو یا کاهن رود و گفتهٔ‌اورا راست پندارد، بر آن چه به‌محمد نازل شده کافراست[۱۴۵].»

**خدیجه** همسر راست‌پندارش زنگ این شك‌و دودلی رااز آینهٔ دلش‌برزدود وبه‌وی ثابت کرد که ازهم چون مرد وارسته وامین و برگزیده‌یی ، به دور است تا مورد وسوسهٔ شیطانی قرار گیرد ، بلکه این‌نور صفا وراستی وتابش‌الاهی‌دراوست . پس به اتفاق همسرش به‌نزد ابن‌عم خدیجه ؛ یعنی **ورقه** رفتند که مردی بود کهن سال وروشن ضمیرومورد وثوق واعتماد . خدیجه داستان همسرش را باز گفت وپیر روشن‌رای گفت که قسم به‌خدا وجلالش که او پیامبر موعود است واین نشانی است از آغاز رسالتش‌وهم‌چونان که **موسا** موردوحی قرار گرفت،اونیزدلش‌مهبط‌خواست وارادهٔ خدایی شود .

مدتی براین گذشت ومحمد شوریده‌دل وسودازده در کوه و صحرا می گشت تادگرباره مورد الهام قرار گرفت وفرشته‌یی بزرگ او را بشارت به پیامبری داد. این‌بار محمد آرام وآسوده دل به نزد خدیجه باز گشت . رایش استوار ، عـزمش محکم ودلش نرم وسبك‌بار بود . نخست همسرش وبعد تنی چند از روشن گران و اندیشمندان قوم رسالتش را تصدیق وبدو گرویدند . در کـوی و برزن به تعلیم و بشارت دیانت نو وتحذیر وتخفیف‌روش منحط کهن‌پرداخت . راس‌عقایدوتعالیمش بروحدتی استوار بود بی‌ریب وریا ویك‌تا گرایی‌اش در جهان بی‌نظیر بود . آن گاه دربارهٔ رستاخیز و قیامت وبهشت و دوزخ سخن می‌راند که مورد توجه مردم قرار نمی گرفت وبه‌تمسخرش می‌پرداختند . اشراف و فرادستان قوم و بزرگان‌قریش نخست کوشیدند تا نادیده گیرندش ، لیکن هنگامی فرا رسید که پیامبر سخت به سنن کهنه ومنحط وروش بت‌پرستی واصنام‌آنها تـاختن و انتقاد پیشه کرد . دراین مورد بود که آنانی که‌سودشان‌در روش قدیم بودبه‌جنبش‌آمدند ، چون‌ازهر گفته‌یی

۱۴۵ـ نهج‌الفصاحه ـ ص۶۱۰

چون در مورد پرستش خدایی‌دیگر که سودشان درروش قدیم بود به‌جنبش آمدند ، چون ازهر گفته‌یی چون درمورد پرستش خدایی دیگر وموضوع بهشت و دوزخ و پاداش و کیفر قادر بودند بگذرند جز مذمت و نکوهش از خدایان و بت‌هایی که درخانهٔ کعبه نهاده بودند ، چه‌نقض وتکذیب سنن وروایات قدیم ونکوهش پرستش بتان واصنام به‌جنبهٔ تجارتی دین که آن‌ها از قبل آن سودهای فراوانی می‌بردند و عواید کعبه را تأمین می کرد لطمه‌یی بـزرگ وارد می‌آورد . شرح و باز آوردن حوادث ده سالهٔ مکه از حوصلهٔ این مقال خارج است و همین‌قدر می‌توان گفت که شمارهٔ پی‌روانش هم‌چون **زرتشت** درسالیانی دراز ازچندنفر تجاوز نکرد . نخست همسر پاك‌بینش **خدیجه** ، آن گاه غلام آزاد کرده‌اش که پیامبر به‌عنوان فرزندی قبول کرده بود **زید** وسپس ابن‌عمش **علی‌بن‌ابی‌طالب** مرد بزرگ وبی‌مانندتاریخ اسلام . لیکن با گرایش **ابوبکر** که نسبت خویشی باوی داشت وازبزرگان به‌نام عرب‌بود، موضوع اهمیتی قابل‌توجه پیدا نمود و انعکاس عظیمی پیدا کرد . قبول دیانت نو ازطرف ابوبکر، موجب آن شد که تنی‌چند ازبزرگان عرب به او تأسی جویند، ازجمله**عثمان بن‌عفان** که مردی بود اموی واز ثروت‌مندان به‌نام عرب . لیکن هرچند که این گرایش‌ها ازلحاظ کیفیت وزنی داشت ، امـا وضع کمیت را جبران نمی کرد، چه بنا برروایات تاسال چهارم بعثت بیش از چهل‌نفر پی‌رو کیش اسلام نبود که دراین جمع بایستی از کودکان وغلامان نیز نام‌برد .

بزرگان قریش مردم را تحریك‌به‌آزار وایذاء محمد می کردند وخودازهر نوع سخت گیری دربارهٔ او وپی‌روانش فروگزاری نمی کردند. اما باوجودشخصی چون‌ابوطالب‌وخدیجه همسرش که‌ازبزرگان‌به‌نام‌قوم‌بودندکارهایشان محدودبود. آن گاه‌پس‌ازمدتی**ابوطالب** بزرگ‌ترین پشتیبانش درگذشت واندکی‌نگذشت که **خدیجه** نیزوفات یافت . براثراین حوادث هرگاهی بیم‌آن بود تا معاندین جان

وی رادرمعرض خطر قرارداده وپی روانش راقتل عام کنند. پیامبر مدتی کوشید تا خارج از مکه مکانی را جهت دعوت خود بر گزیند، اما مساعی اش به ثمر نرسید . لیکن ناگهان بارقهٔ امیدی درخشیدن گرفت وبه ثمر رسید دریکی ازسال ها درمراسم حج پیامبر راباتنی چند ازاهالی یثرب [مدینه] ملاقات وطـرح سخن افتاد . چون آن مردمان درخشش هوش ونبوغ را در وی دیدند واز شهرت او به **محمدامین** آگاهی یافتند ، بر آن شدند تـااورا جهت صلح دوقبیله به نام های اوس و خزرج که مدت زمانی بسیار جنگ های سختی میانشان برپابود ، نامزد کنند . به همین جهت محمد را به بزرگی وپیشوایی پذیرفتند ودر سال بعد به هنگام حج بسیاری ازاهالی مدینه بااو بیعت نمودند .

هنگامی که مذاکراتی میان نماینده گانی ازاهالی یثرب ومحمد انجام می شد وپیمانی به عنوان این که محمد پیشوایی وریاست آن مردمان را گردن نهد، بسته می شد، قریشیان در غفلت بودند ، اما بسیار زود از جریان آگاهی یافتند و بر آن شدند تاپیامبر را به قتل رسانند . محمد ازاین توطئه آگـاهی یافت و هنگامی که توطئه گران به قصد جانش بودند با **ابوبکر** درغاری به نام **غارثور** پنهان شد و از دام مهلکی که برایش برانداخته بودند رهایی یافت .

آن گاه درخشش دیانتی نوین ازشهر یثرب طلوع کرد . همین که اهالی یثرب بدو گرویدند وقدرت وسامانی یافت ، نام یثرب را به «مدینةالنبی» تغییرداد. احکام و عبادات وفرایض ومحرمات ومناهی اسلامی به زودی گسترش و مورد عمل یافت . سوی عبادت نخست به جانب «بیت المقدس» تعیین شد، لیکن وقتی که یهودیان مدینه از در نیرنگ و نافرمـانی درآمدند ، سوی عبادت به طرف کعبه قرارشد وآن را «قبله» نامیدند .

روزگاری گذشت و کمبود جنگ افزار وبعضی لوازم میان مسلمانان مشهود

افتاد ودراین هنگام بود که کاروانی از مکیان که باری ازسلاح از شام به‌مکه حمل می‌نمودند،موردتاخت‌وتازشان قرار گرفت. درجنگی که‌در گیرشد مسلمانان‌پیروز شدند وازغنایم جنگی خودرا مسلح وغنی ساختند . مکیان جهت چاره‌جویی نهایی سپاهی باتجهیزات‌کامل ازسدهزار نفر برآراستند و به‌سوی مدینه شتافتند . پیامبر باراهنمایی مردی ایرانی به‌نام **سلمان‌پارسی** دراین جنگ با سپاهیان قلیل و کار ناآزموده‌یی که گردش بودند سپاه فراوان مکیان را شکست ومنهزم نمود .

جهت سرانجامی‌قطعی ، به سال‌هشتم ازهجرت ، پیامبر باسپاهی مرکب از ده‌هزارنفر آهنگ مکه نمود. آن‌شهرپس ازاندك مقاومتی گشوده‌شد وپیامبر ازدر صلح وصفا بامکیان رفتار کرد وجهت استقرار کیش‌نوین تمام‌مظاهر بت پرستی را برانداخت‌و کعبه‌را به‌صورت‌زیارت گاه مسلمین درآورد . دیگر آیین‌اسلام،مکتبی نبود که پیروانی معدود داشته باشد ، بلکه‌دیانتی بود نوین با اصولی‌عقلی وانسانی که وفادارانش بسیار ونیرومند بودند . پیامبر مبشرانی‌به اطراف‌واکناف‌عربستان وکشورهایی دیگر می‌فرستاد . قبایل عرب کم کم در زیر پرچم کیش اسلام گرد آمدند و حاصل این دیانت اتحادی بود نیرومند که غایت و نهایت آرزوی محمد می بود .

به سال دهم از هجرت [۶۳۲م] ناگهان پیامبر را بیماری عارض‌شد،هنگام رحلت ووفات بود ، پس از مبارزه‌یی‌پرثمر، وهنگامی که دیانت اسلام‌واصول‌عقاید او وتعالیمش سرزهای عربستان را درهم شکسته و درنیمی ازجهان رو به گسترش بود ، آهنگ رحیل فرا می‌رسید . به‌سال واپسین زندگانی ، هنگام سفر به مکه خطابه‌یی ایراد کرد انسانی و باشکوه ودرآن سفر که به«حجةالوداع»مشهور است گفت : «ایهاالناس اسمعوا قولی واعقلوه ــ تعلمن ان کل مسلم اخ للمسلم و ان المسلمون اخوه ، فلایحل لامری‌من اخیه الاما اعطاء عن طیب‌نفس منه،فلاتظلمن

انفسکم ... » ؛ یعنی ای مردم بشنوید سخن مرا به دل بسپارید و آگاه باشید که هر مسلمان با مسلمانی دیگر برادر است ، واکنون این برادری میان شما برقرار شده است

آن‌چه که عظمت و گسترش اسلام ایجاد نمود ، به طور کلی پس از مرگ پیامبر رخ داد . هنگامی که آن مرد بزرگ وفات یافت ، قوانینی محکم واستوار را بنا نهاده وآن‌چه را که بایستی تعلیم دهد درقرآن جمع آورده بود . لیکن متأسفانه پس از وی، هم چون ادیانی دیگر میان مسلمین اختلاف‌های فراوانی ایجاد شد و به فرقی بسیار با عقاید واصولی متمایز تقسیم شدند . ساده گی و ربانیت و روش عقلانی پیامبر بزرگ را به انحطاط وتباهی کشیدند و آن‌چه را که پیامبر در وحدت قومی واخوت هم کیشان بنیان نهاده و برسر آن مرارت ورنج بسیاری برده بود، به هرز دادند .

## ۲ ـ سه اصل اساسی

اساس تعالیم محمد ، شمول وکلیت آن ها ، تأکید برمسایل اساسی ، ساده گی اصول اسلامی پیچیده گی‌ها و مغلقات بعدی ، سه اصل اساسی اسلام ، توحید و اصل یك تایی، شواهدی در این‌باره ، سه تجلی نیرووقدرت‌خدایی ، پیامبر ، قرآن ، ملایک وفرشته گان، بحث دربارهٔ این سه مورد، چه گونگی‌نبوت ، قرآن ، فرشته گان .

تعالیم‌محمد در بارهٔ مسایلی‌بود کلی که مطابقتی کامل‌داشت باروح زمان‌ووضع اعراب . این‌ها مواردی محدود نبودند ، بلکه از اخلاق فردی واجتماعی ، اقتصاد وسیاست ، اخلاق ومنش انسانی ، قوانین مدنی و اوامر و نواهی الاهی و شرایع و فرایض وعبادات‌تشکیل‌می‌شد. به بهداشت ، نظافت ، علم ودانش ارجی بسیارنهاده شده بود . طلب علم ودانش از گهواره تا گور فرض بود و نظافت ازایمان‌خاستگاه داشت.این‌دیانتی‌بود که‌عظمت‌وقدرت‌ونیرویش‌از تسهیل گسترش آن‌وروش‌معنوی‌اش

ازقوانین برجستهٔ آن مستفاده‌می‌شود. تعالیم‌محمد بسیارساده و بی‌پیرایه‌ودستوراتی بود درحدود زندگی ، دور ازپیچیده گی‌های فلسفی ودشواریهای شرایع دراسلام ایمان ودیانت بدان گونه که بعدها بامسایل غامض کلامی و فلسفه‌هایی متأثر از ملل واقوام متمدن درهم آمیخته‌شد مشکل وسخت نبود . شرط ایمان به‌هیچ وجه درگردفهم مسایل فلسفی و کلامی وشناخت آن‌ها به‌حساب نمی‌آمد ، بلکه‌شرایط اسلام وایمان بسیار سهل وساده بود . بساطت وساده گی اسلام نخستین‌درهیچ‌دیانتی یافت نمی‌شود ، اما بعدها دست‌خوش مداخله‌جویی‌ها وتأثیرات خارجی وآلت‌دست مغرضان واقع شد و ازاصل‌شریف وانسانی‌اش به‌دور افتاد . نخست اصول‌دین‌اسلام حصربود به‌سه‌اصل اساسی که‌عبارت بود از : توحید ، نبوت ، معاد

توحید وایمان به وحدانیت‌خداوند اساس دین اسلام است ، اساسی که‌بر آن بسیار تکیه شده ووجه شاخص نمایانی است برای این دیانت . کلامی که در این دیانت به‌عنوان شهادت به حقانیت ومسلمان‌شمرده شدن‌ویژه گی یافته، عبارت‌است ازلااله‌الاالله ، نیست‌به‌جز خدایی‌یك‌تا که‌اوراشریك وانبازی‌نیست . دربارهٔ‌صفات ، افعال وقدرت خداوندی درقرآن آیاتی بسیار است که موضوع را خالی از ابهام نشان می‌دهد . آدمی بایستی‌کاملا در اختیار وتفویض‌الاهی بوده و بی‌چون و چرا اوامرش را اجرا کند تادرروز شمار جزوصالحان شمرده شده و به‌بهشت داخل‌شود. وصف خدا درقرآن‌به‌شیوه‌های مختلف بسیار آمده است : « خداست آن‌ذات‌پاکی که آسمان‌ها را چنان که می‌نگرید ، بی‌ستون برافراشت آن گاه‌با کمال قدرت عرش را درخلقت بیاراست وخورشید وماه را مسخر ارادهٔ خودساخت که هر کدام دروقت خاص به گردش آیند . امر عالم را بانظامی محکم وآیات قدرت‌رابادلایلی مفصل منظم ساخت. باشد که شما به ملاقات پروردگار خود یقین کنند : « سورهٔ رعد ـ آیهٔ دوم » تمامی آثار خلقت و طبیعت بدون خدشه‌یی ازآثارقدرت‌اوست و

هم اوست که برطبق مشیت و ارادهٔ خود : « زمین را به گسترد و در آن کوه‌ها برافراشت و نهرها جاری ساخت و [ از درختان ] هر گونه میوه ها پدید آورد و در زمین همه چیزراجفت بیافرید وشب تار را به روز روشن به پوشانید . سورهٔرعد. آیهٔ سوم . » در سورهٔ انعام از آیهٔ هفتاد وسوم تا هفتاد وهشتم طرح مسأله‌یی درخدا شناسی شده که از بت پرستی تایك‌تا گرایی‌را دربردارد . نخست در آیهٔهفتاد وسوم قدرت بی‌چون‌وچیره گی مطلق خداوندباز گوشده : « واوست خدایی که آسمان‌ها وزمین‌را به حق آفرید و روزی که به گوید موجود باش هرچیز بی‌درنگ موجود خواهد شد . سخن او حق است و پادشاهی عالم روزی که در صور به دمند تنها با اوست ، ودانای نهان وآشکار خلق اوست وهم او به تدبیر خلق دانا و بر همه چیز آگاه است . » ازآن پس در آیه‌یی ملاحظه می‌شود که **ابراهیم** پدرش **آذر** را بر حذر می دارد ازپرستش بت‌ها واخطار می کند که راستی درپرستش‌خداوند است نه‌بتان واصنام . آن گاه ابراهیم خود درجست وجوی خدای راستین بر می آید هنگامی به ستاره گان می گراید ، اما آن‌ها را موقتی و غروب کننده می یابد ، زمانی ماه را به پرستش می گیرد ، وچون اندکی‌می گذرد آن‌را نیزفانی‌وغیرقابل اعتماد احساس می کند؛ وچون‌صبح گاه دررسید وخورشید تابان طلوع کرد، گفت این است خدای من . اما آن ستارهٔ فروزان و تابان به شام گاه فرو خفتید و نهان شد ، آن گاه: گفت ای گروه مشرکان من ازآن‌چه‌شما شریك خدا قرار می دهید بیزارم . » همان گونه که گفته شداین خدایی‌است‌یك‌تا و بی‌شریك : « وخدای‌شما خدای یکتا است، نیست خدایی مگراو که‌بخشاینده ومهربان است ـ سورهٔ بقره ـ آیهٔ سد وشست وسه . واین‌نوع آیات درقرآن آن‌اندازه فراوان است که موجب شگفتی می شود . هم چنین است آیاتی بسیار در صفات ذات و اعمال او ، و قدرت لایزالش .

اما خداوند اراده وقدرت کاملهٔ خودرا بهسه‌طریق نشان‌داده وظاهرمی‌نماید: نخست بهوسیلهٔ پیامبر خود محمدبن عبدالله ، دوم بهوسیلهٔ قرآن که کتاب وحـی آسمانی‌است ، سوم بهوسیلهٔ ملایك وفرشته گان مقرب .

اشاره شد که طریق اول قدرت نمایی خدا و ارادهٔ او جهت هدایت مردمان بهوسیلهٔ پیامبر یا پیامبرانی است واین همان نبوت ، اصل دوم ایمان بر مسلمان محسوب می‌شود . [۱۴۵] همان گونه که دراصل اول « لااله الاالله » شرط است،دومین اصل نیز « اشهدان محمد رسول‌الله » اساسی استواراست که هرمسلمانی بایستی به نبوت وپیامبری‌محمدشهادت داده وایمان داشته‌باشد. بنابرعقاید مسلمانان طریقه و راه مستقیم درروی زمین تنها به وسیلهٔ راه‌نمایی پیامبران صورت می‌پذیرد وبدون پیدایی آنان ارشاد خلق به سوی حق و هدایت آنان امکانی ندارد . به همین‌جهت از ابتدای جهان پیغمبرانی ظهور یافته وراهنمایی خلق را به عهده گرفته انـد که بزرگ‌ترین و اولاترین‌شان **محمد** پیامبربزرگ اسلام است که درضمن‌خاتم‌الانبیا می‌باشد وپیامبری بدو ختم شده است . لیکن با تمام مقام و مرتبت ومنزلتی کـه پیامبر اسلام‌راست ، به هیچ‌وجه جنبهٔ الوهیت و یااین که خدا در پیکرش تجسم یافته باشد ندارد ، بلکه اونیز بشری است عادی هم چون دیگران کـه نه ادعای معجزه وکارهای‌خارق‌العاده وشگفت داردونه به‌امور ماوراءالطبیعه تسلطی داراست. یگانه معجزه‌اش‌قرآن است‌وبشری‌است که به‌واسطهٔ پرهیز گاری‌واجد بودن مکارم اخلاقی تقرب‌یافته وعهده‌دار راه‌نمایی خلق شده است .

روش دوم هدایت خلق،قرآن است وآن عبارت است ازکلمات خدایی که به وسیلهٔ وحی بر محمدپیامبر اسلام‌نازل گشته است . این کتاب‌همان گونه که‌درلوح محفوظ بوده ، بی کم‌وکاست برای پیامبر نازل شده تا وسیلهٔ هدایت خلق‌ومعجزهٔ

---

۱۴۵ ـ نگاه‌کنید به‌کتاب اول ، بخش نهم ودهم .

پیامبر باشد. به‌همان گونه که مقام محمد ازدیگر پیامبران اولوالعزم برتر است، کتابش نیز در مقام بالاتری قرار دارد ، و « این کتاب بی شك راه نمای پرهیز گاران است ـ سورهٔ بقره ـ آیهٔ دوم. » قرآن در نقض کتاب انبیای پیشین نیست: « زیرا او به فرمان خدا قرآن را به قلب پاك تو رسانید تا تصدیق سایر کتب آسمانی کند و برای اهل ایمان هدایت و بشارت آرد. بقره «۹». این کتاب در ماه رمضان نازل شده و به همین جهت : « ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است و برای هدایت بشر و برای راه‌نمایی و امتیاز حق از باطل ، پس هر که دریابد ماه رمضان را روزه دارد . بقره سد وهشتاد و پنج . »

روش سوم همانا وجود ملائکه یا فرشته گان می باشد که کار گزاران تبلیغ و ارادهٔ الاهی هستند. بزرگ ترین و نامی‌ترین این ملائك **جبرئیل** است که رسانندهٔ وحی الاهی به محمد ، پیامبر اسلام است : « و این قرآن به حقیقت از جانب خدا نازل شده ، جبرئیل روح‌الامین نازل گردانیده، و آن را برقلب تو فرود آورده تا به حکمت واندرزهای آن خلق را متذکر ساخته و ازعقاب خدا به‌ترسانی . سورهٔ شعرا ـ آیه‌های سدو نود ودو تا سد ونود وچهار . »

همان گونه که گفته شد ، قرآن کتابی است که بنا برعقیدهٔ مسلمانان وحی الاهی است و نه از جانب ابلیس ویافرشته گان ومردمان : « ونه هر گز این گونه سخنان از شیاطین شایسته است و نه قدرت بر نزول آن دارند ، که البته آن‌ها از استماع وحی الاهی معزولند . سورهٔ شعرا ـ ۲۱۳ ـ ۲۱۱ » ، و در این فرمان از اساطیر و قصص تا احکام‌ودستورهای دینی وشرایع ، وروش اخلاق وسیستم‌اقتصاد ، وازجنگ ومحاربه‌تاصلح وملك داری،دستورهای بهداشتی‌تاقوانین مدنی وجزایی وقضایی وبسیاری ازموارد دیگر مورد گفت و گوقرار گرفته که‌عنوان‌قانونی کلی و عمومی را جهت مسلمین دارد که تخلف ازآن ها موجب شرك و ارتداد می‌شود .

## ۳- مبانی فلسفی

اساس فلسفهٔ اسلامی ، نفی مادیت ، موضوع نبوت و پیغمبر ، بزه و گناه ، شرایع و احکام، گفت گویی دربارهٔجبروتفویض ، شواهدی دربارهٔهریک از دواصل ، آزادی اراده ، جبرمطلق، مسئولیت شخصی دربارهٔ گناه وتأکید آن ، در بارهٔروح ، مسألهٔ تساهل در اسلام ، گامی در راه وحدت ادیان ، اصل‌توحیدپایه‌یی مشترك ، عقاید و عبادات .

فلسفه مبنایش براساس‌ایده‌آلیسم ونفی‌مادیت است. درجهان نبوت،موضوع هم چون چین ویونان نیست . پیامبری در اسلام روش سامیان است با ریشه هـای ماورای طبیعی پیامبری ارشاد سادهٔخلق به وسیلهٔ مردی یا فردی‌برگزیده‌وخود ساخته به شمار نمی‌آید ، بلکه پیامبر فرستاده‌یی است از جانب خداوند که جهت ارشاد وراه‌نمایی خلق برگزیده می‌شود . بهشت و دوزخ ودستگاه ملکوت خدایی بسی هیبت انگیز و باشکوه ووسیع است . پاداش نیکوکاران درجهان‌پسین بهشتی است سرمدی بـا لذایذی بسیار عالی و کیفر نـا فرمانان و بزه کاران ، دوزخی است با شکنجه‌هاوسختی‌ها وعذاب هایی که تنها شنیدنش آدمی را به‌هول‌وهراسی عمیق در می‌افکند

اما اساس بزه و گناه کدام است؟ گناه وبزه نخست انجام ندادن شرایع و احکام دین است وچه‌بسا که نافرمانی ازاین شرایع و احـکام فی‌نفسه گناه اخلاقی شمرده نمی‌شود . درآغاز کتاب ، یعنی قرآن چنین‌آمده است : « این کتاب است که بی گمان هدایت پرهیز گاران درآن است، کسانی که نادیده را باور دارند و نماز گزارند وازآن‌چه روزی‌شان کـرده‌ایم انفاق کنند ، و کسانی که به دین تو و دین‌های سلف ایمان‌آورده‌اند و بـه دنیای دیگر یقین دارند ، آن‌ها قرین هدایت پروردگار خویش‌اند وآن‌ها خودشان رستگارانند.» به‌شکلی که ملاحظه می‌شود ، قرآن برای پرهیز گاران‌آمده، یعنی کسانی که‌دارای‌ایمان‌واعتقاد به‌اصول‌مذهبی

می‌باشند ، نه آنانی که در کفر و بت‌پرستی زندگی می کنند : «کسانی که به کفر خو کرده‌اند تفاوتشان نکند ، بیمشان دهی یا ندهی ، ایمان نیارند خدا بر قلوبشان مهر زده و بر گوش و چشم‌هایشان پرده‌یی هست و عذابی بزرگ دارند . سورهٔ بقره ۷-۱» ازاین ره گذر است که به‌مسألهٔ جبر واختیار دراسلام برمی‌خوریم . البته در این کتاب نیزهم چون جملهٔ کتاب‌های مقدس آیاتی‌است دال‌بر اثبات‌ونفی‌موضوعی واحد ، من‌جمله قضاوقدر ، آزادی اراده، جبر وتفویض . اما به‌طور کلی مطابق‌با آن قدرت عظیمی کـه به خـدا نسبت داده می‌شود ، لازم می‌آید که نوعی جبر و تحکم پدیدآید ، آیااین آیه‌دال براین‌امرنیست: «... به گوای پیغمبر تنهاخداست که بر عالم هستی فرمان‌رواست «.. به گـو ای پیغمبر اگر در خانه‌های خودهم بودید باز آنان که سرنوشت آن‌هـا در قضای الاهی کشته شدن است ، از خانه به قتل گاه به‌پای خود البته بیرون می‌آمدند . آل‌عمران ۱۵٤» و یا درآیهٔ سدوچهل وپنج همین‌سوره : «هیچ کس جز به‌فرمان خدا نخواهد مرد که اجل هر کسی در لوح قضای الاهی به‌وقت معین ثبت‌است . » هم‌چنین درمورداعمال و کردار آدمیان که آن‌چه به کنند وآن‌چـه خواهند کرد ، قبلا تعیین وآشکار شده است : «وهر عملی کردند در کتب‌نامه عملشان ثبت شد ، وبرابر کوچك وبزرگ آن‌جانگاشته است . قمر - ۵۳-۵۲» حتا درآیه‌یی که دال برقدرت بی‌نهایت خدایی است، چنین مفهوم می‌شود که خداوند برخی رابرحسب‌میل‌خودهدایت شونده وبرخی‌را گمراه آفریده است و این‌امر از این‌آیه‌آشکار می‌شود : « [ای پیغمبر] چنان‌چه انکار و اعتراض آن‌ها تورا سخت‌می‌آید ... واگر خدامی‌خواست همه‌را مجتمع برهدایت می کرد . انعام ـ ۳۵» درمورد جبربنده گان، مطابق آیات قرآن خداوند دانندهو آگاه بزرگی است که قبلا سرنوشت وتقدیر هر کسی را دردفتر ولوح ازلی‌تعیین می کند وهیچ کس را قدرت آن‌نیست که اگر سرنوشت‌اش به‌تباهی رقم رفته‌است،

آن‌را به‌نیکی بگرایاندویاعکس این‌مورد رابه‌مرحلهٔ عمل درآورد، چون‌این‌نقض اوامر وخواست الاهی است و مشیت خدایی تغییر ناپذیر است: « هیچ‌جنبنده‌یی‌در زمین نیست جزآن که روزیش برخداست وخدا قرارگاه وآرامش‌گاه اورامی‌داند وهمهٔ احوال خلق دردفتر علم ازلی خدا ثبت است . هود ـ٦» مکرر به تأکید در قرآن ازاین موارد به‌صراحت یاد شده است که به‌هیچ‌وجه جای انکارو احتجاج و بحث و تفسیری را بـاز نمی گذارد . البته هرچند موضوع جبر در اسلام موجب مناقشات بسیاری را فراهم آورده است ویکی از رئوس مهم فلسفی قرارگرفته، اما همان گونه که تذکر داده شد، خداوندی باآن قدرت‌توصیفی لازم می‌آمد تاازاین نیز به‌عنوان مزیدی برقدرتش استفاده‌شود واگر چنین نمی‌بود موضوع آگاه کل ودانندهٔ جمیع اسرار ازل وابداز وی‌ساقط می‌شد.

ازجانبی دیگر چنان که فوقاً اشاره‌رفت، موضوع‌اراده‌وتفویض نیز بی‌نشان نیست ، بلکه‌آیات بسیاری نیز دراین بـاره در قرآن‌آمده است البته هرچند از بعض این‌آیات مفهوم صریح تفویض وآزادی عمل مستفاد نمی‌شود، اما کم وبیش مؤید این معنا است: وآن‌ها که بـه‌هلاکت رسیدند نه مابرآن‌ها ، بلکه خود بر خویشتن ستم کردند. هود ـ۱۰۱» وبه‌شکل‌روشن‌تری درسورهٔ انعام‌آیهٔ هفتادآمده است که : « همین‌قدر بـه‌آن‌ها تذکرده که هر کس به عمل خود عاقبت گرفتار می‌شود.» زیان و گمراهی هر کسی درگرو اعمال اوست: « ای رسول‌ما به گو ای مردم [ کتاب ورسول] حق ازجانب خدا برای هدایت شما آمد، پس‌ازاین‌هر کس هدایت یافت نفعش برخود اوست وهر کس بـه راه گمراهی شتافت زیانش برخود اوست . یونس ـ۱۰۸ » ، همچنین است اثر عمل نیك وبد که نتیجه‌اش دامن گیر خودآدمی می‌شود : «هر کس کارنیك کند به‌نفع خود، و هر کـه بد کند به زیان خویش کرده است ـ جاثیه ـ۱۵» بارگناهی که دراین‌آیات وابسته به اراده‌وآزادی

عمل آدمی واگذار شده است ، هیچ گاه‌هم چون قوانین یهود دامن گیر فرزندان واعقاب آدمی نمی‌شود ، بلکه :هیچ کس بار گناه دیگری را به‌دوش نخواهد گرفت. نجم ـ۳۸» . شاید تأکید دراین‌باره ؛ اشاره و رمـزی باشد از شیوع این‌عقیده در سرزمین عربستان . بدویان عـرب عادت به انتقام‌جویی تا چندین پشت داشتند ، هم‌چنان که یهودیان‌نیز سخت به این‌سنت گرایش داشتند. آیه‌یی‌دیگر چنین‌آمده: «و هیچ کس بار گناه دیگری را به‌دوش نگیرد وآن که‌بـارش سنگین است اگـر دیگری را هرچند خویش‌باشد کومك برسبك‌باری خود طلبد ابداً باری از دوشش برندارد،ـ وتو ای رسول تنها آنان را که درخلوت وپنهانی ازخدای خود می‌ترسند ونماز به‌پا می‌دارند توای خدا ترس‌وپرهیز گر گردانی ـ وهر کس خودرا از کفر و گناه واخلاق‌زشت پاك ومنزه ساخت ، سود وسعادتش برخود اوست ، و بازگشت همه به‌سوی خداست . فاطر ـ۱۸» باز در آیه‌یی دیگر به‌این‌امر تأکید شده است و این‌درواقع نقض‌سنت وقانونی است کهن وغیر انسانی‌وپیدایی اصلی نوین‌وانسانی که : «هرگز بار گناه کسی را دیگری به‌دوش نخواهد گرفت زمر ـ۷» درسورهٔ اسراء آیه‌پانزده وهم‌چنین جاهایی دیگر نیز دراین‌امر اشاره وتأکید شده‌است .

در فلسفه واصول ماورای طبیعی اسلامی ، اصلی دیگر در بارهٔ روح است چنانکه درآفرینش اسلامی آمده ، آدمی‌نشانی ازخداوند دارد که منعکس‌در روح اوست . روح عنصری است غیر مادی ، ازلی و ابدی ، غیرملموس و تأثر پذیر که به امر الاهی در ابدان هبوط و ازتن‌ها مفارقت می‌جوید : « ای‌رسول‌هر گاه تو را ازحقیقت روح پرسش می کنند ، جواب ده که روح به فرمان خداست . . . سورهٔ اسراء آیهٔ ۸۵ » . روح یا نفس اساس افعال و کردار ورفتار آدمی است و درفرمان خداست . به مدد اراده هر گاه کسی نفس وروح خودرا ازپلیدی و گناه نگاه دارد وحفظ نماید ، بی‌شك ازجمله رستگاران خواهد بود . « سورهٔ شمس ـ ۱۰ـ ۱ »

نوعی تساهل دربارهٔ اساس مشترك دیانات در اسلام مشهود است . اصل مهم در اسلام اعتقاد به توحید و یگانگی خداست و هر کس به این اصل اساسی معتقد باشد ، درحقیقت‌ازجملهٔ‌رستگاران‌می‌باشد : « آنان که گفتند آفرینندهٔما خداست و براین سخن پایدار وثابت ماندند ، برآن‌ها هیچ‌ترس وبیمی نخواهد بود، آنان اهل بهشت‌اند و به پاداش اعمال‌نیك‌همیشه دربهشت ابد مخلد خواهند بود، احقاف ۱۴ ـ ۱۳ » واین درحقیقت شاید کوششی باشد برای وحدت ادیان ـ نوعی‌دیگراز تساهل‌کلی وعمومی وروشن‌بینانه که‌بعدها در دوران انحطاط اسلام نقض ونسخ‌شد، آزادی مردمان است‌در پذیرش دین : « کاردین‌به اجبارنیست . راه هدایت‌وضلالت برهمه کس روشن گردید . پس‌هر که ازراه کفر وسر کشی بر گردد وبه راه ایمان وپرستش‌خدا گراید به‌رشتهٔ‌محکم واستواری‌چنگ‌زده که‌هر گز نخواهد گسست... سورهٔ بقره ـ ۲۵۶ »

البته هر گاه بر آن باشیم تا به فلسفهٔ عقاید و اصول عبادات به پردازیم ، از اصل مطلب به دور افتاده ودر گرداب‌حواشی گرفتار می آییم ، وشاید ازمنظوری‌نیز که دراین قسمت مورد نظر بود غفلت زده شویم . ازسویی دیگر مسایلی‌است‌بسیار دربارهٔ اقتصاد ، بازرگانی و تجارت ، علوم وفنون ، تاریخ واساطیر که در این جا نبایستی مورد بحث قرار گیرد ، ودرعوض از دو اصل اساسی در اسلام کـه عبارت است از فلسفهٔ اجتماعی و اخلاق سخن به میان می‌آوریم ، چون ازاین ره گذرسود بسیاری بر می‌خیزد و البته دراین مورد جز از آیات قرآنی اتخاذ سند ونقل‌قولی نمی شود تا در بحثی محدودو کوتاه ایجاد شبهه وشکی نشود .

## ۴ ـ فلسفهٔ اجتماعی

فلسفهٔ اجتماعی و مسایل اخلاقی، عبادات مادون اخلاق، لزوم برقراری نظم اجتماعی در عربستان، وضع عرب در زمان جاهلیت، مسایل مورد لزوم، دربارهٔ زن و مرد، مسألهٔ زن، حقوق و وضع زنان، ازدواج و شرایط آن، خانواده و وضع آن، طلاق و مهریه، برده گی و غلامی، وظایفی نسبت به پدر و مادر، دولت و قانون، جنگ و صلح، دربارهٔ جنگ، حیات اقتصادی، تجارت و بازرگانی، منع رباخواری، قلمرو وسیع اخلاقیات

آن‌چه که از آغاز در اسلام اهمیت بیشتری داشت، توجه به امور اجتماعی و تهذیب اخلاق بود، نه اطاعت مو به مو از شرایع و عبادات. قوانین اهمیت بیشتری داشتند و اساس ایمان بیشتر بر امور عملی اتکاء داشت نه ظواهر و امور سطحی. اما مطابق با معمول از همان آغاز دسته‌ها و گروه‌هایی پیدایی یافتند که اساس عالی اسلام را از مقصد و هدفش بر کنار رانده و موافق با خواست‌ها و امیال خود تعبیرش نمودند. لیکن با توجهی به قرآن و ژرف‌نگری در آن متوجه خواهیم شد که آن‌چه که در اسلام مهم است چه چیزی می‌باشد و آن گاه به این دو اصل باز می‌رسیم: فلسفه و نظام اجتماعی و تهذیب و تزکیهٔ اخلاقی.

آن‌چه که در عربستان بدان نیازمبرمی می‌بود، و بدان هیچ توجهی نمی‌شد، نظام اجتماعی و برقراری سیستمی بود در فلسفهٔ اجتماعی که پیدایش اسلام بدان تحقق بخشید. زن و مرد در اجتماع در هم گسیخته و بی سامان قبل از اسلام مقام و موقعیتی نداشتند، وضع خانواده آشفته و سازمانش غیر اخلاقی بود. ارضای غرایز جنسی حیوانی و بسیار منحط بود. چون سیستم گروه‌بندی در منطقهٔ عربستان بر اساس قبیله‌یی استوار بود، جنگ‌های داخلی رواجی بسیار داشت و این جنگ‌های بسیار مانعی بود از برای پیشرفت امور اقتصادی، برقراری و تثبیت آرمان‌های اخلاقی، حفظ و برتری مقام انسانی و بهبود روابط آنان، و هم‌چنین سامان خانواده و توسعهٔ فرهنگ و تمدن. آن‌چه که پیش‌بندی برای جنگ شناخته می‌شد، اتحاد قومی بر اثر

مرافقت ، موافقت، برادری و مساوات می‌بود واین نیاز مهم اجتماعی و انسانی‌را محمد برقرار کرد . هنگامی که جنگ‌های قبیله‌یی درسایهٔ اتحاد ویگانگی به‌صلح ومسالمت تبدیل شد، احتیاج مهم به برقراری نظمی در اجتماع محسوس شد.

نخست درامر نظام اجتماع ازآفرینش نخستین مرد و نخستین زن سخن می‌رود واز این کلام نوعی یگانگی وتساوی به نظر می‌رسد واین اشاره به کرات تکرار می‌شود: «اوست خدایی که همهٔ‌شما راازیك تن بیافرید واز او نیز جفتش‌را مقرر داشت تا بااو انس وآرام گیرد ، وچون بااو خلوت کرد باری سبك برداشت. پس‌ازآن بارحمل چندی [درزحم] به‌زیست‌تاسنگین‌شد که‌آن گاه‌هردو [پدرومادر] خدارا خواندند که ای پروردگار اگر به‌مافرزندی صالح عطا کردی، براین‌نعمت البته ازشکر گزاران تو خواهیم بود اعراف-۱۸۹»پس‌اشاره به تساوی مردم‌واصل ومنشأ واحدآن‌ها می‌شود: «ای‌مردم ما همهٔ شمارا از مرد و زنی آفریدیم وشعبه و فرق مختلف گردانیدیم تا[قرب وبعدنژاد] یکدیگر رابشناسید [وبه‌دانید که‌اصل و نسب نژادی مایهٔ افتخار نیست ، بلکه] بزرگوارترین شمانزد خدا باتقواترین مردمند... حجرات-۱۳.»

پس‌از استقرار وتأکیددرتساوی‌مردم، آن‌چه که‌دررفورم واصلاحات‌اجتماعی محمد نظر گیر است ، مسألهٔ زنان می باشد که این زمان مشکل بزرگی را ایجاد کرده است ، جهت آگاهی به وضع اجتماعی زنان بعد از اسلام ، به‌طور ضرورلازم است تاهرپی‌جویی آگاهی‌هایی دربارهٔ وضع نسوان قبل از اسلام داشته‌باشد. البته مسأله‌یی است که بایستی به‌آن توجه شود وآن اغراقی است که‌در بارهٔ فقدان حقوق زنان درعهدجاهلیت شده است ومنشأ این اغراق نیز ازآن‌جهت بوده که اصلاحات اسلام‌را بزرگ‌تر ونمایان‌تر جلوه دهند . به‌طور کلی وضع‌زنان درعهد جاهلیت بدنبوده است. درامور‌اجتماعی بامردان‌همکاری ومشارکت‌ومعاونت

داشته‌اند وحتا درجنگ نیز مأمورانی بوده‌اند از برای حفظ‌باروبنه وترتیب‌جنگ افزارها وحمل‌ونقل‌آلات وادوات. غالباً در موضوع ازدواج دختران باپدر وبیشتر مادر خـود مشاره و تبادل نظر می کـرده‌اند . اما با تمام این احوال این موارد موضوع‌هایی هستند که به‌طور اساسی روشن ومتیقن جلوه ندارند . ازوضع ازدواج درزمان قبل‌از اسلام آگاهی درستی نداریم وشواهدومواردی که دردست‌است،دلیلی است به‌بی‌نظامی وهرج‌ومرج جنسی . تعدد زوجات امری رایج ومرسوم بود و یك مرد حق‌داشت هراندازه‌یی که مایل باشدزن اختیار کند. زنان بسیاری که‌درقلمرو تسلطی مردی درمی‌آمدند طبقاتی داشتند وبـرتر وپست‌تر؛ چون : زنان عقدی ، صیغه‌یی یا موقت و کنیزکان. فرزندانی نیز که ازاین زنان‌زاده می‌شدند،موقعیتی داشتند وابسته به‌طبقهٔ مادرشان که اگر از کنیزان بودندغلام وبرده وهر گاه‌اززنان عقدی بودندآزاد ودرصورتی که اززنان موقتی یاصیغه‌یی فرزندانی به‌وجودمی‌آمد وضع‌شان مشکوك می‌ماند . حجاب وپوشش زنان نه‌بر آن که وجود نداشت ، بلکه نامقید وغالباً نیم‌برهنه بودند و این‌امرهم چون تذکر وتحذیری درآیهٔ سی‌ودوم‌از سورهٔ احزاب آمده است: «درخانه‌هایتان به‌مانید و جلوه گری جاهلیت قدیم پیش مگیرید ...» واین‌امر موجب فسادهای بسیاری می‌شد کـه عکس‌العمل‌آن را در دوران اسلام مشاهده‌می کنیم ومنشأحجاب که‌زنان را ملزم می کند درخانه‌به‌مانند واندام ورخساره را از بیگانگان بـه‌پوشانند از همین خاستگاه است ، و در قرآن می‌خوانیم: «ای رسول زنان مؤمن را به گو تاچشم‌ها [ازنگاه ناروا] به‌پوشانند و فروج واندامشان را محفوظ دارند، وزینت‌وآرایش خود را جز آن‌چه کـه قهراً آشکار می‌شود بربیگانه آشکار نسازند وسینه وبرودوش خودرا به پوشانند وزینت‌و وجمال خودرا آشکار نسازند جز از برای شوهران خود و پدران و پدران‌شوهر و پسران خود وپسران شوهر وبرادران خود وپسران برادر وخواهران خود وزنان

خود [یعنی زنان مسلمه] و کنیزان‌ملکی خویش.... نور- ۳۱» هم‌چنین این‌اشاره به‌حفظ حجاب درچند موردیگر نیز تصریح شده‌است .

درمورد ازدواج وشرایط آن در اسلام قوانین بسیاری آمده است که در اغلب موارد مراعات حال‌زن به‌طور کلی‌شده است . چنان که‌به‌نظر می‌رسد، قبل‌ازاسلام زنان ازمیراث پدری ویامادری حقی نمی‌برده‌اند، لیکن‌در اسلام مقررشد تادختر یك‌سهم وپسر دوسهم ارث‌ببرد : «خدا شمارا دربارهٔ فرزندانتان سفارش می کند ، پسررا بهره مانند دودختر است ... سورهٔ‌نساء ۱۱ » واین مسأله نه‌بر آن که‌در آن زمان بسیار منطقی وقابل‌قبول بود، بلکه‌درزمان ما وشرایط محیط فعلی نیز قابل انطباق وعمل است، چون‌معاش ومعیشت‌ومسئولیت اقتصادی ونگاه داشت خانواده به‌عهدهٔ پدرومرد می‌باشد. درقرآن همه‌جا اززن ومرد درحقوق انسانی که‌مستلزم کار وفعالیت می‌باشد به‌یکسان نام‌برده شده، لیکن در بسیاری از آیات اشاره به وظیفهٔ اساسی زن که تولید فرزندان وتربیت وتهذیب وپرورش آنان می‌باشد سخن رفته است واین تذکری است مطابق بااخلاق‌وروش زندگانی. درقرآن آیه‌یی‌است که به‌موجب آن ثابت می‌شود که‌پوشش و حجاب در بارهٔ‌زنان‌تنهابرای جلوگیری از تحریك و هرج و مرج های جنسی وضع شده است ، چون زنانی که از جوانی می گذرند، این امر دربارهٔشان نقض شده است : «وزنان سالخورده که از ولادت و عادت بازنشسته وامید ازدواج ونکاح ندارند بر آنان باکی‌نیست اگراظهار تجملات وزینت خود به کنند، که‌جامه‌های خودرا نزد نامحرمان بر گیرند .. سورهٔ‌نور-۶۰»

در مورد ازدواج تأکید فراوانی شده وازدواج که منجر به تشکیل خانواده می‌شود، موجبی برای انس وملاطفت وآرامش نشان داده شده‌است: « و بازیکی از آیات الاهی آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که دربر او آرامش یافته وباهم انس گیرید ومیان شما رأفت ومهربانی برقرارفرمود- روم-۲۱»

دربارهٔ تعدد زوجات هرچند نهی نشده ، اما دستور نیز داده‌نشده است: « آن کس اززنان را به‌نکاح درآرید که شمارا نیکو ومناسب باعدالت است. دویاسه یاچهار- واگر به‌ترسید که چون زنان متعدد گیرید راه عدالت نه‌پیموده وبه‌آنها ستم کنید، پس‌تنها یك‌زن اختیار کرده و یا چنان‌چه کنیزی دارید بـه‌آن اکتفا کنید که این نزدیك‌تر به‌عدالت وترك‌ستم‌کاری است. نساء-۳». برای زنان مهریه‌یی وضع‌شد که در صورت طلاق به‌آنان داده شود تاازلحاظ امرار معیشت در تنگنا قرار نگیرند. قوانینی که دربارهٔ چه گونگی ازدواج ، طلاق وارث در بارهٔ زنان آمـده است در قرآن بسیار فراوان می‌باشد واین درحقیقت رسانندهٔ جامعه‌یی است درحال رشدو توسعه که ازقوانین مدنی محروم بوده وبه‌همین‌جهت دربارهٔ بسیاری از امورناچار بازوضع قوانینی بوده‌است . درمورد اولاد وحقوق آن‌هاووظایف متقابلهٔ آنان باپدر ومادر ومراعات احترام والدین نیز قوانینی آمده که توجه به‌خانواده وحفظ اساس آنرا می‌رساند.

چنان که ازآیات برمی‌آید ، برده گی وغلامی در زمـان پیامبر امری رایج بوده است که دربارهٔ آنان به‌سادگی سخن می‌رود . اسیران جنگی به عنوان برده و غلام شمرده می‌شدند (سورهٔ محمد -٤) وتفاوت اختلاف طبقاتی ازجانب‌پروردگار بوده است: «وخدا رزق بعضی ازشمارا بربعضی دیگر فزونی داده . آن که رزقش افزون شده، به‌زیردستان وغلامان زیاده را نمی‌دهد تاباا‌و مساوی شود . نحل-۷۱» درآیه‌یی «نور-۳۳» مدارا و مـرافقت بابردگان را دستور داده تا باآن‌ها به‌مدارا رفتار شود . مصرف صدقات برای‌هشت‌طایفه نیکو شمرده‌شده، ازجمله جهت‌آزادی بردگان«توبه-۶۰» به‌طورکلی آن‌چه که از اشارات‌مستفادمی‌شود، برده گی معمول ورایج بوده است.

۷۰ دربارهٔ خانواده که قبل‌ازاسلام اساسش بسیارسست وبی‌بنیان بـود ، تـأکید

بسیاری‌شده است : «و نسبت به‌پدرومادروخویشان ویتیمان‌وفقیران‌وهمسایهٔ خویش‌و همسایهٔ بیگانه ودوستان موافق‌وره گذران‌وبنده گان وپرستاران که زیردست‌شمایند، درحق همه نیکی ومهربانی کنید که خدا مردم خودپسند ومتکبررا دوست ندارد. نساء ۳۶.» احسان ونیکی دربارهٔ پدران ومادران‌بسیارتأکید ودستورشده وهم‌چنین به‌پدران ومادران توصیه ودستورداده‌شده است که‌ازترس فقروناداری فرزندان‌خود را نکشند که خدا روزی دهنده می‌باشد. «انعام ـ ۱۵۱» عدل و احسان وبخشش به خویشاوندان،ونیکویی‌دربارهٔ‌پدران ومادران ومواظبت‌آنان دردوران‌سالخورده گی واحترام‌کامل‌آنان دردوران واپسین اززمرهٔ مواردی است که به تأمین ورفاه ودوام خانواده کومك می کند .

همان گونه که ذکرشد ، دولت و قوانین مدنی همان زعمـای دین وقوانین دینی است که بایستی‌بامراجعه به‌احکام حل وفصل‌شود . دربارهٔ مالکیت به‌صراحت درقرآن موردی ذکرنشده‌است ، لیکن احادیث واخباری دراین‌باره بعـدها وضع شده‌است . مالیات نیزازراه خمس وزکات انجام وشناخته می‌شود . موضوع‌جنگ‌و صلح وچگونگی رفتار باغیرمسلمانان‌ازمواردی‌است که موجب بدبینی وانتقادهایی را فراهم‌آورده‌است . اسلام دینی بود درحال توسعه و گسترش ، وطبعـاً چنین‌دینی که رسالت خودرا دردعوت تمام‌مردم جهان نیزمی‌دانست ، مجبور از جنگ بود . ازاحکام اولین این بود که جملهٔ مردمان و کشور هـا بایستی زیر پـرچم اسلام درآیند واین به‌طورکلی ازدوحال خارج نبود یـا قبول اسلام یادادن جزیه ونوعـی مالیات ودر غیرعدم قبول این دوشکـل مسلمانان وظیفه داشتند مردم را بکشند : «[ ای‌اهل ایمان] باهر که ازاهل کتاب ایمان‌به‌خداوروزقیامت نیاورده و آن‌چـه را خدا ورسولش حرام کرده حرام نمی‌دانند وبه‌دین حق [اسلام] نمی گروندقتال وکارزار کنید تاآن گاه‌باذلت وتواضع به‌اسلام جزیه دهند . توبه ـ ۲۹» البته‌آیاتی

نظیر آیهٔ فوق بدون در نظر گرفتن موقعیت وعلل ومتأسفانه رفتار جنگ‌جویان عرب پس از پیامبر که به‌وحشی گری وقتل وغارت وبی عفتی وچپاول می کشید موجب انحراف اذهان رادراین زمان وزمان‌هایی گذشته ازاصل ومقصد راستین کشانید. هر گاه بادقت درقرآن نظر افگنده شود وباحوصلهٔ بیشتری به‌موقعیت اسلام در نخستین سال هانظر آید، وعلل‌اصلی جست‌وجو گردد، مبانی‌وعلل بسیاری به‌دست می‌آید که موجب‌روشنی اذهان خواهدشد. البته لازم است گفته‌شود که روح‌جنگ جویی اعراب بعدازاسلام ازمیان نرفت وغریزهٔ وحشی گری وبدویت هم‌چنان در آن‌ها باقی ماند، لیکن ارضای آن‌ازداخل به‌خارج سوق‌داده‌شد. قبایلی که ازیك سرزمین میان خود می‌جنگیدند، چپاول می کردند، قتل وغارت می‌نمودند، متحد شدندوغرایزمخرب وجنگ‌جویانهٔ خودرابه‌هم پیوسته کرده وبه‌سوی مللی دیگرو اقوامی دیگرسوق‌دادند. پیامبر درقرآن دستورهای بسیاری ازبرای جنگ آورده بود. حدود جنگ‌را معین نموده بود وجنگ عبارت می‌شدازجهاددرراه‌حق جهت گسترش اسلام وفرمان خدایی. امااین‌هدف‌بدل شدبه‌جهانگیری و جهان‌خوار گی اعراب وچپاول ملل دیگر وهرچه ازمنظور وهدف خود دورمی‌افتادند، بامشکلات وشکست‌هایی‌روبرومی‌شدندتاسرانجام‌پیشرویشان‌متوقف‌ماندوبه‌انحطاط گراییدند. گذشته ازمحدودیت جنگ وهدف ومقصدآن، قوانین واحکام بسیاری‌در کتاب آمده است واین احکام عبارتنداز دستورهایی دربارهٔ: اسیران جنگی، غنایم، تقسیم‌غنایم معامله ورفتار بااسیران، رفتاربا جاسوسان، روش جنگ وتا کتیك های نظامی، مواردشکست، پیروزی، گردآوری سپاهیان، معجزات نظامی، صلح، چه گونگی صلح وعقد قرارداد، رفتار بامغلوبین، جزیه ومالیات وبسیاری ازمسایل دیگر که درزمان جنگ اغلب آن‌ها مورد عمل نمی‌یافت.

مبارزه‌درحیات اقتصادی کوششی‌بودازبرای تعدیل ثروت وتخفیف طبقات

اجتماعی که فاصلهٔ عمیق وپرشکافی باهم داشتند . قبل ازاسلام یکی ازعلل تمرکز سرمایه مرتبط بود باقانون ارث . بهموجب آن قوانین ،ارث درخانواده همواره به اولاد مهتر بازمی‌رسد ودیگر اعضای خانواده سهمی ازارث نمی‌داشتند . ایـن امر موجب تمرکزثروت‌بهمروردرنزدطبقه‌یی محدود وفقرونادارى میان توده‌یی‌وسیع را فراهم می‌آورد . نخستین کوشش اسلام برطرف کـردن این قانون بود وباوضع قانونی دربارهٔ ارث همگانی درسورهٔ نساء «۱۷۶ ـ ۱۵ ـ ٤»از شدت تمرکزسرمایه کاست وموجب‌تعادلی بسیار سودمندرا درجامعه پدیدآورد. وضع قانونی به‌نام‌زکات نیز که مستلزم اهدای یك‌چهلم ثروت ودارایی در مـدت سال بود ، جهت نـاداران وسیله‌یی‌محسوب می‌شد ازبرای تعدیل‌ثروت ووسیله سازی ناداران .

تجارت وبازرگانی ازراه مشروع بسیار ستوده شده‌است. کسب وتجارت حتا درهنگام حج وآن‌ایام نیزمستحسن ومجاز است . ازخیانت . کم‌فروشی ، لهوولعب وآن مواردی که درتجارت مطابق باشرع وعرف واخلاق نیست ، منع شده است . معامله بانسیه درحدود قرارداد وتنظیم سند مباح وحلال‌است . امانت درنگاهداشت مال ومتاع ووثیقه وگروازشرایطی است که‌هرایمان‌دارنده‌یی بایستی‌بدان‌عمل کند رباخواری حرام وبسیار نکوهش شده‌است: «کسانی که ربامی‌خورندبرنمی‌خیزند مگرچون‌آنکس که شیطان‌به‌جنون‌آشفته‌اش می کند. ازآن‌رو که گویند : معامله چون رباست وبس. ولی‌خدا معامله راحلال وربارا‌حرام کرده است ... بقره۲۷۵» اقتصاد وتجارت دراسلام اهمیت بسیاری‌داشته‌است ویکی‌ازاساسی‌ترین‌علل پیدایش اسلام ، عدم ثبات وتمرکزوضع اقتصادی درعربستان بوده است .

درقلمرو اخلاق وضع ازهمهٔ موارد دیگروسیع‌تروبیشتر درخورتوجه است. هرگاه برآن شویم‌تاآیاتی‌را که‌دربارهٔ‌اخلاق ومسایل‌وابسته‌به‌آن در کتاب‌آسمانی گردآمده است جدا نماییم ، بی‌تردید یك‌سوم قرآن را شامل خواهدشد واین‌خود

توجه به‌این موضوع واهمیت وعظمت آن‌رامی‌رساند ، واز موضوعی به‌این مهمی در صفحاتی معدود نمی‌توان‌سخن گفت ، چه لااقل‌وضع بایستی بدان گـونه باشد کـه کمترین حق مطلب ادا شود ودرجهات وسیعی ازاین‌موضوع درقسمت اسلام سخن به‌میان خواهدآمد .

## ۵ ـ سیمای پیامبر

گفته‌ها وکلمات قصارمحمد، تحلیل وارزش این گفته‌ها ، محتویات‌آن، اصل‌اخلاق وملکات انسانی، دربارهٔ‌خانواده وروابط اعضا، دربارهٔ حق‌همسایه، شرایط روابط اجتماعی، دربارهٔ زن‌وشوهر، اساس ایمان و دیانت ازنظرگاه پیامبر، ارزش اخلاق و اولویت آن، صفات‌نیکو و صفات نکوهیده ، روش‌تحلیل دین ، تعصب ظاهرنگران،واپسین‌تحلیل‌وتتیجه

ازپیامبر گفته‌ها وکلمات قصاری بازمانده است که هرچند در صحت انتساب آن‌ها به‌شیوه‌یی کلی وصحت سددرسد آن می‌توان اندکی تردیدنمود، اما بااین‌حال اغلب این گفته‌های کوتاه به‌موجب توارد وتکرار قبولیتی عام یافته وازروی آن‌ها می‌توان دربارهٔ‌افکار،عقاید، اخلاق، منش‌وتعالیم‌محمد پی‌جویی کرد. این گفتارها درکمال اختصار، موجز، پرمعنا وفصیح است. آن‌چه که به‌طورکلی درمجموعهٔ‌این گفته‌ها بیان شده، محصور به امری معین‌نمی‌باشد ، بلکه دربارهٔ مطالب و مواردی گوناگون وبسیار است که ازروی آن می‌توان اخلاق پیامبر ودرمعنایی وسیع‌بنیان اخلاق اسلامی‌را بازیافت.

هرگاه درتنظیم‌وترتیب این گفته‌ها نظمی ازلحاظ موضوع مرعی می‌گشت، عظمت ، آسان‌یابی و روش بهره‌بری ازآن‌ها شایسته‌تر انجام می‌شد، لیکن فقدان این‌موضوع نیز از ارزش استفادهٔ مستقیم از این گفته‌ها نمی‌کاهد وبه‌همین سبب در این‌بند ازموضوع‌های مختلف گفت‌وگو ونقل قول می‌شود.

مطالعهٔ این کلمات و گفته‌ها برای هرپی‌جو و پژوهنده‌یی این اصل‌را روشن

می‌نماید که اخلاق وصفات پسندیده وانسانی برتر از عباداتی است که جنبهٔ صوری وظاهری دارند. هنگامی که اخلاق، درستی، پاکی، صداقت، مردم‌داری ونیکویی وخوش‌خویی وجود نداشته باشد، عبادت‌را اثری نیست. هستهٔ مرکزی وبطن‌اصلی و هدف اسلام نخست اخلاق است، اخلاق درمعنای جامع وکامل‌آن: «پنج‌کار است که‌روزه‌را باطل و وضورا بی‌اثر می کند:ـ دروغ، غیبت، سخن‌چینی، نظرشهوت و سوگند دروغ ـ ۱۴۹۵۰»[۱۴۶] این‌موارد در سراسر گفته‌هامشهود وآشکاراست. این‌ها دعوت‌هایی مستقیم‌است به‌سوی‌اخلاق، یعنی‌روشی که‌مردم‌را بدسوی تعالی، انسانیت وبرتری سوق می‌دهد: «پنج‌چیز ازمصائب دنیا است: مرگ دوست، تلف‌شدن مال، سرزنش دشمنان، ترك دانش وزن بد ـ ۱۴۵۸» مروت دربارهٔ دشمنان بارها ازجانب پیامبرستوده شده‌است تحریص به‌دانش‌ازمواردی است که بر آن تکیهٔ بسیاری‌شده واز وظایف ایمان‌داران ازآغازززندگانی تاواپسین‌دم‌های عمراست. رحم وشفقت بر هم‌اصلی‌است خداپسند که منشای خدایی وآسمانی‌دارد وقوام انسانیت بدان‌وابسته است: «خداوند سدجزء رحمت آفرید ویکی‌را میان خلق‌خود نهاد که به‌وسیلهٔ آن بر یکدیگر رحم کنند ونودونه‌جزء آن‌را نزدخود نگاه‌داشت ـ۱۴۵۲» پس‌ازرحم، از صفات انسانی که شایسته گی فراوان دارد، بخشش و گذشت است: «دوصفت را خدا دوست دارد ودوصفت را دشمن دارد. دوصفتی که خدا دوست دارد بخشش است وگذشت و دو صفتی که خدا دشمن دارد بدخویی وبخل است وهمین که خدا برای بنده‌یی نیکی خواهد وی را برای رفع حوایج مردم به‌کار می‌برد ـ۱۴۵۴» بخل و بدخویی‌ازصفات مذمومی‌است که‌هرمؤمنی بایستی‌ازآلایش بدان‌هاپالوده باشد

---

۱۴۶ـ منبع مورداستفادهٔ این‌بندکتاب «نهج‌الفصاحه» فراهم‌آمده وترجمهٔ‌ابوالقاسم پاینده می‌باشد. شماره‌هایی‌که درپایان هرقسمت نقل‌شده‌یی‌آمده اشاره است به‌شمارهٔ‌مسلسل کلمات درهمان کتاب.

«دوصفت‌است که درمؤمن‌جمع‌نشود بخل وبدخویی-۱٤٤٤» شرم‌وحیا دررفتار وگفتار ازاصول ایمان است: «حیا وایمان قرین یکدیگرند وجزباهم ازکسی دور نمی‌شوند- ۱٤۳۲» دراین باره، یعنی دراهمیت ولزوم حیا تأکید بسیاری شده است تاجایی که: «حیاتمام دین‌است -۱٤۲۸» دربرابرحیا ازکم‌زبانی-، یعنی‌عدم‌خشونت ویاوه گویی وناسزا گویی سخن‌رفته است. مردی مؤمن، ایمان‌داری راسخ هرگزبه بدزبانی آغاز نمی کندوخشونت نمی‌ورزد، چون این‌ها افعالی هستند که صفای‌روح را به‌دورخی تبدیل می کنند که با دوزخ تعبیر می‌شود: «حیا ازلوازم ایمان‌است و ایمان دربهشت‌است وبدزبانی ازخشونت‌است وخشونت‌درجهنم است -۱٤۲۷» کلماتی هم‌چون: حیا سراسر نیکی است، حیا شعبه‌یی ازایمان است، حیامایهٔ زینت وتقوا و مایهٔ بزرگی است وبسیاری نظیراین تأکیدها باتوجه‌به‌مفهوم وسیع آن، اهمیت‌این صفت انسانی‌را باز می‌رساند. اهمیت بخشش وگذشت درسطور پیشین ازنظررفت‌و اینك مثلی اززبان پیامبر وتأکیدی ضمنی دربارهٔ اهمیت اخلاق وصفات انسانی و رجحان‌آن برعبادات صوری وظاهری: «یکی‌از پیشینیان را به‌حساب کشیدند وکار نیکی نداشت جزآن که مرد توانگری بود وبامردم دادوستد داشت وبه‌غلامان‌خود می گفت ازمطالبهٔ واماندگان درگذرید. خداوند به‌فرشتگان گفت مابه گذشت از او سزاوارتریم، ازاو درگذرید- ۱٤۰۱» ازاین گونه داستان‌ها دراخبار واحادیث و روایات اسلامی بسیارآمده است ودرطول زمان هرگاه راست روان ونیك اندیشانی خواسته‌اند تاتوجه به‌باطن واساسی‌بودن نیکی ومردم‌داری واخلاق ورجحان‌آن‌را به‌عبادات ظاهری وریایی بازرسانند ازاین گونه داستان‌ها نقل نموده‌اند.

هم چنین است مطالبی دربارهٔ زنان وروابط زن وشوهر ووظایف زنان. تمام نیکویی وارزش زنی بدان وابسته است تاکدبانویی شایسته باشد وراه ورسم شوهر داری به داند که قوام خانواده وآسایش افراد خانواده بدان وابسته است: «حج

جهاد ضعیفان است وجهاد زن ، شوهرداری خوب است - ۱۴۰۳» ویا «زن آزاده مایهٔ اصلاح خانه است وزن بنده موجب فساد خانه است - ۱۴۰۴» دردو گفته حق زن را برشوهر وبالعکس موردنظر قرارداده :«وظیفهٔ زن نسبت به شوهر آن است که از بستر وی دوری نگیرد ، وقسم اورا انجام دهد وفرمانش را اطاعت کند وبی اجازهٔ او بیرون نرود و کسی را که دوست ندارد به خانهٔ او نیاورد - ۱۳۸۹» و«حق شوهر بر زن آن است که وقتی غذا خورد به او به خوراند ووقتی لباس پوشد به او به پوشاند و به صورت او نزند و به او بد نگوید وجزدرخانه ازاو دوری نگیرد - ۱۳۹۰»

دنبالهٔ چنین اخلاق خانواده گی یی به وظایف فرزندان نسبت به پدرومادر و بالعکس می انجامد .پدرراوظیفه درتربیت وپرورش فرزند چنان است که:«وظیفهٔ پدر نسبت به پسر آن است که نام اورا نیك وجای اورا نیك وادب اورا نیك کند- ۱۳۹۳» وهم چنین :« وظیفهٔ پدر نسبت به پسر آن است که رشتن وشنا کردن وتیر انداختن به او بیاموزدوجز غذای خوب بدو نخوراندوهمین که بالغ شد به اوزن دهد-۱۳۹۴»پس ازپدر وسروری اودرخانواده بایستی حق برادربزرگ ادا شود که جانشین پدراست واطاعت ازاوبه صلاح وخیر خانواده : «حق برادربزرگ بربرادرهای کوچك مانندحق پدر برفرزند است - ۱۲۹۳»

درروابط افراد بایکدیگردراجتماع ووظایف آنان نسبت به هم ، وهم چنین روابط زن وشوهروافراد خانواده مواردی بسیار آمده است که درصورت وقوعش مدینهٔ فاضله یی ازاخلاق وصفات وملکات انسانی پدید می آید که جز به ملکوت نمی ماند . دربارهٔ روابط زن وشوهر ووظایف آنان بسیارتأکید شده است : « حق شوهر برزن آن است که بدون اجازهٔ اوجزروزهٔ واجب نگیرد واگر گرفت گناه کار است واز اوپذیرفته نمی شود ، وبدون اجازهٔ اوچیزی ازمال اوبه کسان ندهد ، اگرداد ثوابش ازشوهرو گناه اززن است ، وازخانهٔ اوبی اجازه اش بیرون نرود و اگررفت

خداوند وفرشته گان غضب، اورا لعنت کنند تاتوبه کند یاباز گردد. اگرچه شوهرش ستم کارباشد - ۱۳۸۸ » خیطه‌یی گسترده ترازخانواده برای شخص - مراعات ومردم داری همسایه گان می‌باشد واین رسانندهٔ تأکیداتی است درعلایق اجتماعی ومعاشرت بامردم ازروی طینت واندیشهٔ خوش که بارزندگی را سبك‌ترودل‌ها رابه هم نزدیك ومودت ودوستی ومهربانی ایجاد می کند: «حق همسایه آن است که اگرمریض شد عیادتش کنی واگرمرد همراه جنازه‌اش به‌روی واگرازتوقرض خواست بدهی و اگرحادثهٔ خوشی براورخ داد بدوتهنیت گویی واگرمصیبتی رخداد تعزیتش گویی وبنای خودراازبنای اوفراتر نبری وجریان باد را براونبندی-۱۳۸۷» پس‌ازخانواده وهمسایه، لزوم مراعات روابط حسنه میان افراد اجتماع فرا می‌رسد: «حق‌مسلمان برمسلمان شش چیزاست: وقتی اورا دیدی براوسلام کن، ووقتی تورادعوت کرد به پذیر، وقتی باتومشورت کرد رأی خودرا بااوبه گووهمین که عطسه زدعافیت‌باد به گو وهمین که مریض شد او را عیادت کن و همین که مرد همراه جنازه‌اش برو - ۱۳۹۲»

نیك‌خویی ازجمله صفاتی است یزدانی که موجب بساطت وآرامش‌ونیك‌دلی همگان می‌شود: «نیك خویی مایهٔ رشد است وبدخویی مایهٔ‌شآمت است ونیکی‌مایهٔ افزایش عمراست وصدقه ازمرگ بدجلوگیری می کند - ۱۳۸۰» دربارهٔ بهداشت، نظافت وپاکیزه گی بسیارسخن گفته. هفته‌یی یك‌باراستحمام برهرمسلمانی‌واجب وآراستن وتمیزنگاه داشتن‌موی سروصورت تأکید شده است. درلباس و نظافت بایستی مراعات بسیارمرعی گردد: «لباس خودرا نیك کنید ولوازم خودرابه‌اصلاح آرید چنان که درمیان کسان مانند خالی نمودار باشید - ۱۳۸۳» نیکی‌وآراسته گی سروصورت ازجملهٔ دارایی‌ها است: «نیکی موی دارایی است ونیکی روی دارایی است ونیکی زبان دارایی‌است - ۱۳۸۷»

دراین گفتارها ازدین به طورتأکید به‌عنوان صفات نیکوتعبیرمی‌شود.محمد خود می گوید : «من بعثت نیافتم مگر برای تکمیل مکارم اخلاق» و این امر در کلماتش به عیان آشکاراست . درمواردی بسیارو گونا گون از صفات پسندیده به عنوان دین وایمان یاد می‌شود : «بهترین صفات دین شما پرهیز گاری است-۱۵۱۲» این دریای مواج از گفتار های عالی که به حق کتاب اخلاق وروش زندگانی‌است همواره‌ازبهترین وظایف‌مؤمنان مواردا‌خلاقی وهدف راستین آن یاد وذکرشده‌است نه ازظواهرعبادات به عنوان اصول : کامل‌ترین مؤمنان آن است که خلقش نیك‌تر است‌وازهمهٔ شما نیك‌تر کسانی هستند که برای زنان خود نیك‌ترند-٤٥٤» هر گاه چشم بصیرت بینی بازنماییم ، ازتعصب وجمود و کوته فکری بگذریم، همان گونه که پیامبربزرگ اساس دین ، ایمان واعتقاد را اخلاق برمی‌شمرد ، بدان گرایش واقبال ورزیم ، به نهایت وهدف اسلام ودیانت نزدیك شده‌ایم : « می‌خواهید شمارا ازدوچیزی که بهتراز روزه ونمازوصدقه است خبردهم ؟ اصلاح میان کسان ، زیرا فساد میان کسان مایهٔ هلاك است - ٤٥٨» ویا این مورد که: می‌خواهید شما را بـه عبادتی که ازهمهٔ عبادت‌ها بربدن آسان تراست خبر دهم ؟ سکوت ونیك خویی - ٤٦٢» این‌ها نمونهٔ کامل ایمان ، دیانت ، اخلاق وانسانیت است .آن چه که‌به‌زنان تشخص، ایمان ورستگاری‌می‌بخشد حفظ خانواده درسایهٔ‌اطاعت ازشوهروپابستگی به خانواده وخانه است. زنانی که‌ازفرمان شوهرسر کشی می کنندوازحفظ‌وتربیت وپرورش کودکان تغافل می‌ورزند، وازتیمارشوهرسرباز می‌زنند، زنانی ناشایست ، هرزه ودوزخی‌اند هرچند که تمام عمررا به‌سجده ونماز وعبادت باز گذاشته‌باشند: «می‌خواهید شمارا اززنانی که اهل بهشت‌اند خبرد هم ؟ زن و فاداری که فرزنـد زیادآورد وزودآشتی کند وهمین که بدی کرد گوید این دست من دردست تواست، چشم برهم نمی گذارم تاازمن راضی شوی- ٤٦٠» بدی ونیکی کسان محك‌سنجشی

دارد و آن وابسته به انگیزش خیراست درآدمی : « می‌خواهید شما را از بدان و نیکانتان خبردهم ؟ بهترین شما کسی است که به خیرش امید توان داشت وازشرش امان توان یافت ، ـ و بدترین شما کسی است که به خیرش امید و از شرش امان نیست ـ ٤٦١» افراط وزیاده روی درعبادت آدمی را منحرف وخموده و غم گین می سازد. انگیزش ریاضت درش برانگیخته شده وازاصول به دورافتاده وراه جمود می پیماید : «به قدر توانایی خود عبادت کنید ، زیرا وقتی شما ملول شدید خدا نیز ملول می‌شود . درنظرخدا بهترین کارها آن است که با دوام تراست اگرچه اندك باشد ـ ٤٥٣»

ازتحلیل این گفته‌ها واز جملهٔ سلسله مراتب آن تنها سخنی گفتن حتا در کتابی جداگانه نیزحق مطلب را ادا نمی‌نماید . گفته‌های محمد نه‌آن که دستور العملی است برای زندگانی و سلوك مسلمانان ، بلکه روشی است برای تمامی مردمانی که درجست‌وجوی دیانتی هستند که براخلاق استواری و بنیان‌داشته‌باشد. شرط مسلمان بودن ، ودرمعنایی کلی شرط‌انسان‌بودن داشتن ودارا بودن فضایل اخلاقی وملکات انسانی است . اصل دین ودیانت این است وجزاین نیست ومابقی از ظواهر آن است . دیانت برای تهذیب اخلاق مردمان وساختن روشی شایسته از برای زندگانی صلح جویانه وآرامی‌آمده است که جزدرسایهٔ اخلاق مقدور نمی گردد . آنانی که جزاین بیندیشند به راه خلاف وخیانت به مردم و خداوند می پویند . روش تبلیغ‌آن نیست که به کودکان نارس فرایض وعباداتی بیاموزند که ازآن‌ها هیچ نمی‌فهمند وتاپایان نیزازاصول اساسی آن غافل به مانند ، بلکه روش تبلیغ درآموزش حقیقت و هدف دیانت است. کسی که به نیروی اخلاقی ، تعالیم انسانی، روش مردم داری ، معاشرت، آزاده گی، روش کسب وتجارت، دوری‌جویی ازذمائم اخلاقی و گرایش به ملکات انسانی، پاکیزه گی ، ارزش علم ودانش،حفظ

حقوق دیگران ، احترام به قوانین وبسیاری ازامور دیگرواقف گشت بـه حقیقت دین‌دار است وبه‌همین جهت است که گفته می‌شود کفرمرد دانشمند ازعبادت‌وایمان کور کورانهٔ مردی بی‌دانش ارجح تراست ، و : « همه چیزحتا ماهی دریا بـرای دانشمندآمرزش می‌طلبد ـ ۱۸۳۱» ویا « کسی که بی‌دانش عبادت کند چـون الاغ آسیاست ـ ۳۱۰۰» شرایط مؤمن دراخلاق و کردارانسانی اوست وبایستی‌همان گونه که پیامبرتعلیم می‌دهد سخت به این امرتوجه شود تاایمانی قوی درسایهٔ اخلاق و دانش دور ازریاکاری وتظاهروامور بی‌فایده بنا گردد .

## ۶ـ آغاز انحطاط

نخستین‌بروزاختلاف‌وشکاف‌دراسلام، پیدایش‌دوفرقهٔ‌بزرگ، انحطاط‌ورواج اصول‌نهی‌شده، اختلاف‌در جای‌نشینی،اهل‌سنت‌وجماعت‌یاروشی‌مبتنی‌بردموکراسی،شیعیان‌یاهواداران‌وراثت‌درجانشینی دستگاه‌خلافت، نخستین‌خلفا،ابوبکروکارهایش، دوران‌خلافت عمریاعصراعتلای‌اسلام، عثمان‌خلیفه‌بی‌ضعیف‌النفس،آغازانحطاط‌معنوی‌اسلام، خلافت‌علی‌وقتل‌او،اهل سنت‌وروش‌وعقایدشان، کتاب‌های‌بزرگ،شیعیان‌وروش‌آن‌ها،اصول‌فقهی

پس از مرگ پیامبر قهراً آن رخ داده‌یی کـه بایستی روی می‌داد ، وقوع یافت . بنیانی که براساس وحدت،اتحاد ، سادگی ومساوات اساس شده‌بود، دوچار تفرقه و پراگنده گی گشت . این تفرقه در نخست به صورت دوانشعاب یادو فرقهٔ بزرگ عملی شد که گرونده گانش هم‌را دشمن و مرتد دانسته و براثر این اختلاف بزرگ ضربتی‌کاری به‌بنیان اسلام واردآمد و اساس فلسفهٔ اسلامی را دوچار رکود وجدایی ساخت . اندکی نگذشت که فلسفهٔ اسلامی ازلحاظ معنوی واصولی وهـم چنین محدودیت کلمهٔ فلسفی دگرگونی یافت . برده گی رواج گرفت . دستگاه سادهٔ خلافت وسلوك وزندگی بی‌شایبهٔ نخستین به احتشام وشوکت سلطنت وظلم و

جور و بی‌داد و فسق و فجور کشید و میان مسلمین آن‌اندازه فرقه‌های مختلف پیدایی یافت که ازهدف اساسی‌اش به‌دور افتاد .

پس‌از مرگ پیامبر اختلاف بزرگ و نمایانی میان مسلمانان جهت مسألهٔ جانشینی رخ‌داد مسألهٔ اختلاف چنین بود که آیا بایستی خلیفه و جانشین پیامبر از میان شایسته‌ترین واصلح مسلمانان انتخاب و برگزیده شود، یا حق توارث بایستی مرعی‌شود . بسیاری ازپیروان نزدیك پیامبر ونفوسی فراوان ازمسلمین بر آن‌رای هم‌داستان شدند که جانشین بایستی ازمیان شایسته‌ترین افرادانتخاب شود و به‌همین جهت خلفیهٔ اول راازمیان خودبر گزیدند . این نخستین خلیفه **ابوبکر** عبدالله‌بن ابی‌قحافه التیمی ملقب به «صدیق» بود که پدر **عایشه** ، یعنی همسر پیامبر بود . خلافت وی ازدوسال درنگذشت وموفق به‌اصلاحاتی شد که موجب قدرت اسلام گشت . نخست به جمع آوری و تدوین قرآن پرداخت و موفق شد منازعات و اختلاف‌های داخلی را که پس‌ازمرگ پیامبر درعربستان روی‌می‌داد خاموش‌سازد و آن‌گاه درواپسین ایام خلافت لشکری بسیار ومجهز فراهم آورد تا به شام‌حمله کرد، لیکن عمرش کفاف نکرد وزندگی را بدرود گفت .

پس‌از ابوبکر **عمربن‌الخطاب** به خلافت‌رسید ومدت‌ده‌سال خلافت کرد. این ده‌سال دوران جهان گشایی عرب و گسترش اسلام می‌باشد . عمر در حالی که تأسیساتی بسیار مهم در امور اجتماعی، کشوری ولشکری‌برپا می‌ساخت، ناگهان درمدینه‌به‌دست‌شخصی‌به‌نام **ابولؤلؤ** که‌ایرانی‌بوده کشته‌می‌شود. پس‌ازعمر، خلافت به **عثمان‌بن‌عفان** که از بزرگان صحابه و دامادپیامبر بود باز رسید. عثمان‌مدت چهارده‌سال خلافت کرد وچون مردی بودضعیف و بی‌اراده ، تسلیم فشار خویشان ونزدیکانش قرار گرفت وبسیاری از امویان‌را به‌مناصب ومشاغل بزرگ‌بر گماشت روش او موجب نارضایی مسلمانان‌را فراهم‌آورد ومنجر به‌قتلش شد به‌جای‌عثمان،

**علی بن ابی طالب** خویش نزدیك پیامبر وداماد برگزیدهٔ او که ازمسلمانان نخستین بود به‌خلافت انتخاب شد . علی به حق پس از محمد نخستین مرد تاریخ اسلام و چهرهٔ تابناك و بزرگی است که به‌صفات پسندیده وایمان وشجاعت ضرب المثل است. معاند سرسخت علی - **معاویة بن ابی سفیان** والی شام واز قبیلهٔ اموی بود که به وسیلهٔ بی کفایتی عثمان به‌قدرت رسیده بود . براثر جنگی که میان سپاهیان علی ومعاویه در گرفت، هنگامی که نزدیك بود حق برباطل پیروز شود و سپاه معاویه مغلوب گردد معاویه توانست به وسیلهٔ حیله و نیرنگ صلح موقتی به‌وجود آورد ، صلحی که اختلاف وتفرقه میان پیروان علی درافگند وموجب واقعهٔ تأسف انگیزی درتاریخ اسلام ، یعنی قتل علی بن ابی طالب را فراهم آورد

خاستگاه دو فرقهٔ اصلی دراسلام از همین جا است و به‌طوری که گفته شد طرفداران برگزیدن وانتخاب خلیفه ازمیان مسلمین «سنی» و هواخواهان حق وراثت در جانشینی شیعه نامیده شدند . اکثر مسلمانان جهان اهل سنت وجماعت، یعنی همان سنی‌ها می‌باشند وشیعیان در اقلیتی نسبی قراردارند . عقیدهٔ سنی‌ها بر آن است که حق جانشینی پیغمبر ویا به‌اصطلاح خلفا براثر انتخاب مسلمین بایستی قرار دارند . عقیدهٔ سنی‌ها بر آن است که حق جانشینی پیغمبر ویا به اصطلاح خلفا براثر انتخاب مسلمین بایستی باشد و از میان قوم صالح‌ترین ، شایسته‌ترین و برگزیده‌ترین کسی که ارجحیت کامل نسبت به دیگران داشته باشد بایستی انتخاب شود واستناد به‌این آیه می کنند : «یاایهاالذین آمنوا اطیعوالله واطیعوالرسول واولو الامرمنکم» که به‌موجب آن کلمهٔ «اولوالامر» را شاهدی می‌دانند برای خلیفهٔ انتخابی . ازاین جهت آنان را «سنی» می‌نامند که راه وروش وسنت پیغمبر راپیروی می کنند و کسانی که به‌خلفای چهارگانه به‌ترتیب : ابوبکر - عمر - عثمان وعلی اعتقاد دارند «سنی» خوانده‌می‌شوند .

سنی‌ها را شش کتاب معتبر است کـه بر مبنای روایاتی می‌باشد که از منابع موثق از کلمات واعمال پیامبر درخلال قرون سوم وچهارم‌هجری تألیف شده‌است، یعنی هنگامی که فرهنگ وتمدن‌اسلامی درعصرطلایی‌خود بوده‌است. این‌مجموعه کتب سته نامیده می‌شود که به‌عنوانی «صحاح»جمع صحیح خوانده می‌شود ووجه تسمیه‌اش این است که‌معتقدند جمله گی ازاحادیث وروایات صحیح نقل شده است وعبارتند از :

۱ ـ جامع‌الصحاح‌بخاری‌تألیف **محمدبن‌اسماعیل البخاری**[۱۹۴-۲۵۶ه]

این‌نخستین کتاب مدونی است از احادیث که‌شامل هفت‌هزارودویست‌وهفتادوپنج حدیث می‌باشد واعتباربسیاری برای‌آن قایلند.

۲ ـ مجموعهٔ صحاح‌مسلم ، تألیف **مسلم‌نیشابوری** [۲۶۱-۲۰۶ ه]

۳ ـ مجموعهٔ ابوداوود [۲۰۲-۲۷۵ ه]

٤ـ مجموعهٔ صحاح ترمذی، تألیف **محمدبن‌عیسا ترمذی** که به‌سال ۲۷۹ه در گذشته است.

٥ـ جامع‌السنن، تألیف **احمدنسایی** متوفابه سال [۳۰۳ه]

٦ـ جامع‌السنن ، تألیف **ابن‌ماجهٔ قزوینی** [۲۰۹-۲۷۳ه]

وبه‌شکلی که ملاحظه‌می‌شود، مؤلفان‌این کتب موثق درحدیث وروایت‌ایرانی بوده‌اند واین اصلی‌است قابل‌توجه از نفوذ و اهمیت ایرانیان ازآغاز اسلام که حتا منابع موثق فقهی و احادیث اسلامی عرب نیز به وسیلهٔ آنان گـردآوری و جمع شده است.

اصلی‌دیگر ازعقایدوروش‌اهل‌سنت که‌بدانان‌اهل‌سنت‌وجماعت نیزمی گویند، عقیده و گرایش‌آنان است برامری که مسلمانان برآن اجماع کرده باشند. این اصلی است در دیانت شایسته که موجب بقا و جاودانی دین‌شده وسبب‌آن می‌شود تا

اصول دیانت بامقتضیات زمان هم‌آهنگی پیدا کند و به‌این‌وسیله است که باتوجه به هم‌آهنگی، اصولی کهنه و غیرقابل اجرا به‌صورت نو وتازه‌یی درآمده وموجب بقا ودوام‌آن می‌شود. سنی‌هاهر گاه اکثرمسلمانان به‌قانون‌ومسأله‌یی رأی دادند برای آن ارزش اجرایی کاملی‌قایل می‌شوند، حتا اگر آن قانون درقرآن وحدیث نیز نیامده ویا یکی ازقوانین گذشته را نقض‌نماید. البته در مورد اجماع مسلمین گفت وگوها وشرایط وموارد‌ی است که گفت‌وگو ازآن ازحوصلهٔ این‌مقال خارج است وبه‌جای خود ازآن بحث خواهد شد.

به‌وسیلهٔ پیروان سنت و جماعت چهارمکتب بزرگ فقهی در قرن دوم و سوم هجری‌تأسیس شد که هنوز درجهان پیروان‌و نفوذبسیاری‌دارندوبه‌ترتیب‌عبارتنداز: مذهب‌حنفی که بنیان گر آن**ابوحنیفه، نعمان‌بن ثابت کابلی** می‌باشد [۱۵۰-۸۰هـ] مذهب مالکی که به‌وسیلهٔ **ابوعبدالله مالك‌بن‌انس** تأسیس شده است [۱۷۹-۹۵هـ] مذهب شافعی که‌مؤسس‌آن **ابوعبدالله محمدبن ادریس‌شافعی** بوده است [۲۰۴-۱۵۰]؛ مذهب حنبلی کـه پیروانش تابع **ابوعبدالله احمدبن محمدبن حنبل** می‌باشند [متوفا ۲۴۱هـ].

دومین فرقهٔ بزرگ اسلامی شیعیان هستند و با سنی‌هـا دراین اصل اختلاف دارند که برخلاف آنان، جانشینی‌را براصل مستقیم‌وراثت می‌شناسند وپس‌ازپیغمبر **علی‌بن‌ابی‌طالب** را جانشین بلافصل پیامبر دانسته و به سلسله مراتب فرزندان‌وی را تادوازده پشت امام وپیشوا می‌دانند. به‌همین جهت است براصول دین اسلامی‌که عبارت‌است‌از: توحید، نبوت ومعاد- اصلی دیگر به‌عنوان امامت‌می‌افزایند. شیعیان پس‌ازسنی‌ها مقام‌اول‌را درمذاهب اسلامی‌دارا هستند وبه‌فرق بسیاری تقسیم‌می‌شوند که‌پنج فرقهٔ اصلی‌شان عبارت‌است از: کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات، اسماعیلیه.

به‌طوری که گفته شد، ازمواردا‌ختلاف‌اهل‌سنت وجماعت‌با«شیعه» تااندازه‌یی

آگاهی یافتیم. این دو فرقهٔ بزرگ دراصل نبوت وهمچنین قرآن اختلافی ندارند، لیکن مورد اختلافی دیگر میان آنان این است که احادیث و روایاتی را که به تواتر نیامده وهمچنین بسیاری از اخبار واحادیث را که ازصحابه نقل شده است ومورد قبول سنی‌ها می‌باشد، شیعیان قبول ندارند وبر آنند که شرط صحت ودرستی واصالت اخبار واحادیث مبتنی بر آن است که ازراوی معتبر وباسند صحیح نقل شده ومنقول ازیکی ازائمهٔ دوازده گانه باشد، به‌همین جهت ازسدهٔ سوم هجری به‌بعد چهارمجموعهٔ عظیم که‌پایهٔ فروع دین واصول فقه آنان است گرد آمد که عبارتند از:

اصول وفروع کافی، تألیف **شیخ محمدبن یعقوب** ملقب به‌ثقةالاسلام از اهل «کلین» یا «ورامین» ومتوفا به‌سال [۳۲۸هـ]

من لا یحضره الفقیه ، تألیف **محمدبن علی بن بابویه القمی** ، مشهور بـه **شیخ صدوق** متوفا به‌سال [۳۸۱هـ] درری .

التهذیب ، تألیف شیخ ابوجعفرمحمد بن حسن الطوسی [متوفابه۴۶۰هـ]

الاستبصار، تألیف **شیخ توسی** نام برده شده درفوق .

جمع کلیهٔ احادیث وروایات وفقه شیعه در کتابی عظیم فراهم آمده که‌مؤلف آن **محمدباقرمجلسی** است و کتاب عظیمش که عنوان **بحارالانوار** را دارد کـه در حقیقت دایرت المعارف شیعیان می‌باشد. مرد بزرگ جهانی وطرف اعتماد شیعیان **علی بن ابی طالب** امام اول می‌باشد که ازنسل او امامان دیگرهر کدام بـه نوبت پیشوایی یافتند تانوبت به امام دوازدهم رسید که به‌عقیدهٔ شیعیان درسنین کودکی از نظرها غایب گشت تابه هنگامی که جهان را ظلم وجورفرا گیرد ، ظهورنماید.

شخصیت علی ملقب به امیرالمؤمنین آن چنان تاب‌ناك وپرتوافگن است که مورد وثوق واعتمادکلیهٔ مسلمین جهان قراردارد واورا سمبول شجاعت، نیکوکاری، زهد وعبادت ، نوع‌دوستی ، پرهیزگاری وبزرگی ومردانگی برمی‌شمارند. ازاین

مرد بزرگ مجموعهٔ خطبه‌هایی باقی مانده تحت عنوان « نهج البلاغه » که کتاب اخلاق‌وروش زندگانی وصفحات زرین شیعیان است وبه‌جای خود ازآن گفت‌وگو خواهیم نمود .

اسلام بیشتر روشی بود اجتماعی واقتصادی تا آن که دستگاهی باشد منتسب بدان چه که ما ازدین فهم می کنیم. به‌طور کلی منظورآن است که عناصراجتماعی واقتصادی‌اش بسیار بیشترازموارد خرافی وشرایع مذهبی‌اش بود . انقلابی بود که بنیانی محکم بریك تحول شدید اقتصادی را هدف داشت واین امررا در کتاب‌اول به اختصارمورد گفت و گوقراردادیم . اما ازآن جایی که اقتصاد وابستگی کامل و عمیقی باتوده واجتماع دارد، به همین جهت در کنار اقتصاد بـه انقلابی اجتماعی پرداخت . جنگ که میان قبایل رواجی عظیم داشت ، اقتصاد واجتماع را هـردو متوقف می‌ساخت وبه همین جهت امکان جهشی از برای جامعه فراهم نمی‌آمد . نیروی لازم ازبرای جهش که لازمهٔ آن توسعهٔ اقتصاد درشرایطی نامساعدبود، تماماً درستیزوجنگ‌های داخلی مصروف می‌شد وبدون شك هر گاه عربستان ازشرایطی نیمه‌مساعد ازلحاظ‌اقلیمی وطبیعی برخورداربود، ازمدت‌هایی بسیارپیش ازپیدایش اسلام ، اصولا کشوری به نام عربستان وجود نمی‌داشت .

اسلام‌انقلابی بود اقتصادی واجتماعی‌وبرحسب معمول جنبهٔ واکنشی‌راارائه می‌داد که به‌شکل عصیانی محسوب می گشت ازطرف طبقهٔ زیردست برعلیه‌اشراف، هم چون ابتدای تمامی ادیان دیگر . لیکن این انقلاب تنهـا قادرنبود تا در خاك عربستان‌محصوربه‌ماند، چون وضع عربستان به هیچ وی نمی‌توانست‌هدف‌انقلاب را جواب گوید واقتصاد را که منظورنظربود تأمین نماید ، وبه همین جهت‌احتیاج شدیدی داشت به‌مناطقی دیگرجزمنطقهٔ زایش وتولد خود، مناطقی که بتواندهدف خودرا دنبال نموده وتوسعه‌بخشد، مناطقی که ازلحاظ وضع طبیعی، اقلیمی‌وحاصل

خیزی و ثروت‌مندی غنی باشند و این است رمز توسعه و پراگنده گی و فتوحات اسلامی

اما هم‌چون که این امر انجام پذیرفت، و انقلاب به‌هدف رسید، انحطاط مادی ومعنوی هردو آغاز شد . اسلام ازتمام ادیان ومذاهب دیگر سریع‌تر انحطاط یافت و جنبه‌های مادی، اجتماعی، اقتصادی واصولی خودرا ازدست فروهشت . این انحطاط آن‌قدر سریع بود که آغاز نشر و گسترش و پراگندگی‌اش قابل توجه بود. درهر منطقه و کشور و سرزمینی که نشر می‌یافت ، صورتی وشکلی پیدا می کرد. عناصر بومی به زودی خودرا در آن وارد کرده ومی آلودند. گاه گاه جنبش هایی درمی گرفت تا اصلاحاتی شود ، اما این جنبش‌ها هر گاه هم که به‌ثمر می‌رسیدند ، دورانی داشتند بسیار کوتاه وزود گذر. مدتی کوتاه فلسفهٔ عقلی رواج یافت، اما به‌زودی باعناصری خرافی ومابعد الطبیعی آلوده شده واز میان رفت مطابق معمول طبقهٔ روحانیان به‌زودی قدرتی یافتند ودرسیر زمان این قدرت بدان حدی رسید که قدرت کلیسایی قرون میانهٔ اروپایی دربرابرش بازیچه‌یی بیش محسوب نمی‌شد

در مناطقی بسیار که اسلام نفوذ می‌یافت ، عناصر خرافی بومی به زودی در خلال ولابه‌لای آن‌لانه می کردند وهنوز قرنی ازظهورش نگذشته بود، و دوسده‌را تمام نکرده بود که پوششی بسیار ضخیم و پرهیبت ازخرافات واوهام اساس‌اش را پوشیده داشت. درزمان عظمت دستگاه خلافت در واقع هیچ نشانی از آن فلسفهٔ اجتماعی‌واقتصادی‌وبشری‌برجای‌نمانده‌بود، تمام‌خلفادستگاهی‌اهریمنی‌تحت‌عنوان اسلام بازگشوده بودند. فلسفهٔ انقلابی‌یی که هدف‌اش برانداختن امتیازهای شدید طبقاتی بود ، راهی کاملا عکس را طی می‌نمود و اختلاف طبقاتی به حد بسیار بلندی رسیده بود . سادگی، آرامش ، قناعت ، عدالت ، مراعات حقوق انسانی و ستایش بشریت را هیچ نشانی نبود . سادگی زندگی پیامبر ، عمر وعلی اینك به کاخ نشینی ، شراب خوارگی ، زشتی‌های شیطانی جنسی ، استثمار بردگان

وبیچارگان ، انباشتن خزاین وظلم وبیداد بدل‌شده بود فلسفه‌یی که روشن و وآشکار بود به‌بحث‌ها ، فرق ، گروه‌بازی ، اوهام وخرافاتی بسیار آلوده شده و مردم هم را تکفیر کرده و می کشتند . هرروز و زمانی پیغمبری ظهور می کرد و کسانی گردش را گرفته وفرقه‌یی تشکیل داده و به‌جنگ می‌پرداختند . مدعیان خدایی ومهدویت نیز بسیار بودند . موضوع مهدی که اقتباسی بود ازادیانی دیگر یکی ازعوامل شدید انحطاط معنوی بود که دامنه‌اش حتا تازمان مانیز گستردگی داشته وموجب چه خونریزیها وبیدادهایی را که فراهم نیاورده‌است.

شرح انحطاط اسلام به‌همان‌اندازه جالب‌توجه است که عظمت‌آن، وازلحاظ اجتماعی وجنبه‌های اقتصادی در مناطقی بسیار ، فراوان مورد سودجویی می‌تواند بود . اماچنان که درمباحث گذشته دربارهٔ اسلام سخن گفته شد ، در کنار موارد جالب، اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی واقتصادی درآن ازهمان‌آغازخرافات واصول مابعدالطبیعی بسیاری‌نیزوجود داشته است که ازلحاظ‌تحلیل‌وموقعیت‌زمانی‌ومکانی هرگاه تجزیه‌وتحلیل شود ، موارد وعلل‌آن روشن می‌شود، امادراین‌جا بدان‌ها برخوردی نداریم ولازم است تادرجای خود مورد بحث و گفت‌وگو قرار گیرند.

# نتیجه

این مقدمه‌یی بود که در واقع از برای مطالعهٔ ادیان به شیوهٔ منطقی و صحیح لازم می‌نمود ، مقدمه‌یی که در محیط ما در آغاز شاید نامأنوس وحتا عجیب جلوه می‌کرد، اما به‌زودی چون حقانیتی داشت جای خودرا بازنمود به حقیقت شاید تندبادی بود که روش‌ها ، عقاید ، بینش وافکار خسته ، بیمار و وامانده را اندکی به‌جنبش درآورد وموجب شدتاهزاران پژوهندهٔ جوانی که‌درپی‌جویی روشی‌صحیح وطالب مطالعهٔ تاریخ ادیان از جنبهٔ منطقی آن بودند ، راهی بنمایاند و کوره راهی نشان دهد .

البته این مقدمه‌یی است تنها برتاریخ ادیان که تحت عنوان نظامات مذهبی جهان انتشار یافت وراه‌نمایی است ازبرای آن که تاریخ ادیان را چگونه می‌توان مورد مطالعه قرار داد که نتایج درستی عاید دهد . درحد خود این مقدمه‌یی کامل نیست وبنابر اضطرار وازروی ناچاری ازمباحث چندی که یك‌جلد دیگر راتشکیل داده و شامل می‌شد ، چشم‌پوشی نمودم . اهم این مباحث عبارت‌اند از توجیهات روانشناسی وروانکاوی که‌درحد خودمقامی‌بسیاربزرگ راحایزاند . مسأله توتمیسم نیز سخت موردنظر می‌تواند باشد. ازسویی دیگر مذهب‌یادین عصرما که‌بازگشتی است به‌دورهٔ بربریت تحت عنوان‌احضارارواح که باپیرایه وپوشش علمی‌خودنمایی کرده لازم بود که موردکاوش‌دقیق قرار گیرد . نیزمطالبی تحت‌عنوان‌دستگاه‌های دینی که به‌وسیلهٔ فیلسوفان ساخته وپرداخته شده ونظـراتی پیرامون این مباحث

جهت عصر ما بسی جالب می‌تواند بود . اما من ازاین‌ها نیز صرف‌نظر نکرده‌ام‌واز دوحال خارج نیست، یا : این مطالب‌خود به‌صورت یك کتاب منتشر خواهد شدویا مطابق‌باموقعیت ومقام، هرمبحثی‌ازآن درمجلدات‌بعدی گنجانیده‌می‌شود که‌مقدمه یا نظامات مذهبی جهان‌کامل باشد. مباحثی‌دربارهٔ دین‌درقرن‌ما که زمانی‌هیاهویی بسیار به‌راه انداخته بود، ومکتب احضار ارواح که جمع گاه نیرنگ زنان ومشتی حقه‌باز وشعبده‌سازبه‌نام مدیوم Mediume یاواسطهٔ‌احضارارواح‌بود،وعلل گرایش دانشمندان به‌این مکتب که بـه‌آن رنگی ازحقیقت دروغین علمی بست در کتاب «سیر تاریخی‌روح» که تألیف‌وترجمه کرده‌ام موردکاوش ونقدی‌روشن قرار گرفته. در کتاب مشهورد کتر گوستاولوبن GUSTAV LEBEN به‌نام Les Opinions et les Croyances نقددقیق‌علمی‌یی‌درموردعلل‌قبول‌دانشمندان‌و گرایش‌شان‌به‌این‌مکتب موهوم مورد بررسی قرار گرفته است. آرای دکتر ماکسول Maxul نیزبسیار جالب‌توجه و دقیق است . دربارهٔ این مطالب به مقدمهٔ کتاب «اصول روان‌کاوی» و قسمت‌هایی از کتاب «آیندهٔ یك‌پندار»ترجمه وتألیف نگارنده رجوع نمایید.مسألهٔ توتمیسم نیز در کتاب «اصول روانکاوی» مورد بحث قرار گرفته است . هم‌چنین در کتاب « منشأ پیدایش روانکاوی » تـرجمهٔ کتابی از فروید FREUD به نـام Uder psychoanalyse بحثی ازتوتمیسم‌آورده‌ام که ترجمهٔ قسمتی ازفصلی‌است در کتاب هیس HAES به‌نام From ape to Angel . قسمت دستگاه‌های‌دینی‌فلاسفه‌را نیز درتاریخ فلسفه که‌جزوهمین‌دورهٔ‌تاریخ ادیان منتشر می‌شود خواهم گنجانید . البته باز هم تأکید می کنم که امیدوارم این مطالب را در کتابی بـه عنوان مجلد چهارم «نظامات مذهبی جهان» فراهم ومنتشر نمایم .

نکته‌یی دیگر که لازم است دراین واپسین‌سخن تذکر دهم، این مطلب‌است که‌آیا می‌توان از این سه کتابی که به‌عنوان مقدمه‌یی بر تاریخ ادیان تألیف شده

است، نتیجهٔ مثبتی گرفت؟ وهر گاه چنین نتیجه‌یی ازاین مقدمه حاصل می‌شود، از آن چه بهره وسودی می‌توان انتظارداشت. درپاسخ پرسش نخست لازم است گفته‌شود که نتیجه‌یی مثبت ازاین مقدمه از برای چگونگی مطالعهٔ تاریخ ادیان حاصل می‌شود، واصولا این مقدمه از برای حصول چنین نتیجه‌یی فراهم شده است. اما پرسش دوم که حاوی چگونگی بهره‌برداری ازاین مقدمه است، خود به خود در طرح پرسش نخست روشن می‌شود.

هر معلولی به‌طورکلی علت و یا عللی که تحت چگونگی آن علت ویا علل تکوین پذیرفته وبه‌منصهٔ ظهور می‌رسد: به طورکلی هیچ جریان مادی ومعنوی‌یی بدون وجود انگیزه‌ها وعللی صورت وشکل نمایانی به‌خود نمی‌گیرند وقهراً درپس آن‌ها عللی وجود دارد که منجر به پدید شدنشان و چگونگی وجوه مشخصه‌شان می‌گردد، وازآن‌جمله است نحله‌ها وروش‌های فکری، به‌ویژه ادیان که موردنظر است ودرتاریخ نقشی بسیار درخورتوجه‌داشته وهر گاه حمل براغراق نشود، می‌توان تاریخ اجتماعی قوم وملتی‌را از روی جریان وسیر دیانت و مذاهب آن قوم یا ملت بازسازی کرد. دین‌ومذهب میان هرقوم وملت‌و گروهی دفعتاً وبغتتاً بدون‌مقدماتی قبلی به‌وجود نیامده‌است ازبرای مطالعهٔ تاریخ ادیان وشناخت منطقی وصحیح آن لازم است ازاصول ماورای طبیعی ویاآن‌چه که آن‌را می‌توان شناخت الاهی نامید به‌طورکلی چشم‌پوشی نمود. دین عبارت‌است ازیك‌واکنش اجتماعی ـ واین‌واکنش عبارت‌است ازجریان‌هایی که‌از مدت‌ها قبل درکار فراهم کردن این‌واکنش‌بوده و خود ناآگانه به‌تسریع و پیشرفت‌آن کومك کرده است. در کتاب اول بخش‌های پنجم‌وششم ازاین موضوع به‌روشنی یاد و گفت‌و گو شده است.

اما آن‌چه که مهم‌تر است و در مرحلهٔ اول نقشی درچگونگی قالب وشکل فکری بشری می‌نماید، وضع اقلیمی وآب‌وهوای هر منطقه‌یی می‌باشد و در کتاب

اول بدون ابهام چنین موضوعی‌را باتأثیر بی‌خدشه‌اش باز گو کردیم. وضع طبیعی‌و جغرافیایی هرمنطقه‌یی نیزدر سیر فکری بشر اثرهایی می گذارد. منطقه‌یی که در کنار دریا و یا شاهراه‌های بزرگ بازرگانی ومسافرتی قرار داشته باشد ، ازلحاظ فکر ودین بسیار بامنطقه‌یی که درنقطه‌یی پرت ودور از رفت‌وآمد واقع شده‌است، تفاوت دارد. فلسفه وادیان ویا مذاهب وروش‌های‌دینی جنگل‌نشین‌ها بادشت‌نشینان یك‌سان نیست ، چون جنگل محیطی است که نحوهٔ خاصی‌را درفکر بشری ازلحاظ سیستمی در اندیشه فراهم می‌آورد و دشت درفکر دشت‌نشینان از دیدگاه فکری ، روش ویژهٔ خودرا به‌جا می گذارد

یکی‌از مهم‌ترین عللی که درشکل‌ادیان گونه گونی‌ها واختلاف‌هایی به‌وجود می‌آورد، عبارت‌است ازاقتصاد وروش‌های اقتصادی درمناطق متفاوت‌واصولا اقتصاد خودیکی از عوامل بسیار مهم و مشکلهٔ‌آن نهضت وشورشی است که بعدها به‌نام دین شناخته می‌شود. نقش چگونگی طبقات اجتماعی میان هرقوم وملتی درحالت‌ادیان ازدیدگاه صورمتفاوتش‌اثرعمیقی‌می گذارد.هم‌چنین‌است اوضاع‌اجتماعی‌وانقیاد ویا افراشتگی قوم‌وملتی واثر آن در دیانتی که میان‌آن گروه پدید می آید. ازاین‌جنبه هردین وپیدایش هردیانتی، یك‌انقلاب وشورش وعصیان است برای به‌وجودآوردن آن‌عناصری که فقدانش درجامعه به‌نظرمی‌رسد.

ادیان درآغاز یااز اوهام وخرافات تهی‌وخالی هستند ویا درحالی که اوهام‌و خرافات را درنزد مردم بسیار پربنیان وپذیرا هستند می‌پذیرد، اما گاه گاه توجیه وتفسیر می کند. این‌مسایلی که مورد توجیه وتفسیر قرار می گیرند، اغلب اموری هستند خرافی، غیرعقلانی و مابعدالطبیعی، چون: خداء رستاخیز، بهشت ودوزخ، وحی والهام، فرشتگان، روح و مواردی دیگر. این‌هارا که ازپیکر دین‌برزداییم ، تنهایك‌مشت قوانینی‌باقی می‌مانند‌دراقتصاد،معاش، اخلاق،سیاست وآداب‌اجتماعی،

مناسبات خانوادگی، کیفرهایی ازبرای مرتکبان گناه وجرم، والبته این‌قوانین در ادیان‌مختلف گوناگون‌است، واین گوناگونی نه‌ازتلون خدایی‌است، بلکه‌وابستگی مستقیمی دارد که موقعیت اقلیمی، طبیعی و آب و هوا ونژادی واجتماعی مناطق مختلف آن‌ها را توجیه می کند . این توجیه وتفسیر همیشه پس‌از مدتی گذشت از پیدایش دینی به‌شکل فلسفه وحکمت ویا علم کلام به‌وجود می آید. فلسفه و کلام همواره عاملی است که سعی می کنددین‌را بازمان وتحولات آن تطبیق‌دهد وخرافات واوهام آن‌را تفسیر وتأویل نماید ودرپناه منطق وفلسفه آن‌را حفظ کند .

اما آیا درواقع دین ازچه عناصری‌تشکیل می‌شود؟ ازعناصری بسیار،متفاوت و گوناگون. یکی‌ازمباحث عمده ازبرای شناخت دین، توجهی است به‌صورت کهن آن در ازمنه واعصاری که هنوز تمدن مدنی و زندگی مدون شهری به‌وجود نیامده بود ویك‌فرمان‌روا درهرقوم وقبیله‌یی هم‌رییس‌روحانی محسوب‌می‌شد و گاه‌هم‌خدا بودوهم شاه وهم‌دولت.درچنین‌ازمنه‌یی‌همه‌چیزوهمهٔ مظاهر زندگی‌اجزایی‌محسوب می‌شدند ازدیانت: پزشکی،سحروجادو، هنرومعماری، پیشه‌ها وحرفه‌ها، جرایم و جنگ‌ها، خانواده‌ها وسازمان‌های خانوادگی، اجتماع وساختمان آن‌وتمامی‌طبیعت ومحتویات مادی ومعنوی‌اش تحت تسلط معبد وکاهن بودند. به‌همین‌جهت است که این‌تسلط تاقرونی نزدیک به‌قرن‌ما هم‌چنان پایدارماند وتأثیر دین‌ومذهب وکاهن وروحانی درهمهٔ‌شئون زندگی پدیداربود. پس‌ازبرای‌شناخت ادیان، مطالعهٔ‌هنرها، پزشکی وسایرامور وهم‌چنین سحروجادو بسیار لازم ومهم است

آن‌چه که ازاین‌پس‌موردتوجه قرارمی گیرد، می‌تولوژی یااساطیروافسانه‌ها هستند وآگاهی از روش‌های روان‌شناسی، روان‌کاوی، مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی ، باستان‌شناسی وتواریخ‌قدیم و کهن. افسانه‌ها واساطیر درحالی که مستقل‌می‌نمایند، کاملا بر گردهٔ دیانت جای دارند ومطالعه وروش فهم و تفاهم آن‌ها ازبرای گزارش

تاریخ ادیان لازم وضروری است ـ و سرانجام آن‌چه که در واپسین تذکر ناگزیر از اشاره‌یی بدان‌می‌باشیم، فلسفه‌است. در کتاب‌اول ازروابط فلسفه‌ودین وشاخه‌های فلسفی ونقش آن‌سخن به‌میان آمد ودر کتاب سوم‌ملاحظه می‌شود که فلسفه‌به‌معنای ویژهٔ آن وفلسفهٔ‌اجتماعی واخلاق‌چگونه ازدین‌تولدیافته وآن گاه باخاصیت‌پیشرو خود وگریز ازسنن واحکام قدیم وخصلت‌تطبیق بامحیط؛ برضد مام خود قیام‌نموده وجای گزین آن می‌شود.

درطی این‌سه‌جلدعناصر متشکلهٔ‌دین‌را جداجدا موردبحث وتفسیر قراردادم، ومتذکرشدم که هیچ‌یك ازاین عوامل به‌تنهایی عامل تکوین دهندهٔ دین‌نبوده‌است، بلکه جمع این موارد وعناصر است که‌دین‌را به‌وجودآورده و بااین نحوه مطالعه می‌توان نتایج‌درست‌واطمینان‌بخشی‌به‌دست‌آورد. غلووافراط درهریك ازاین‌موارد، انحطاطی است که به‌تعصب وعدم فهم درست می گراید. ازبرای مطالعهٔ تاریخ ادیان ویا یك‌دین خاص بایستی بااحاطهٔ‌کامل برمواردی که شرح‌شد، اقدام‌نمود وازتمامی امورماورای طبیعی وتوهمات غیرمنطقی درگذشت. وسرانجام بایستی به این گفتهٔ دانشمندآلمانی دراین زمان توجه داشت که:

«ما آسمان رابه‌فرشتگان وگنجشکان باز می گذاریم*».

---

*- Heine : Deutschland, I.

بخش بیست‌وچهارم :

BERTRAND RUSSELL : *A History of Western Philosophy*
BELOCH : *Griechische Gesicht*
ROSTOVTSEFF : *History of the Ancient World*
GILBERT MURRAY : *Five Stages of Greek Religion*
GRIMAL, PIERRE: *Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine*
HROSE , H T : *Primitive Culture in Greece*
HARRISON . J : *Prolegomenato lhe Study Greek Religion*
CORNFORD , M : *From Religion to Philosophy*
BURNET , JOHN *Early Greek Philosophy*
ARISTOTELES : *Metaphysics*
DIOGENES LAERTIUS : *Lives and Opinions of the Eminent Philosophers*
SARTON , G : *Introduction to the History of Science*
DILES, H *Fragmente der Vorsokratiker*
BEVAN, EDWYN : *Stoics and Sceptics*
EBVAN, EDWYN *Later Greek Religions*

بخش بیست وپنجم :

BOISSIER, G : *La Religion Romaine . Paris, 2V*
BOISSIER, G : *L'afrique Romaine . Paris, 1932*
FOWLER, W : *Religious Experience of the Roman People*
LUCRETIUS *De Rerum Natura, Leob Library*
HADZIST , G : *Lucretius and His Influence . London, 1935*
SHOTWELL,J: *Introduction to the History of History . NewYrok, 1936*
FRIEDLANDER , L : *Roman Life and Manners Under the Roman Empire. London, 1928 _ 4V*
SENECA : *Epistulae Morales Leob Library 2V*
BALSDON, J : *The Emperor Gaius Oxford, 1934*
SUETONIUS : *Works, Leob Library . 2V*
MARCUS AURELIUS : *Meditations, tr Long, Boston . 1876*
EPICTETUS : *Works, Leob Library. 2V*
ING, DEAN *The Philosophy of Plotinus . London 1929 _ 2V*
GLOVER : *The Conflict of Religions in the Early Roman Empire*

# فهرست

**بخش هیجدهم :**
مرزهای مشترك فلسفه و دین در هندوستان ۱۰۳۵-۱۱۱۱

**۱ـ فلسفه وانسان** ۱۰۳۵ - ۱۰۳۷
فلسفه جست وجودرنظام طبیعت ووجود است، غریزه‌یی به‌نام غریزهٔ فلسفی ، مسایلی که‌اندیشه آدمی را به خود مشغول می‌دارد ، چگونگی تعبیروتفسیرمسایل ، مسألهٔ مادیت و معنویت ، فلسفه واصول مذهبی ، دومکتب اصلی ، ماتریالیسم وآیده‌آلیسم

**۲ـ تحول وگسترش اساطیر** ۱۰۳۷-۱۰۴۰
چگونگی اندیشه‌های ابتدایی، محیط اسرارآمیزوجادویی نخستین، عدم جست وجومنطق در اذهان اولیه، شناخت اندیشه‌های بدوی، گذرگاهی ازمبهمات به‌متمایزات، اساطیروافسانه‌های کهن حاصل فرهنگ بدویان، عدم وجود اندیشهٔ شخصی دراساطیر وافسانه‌ها، اساطیر گردونهٔ افکار بعدی .

**۳ـ فلسفه درهندوستان** ۱۰۴۰-۱۰۴۲
گونه‌گونی مداراندیشهٔ خاورنشینان وباخترزمینی‌ها ، زمینهٔ مادی ، زمینهٔ معنوی ، اساس و شالودهٔ مذهب وفلسفهٔ هندی،آمیختگی دین وفلسفه، دونوع فکروفلسفه درهندوستان .

**۴ـ فلسفه مادی چارواکاس** ۱۰۴۳-۱۰۴۷
دربارهٔ وجه اشتقاق‌کلمهٔ فلسفه درسانسکریت ، اساس فلسفه درهند ، مکاتب شش‌گانه ، مکتب چارواکاس ، بنیان‌گزاران این مکتب ، عقاید بری‌هاس‌پاتی ، چارواکاس شاگرد وی ، ارزش حواس ومشاهده ، نفی اتمن وخدا، نفی‌کامل ماوراء الطبیعه ، نفی پاداش و بهشت و دوزخ ، مخالفت باوداهاوبرهمنان، همانندی بافلسفهٔ خیام، گفته‌های عصیان‌آمیزاو.

**۵ـ مکتب جی‌نیسم** ۱۰۴۷-۱۰۵۵
شگفت ترین کیش جهان ، سرگذشت وزندگی ماهاوی‌را بنیان‌گزارآیین جی‌نی ، دو دسته راهبان اززنان ومردان، اصول فلسفی ، پنج اصل فلسفی دربارهٔ معرفت وشناخت ، نسبیت در بارهٔ واقعیت ، بی‌خدایی این‌گروه ، نفوس عالی جانشین خدایان ، رهایی ازتناسخ ، خدایان اوپی‌کوری ، بهشت اسرارآمیز، روش‌آهیم‌ساو ریاضت سخت ، فرق این‌آیین ، وضع کنونی .

## ۶ـ فلسفه بودایی ۱۰۵۵ـ۱۰۶۸

زندگی بودا ، درراه ریاضت، اعراض ازظواهر، به مقام بودایی رسیدن، فلسفهٔ بودا، کهن‌ترین اثربودایی، اخلاق‌اجتماعی وعشق به‌زندگی، مشابهت تعالیم وفلسفهٔ بودا باسایرادیان، انعطاف دربرابرظلم وبدی، اصل مهربانی، چهارحقیقت عالی دربارهٔ رنج، بدبینی‌او، پنج اصل‌دراخلاق، بی‌خدایی دردیانت بودایی ، نفی امور وموجودات مافوق‌طبیعی، مبارزه باخرافات ، نفی‌کامل روح و روان ، روان شناسی عقلی ، فلسفهٔ تکوین جهان ، ارزش محسوسات ، شگفت ترین ادیان جهانی ، مقام بودا .

## ۷ـ نیروانا ۱۰۶۹ـ۱۰۷۲

تضاد بی‌روانی درروان شناسی عقلی ومسألهٔ تناسخ، اساس فلسفه وآیین بودا، نیروانا چیست، معانی لغوی ، مفاهیم اخلاقی وفلسفی ، نیروانا وگریزازنوزادگی، تعاریف‌بودا،کاوش گران‌و محققان ، فلسفهٔ جدید درآیین قدیم ، اصلی دیالك‌تیکی ، بین ویانگ درچین باستان وسیت وسات درفلسفهٔ بودایی .

## ۸ـ دوشاخه اصلی درفلسفه بودایی ۱۰۷۲ـ۱۰۷۵

منشأ اصلی اختلاف، دومکتب ماهایانا وهی‌نایانا درشمال وجنوب، علل اختلاف، عقایددوفرقه، تقسیم درکشورهای دیگر، مناطق‌جهانی نفوذ دوروش ، مکتب‌های فلسفی دربودیسم ، چهار مکتب عمده وتعریف‌آنها ، وابستگی چهارمکتب به‌دوفرقهٔ نخستین .

## ۹ـ فلسفه نیایا ۱۰۷۵ـ۱۰۷۸

معنای‌کلمهٔ نیایا، روش فلسفی، قدمت این مکتب ، نظرات مادی واتمی، نظرات‌ماورای‌طبیعی، گوتاما ارستوی هندوستان ، شارحان نوشته هایش ، چهار اصل دربارهٔ ادراك و شناخت ، خلاصهٔ کلام .

## ۱۰ـ فلسفه وی‌شه‌شی‌کا ۱۰۷۷ـ۱۰۸۹

پیوستگی میان دو روش فلسفی : وجه اشتقاق ، شش مقولهٔ اصلی، تقسیم مقولات ، دربارهٔ وجود ، جوهرهای نه‌گانه ، دربارهٔ روح ، کثرت ارواح ، مکتب اتمی ، قدمت ماده ، لاوازیه وکناده ، چگونگی‌آفرینش .

## ۱۱ـ سانکهیه ۱۰۸۰ـ۱۰۸۲

مهم‌ترین مکتب فلسفی هندوستان، علت ومعلول، اصالت علت ، اصالت ارواح، روح وجسم، ثنویت بزرگ، دربارهٔ خدا ، اصل رنج وجهت گریز، سه‌نوع رنج والم، همگانی‌بودن رنج، جدایی روح وپایان رنج .

## ۱۲ـ آیین‌جوگ ۱۰۸۲ـ۱۰۸۶

مؤسس این‌آیین، وجه شناخت جهانی، ریاضت ونظام عملی‌آن ، اهمیت متافیزیك ، ارزش روان‌شناسی ، اتصال وانفصال جسم وروح ، پنج اصلی‌که تولید رنج می‌کند ، اصول هشت

کانهٔ سلوك وآداب ریاضت، نجات ورهایی، اتصال به‌ذات مقدس، نفی منیت وازخودرهیدن، شش طریق جهت ارتباط باذات مطلق ، دوازده دستهٔ جوکیان، مسألهٔ خدا درآیین‌جوک، نفی تقدیروسرنوشت ، بحثی دربارهٔ کتاب مقدس جوک‌ها

## ۱۳ـ پوروامی مانسا ۱۰۸۷-۱۰۸۹

مکتبی موافق باآیین برهمنان ، طرفداران شرایع وتکالیف ، درراه اثبات وداها ، نوشته های این گروه، کندوکاودروداها، دربارهٔ خدا وخدایی ، دودستگی درمورد خدای بزرگ‌و ذات مطلق ، بهشت وارزش عمل‌نیك، تعاریفی دربارهٔنجات، مؤسس‌این‌مکتب وروش کتاب‌او

## ۱۴ـ ویدانت ۱۰۸۹ـ۱۰۹۲

تمرکزوحدت وجود ، بحث دربارهٔ اوپانی‌شادها ،گفت وگو درودا‌ها ، ویدانت ومی‌مانسا دومکتب به هم وابسته ومکمل هم ، مؤسس مکتب ویدانت ،کتاب‌های این گروه ، دو گانگی علمی وعملی، ابهام واشکال درتفسیرسوتراها ، مفسران بزرگ وسه‌گانه ، شنکر و عقاید او، رامانوجا وتفسیرهایش ، مدهوا وتثلیث .

## ۱۵ـ کتاب های مقدس هندوان ۱۰۹۲ـ۱۰۹۸

وداها زیربنای شئون فرهنگی وفلسفی هندوان، منشأ وداها ، بحث دربارهٔ تاریخ و قدمت آن‌ها ، تقسیمات وداها ، چهار کتاب وچهاربخش ، فلسفه درودا‌ها ، بحثی دربارهٔریگ‌ودا، محتویات‌آن، تعدد خدایان بزرگ ، خدایان طبیعی ، خدایان ناشناخته، صفاتی که‌به‌مرور عنوان مستقل خدایان یافته‌اند

## ۱۶ـ فلسفه اوپانی‌شادها ۱۰۹۹-۱۱۰۵

وجه اشتقاق ومعنای‌آن ، آموزش علوم سری وپنهان ، محل اوپانی‌شادها درنوشته های مقدس ، قدمت وتاریخ ، تعدادآنها ، نویسندگان‌آنها ، یاج ناوال کیا چهره‌یی درخشان ، داستان زندگی‌اش ، فلسفه وتعالیم اصلی اوپانی‌شادها ، دربارهٔ نظام طبیعت ، خدا ، نفی‌نظام طبقاتی ، سفردرونی ورسیدن به ذات مطلق ، درجات این سفر، داستان پادشاه مرتاس و محاورهٔ او با دانا وعارف .

## ۱۷ـ برهمن ۱۱۰۵ـ۱۱۰۸

مبنای مباحث اوپانی شادی ، برهمن و موضوع‌آن ، نخستین درس دانایان ، نارسایی و محدودیت عقل، اتمن یاروح جهان، ارزش درون‌بینی وادراك، همانندی باآرای اس‌پی‌نوزا وبرکسون ، استغراق درونی وشناخت اتمن ، پیوستن روح فردی به‌ذات مطلق ، بی‌اثری اعمال ذهنی ومغزی درشناخت ، مناظرهٔ یاج ناوال کیا باراجه دربارهٔنجات،مناظره‌یی‌دیگر

## ۱۸ـ سوفیست های هندی ۱۱۰۸ـ۱۱۱۱

تضاد ونا هم‌آهنگی دراساس فلسفهٔ هندی ،گفتاراول دن‌برگ در بارهٔ سوفستاییان ، اساس سوفیسم درهندوستان، مقایسهٔ وضع هند ویونان وسوفستاییان دودیار، مبدأپیدایش‌سفسطه،

مکهالی گوسالا و فلسفهٔ او ، پوراناکاسایا فیلسوفی دیگر ، نقش نوشته های بوداییان ، چگونگی بحث واساس فلسفی .

## بخش نوزدهم :

چین سرزمین کهن فلسفه واخلاق ۱۱۱۳-۱۱۵۳

### ۱- فلسفه درچین ۱۱۱۳-۱۱۱۶

آیینی درچین جدا ازمفهوم دیانت وفلسفه، نقطهٔ اتکاء فلسفهٔ چینی، اهمیت انسانی ، نمونه‌یی ازاستثمار سیاهیان، وضع اجتماعی، زمین‌داران ، کشاورزان ، حکومت ودولت ، بورژوازی ، انحطاط اشراف ، جنگ‌های داخلی ، هجوم مرزنشینان ووحشیان ، طلوع فلسفه.

### ۲- فلسفهٔ اولی و سوفیسم ۱۱۱۶-۱۱۲۲

یادی ازیونزه ، نخستین وآخرین نشان فلسفهٔ اولی درچین ، کتاب تحولات وفیلسوفی به نام ون وانگ ، فوهی امپراتورافسانه‌یی وبنیان گرفلسفهٔ فوق‌طبیعی ، بین ویانگ‌اساس فلسفه ، دربارهٔ کتاب تحولات ، تحولات ون‌وانگ در مفاهیم بین ویانگ ، قرن ششم دوران توابغ ، فلسفهٔ چینی درقرن ششم ، سوفیسم درچین ، تنگ‌شی سوفستایی بزرگ ، عقاید و آرا و کار هایش ، پایان‌کار او .

### ۳- لاوتزه ، فیلسوف کهن ۱۱۲۳-۱۱۳۰

دوقطب فلسفه درچین، لاوتزه و کون‌فوسی‌یوس ، زندگانی لاو، شغل اوو کتاب داری، لقب‌او واستاد کهن ، کتاب اووبحثی دربارهٔ آن ، فلسفهٔ لاوتزه یا تاوایسم ، واژهٔ تاو، معانی‌فلسفی آن ، اشراق ودرون بینی ، طرد عقل ، به دورافکندن دانش ، بازگشت به زندگی طبیعی ، تعالیم فیلسوف دراین‌باره ، اخلاق مسیحی ، مقایسهٔ لاو و کون‌فوسی‌یوس ، عقل وخرد آفت بشریت ، بحثی دربارهٔ خرد ،

### ۴- دیدار دواستاد ۱۱۳۰-۱۱۳۲

چگونگی ملاقات کون‌فوسی‌یوس ولاوتزه ، برخورد در کتاب خانه، پرسش لاوتزه درباره‌علت کنجکاوی درعلم گذشتگان ، جواب کون‌فوسی‌یوس ، داوری دربارهٔ لاوتزه

### ۵- خرافات‌در آیین لاوتزه ۱۱۳۲-۱۱۳۵

ابهام ومشکلات فراوان کتاب تاو- ته - چینگ ، فراوانی شرح‌ها وتفسیرها ، افسانهٔ‌نخستین دربارهٔ‌آب حیات، انحراف بعدی وساختن معجون‌ها برای زندگانی جاوید ، انحراف‌های‌کلی، تعالیم بازگشت به‌زندگانی طبیعی وپرستش بعدی جانوران ، امپراتوران مروارید، آنی‌میسم وجان گرایی ، اعتقاد به جنیان وغولان بیابان گرد.

**۶ـ کون‌فوسی‌یوس** **۱۱۳۵ـ۱۱۳۸**

خانوادهٔ او، پدرش ومادرش، پدری که به هفتاد سالگی صاحب پسری شود ، جوانی فیلسوف ، مرگ پدر، ازدواجش ، مرگ مادر، گشایش مدرسه ، شاگردانش،آغازشهرت ، روش‌آموزش او، برنامهٔ دروس ، علاقه به شاگردانش ، مرگ عزیزترین شاگردش ، عقاید اودربارهٔ‌تعلیم وآموزش ، نظراستاد دربارهٔ یك شاگرد.

**۷ـ ازجوانی تا مرگ** **۱۱۳۸ـ۱۱۴۱**

شاگردان سرشناس ، امیرزادگان ، مسافرت استاد اززادگاه ، بازگشت به زادگاه ، حادثهٔ کوهستان ونظری دربارهٔ حکومت ستم‌کار، پسرش وبی‌علاقه‌یی به شعروتاریخ ، آزرده شدن ازپسر، مقام صدارت درشهرچونگ‌تو، روش حکومت فیلسوف ، آزرده شدن وآغازدربه‌دری، اقبالی دوباره ، واپسین روزها ، مرگ استاد .

**۸ـ نوشته‌های کون‌فوسی‌یوس** **۱۱۴۱ـ۱۱۴۳**

پنج چینگ یا پنج کتاب شرعی ،کتاب‌آداب نامه ، کتاب تحولات ،کتاب سرودها ،کتاب تاریخ ،گفت‌وگوها یا مکالمات ، چگونگی‌آثاراو.

**۹ـ فلسفهٔ کون‌فوسی‌یوس** **۱۱۴۳ـ۱۱۴۹**

آیین کون‌فوسی‌یوس را درچه چارچوبی می‌توان قرارداد ، مؤسس مذهب دولتی چین،دستگاه نادرفلسفی ، عدم ابهام وپیچیدگی درفلسفهٔ او، فروتنی استاد واستهزای کودکان،دانش‌چیست، احتراز ازابهام فلسفی ، خطای به‌کاربردن کلمات ، سنت دوستی نهی ازسختی ، فقدان فلسفهٔ اولی در روش او، پرسش شاگردان دربارهٔ مرگ وروح ، اخلاق اجتماعی ، پاداش و کیفر اعمال ، وظایف‌آدمی ، نظام خانواده واجتماع ، دربارهٔ روابط فرزندان باپدرومادر .

**۱۰ـ درجهان سیاست** **۱۱۴۹ـ۱۱۵۳**

هدف اصلی کون‌فوسی‌یوس درتعالیمش ، حکومت ، دووظیفهٔ اصلی ، اصل خانواده وتعمیم آن در اجتماع ، حصهٔ مهم اجتماع ومردم ، حق طبیعی انقلاب ، سه راه اصلی برای حکومت ، وجدان فردی وبقای‌آن دردولت ، وظیفهٔ اساسی حکومت ، وظیفهٔ‌حکمرانان ، مأموران شایسته ، پاداش ومجازات ، عدم سختی درحکومت ، شخصیت حکمران

**بخش بیستم :** **۱۱۵۴ـ۱۱۷۶**

در فلات ایران

**۱ـ زردشت** **۱۱۵۴ـ۱۱۵۸**

زردشت ومقام او، زمان پیامبر، اختلاف‌های محققان دربارهٔ زمان او، زمان تقریبی ، تاریخ های سنتی درمورد زندگانی، افسانه‌هایی دربارهٔ زاده شدن، دوران کودکی، دراژان‌جادوگر بزرگ ، اعمالی برای ازبین بردن زردشت ، سرد شدن‌آتش ، مهرگان ، حمایت گاوان

ناامیدی جادوان وبالیدن زردشت

**۲ـ دورهٔ میانین زندگی** **۱۱۵۸ـ۱۱۶۱**

دوران جوانی ، جنگ بانورانیان، زردشت درسپاه ، غم‌خوار رنج‌دیدگان ، تفکری به‌هنگامهٔ شوربختی مردمان دربارهٔ راه رستگاری ، بازگشت به خانواده پس ازجنگ ، ازدواج،بریدن ازخانواده وشروع گوشه نشینی درکوه،آغازتفکر، برق امید ، بازگشت به میان مردم‌وآغاز تعلیم ،گرایش کی گشتاسب ورواج‌آیین او، کتاب اوستا ، راه رستگاری ، هجوم تورانیان ، کشته شدن زردشت .

**۳ـ فلسفه واخلاق زردشتی** **۱۱۶۱ـ۱۱۷۴**

راهی جهت شناخت درست ، رئوس فلسفهٔ زردشتی ، جنبه‌های عملی ومادی ، نخستین‌آوای یك‌تاپرستی ، برضد خرافات و می‌خوارگی ، یك تایی یا دوتایی ، یك نوع یك‌تاگرایی برجسته ، اساس فلسفهٔ نیکی ، عقل وخرد درآیین زرتشت ، تعالیم پیامبر، اصل‌ارادهٔ‌انسانی، تقدیس‌کارو کوشش ، اعراض ازمتافیزیك ، اوستا کتاب‌کار واخلاق ، مقام وارزش‌زن ، تهذیب نسل جوان ، بدکاران ، نیك‌گرایان ، برزخ نشینان ، تحلیل یسنا ـ ها ـ دوازده .

**۴ـ یسنا ـ ها ـ دوازده** **۱۱۷۴ـ۱۱۷۶**

**بخش بیست ویکم :**

ریشه‌های کهن فلسفه درسرزمین اهرام

**۱ـ مصرسرزمین کهن‌فلسفه** **۱۱۷۷ـ۱۱۸۲**

ریشهٔ کهن فلسفه ، پتاه هوتپ ، زندگی وآثار، رسالهٔ او، نصیحت نامه‌یی برای پسرش ، در بارهٔ تعلیم وتربیت ،کودك شایسته ، وناشایسته ، دربارهٔ زن وهمسر گزینی ، آداب اجتماعی، روش سخن گویی ، ای‌پوور فیلسوف بدبین ، آرزوی انهدام نسل بشری ، علل بدبینی او اوضاع مصر، فلسفهٔ ای‌پووری .

**بخش بیست ودوم :**

کهن‌ترین مردمی که به‌فلسفه می‌پرداختند . **۱۱۸۳ـ۱۲۰۴**

**۱ـ سومر وبابل** **۱۱۸۳ـ۱۱۹۲**

قومی کهن واندیشه‌یی فلسفی،دربارهٔ خلقت جهان، زمین وآسمان، جووسیاله‌یی جاودان،نگار های‌آسمانی ، فلسفه ودیانت ، داستان انلیل ونن‌لیل ، سازمان وکار خدایان، جامعهٔ خدایان و جامعهٔ آدمیان ، شورای خدایان ، طبقات خدایان ، مهتر خدایان و کهتر خدایان ،

چهار خدای بزرگ وسیر تطوری آنان ، قوانین آسمانی یا «می»ها ، چگونگی این قوانین

**۲ـ ریشه‌های کهن فلسفه . ۱۱۹۲-۱۲۰۴**

مسألهٔ جبر، خدایان والاهگان، مکافات وپاداش ، فلسفهٔ رنج وتسلیم، داستان ایوب سومری وتحلیل آن، تحولات اجتماعی وسیر فلسفی، همانندیهایی در فلسفهٔ سومری وعبرانی، تحلیلی ازوضع تمدن سومری، نشان‌های انحطاط ، داستان بلتاـ اتروا، داستان تابیـ اوتولـ ان‌لیل، آغاز شك وتردید، لذت‌جویی، موردی ازحماسهٔ گیل گمش، همانندی با کتاب جامعهٔ سلیمان، کوبار وشکاك بی‌خدا ، گفت‌وگوی او، امثال سائره

**بخش بیست‌وسوم :**

فلسفه مردمی کهن در کتاب مقدس **۱۲۰۵-۱۲۶۸**

**۱ـ یهود ۱۲۰۵-۱۲۰۹**

دیانت ومذهب، نفی متافیزیك، محدودیت قوانین وفلسفه، جمودفکری، ملت‌بازی وقوم‌پرستی، جنبهٔ محلی فلسفه واخلاق وشرایط یهود ، پیمان کهن یاعهد عتیق ، چگونگی کتاب مقدس، ملاحظاتی در این اثر، تشکیل قوم یهود ، اتحاد و پراکندگی ، شمالی‌ها وجنوبی‌ها ، وضع بین‌المللی ، حملهٔ آشوریها ، بخت‌النصر وویرانی اورشلیم ،کوروش واعادهٔ حیثیت یهود

**۲ـ تحلیلی ازفلسفهٔ ده‌فرمان . ۱۲۰۹-۱۲۲۴**

فرامین ده‌گانه ، بحث وتحلیل، گفت‌وگویی دربارهٔ منشأ خدایی قانون‌ها، وضع اجتماعی‌قوم یهود ، فرمان اول ویهوه‌پرستی ، فرمان دوم و یك‌تاگرایی محدود قومی ، انحطاط هنری ، علل‌دوری‌جویی ازهنر، مجازبودن موسیقی، معماری، فرمان‌سوم وحرمت نام‌یهوه ، سبت‌سنتی دیرپای ، تقدیس خانواده ، اهمیت خانواده در اجتماع، وضع منحط اخلاقی وفرمان پرهیز اززنا ودزدی ورباخواری ، مجازات ومکافات ، دستگاه قضایی ، شناخت حقوق دیگران

**۳ـ سیر تاریخی یهوه ۱۲۲۵-۱۲۳۱**

سیرپرستش میان عبرانیان باستان ، ازبت‌پرستی تایك‌تاگرایی ، دوران جان‌گرایی وپیدایش نیروی یگانه، مفهوم خدا وخدایان میان عبرانیان، پیدایش یهوه، تحول و تکامل این‌خدا ، ویژه‌گی‌های یهوه،یهوه ویهود، بت‌پرستی میان یك‌تاگرایان، رواج پرستش خدایان‌بیگانه، یهوه خدایی محلی، یهوه درهیأت خدای یگانهٔ یهودیان

**۴ـ سیر فلسفی تعالیم انبیاء . ۱۲۳۱-۱۲۴۲**

سلیمان وصنعتی‌شدن شهرها، پس‌از سلیمان، آشوب وانقلاب ، تجزیهٔ قومی، جنگ وستیز ، جنگ طبقاتی ، طبقهٔ کارگر، بیدادوستم‌سرمایه‌داران، ظهور پیامبران ، احوال درونی‌انبیاء ، آموس برعلیه سرمایه‌داری ، فلسفهٔ سیاسی،آغاز سوسیالیسم ، اشعیا وفلسفهٔ انسانی او، برعلیه خرافات و شعایر و رسوم ، بشارت به‌ظهور مسیح ، نبوکدنسار وفتح بابل ، ارمیا و تعالیم و

رنج‌های او، حزقیال‌نبی وفلسفهٔ اجتماعی‌اش، کوروش درهیأت‌مسیح ، کوروش نجات‌بخش‌یهود،

**۵ـ مضامین وسیع فلسفی ۱۲۵۶ـ۱۲۴۲**

وضع وحقوق ومقام زن، زن در تورات ، ازدواج وطلاق، روسپی گری وامور جنسی ، کهانت وپزشکی ، فلسفه وشعر درتورات ، فلسفهٔ تاریخ، دربارهٔ کتاب امثال سلیمان، حکمت وفلسفه در این کتاب ، نصایح و پندها ، ارزش مکاشفه ودوری ازعقل‌گرایی، فلسفهٔ اجتماعی آداب و رسوم،مکروهات ، بحثی دربارهٔداستان ایوب، سفرجامعه یاکتاب بی‌خدایان وملحدان، دوران کهولت قوم یهود، مضامین فلسفی، بدبینی شگرف وعمیق، تحلیل فلسفی این کتاب

**۶ـ دوفرقه وروشی‌فلسفی . ۱۲۶۰ـ۱۲۵۶**

آمیزش وتأثیرات فلسفی ، سه‌فرقهٔ بزرگ ، صدوقیان ومنشأآنان ، عقاید فلسفی، طلایه‌داران روش عقل‌گرایی، چهار اصل‌اساسی، فریسیان یا نگاه دارندگان سنت، عقاید وآرای آن‌ها، جنگ وستیز میان دوگروه ، نبرد درمیدان‌عقاید ، جنگاوری بارومیان ، تسلط رومی‌ها

**۷ـ اسن‌ها ۱۲۶۸ـ۱۲۶۰**

اسن‌ها، وجه تسمیه، کشف نوشته‌ها وآثارآن‌ها ، نابودی‌شان به‌دست رومی‌ها ، فلسفه ، عقاید وآداب ، تأثیرهای خارجی، جلوه‌های اشتراکی ، ثنویت ودوگانگی ، تأثیرات پارسی، بحثی درمورد دوگانگی‌آنان ، آداب ورسوم، غسل وتعمید،آیا یحیا ومسیح اسنی بوده‌اند، دربارهٔ مصلوب شدن عیسا،کاوش‌هایی در این مورد، نتیجه

## بخش بیست وچهارم

روشنی‌های جاودان فلسفه ۱۳۵۰ـ۱۲۷۱

**۱ ـ طلیعهٔ فلسفه ۱۲۸۰ـ۱۲۷۱**

گفته‌یی دربارهٔ فلسفه وتفسیرآن ، منظور ازفلسفه وطرح‌آن دراین‌بخش ،کاوش درفلسفه‌عظیم یونانی وضع اجتماعی شهرها ، مشغلهٔ دیانت وفلسفه ، روش دیانت قبیله‌یی، جشن ها واسرار مذهبی ، دین و اخلاق هومه‌روسی، بحثی دربارهٔ هومه‌روس و سرودهایش ، چگونگی دین و خدایان جنگاور ، کارخدایان واخلاق مردم، اخلاق درخانواده ، تحلیل یك‌خانوادهٔ هومری، بی‌اعتقادی ، جبروسرنوشت ، همانندی خدایان وآدمیان ، علل‌آن

**۲ـ زادگاه فلسفهٔ یونانی ۱۲۸۸ـ۱۲۸۱**

ایونی یا سرزمین علم‌وفلسفه ، وضع اجتماعی وبازرگانی ، رستاخیزعلم وفلسفه ، میله‌توس از شهرهای ایونی یا برخوردگاه افکار ، بازرگانی فلسفه و دین وعلم ، ریشه‌های فلسفه وعلم در میله‌توس ، مرزمشترك دین وفلسفه ، وام‌فلسفه به‌دیانت ، دوشاخهٔ اصلی فلسفهٔ یونانی،جریان طبیعی وجریان‌رمزی، نقش کیش‌اورفه‌یوس واسراردی‌یونوسوسی درفلسفهٔ‌یونانی ، تضاد علم و دین، علل‌رهایی‌علم وفلسفه ازدین، بحثی دربارهٔ دیانت یونانی، علل‌پیروزی‌فلسفه وعلم

## ۳ـ نخستین فیلسوفان ۱۲۸۸ـ۱۲۹۵

تالس نخستین فیلسوف یونانی ، اوضاع شهرمیله‌توس، تجارت وسوداگری افکار ، فلسفهٔ‌تالس، مادهٔ اولیه یاآب، راهی دریك تا پرستی، عقیدهٔ ارستودربارهٔ وی، دانش تالس ، پایان‌زندگی، آناکسی‌ماندروس ، زمینهٔ فلسفی ، آپی‌رون یامادهٔ اولیه ، بحثی دربارهٔ آپی‌رون،آفرینش و تکامل ، آناکسی مه‌نس و فلسفهٔ او ، هوا مادهٔ اولیه ، تعریف مادة المواد ، اهمیت مکتب میله توسی .

## ۴ـ مذهب فیثاغورسی ۱۰۳۴ـ۱۲۹۵

خردمندان هفت‌گانهٔ یونانی ، تالس وکله اوبوس ، سولون وخی‌لون ، پی‌تاکوس و بی‌یاس ، په‌ری‌یاندروس وسخنان او، پوتاگوراس ، زندگانی او، استقرار درایتالیا ، بنیان واساس دین وی ، اصول مذهبی ، عقل واشراق ، جمع دانش ومذهب ، چگونگی روش عقلی و مداخلهٔ شهودی ، ریاضیات وامورذهنی .

## ۵ـ فلسفه‌یی کهن وریشه‌هایی‌تازه ۱۳۱۶ـ۱۰۳۴

کسه‌نوفانس ، انتقادهای او، فلسفه ودین او، برعلیه خدایان ، هه‌راکلی‌توس حکیم غامض ، زندگی او، انتقادهای تندش دربارهٔ همهٔ فیلسوفان وشاعران ، بدبینی ومردم‌گریزی ، جنگ خواهی وریشهٔ فلسفی ، جنگ وستیزهمان عدالت است ، ریشه‌های تصوف وعرفان ، درباره روح ، روح خشك ، تصفیه وتزکیهٔ روح ، حکمت الاهی ، آتش مادهٔ اصلی،فلسفهٔ‌آتش‌ابدی، وحدت اضداد ، تغییروجنبش ، دیانت نوساخته ، اخلاق ، پایان زندگی

## ۶ـ فیلسوفی درهیأت پیامبروخدا ۱۳۲۴ـ۱۳۱۶

پارمه‌نی‌دس پیشروفلسفهٔ مابعد الطبیعه ، تأثیرفلسفی‌اش ، زه‌نون ، زندگی او، آغاز جدل و دیالك‌تیك، دربارهٔ‌مسألهٔ سکون‌وحرکت، زه‌نون بنیان‌گزارمنطق، سرانجام‌دردناك‌زندگی‌اش، چهرهٔ شگفت امپه‌دوك‌لس ، وجوه مختلف شخصیت او، درهیأت یك عالم ، وجه پیغامبری‌او، تصویریك فیلسوف، معجزات وکرامات ، مرگ عجیب او، فلسفهٔ عناصرچهارگانه و مسألهٔ عشق ومهر، ادعای خدایی ، اصل‌خدایی‌آدمیان .

## ۷ـ سوفستاییان ۱۳۲۹ـ۱۲۲۴

آتن پیش ازسفرات، ارتجاع مذهبی درآتن ، سرنوشت‌آناکساگوراس وسقرات ، جنبش در آتن ، پیدایش سوفستاییان ، حکمت‌آموزان دوره‌گرد ، پروتاگوراس چهرهٔ درخشان، حمله به خدایان ، نفی بلد ومرگ او، گورگی‌یاس ، سه اصل و قضیهٔ فلسفی ، اصالت حس ، وضع عمومی سوفستاییان ، خدمت واهمیت‌آنان ، برانداختن اساس خرافات واوهام

## ۸ـ فلاسفهٔ کلبی ۱۳۳۳ـ۱۳۲۹

زمان اسکندر ودیگرگونی فلاسفه، پیدایش چهارمکتب عمده ، مکتب‌کلبی ، بنیان‌گزار این مکتب وروش او، دی‌یوگه‌نس مظهرنمایان‌کلبی‌ها ، عقاید وآرا وسلوك او، قدیسان دیگر ،

نقد وتحلیلی دربارهٔ این مکتب ، آرا وعقایدشان .

**۹ـ فلاسفهٔ شکاك** **۱۳۳۳ـ۱۳۳۶**

نخستین کسی که این روش را بنیان کرد ، پیرهون ، زندگی او، سفربه‌آسیا و هندوستان بازگشت، تی‌مون شاگردش، چه‌گونگی شکاکیت پیرهون ، شك درمحسوسات‌واخلاق‌ومنطق، شك اساسی درکسب معرفت ، روش سلوك دراجتماع، شکاکیت سکون وسکوت نفسانی‌است، تحلیلی ازاین فلسفه .

**۱۰ـ اپیکوریان** **۱۳۳۶ـ۱۳۴۳**

امپی‌کوروس وزندگی او، ورود به‌آتن ، تبعید دسته جمعی ، آواره‌گی و خوش نشینی ، تحصیل فلسفه ،گرایش به روش دموکری‌توس، بنیان اولین مدرسه ، ورودبه‌آتن وشروع به درس ، سفربه زادگاهش ، استقرارهمیشه‌گی ، شاگردان برجسته ، فلسفهٔ او، لذت و چه‌گونگی‌آن ، خیرمطلق ، دربارهٔ خدایان ومسألهٔ‌آفرینش ، احکام ودستورات زندگی ، دربارهٔ دین ، اخلاق امپی‌کوروسی .

**۱۱ـ رواق‌گرایان** **۱۳۴۳ـ۱۳۵۰**

عدم اصالت یونان در رواق‌گرایی ، زمنون وزندگانی او، ورود به‌آتن و تحصیل فلسفه ، بنیان مدرسهٔ او، وجه تسمیهٔ رواق ورواقی ، ارادت به اخلاق سقراتی ، زمنون‌وسه‌مرحلهٔ فلسفی ، فیزیك واخلاق ومنطق ، ماده‌گرایی مطلق ، مناظره بایك شکاك ، دربارهٔ روح ، جبرطبیعی ، تکامل وانهدام جهان ، دور وتسلسل ، دربارهٔ خدا ، فضیلت واخلاق ، جهان وطنی در رواق‌گرایی، نقد وتحلیل وتاریخ این مکتب.

## بخش بیست وپنجم :

فلسفه‌یی درکارباز گشایی

راه مسیحیت **۱۳۵۱ـ۱۴۳۴**

**۱ـ آغازفلسفه درروم** **۱۳۵۱ـ۱۳۵۳**

نفوذ ادب وفلسفهٔ یونانی به روم، ایتالیا تسخیرمی‌شود، اعتلای فلسفهٔ یونانی درروم، شکفتگی فلسفه وادب یونانی دراروپا، معلمان یونانی ، آغازتعرض به دیانت ، جلوگیری‌سناوقوانینی سخت، نفوذ واشاعهٔ الحاد وبی‌دینی، سفرای فیلسوف درروم ،کارنه‌آدس شکاك ورواقی‌تدریس می‌کند ، وضع عمومی ، پیدایی لوکره‌تی‌یوس .

**۲ـ فلسفه‌یی سترگ درشعری بی‌همتا** **۱۳۵۳ـ۱۳۶۲**

لوکره‌تی‌یوس وزندگی او، مرگ دردناکش ، نخستین‌آثار اندیشه وری ، آشنایی باآثار امپی‌کوروس ، برگزیدن روش وی را ، وضع پرآشوب دیانت،رواج اوهام وخرافات ، عصیان بردیانت، نظرش دربارهٔ دین ، درستایش امپی‌کوروس، نجات‌بخش بشریت،آغازبی‌دینی‌درروم،

درمدح فلسفه ، نکوهش مردمان پندارور ، روش ذره گرایی ، دربارهٔ ذرات ،آفرینش جهان وانسان ، تکامل وانتخاب اصلح ، دربارهٔ روح وروان ، منشأ حواس ، نقد وتحلیل فلسفهٔ او.

**۳ـ گذرگاهی به مسیحیت ۱۳۶۲ـ۱۳۷۰**

سه‌نه‌کا ، زندگی وتحصیل ، تبعید وایام دوری ، بازگشت ومربی امپراتور، مرگ دردناك او، ثروت فراوان وزندگی ریاضت‌گونه ،کم خواره‌گی وفلسفهٔ‌آن ، دربارهٔ خدا ، روح وروان، بهشت ودوزخ ، روش او دردیانت ، وضع زمان ، نشان‌های مسیحی درتعالیم او ،گناه ازلی ، مهربانی ومودت، جدایی دیانت وسیاست ، تشکیل‌کلیسا وسازمان‌آن ، تعریف فلسفه ، فضیلت وخرد ، تحلیل واثرفلسفهٔ او.

**۴ـ امپراتورفیلسوف ۱۳۷۰ـ۱۳۷۵**

مارکوس اورەلی‌یوس، خاندان،کودکی، تحصیل وتربیت ، درراه امپراتوری ، هم‌کارامپراتور آن‌تونین، مرگ امپراتوروجانشینی‌فیلسوف، مرگش درخیمه‌گاه جنگ، فلسفه‌وتعریف‌آن، راه خرد ، فضیلت وشیوهٔ تحصیل‌آن، بدبینی ، انهدام بشر، دربارهٔ مرگ ، اخلاق مسیحی ، رفتار بابدان ، جبراو، نیکی پاسخ بدی ، تحلیلی ازروش او.

**۵ـ بردهٔ فیلسوف ۱۳۷۵ـ۱۳۸۱**

اەپیك‌تەتوس برده ، زندگی او، ارباب شفی وتحمل بسیار، درراه جدید ، اربابی برده ، آموزش فلسفه ، آزادی ، سفروسکنای تازه ، شروع به‌تدریس ، اساس فلسفهٔ او، روش‌تدریس فلسفه، بی‌توجهی به فیزیك ومتافیزیك، تعریف فلسفه، توجه به زندگی، روش‌نیك‌مرد وبرتر مرد،آدمی صاحب هیچ چیزنیست ، توجه به هدف ، دربارهٔ مرگ ، دربارهٔ خدا وانسان ، توجه عمیق به‌خداوستایش او، مشابهت های بسیار بامسیحیت ، فیلسوف حواری ، تلفیق‌فلسفه و مذهب ، تحلیل

**۶ـ عصرقبل ازایمان ۱۳۸۱ـ۱۳۸۸**

چه‌گونه‌گی مذهب‌وفلسفه قبل ازمسیحیت، همواری جادهٔ ،گذرگاهی برای ایمان ، واپسین رخ‌داده‌ها ، جریان شکاکیت ، لوسی‌ین چهرهٔ درخشان این عصر، زندگی و آثار ، هجونامهٔ خدایان ،گرفتاریها ودرمانده‌گی زەاوس ، دشمن سرسخت خدایان ، مناظرهٔ فیلسوف وسرور خدا ، مناظرهٔ یك رواق‌گرای ویك اەپی‌کوروسی ، دربارهٔ فلاسفه ، فلسفه چیست ، زندگی پرآشوب مردم ، بهترین زندگی‌کدام است ، نقد وتحیل ، پایان دوران شك،آغازایمان .

**بخش بیست وششم : ۱۳۸۹ـ۱۴۳۴**

ازعیسا تاکونس‌تان‌تین

**۱ـ زندگی ومرگ پیامبر ۱۳۸۹ـ۱۳۹۳**

سال تولد ، روز زاده شدن، چه‌گونگی زایش ، دوران جوانی ، نام ووجه تسمیهٔ‌آن،خاندان

وپیشه ، یحیای تعمید دهنده ، رسالت وعقاید او، تعالیمش ،گرایش عیسا به یحیا ، سفر برای تعمید ، دوران چهل روزهٔ بیابان گردی ، آغاز سه سال رسالت و موعظه ، مقدمات مرگ ، جریان معبد اورشلیم ، خیانت یهودای اسخریوطی ، حکم مجمع روحانیان یهود ، فرمان قتل ، به‌صلیب کشیده شدن، حوادث پس ازمرگ

## ۲ـ اساس تعلیمات ۱۳۹۳ـ۱۴۰۰

انجیل‌های چهارگانه مأخذ تعالیم مسیح ، دربارهٔ انجیل ونویسندگانش، حوادث‌پس‌ازمرگ یحیا، عیسا جانشین ساده‌یی برای یحیای تعمید دهنده، مراحلی ازجانشینی یحیا تاخداوندی عیسا ، مسیح پادشاه اسرائیل ، مسیح و خدا ، پسرخدا ، معجزات ، منشأ روانی معجزات ، علل شفاها ، معاشرت بابی‌نوایان، درمصاحبت اغنیا ،گرایش به بی‌نوایان ، ضعفا درملکوت خداوند ، دوزخ هراس‌ناك ، اختلاف شدید طبقاتی ، بی گذشتی درمورد بی‌ایمانی ، تصویر یك پیامبرسامی

## ۳ـ عیسا درانجیل ۱۴۰۰ـ۱۴۰۵

ملکوت وسلطنت خدایی ، مژدهٔ عیسا به فرا رسیدن ملکوت ، ملکوت چیست ، دریهودیت، ملکوت یاسلطنت خدایی درزمین، دوران عیسا ومسخ موضوع ، تعاریفی ازملکوت‌درانجیل، اساس روانی ملکوت، مدینهٔ فاضلهٔ کمونیستی، زندگی اشتراکی ، عیسادرنقش‌یك محافظه‌کار اجتماعی ، عدم دخالت درامورا‌جتماعی، قبول بردگی ، روش نهذهیب نفس درمسیحیت، وضع اخلاقی ، زندگانی رهبانی،گوشه‌گیری اززندگی وخانواده، منشأ واساس تعلیمات مسیح

## ۴ـ افق فلسفهٔ مسیحی ۱۴۰۵ـ۱۴۱۴

دگرگونی عیساوعیسویت درطول‌یك‌قرن، پترس‌وزندگی‌او، دگرگونی های فلسفی، دیدوسیع پترس، پولس مؤسس خداشناسی درمسیحیت ، زندگانی ومرگ‌او ، عناصرخارجی درعیسویت، مرگ عیسا به‌خاطر گناه ونجات بشریت، موارد همانند، تأثیرفلسفهٔ یونانی، اساس خداشناسی درمسیحیت، خداشناسی یوحنا واثرات فلسفهٔ یونانی، دربارهٔ جبر، اخلاق‌ونظام اخلاقی، تأثیر پولس درکلیسا ومسیحیت ،کوشش برای جدایی ازیهودیت ، اصالت مسیحیت ، بحث و تحلیل مسیحیت ، عناصرخارجی زیر بنای این‌آیین

## ۵ ـ فلسفهٔ پارسایان ومقدسان ۱۴۱۴ـ۱۴۲۲

دودوره درفلسفهٔ‌ابتدایی، دوران‌پارسایان‌وزهاد، ژوس‌تین‌شهید، زندگی‌او، نوشته‌هایش، مناظره باتری‌فوی‌مشرك، موضوع‌های این مناظره، نامه‌هایی به سنای روم وامپراتور، روش فکری‌او، ترتولی‌یان مقدسی دیگر، زندگی‌او، عقایدش‌دربارهٔ‌کلیسا ، نفی‌تقیه ، عرفان‌گرایی ، گرایش به‌مون تانوئیسم ، مون‌تانوس وروش او، کله‌منت فیلسوف، تأسیس مدرسه دراسکندریه ، تلفیق فلسفه ودیانت، ایمان ومسألهٔ معرفت، اوری‌کن، زندگانی دردناك، رهبانیت شدید ، عقایدش.

## ۶ ـ سیاست دربطن‌روحانیت ۱۴۲۳ـ۱۴۲۷

وضع اطاعت درآغازمسیحیت، فلسفه وعقیدهٔ رواق‌گرایان، توده‌میان دوقدرت‌سیاسی‌وروحانی،

روش قدیم، تجزیه‌نیروی‌دولت، ولادت‌نیروی کلیسا، علل‌اجتماعی وروانی پیدایش‌نیروی‌کلیسا، چه‌گونه‌گی اطاعت از کلیسا وقدرت دولت، دونوع فلسفه، فلسفهٔ‌سیاسی، آمیزوازوزندگی‌او، عقاید وفلسفه‌اش ، لزوم اطاعت از کلیسا ، کش‌مکش با امپراتور ، اطاعت امپراتور ازکلیسا، کلیسا نیرویی مقتدر وخودکامه .

**۷- ازملکوت خدایی تا سلطنت زمینی ۱۴۲۷-۱۴۳۴**

سن‌اوگوس تین فیلسوف سیاسی ، زندگی او ، ازشرك تااسقفی ، فلسفه ودفاع از مسیحیت آثاراو، کتاب شهرخدا وعلل نگارش‌آن، چه‌گونه‌گی این کتاب، رئوس‌عقاید وفلسفهٔ‌او،حدود قدرت‌دولت‌وکلیسا،وظایف مردم نسبت به این دو، جدایی‌سیاست ومذهب واستقلال‌روحانیت، شهرخدایی وشهرزمینی ، قانون وعدالت، روش مردم درقبال احکام خدایی‌ودولتی،تفسیرتاریخ حیات بشری، حکومت وبرده‌گی بازوی خدایی است ، جامعهٔ اعظم ونظم‌آن ، صلح و جنگ بازپسین تحلیل وتفسیر.

**بخش بیست وهفتم : ۱۴۳۵-۱۴۷۷**

فلسفه‌یی که به‌تندی‌رشد کرد وشکفت.

**۹- زندگی پیامبر ۱۴۳۵-۱۴۴۴**

دوران کودکی محمد، وضع عربستان وانحطاط‌آن، سفرهای‌پیامبر، شهرت‌اوبه‌صداقت‌وامانت، ازدواج باخدیجه، الهام‌ووحی، نخستین مؤمنان، عکس‌العمل قوم، تکوین عقایدوروش‌تعالیم تردید ودودلی، اطمینان واعتماد خدیجه، دعوت وبشارت، گروندگان‌بزرگ، پیشوایی‌براهالی یثرب، مدینه پایگاه پیامبر، جنگ بامکیان، فتح‌مکه، واپسین سفروسال زندگی.

**۲- سه اصل اساسی ۱۴۴۴-۱۴۴۹**

اساس تعالیم محمد ، شمول وکلیت آن‌ها ، تأکید برمسایل اساسی ، ساده‌گی اصول اسلامی ، پیچیده‌گی‌ها و مغلقات بعدی ، سه اصل اساسی اسلام ، توحید و اصل یك تایی، شواهدی در این‌باره ، سه تجلی نیرووقدرت‌خدایی ، پیامبر ، قرآن ، ملایك وفرشته‌گان، بحث دربارهٔ این سه مورد، چه‌گونگی‌نبوت ، قرآن ، فرشته‌گان

**۳- مبانی فلسفی ۱۴۴۹-۱۴۵۴**

اساس فلسفهٔ اسلامی ، نفی مادیت ، موضوع نبوت و پیغمبر ، بزه وگناه ، شرایع و احکام ، گفت‌وگویی دربارهٔ‌جبروتفویض، شواهدی دربارهٔ‌هریك ازدواصل،آزادی اراده ، جبرمطلق، مسئولیت شخصی دربارهٔ گناه وتأکیدآن ، دربارهٔ روح ، مسألهٔ تساهل دراسلام ، گامی درراه وحدت ادیان ، اصل توحید پایه‌یی مشترك ، عقاید و عبادات

**۴- فلسفهٔ اجتماعی ۱۴۵۴-۱۴۶۲**

فلسفهٔ اجتماعی ومسایل اخلاقی، عبادات مادون‌اخلاق، لزوم‌برقراری‌نظم‌اجتماعی درعربستان،

وضع عرب درزمان جاهلیت ، مسایل موردلزوم، دربارهٔ زن ومرد، مسألهٔ زن ، حقوق ووضع زنان، ازدواج وشرایط آن، خانواده ووضع آن، طلاق ومهریه، برده گی وغلامی، وظایفی نسبت به پدر ومادر، دولت وقانون، جنگ وصلح، دربارهٔ جنگ، حیات اقتصادی، تجارت وبازرگانی، منع رباخواری، قلمرو وسیع اخلاقیات

**۵ـ سیمای پیامبر** **۱۴۶۲ـ۱۴۶۹**

گفته‌ها وکلمات قصار محمد ، تحلیل وارزش این گفته‌ها ، محتویات آن ، اصل اخلاق وملکات انسانی، دربارهٔ خانواده و روابط اعضا، دربارهٔ حق همسایه، شرایط روابط اجتماعی، دربارهٔ زن وشوهر ، اساس ایمان و دیانت ازنظرگاه پیامبر، ارزش اخلاق و اولویت آن، صفات نیکو و صفات نکوهیده ، روش تحلیل دین ، تعصب ظاهرنگران، واپسین تحلیل ونتیجه

**۶ـ آغاز انحطاط** **۱۴۶۹ـ۱۴۷۷**

نخستین بروزاختلاف وشکاف دراسلام، پیدایش دوفرقهٔ بزرگ، انحطاط ورواج اصول نهی شده، اختلاف درجای نشینی، اهل سنت وجماعت یاروشی مبتنی بردموکراسی، شیعیان یاهواداران وراثت درجانشینی دستگاه خلافت، نخستین خلفا، ابوبکر وکارهایش، دوران خلافت عمر یاعصر اعتلای اسلام، عثمان خلیفه‌یی ضعیف النفس، آغاز انحطاط معنوی اسلام، خلافت علی وقتل او، اهل سنت وروش و عقایدشان ، کتاب‌های بزرگ، شیعیان وروش آن‌ها، اصول فقهی

**نتیجه** **۱۴۷۷ـ۱۴۸۳**

**فهرست** **۱۴۸۵ـ۱۵۰۰**

## آن چه که ازهمین مؤلف به چاپ رسیده است:

| | |
|---|---|
| آیندهٔ یك پندار | اثرفروید ـ ترجمه مقدمه وتحشیه |
| اصول روان‌کاوی | ترجمه بامقدمه وتحشیه |
| روان‌کاوی برای‌همه | ترجمه بامقدمه وتحشیه |
| تاریخ ادیان | کتاب اول : نظامات مذهبی جهان |
| تاریخ ادیان | کتاب دوم : می‌تولوژی ، افسانه‌ها واساطیر |
| تاریخ ادیان | کتاب سوم : پیدایش فلسفه |
| دیوان ظهیرفاریابی | باتصحیح ومقدمه وفهرست |
| دیوان جامی | بـامقدمه‌کامل وتصحیح ومقابله وبیست‌وپنج فهرست |
| دیوان حافظ | بامقدمه وتصحیح وتعلیقات وبیست وپنج فهرست |
| فرهنگ فارسی | شامل‌کلیه لغات متداول درزبان فارسی بااعراب‌کامل |

فرهنگ اصطلاحات خارجی درزبان فارسی :

شامل‌اصطلاحات: ادبی، فلسفی، سیاسی، طبی، واصطلاحات‌متفرقه

| | |
|---|---|
| رستم وسهراب | تلخیص و تصحیح بـامقدمه |
| بیان الادیان | پنج باب‌متن باتصحیح وفهرست وپیوستی ازیك‌دائرت‌المعارف اسلامی درمعرفت مذاهب ومباحثی بسیارازکلیهٔ ادیان‌جهانی. |
| منشأ پیدایش روانکاوی | اثرفروید ـ ترجمه ، مقدمه وتحشیه |
| سیرتکاملی تمدن | ترجمه مجید رضی ، هاشم رضی |

## آن چه که منتشرخواهد شد :

| | |
|---|---|
| عصراوستا | ترجمهٔ‌کتـابی عظیم از بزرگ ترین خاورشناسان جهانی‌که شامل تاریخ ادیان ومذاهب ایران ازآغاز تـاریخ تا تسلط اسلام است |

سیر تاریخی روح

تاریخ ایران

# HISTOIR DES RELIGIONS

## COMPARTIVE RELIGIONS

*livre 3*

INTRODUCTION

avec Traduction et notes

PAR

*hachem _ razi*

*IRAN — TEHRAN*

kave - publication

*1963*